وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ إِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

بہ یمن توفیقات یزدان و فیض مفیض الاحسان گلدستہ دین متین اعنے

جلد اول

عمدۃ الحاصل لمتن الفرائض

مع ترجمہ فارسی

منقول از مطبوع کلکتہ

بحسن اہتمام کاربردازان والا فطرت مشعر تمتع طلباء علوم و وکلا و مفتیان عدالت

در مطبع نامی گرامی منشی نولکشور لکھنؤ بطبع مزین مطبوع جہان شد

فهرس الجلد الاول للهداية

صفحه	مطلب
۲	دیباچة الهدایة
۹	کتاب الطهارات
۱۱	فصل فی نواقض الوضوء
۱۵	فصل فی الغسل
۱۷	باب الماء الذی یجوز به الوضوء وما لا یجوز به
۲۳	فصل فی البئر
۲۶	فصل فی الاسار
۲۹	باب التیمم
۳۵	باب المسح علی الخفین
۳۹	باب الحیض والاستحاضة
۴۳	فصل فی المستحاضة
۴۵	فصل فی النفاس
۴۶	باب الانجاس وتطهیرها
۵۱	فصل فی الاستنجاء
۵۲	کتاب الصلوة باب المواقیت
″	فصل فی الاوقات المستحبة
۵۶	فصل فی الاوقات التی تکره فیها الصلوة
۵۷	باب الاذان
۶۱	باب شروط الصلوة
۶۵	باب صفة الصلوة
۷۷	فصل فی القراءة
۸۲	باب الامامة
۹۰	باب الحدث فی الصلوة
۹۵	باب ما یفسد الصلوة

صفحه	مطلب
۱۰۰	فصل فی مکروهات الصلوة
۱۰۴	فصل فی آداب الخلاء
۱۰۵	باب صلوة الوتر
۱۰۷	باب النوافل
۱۰۸	فصل فی القراءة
۱۱۴	فصل فی التراویح
۱۱۵	باب ادراک الفریضة
۱۲۰	باب قضاء الفوائت
۱۲۳	باب سجود السهو
۱۲۹	باب صلوة المریض
۱۳۳	باب فی سجدة التلاوة
۱۳۷	باب صلوة المسافر
۱۴۲	باب صلوة الجمعة
۱۴۹	باب العیدین
۱۵۳	فصل فی تکبیرات التشریق
۱۵۴	باب صلوة الکسوف
۱۵۵	باب الاستسقاء
۱۵۶	باب صلوة الخوف
۱۵۸	باب الجنائز
″	فصل فی الغسل
۱۵۹	فصل فی التکفین
۱۶۱	فصل فی الصلوة علی المیت
۱۶۴	فصل فی حمل الجنازة

فهرست جلد اول ترجمه فارسی هدایه

صفحه	مطلب
۲	دیباچه هدایه فارسی
۶	کتاب الطهارات
۱۱	فصل در بیان شکننده وضو
۱۵	فصل در بیان غسل
۱۷	باب در بیان آبیکه آن وضو وغسل روا است وآبیکه بآن وضو وغسل روا نیست
۲۳	فصل در بیان احکام آب چاه
۲۶	فصل در بیان پس خورده وعرق
۲۹	باب در بیان تیمم
۳۵	باب در بیان مسح بر موزه
۳۹	باب در بیان حیض واستحاضه
۴۳	فصل در بیان حکم مستحاضه وهر که بمنزله آن باشد
۴۵	فصل در بیان نفاس
۴۶	باب در بیان نجاستها وتطهیر آن
۵۱	فصل در بیان استنجا
۵۲	کتاب در بیان نماز وآن مشتمل است بر چند
″	باب باب اول در بیان اوقات نماز
۵۴	فصل
۵۶	فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز دران مکروه است
۵۷	باب دوم در بیان اذان
۶۱	باب سوم در بیان شرائط نماز
۶۵	باب چهارم در بیان صفت نماز

صفحه	مطلب
۷۷	فصل در بیان قرأة در نماز
۸۲	باب پنجم در بیان امامت
۹۰	باب ششم در بیان حدثیکه رود بمصلی را در اثنای نماز
۹۵	باب هفتم در بیان چیزهائیکه بعضی ازان شکننده نماز است وبعضی ازان مکروه است در نماز
۱۰۰	فصل
۱۰۴	فصل
۱۰۵	باب هشتم در بیان نماز وتر
۱۰۷	باب نهم در بیان نماز نفل وسنت
۱۰۸	فصل در بیان قرأة نماز
۱۱۴	فصل در بیان نماز تراویح در ماه رمضان
۱۱۵	باب دهم در بیان ادراک فریضه
۱۲۶	باب یازدهم در بیان قضای نماز
۱۳۳	باب دوازدهم در بیان سجدهٔ سهو
۱۲۹	باب سیزدهم در بیان نماز بیمار
۱۳۳	باب چهاردهم در بیان سجدهٔ تلاوت
۱۳۷	باب پانزدهم در بیان نماز مسافر
۱۴۲	باب شانزدهم در بیان نماز جمعه
۱۴۹	باب هفدهم در بیان نماز عیدین

صفحه	مطلب
۱۶۵	فصل فی الدفن
۱۶۶	باب الشهید
۱۶۸	باب الصلوة فی الکعبة
۱۶۹	کتاب الزکوة
۱۷۴ / ۱۷۵	باب صدقة السوائم و فصل فی الابل
۱۷۶	فصل فی البقر
۱۷۸	فصل فی الغنم
〃	فصل فی الخیل
۱۷۹	فصل فی ما لا صدقة فیه
۱۸۵	باب زکوة المال فصل فی الفضة
۱۸۶	فصل فی الذهب
۱۸۷	فصل فی العروض
۱۸۹	باب فی من یمر علی العاشر
۱۹۴	باب فی المعادن والرکاز
۱۹۷	باب زکوة الزروع والثمار
۲۰۲	باب مصارف الزکوة
۲۰۸	باب صدقة الفطر
۲۱۱	فصل فی مقدار الواجب ووقته
۲۱۳	کتاب الصوم
۲۲۴	باب ما یوجب القضاء والکفارة

صفحه	مطلب
۲۳۳	فصل فی افطار الصوم
۲۴۴	فصل فی ما یوجب علی نفسه
۲۴۷	باب الاعتکاف
۲۵۱	کتاب الحج
۲۵۵	فصل فی المواقیت
۲۵۶	باب الاحرام و ارکان الحج
۲۸۱	فصل فی ما یتعلق بالوقوف
۲۸۵	باب القران
۲۸۹	باب التمتع
۲۹۸	باب الجنایات
۳۰۵	فصل فی الجماع ودواعیه
۳۰۸	فصل فی ما یتعلق بالطواف بغیر الطهارة
۳۱۴	فصل فی الصید
۳۲۹	باب مجاوزة المیقات بغیر احرام
۳۳۳	باب اضافة الاحرام
۳۳۷	باب الاحصار
۳۴۱	باب القوات
۳۴۲	باب الحج عن الغیر
۳۴۸	باب الهدی
۳۵۲	مسائل منثورة

تمت

صفحه	مطلب
۱۵۳	فصل در بیان تکبیرات تشریق
۱۵۴	باب بیزدهم در بیان نماز کسوف وخسوف
۱۵۵	باب نوزدهم در بیان نماز استسقا
۱۵۶	باب هستم در بیان نماز خوف
۱۵۸	باب بیست ویکم در بیان احکام جنازه
〃	فصل در بیان غسل میت
۱۵۹	فصل در بیان تکفین
۱۶۱	فصل در بیان نماز جنازه
۱۶۴	فصل در بیان بر داشتن جنازه
۱۶۵	فصل در بیان دفن میت
۱۶۶	باب بیست ودوم در بیان شهید
۱۶۸	باب بیست وسوم در بیان گذاردن نماز در خانه کعبه
۱۶۹	کتاب در بیان احکام زکوة
۱۷۴	باب در بیان زکوة سوائم
۱۷۵	فصل اول در بیان زکوة شتر
۱۷۶	فصل دوم در بیان زکوة گاو
۱۷۸	فصل سوم در بیان زکوة گوسفند
〃	فصل چهارم در بیان زکوة اسپ
۱۷۹	فصل پنجم در بیان زکوة بچه گوسفند شتر وگاو
۱۸۵	باب در بیان زکوة اموال
〃	فصل اول در بیان زکوة نقره
۱۸۶	فصل دوم در بیان زکوة طلا
۱۸۷	فصل سوم در بیان زکوة متاع
۱۵۹	باب در احکام کسیکه میگذرد نزد عاشر
۱۹۴	باب در بیان معادن ورکاز

صفحه	مطلب
۱۹۷	باب در بیان زکوة زراعت وثمره
۲۰۲	باب در بیان مصرف زکوة
۲۰۸	باب در بیان صدقه فطر
۲۱۱	فصل در بیان مقدار صدقه فطر وبیان وقت وجوب آن
۲۱۳	کتاب در بیان روزه
۲۱۷	فصل در بیان دیدن هلال
۲۲۴	باب در بیان چیزیکه موجب قضا وکفاره است
۲۳۳	فصل در بیان افطار روزه
۲۴۴	فصل در بیان روزه که واجب میکند بر ذات خود
۲۴۷	باب در بیان اعتکاف
۲۵۱	کتاب در بیان حج
۲۵۵	فصل در بیان مواقیت
۲۵۶	باب در بیان احرام
۲۸۱	فصل
۲۸۵	باب در بیان قران
۲۸۹	فصل در بیان احکام تمتع
۲۹۸	باب در بیان جنایات
۳۰۵	فصل در بیان جماع
۳۰۸	فصل در بیان چیزیکه متعلق بطواف بغیر طهارت باشد
۳۱۴	فصل در بیان صید
۳۲۹	باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام
۳۳۳	باب در بیان اضافت احرام
۳۳۷	باب در بیان احصار
۳۴۱	باب در بیان فوت شدن حج
۳۴۲	باب در بیان حج نمودن از غیر
۳۴۸	باب در بیان هدی
۳۵۲	مسائل متفرقه

تمت

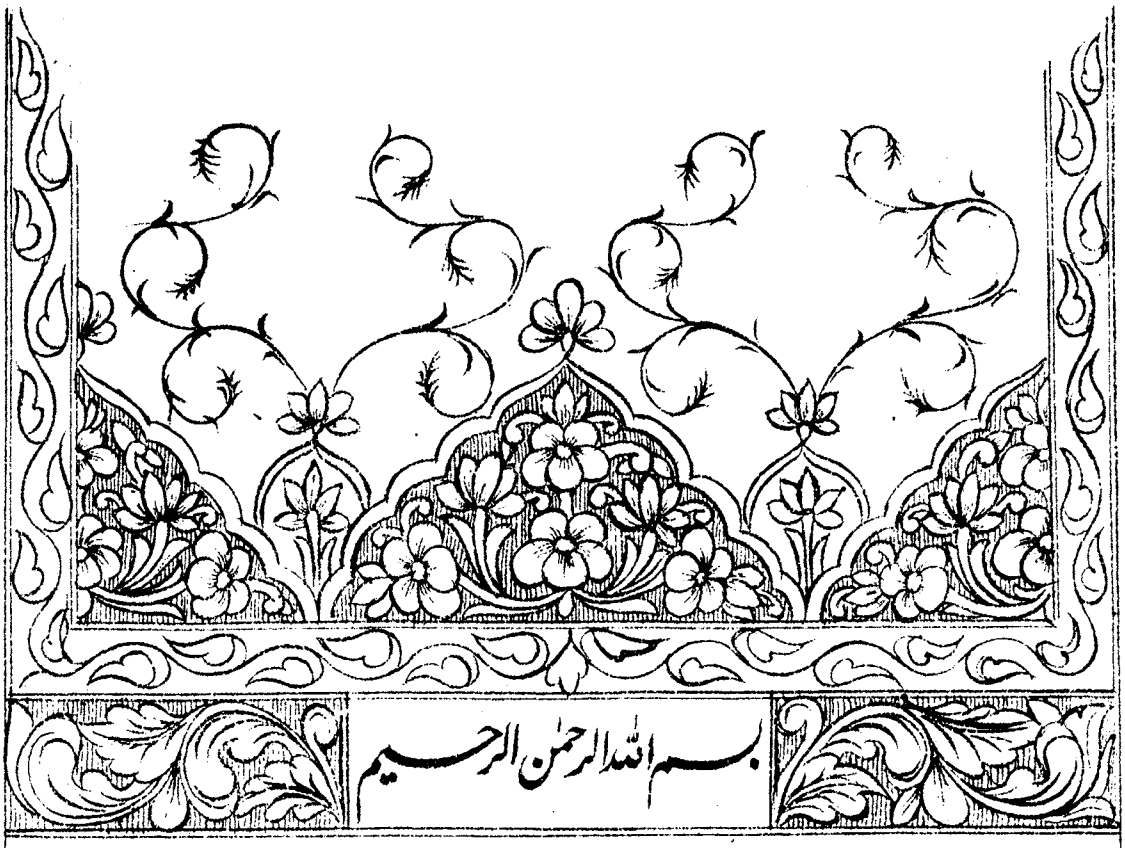

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہدایت ہدایت شرع اسلام بکتابی است مملو از احکام مصدر بحمد شارع علام موشح بہ نعت سید انام علیہ وعلی آلہ واصحابہ الصلوٰۃ والسلام کہ استنباط فروع از اصولش باجماع امت فوق سنت وقیاس ست ونہایۃ التحقیق محققان وغایۃ البیان متقان بسلوک مسلک شرح فرائض وواجبات آن از آبلہ پایان بادیۂ حیرت ویاس خلاصۂ قواعد ونقایۂ ضوابطش جامع رموزیست کہ ایضاح کنز دقائق آن بتبیین حقائق صورت نگیرد ودُرر غرر محیط ناپیدا کنارش بہ بحر رائق تقریر وسحر فائق تحریر وسعت نپذیرد وغیر وقائت صیانت ایزدی ضبط روایاتش لامکن بل محال وجز عنایت خبیر وفتح قدیر عروج معارج الدرایۃ آن از قسم وہم وخیال حقا کہ رمز الحقائق او امر آمر برحق از حل مفاتیح شروح مبسوط مبرا ست ومطلب فائق نواہی ناہی مطلق از کشف مصابیح متون مختصر معر انقدر رائج معدن الحقائق بنسبہ مزید علیہ آن غیر کافی وزیادات جامعش بتہذیب سیر صغیر وکبیر وافی چون پای سعی بطی نشیب وفراز این وادی لنگ است ودست اجتہاد از وصول دامن مقصود کوتاہ وزیر سنگ لاجرم بفتوای مفتی خرد از قید تخریج وترجیح دارستن ومانند متاخرین قلادہ تقلید سلف وخلف بگردن بستن بدرجۂ استحباب بل وجوب نمودہ وبنا بر تکثر امور دینیہ از عبادات ومعاملات بنظر اختلاف اعتقادات بپاس مزاجر شرعیہ سر رشتۂ آداب از دست دادن مکروہ بلکہ ناجائز وحرام دانستہ بسلوک طریق مباح اظہار مدعا پرداختہ شد ورمرایای ضمائر صافی گہران صفا کیش پرتو انداز باد کہ ہرگاہ در سنہ ۱۱۹۰ ہزار وصد ونود ہجری ولایت جنت البلاد بنگالہ بفروغ معدلت ونور نصفت نواب گورنر جنرل عماد الدولہ مسٹر وارن ہاسٹنگس بہادر جلادت جنگ منور بود قاضی القضات مولوی غلام یحیی خان بہاری باتفاق مولوی تاج الدین بنگالی

و میر محمد حسین ایرانی و مولوی شریعت الله سهلی حسب فرمان نواب معزی الیه هدایهٔ عربی را بزبان پارسی ترجمه آوردند و
کپتن هملٹن صاحب یکی از ملازمان سرکار دولت مدار کمپنی عالیشان انگریز سوای جلد اول عبادات سه جلد دیگر را بانگریزی ترجمه کرد
وظاهر حال برین دال ست که ترجمه تمام کتاب باتفاق هر چهار کس خصوصًا باطلاع قاضی القضات و مولوی تاج الدین مرحومین نشده
از نجهت بسیاری از دلائل نقلیه و عقلیه سیما انچه از عربیت فی الجمله تعلق دارد در ترجمه فروگذاشت گردیده و بمقتضای سهو و غفلت
که لازمهٔ بشریت است در بعض مسائل خطاهای نمایان بظهور پیوسته ورنه قاضی القضات و مولوی تاج الدین مرحومین از فحول علمای وقت
بودند و بعض مقام باتفاق هر چهار کس قسمی بخوبی ترجمه شده است که قابل تحسین و آفرین است و از انجا که مسٹر هملٹن درین ملک ترجمهٔ بعض
جلد دوم باعانت بعض شیعی المذهب و ترجمهٔ باقی در لندن بلا امداد کسی از فضلا کرده لهذا در شرح حال امام اعظم نعمان ابن ثابت
ابو حنیفه کوفی رح مطاعن بیجا در بیان کتب پنجگانه اصول که مبسوط و جامع کبیر و جامع صغیر و زیادات و سیر است غلطهای فاحش
واقع شده و در ترجمه مسائل هم خطاهای کثیر راه یافته مثلاً در کتاب الجنایات باین مسئله که اگر کسی کسی را خفه کند نزد ابی حنیفه رح بر و قصاص نیست
و نزد صاحبین رح قصاص واجب است ترجمه کرده که اگر کسی کسی را غصه دهاند و حال آنکه خفه عبارت است از کشتن کسی بافشردن گلو
و هرگاه در سنه ۱۲۲۱ هزار و دو صد و بیست و یک هجری تمام ممالک هند و بنگ و دکن زیر حکومت اولیای دولت انگلشیه درآمد و ریاست عامهٔ
ولایت قلمرو و تجدید مراسم کهن و بنیاد قوانین نو بذات همایون یوسف صورت موسیٰ سیرت عیسیٰ علم ادریس علم لقمان هنر سلیمان فر عمر
شوکت علی همت ملک بخش ممالک ستان بهرام احتشام کیوان توان موسس قوانین نصفت و عدالت مشید ارکین عظمت و جلالت
زود مهر دیرکین عاقبت اندیش پیش بین جویای نام و ننگ مجموعهٔ دانش و فرهنگ مقدمة الجیش جنود فتح و ظفر رعایا نواز غربا پرور
انسان العین چشم دانش و بینش عین الاعیان انفس و ارواح آفرینش صدر نشین محفل عز و برتری زینت ده کج کلاهی گورنری حشمهٔ
جود و سخا منبع بذل و عطا رفیع القدر سمو المناقب گورنر جنرل سر چارلز هیرد بارلو صاحب ادام الله اقباله و انجح اماله رونق پذیر بود
و صاحب عالیقدر سامی مراتب خدیو کشور سخن سنجی شهنشاه ملک معنی یابی بحر زاخر دُرر علوم عقلی و نقلی قاموس محیط لآلی فنون فرعی
و اصلی گوهرکان فصاحت جوهر جان بلاغت استاد بوعلی و بونصر ارسطوی وقت فلاطون عصر زینت بخش دولت سرمدیه انگلشیه
مجدد قوانین ملت قدیمه عیسویه آبرو بخش خاکساران و هواخواهان آتش زن دودمان ظلمه و ستمگاران مربع نشین چار بالش دولت
و اقبال دست گزین محفل انجاح آمانی و آمال نائب مبدا فیاض در فیض گستری سایهٔ رحمت رحمان در رحم آوری ناسخ نام کسریٰ و حاتم
بعدل و سخاوت ماحی نشان افراسیاب و رستم در تهور و شجاعت حق گذار و حق پژوه وهی که سوای تعریف خبر که احتمال صدق و کذب
است لفظ نار استی بر زبان حق ترجمانش نگذشته و بجز تحقیق لغت حرف لغو پیرامون دهان صدق بیانش نگردیده صور توهمات
و اشکال تخیلات را بارقهٔ ذهن ثاقبش همان نسبت خس و خاشاک با صاعقهٔ محرق و ظلمت جهل و نادانی را بمقابل شعلهٔ ذکاوتش بعینه
علاقهٔ تاریکی شب ظلمانی بشمس شارق اگر نه در ظلمت آباد هند نیر طلعتش تابیدی ارباب علم و فضل که مانند ذرات در حضیض گمنامی
ناکام بودند بال و پر طیران براوج مدعا کشاده بفوز ابدی چسان رسیدندی و شپره چشمان کوتاه بین که بقوت جهل و نادانی

سر استکبار بفرق فرقدین سود ند حجاب نومیدی بر چهرهٔ مقصود کشیده رخت او بار نشیب نامرادی چگونه کشیدندی اگر جسم مجسمش را روح مجرد گویم رواست و مرتبهٔ عقل هیولانیش را درجهٔ عقل کل خوانم سزا آبای علوی را اینچنین جوهر فردی در صلب تاثیر بر نخورده و امهات سفلی همچو فرزندی در کنار تربیت نه پرورده مرکز علمای آفاق مجمع مکارم اخلاق مقبول حضرت واهب المواهب خداوند خدا انگان جان هربرٹ هارنگٹن صاحب ادام الله اقباله وجعل الی کل خیر مآله رونق افزای محکمهٔ عدالت صدر و نظامت بود بتقریب تفحص احکام وفتاوای مقدمات عدالت دیوانی و نظامت از کتب معتبرهٔ فقه آنجناب را سیر ترجمه انگریزی هدایه بمقابله فارسی و عربی آن اتفاق افتاد و بمقتضای خبرت ذاتی که اکثر مسائل فقهیه در حافظهٔ کاملهٔ آنجناب محفوظ بود بر غلطهای ترجمه فارسی هدایه و انگریزی آن اطلاع دست داده تصحیح ترجمه فارسی که درستی ترجمهٔ انگریزی وابستهٔ آن بود پیش نهاد خاطر دریا مقاطر گردید و این اضعف الخلیقه بل لاشئ فی الحقیقه سرگردان بادیهٔ جهل و نادانی محمد راشد ابن ضیاء الدین محمد بردوانی عفی الله عنهما که بتحصیل و فراغت از علوم ضروریه مرسومه بجناب مستطاب آن دُر مکنون بحر دانش و بینش و کوکب دری فلک محیط آفرینش بشیوهٔ ملازمان منسلک و تربیت پذیر بود و عند التکرار یک مسئلهٔ علمی فواید هزاران مسائل از هر نوع بر میداشت و تا قرنی از مائده بر نائده آن حاتم زمان زله ربای وظائف بوده اوقات چاشت و شام را با جمعی کثیر از ایتام و بیوگان عیال خود بفراغت بسری برد و بمساعی جمیله اش بعهده مولویت عدالت پادشاهی سوپریم کورٹ و ترجمه فارسی و بنگله عدالت دیوانی صدر و نظامت مقرر بود و بعد از ان بمقتضای فیض بخشیهای آن فیاض بتقرر خدمت افتای صدر سربلندی یافت مخاطب باین خطاب شد که ترجمهٔ هدایهٔ فارسی صحیح بکنی این قلیل البضاعت آن امر را سرمایهٔ فوز جاودانی دانسته الفاظ مشتمله امر را مادهٔ تاریخ یافته فوراً انگشت اجابت بر دیده نهاد و جناب خداوندی احوال تبری ترجمهٔ فارسی و انگریزی بنواب گورنر جنرل موصوف که شمه از خوبیهای ذاتی و صفاتی آن والا نهاد بالا گذشت اطلاع کرده اجازت تصحیح فارسی و چاپهٔ آن بتوسط این حقیر بدست آویز تعمیم فوائد علمی که طالب علمان عربی خوان را تسهیل مطالب هدایهٔ عربی و فارسی خوانان این ملک را که بهره از عربیت ندارند بدانستن مسائل و ادلهٔ آن و صاحبان عالیشان انگریز را بانفاذ احکام مقدمات مرجوعهٔ عدالت دیوانی و نظامت بکار آید طلب فرمود نواب مغری الیه که موجد قوانین علوم و رسوم است بلا توقف بنظر استحسان در آورده مؤنت تصحیح و چاپهٔ آن بر خزانهٔ عامره حواله کرده اجازت داد چنانچه این قلیل البضاعت عدیم الحیثیت ترجمهٔ جلد اول که ترجمان سابق رعایت عهدهٔ مترجمی که عبارت از ابقای معنی و تغییر الفاظ است مطلقاً نکرده بودند بطور معهود که لازمهٔ ترجمه است کرد و در سنهٔ جلد دیگر که ترجمهٔ آن بانگریزی شده بود بپاس اینکه از تغییر ترجمهٔ فارسی ترجمهٔ انگریزی بالکل ناقص خواهد شد و حکم جناب خداوندی بود که حتی الوسع در ابقای آن کوشد ترجمهٔ سابق را بحال داشته همین التزام کرد که دلائل و مسائل متروکه اصل را الحاق کند و هر جا که در اصل مطلب غلطی است تصحیح آن نماید و بشرح مطالب دقیقهٔ آن عبارات شروح بقدر ضرورت الحاق کند تا طالب العلم هدایه خوان را بتسهیل عربی مدد رسد و فارسی خوانان و صاحبان عالیشان بفهم مطالب آن محتاج بشروح و کتب دیگر نشوند و وجه فرق میان اصل ترجمه و الحاق بدینگونه صورت بست که انچه در هدایهٔ عربی مذکور است ترجمهٔ آن بحروف عربی و انچه ملحق است بحروف فارسی در قالب طبع آورده شد و اکثر جا در اواخر ملحقات نام شروح مثل عنایه و کفایه وغیره مندرج گردید تا در میان اصل عبارت کتاب و لاحق بران فرق باشد و باید دانست که صاحب هدایه شیخ الاسلام برهان

برهان الدین ابوالحسن علی بن ابی بکر مرغینانی را که وفاتش در ۵۹۳ پانصد و نود و سه وقوع یافته در هدایه شرح بدایه که هم از مصنفات اوست
او بها است که دانستن آن بر طلاب واجب است یکی از آن اینست که هر جا که گفته است که این حدیث محمول است بر فلان معنی مراد از آن آنست
که اهل حدیث آنرا بران معنی حمل نموده اند و هر جا که میگویند که بجهت معنی که من آنرا بران حمل نمودم مراد از آن اینست که صاحب هدایه آن حدیث را
بران حمل نمود نه اهل حدیث و از داب اوست که روایت خود را عام از سنت و اثر که ثابت است بقول صحابه رض حدیث میگوید و گاهی فرق نمیکند
درمیان خبر و اثر و در جواب اما فاراذکر نمیکند باعتماد ظهور معنی و در ان وصلیه و اور افرو میگذارد و مراد از فقه دلیل عقلی میدارد و در مسائلیکه
اختلاف است میان امام اعظم رض و شافعی رض یا امام یا صاحبین یا زفر دلیل شافعی و صاحبین یا زفر را اول می آرد و دلیل امام در آخر همه بشرحی
می نگارد که جواب اوله شافعی و صاحبین و زفر از ان حاصل میشود و همواره راضی بجواب اخیر است پس هر جا که دلیل صاحبین را آخر ذکر کرده است
رضای او بآن قول اخیر باید فهمید و از قال العبد الضعیف خود را مراد میگیرد لیکن کتاب هدایه برای تعظیم صاحب هدایه بجای لفظ قال العبد الضعیف
قال رحمه الله یا قال رضی الله عنه مقرر کرده اند و صاحب هدایه لفظ متکلم را برای احتراز از صیغه انا نیست ذکر نکرده است و از داب اوست
که مسائل قدوری را اولا ذکر میکند و بعد از ان مسائل جامع صغیر و اگر نوعی مخالفت در عبارت قدوری و جامع صغیر باشد
عبارت جامع صغیر را بتصریح ذکر میکند و از داب اوست که جواب سوالات را بلا ذکر اسوله بطور دفع دخل مذکور می کند
و از قیل و قال می پرهیزد و مرویست که صاحب هدایه کتاب خود را سیزده سال باتمام رسانید و درین مدت صائم
بود و هر گاه خادم او در نیمه شب شراب و طعام برای وی می آورد میگفت که آنجا بگذار و راه خود پیش گیر
و بعد از ان آنرا بر فقیرے تصدق میکرد و در اخفای صوم میکوشید و زاهد و متورع بود لهذا
کتاب او مقبول و منتفع به شد و از انجا که انسان ضعیف البنیان مساوق سهو و نسیان
است و طریق مدعا پر از کریوه و مغاک لاجرم اگر بطے آن پای اندیشه را
لغزشے رسد و دامن فکر را از خار دهم آویزشے توقع از بزرگان والا
فطرت آنست که بچشم انصاف نگرند و از جرائم درگذرند

والعفو عند کرام الناس مامول

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بقیاس معبودی را سزاوار است که فقهای بالغ اندیشه در راه طاعتش از طی کردن پست و بلند اصول و فروع درمانده رفتار و عقلای معرفت پیشه را در وادی جستجویش پای تعقل در عقال حیرت گرفتار شکر نعمتش که بر سائر افراد کائنات بمنزله فرض عین است بواجبی ادا کردن متعسر و کشیدن دامن ادراکش که ورای طاقت سرنجهٔ اجتهاد است بدراز دستی معقول و منقول متعذر و درود نامحدود تحفهٔ بارگاه صدر نشین مسند اصطفا است که اتباع سنت سنیه اش وصول رحمت یزدان را وسیله است و چراغ عالم افروز شریعتش را از نیمهٔ صبح قیامت فتیلهٔ شرائف الصلوٰة و کرائم التحیات علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الاخیار **اما بعد** بر آئینهٔ ضمیر دیباچه آرایان دفتر دانش و بینش و مرآت خاطر ترجمه کشایان غوامض مجموعهٔ آفرینش منطبع میگرداند که کشور نزهت پرور بنگاله از روزیکه بانوار فرمان فرمائی نواب گورنر جنرل عماد الدوله **مسٹر وارن ہسٹنگس** بهادر جلادت جنگ مستقضی و مستنیر گردیده است همگی همت والا نهمت مصروف و معطوف بر آنست که حراست و پاسبانی بلاد و انتظام مهمات عباد بر وجهی صورت انعقاد یابد که عموم خلائق در ظل عدالت از تابش آفتاب شدت و محنت آسوده بال و مرفه الحال بوده ابواب بیداد و ظلم بر چهرهٔ انام از خواص و عوام بسته و ریسمان دراز فتنه متعدیان طریق حق مقطوع و گسسته گردد و چون حصول این مامول بدون شرع مقدسه نبوی و اوامر و نواهی ملت مصطفوی استکمال نمیپذیرد بنابران این روشناس کشور خمول و انزوا داشتهٔ **غلام یحیی** مامور و ماذون گشته که کتب عربیه علم فقه علی الخصوص کتاب مستطاب **هدایه** را که از غایت دقت و ایجاز بمثابه اعجاز بود باتفاق **ملا تاج الدین و میر محمد حسین** و **ملا شریعت الله** از زبان تازی بمحاوره عجمی منتقل سازد چنانچه بمعاضدت ایشان همت برگماشته چندانکه گنجایش داشت نقش الفاظ عربی را بعبارت مانوس فارسی برداشته **هدایه فارسی** نام گذاشته و هدایهٔ فارسی پیرایهٔ انجام یافت تاریخ اتمام آنست اگر چشم بصیرت باز و دماغ انصاف ساز است از فضائل این کتاب همین بس که عموم الناس را احتیاج بدان حاصل و فوائد و منافع آن شامل خواهد بود بر ستاران این گلشن فیض مسکن مخفی و محتجب نماند که در اثنای ایراد مسائل هر جا که لفظ شیخین مذکور گشته مراد از آن قدوة المجتهدین امام ابو حنیفه و ارشد تلامذه او امام ابو یوسف رحمهما الله تعالی و آنجا که کلمهٔ طرفین نگارش یافته غرض از آن اسم سامی امام ابو حنیفه رحمة الله علیه و امام محمد است که نسبت استفادهٔ او بشیخین می پیوندد و مقصود از لفظ صاحبین هر دو تلامذه اند رحمهما الله تعالی توقع از مکارم اخلاق ناظران این اوراق آنکه اگر در مرور پست و بلند این مرحله دور احیانا پای اندیشه از جای رفته باشد در طریق خورده گیری بیجا بانتازند و انگشت نمای طعن و ملامت نسازند و بالله التوفیق ٭

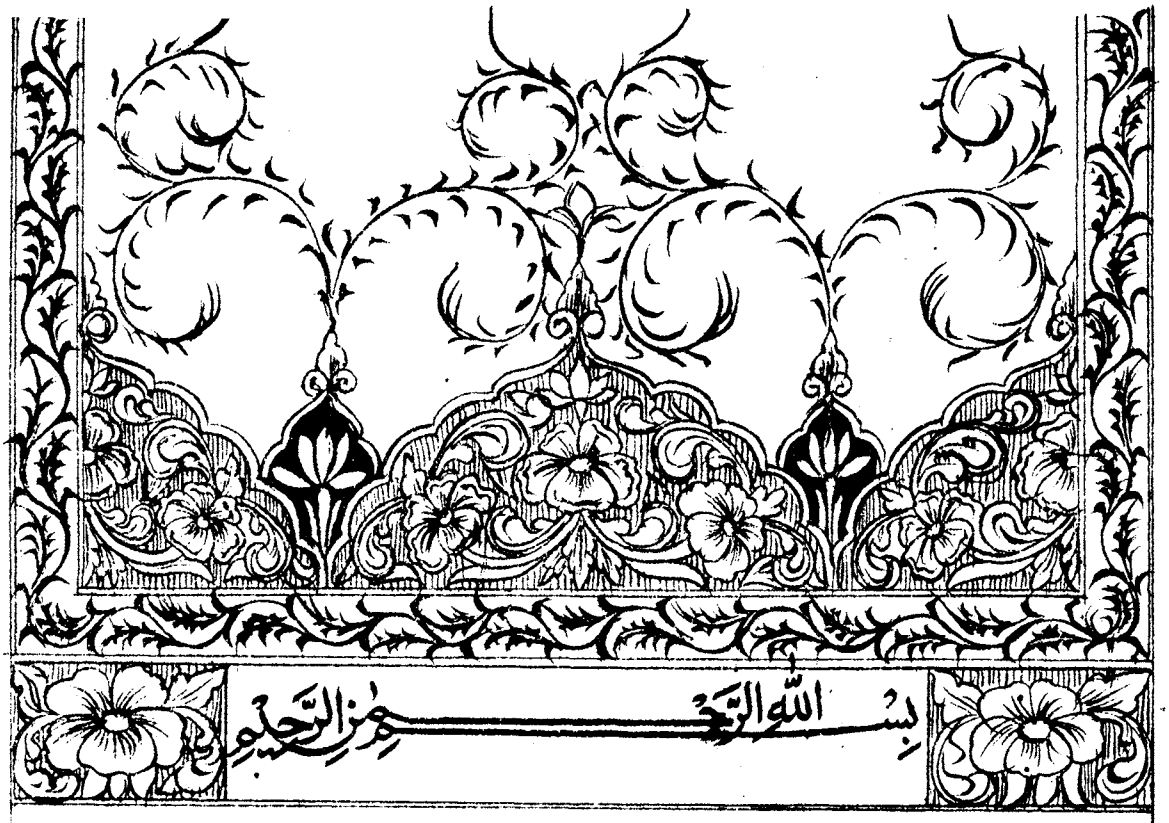

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی اعلی معالم العلم واعلامه واظهر شعائر الشرع واحکامه وبعث رسلا وانبیاء صلوات الله علیهم اجمعین الی سبیل الحق هادین واخلفهم علماء الی سنن سننهم داعین یسلکون فیما لم یؤثر عنهم مسلک الاجتهاد مسترشدین منه فی ذلک وهو ولی الارشاد وخصوا وائل المستنبطین بالتوفیق حتی وضعوا مسائل من کل جلی ودقیق غیر ان الحوادث متعاقبة الوقوع والنوازل یضیق عنها نطاق الموضوع

جمیع حمد ثابت است خدای را که بلند گردانید معالم علم و اعلام آن وظاهر کرد شعائر شرع و احکام آن ف معالم جمع معلم است بمعنی نشان که بر راه نهند و مراد از ان اصول شرع است که مدارک علم شرعیست و اعلام جمع علم است بمعنی جبل و کوه ومقصود از ان علما است وشعائر جمع شعیره است بمعنی انچه بروی نشانی باشد و مراد از ان اسباب و علل وشروط وعلامات است واحکام عبارت است از حل وحرمت وصحت وفساد ص ومبعوث کرد رسل وانبیا را علیهم الصلوة والسلام که بسوی راه های حق هادی اند وخلیفه آنها کرد علما را که بسوی روش سنتهای آنها داعی اند وسلوک میکنند در چیزیکه مروی نیست از انبیا طریق اجتهاد را در حالیکه طلب رشد میکنند در ان از او تعالی که ولی ارشاد است وخاص کرد اوائل مجتهدین را ف که ابو حنیفه رض واصحاب ویست ص بتوفیق حتی که وضع کردند آنها در فتاوای خود ها مسائل را از قسم جلی و دقیق ف که عبارت است از مسائل قیاسیه واستحسانیه ص ولیکن حوادث متعاقبة الوقوع است اعنی پی در پی می آید ص وتنگی میکند از نوازل ف اعنی از واقعات ص کمربند مسائل موضوع ف اعنی جوابهای منقوله از سلف در ان کافی نیست

واقتناص الشوارد بالاقتباس من الموارد والاعتبار بالامثال من صنعة الرجال وبالوقوف على الماخذ يعض عليها بالنواجذ وقد جرى على الموعد في مبدأ بداية المبتدي ان اشرحها بتوفيق الله تعالى شرحا ارسمه بكفاية المنتهي فشرعت فيه والوعد يسوغ بعض المساغ وحين اكاد اتكأ عنه اتكاء الفراغ تبينت فيه نبذا من الاطناب فخشيت ان يهجر لاجله الكتاب فصرفت عنان العناية الى شرح آخر موسوم بالهداية اجمع فيه بتوفيق الله تعالى بين عيون الرواية ومتون الدراية تاركا للزوائد في كل باب معرضا عن هذا النوع من الاسهاب مع انه يشتمل على اصول ينسحب عليها فصول واسأل الله تعالى ان يوفقني لاتمامها ويختم لي بالسعادة بعد اختتامها حتى ان من سمت همته الى مزيد الوقوف يرغب في الاطول والاكبر ومن اعجله الوقت عنه يقتصر على الاصغر والاقصر وللناس فيما يعشقون مذاهب والفن خير كله ثم سألني بعض اخواني ان املي عليهم المجموع الثاني فافتتحته مستعينا بالله تعالى في تحرير ما اقاوله متضرعا اليه في التيسير لما احاوله انه الميسر لكل عسير وهو على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير وحسبنا الله ونعم الوكيل

ص وشکار کردن شوارد ف اعنی وحشیان رمنده ص بافروختن آتش از موارد ف وفرودگاه آنها بآب است اعنی احکام مستخرجه حاصل میشود از اصول چنانکه شکار گرفته میشود از فرودگاه آن بآب ص وقیاس کردن بامثال از صنعت رجال است ف اعنی کار مردان کامل ص وآن صنعت حاصل میشود بوقوف بر مآخذ در حالیکه گرفته شود آنرا بنواجذ ف که دندانهای پس همه دندانها است اعنی قیاس احکام بر نظائر آن کار کاملان ست ومیشود آن کار بدانستن مآخذ واصول بکمال مضبوطی واستحکام ص وبدرستیکه وعده رفته بود بر من در ابتدای کتاب بدایة المبتدی بآنکه بتوفیق خدا شرح آن کنم ونام آن نهم کفایة المنتهی پس شروع کردم دران حال آنکه وعده مسوغ است ف اعنی روا میدارد اقدام وامضای آنرا ص بعض مساغ ف در وادا شتنی چه وعده مجوز ایفاست نه واجب آن ص وهرگاه قریب شد بآنکه حاصل شود مرا ازان فراغ دریافتم دران شرح اندکی از اطناب وترسیدم که بسبب آن متروک شود کتاب پس برگردانیدم عنان وعنایه ف اعنی قصد ظاهر وباطن خود ص بسوی شرحی دیگر مسمی به هدایه وبتوفیق خدا جمع خواهم کرد درآن عیون روایت ومتون درایت ف اعنی روایات مختار علما ومعانی مرویه ونکات متینه ص درحالیکه خواهم گذاشت زواید را در هر باب واعراض خواهم کرد ازین قسم اطناب ف که در کفایة المنتهی شده ص همه اشامل خواهد شد این شرح بر اصول ف وقواعد ص که منجر وکشیده میشود بران فصول ف اعنی بسبب ایجاز هیچ از اصول وقواعد وفصول ومسائل متروک نشود ص ومیخواهم از خدا تعالی که توفیق دهد مرا باتمام آن وخاتمه من به نیکبختی کند بعد اختتام آن پس هر کس که برتری کند همت او بسوی زیادتی وقوف واطلاع رغبت کند در اطول واکبر ف که کفایة المنتهی ست ص وکسیکه عاجل او وقت است اقتصار کند بر اصغر واقصر ف اعنی هدایه ص ومردمان را در چیزهای مرغوب روشهای نوع بنوع است وروشها همه نیک اند وبعد ازان ف که خود صرف عنایه کرده بودم ص درخواستند از من بعض برادران که املا کنم بر آنها مجموعه دوم پس شروع آن کردم حالیکه استعانت میکنم از خدا بنوشتن چیزیکه قول آن میکنم وتضرع میکنم بسوی خدا در آسان کردن چیزیکه قصد آن دارم بدرستیکه او تعالی آسان کننده هر عسیر است ف اعنی مشکل مشکل وبر هر چه میخواهد توانا وقدیر وبقبول کردن تضرع جدیر ف اعنی لائق ص وخداست بسنده ما وبهتر وکیل

کتاب الطہارات

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية ففرض الطهارة غسل الاعضاء الثلثة ومسح الرأس بهذا النص والغسل هو الاسالة والمسح هو الاصابة وحد الوجه من قصاص الشعر الى سفل الذقن والى شحمتي الاذنين لان المواجهة تقع بهذه الجملة وهو مشتق منها والمرفقان والكعبان يدخلان في الغسل عندنا خلافا لزفر وهو يقول ان الغاية لا تدخل تحت المغيا كالليل في باب الصوم ولنا ان هذه الغاية لاسقاط ما وراءها اذ لولاها لاستوعبت الوظيفة الكل وفي باب الصوم لمد الحكم اليها اذ الاسم يطلق على الامساك ساعة والكعب هو العظم الناتي هو الصحيح ومنه الكاعب قال والمفروض مسح الرأس مقدار الناصية وهو ربع الرأس لما روى المغيرة بن شعبة ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى سباطة قوم فبال وتوضأ ومسح على ناصيته وخفيه والكتاب مجمل فالتحق بيانا به وهو حجة على الشافعي في تقدير بثلث شعرات وعلى مالك في اشتراط الاستيعاب وفي بعض الروايات قد روى بعض اصحابنا بثلث اصابع اليد لانها اكثر ما هو الاصل في آلة المسح قال وسنن الطهارة غسل اليدين قبل ادخالهما الاناء اذا استيقظ المتوضئ من نومه لقوله عليه السلام اذا استيقظ احدكم من منامه فلا يغمسن يده في الاناء حتى يغسلها ثلثا فانه لا يدري اين باتت يده ولان اليد

کتاب الطہارات ف وآن در لغت بمعنی تنزہ و پاکی است از نجاست حقیقی و در شرع بمعنی تنزہ و پاکی از مطلق نجاست است حقیقی باشد یا حکمی **ص مسئلہ** فرمود خدا تعالی کہ ای مومنان وقتیکہ قصد نماز کنید پس غسل کنید روہای خود را و دستہای خود را تا مرافق ف اعنی آرنج ص مسح کنید سرہای خود را و غسل کنید پایہای خود را تا ہر دو کعب پس فرض وضو از روی این نص غسل اعضای ثلثہ ف اعنی روی و ہر دو دست و ہر دو پای ص و مسح سر است و غسل بالفتح عبارت است از روان کردن ف آب بر عضو مغسول اعنی شستن ص و مسح عبارت است از رسانیدن ف آب بر عضو بے آنکہ روان شود ص و حد روی از منتہای رستنگاہ موے سر تا زیر زنخ و از نرمہ گوش تا نرمہ گوش دیگر است زیرا چہ مواجہہ ف کہ بمعنی رو برو شدن است از مقابلہ ہمین اعضا ص واقع میشود و مواجہہ مشتق از وجہ است و ہر دو آرنج و ہر دو کعب نزد علمای ما در شستن داخل است بخلاف زفر رح کہ او می گوید کہ غایت زیر مغیا داخل نمیشود مانند شب در روزہ و دلیل علمای ما اینست کہ این غایت برای اسقاط ما ورای غایت است زیرا چہ اگر آن غایت نمی بود ہر آئینہ مستوعب میشد دست و پای کل آنرا ف اعنی تا بغل دران ص و در باب روزہ ذکر غایت برای کشیدن حکم تا غایت است زیرا چہ اسم ف روزہ ص بر مطلق امساک اطلاق کردہ میشود و کعب استخوانی است برآمدہ ف اعنی شتالنگ ص و ہمین صحیح است و از ان لفظ کاعب آمدہ است و فرض در مسح سر مقدار ناصیہ است و آن ربع سر است زیرا چہ روایت کردہ است مغیرہ بن شعبہ کہ نبی صلعم در خاک روبہ جای قومی آمد و بول کرد و وضو نمود و مسح کرد بر ناصیہ و ہر دو موزۂ خود و قرآن ف درین حکم ص مجمل است پس عمل رسول صلعم بیان آن لاحق شد و ہمین حدیث حجت است بر شافعی رح برای اندازہ کردن او مسح سر را بسہ مو و نیز حجت است بر مالک رح در شرط کردن او مسح تمام سر را و در بعضی روایات اندازہ کرد بعض اصحاب ما مسح سر را بسہ انگشتان دست زیرا چہ سہ انگشت دست غالبا اصل آلہ مسح است **مسئلہ** از سنتہای ف وضو یکے ص شستن ہر دو دست است پیش از در آوردن آن در آوند آب ہر گاہ بیدار شود وضو کنندہ از خواب برای قول علیہ السلام وقتیکہ بیدار شود کسی از شما از خواب پس فرو نبرد دست خود را در آوند آب تا کہ نشوید آن دست را سہ بار زیرا چہ معلوم نیست کہ کجا ماندہ است دست او در شب و برای اینکہ دست

آلة التطهير فتسن البداية بتنظيفها وهذا الغسل الى الرسغ لوقوع الكفاية به في التنظيف **قال** وتسمية الله تعالى في ابتداء الوضوء لقوله عليه السلام لا وضوء لمن لم يسم والمراد به نفي الفضيلة والاصح انها مستحبة وان سماها في الكتاب سنة ويسمى قبل الاستنجاء وبعده هو الصحيح والسواك لانه عليه السلام كان يواظب عليه وعند فقده يعالجه بالاصبع لانه عليه السلام فعل كذلك والمضمضة والاستنشاق لان النبي عليه السلام فعلهما على المواظبة وكيفيتهما ان يمضمض ثلثا يأخذ لكل مرة ماء جديدا ثم يستنشق كذلك هو المحكي من وضوئه صلى الله عليه وسلم ومسح الاذنين وهو سنة بماء الراس خلافا للشافعي لقوله عليه السلام الاذنان من الراس والمراد بيان الحكم دون الخلقة **قال** وتخليل اللحية لان النبي عليه السلام امره جبرئيل عليه السلام بذلك وقيل هو سنة عند ابي يوسف رح جائز عند ابي حنيفة ومحمد رح لان السنة الكمال لا الفرض في محله والداخل ليس بمحل الفرض وتخليل الاصابع لقوله عليه السلام خللوا اصابعكم كي لا تتخللها نار جهنم ولانه كمال الفرض في محله وتكرار الغسل الى الثلث لان النبي عليه السلام توضأ مرة مرة وقال هذا وضوء لا يقبل الله تعالى الصلوة الا به وتوضأ مرتين مرتين وقال هذا وضوء من يضاعف الله له الاجر مرتين وتوضأ ثلثا ثلثا وقال هذا وضوئي ووضوء الانبياء من قبلي ومن زاد على هذا او نقص فقد تعدى وظلم والوعيد لعدم رويته سنة **قال** ويستحب للمتوضئ ان ينوي الطهارة فالنية في الوضوء سنة عندنا وعند الشافعي رح فرض لانه عبادة فلا يصح بدون النية كالتيمم ولنا انه لا يقع قربة الا بالنية ولكنه يقع مفتاحا للصلوة لوقوعه طهارة بالاستعمال المطهر

آلة تطهير است پس مسنون است ابتدا بتطهير آن واين شستن تا بند سر دست كافي است در تنظيف ف دوم پاكي دوم ص خواندن بسم الله در ابتداي وضو براي قول پيغمبر صلعم وضو نيست آن شخص را كه بسم الله نخواند ومراد ازان نفي فضيلت است ف نه نفي صحت ص واصح آنست كه بسم الله خواندن مستحب است اگرچه در كتاب آنرا سنت گفته واصح آنست كه بسم الله قبل وبعد استنجا خوانده شود ف سوم ص مسواك چه پيغمبر صلعم بران مواظبت كرده است واگر مسواك نباشد بايد كه از انگشت بمالد ودندان را چه پيغمبر صلعم چنين كرده است ف چهارم ص مضمضه ف اعني آب در دهن جنبانيدن ف پنجم ص استنشاق ف اعني آب در بني كردن ص زا چه پيغمبر صلعم بران مواظبت كرده است وكيفيت مضمضه واستنشاق اينست كه سه بار مضمضه كند وهر بار آب جديد بگيرد وبعد ازان استنشاق كند بهمان طور وهمين منقول است از وضوي پيغمبر صلعم ف ششم ص مسح هر دو گوش وآن سنت است نزد علماي ما با آب سرف اعني به بقيه آبي كه براي مسح سر گرفته شود ص بخلاف شافعي رح براي قول پيغمبر صلعم كه هر دو گوش از جمله سر است ومراد ازان بيان حكم است نه بيان خلقت ف هفتم ص تخليل ريش زيرا چه جبرئيل عليه السلام بآن امر كرده است پيغمبر را صلعم وبعضي گفته اند كه تخليل ريش سنت است نزد ابي يوسف رح ونزد طرفين رح جائز است نه سنت زيرا چه سنت اكمال فرض است در محل فرض واندرون ريش محل فرض نيست ف هشتم ص تخليل انگشتان براي قول عليه السلام تخليل انگشتان كنيد تا در آمد نكند دران آتش دوزخ وجهت آنكه تخليل انگشتان اكمال فرض است در محل آن ف نهم ص سه بار شستن ف اعضاي مذكوره ص زيرا چه پيغمبر عليه السلام وضو كرد ف وشست اعضا را ص يك يك بار وفرمود كه اين وضوئيست كه قبول نميكند او تعالي نماز را مگر بآن ف وبعد ازان ص وضو كرد ف وشست اعضا را ص دو دو بار وفرمود كه اين وضوي شخصي است كه دو چند ميكند خدا اجر را براي او ف وبعد ازان ص وضو كرد ف وشست اعضا را ص سه سه بار وفرمود كه اين وضوي من است ووضوي پيغمبراني است كه پيش از من گذشته اند وهر كه برين زياده يا ازين كم كند ف اعني آنكه سه بار ص شستن را سنت اعتقاد نكند متعدي وظالم است ف دهم ص نيت وضو ونزد شافعي رح نيت در وضو فرض است زيرا چه وضو عبادت است پس بدون صحيح نباشد مانند تيمم ودليل علماي ما آنست كه وضو عبادت نمي شود مگر بنيت ليكن مفتاح نماز مي شود بسبب آنكه وضو است باستعمال مطهر ف اعني آب

بخلاف التیمم لان التراب غیر مطہر الا فی حال ارادۃ الصلوۃ او ہو ینبئ عن القصد ویستوعب الرأس بالمسح وہو السنۃ وقال الشافعی رح السنۃ ہو التثلیث
بمیاہ مختلفۃ اعتبارا بالمغسول ولنا ان انسا رضی توضأ ثلثا ثلثا ومسح براسہ مرۃ واحدۃ وقال ہذا وضوء رسول اللہ علیہ السلام والذی یروی من التثلیث
محمول علیہ بماء واحد وہو مشروع علی ما روی عن ابی حنیفۃ رح ولان المفروض ہو المسح وبالتکرار یصیر غسلا فلا یکون مسنونا فصار کمسح الخف
بخلاف الغسل لانہ لا یضرہ التکرار ویرتب الوضوء فیبدأ بما بدأ اللہ تعالی بذکرہ وبالمیامن والترتیب فی الوضوء سنۃ عندنا وعند الشافعی رح فرض
لقولہ تعالی فاغسلوا وجوہکم الآیۃ والفاء للتعقیب ولنا ان المذکور فیہا حرف الواو وہو لمطلق الجمع باجماع اہل اللغۃ فیقتضی اعقاب
غسل جملۃ الاعضاء والبدایۃ بالمیامن فضیلۃ لقولہ علیہ السلام ان اللہ تعالی یحب التیامن فی کل شیء حتی فی التنعل والترجل **فصل** فی
نواقض الوضوء المعانی لنا قضۃ للوضوء کل ما یخرج من السبیلین لقولہ تعالی او جاء احد منکم من الغائط الآیۃ وقیل للرسول
صلی اللہ علیہ وسلم ما الحدث قال ما یخرج من السبیلین وکلمۃ ما عامۃ فتتناول المعتاد وغیرہ والدم والقیح اذا خرجا من البدن
فتجاوزا الی موضع یلحقہ حکم التطہیر والقیء ملأ الفم وقال الشافعی رح الخارج من غیر السبیلین لا ینقض الوضوء لما روی انہ
علیہ السلام قاء فلم یتوضأ ولان غسل غیر موضع الاصابۃ امر تعبدی فیقتصر علی مورد الشرع وہو الخارج المعتاد ولنا قولہ
علیہ السلام الوضوء من کل دم سائل وقولہ علیہ السلام من قاء او رعف فی صلوتہ فلینصرف ولیتوضأ ولیبن علی صلوتہ

ص بخلاف تیمم زیرا چہ تراب مطہر نیست مگر در وقت ارادہ نماز ونیز لفظ تیمم دلالت دارد بر معنی قصد ف کہ عین نیت است یازدہم ص مسح تمام سر یکبار
وشافعی رح گفتہ است کہ سنت سہ بار مسح کردن است بآبہای جدید باعتبار عضو مغسول ودلیل علمای ما اینست کہ انس رضی اللہ عنہ
وضو کرد وشمست اعضا را سہ سہ بار ومسح کرد سر را یکبار وگفت این وضوی رسول صلعم است وسہ بار مسح کہ از پیغمبر صلعم مرویست آن محمول است
بر مسح سہ بار بیک آب وسہ بار بیک آب مسح کردن مشروع است ومرویست از ابی حنیفہ رح وبجہت آنکہ فرض نیست مگر مسح سر واز تکرار مسح بسا
است کہ بمرتبہ غسل میرسد پس مسنون نبود ومانند مسح موزہ باشد بخلاف غسل ف اعنی شستن ص کہ تکرار آن ضرر ندارد ف دوازدہم ص
ترتیب پس ابتدا کند بچیزیکہ ابتدا کردہ بامر آن خدای تعالی وبمیامن ف اعنی اعضای راست ص وترتیب در وضو نزد ما سنت است ونزد شافعی رح
فرض است زیرا چہ در قول خدای تعالی پس بشویید رویہای خود را تا آخر آیہ فای تعقیب است ودلیل علمای ما رح آنست کہ در آن آیہ حرف
واو مذکور است وباتفاق اہل لغت واو برای مطلق جمع است بلا ترتیب وفا بآن جملہ داخل است پس مقتضای آن اینست کہ غسل جملہ اعضا بلا ترتیب عقب
قصد نماز موجود شود وابتدا بمیامن فضیلت است بجہت قول پیغمبر صلعم کہ بدرستیکہ خدا تعالی دوست میدارد ابتدا کردن را باعضای راست در ہر چیزی کہ نعل پوشیدن وشانہ کردن
فصل در بیان شکنندہ وضو مسئلہ ۱ ہر چیزیکہ برآید از دو راہ ف قبل ودبر ص شکنندہ وضو است بجہت قول خدا تعالی کہ وقتیکہ
بیاید کسی از شما از غایط الآیہ وبرای آنکہ پرسیدہ شد از پیغمبر صلعم کہ شکنندہ وضو چہ چیز است فرمود کہ ہر چیزیکہ برآید از سبیلین ولفظ ہر چیز
بسبب عموم شامل است معتاد وغیر معتاد را مسئلہ ۲ ف بعض شکنندہ وضو ص خون وریم است وقتی کہ باپری دہن باشد
وشافعی رح گفتہ است کہ چیزیکہ از غیر سبیلین برآید شکنندہ وضو نیست بجہت آنکہ مرویست کہ پیغمبر صلعم قی کرد ووضو ننمود وبجہت آنکہ
شستن غیر موضع نجاست امر تعبدی است ف وموافق قیاس نیست ص پس اقتصار نمودہ خواہد شد بر صورتیکہ شرع بران
وارد است وآن مخرج معتاد است ودلیل علمای ما ف یکی ص اینست کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ وضو واجب میشود از خون سائل
ونیز فرمودہ است کہ ہر کہ قی کند یا در نماز خون از بینی جاری شود باید کہ برگردد ووضو کند وبنا کند بر نماز خود ف اعنی بقیہ نماز را ادا کند

مالم یتکلم ولان خروج النجاسة مؤثر فی زوال الطهارة وهذا القدر فی الاصل معقول والاقتصار علی الاعضاء الاربعة غیر معقول لکنه یتعدی ضرورة تعدی الاول غیر ان الخروج انما یتحقق بالسیلان الی موضع یلحقه حکم التطهیر وملأ الفم فی القیء لان بزوال القشرة تظهر النجاسة فی محلها فکون بادیة لا خارجة بخلاف السبیلین لان ذلک الموضع لیس بموضع النجاسة فیستدل بالظهور علی الانتقال والخروج وملأ الفم ان یکون بحال لا یمکن ضبطه الا بتکلف لانه یخرج ظاهرا فاعتبر خارجا وقال زفرة قلیل القیء وکثیره سواء وکذا لا یشترط السیلان اعتبارا بالخرج المعتاد ولاطلاق قوله علیه السلام القلس حدث ولنا قوله علیه السلام لیس فی القطرة والقطرتین من الدم وضوء الا ان یکون سائلا وقول علی رض حین علا الاحداث جملة او دسعة تملأ الفم واذا تعارضت الاخبار یحمل ما رواه الشافعی رح علی القلیل وما رواه زفرة علی الکثیر والفرق بین المسلکین ما قدمناه ولو قاء متفرقا بحیث لو جمع یملأ الفم فعند ابی یوسف یعتبر اتحاد المجلس وعند محمد یعتبر اتحاد السبب وهو الغثیان ثم ما لا یکون حدثا لا یکون نجسا یروی ذلک عن ابی یوسف وهو الصحیح لانه لیس بنجس حکما حیث لم ینتقض به الطهارة وهذا اذا قاء مرة او طعاما او ماء

ص مادامیکه تکلم نکرده باشد ف دوم ص آنکه خروج نجاست در زوال طهارت تاثیر دارد واینقدر در اصل ف اعنی سبیلین ص معقول است ف بسبب تضاد طهارت ونجاست ومعقول از امور شرع متعدی میشود ص واقتصار بر چهار عضو ف اعنی شستن روی ودست ص وپا ومسح سر خلاف قیاس است ف وخلاف قیاس مقتصر میشود بر مورد شرع ص لیکن هرگاه آن امر معقول از اصل که سبیلین است ضرورة متجاوز شود ف حتی که خروج نجاست از غیر سبیلین هم مزیل طهارت شود ص پس این امر خلاف قیاس هم بتبعیت آن متجاوز شود ف ورنه حکم نص متغیر گردد ص مگر آنکه خروج نجاست از غیر سبیلین بسیلان آن سوی موضعیکه حکم تطهیر آن لاحق است وچیزی دهن در قی متحقق میشود زیرا چه بسبب زائل شدن پوست نجاست بجای خود ظاهر میشود وآن بادی است نه خارج بخلاف سبیلین زیرا چه آن محل نجاست نیست پس مجرد ظهور آن دلیل انتقال وخروج است وقی با پری دهن آنست که اگر خواهد قی کننده که ضبط آن نماید نتواند کرد مگر بتکلف زیرا چه اینچنین قی غالبا بیرون می آید پس خروج آن اعتبار کرده شود وزفر رح گفته است که قی قلیل وکثیر برابر است بجهت اطلاق قول پیغمبر صلعم که قی حدث است وهمچنین شرط نمیکند سیلان را ف وچیزیکه از غیر سبیلین بر آید ص بنا بر قیاس آن بر مخرج معتاد ف که سبیلین است ص ودلیل علمای ما ف یکی اینست ص که پیغمبر صلعم فرموده است که در یک قطره ودو قطره از خون وضو واجب نیست مگر آنکه سیلان کند ف دوم ص آنکه علی رضی الله عنه وقتیکه شمار کرد تمام شکننده وضو را گفت که قی با پری دهن وهرگاه تعارض شد میان اخبار پس حمل کرده شود حدیثی را که روایت کرده است شافعی رح بر قی قلیل وانچه روایت کرده است زفر رح محمول شود بر قی کثیر وفرق میان دو طریق همان است که پیشتر مذکور شد **مسئله ۳** اگر شخصی قی کند چند بار باین طور که اگر جمع کرده شود بحد پری دهن رسد پس نزد ابی یوسف رح اتحاد مجلس معتبر است ف اعنی اگر در یک مجلس است شکننده وضو است ص ونزد محمد رح اتحاد سبب معتبر است وآن غثیان است ف اعنی شوریدن دل ص **مسئله ۴** هر چیزیکه شکننده وضو نیست نجس نیست واین مرویست از ابی یوسف رح وهمین صحیح است زیرا چه آن چیز را حکم نجاست داده نشده است حتی که بسبب آن وضو نمی شکند وانیمه که مذکور شد وقتی است که قی کند لخته یا طعام یا آب را

فان قاء بلغما فغیر ناقض عند ابی حنیفة ومحمد رح وقال ابو یوسف رح ناقض اذا قاء ملأ الفم والخلاف فی المرقی من الجوف اما النازل
من الرأس فغیر ناقض بالاتفاق لان الرأس لیس بموضع النجاسة لابی یوسف رح انه نجس بالمجاورة وطهارته لزوجه لا تخلو عن النجاسة
وما یتصل به قلیل والقلیل فی القیء غیر ناقض وقاء دما وهو علق یعتبر فیه ملأ الفم لانه سوداء محترقة وان کان مائعا فکذلک عند محمد رح
اعتبارا بسائر انواعه وعندهما ان سال بقوة نفسه ینقض الوضوء وان کان قلیلا لان المعدة لیست بمحل الدم فیکون من قرحة فی الجوف او نزل
من الرأس الی فمه لان من الاصل نقض الوضوء بالاتفاق لوصوله الی موضع یلحقه حکم التطهیر فیتحقق الخروج والنوم مضطجعا او متکئا او مستندا الی شیء لو ازیل
لسقط لان الاضطجاع سبب لاسترخاء المفاصل فلا یعرف عن خروج شیء عادة وانما ثبت عادة کالمتیقن به ولا کذا حریل مسألة الیقظة
بزوال المقعد عن الارض ویبلغ الاسترخاء فی النوم غایته بهذا النوع من الاستناد غیر ان السند یمنعه من السقوط بخلاف حالة القیام
والقعود والرکوع والسجود فی الصلوة وغیرها هو الصحیح لان بعض الاستمساک باق اذ لو زال لسقط فلم یتم الاسترخاء والاصل فیه قوله
علیه السلام لا وضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا فانه اذا نام مضطجعا استرخت
مفاصله والغلبة علی العقل بالاغماء والجنون لانه فوق النوم مضطجعا فی الاسترخاء والاغماء حدث فی الاحوال کلها

پس اگر قی کند بلغم را شکنندهٔ وضو نبود نزد طرفین رح وابو یوسف رح گفته است که قی بلغم شکنندهٔ وضو است اگر پاپری دهن باشد واین
اختلاف دران قی است که از شکم برآید واما بلغمی که از سر فرود آید پس آن شکنندهٔ وضو نیست بالاتفاق زیراچه سر موضع نجاست نیست
ودلیل ابی یوسف رح اینست که بلغم ف برآمده از شکم بسبب مجاورة نجاست شکم ص نجس است وطرفین رح میگویند که
بسبب لزوجت بلغم نجاست دران درآمد نمیکند ونجاستیکه بآن متصل است قلیل است وقی قلیل شکنندهٔ وضو نیست **مسئله ۵**
اگر قی کند کسی خون بسته را اعتبار کرده میشود دران پری دهن را زیراچه آن سودای سوخته است واگر آن خون رقیق بود شکنندهٔ وضو
است نزد محمد رح بقیاس سائر انواع قی ونزد شیخین رح شکنندهٔ وضو است اگر سیلان کرده باشد آن خون بقوت خود اگرچه قلیل بود
زیراچه معده موضع خون نیست پس آن خون بسبب جراحتی بود که در شکم باشد **مسئله ۶** اگر خون از دماغ فرود آید وتا پرهٔ بینی رسد
وضو باتفاق می شکند زیراکه چه آن خون بموضعی رسیده است که شستن آن واجب است ف در وضو یا در غسل ص پس خروج
متحقق شود **مسئله ۷** خواب شکننده وضو است اگر خواب کننده بر پهلو بخوابد یا تکیه زند بزانو یا بدست خود یا پشت باز زند بچیزیکه اگر زائل شود
آن چیز بیفتد خواب کننده زیراچه بر پهلو خفتن سبب استرخای مفاصل است پس از روی عادت خالی نمیشود از برآمدن چیزی ف از بیخ
وغیره ص وچیزیکه از روی عادت ثابت است بمنزلهٔ چیزی است که از روی حس یقینا ثابت است وتکیه زدن زائل میکند تماسک
بیدارے را بسبب زائل شدن مقعد از زمین وباین نوع تکیه زدن در خواب استرخا بنهایت میرسد مگر اینکه تکیه گاه خوابنده را از افتادن باز میدارد
بخلاف خوابیدن در حالت قیام وقعود ورکوع وسجود در نماز وغیر آن وهمین صحیح است زیراچه درینصورت بعض استمساک باقی میماند ودر
می افتاد خوابنده پس استرخا کامل نمیشود واصل درین باب حدیث پیغمبر صلعم است که فرموده است وضو واجب نیست بر کسیکه بخوابد در حالت
قیام یا قعود یا رکوع یا سجود وجز این نیست که وضو واجب است بر کسیکه بر پهلو بخوابد زیراچه هرگاه بر پهلو خوابد استرخا عارض میشود بمفاصل و
مسئله ۸ اغماء اعنی مغلوبیت عقل که بیهوشی است ص وجنون ف اعنی مسلوبیت عقل که دیوانگی است ص شکنندهٔ وضو است زیراچه
اغماء وجنون در استرخا از خوابیدن بر پهلو زیاده تر است واغما شکننده وضو است در جمیع احوال ف اعنی حال قیام وقعود ورکوع وسجود

وهو القياس في النوم الا ان اعرضناه بالاثر والاغماء فوقه فلا يقاس عليه والقهقهة في صلوة ذات ركوع وسجود والقياس انها لا تنقض وهو قول الشافعي
لانه ليس بخارج نجس ولهذا لم يكن حدثا في صلوة الجنازة وسجدة التلاوة وخارج الصلوة ولنا قوله عليه السلام الا من ضحك
منكم قهقهة فليعد الوضوء والصلوة جميعا وبمثله يترك القياس والاثر ورد في صلوة مطلقة فيقتصر عليها والقهقهة
ما يكون مسموعا له ولجيرانه والضحك ما يكون مسموعا له دون جيرانه وهو على ما قيل يفسد الصلوة دون الوضوء والدابة
تخرج من الدبر ناقضة فان خرجت من رأس الجرح او سقط اللحم منه لا ينقض والمراد بالدابة الدودة وهذا لان النجس
ما عليها وذلك قليل وهو حدث في السبيلين دون غيرهما فاشبه الجشاء والفساء بخلاف الريح الخارجة من القبل والذكر
لانها لا تنبعث عن محل النجاسة حتى لو كانت المرأة مفضاة يستحب لها الوضوء لاحتمال خروجها من الدبر فان قشرت
نفطة فسال منها ماء او صديد او غيره ان سال عن رأس الجرح نقض وان لم يسل لا ينقض وقال زفر رح ينقض في الوجهين وقال
الشافعي رح لا ينقض في الوجهين وهي مسئلة الخارج من غير السبيلين وهذه الجملة بنفسه لان الدم ينضج فيصير قيحا
ثم يرعاد نضحا فيصير صديدا ثم يصير ماء هذا اذا قشرها فخرج بنفسه واما اذا عصرها فخرج بعصره

وهمین قیاس است در خواب ف اعنی مقتضای قیاس است که خواب هم در جمیع احوال مثل اغما ناقض وضو شود بسبب زائل شدن مقعد
از زمین و موجود بودن اصل استر خاص مگر آنکه شنیع ختیم ما عدم وجوب وضو را بر خوابنده در حالت قیام وقعود و رکوع و سجود از حدیث
پیغمبر صلعم و اغما از خواب زیاده تر است پس قیاس کرده نشود خواب را بر اغما مسئله ۹ شکننده وضو است خنده قهقهه در هر نمازیکه
دران رکوع و سجود بود و قیاس آنست که شکننده وضو نشود و آن قول شافعی است رح زیرا چه آن نجس خارج نیست و از نجاست آن قهقهه
در نماز جنازه و سجده تلاوت و در خارج نماز شکننده وضو نیست و دلیل علمای ما رح قول پیغمبر صلعم است که هر که خنده قهقهه کند در نماز پس باید که
اعاده کند وضو و نماز هر دو را و با مثال این اخبار قیاس متروک میشود و این حدیث بر نماز کامل وارد شده است پس مقتصر خواهد شد
بران نه متعدی خواهد شد ف سوی نماز جنازه و سجده تلاوت ص و قهقهه خنده ایست که بشنود خنده کننده و نزدیکان او و ضحک
آنست که بشنود آنرا خنده کننده نه نزدیکان او و ضحک مفسد نماز است و ناقض وضو نیست مسئله ۱۰ بر آمدن کرم از دبر شکننده وضو است
و اگر کرم از سر جراحت بر آید یا پاره گوشت از جراحت بیفتد وضو نمیشکند زیرا چه رطوبتیکه بر بدن آن کرم است نجاست قلیل است و بر آمدن
نجاست قلیل از سبیلین شکننده وضو است نه از غیر سبیلین پس نجاست قلیل بدن کرم بر آمده از غیر سبیلین مانند آروغ شکننده وضو نبود و نجاست
قلیل بدن کرم بر آمده از سبیلین مانند تیز نرم شکننده وضو بود بخلاف ریحیکه از ذکر و فرج بر آید که شکننده وضو نیست زیرا چه آن ریح از محل
نجاست نمی بر آید حتی که اگر ریح بر آید از فرج زنیکه دو راه او یک شده باشد مستحب است مر او را که اعاده وضو کند زیرا چه احتمال است
که آن ریح از دبر او آمده باشد مسئله ۱۱ اگر بکند کسی پوست آبله را و آب یا ریم یا غیر آن روان شود از سر آن پس وضو میشکند و اگر روان
نشود نمی شکند و زفر رح گفته است که در هر دو صورت وضو می شکند و شافعی رح گفته است که در هر دو وجه وضو نمیشکند و آن مسئله خارج از غیر
سبیلین است ف که بالا گذشت اعنی زفر رح فرق نمیکند سیلان را در آنچه از غیر سبیلین بر آید و نزد شافعی رح شکننده وضو نیست اگر آنچه
از سبیلین بر آید ص و نزد علمای ما رح تمامی این نجس است زیرا چه خون بعد از پخته شدن ریم میشود و ریم بعد زیادت پختگی رقیق میشود بعد از آن
آب میگردد لیکن این وقتی است که بعد کندن پوست ف آب و ریم وغیره ص از خود روان شود اما اگر سیلان آن بسبب انشرون بود

فلا ینقض لانہ خارج ولیس بخارج واللہ اعلم **فصل** فی الغسل وفرض الغسل المضمضۃ والاستنشاق وغسل سائر البدن وعند الشافعی رح
ھما سنتان فیہ لقولہ علیہ السلام عشر من الفطرۃ اوہن السنۃ وذکر منہا المضمضۃ والاستنشاق ولہذا کانا سنتین فی الوضوء ولنا
قولہ تعالی وان کنتم جنبا فاطہروا امر بالاطہار وھو تطہیر جمیع البدن الا ان ما تعذر ایصال الماء الیہ خارج بخلاف الوضوء لان
الواجب فیہ غسل الوجہ والمواجہۃ فیہما منعدمۃ والمراد بما روی حالۃ الحدث بدلیل قولہ علیہ السلام انما فرضان فی الجنابۃ سنتان
فی الوضوء وسنتہ ان یبدأ المغتسل فیغسل یدیہ وفرجہ ویزیل النجاسۃ ان کانت علی بدنہ ثم یتوضأ وضوءہ للصلوۃ الا رجلیہ
ثم یفیض الماء علی رأسہ وسائر جسدہ ثلثا ثم یتنحی عن ذلک المکان فیغسل رجلیہ ھکذا حکت میمونۃ رض اغتسال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وانما یؤخر غسل رجلیہ لانہما فی مستنقع الماء المستعمل فلا یفید الغسل حتی لو کان علی لوح لا یؤخرہما لبدأ بازالۃ النجاسۃ الحقیقیۃ
کیلا تزداد باصابۃ الماء ولیس علی المرأۃ ان تنقض ضفائرہا فی الغسل اذا بلغ الماء اصول الشعر لقولہ علیہ السلام لام سلمۃ رضی اللہ عنہا یکفیک
اذا بلغ الماء اصول شعرک ولیس علیہا بل ذوابتہا ھو الصحیح لما فیہ من الحرج بخلاف الحیۃ لانہ لا حرج فی ایصال الماء الی اثنائہا **قال**
والمعانی الموجبۃ للغسل انزال المنی علی وجہ الدفق والشہوۃ من الرجل والمرأۃ حالۃ النوم والیقظۃ وعند الشافعی رح خروج المنی کیف کان یوجب الغسل

پس آن شکنندہ نیست زیرا چہ آن برآوردہ شدہ است نہ برآمدہ واللہ اعلم

فصل دربیان غسل **مسئلہ** از فرض غسل مضمضہ واستنشاق وشستن تمام بدن است ونزد شافعی رح مضمضہ و
استنشاق در غسل سنت است زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ دہ چیز سنت است ومضمضہ واستنشاق دران مذکور است واز بحث
آن ہر دو در وضو سنت است ودلیل علمای ما رح اینست کہ خدا تعالی فرمودہ است کہ اگر شما جنب شوید طہارت کاملکنید وآن امر بتطہیر
جمیع بدن است مگر آنکہ عضوی کہ رسانیدن آب بآن متعذر باشد از نص خارج است **ف** ورسانیدن آب در محل مضمضہ واستنشاق
متعذر نیست پس در نص داخل باشد **ص** بخلاف وضو زیرا چہ واجب دران شستن رویست **ف** نہ تمام بدن پس قیاس شافعی رح
غسل را بوضو صحیح نبود **ص** ومقابلہ در میان محل مضمضہ ومحل استنشاق معدوم است وشافعی رح انچہ روایت کردہ است **ف** کہ
مضمضہ واستنشاق از جملہ دہ سنت است **ص** مراد ازان حالت حدث است **ف** اعنی گرچہ حال حدث آن چنان بود کہ موجب وضو باشد در نصورت
آن ہر دو سنت است **ص** دلیل آن قول پیغمبر صلعم است کہ فرمودہ است کہ مضمضہ واستنشاق فرض است در غسل جنابت وسنت است
در وضو **مسئلہ** ۲ سنت غسل آنست کہ غسل کنندہ اول ہر دو دست وفرج خود بشوید وپاک کند نجاست **ف** حقیقی را **ص**
اگر بر بدن او باشد تا بسبب رسیدن آب منتشر نگردد وبعد ازان وضو کند مانند وضوی نماز مگر آنکہ ہر دو پا را نشوید وبعد ازان بریزد آب
بر سر وبر تمامی بدن خود سہ بار بعد ازان از جای غسل جدا شود وبشوید ہر دو پای خود را ہمچنین روایت کردہ است میمونہ رضہا از غسل پیغمبر خدا صلعم
وتاخیر شستن ہر دو پا **ف** پیش از جدا شدن از جای غسل **ص** فائدہ ندارد حتی کہ اگر غسل کند بر تختہ بشستن ہر دو پا تاخیر کردہ نشود
مسئلہ ۳ واجب نیست بر زن کہ غسل واکند موی یافتہ خود را بشرطیکہ برسد آب در بن موہای آن زن زیرا کہ پیغمبر صلعم فرمود است
بام سلمہ رض کفایت می کند ترا وقتیکہ رسد آب در بن موہای تو وواجب نیست بر زن تر کردن گیسوہای او دہمین صحیح است بخلاف
ریش چہ حرج نیست برسانیدن آب در میان آن **مسئلہ** ۴ از سببہای موجب غسل انزال منی است بر وجہ جہندگی وشہوت از
مرد وزن خواہ در حالت خواب باشد خواہ در حالت بیداری ونزد شافعی رحمۃ اللہ علیہ خروج منی بہر طور کہ باشد موجب غسل است

لقوله عليه السلام الماء من الماء اى الغسل من المنى وكذا ان الامر بالتطهير يتناول الجنب والجنابة فى اللغة خروج المنى على وجه الشهوة يقال اجنب الرجل اذا اضنى شهوته من المرأة والحديث محمول على الخروج عن الشهوة ثم المعتبر عند ابى حنيفة ومحمد رح انفصاله عن مكانه على وجه الشهوة وعند ابى يوسف رح ظهوره ايضا اعتبارا للخروج بالمزايلة اذ الغسل يتعلق بهما ولهما انه متى وجب من وجه فالاحتياط فى الايجاب والتقاء الختانين من غير انزال لقوله عليه السلام اذا التقى الختانان وغلبت الحشفة وجب الغسل انزل او لم ينزل ولانه سبب للانزال ونفسه يتغيب عن بصره وقد يخفى عليه لقلته فيقام مقامه وكذا الايلاج فى الدبر لكمال السببية ويجب على المفعول به احتياطا بخلاف البهيمة وما دون الفرج لان السببية ناقصة والحيض لقوله تعالى حتى يطهرن بالتشديد وكذا النفاس بالاجماع وسن رسول الله عليه السلام الغسل للجمعة والعيدين وعرفة والاحرام صاحب الكتاب نص على السنية وقيل هذه الاربعة مستحبة وسمى محمد رح الغسل فى يوم الجمعة حسنا فى الاصل وقال مالك واجب لقوله عليه السلام من اتى الجمعة فليغتسل ولنا قوله عليه السلام من توضأ يوم الجمعة فبها ونعمت ومن اغتسل فهو افضل وبهذا يحمل ما رواه على الاستحباب او على النسخ ثم هذا الغسل للصلوة

برای قول پیغمبر صلعم که آب از آب است اعنی غسل بسبب خروج آب منی است ودلیل علمای ما اینست که امر خدا تعالی برای تطهیر شامل است جنب را ولغت جنابت عبارت است از خروج منی بر وجه شهوت چه میگویند که جنب شد مرد وقتیکه قضای شهوت کند از زن وحدیث مذکور محمول است بر خروج منی بر وجه شهدت وبعد ازان ف باید دانست ص که نزد طرفین وقت انفصال منی از مکان خود شهوت شرط است ونزد ابی یوسف رح هم در وقت انفصال وهم وقت ظهور آن شهوت شرط است زیراچه وجوب غسل متعلق است بران هر دو ف اعنی انفصال وخروج بشهوت ص ودلیل طرفین اینست که هرگاه غسل بوهی واجب شد پس احتیاط آنست که واجب گردانیده شود غسل را بهر صورت مسئله ۵ اگر غائب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود اگرچه انزال نشود زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه غائب شود سر ذکر در فرج زن غسل واجب میشود خواه انزال کند یا نکند وبجهت آنکه دخول حشفه سبب انزال منی است ونفس منی از چشم انزال کننده غائب است وگاهی بسبب قلت آن مخفی می ماند پس دخول حشفه را که سبب انزال منی است قائم مقام انزال نموده می شود وهمچنین غسل واجب می شود بسبب دخول حشفه در دبر چه دخول حشفه در دبر نیز سبب کامل انزال است ودر نصورت بر مفعول نیز غسل واجب میشود بنا بر احتیاط بخلاف وطی بهیمه ودخول در چیزیکه سوای فرج باشد زیراچه دخول حشفه درین صورتها سبب ناقص است برای انزال ف پس دخول حشفه را قائم مقام انزال کرده نشود ص مسئله ۶ از موجبات غسل است حیض برای قول خدا تعالی که نزدیکی نکنید زن های خود را تا که طهارت کامله حاصل نشود آنها را وهمچنین از موجبات غسل است نفاس ف اعنی پاکی زن از خونی که بعد زادن می برآید ص بسبب انعقاد اجماع بران مسئله ۷ سنت کرد رسول صلعم غسل جمعه وهر دو عید وغسل روز عرفه وغسل احرام را وصاحب کتاب تصریح کرد بمسنون بودن این چهار غسل وبقول بعض این چهار غسل مستحب است ومحمد رح گفته است که غسل جمعه حسن است ومالک رح گفته است که آن غسل واجب است بجهت قول علیه السلام که هرکه بیاید برای نماز جمعه باید که غسل کند ودلیل علمای ما اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که هرکه وضو کند در روز جمعه کافیست مر او را وهرکه غسل کند افضل است وبسبب این حدیث محمول خواهد شد حدیثی که روایت کرده است آن را مالک رح بر استحباب یا بر نسخ وبعد ازان باید دانست که غسل روز جمعه سنت است برای نماز

عند ابی یوسف رح وھو الصحیح لزیادۃ فضیلتہا علی الوقت واختصاص الطہارۃ بہا وفیہ خلاف الحسن فی العیدان بمنزلۃ الجمعۃ لان فیہما الاجتماع فیستحب الاغتسال دفعا للتاذی بالرائحۃ واما فی عرفۃ والاحرام فسنبینہ فی المناسک ان شاء اللہ تعالی **قال** ولیس فی المذی والودی غسل وفیہما الوضوء لقولہ علیہ السلام کل فحل یمذی فیہ الوضوء والودی الغلیظ من البول یتعقب الرقیق منہ خروجا فیکون معتبرا بہ والمنی حار ابیض یتکسر منہ الذکر والمذی رقیق یضرب الی البیاض یخرج عند ملاعبۃ الرجل اھلہ لتفسیر ما روی عن عائشۃ رضی اللہ عنہا

باب الماء الذی یجوز بہ الوضوء وما لا یجوز بہ

الطہارۃ من الاحداث جائزۃ بماء السماء والاودیۃ والعیون والآبار والبحار لقولہ تعالی وانزلنا من السماء ماء طہورا ولقولہ علیہ السلام الماء طہور لا ینجسہ شیء الا ما غیر لونہ او طعمہ او ریحہ ولقولہ علیہ السلام فی البحر ھو الطہور ماؤہ والحل میتتہ ومطلق الاسم یطلق علی ھذہ المیاہ ولا یجوز بما اعتصر من الشجر والثمر لانہ لیس بماء مطلق والحکم عند فقدہ منقول الی التیمم والوظیفۃ فی ھذہ الاعضاء تعبدیۃ فلا تتعدی الی غیر المنصوص علیہ اما الماء الذی یقطر من الکرم فیجوز التوضی بہ لانہ ماء خرج من غیر علاج ذکرہ فی جوامع ابی یوسف رح وفی الکتاب اشارۃ الیہ حیث شرط الاعتصار ولا یجوز بماء غلب علیہ غیرہ فاخرجہ عن طبع الماء

نزد ابی یوسف رح وہمین صحیح است زیرا چہ نماز جمعہ فاضلتر است از روز جمعہ ونیز طہارت مخصوص است بنماز ودران خلاف حسن رح است در روزہای عیدین مانند روز جمعہ است زیرا چہ در روزہای عیدین اجتماع مسلمانان میشود پس دران روزہا ہم غسل مستحب باشد برای دفع اذیت مسلمانان از بوی بد واما استحباب غسل در روز عرفہ وبرای احرام پس بیان آن عنقریب در کتاب الحج خواہد آمد انشاء اللہ تعالے **مسئلہ** از برآمدن مذی وودی غسل واجب نمیشود وجز این نیست کہ دران واجب میشود وضو بجہت قول پیغمبر صلعم کہ ہر مردی کہ مذی برآید از وی پس بر وی وضو واجب است وودی بول غلیظ است کہ بعد می آید بعد برآمدن بول رقیق وآن منی غلیظ سفید است کہ بسبب خروج آن آلت منکسر وسست میگردد پس اعتبار کردہ میشود آنرا ببول وودی منی رقیق مائل بسفیدیست کہ غالبا وقت ملاعبت مرد با زن می برآید واین تفسیر از عائشہ رضی اللہ عنہا منقول است واللہ اعلم **باب** در بیان آبی کہ بآن وضو وغسل رواست وآبی کہ بآن غسل ووضو روا نیست **مسئلہ** طہارت از حدث ف اعنی وضو وغسل ص رواست بآب باران وآب بیابانہا وچشمہا ودریا وچاہ ہا بجہت قول خدا تعالی کہ نازل کردیم از آسمان ماء طہور را ف اعنی آب پاک کنندہ را ص وقول پیغمبر صلعم کہ آب طہور است ناپاک نمیگرداند آنرا ہیچ چیز مگر چیزیکہ متغیر گرداند رنگ آنرا یا مزہ یا بوی آنرا وبجہت قول علیہ السلام در حق دریا کہ طہور است آب آن وحلال است میتۂ آن ومطلق ما ف اعنی آب ص شامل است تمامی آبہا را **مسئلہ** روا نیست طہارت بآبیکہ افشردہ شود از شجر یا ثمر زیرا چہ آن آب مطلق نیست وحکم قرآن وقت نایابی آب منقول است بسوی تیمم ف چہ او تعالے فرمودہ است کہ اگر آب نیابید تیمم کنید وحکم این اعضا اعنی وضو وغسل تعبدیست نہ قیاسی ص پس متعدی نشود سوی غیر منصوص علیہ ف اعنی آب شجر وثمر قیاس انکہ در ازالہ نجاست حقیقی ملحق میشود بآب مطلق در جواز وضو وغسل بآن کہ امر تعبدیست ملحق بآب مطلق نگردد ص **مسئلہ** روا است وضو بآبیکہ میچکد از درخت انگور زیرا چہ آن آب از خود بغیر عمل برآمدہ است مذکور است این مسئلہ در جوامع ابی یوسف رح وعبارت قدوری نیز بآن مشعر است کہ افشردن را ف در عدم جواز طہارت ص شرط کردہ است **مسئلہ** روا نیست وضو بآبیکہ بران غیر آن غالب شود واب را از طبع آن ف کہ رقت وسیلان است ص بیرون کند

كالانبوذ والخل وماء الورد وماء الباقلا والمرق وماء الزردج لانه لا يسمى ماء مطلقا والمراد بماء الباقلا ما تغير بالطبخ فان تغير بدون الطبخ
يجوز التوضي به ويجوز الطهارة بماء خالطه شيء طاهر فغيره احد اوصافه كماء المدر والماء الذي اختلطت به الزعفران او الصابون او الاشنان
قال رح اجرى في المختصر ماء الزردج مجرى المرق والمروي عن ابي يوسف رح انه بمنزلة ماء الزعفران هو الصحيح كذا اختاره الناطفي
والامام السرخسي وقال الشافعي رح لا يجوز التوضي بماء الزعفران وشبهه مما ليس من جنس الارض لانه ماء مقيد الا يرى انه يقال ماء الزعفران بخلاف
اجزاء الارض لان الماء لا يخلو عنها عادة ولنا ان اسم الماء باق على الاطلاق الا يرى انه لم يتجدد له اسم على حدة واضافته الى الزعفران كاضافته
الى البير والعين ولان الخالط القليل لا يعتبر به لعدم امكان الاحتراز عنه كما في اجزاء الارض فيعتبر الغالب والغلبة بالاجزاء لا بتغير الاوصاف هو الصحيح
فان تغير بالطبخ بعد ما خالطه غيره لا يجوز التوضي به لانه لم يبق في معنى المنزل من السماء الا اذا طبخ فيه ما يقصد به المبالغة في النظافة
كالاشنان ونحوه لان الميت يغسل بالماء الذي اغلي بالسدر بذلك وردت السنة الا ان يغلب ذلك على الماء فيصير كالسويق المخلوط لزوال اسم
الماء عنه وكل ماء وقعت النجاسة فيه لم يجز الوضوء به قليلا كانت النجاسة او كثيرا وقال مالك رح يجوز ما لم يتغير احد اوصافه الماء وبذا وقال الشافعي رح يجوز ان كان
الماء قلتين لقوله عليه السلام اذا بلغ الماء قلتين لا يحمل خبثا ولنا حديث المستيقظ من منامه وقوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ولا يغتسلن فيه من الجنابة

چون شربت بنفشه وغیره و سرکه و گلاب و آب باقلا و شوربا و آب زرد معصفر زیرا چه براین چیزها اطلاق لفظ آب بدون قید نمی شود
و مراد از آب باقلا آبی است که دران جوش داده شود باقلا را و ازان متغیر گردد و آب باقلا که بدون جوش دادن ف مثلا از خیسانیدن
ص متغیر گردد وضو بآن جائز است در مختصر قدوری آب زرد معصفر را بمنزله شوربا اعتبار کرده است و از ابی یوسف رح مرویست که
آن بمنزله آب زعفران است و همین صحیح است و همچنین است مختار ناطفی و امام سرخسی و شافعی رح گفته است که ضرور نیست آب زعفران و مانند آن
از چیزیکه از جنس زمین نبود زیرا چه آن آب مقید است لهذا گفته میشود آنرا آب زعفران ف نه مطلق آب ص بخلاف اجزای زمین که آب خالی
نمی باشد ازان از روی عادت و دلیل علمای ما اینست که اطلاق اسم مطلق آب بران باقی است و از جهت برای آن نام دیگر مقرر نشده
است و اضافت آن بسوی زعفران مانند اضافت آب است بسوی چاه و چشمه و نیز مخلوط شدن چیز قلیل معتبر نیست زیرا چه احتراز
ازان ممکن نیست مانند اجزای زمین پس باعتبار غالب راست و اعتبار غلبه باجزا است نه بتغیر رنگ و همین صحیح است و اگر بعد امیزش چیز دیگر
بآب بسبب جوش دادن متغیر گردد آن آب وضو بآن جائز نبود زیرا چه آن آب در معنی باران فرود آمده از آسمان باقی نمی ماند چه
آتش آنرا متغیر گردانیده مگر آنکه جوش داده شود دران آب چیزی را که مقصد ازان مبالغه در نظافت و پاکی بود مثل اشنان و مانند آن زیرا چه مرده را
غسل میدهند بآبیکه گرم میکنند با سدره و بآن حدیث وارد است مگر آنکه آن چیز بر آب غالب شود و چنان گردد که گویا پست با آب
آمیخته است زیرا چه درین هنگام اسم آب ازان زائل میشود **مسئله ۵** آب غیر جاری که دران نجاست افتد وضو بآن روا نیست
قلیل باشد آن نجاست یا کثیر و مالک رح گفته است که وضو بآن روا است مادامیکه یکی از اوصاف آب متغیر نگردد بجهت حدیثیکه سابق
مذکور شد ف که آب پاک است ناپاک نمیگرداند آنرا هیچ چیز مگر چیزیکه تغیر دهد رنگ یا مزه یا بوی آنرا ص شافعی رح گفته است که
وضو بآن روا است بشرطیکه آن آب دو قلله باشد و قلله دو صد و پنجاه من شرعیست و دلیل شافعی رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است
که آب هرگاه بمقدار دو قلله بود تحمل نجاست نمی کند و دلیل علمای ما یکی آن حدیث است که در حق بیدار شونده از خواب وارد است
دوم آنکه او صلعم فرموده است که بول نکند کسی در آب دائم ف اعنی غیر جاری ص و نه غسل جنابت کند کسی دران

من غير فصل والذي رواه مالك أورد في بير بضاعة وماؤه كان جاريا في البساتين وما رواه الشافعي ضعفه أبو داود وهو يضعف
عن احتمال النجاسة والماء الجاري إذا وقعت فيه نجاسة جاز الوضوء به إذا لم ير لها أثر لأنها لا تستقر مع جريان الماء ولا أثر
هو الطعم أو الرائحة أو اللون والجاري ما لا يتكرر استعماله وقيل ما يذهب بتبنة والغدير العظيم الذي لا يتحرك أحد
طرفيه بتحريك الطرف الآخر إذا وقعت نجاسة في أحد جانبيه جاز الوضوء من الجانب الآخر لأن الظاهر أن النجاسة
لا تصل إليه إذا أثر التحريك في السراية فوق أثر النجاسة ثم عن أبي حنيفة رحمه الله أنه يعتبر التحريك بالاغتسال وقول
أبي يوسف رحمه الله وعنه بالتحريك باليد وعن محمد رحمه الله بالتوضي ووجه الأول أن الحاجة إليه في الحياض أشد منها إلى التوضي وبعضهم
قدروا بالمساحة عشرا في عشر بذراع الكرباس توسعة للأمر على الناس وعليه الفتوى والمعتبر في العمق أن يكون بحال
لا يتحسر بالاغتراف هو الصحيح وقوله في الكتاب جاز الوضوء من الجانب الآخر إشارة إلى أنه يتنجس موضع الوقوع وعن أبي يوسف رحمه الله
أنه لا يتنجس لأن ظهور النجاسة فيه كالماء الجاري **قال** وموت ما ليس له نفس سائلة في الماء لا ينجسه كالبق والذباب والزنابير
والعقرب ونحوها وقال الشافعي يفسده لأن التحريم لا بطريق الكرامة آية النجاسة بخلاف دود الخل وسوس الثمار لأن فيه ضرورة

و درين هيچ تفصيل نفرموده است **ف** كه بقدر دو قلة باشد يا كمتر ازان **ص** وحديثيكه روايت كرده است آنرا مالك رح وارد است
در بير بضاعه كه آب آن در بستانها جاري بود **ف** وآن چاهي است قديم در مدينه وبضاعه نام زني است كه صاحب آن چاه بود **ص** وحديثيكه
روايت كرده است آنرا شافعي رح تضعيف آن كرده است ابو داود رحمة الله عليه وگفته است كه در اسناد آن ضعف است يا آنكه **ف** معنى
حديث آنست **ص** كه از تحمل نجاست ضعيف ميشود **ف** ونجس ميگردد **ص** **مسئله ٦** آبي كه جاريست اگر دران نجاست افتد وضو
بآن جائز است بشرطيكه اثر نجاست دران پيدا نباشد زيراچه نجاست در آب جاري مستقر نمي ماند واثر نجاست بوي آنست يا مزه يا رنگ
آن وآب جاري آنست كه استعمال آن متكرر نمي شود وبقول بعض آب جاري آنست **ف** كه بزور روانى خود برگ **ص** كاه را ببرد
مسئله ٧ غدير عظيم **ف** اعني حوض بزرگ **ص** كه از جنبانيدن آب يكطرف آن آب طرف ديگر نجنبد اگر بيك جانب آن
نجاست افتد رواست وضو بجانب ديگر آن زيراچه ظاهر است كه نجاستيكه افتاده است بيكجانب آن نميرسد بجانب ديگر چه اثر جنبانيدن آب
قوي تر است در سرايت از اثر نجاست واز ابي حنيفه رح مرويست كه تحريك يكجانب غدير ه بتحريك جانب ديگر معتبر است بغسل وهمين
قول ابي يوسف رح است ونيز مرويست از ابي يوسف رح كه تحريك آب بدست معتبر است واز محمد رح مرويست كه تحريك بوضو معتبر است وجه
روايت ابي حنيفه رح اينست كه حاجت بسوي حوض براي غسل زياده تر است از حاجت بسوي آن براي وضو وبعض فقها اندازه كرده اند
غدير عظيم را از روي مساحت بده در ده از گز كرباس از براي توسعه بر آدميان وفتوي براين است ودر عمق غدير عظيم معتبر همين است كه غدير بحالي بود
كه از برداشتن آب بغرفه زمين آن مكشوف نگردد وهمين صحيح است وآنچه مذكور شد در كتاب قدوري كه اگر نجاست بيك جانب افتد
بجانب ديگر وضو جائز است دران اشارت است بسوي آنكه نجس ميشود جاي افتادن نجاست واز ابي يوسف رح مرويست كه جاي افتادن نجاست
نيز نجس نميشود مگر وقتيكه اثر نجاست در انجا ظاهر باشد مانند آب جاري **مسئله ٨** اگر ببيرد در آب جانوريكه خون سائل ندارد مثل مگس
وپشه وزنبور وكژدم ومانند آن پس آن آب نجس نمي شود وشافعي رح گفته است كه نجس ميگردد زيراچه اين چيزها حرام است وحرمت
آن بجهت كرامت **ف** وبزرگي **ص** نيست وآن علامت نجاست است بخلاف كرم سركه وتمر زيراچه دران ضرورت است

ولنا قوله عليه السلام فيه هذا هو الحلال كله وشربه والوضوء منه ولان النجس اختلاط الدم المسفوح باجزائه عند الموت
حتى حل المذكى لانعدام الدم فيه ولا دم فيها والحرمة ليست من ضرورتها النجاسة كالطين وموت ما يعيش في الماء فيه لا يفسده
كالسمك والضفدع والسرطان وقال الشافعي رح يفسده الا السمك لما مر ولنا انه مات في معدنه فلا يعطى له حكم النجاسة كبيضة
حال تحجرها دما ولانه لا دم فيها اذ الدموي لا يسكن في الماء والدم هو النجس وفي غير الماء قيل غير السمك يفسده لانعدام المعدن
وقيل لا يفسده لعدم الدم وهو الاصح والضفدع البحري والبري سواء وقيل البري يفسد لوجود الدم وعدم المعدن وما يعيش
في الماء ما يكون توالده ومثواه في الماء وما في المعاش دون ما في المولد مفسد **قال** الماء المستعمل لا يطهر الاحداث خلافا لمالك
والشافعي رحمهما يقولان ان الطهور ما يطهر غيره مرة بعد اخرى كالقطوع وقال زفر وهو احد قولي الشافعي ان كان المستعمل
متوضيا فهو طهور وان كان محدثا فهو طاهر غير طهور لان العضو طاهر حقيقة وباعتباره يكون الماء طاهرا
لكنه نجس حكما وباعتباره يكون الماء نجسا فقلنا بانتفاء الطهورية وبقاء الطهارة عملا
بالشبهين وقال محمد رح وهو رواية عن ابي حنيفة رح هو طاهر غير طهور لان ملاقاة الطاهر

ودليل علماى ما رح يكى قول پيغمبر است صلعم در حق آن آب كه حلال است خوردن آن ورد است وضو بآن ودوم انيكه نجس كننده نيست مگر آميزش
خون مسفوح باجزاى آب وقت مردن آن جانور حتى كه حلال ميشود جانور مذبوح بسبب انعدام خون در آن ودر جانوران مذكور خون سائل نيست
وحرام را ضرورتى نيست كه نجس شود مانند خاك ف كه حرام است وناپاك نيست ص مسئله ۹ اگر بميرد در آب جانورى كه زندگانى ميكند
در آب مانند ماهى وغوك وخرچنگ پس آن آب ناپاك نميشود وشافعى رح گفته است كه ناپاك ميشود مگر بسبب مردن ماهى ودليل او بالا گذشت ف
وآن انيكه آن جانوران حرام اند مگر ماهى ص ودليل علماى ما يكى اينست كه آن جانوران در معدن خود مرده اند پس حكم كرده نشود به نجاست آن چنانكه اگر
زرده بيضه خون گردد ف چه اگر اينچنين بيضه را كسى در آستين خود گرفته نماز گذارد جائز است بخلاف آنكه اگر شيشه پر از شراب يا بول را در آستين گيرد
ونماز گذارد جائز نبود ص دوم انيكه در جانوران مذكور خون نيست زيرا چه جانوريكه خون سائل دارد در آب ماندن نمى تواند وموجب نجاست نيست
مگر خون واگر بميرد ف ازين قسم جانوران ص در غير آب ف مانند شير ص وطعام پس قول بعض علما آنست كه مردن غير ماهى ناپاك ميگرداند آنرا زيرا چه
آن چيزها ف معدن آن نيست ص وبقول بعض ف غير آب نيز بموت آن جانوران ص ناپاك نميشود زيرا چه در جانور مذكور خون نيست وهمين صحيح است
وغوك بحرى وبرى برابر است وبقول بعض از مردن غوك برى آب ناپاك ميشود زيرا چه دران خون است وآب معدن آن نيست ومراد از جانورى كه زندگانى
در آب ميكند آنست كه توالد وزندگانى آن در آب بود اما جانورى كه زندگانى آن در آب بود وتوالد وتناسل آن در آب نبود مردن آن در آب
موجب ناپاكى آب بود مسئله ۱۰ روا نيست استعمال آب مستعمل در طهارت احداث بخلاف مالك وشافعى رح وآنها ميگويند كه طهوريت ف كه
صفت آب است عبارت است ص از انيكه غير خود را مكرر طاهر كند مانند قطوع كه ف عبارت است از چيزيكه بار بار قطع بدان حاصل شود
مثل شمشير ص وزفر رح گفته است وآن يكى از دو قول شافعى است رح كه اگر استعمال كننده آن آب با وضو بود پس آب مستعمل طهور است واگر بى وضو
است پس آن آب طاهر است وطهور نيست زيرا چه عضو مسلمان پاك است حقيقى وباين اعتبار بايد كه آب مستعمل طاهر باشد
ونجس است حكما وباين اعتبار بايد كه آب مستعمل نجس باشد پس حكم كرده شد كه آب مستعمل طاهر است وطهور نيست تا رعايت هر دو
اعتبار شود وبقول محمد رح وآن روايتى است از ابى حنيفه رح آب مستعمل طاهر است وطهور نيست زيرا چه ملاقات طاهر كه آب است

الطاهر لا توجب النجس الا انه اقيمت به قربة فتغيرت به صفته كمال الصدقة وقال ابو حنيفة وابو يوسف رح هو نجس لقوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ولا يغتسلن فيه من الجنابة ولانه ماء ازيلت به النجاسة الحكمية فيعتبر بماء ازيلت به النجاسة الحقيقية تخرج رواية الحسن عن ابي حنيفة رح نجاسة غليظة اعتبارا بالمستعمل في الحقيقة وفي رواية ابي يوسف رح عنه وهو قوله نجاسة خفيفة لمكان الاختلاف والماء المستعمل هو ماء ازيل به حدث او استعمل في البدن على وجه القربة قال رض وهذا عند ابي يوسف رح وقيل هو قول ابي حنيفة ايضا وقال محمد رح لا يصير مستعملا الا باقامة القربة لان الاستعمال بانتقال نجاسة الاثام اليه وانما تزال بالقربة وابو يوسف رح يقول سقاط الفرض مؤثر ايضا فيثبت الفساد بالامرين ومتى يصير الماء مستعملا الصحيح انه كما زال العضو صار مستعملا لان سقوط حكم الاستعمال قبل الانفصال للضرورة ولا ضرورة بعده والجنب اذا انغمس في البئر لطلب الدلو فعند ابي يوسف رح الرجل بحاله لعدم الصب وهو شرط عنده لاسقاط الفرض والماء بحاله لعدم الامرين وعند محمد رح كلاهما طاهران الرجل لعدم اشتراط الصب والماء لعدم نية القربة وعند ابي حنيفة رح كلاهما نجسان الماء لاسقاط الفرض عن البعض باول الملاقاة

باطاهر که عضو است موجب نجس گشتن آن آب نیست ولیکن هرگاه بآب مستعمل عبادت حاصل شود پس صفت طهوریت آن متغیر میگردد مانند مال صدقه ف بسبب حاصل شدن عبادت بآن مال متغیر میگردد صفت آن وطیب نمی ماند مثل چرک شمرده میشود لهذا حرام است در حق هاشمی ص وبقول شیخین رح آب مستعمل نجس است بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر آئینه بول نکند کسی از شما در آب دایم ف اعنی غیر جاری ص ونه غسل جنابت کند کسی در آن وبجهت اینکه بآب مستعمل ازاله نجاست حکمی نموده شده است پس قیاس کرده خواهد شد بر آبی که بآن ازاله نجاست حقیقی میشود وبروایت حسن از ابی حنیفه رح آب مستعمل نجس است به نجاست غلیظه بنا بر قیاس آن بر آبی که مستعمل شود در ازاله نجاست حقیقی وبروایت ابی یوسف از ابی حنیفه رح که نیز قول ابی یوسف رح است آب مستعمل نجس است به نجاست خفیفه زیرا چه در طهارت ونجاست آن اختلاف است **مسئله ۱** آب مستعمل همان است که زائل کرده شود بآن حدث را یا استعمال کرده شود در بدن بر وجه عبادت قال رض که این قول ابی یوسف رح است وبعضی گفته که نیز قول ابی حنیفه است رح ومحمد رح گفته است که آب مستعمل نمیشود مگر باستعمال آن بر وجه قربت وعبادت زیرا چه آب مستعمل نمیشود مگر بسبب انتقال نجاست گناه بسوی آن ونجاست گناه انتقال نمیکند بسوی آب مگر وقتیکه استعمال کرده شود بر وجه عبادت وابو یوسف رح میگوید که بسبب اسقاط فرض نیز مستعمل میگردد بجهت سقوط حدث از اعضای وضو **مسئله ۲** گفتگو کرده اند علما در اینکه آب کدام وقت مستعمل میشود صحیح آنست که هرگاه از بدن زائل میشود مستعمل میگردد زیرا چه پیشتر از زوال حکم کرده نمی شود بمستعمل بودن آن بسبب ضرورت ف ورنه طهارت حاصل نشود ص وبعد انفصال از بدن ضرورت مذکوره باقی نمی ماند **مسئله ۳** وقتیکه غوطه زند شخص جنب در چاه برای جستن دلو مثلا پس نزد ابی یوسف رح آن شخص بحال خود بود ف اعنی جنب باشد ص زیرا چه نزد ابی یوسف رح برای اسقاط فرض ف اعنی غسل جنابت ص ریختن ف آب بر سر وبدن ص شرط است وآن متحقق نیست در صورت مذکوره وآب چاه نیز بحال خود ماند بسبب انعدام اسقاط فرض ونیت عبادت ونزد محمد رح شخص جنب وآب چاه هر دو پاک بود بسبب پاکی جنب اینست که نزد او رح ریختن آب شرط نیست وبسبب پاکی آب چاه اینکه نیت عبادت یافته نشد ونزد ابی حنیفه رح شخص جنب وآب چاه هر دو ناپاک است اما آب بجهت آنکه شخص جنب اسقاط فرض از بعض اعضا اعنی پای خود کرد ص باول ملاقات ف ورسیدن بآب واز آن جنابت از پای او زائل گردید

والرجل لبقاء الحدث فی بقیة الاعضاء وقیل عنده نجاسة الرجل بنجاسة الماء المستعمل وعنه ان الرجل طاهر لان الماء لایعطی له حکم الاستعمال قبل الانفصال وهو وفق الروایات عنه **قال** وکل اهاب دبغ فقد طهر وجازت الصلوة فیه والوضوء منه الاجلد الخنزیر والادمی لقوله علیه السلام ایما اهاب دبغ فقد طهر وهو بعمومه حجة علی مالک رح فی جلد المیتة ولا یعارض بالنهی الوارد عن الانتفاع من المیتة وهو قوله علیه السلام لاتنتفعوا من المیتة باهاب لانه اسم لغیر المدبوغ وحجة علی الشافعی رح فی جلد الکلب ولیس الکلب نجس العین الاتری انه ینتفع به حراسة واصطیادا بخلاف الخنزیر لانه نجس العین اذ الهاء فی قوله تعالی فانه رجس منصرف الیه لقربه وحرمة الانتفاع باجزاء الادمی لکرامته فخرجا عما روینا ثم ما یمنع النتن والفساد فهو دباغ وان کان تشمیسا او تتریبا لان المقصود یحصل به فلا معنی لاشتراط غیره ثم ما یطهر جلده بالدباغ یطهر بالذکاة لانه یعمل عمل الدباغ فی ازالة الرطوبات النجسة وکذلک یطهر لحمه وهو الصحیح وان لم یکن ماکولا وشعر المیتة وعظمها طاهر وقال الشافعی رح نجس لانه من اجزاء المیتة ولنا انه لاحیوة فیهما ولهذا لایتالم بقطعهما فلا یحلهما الموت اذ الموت زوال الحیوة وشعر الانسان وعظمه طاهر وقال الشافعی رح نجس

ص واما شخص جنب پس ناپاک است بسبب باقی بودن حدث جنابت در باقی اعضای او وبقول بعض فقها ناپاکی شخص جنب بسبب چسپیدن آب مستعمل در بدن اوست وبروایت دیگر از ابی حنیفه رح شخص جنب پاک باشد زیراچه آب مستعمل نمی شود مگر بعد انفصال از بدن وفقها گفته اند که این روایت موافق تر است بفقه نسبت بروایات دیگر **مسئله ۱۴** هر پوست غیر مدبوغ که دباغت نموده شود پاک میگردد وجائز می شود نماز دران وبرآن ف وضو از دلو آن ص سوای پوست آدمی وخوک زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هر پوست که دباغت داده شود پاک میگردد واین حدیث بسبب عموم خود حجت است بر مالک رح ف درباب جائز بودن نماز بر پوست مردار نزد او ص وحدیث مذکور معارض نشود آن نهی را که وارد است دربارهٔ انتفاع از مرده وآن قول علیه السلام است که نفع مگیرید از مرده باهاب ف اعنی پوست آن ص زیراچه اهاب پوست غیر مدبوغ است ونیز حدیث مذکور حجت است بر شافعی رح ف درباب پاک نبودن پوست سگ بعد از دباغت نزد او مانند پوست خوک ص زیراچه سگ مانند خوک نجس عین نیست لهذا جائز است انتفاع به سگ باینطور که نگهداشته می شود برای نگاهبانی وشکار بخلاف خوک که آن نجس عین است وضمیر غائب در قول خدایتعالی که آن ناپاک است راجع بسوی خوک است بسبب قرب آن وحرمت انتفاع باجزای آدمی بسبب بزرگی اوست پس آدمی وخوک از حدیث مذکور مستثنی است وبعد ازان ف باید دانست ص که چیزیکه بازمیدارد پوست را از بدبو شدن وفاسد گشتن همان دباغت است اگرچه آن چیز هیچ قیمت نداشته باشد مثل در آفتاب نهادن وخاک مالیدن زیراچه مقصود همین قدر حاصل میشود پس شرط کردن غیر آن مثل ف استعمال برگ کنار وغیره چیزهای عفص ص وجه ندارد **مسئله ۱۵** هر پوستیکه بدباغت پاک میشود پس بسبب ذبح آن جانور نیز پاک میشود زیراچه ذبح در زائل کردن رطوبات نجسه کار دباغت میکند وهمچنین پاک میشود بسبب ذبح گوشت مذبوح اگرچه خوردن آن حرام باشد وهمین صحیح است **مسئله ۱۶** موی مرده واستخوان آن پاک است وبقول شافعی رح ناپاک است زیراچه آن از اجزای مردار است ودلیل علمای ما اینست که اجزای مذکوره ذی حیات نیست واز نجیت تالم حاصل نمیشود ببریدن آن پس موت بآن اجزا عارض نمیشود چه موت عبارت از زوال حیات است **مسئله ۱۷** موی انسان واستخوان آن پاک است ونزد شافعی رح ناپاک است

لانہ لاینتفع بہ ولا یجوز بیعہ ولنا ان عدم الانتفاع والبیع لکرامتہ فلا یدل علی نجاسۃ **فصل** فی البیر واذا وقعت فی البیر نجاسۃ نزحت وکان نزح ما فیہا من الماء طہارۃ لہا باجماع السلف ومسائل البیر مبنیۃ علی اتباع الآثار دون القیاس فان وقعت فیہا بعرۃ او بعرتان من بعر الابل والغنم لم تفسد الماء استحسانا والقیاس ان تفسدہ لوقوع النجاسۃ فی الماء القلیل وجہ الاستحسان ان آبار الفلوات لیست لہا رؤس حاجزۃ والمواشی تبعر حولہا فتلقیہا الریح فیہا فجعل القلیل عفوا للضرورۃ ولا ضرورۃ فی الکثیر وہو ما یستکثرہ الناظر الیہ فی المروی عن ابی حنیفۃ رہ وعلیہ الاعتماد ولا فرق بین الرطب والیابس والصحیح والمنکسر والرودث والخثی والبعر لان الضرورۃ تشمل الکل وفی شاۃ تبعر فی المحلب بعرۃ او بعرتین قالوا یرمی البعرۃ ویشرب اللبن لمکان الضرورۃ ولا یعفی القلیل فی الاناء علی ما قیل لعدم الضرورۃ عن ابی حنیفۃ رہ انہ کالبیر فی حق البعرۃ والبعرتین فان وقع فیہا خرء الحمام او العصفور لا یفسدہ خلافا للشافعی رح لہ انہ استحال الی نتن وفساد فاشبہ خرء الدجاجۃ ولنا اجماع المسلمین علی اقتناء الحمامات فی المساجد مع ورود الامر بتطہیرہا واستحالتہ لا الی نتن رائحۃ فاشبہ الحمأۃ فان بالت فیہا شاۃ نزح الماء کلہ عند ابی حنیفۃ رہ وابی یوسف وقال محمد رہ لا ینزح الا اذا غلب علی الماء فیخرج من ان یکون طہورا واصلہ ان بول ما یؤکل لحمہ طاہر عندہ نجس عندہما لہ

زیرا چہ انتفاع بآن وبیع آن جائز نیست وعلمای ما رح می گویند کہ عدم جواز انتفاع وبیع آن بنا بر کرامت وبزرگی اوست پس دلیل نجاست آن نشود **فصل** در بیان احکام آب چاہ **مسئلہ ۱** اگر بیفتد در چاہ نجاستے ف غیر حیوان ص کشیدہ شود تمامی آب آن برائے پاک کردن آن چاہ وبرین اجماع سلف است ومسائل چاہ ہا مبنی است بر اتباع آثار نہ بر قیاس پس اگر بیفتد در چاہ یک پشک یا دو پشک شتر یا گوسفند بسبب آن آب چاہ ناپاک نمیگردد واین از روی استحسان است وقیاس آنست کہ ناپاک شود بجہت افتادن نجاست در آب قلیل ووجہ استحسان آنست کہ دہانۂ چاہ ہای صحرا مرتفع نمی باشد ومواشی گرد آن ف میگردد وپشک می افگند ص وباد می اندازد آنرا در چاہ پس بسبب این ضرورت اعتبار نکردہ شود نجاست قلیل را ودر نجاست کثیر ضرورت نیست وازابی حنیفہ رح مرویست کہ نجاست کثیر آنست کہ نظر کنندہ آنرا کثیر داند وہمین روایت معتبر است نہ آنچہ مرویست کہ آن مفوض است برای کسیکہ بآن مبتلا شود وفرق نیست درمیان پشک شتر وسرگین اسپ وگاؤ ودرمیان تر وخشک وشکستہ وناشکستہ آن زیرا چہ ضرورتیکہ مذکور شد این ہمہ را شامل است واگر گوسپند یک پشک یا دو پشک اندازد ودر آوندیکہ دران شیر دوشیدہ می شود پس درینصورت فقہا گفتہ اند کہ آن پشک را باید انداخت وشیر را باید نوشید بجہت ضرورت **مسئلہ ۲** - اگر نجاست قلیل بیفتد در آوند آب پس آن آب ناپاک میگردد وبجہت عدم ضرورت وازابی حنیفہ رح مرویست کہ آوند شیر مانند چاہ است در حق افتادن یک یا دو پشک **مسئلہ ۳** اگر بیفتد در چاہ پنجال کبوتر یا گنجشک آب ناپاک نمیگردد وشافعی رح میگوید کہ ناپاک می شود زیرا چہ آن پنجال در آخر بدبو می شود پس مانند پنجال ماکیان باشد ودلیل علمای ما رح اینست کہ مسلمانان متفق اند بنگہداشتن کبوتران در مساجد واکثر طاقہا می سازند در مساجد برای نگہداشتن کبوتران با آنکہ امر شارع است بتطہیر مساجد وآن پنجال در آخر بدبو نمی شود پس مانند خاک بود **مسئلہ ۴** اگر بول کند گوسفند در چاہ پس نزد شیخین رح تمامی آب چاہ باید کشید ومحمد رح میگوید کہ نباید کشید آب آن چاہ مگر وقتیکہ بول بر آن غالب شود ودرین ہنگام آن آب طہور نمی ماند واصل آن اینست کہ نزد محمد رحمہ اللہ بول جانوران ماکول اللحم پاک است ونزد شیخین رحمہما اللہ ناپاک است ودلیل محمد رحمہ اللہ آنست

ان النبی علیہ السلام امر العرنیین بشرب ابوال الابل والبانها ولهما قول علیہ السلام استنزهوا عن البول فان عامة عذاب القبر منه من غیر فصل ولانه یستحیل الی نتن وفساد فصار کبول ما لا یوکل لحمه وتاویل ما روی انه عرف شفاؤهم وحیاتهم عند ابی حنیفة لا یحل شربه للتداوی لانه لا یتیقن بالشفاء فیه فلا یعرض عن الحرمة وعند ابی یوسف یحل للتداوی للقصة وعند محمد یحل للتداوی وغیره لطهارته عنده وان ماتت فیها فارة او عصفورة او سودانیة او صعوة او سام ابرص نزح منها عشرون دلوا الی ثلثین بحسب کبر الدلو وصغرها یعنی بعد اخراج الفارة لحدیث انس رض انه قال فی الفارة اذا ماتت فی البیر واخرجت من ساعتها نزح منها عشرون دلوا والعصفورة ونحوها تعادل الفارة فی الجثة فاخذت حکمها والعشرون بطریق الایجاب والثلثون بطریق الاستحباب فان ماتت فیها حمامة او نحوها کالدجاجة والسنور نزح منها ما بین اربعین دلوا الی ستین وفی الجامع الصغیر اربعون او خمسون وهو الاظهر لما روی عن ابی سعید الخدری رض انه قال فی الدجاجة اذا ماتت فی البیر ینزح منها اربعون دلوا هذا البیان الایجاب والخمسون بطریق الاستحباب ثم المعتبر فی کل بیر دلوها الذی یستقی به منها وقیل دلو یسع فیه صاع ولو نزح منها بدلو عظیم مرة مقدار عشرین دلوا

که پیغمبر صلعم امر کرده بود قوم عرنیین را بخوردن بول شتر و شیر آن ف وعرنه موضعی است یا قبیله که قوم عرنیین بآن منسوب است وقصهٔ آن قوم اینست که آنها در مدینه نزد پیغمبر صلعم مسلمان شدند وبسبب عدم موافقت هوای مدینه بیمار شدند در رنگ آنها زرد گشت پس پیغمبر صلعم فرمود که بروید در جائیکه شترهای صدقه در آنجا است وبخورید بول وشیر شتران وآنها از آن عل شفا یافتند ص ودلیل شیخین رح یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که احتراز کنید از بول زیرا چه اکثر عذاب قبر بسبب عدم احتراز از آنست ودرین هیچ فرق نکرده است میان بول ماکول اللحم وغیر آن دوم اینکه بول ماکول اللحم بدبو ومتعفن است مانند بول غیر ماکول اللحم وانچه روایت کرده است آنرا محمد رح تاویل آن اینست که پیغمبر صلعم دریافته بود از وحی ف شفای آن قوم در خوردن بول شتر ص وبعد از آن ف باید دانست ص که نزد ابی حنیفه رح خوردن بول ماکول اللحم حلال نیست نه برای تداوی ونه برای غیر آن زیرا چه یقیناً معلوم نیست که شفا دران است پس ارتکاب حرام یقینی برای امر محتمل نباید کرد ونزد ابی یوسف رح خوردن آن بجهت تداوی حلال است بنا بر قصهٔ عرنیین ونزد محمد رح خوردن آن حلال است بجهت تداوی وغیر آن زیرا چه بول ماکول اللحم نزد او پاک است **مسئله ۵** اگر بمیرد در چاه موش یا گنجشک یا صعوه یا سودانیه یا چلپاسه پس بعد برآوردن آن جانوران از آن چاه کشیده شود آب از آن چاه بمقدار بیست دلو تا سی دلو بمقدار کلانی وخوردی دلو زیرا چه انس رض حکم کرده بود بکشیدن بیست دلو از چاهیکه موشی دران افتاده بود وهمان ساعت آن موش برآورده شده بود از چاه وگنجشک ومانند آن مثل موش است در جثه پس حکم آن مانند حکم موش بود وکشیدن آب بمقدار بیست دلو واجب است وبمقدار سی دلو مستحب است **مسئله ۶** اگر بمیرد در چاه کبوتر یا مانند آن چون ماکیان وگربه پس کشیده شود آب از آن چاه بمقدار چهل دلو تا شصت دلو ودر جامع صغیر مذکور است که کشیده شود آب بمقدار چهل تا پنجاه دلو وهمین ظاهر است زیرا چه مرویست که ابو سعید خدری رض گفته است که چهل دلو آب کشیده شود از چاه اگر بمیرد دران ماکیان واین برای بیان آنست که کشیدن چهل دلو بطریق وجوب است وکشیدن پنجاه دلو بطریق استحباب است وبعد از آن ف باید دانست ص که معتبر در هر چاه دلو همان چاه است که بآن آب کشیده میشود از آن وبقول بعض مراد از آن دلویست که بمقدار صاع باشد واگر کشیده شود از چاه بدلو عظیم یکبار مقدار بیست دلو

جاز لحصول المقصود وان ماتت فیها شاة او آدمی او کلب نزح جمیع ما فیها من الماء لان ابن عباس وابن الزبیر رض افتیا بنزح الماء کله حین ماتت زنجی فی بیر زمزم فان انتفخ الحیوان فیها او تفسخ نزح جمیع ما فیها لصغر الحیوان او کبر لانتشار البلة فی اجزاء الماء وان کانت البیر معینة بحیث لا یمکن نزحها اخرجوا مقدار ما کان فیها من الماء وطریق معرفته ان تحفر حفرة مثل موضع الماء من البیر ویصب فیها ما ینزح منها الی ان تمتلیء وترسل فیها قصبة وتجعل لمبلغ الماء علامة ثم ینزح منها مثلا عشرو دلاء ثم تعاد القصبة فتنظر کم انتقص فینزح لکل قدر منها عشرو دلاء وهذا ان عن ابی یوسف رح وعن محمد رح ینزح مائتا دلو الی ثلثمائة فکانه بنی قوله علی ما شاهد فی بلده وعن ابی حنیفة رح فی الجامع الصغیر فی مثله ینزح حتی یغلبهم الماء ولم یقدر الغلبة بشیء کما هو دابه وقیل یؤخذ بقول رجلین لهما بصارة فی امر الماء وهذا اشبه بالفقه وان وجدوا فی البیر فارة او غیرها ولا یدری متی وقعت ولم ینتفخ اعادوا صلوة یوم ولیلة اذا کانوا توضوا منها وغسلوا کل شیء اصابه ماؤها وان کانت قد انتفخت او تفسخت اعادوا صلوة ثلثة ایام ولیالیها وهذا عند ابی حنیفة رح وقالا لیس علیهم اعادة شیء حتی یتحققوا انها متی وقعت لان الیقین لا یزول بالشک وصار کمن رأی فی ثوبه نجاسة

کافی بود برای حصول مقصود **مسئله** اگر بمیرد در چاه گوسفند یا آدمی یا سگ پس کشیده شود تمام آبیکه دران است زیرا چه ابن عباس و ابن زبیر رض فتوی داده اند بکشیدن تمام آب وقتیکه مرده بود زنگی در چاه زمزم و اگر بمیرد در چاه حیوانی و آماسیده شود یا منفسخ گردد و اعتبار اجزای آن از هم پاشد پس کشیدن تمامی آب آن واجب گردد خواه آن حیوان کوچک باشد یا کلان زیرا چه درینصورت رطوبت آن حیوان در اجزاء آب منتشر میگردد پس اگر آن چاه چشمه دار باشد و کشیدن تمامی آب ازان ممکن نبود پس کشیدن آنقدر آب که در انجا بالفعل موجود است کافی است و برای معرفت مقدار آب چاه چشمه دار **ف** دو طریق است یکی آنکه **ص** کنده شود گودی بمقدار عمق آن چاه و بعد ازان کشیده شود آب ازان چاه و پر کرده شود آن گودرا **ف** دوم اینست **ص** که چوبی را مثل عصا در ان چاه بیندازند و بعد ازان علامت کنند بر موضعیکه آب چاه تا آنجا رسد و بعد ازان بکشند ازان چاه ده دلو آب مثلا و بعد ازان باز بیندازند آن چوب را دران چاه و ببینند که بسبب کشیدن ده دلو آب چه قدر کم شده است ازان چوب پس باید که بکشند بمقابل هر مقدار ازان ده دلو آب را **ف** تا آنکه بمقدار چوب آب از چاه کشیده شود **ص** و این هر دو طریق منقول است از ابی یوسف رح و از محمد رح مرویست که کشیده شود ازان چاه دو صد دلو آب تا سه صد دلو و شاید که قول محمد رح مبنی است بر انچه او مشاهده کرده است در شهر خود **ف** که بغداد است **ص** چه اکثر در چاههای بغداد دو صد دلو آب بود تا سه صد و بقول بعض عمل کرده شود بقول دو کس که آنها را بصیرت بود در امر آب و این قول اشبه بفقه است **مسئله ۸** اگر یافته شود در چاه موشی یا غیر آن و معلوم نبود که آن کدام وقت افتاده است پس اگر آن موش آماسیده یا منفسخ نگردیده باشد باید که اعاده کرده شود نماز یک روز و شب را اگر از آب آن چاه وضو کرده باشد و شسته شود هر چیز را که آب چاه بآن رسیده باشد و اگر آن موش مثلا آماسیده یا منفسخ باشد پس باید که اعادهٔ نماز سه روز و شب کرده شود و این نزد ابی حنیفه رح است و صاحبین رح گفته اند که اعادهٔ نماز اصلا واجب نیست مگر وقتیکه بیقین معلوم شود که آن موش از کدام وقت دران چاه افتاده است پس از انوقت حکم بنجاست آب آن چاه کرده شود و دلیل صاحبین رح اینست که آب آن چاه از سابق پاک است یقینا و بسبب یافتن موش دران شک افتاد و چه معلوم نیست که کدام وقت افتاده است دران یقین زائل نمیشود بسبب شک و چنان شد که اگر شخصی ببیند نجاستی را در جامهٔ خود

ولا یدری متی اصابته ولابی حنیفة رح ان للموت سببا ظاهرا وهو الوقوع فی الماء فیحال به علیه والانتفاخ دلیل التقادم فیقدر بالثلث وعدم الانتفاخ والتفسخ دلیل قرب العهد فقدرناه بیوم ولیلة لان ما دون ذلک ساعات لا یمکن ضبطها واما مسئلة النجاسة فقد قال المعلی عن الخلاف فیقدر بالثلث فی البالی ویوم ولیلة فی الطری ولو سلم فالثوب بمرأی عینه والبیر غائبة عن بصره فیفترقان **فصل** فی الآسار وغیرها وعرق کل شیء معتبر بسوره لانهما یتولدان من لحمه فاخذ احدهما حکم صاحبه وسور الآدمی وما یؤکل لحمه طاهر لان المختلط به اللعاب وقد تولد من لحم طاهر ویدخل فی هذا الجواب الجنب والحائض والکافر وسور الکلب نجس ویغسل الاناء من ولوغه ثلثا لقوله علیه السلام یغسل الاناء من ولوغ الکلب ثلثا ولسانه یلاقی الماء دون الاناء فلما تنجس الاناء فالماء اولی وهذا یفید النجاسة والتعدد فی الغسل وهو حجة علی الشافعی رح فی اشتراط السبع ولان ما یصیبه بوله یطهر بالثلث فما یصیبه سوره وهو دونه اولی والامر الوارد بالسبع محمول علی ابتداء الاسلام

دند اندکه این نجاست کدام وقت بجامهٔ او رسیده است پس بر او اعادهٔ نماز اصلا واجب نیست ف وهمچنین در نجاتین ص ودلیل ابی حنیفه رح اینست که ظاهر همین است که آن موش بسبب افتادن دران چاه مرده است پس ظاهر همین نسبت اعتبار کرده خواهد شد لیکن آماسیدن دلالت میکند بر تقادم پس اندازهٔ آن بسه شبانه روز کرده شد وعدم تفسخ وآماسیدن دلالت میکند بر قرب عهد پس اندازهٔ آن بیک روز وشب نموده شد چه کمتر ازان ساعتها است که ضبط آن ممکن نیست واز مسئله دیدن نجاست در جامه که صاحبین رح آنرا نظیر آورده اند جواب اینست که مسئلهٔ مذکوره متفق علیه نیست بلکه دران نیز اختلاف است اعنی نزد ابی حنیفه رح سه روز اندازه نموده میشود اگر نجاست خشک باشد ویک روز وشب اندازه نموده میشود اگر آن نجاست تر باشد واگر تسلیم کرده شود که مسئلهٔ مذکوره متفق علیها است پس فرق میان آن ومیان مسئله که کلام در انست اینست که جامهٔ انسان تحت نظر وی است وچاه از نظر غائب است پس قیاس آن بران صحیح نبود **فصل** در بیان پس خورده وعرق **مسئله ۱** عرق هر حیوان در حکم پس خورده آنست زیرا چه عرق ولعاب دهن هر دو از گوشت متولد است پس حکم هر دو یک خواهد بود **مسئله ۲** پس خوردهٔ آدمی که خواه مسلمان باشد یا کافر یا جنب وحائض وپس خورده هر حیوان ماکول اللحم پاک است زیرا چه مخلوط شده است بآن پس خوردهٔ لعاب دهن آن وآن متولد است از گوشتیکه پاک است پس پاک بود **مسئله ۳** پس خوردهٔ سگ ناپاک است وآوندیکه دران بخورد سگ چیزی سه بار شسته شود بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که سه بار شسته شود آوندیکه سگ دران خورده باشد وزبان سگ وقت خوردن آب میرسد بآب ف نه بآوند ص وهرگاه بسبب آب خوردن سگ در آوند ناپاک میشود آوند پس آب مذکور بطریق اولی ناپاک خواهد شد وحدیث مذکور مشتمل است بر دو چیز یکی تنجس آب آوند دوم عدد ثلثه در شستن وقید اخیر ف اعنی وجوب شستن سه بار ص حجت است بر شافعی رح در شرط کردن او هفت بار شستن آوند مذکور وحجت دیگر آنست که هرگاه آوندیکه بول کند دران سگ وشستن سه بار پاک شود پس آوندیکه آب خورد دران سگ بطریق اولی پاک خواهد بود بشستن سه بار وانچه در حدیث آمده است که آوند مذکور را هفت بار باید شست وبآن دلیل گرفته است شافعی رح پس آن محمول است بر ابتداء اسلام اعنی در ابتداء اسلام همین حکم بود ف وبعد ازان بر شستن سه بار حکم قرار یافته است

وسور الخنزير نجس لانه نجس العين على ما مر وسور سباع البهائم نجس خلافا للشافعي رح فيما سوى الكلب و
الخنزير لان لحمهما نجس ومنه يتولد اللعاب وهو المعتبر في الباب وسور الهرة طاهر مكروه وعن ابي يوسف رح
انه غير مكروه لان النبي عليه السلام كان يصغي لها الاناء فتشرب منه ثم يتوضأ منه ولهما قوله عليه السلام
الهرة سبع والمراد بيان الحكم لا انه سقطت النجاسة لعلة الطواف فبقيت الكراهة وما رواه محمول على ما قبل التحريم
ثم قيل كراهته لحرمة اللحم وقيل لعدم تحامي النجاسة وهذا يشير الى التنزه والاول الى القرب من التحريم
ولو اكلت الفارة ثم شربت على فوره الماء يتنجس الا اذا مكثت ساعة تغسلها فمها بلعابها والاستثناء على مذهب
ابي حنيفة وابي يوسف رح ويسقط اعتبار الصب للضرورة وسؤر الدجاجة المخلاة مكروه لانها تخالط النجاسة
ولو كانت محبوسة بحيث لا يصل منقارها الى ما تحت قدميها لا يكره لوقوع الامن عن المخالطة وكذا سور
سباع الطير لانها تأكل الميتات فاشبه الدجاجة المخلاة وعن ابي يوسف رح انها اذا كانت
محبوسة يعلم صاحبها انه لا قدر على منقارها لا يكره لوقوع الامن عن المخالطة

مسئله ۴ پس خوردهٔ خوک ناپاک است زیراچه خوک نجس عین است چنانچه بالا گذشت **مسئله ۵** پس خوردهٔ جانور درنده
ناپاک است **ف** زیراچه گوشت آن ناپاک است ولعاب دهن ازان متولد است **ص** وشافعی رح میگوید پس خوردهٔ درندگان
سوای سگ وخوک پاک است **مسئله ۶** پس خوردهٔ گربه پاک است لیکن مکروه است نزد طرفین وازابی یوسف رح مرویست
که مکروه نیست زیراکه پیغمبر صلعم آوند وضوی خود را کج میکرد وگربه ازان آب میخورد وبعد ازان پیغمبر صلعم ازان آب وضو میکرد ودلیل
صاحبین رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که گربه درنده است ومراد ازان بیان حکم شرعی است **ف** نه بیان خلقت **ص**
پس معلوم شد **ف** که پس خوردهٔ آن ناپاک است **ص** لیکن نجاست ساقط است بعلت طواف اعنی پیغمبر صلعم فرموده است که گربه
طواف میکند درخانه های شما ومیگردد دران **ف** پس اگر پس خوردهٔ آن ناپاک شود حرج لازم آید وباین علت **ص** نجاست
از پس خورده گربه ساقط شد وکراهت باقی ماند وچیزیکه روایت کرده است ابو یوسف رح محمول بر ماقبل تحریم است وبعض فقها گفته اند
که کراهت پس خوردهٔ آن بنا بر حرمت گوشت آنست پس کراهت تحریمی خواهد بود وبعض فقها گفته اند که کراهت بنا بر آنست که
گربه از خوردن نجاست احتراز نمیکند پس کراهیت مذکور کراهیت تنزیهی خواهد بود **مسئله ۷** اگر بخورد گربه موش را وبعد ازان
درهمان ساعت بنوشد آب را از آوندی پس آن آب ناپاک میگردد ولیکن اگر زمانی درنگ کند وبعد ازان آب خورد پس آن آب
ناپاک نمیگردد زیراچه درینصورت آن گربه می شوید دهن خود را از لعاب دهن خود واین حکم نزد ابی حنیفه رح وابی یوسف رح هر دو است
زیراچه نزد ابی یوسف رح اگرچه برای پاکی ریختن آب شرط است ولیکن درینصورت بسبب ضرورت آن شرط نزد او ساقط است چه
گربه بر ریختن آب قادر نیست **مسئله ۸** پس خوردهٔ ماکیان بی قید که می چرد مکروه است زیراچه آن ماکیان نجاست می خورد
واگر محبوس باشد باینطور که منقار آن برپای آن نرسد پس درینصورت پس خوردهٔ آن مکروه نیست زیراچه درینصورت نجاست نخورد
وهمین حکم سباع طیر است چون باز وغیره زیراچه آن جانور نجاست مرده را پس آن مانند ماکیان بی قید است وازابی یوسف رح مرویست
که آن وقتی است که محبوس باشد باینطور که بداند صاحب آن که نجاست نیست درمنقار آن پس درینصورت پس خوردهٔ آن مکروه نیست

ناخوش

واستحسن المشائخ هذه الرواية وسور ما يسكن البيوت كالحية والفارة مكروه لان حرمة اللحم اوجبت نجاسة السور لا انه
سقطت النجاسة لعلة الطواف فبقيت الكراهة والتنبيه على العلة في الهرة وسور الحمار والبغل مشكوك فيه قيل الشك
في طهارته لانه لو كان طاهرا لكان طهورا ما لم يغلب اللعاب على الماء وقيل الشك في طهوريته لانه لو وجد الماء لا يجب عليه
غسل رأسه وكذا البئر طاهر وعرقه لا يمنع جواز الصلوة وان فحش فكذا سؤره وهو الاصح ويروى نص محمد رح على طهارته
وسبب الشك تعارض الادلة في اباحته وحرمته او اختلاف الصحابة رض عنهم في نجاسته وطهارته وعن ابي حنيفة رح
انه نجس ترجيحا للحرمة والنجاسة والبغل من نسل الحمار فيكون بمنزلته فان لم يجد غيرهما يتوضأ بهما ويتيمم ويجوز ايهما
قدم وقال زفر رح لا يجوز الا ان يقدم الوضوء لانه ماء واجب الاستعمال فاشبه الماء المطلق ولنا ان الطهر احدهما
فيفيد الجمع دون الترتيب وسور الفرس طاهر عندهما لان لحمه ماكول وكذا عنده في الصحيح لان الكراهة
لاظهار شرفه فان لم يجد الا نبيذ التمر قال ابو حنيفة رح يتوضأ به ولا يتيمم لحديث ليلة
الجن فان النبي عليه السلام توضأ به حين لم يجد الماء وقال ابو يوسف رح يتيمم ولا يتوضأ به

واین روایت را مستحسن شمرده اند مشائخ رح **مسئله ۹** پس خوردهٔ جانوریکه سکونت میکند در خانه چون مار و موش مکروه است زیراچه
حرمت گوشت آن موجب نجاست پس خوردهٔ آنست ولیکن نجاست آن ساقط است بنا بر علت طواف چنانچه سابقا مذکور شد پس کراهیت
آن باقی خواهد ماند **مسئله ۱۰** پس خورده خر و استر مشکوک است ولیکن بعض گفته اند که شک است در طهارت آن چه اگر طاهر می بود
طهور می شد ملوامیکه لعاب بران غالب نمی شد و بقول بعض شک در طهوریت آنست و همین اصح است زیراکه اگر کسی بآب مشکوک وضو
کند و بعد ازان آب پاک بیشک بدست او آید واجب نمی شود باو که شوید سر خود را که بآب مشکوک آن را مسح کرده بود و همچنین شیر خر
پاک است و عرق آن مانع جواز نماز نیست اگرچه کثیر باشد پس معلوم شد که پس خوردهٔ آن نیز پاک است و محمد رح تصریح نموده است
بانیکه پس خوردهٔ خر و استر پاک است و بدانکه بسبب شک **ف** در طهارت و طهوریت آن **ص** تعارض ادله است اعنی بعض دلیل
دلالت میکند بر اباحت آن و بعض ازان دلالت میکند بر حرمت آن و نیز اختلاف صحابه رض است در نجاست و طهارت آن و از
ابی حنیفه رح مرویست که پس خورده خر نجس است و این بنا بر ترجیح دادن حرمت و نجاست است بر حلت و طهارت و بدانکه استر
از نسل خر است پس او نیز بمنزلهٔ خر خواهد بود **مسئله ۱۱** اگر یافته نشود آب سوای آب مشکوک که پس خوردهٔ خر و استر است پس حکم آن نیست
که جمع کرده شود میان وضو و تیمم اعنی وضو کند بآب مشکوک و تیمم نیز کند خواه اول وضو کند بآب مذکور و بعد ازان تیمم یا برعکس آن کند
و زفر رح گفته است که جائز نیست مگر همین که اول وضو کند بآب مذکور و بعد ازان تیمم نماید زیراچه **ف** استعمال **ص** آب مذکور واجب
است پس آن مانند آب مطلق بود و دلیل علمای ما رح اینست که موجب طهارت درین دو صورت یکی ازان دو چیز است پس جمع نمودن
میان آنها مفید است نه ترتیب **مسئله ۱۲** پس خوردهٔ اسپ پاک است نزد صاحبین رح زیراکه اسپ ماکول اللحم است و همچنین است
نزد ابی حنیفه رح بنا بر روایت صحیح زیراچه کراهیت گوشت اسپ نزد ابی حنیفه رح بجهت اظهار شرف است نه بجهت نجاست **مسئله ۱۳**
اگر نیابد شخصی آب را سوای نبیذ تمر پس درینصورت بقول امام ابی حنیفه رح وضو کند بآن آب و تیمم درکار نیست بجهت آنکه پیغمبر صلعم وضو
کرده است بآن در لیلة الجن وقتیکه آب بدست نیامده بود و ابو یوسف رح گفته است که در صورت مذکوره تیمم کند فقط و وضو کند

وآن

وهو رواية عن ابي حنيفة رح وبه قال الشافعي رح عملا بآية التيمم لانها اقوى وهو منسوخ بها اما مدنية وليلة الجن كانت مكية وقال محمد رح يتوضأ به ويتيمم لان في الحديث اضطرابا وفي التاريخ جهالة فوجب الجمع احتياطا فان ليلة الجن كانت غير واحدة فلا يصح دعوى النسخ والحديث مشهور عملت به الصحابة ومثله يزاد على الكتاب واما الاغتسال به فقد قيل يجوز عنده اعتبارا بالوضوء وقيل لا يجوز لانه فوقه والنبيذ المختلف فيه ان يكون حلوا رقيقا يسيل على الاعضاء كالماء وما اشتد منها صار حراما لا يجوز التوضي به وان غيرته النار فما دام حلوا فهو على الخلاف وان اشتد فعند ابي حنيفة يجوز التوضي به لانه يحل شربه عنده وعند محمد رح لا يتوضأ به لحرمة شربه عنده ولا يجوز التوضي بما سواه من الانبذة جريا على قضية القياس

باب التيمم

ومن لم يجد الماء وهو مسافر او خارج المصر وبينه وبين المصر ميل او اكثر يتيمم بالصعيد لقوله تعالى فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا وقوله عليه السلام التراب طهور المسلم ولو الى عشر حجج ما لم يجد الماء والميل هو المختار في المقدار لانه يلحقه الحرج بدخول المصر والماء معدوم حقيقة والمعتبر المسافة دون خوف الفوت لان التفريط يأتي من قبله

وآن روایتی است از ابی حنیفه رح وآن قول شافعی رح است ودلیل ایشان آیه تیمم است زیرا چه آن قوی تر است از حدیث لیلة الجن یا آنکه حدیث لیلة الجن منسوخ است بآیت تیمم چه حدیث مذکور مدنی است ولیلة الجن مکی است ومحمد رح گفته است که در صورت مذکوره وضو کند بنبیذ وهم تیمم نماید برای نماز زیرا چه در حدیث لیلة الجن اضطراب است وتاریخ آن نیز مجهول است پس واجب شد جمع میان وضو وتیمم بنابر احتیاط تا آنکه لیلة الجن متعدد است پس دعوی نسخ آن صحیح نیست وحدیث مذکور مشهور است وبآن عمل نموده اند صحابه رض ومثل این حدیث زیاده کرده میشود بر کتاب الله ف وانکه مذکور شد حکم وضو است به نبیذ تمر ص واما غسل بآن پس قول بعض است که نیز جائز است نزد ابی حنیفه رح بنابر قیاس آن بوضو وبقول بعض غسل بآن جائز نیست نزد ابی حنیفه رح زیرا چه غسل فوق وضو است ونبیذیکه در جواز وضو بآن اختلاف است آن نبیذ است که شیرین ورقیق باشد ومانند آب بر اعضا سائل ف وروان ص گردد واما وقتیکه سخت گردد وحرام شود وبآن وضو جائز نبود ونبیذیکه متغیر کند آنرا آتش بطبخ پس آن مادامیکه شیرین ورقیق بود دران نیز اختلاف مذکور است واگر بطبخ سخت گردد پس نزد ابی حنیفه رح بآن نیز وضو جائز است زیرا چه نزد او رح نوشیدن آن حلال است ونزد محمد رح وضو بآن روا نیست چه آن حرام است نزد او رح وضو روا نیست بهیچ نبیذ سوای نبیذ تمر که مذکور شد چه همین مقتضای قیاس است ف ونص دران یافته نشده ص بخلاف نبیذ تمر که دران حدیثی یافته شده است والله اعلم

باب در بیان تیمم **مسئله ۱** - اگر شخصی نیابد آب را در حالیکه او مسافر است یا بیرون شهر است ودر میان او وشهر بقدر میل است یا زیاده از ان پس جائز است او را که تیمم کند بجهت آنکه در قرآن مجید آمده است ف که اگر شما مریض باشید ص یا مسافر ووضو بشکند بسبب بول وغائط یا بسبب جماع ونیابید آب را پس تیمم کنید بر روی زمین پاک وبجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که تراب طهور مسلمان است اگرچه تا ده سال باشد مادامیکه آب نیابد ف ومیل سه هزار گام یا چهار هزار گام است وهر گام یک ذیم ذراع وهر ذراع بیست وچهار انگشت است ص ودور بودن از شهر بقدر میل معتبر است زیرا چه بسبب رفتن تا بشهر برای آب حرج لاحق میشود ودر حالیکه ف تخفیف مذکور حاضر است ص آب موجود نیست حقیقة ومعتبر درجواز تیمم مسافت مذکور است نه خوف فوت نماز ف اعنی اگر میان او ومیان آب کم از مسافت مذکور باشد ولیکن وقت نماز تنگ است باین حد که اگر برای وضو بطلب آب رود نماز فوت میشود تیمم ویرا جائز نیست ص زیرا چه موجب تنگی وقت قصور اوست ف چه اگر شتابی کند وقت تنگ نمیشد

ولو کان یجد الماء الا انه مریض فخاف ان استعمل الماء اشتد مرضه یتیمم لما تلونا ولان الضرر فی زیادة المرض فوق الضرر
فی زیادة ثمن الماء وذلک یبیح التیمم فهذا اولی ولا فرق بین ان یشتد مرضه بالتحرک او بالاستعمال واعتبر الشافعی رح
خوف التلف وهو مردود بظاهر النص ولو خاف الجنب ان اغتسل ان یقتله البرد او یمرضه یتیمم بالصعید
وهذا اذا کان خارج المصر لما بینا ولو کان فی المصر فکذلک عند ابی حنیفة رح خلافا لهما هما یقولان
ان تحقق هذه الحالة نادر فی المصر فلا یعتبر وله ان العجز ثابت حقیقة فلا بد من اعتباره والتیمم ضربتان یمسح
باحدهما وجهه وبالاخری یدیه الی المرفقین لقوله علیه السلام والتیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للیدین
وینفض یدیه بقدر ما یتناثر التراب کیلا یصیر مثلة ولا بد من الاستیعاب فی ظاهر الروایة لقیامه مقام الوضوء
ولهذا قالوا یخلل الاصابع وینزع الخاتم لیتم المسح والحدث والجنابة فیه سواء وکذا الحیض والنفاس لما روی ان قوما
جاؤا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وقالوا انا قوم نسکن هذه الرمال ولا نجد الماء شهرا او شهرین وفینا
الجنب والحائض والنفساء فقال علیکم بارضکم ویجوز التیمم عند ابی حنیفة ومحمد رح بکل ما کان من جنس الارض

ص مسئله ۲ اگر شخصی آب یابد لیکن بسبب بیماری بترسد که از استعمال آب بیماری زیاده خواهد شد پس ویرا تیمم جائز است بجهت آیت قرآن
که مذکور شد وبجهت آنکه ضرر زیادتی بیماری فوق تر است از ضرر گرانی بهای آب وبسبب این ضرر تیمم جائز است پس بسبب ضرر زیادتی
بیماری بطریق اولی جائز خواهد بود وفرق نیست درمیان زیادتی بیماری که باستعمال آب میشود ودرمیان زیادتی که بسبب حرکت در
استعمال آب میشود وشافعی رح میگوید که بسبب بیماری تیمم جائز نیست مگر وقتیکه خوف تلف جان باشد یا تلف عضو وظاهر نص قرآن
مخالف آنست ف چه آیت قرآن مطلق است ومقید نیست باینکه مریض را تیمم وقتی جائز است که ویرا خوف تلف باشد ص مسئله ۳
اگر صاحب جنابت خائف باشد باینکه اگر غسل خواهد کرد سردی او را خواهد کشت یا بیمار خواهد کرد پس ویرا تیمم بخاک جائز است واین حکم
درصورتی است که شخص جنب بیرون شهر باشد بمقدار میل یا زیاده از آن بنا بر آنچه مذکور شد در مسئله مریض واگر اندرون شهر باشد پس
ف دران اختلاف است ص اعنی نزد ابی حنیفه رح ویرا تیمم جائز است ونزد صاحبین رح جائز نیست وصاحبین رح میگویند که تحقق
چنین حالت در شهر نادر است پس آن معتبر نیست ودلیل ابی حنیفه رح ف اینست که شخص مذکور عاجز است از استعمال آب ص وعجز
او حقیقةً ثابت است پس ضرور است که اعتبار آن نموده شود مسئله ۴ تیمم عبارت است از دو ضربت که یکی از آن مسح کند روی را
وبه دوم هر دو دست را تا آرنج بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین فرموده است وبعد از زدن دست بر روی زمین افشاند آنرا ف وبعد از آن
مسح کند تا روی او گرد آلود نگردد ص چه آنرا مثله میگویند وآن منع است ودر ظاهر روایت استیعاب اعنی مسح جمیع روی ودست
شرط است زیرا چه تیمم قائم مقام وضو است ولهذا فقها گفته اند که تیمم کننده را لازم است که تخلیل اصابع کند واگر انگشتر در انگشت او باشد
آن را از انگشت بیرون کند تا مسح تمام وکمال متحقق شود مسئله ۵ حکم تیمم در جنابت وحدث برابر است ف اعنی در هر دو صورت
جائز است ص وهمچنین در صورت حیض ونفاس بجهت آنکه مرویست که گروهی ف از اعراب ص نزد پیغمبر صلعم آمدند وگفتند که ما سکونت
میکنیم درین ریگستان وآب میسر نمیشود تا یکیک دو دو ماه ومیان ما جنابت وحیض ونفاس بظهور می آید پیغمبر علیه السلام فرمود که لازم
بگیرید زمین خود ها را اعنی تیمم جائز است درینصورت مسئله ۶ تیمم جائز است نزد ابی حنیفه ومحمد رح بهر چیزیکه از جنس زمین است

کالتراب والرمل والحجر والجص والنورة والکحل والزرنیخ وقال ابو یوسف رہ لا یجوز الا بالتراب والرمل وقال الشافعی رہ لا یجوز الا بالتراب المنبت وهو رواية عن ابي يوسف رہ لقوله تعالى فتيمموا صعيدا طيبا اى ترابا منبتا قال ابن عباس رض غير ان ابا يوسف زاد عليه الرمل بالحديث الذى رويناه ولهما ان الصعيد اسم لوجه الارض سمى به لصعوده والطيب يحتمل الطاهر فحمل عليه لانه اليق بموضع الطهارة او هو مراد بالاجماع ثم لا يشترط ان يكون عليه غبار عند ابي حنيفة رہ لاطلاق ما تلونا وكذا يجوز بالغبار مع القدرة على الصعيد عند ابي حنيفة ومحمد رہ لانه تراب رقيق والنية فرض فى التيمم وقال زفر رہ ليس بفرض لانه خلف عن الوضوء فلا يخالفه فى وصفه ولنا انه ينبئ عن القصد فلا يتحقق دونه او جعل طهورا فى حالة مخصوصة والماء طهور بنفسه على ما مر ثم اذا نوى الطهارة او استباحة الصلوة اجزاه ولا يشترط نية التيمم للحدث او للجنابة هو الصحيح من المذهب فان تيمم نصرانى يريد به الاسلام ثم اسلم لم يكن متيمما عند ابي حنيفة ومحمد رہ وقال ابو يوسف رہ هو متيمم لانه نوى قربة مقصودة بخلاف التيمم لدخول المسجد ومس المصحف لانه ليس بقربة مقصودة ولهما ان التراب ما جعل طهورا الا فى حال ارادة قربة مقصودة لا تصح بدون الطهارة والاسلام قربة مقصودة يصح بدونها بخلاف سجدة التلاوة لانها قربة مقصودة لا تصح بدون الطهارة وان توضأ لا يريد به الاسلام ثم اسلم فهو متوضئ خلافا للشافعى رہ بناء على اشتراط النية

چون تراب وریگ وگچ وآہک وسرمہ وزرنیخ وابو یوسف رح گفتہ است کہ تیمم جائز نیست مگر بتراب وریگ وشافعی رح گفتہ است جائز نیست مگر بر ترابیکہ صلاحیت روئیدگی دارد واین یک روایت است از ابی یوسف رح نیز زیرا چہ در قرآن مجید آمدہ است کہ تیمم کنید بر صعید طیب وآن عبارت است از ترابیکہ صلاحیت روئیدگی دارد وہمچنین گفتہ است ابن عباس رض ولیکن ابو یوسف رح تیمم بر ریگ نیز جائز داشتہ بنا بر حدیثیکہ مذکور شد وطرفین رح میگویند کہ صعید نام روی زمین است ووجہ تسمیہ آنست کہ خاک طرف بالا صعود میکند ودر لفظ طیب احتمال است کہ بمعنی پاک باشد پس بران محمول خواہد شد چہ ہمین مناسب است بمقام طہارت یا آنکہ ہمین مراد است باجماع برانکہ زمینی کہ بران تیمم کردہ میشود پاک می باید ف پس بران حمل نمودن اولی است ص مسئلہ ۷ تیمم جائز است بر روی زمین وشرط نیست کہ بران غبار باشد زیرا چہ آیت قرآن کہ مذکور شد مطلق است ودلالت نمیکند بر شرط مذکور وہمچنین تیمم جائز است بر عین غبار باوجود قدرت تیمم بر روی زمین نزد طرفین رح زیرا چہ غبار تراب رقیق است مسئلہ ۸ نیت در تیمم فرض است وزفر رح گفتہ است کہ فرض نیست زیرا چہ تیمم قائم مقام وضو است پس در وصف وضو مخالف وضو نشود ودلیل علماء ما رح یکی انیست کہ تیمم مشعر است از معنی قصد پس متحقق نمی شود تیمم بدون نیت دوم انیست کہ تراب طہور گردانیدہ شدہ است در حالت مخصوص ف کہ عبارت است ص از عدم قدرت بر استعمال آب پس نیت دران ضرور است ف بخلاف آب کہ آن طہور است بنفسہ ص ونیت طہارت یا نیت استباحت نماز کافی است برای جواز تیمم وشرط نیست کہ نیت تیمم برای حدث یا برای جنابت کند وہمین صحیح است پس اگر تیمم کند نصرانی بہ نیت مسلمان شدن وبعد ازان مسلمان شود آن تیمم جائز نیست نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح جائز است زیرا چہ او نیت کردہ است عبادتی را کہ مقصود است بخلاف تیمم برای در آمدن در مسجد وبرای مس مصحف چہ آن عبادت مخصوصہ نیست ودلیل طرفین رح انیست کہ تراب طہور نگردانیدہ شدہ است مگر در حالتیکہ ارادہ کند انسان عبادت مقصودہ را کہ بدون طہارت صحیح نمیشود ومسلمان شدن اگرچہ عبادت است لیکن صحیح می شود بدون طہارت بخلاف آنکہ اگر تیمم نماید برای سجدۂ تلاوت چہ این تیمم جائز است زیرا چہ سجدہ عبادتی است کہ بغیر طہارت جائز نمیشود واگر وضو کند نصرانی بنیت مسلمان شدن بعد ازان مسلمان شود وضوی او جائز است ونزد شافعی رحمہ اللہ جائز نیست بنا بر انیکہ نزد او رحمہ اللہ نیت در وضو شرط است

فان تیمم مسلم ثم ارتد والعیاذ بالله ثم اسلم فهو علی تیممه وقال زفر رح یبطل تیممه لان الکفر ینافیه فیستوی فیه الابتداء والانتهاء کالحرمیة فی النکاح ولنا ان الباقی بعد التیمم صفة کونه طاهرا فاعتراض الکفر علیه لاینافیه کما لو اعترض علی الوضوء وانما لایصح من الکافر ابتداء لعدم النیة منه وینقض التیمم کل شیء ینقض الوضوء لانه خلف عنه فاخذ حکمه وینقضه ایضا رؤیة الماء اذا قدر علی استعماله لان القدرة هی المراد بالوجود وهو غایة لطهوریة التراب وخائف السبع والعدو والعطش عاجز حکما والنائم عند ابی حنیفة رح قادر تقدیرا حتی لو مر النائم المتیمم علی الماء بطل تیممه عنده والمراد ما یکفی للوضوء لانه لا معتبر بما دونه ابتداء فکذا انتهاء ولا یتیمم الا بصعید طاهر لان الطیب ارید به الطاهر ولانه آلة التطهیر فلا بد من طهارته فی نفسه کالماء ویستحب لعادم الماء وهو یرجوه ان یؤخر الصلوة الی آخر الوقت فان وجد الماء یتوضأ والا یتیمم ویصلی لیقع الاداء باکمل الطهارتین فصار کالطامع فی الجماعة وعن ابی حنیفة وابی یوسف رح فی غیر روایة الاصول ان التاخیر حتم لان غالب الرأی کالمتحقق وجه الظاهر ان العجز ثابت حقیقة فلا یزول حکمه الا بیقین مثله ویصلی بتیممه ما شاء من الفرائض والنوافل

مسئله ۹ اگر تیمم کند مسلمانی وبعد ازان مرتد شود وبعد ازان باز مسلمان شود پس تیمم او که در حالت اسلام کرده بود باقی است وزفر رح گفته است که آن تیمم باطل میگردد زیرا چه کفر منافی آنست پس برابر است دران حالت ابتدا وبقا چنانکه محرمیت منافی نکاح است لهذا ابتدای نکاح با محارم وبقای آن برابر است حتی که اگر زنی شیر دهد زوجه پسر خود را که صغیره است نکاح باطل میگردد چنانچه اگر شیر میداد پیش از نکاح صحیح نمی شد نکاح ودلیل علمای ما ره اینست که باقی در حالت ارتداد صفت طهارت است یعنی بودن او طاهر وپاک وعارض شدن کفر منافی آن نیست چنانکه در صورت وضوء اعنی اگر شخصی بعد از وضوء مرتد گردد وبعد ازان باز مسلمان شود وضوی او باقی می ماند ص وجز این نیست که ابتدای تیمم صحیح نمی شود از کافر بسبب عدم تحقق نیت که شرط تیمم است **مسئله ۱۰** هر چیزیکه شکننده وضوء است شکننده تیمم است چه تیمم قائم مقام وضوء است ونیز تیمم می شکند بسبب یافتن آنمقدار آب که برای وضوء کفایت میکند وقتیکه قادر باشد بر استعمال آن **مسئله ۱۱** بسبب خوف درنده چون شیر وغیره تیمم جائز است وهمچنین بسبب خوف عدو چون راهزن وغیره وبسبب خوف تشنگی تیمم جائز است زیرا چه بسبب این عوارض انسان از استعمال آب عاجز میگردد **مسئله ۱۲** شخصی که بسبب نیافتن آب تیمم کرده بود برای غسل اگر در حالت خواب بر لب آب بگذرد وتیمم او می شکند نزد ابی حنیفه رح زیرا که نزد او رحمه الله شخص خفته قادر است بر استعمال آب حکما ومراد ازان آبیست که بمقدار وضو بود زیرا چه کمتر ازان در ابتدا معتبر نیست پس در انتها نیز معتبر نبود **مسئله ۱۳** تیمم جائز نیست مگر بر زمین پاک زیرا چه از صعید طیب که در آیت قرآن مذکور است زمین پاک مراد است ونیز آن زمین آلت طهارت است پس ضرور است که خود نیز پاک باشد مانند آب **مسئله ۱۴** شخصیکه نزد او آب موجود نیست اگر او را امید آب نباشد پس بنا بر ظاهر روایت ص مستحب است او را که تاخیر کند در ادای نماز تا آخر وقت پس اگر آب بدست آید وضو کند ورنه تیمم کرده نماز گذارد تا که ادای نماز او کاملترین دو طهارت واقع شود واین مصلی مانند آنکس بود که امید جماعت داشته باشد بادای نماز واز شیخین رح در غیر روایت اصول آمده است که تاخیر واجب است از انکه ظن غالب بمنزله متحقق است ووجه ظاهر روایت اینست که عجز از استعمال آب حقیقة متحقق است پس حکم آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه وجود آب یقینی باشد **مسئله ۱۵** جائز است متیمم را که نماز کند بتیمم خود هر چه خواهد از فرائض ونوافل

وعند الشافعی رح یتیمم لکل فرض لانه طهارة ضروریة وقلنا انه طهور حال عدم الماء فیعمل عمله ما بقی شطره ویتیمم الصحیح فی المصر اذا حضر جنازة والولی غیره فخاف ان اشتغل بالطهارة ان تفوته الصلوة لانها لا تقضی فیتحقق العجز وکذا من حضر العید فخاف ان اشتغل بالطهارة ان یفوته العید یتیمم لانها لا تعاد وقوله والولی غیره اشارة الی انه لا یجوز للولی وهو روایة الحسن عن ابی حنیفة رح وهو الصحیح لان للولی حق الاعادة فلا فوات فی حقه وان احدث الامام او المقتدی فی صلوة العید یتیمم وبنی عند ابی حنیفة رح وقالا لا یتیمم لان اللاحق یصلی بعد فراغ الامام فلا یخاف الفوت وله ان الخوف باق لانه یوم رحمة فیعتریه عارض یفسد علیه صلوته والخلاف فیما اذا شرع بالوضوء ولو شرع بالتیمم وبنی بالاتفاق لانا لو اوجبنا الوضوء یکون واجدا للماء فی صلوته فیفسد ولا یتیمم للجمعة وان خاف الفوت لو توضأ فان ادرک الجمعة صلاها والا صلی الظهر اربعا لانها تفوت الی خلف وهو الظهر بخلاف العید وکذا اذا خاف فوت الوقت لو توضأ لم یتیمم ویتوضأ ویقضی ما فاته لان الفوات الی خلف وهو القضاء والمسافر اذا نسی الماء فی رحله فتیمم وصلی ثم ذکر الماء لم یعدها عند ابی حنیفة ومحمد رح

وشافعی رح گفته است که برای هر نماز فرض تیمم علحده ضرور است زیرا چه تیمم طهارت ضروریست وعلمای ما میگویند که تراب طهور است در حالیکه آب نباشد پس تراب عمل خواهد کرد مانند عمل آب ما دامیکه قدرت بر استعمال آب نباشد **مسئله ۱۶** اگر شخصی صحیح البدن که او ولی جنازه نیست تیمم کند در شهر برای نماز جنازه صحیح است در صورتیکه ویرا خوف این باشد که اگر مشغول شود بوضو نماز جنازه فوت خواهد شد و وجه آن اینست که نماز جنازه قضا کرده نمیشود پس عجز از وضو که شرط جواز تیمم است در صورت مذکوره متحقق است وهمچنین تیمم صحیح است شخصی را که خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو نماز عید او فوت خواهد شد وباید دانست که انچه مذکور شد که ولی غیر آن شخص است اشارت است بسوی اینکه ولی جنازه را تیمم روا نیست برای نماز جنازه واین را روایت کرده است حسن رح از ابی حنیفه رح وهمین صحیح است زیرا چه ولی را میرسد که بعد از نماز کردن دیگران اعاده نماید نماز جنازه را پس اگر مشغولی بوضو شود نماز جنازه در حق او فوت نمیشود **مسئله ۱۷** اگر بشکند وضوی امام یا مقتدی در نماز عید جائز است او را که تیمم نماید وبنا کند ف اعنی باقی نماز را ادا نماید ص واین نزد ابی حنیفه رح است وصاحبین رح گفته اند که این جائز نیست زیرا چه لاحق آنرا گویند که دریابد در پس امام اول نماز را نه آخر نماز را ولاحق را میرسد که باقی نماز را ادا کند بعد از فراغت امام پس خوف فوت نماز در حق او متحقق نیست وابو حنیفه رح میگوید که خوف آن باقی است زیرا چه روز عید روز ازدحام است پس خوف آنست که عارض شود چیزیکه موجب فساد نماز است واین اختلاف در صورتیست که نماز عید را شروع کرده باشد با وضو واما در صورتیکه شروع کند آنرا بتیمم پس درینصورت جائز است او را که بنا کند بتیمم بالاتفاق زیرا چه اگر واجب گردانیده شود بر او وضو پس در حکم آن خواهد بود که متیمم در میان نماز خود آب بیابد پس نماز او فاسد خواهد گردید **مسئله ۱۸** اگر شخصی خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو نماز جمعه فوت خواهد شد پس ویرا تیمم جائز نیست ف بلکه لازم است که وضو کند ص وبعد از ان اگر یابد جمعه را بگذارد آنرا ورنه نماز ظهر گذارد زیرا چه اگر چه فوت میشود نماز جمعه ولیکن خلف آن نماز ظهر است بخلاف نماز عید ف که آنرا خلف نیست ص **مسئله ۱۹** اگر شخصی خائف باشد از اینکه اگر مشغول شود بوضو وقت نماز باقی نخواهد ماند پس ویرا تیمم روا نیست ف بلکه لازم است ص که وضو کند ونماز را قضا کند زیرا چه قضا خلف اوست **مسئله ۲۰** اگر مسافر فراموش کند آب را که همراه اوست وتیمم کرده نماز گذارد وبعد از ان یاد آید او را آب مذکور پس نزد طرفین رح اعاده نماز بر او واجب نیست

وقال ابو یوسف رح یعیدها والخلاف فیما اذا وضعه بنفسه او وضعه غیره بامره وذکره فی الوقت وبعده سواء له انه واجد للماء فصار کما اذا کان فی رحله ثوب فنسیه ولان رحل المسافر معدن للماء عادة فیفترض الطلب ولهما انه لا قدرة بدون العلم وهی المراد بالوجود وماء الرحل معدن للشرب لا للاستعمال ومسئلة الثوب علی الاختلاف ولو کان علی الاتفاق ففرض الستر یفوت الی خلف والطهارة بالماء تفوت الی خلف وهو التیمم ولیس علی المتیمم طلب الماء اذا لم یغلب علی ظنه ان بقربه ماء لان الغالب عدم الماء فی الفلوات ولا دلیل علی الوجود فلم یکن واجدا وان غلب علی ظنه ان هناک ماء لم یجز له ان یتیمم حتی یطلبه لانه واجد للماء نظرا الی الدلیل ثم یطلب مقدار الغلوة ولا یبلغ میلا کیلا ینقطع عن رفقته وان کان مع رفیقه ماء طلب منه قبل ان یتیمم لعدم المنع غالبا فان منعه منه یتیمم لتحقق العجز ولو تیمم قبل الطلب اجزاه عند ابی حنیفة رح لانه لا یلزمه الطلب من ملک الغیر وقالا لا یجزیه لان الماء مبذول عادة ولو ابی ان یعطیه الا بثمن المثل وعنده ثمنه لا یجزیه التیمم لتحقق القدرة ولا یلزمه تحمل الغبن الفاحش لان الضرر مسقط والله اعلم

و ابو یوسف رح میگوید که اعاده نماید نماز مذکور را و این اختلاف در صورتیست که آن مسافر نهاده باشد آب را بدست خود یا نهاده باشد غیر او بامر وی و یاد آمدن آب در وقت نماز و بعد از گذشتن آن وقت برابر است و دلیل ابی یوسف رح یکی آنیست که آن مسافر قادر است بر استعمال آب و آب در حق او موجود است پس چنان شد که شخصی فراموش کند جامه را که همراه اوست ف و برهنه نماز گذارد و بعد از آن یاد آید ویرا آنجامه و در نصورت اعاده نماز لازم است بر وی پس همچنین در نیجا نیز ص دوم آنیست که همراه مسافر آب میباشد عادة پس فرض است بر وی که تلاش آن نماید و دلیل طرفین رح آنیست که قدرت بدون علم نمیشود و همان قدرت مراد از وجود است و همراه مسافر آب برای خوردن مهیا میباشد نه برای استعمال و مسئله ف فراموش کردن جامه که نظیر آورده است آنرا ابو یوسف رح ص پس جواب آن آنیست که مسئله مذکوره مختلف فیهاست و اگر مسلم داشته شود که متفق علیهاست پس فرق میان آن و میان مسئله که کلام در آن ست آنیست که در مسئله مذکوره فرض ستر عورت فوت شده است و چیز دیگر قائم مقام آن نیست و در مسئله که کلام در آنست وضو فوت شده است و تیمم قایم مقام آنست **مسئله ۲۱** اگر تیمم کننده را ظن غالب نباشد باینکه در مکان نزدیک از و آب است پس واجب نیست بر وی که تلاش آب نماید زیرا چه غالبا در صحرا و بیابانها آب نمیباشد و چیزی دلالت نمیکند براین که در آن مکان آب است پس آب در حق آن شخص موجود نیست لهذا تیمم او صحیح خواهد بود و اگر او را ظن غالب باشد باینکه در فلان جا آب است پس او را تیمم جائز نیست تا آنزمان که تلاش آن نماید زیرا چه آب در حق او موجود است بنظر دلیل بعد از آن باید دانست که بر آن مسافر لازم است که تلاش نماید آب را بمقدار غلوه ف که یک تیر پرتاب است و آن سه صد ذراع یا چهار صد ذراع است ص و بمقدار میل نرود تا از رفیقان جدا نگردد **مسئله ۲۲** اگر باشد آب همراه رفیق شخصی پس طلب کند آب را از رفیق مذکور پیش از تیمم زیرا چه غالب آنیست که از آب کسی بخلی نمیکند پس اگر آب ندهد ویرا رفیق او بعد از طلب پس تیمم کند چه درین هنگام عجز او از یافتن آب متحقق گشت و اگر تیمم کند آن شخص پیش از طلب کردن آب از رفیق خود پس آن تیمم صحیح بود نزد ابی حنیفه رح زیرا چه بر انسان واجب نیست طلب کردن از ملک غیر و صاحبین مارح گفته اند که آن تیمم صحیح نیست زیرا چه آب عادة مبذول است پس غالب همین است که اگر میخواست آب را از رفیق خود آب میداد او را و اگر نه دهد آن رفیق آب را مگر بعوض بهای آن و نزد او بهای مناسب آن موجود است پس در نصورت او را تیمم جائز نیست زیرا چه در نصورت او قادر است بر تحصیل آب و اگر آن رفیق آب ندهد مگر بهائی که در آن غبن فاحش است پس لازم نیست ویرا که آن بها بدهد و آب بگیرد زیرا چه در آن ضرر است والله اعلم

باب المسح على الخفين

المسح على الخفين جائز بالسنة والاجماع فيه مستفيضة حتى قيل ان من لم يره كان مبتدعا لكن من رآه ثم لم يمسح اخذا بالعزيمة كان ماجورا ويجوز من كل حدث موجب للوضوء اذا لبسهما على طهارة كاملة ثم احدث خصه بحدث موجب للوضوء لانه لا مسح من الجنابة على ما بين ان شاء الله وبحدث متأخر لان الخف عهد ما نعا ولو جوزناه بحدث سابق كالمستحاضة اذا لبست ثم خرج الوقت والمقيم اذا لبس ثم رأى الماء كان ناقضا قوله اذا لبسهما على طهارة كاملة لا يفيد اشتراط الكمال وقت اللبس بل وقت الحدث وهذا المذهب عندنا حتى لو غسل رجليه ولبس خفيه ثم اكمل الطهارة ثم احدث يجزيه المسح وهذا لان الخف مانع حلول الحدث بالقدم فيراعى كمال الطهارة وقت المنع حتى لو كانت ناقصة عند ذلك كان الخف ناقضا ويجوز للمقيم يوما وليلة وللمسافر ثلثة ايام ولياليها لقوله عليه السلام يمسح المقيم يوما وليلة والمسافر ثلثة ايام ولياليها قال وابتداؤها عقيب الحدث لان الخف مانع سراية الحدث فتعتبر المدة من وقت المنع والمسح على ظاهرهما خطوطا بالاصابع يبدأ من قبل الاصابع الى الساق لحديث مغيرة رضي ان النبي عليه السلام وضع يديه على خفيه ومد هما من الاصابع الى علاهما مسحة واحدة وكان النظر الى اثر المسح على خفي رسول الله عليه السلام خطوطا بالاصابع ثم المسح على الظاهر حتم حتى لا يجوز على باطن الخف وعقبه وساقه لانه معدول به عن القياس فيراعى جميع ما ورد به الشرع والبداية من الاصابع استحبابا اعتبارا بالاصل وهو الغسل وفرض قدره ثلث اصابع من اصابع اليد وقال الكرخي من اصابع الرجل لانه الاصل اعتبارا بالمسح

باب دربيان مسح موزه **مسئله ۱** مسح بر موزه جائز است چه احاديث درين باب مشهور است حتى كه گفته اند كه هر كه مسح موزه را جائز نداند پس او مبتدع است واگر جائز داند وليكن مسح نكند بلكه موزه از پا بكشد وبشويد پاها را پس درين مضائقه نيست بلكه اين عمل موجب اجر است **مسئله ۲** مسح بر موزه جائز است از هر حدث كه موجب وضو است بشرطيكه پوشيده باشد موزه را بر وضوى كامل در وقت حدث **ف** اعنى ضرور نيست **ص** كه اول وضو تمام كند وبعد ازان موزه بپوشد بلكه اگر هر دو پاى شسته موزه بپوشد بعد ازان باقى وضو را تمام كند وبعد ازان حدث عارض شود ووضو بشكند پس جائز است او را كه وضو كند ومسح نمايد بر موزه **و** وجه تخصيص قدرى جواز مسح بحدثيكه موجب وضو است اينست كه جنب را جائز نيست كه در غسل جنابت مسح كند بر موزه **ف** وباقى بدن را بشويد **ص** بنا بر وجهيكه ذكر آن خواهد آمد انشاء الله تعالى **و** وجه تخصيص حدث متاخر آنست كه موزه مشروع است براى آنكه مانع سرايت حدث شود بسوى قدم نه رافع حدث شود پس اگر روا داريم مسح را براى حدثيكه سابق است مانند زن مستحاضه كه پوشد موزه را در وقت سيلان خون وبعد ازان بدرد ووقت نماز ومانند متيمم كه پوشد موزه را وبعد ازان به بيند آب را پس هر آئينه رافع حدث خواهد شد وآن غير مشروع است پس مدت اعتبار نموده خواهد شد از وقت منع وكيفيت مسح بر موزه اينست كه مسح كند بظاهر موزه بانگشتان دست وشروع كند از جانب انگشتان پاى وبكشد تا بساق بآن طور كه از كشيدن دست خطوط پيدا شود زيرا چه همين كيفيت منقول است از پيغمبر صلعم در حديثيكه روايت كرده است آنرا مغيره رضه كه نبى عليه السلام هر دو دست خود را بر هر دو موزهٔ خود نهاد وكشيد آنرا از انگشتان خود بسوى بالا بيك مسح وگويا كه من ميديدم بر موزه آن سرور عليه السلام اثر مسح را بخطوط انگشتان وبايد دانست كه مسح كردن بر ظاهر موزه واجب است لهذا اگر مسح كند كسى بر باطن موزه يا بر عقب آن يا بر ساق آن جائز نبود زيرا چه مسح بر موزه جائز است بر خلاف قياس پس بطوريكه در شرع آمده است بهمان طور جائز خواهد بود **ف** خلاف آن جائز نخواهد بود **ص** وبايد دانست كه شروع نمودن از جانب انگشتان پاى مستحب است بقياس اصل كه شستن است **ف** وواجب نيست حتى كه اگر از جانب ساق شروع كند وبكشد تا بانگشتان پاى جائز است **ص مسئله ۳** فرض در مسح موزه مقدار سه انگشت است از انگشتان دست وكرخى رح گفته است كه بمقدار سه انگشت پاى است واول اصح است بقياس آنكه مسح كه غالبا بسه **ف** انگشتان دست ميشود

ولا یجوز المسح علی خف فیه خرق کثیر یبین منه قدر ثلث اصابع من اصابع الرجل وان کان اقل من ذلک جاز وقال زفر والشافعی لا یجوز ان قل لانه لما وجب غسل الباقی یجب غسل الباقی ولنا ان الخفاف لا تخلو عن قلیل خرق عادة فیلحقهم الحرج فی النزع وتخلو عن الکثیر فی الاحرج والکثیر ان ینکشف قدر ثلث اصابع الرجل اصغرها هو الصحیح لان الاصل فی القدم هو الاصابع والثلث اکثرها فیقام مقام الکل واعتبار الاصغر للاحتیاط ولا معتبر بدخول الانامل اذا کان لا ینفرج عند المشی ویعتبر هذا المقدار فی کل خف علی حدة فیجمع الخرق فی خف واحد ولا یجمع فی خفین لان الخرق فی احدهما لا یمنع قطع السفر بالآخر بخلاف النجاسة المتفرقة لانه حامل الکل والانکشاف العورة نظیر النجاسة ولا یجوز المسح لمن وجب علیه الغسل

ص مسئله ۴ مسح جائز نیست بر موزه که دران شگاف کثیر باشد وآن عبارت است از مقداریکه ظاهر شود بسبب آن پای بمقدار سه انگشت پای واگر کمتر از ان باشد پس مسح جائز است بدان وزفر وشافعی رح گفته اند که مسح جائز نیست بر موزه که دران شگاف باشد اگرچه قلیل بود زیراچه قدر از پای ظاهر خواهد شد شستن آن واجب خواهد شد پس شستن باقی نیز واجب خواهد شد ف چه جمع میان شستن ومسح در شرع نیامده است **ص** ودلیل علمای ما اینست که موزه از شگاف قلیل خالی نمیباشد عادةً پس اگر شگاف قلیل مانع جواز مسح بر موزه باشد پس بسبب کشیدن موزه از پای حرج لازم می آید واز شگاف کثیر خالی می باشد پس در کشیدن موزه که دران شگاف کثیر باشد حرج لازم نمی آید وشگاف کثیر عبارت است از مقداریکه بسبب آن ظاهر می شود پای مقدار سه انگشت خرد پای وهمین صحیح است ووجه آن اینست که اصل در قدم انگشتان است وسه انگشت اکثر آن است پس قائم مقام کل خواهد بود واعتبار سه انگشت کوچک پای برای احتیاط است **مسئله ۵** اگر در موزه شگاف باشد باین طور که دران سر انگشت می درآید ولیکن در وقت مشی هیچ چیز از قدم ظاهر نمی شود پس آن شگاف اعتبار ندارد ف بلکه آن در حکم موزه ایست که دران شگاف نباشد اصلاً **ص مسئله ۶** مقدار شگاف کثیر که مذکور شد پس آن در هر موزه علیحده معتبر است پس اگر در یک موزه شگاف متفرق باشد باینطور که اگر جمع کرده شود بمقدار شگاف کثیر میرسد پس جمع نموده خواهد شد ودر ینصورت مسح بران موزه جائز نخواهد شد واگر اندک اندک در هر دو موزه شگاف باشد باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار اکثر میرسد پس آن جمع نموده نخواهد شد زیراچه هر واحد از دو موزه علیحده است حتی که شگاف یک موزه مانع آن نیست که موزهٔ دیگر را پوشیده مشی نماید بخلاف نجاست متفرقه بجامهای متعدد ف اعنی اگر اندک اندک نجاست در جامه باشد باین طور که اگر جمع نموده شود بمقدار کثیر رسد پس آن جمع نموده میشود ونماز بآن جائز نمیشود **ص** زیراچه لابس آن جامها داخل نجاستها است وباید دانست که انکشاف عورت نظیر نجاست است اعنی اگر اندک اندک از چند جا کشف عورت شود باینطور که اگر جمع نموده شود بمقدار یک عضو کامل میرسد پس اعتبار نموده میشود ولهذا نماز درینصورت جائز نمیشود **مسئله** شخصیکه غسل واجب است بر وی مسح بر موزه جائز نیست ویراث وباید دانست که صورت مسئله اینست که مسافری وضو کند وموزه بپوشد وبعد ازان جنب گردد وتیمم نماید برای جنابت وبعد ازان بیابد آنقدر آب را که برای وضو کفایت کند نه برای غسل پس او وضو خواهد کرد وجائز نیست مسح کردن بر موزه نماید بلکه لازم است که هر دو پای را بشوید

لحديث صفوان بن عسال رضي الله عنه انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يأمرنا اذا كنا سفرا ان لا ننزع خفافنا ثلثة ايام ولياليها الا من جنابة ولكن من بول وغائط او نوم وكان الجنابة لا تتكرر عادة فلا حرج في النزع بخلاف الحدث لانه يتكرر وينقض المسح كل شيء ينقض الوضوء لانه بعض الوضوء وينقضه ايضا نزع الخف لسراية الحدث الى القدم حيث زال المانع وكذا نزع احدهما لتعذر الجمع بين الغسل والمسح في وظيفة واحدة وكذا مضي المدة لما روينا فاذا تمت المدة نزع خفيه وغسل رجليه وصلى وليس عليه اعادة بقية الوضوء وكذا اذا نزع قبل المدة لان عند النزع يسري الحدث السابق الى القدمين كانه لم يغسلهما وحكم النزع يثبت بخروج القدم الى الساق لانه لا معتبر به في حق المسح وكذا باكثر القدم هو الصحيح ومن ابتدأ المسح وهو مقيم فسافر قبل تمام يوم وليلة مسح ثلثة ايام ولياليها عملا باطلاق الحديث ولانه حكم متعلق بالوقت فيعتبر في اخره بخلاف ما اذا استكمل المدة للاقامة ثم سافر لان الحدث قد سرى الى القدم

ص و وجه آن یکی اینست که صفوان رض روایت کرده است که رسول خدا صلعم میفرمود ما را که در ایام سفر تا سه شبانه روز بر نکشیم موزه را از پاے خود و مسح نمائیم نه بسبب جنابت بلکه بسبب بول و غائط و وجه دوم اینست که موجب غسل چون جنابت وغیره مکرر نمی شود عادة مانند حدث پس در کشیدن موزه بسبب جنابت ف وغیره ص حرج نیست بخلاف حدث که آن در یک روز چند بار می شود **مسئله ۸** هر چیزیکه شکنندهٔ وضو است پس آن چیز شکننده مسح بر موزه است چه مسح از بعض اجزای وضو است و کشیدن هر دو موزه از پای نیز شکنندهٔ مسح موزه است زیرا چه بسبب کشیدن موزه از پای حدث سرایت میکند در قدم چه موزه مانع آن سرایت بود و هرگاه مانع زائل گشت حدث سرایت خواهد کرد در قدم و همچنین کشیدن یک موزه شکنندهٔ مسح موزه است زیرا چه شستن یک پای و مسح بر موزهٔ پای دیگر جمع کردن است در میان شستن و مسح در وضوی واحد و همچنین گذشتن مدت مسح نیز شکنندهٔ مسح موزه است چنانچه بالا گذشت پس اگر مدت مسح تمام شود واجب است بر مسح کننده که موزه را بکشد و هر دو پای بشوید فقط و نماز گذارد و واجب نیست بر وکه باقی وضو را اعاده نماید همچنین اگر بکشد موزه را از پای پیش از گذشتن مدت مسح واجب می شود بر وشستن هر دو پای فقط و اعادهٔ باقی وضو واجب نمیگردد زیرا چه بسبب کشیدن موزه حدث سابق سرایت میکند در قدم و همچنان می شود که گویا آن هر دو قدم را نه شسته بود ف پس شستن آن واجب می شود ص و باید دانست که حکم کشیدن موزه ثابت می شود وقتیکه برآید قدم تا بساق موزه اگرچه از ساق بیرون نیامده باشد زیرا چه ساق موزه در حق مسح اعتبار ندارد و همچنین حکم است وقتیکه برآید تا بساق موزه اکثر قدم و همین صحیح است **مسئله ۹** اگر شخصی شروع کرد مسح موزه را در حالتیکه او مقیم است و بعد از ان مسافر گشت پیش از گذشتن روز و شب پس وی را جائز است که مسح کند تا سه شبانه روز زیرا چه مسح مذکور در حدیث متعلق است بمدت و وقت و چیزیکه متعلق بوقت می شود پس معتبر در ان آخر آن وقت می شود و چون شخص مذکور در آخر وقت مسافر گشت حکم سفر جاری نموده خواهد شد در حق او و اگر شخص مذکور مدت یک روز و شب را تمام کند و بعد از ان مسافر شود پس از وقتیکه مسح شروع کرده بود سه روز و شب مسح نخواهد کرد بلکه بعد از سفر سه روز و شب از سر نو گرفت زیرا چه چون مدت یکروز و شب تمام شد و بعد از ان سفر اختیار کرد پس بسبب گذشتن مدت مذکوره حدث سرایت نمود در قدم او

والخف لیس برافر ولو اقام وهو مسافر ان استکمل مدة الاقامة نزعه لان رخصة السفر لا تبقی بدونه وان لم یستکمل اتمها لان هذه مدة الاقامة وهو مقیم ومن لبس الجرموق فوق الخف مسح علیه خلافا للشافعی رح فانه یقول البدل لا یکون له بدل لنا ان النبی علیه السلام مسح علی الجرموقین ولانه تبع للخف استعمالا وغرضا فصار کخف ذی طاقین وهو بدل عن الرجل لا عن الخف بخلاف ما اذا لبس الجرموق بعد ما احدث لان المحدث رجل بالخف فلا یتحول الی غیره ولو کان الجرموق من کرباس لا یجوز المسح علیه لانه لا یصلح بدلا عن الرجل الا ان تنفذ البلة الی الخف ولا یجوز المسح علی الجوربین عند ابی حنیفة رح الا ان یکونا مجلدین او منعلین وقالا یجوز اذا کانا ثخینین لا یشفان لما روی ان النبی علیه السلام مسح علی جوربیه ولانه یمکن المشی فیه اذا کان ثخینا وهو ان یستمسک علی الساق من غیر ان یربط بشیء فاشبه الخف ولنا انه لیس فی معنی الخف لانه لا یمکن مواظبة المشی فیه الا اذا کان منعلا وهو محمل الحدیث وعنه انه رجع الی قولهما وعلیه الفتوی

مسئله ۱۰ اگر شروع کرد شخصی مسح موزه را در حالیکه مسافر است وبعد از ان مقیم گشت پس اگر او بعد از گذشتن یک روز وشب مقیم شده است لازم است که موزه از پای بکشد وپای بشوید زیرا چه مسح تا سه روز وشب جائز نیست مگر بسبب سفر وچون سفر باقی نماند پس جواز مسح تا سه روز وشب باقی نخواهد ماند واگر آن شخص پیش از گذشتن یک روز وشب مقیم گردد تمام خواهد کرد یک روز وشب را زیرا چه این مدت مسح مقیم است وآن شخص مقیم گشت **مسئله ۱۱** - اگر بپوشد شخصی جرموق را بالای موزه جائز است ویرا که مسح کند بر جرموق **ف** وبدانکه **ص** جرموق معرب برموک است وآن عبارت است از چیزیکه بالای موزه می پوشند برای محافظت موزه وساق آن کوتاه می باشد از ساق موزه وشافعی رح میگوید که مسح بر جرموق جائز نیست زیرا چه مسح بر موزه بدل شستن پای است ومسح بر جرموق بدل مسح موزه است پس آن جائز نخواهد بود چه بدل را بدل نمی باشد ودلیل علمای ما رح یکی اینست که پیغمبر صلعم مسح کرده است بر جرموق ودوم اینست که جرموق تابع موزه است در استعمال وغرض پس آن مانند موزه دو تو است **ف** ومسح جائز است بر موزه دو تو همچنین **ص** جائز خواهد بود بر جرموق وجرموق بدل پای است نه بدل موزه بخلاف آنکه اگر بپوشد کسی جرموق را بعد از حدث چه درینصورت مسح بر جرموق جائز نیست زیرا چه حدث سرایت کرده است بر موزه پس انتقال نخواهد کرد بسوی جرموق **مسئله ۱۲** اگر جرموق از کرباس باشد پس بران مسح جائز نیست چه آن صلاحیت این ندارد که بمنزله موزه اعتبار نموده شود ولیکن اگر مسح کند بر جرموق کرباس باین طور که رطوبت آن بموزه برسد پس جائز است **مسئله ۱۳** مسح بر جوراب نزد ابی حنیفه رح جائز نیست مگر وقتیکه مجلد یا منعل باشد وصاحبین رح گفته اند که مسح بر جوراب جائز است بشرطیکه ثخین وستبر باشد خواه آن **ف** جوراب از کرباس باشد یا از چرم یا از ابریشم **ص** بجهت آنکه مرویست که پیغمبر علیه السلام مسح کرده است بر هر دو جوراب خود وبجهت آنکه هرگاه جوراب ثخین باشد باینطور که محکم وثابت باشد بر ساق در وقت رفتار بی آنکه بچیزی چون ریسمان ملتبس شود پس آنرا پوشیده مشی ممکن است وهرگاه چنین شد پس آن مانند موزه خواهد بود **ف** ومسح بران جائز خواهد بود مانند موزه **ص** ودلیل ابی حنیفه رح اینست که جوراب مذکور مانند موزه نیست زیرا چه آنرا پوشیده همیشه مشی ممکن نیست مگر وقتیکه منعل باشد ومحمل حدیث همان است وبر قول صاحبین رح فتوی است وابو حنیفه رح نیز رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رح **ف** وبدانکه منعل بسکون نون عبارت است از جوراب که در اسفل آن چرم باشد مانند نعل ومجلد آنست که در اعلی واسفل آن چرم باشد

ص مسئله ۱۳

ولا یجوز المسح علی العمامة والقلنسوة والبرقع والقفازین لانه لا حرج فی نزع هذه الاشیاء والرخصة لدفع الحرج ویجوز المسح علی الجبائر وان شدها علی غیر وضوء لانه علیه السلام فعل ذلک وامر علیا رضه ولان الحرج فیه فوق الحرج فی نزع الخف فکان اولی بشرع المسح ویکتفی بالمسح علی اکثرها ذکره الحسن ولا یتوقت لعدم التوقیف بالتوقیت وان سقط الجبیرة عن غیر برء لا یبطل المسح لان العذر قائم والمسح علیها کالغسل لما تحتها ما دام العذر باقیا وان سقطت عن برء بطل لزوال العذر وان کان فی الصلوة استقبل لانه قدر علی الاصل قبل حصول المقصود بالبدل

باب الحیض والاستحاضة

اقل الحیض ثلثة ایام ولیالیها وما نقص من ذلک فهو استحاضة لقوله علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام وهو حجة علی الشافعی فی التقدیر بیوم ولیلة وعن ابی یوسف انه یومان والاکثر من الیوم الثالث اقامة للاکثر مقام الکل قلنا هذا نقص عن تقدیر الشرع واکثره عشرة ایام والزائد استحاضة لما روینا وهو حجة علی الشافعی فی التقدیر بخمسة عشر یوما ثم الزائد والناقص استحاضة لان تقدیر الشرع یمنع الحاق غیره به

ص مسئلہ ۱۴ جائز نیست مسح بر دستار و کلاہ و برقع و دستانہ زیرا چہ حرج نیست در کشیدن این چیزہا و اجازت مسح ف ندادہ است صاحب شرع ص مگر بسبب دفع حرج مسئلہ ۱۵ مسح جائز است بر جبیرہ اگرچہ بی وضو بستہ باشد آنرا بجہت آنکہ پیغمبر صلعم چنین کردہ است و علی رضہ را نیز بآن امر کردہ است و بجہت آنکہ در واکردن جبیرہ زیادہ حرج است نسبت کشیدن موزہ پس بطریق اولی مسح جائز خواہد بود بر جبیرہ و بدانکہ مسح نمودن بر اکثر جبیرہ کافی است ف و استیعاب آن شرط نیست ص بنا بر روایت حسن رضہ و بدانکہ مسح بر جبیرہ مقید بمدت نیست چہ دران بیان مدت نیامدہ است از جانب شرع ف و باید دانست کہ جبیرہ عبارت است از چوبہائیکہ بر استخوان شکستہ می بندند ص مسئلہ ۱۶ اگر بیفتد جبیرہ بی آنکہ جراحت بہ سوء پس مسح باطل نمیگردد ف بلکہ مسحیکہ بران نمودہ بود باقی می ماند زیرا چہ عذرے کہ بنا بر آن مسح نمودہ بود ص ثابت و باقیست و بدانکہ مسح بر جبیرہ بمنزلہ شستن ما تحت آنست مادامیکہ عذر باقیست مسئلہ ۱۷ اگر بیفتد جبیرہ بعد از بہ شدن جراحت پس مسح آن باطل می شود بسبب زوال عذر لہذا اگر جبیرہ بیفتد بسبب بہ شدن جراحت در اثنا نماز واجب می شود بر صاحب جبیرہ کہ نماز از سر نو ادا کند زیرا چہ او قادر شد بر اصل پیش از حصول مقصود از بدل و اللہ اعلم

باب در حیض و استحاضہ ف بدانکہ حیض در لغت بمعنی خروج است و در شرع عبارت است از خون رحم کہ می برآید از راہ فرج زن بغیر سبب مرض و ولادت و استحاضہ عبارت است از خون غیر رحم کہ بر می آید از راہ فرج و اما خون رحم کہ از راہ فرج بر می آید بسبب ولادت فرزند آنرا نفاس می نامند ص مسئلہ ۱ اقل مدت حیض سہ شبانہ روز است و آنچہ کم باشد از ان پس استحاضہ است زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ اقل مدت حیض سہ شبانہ روز است در حق زن خواہ باکرہ باشد یا ثیبہ ف اعنی بمرور رسیدہ باشد ص و اکثر مدت آن دہ شبانہ روز است و شافعی رح گفتہ است کہ اقل مدت حیض یکروز و شب است و حدیث مذکور حجت است بر او رح و از ابی یوسف رح مرویست کہ اقل مدت حیض دو روز و اکثر روز سوم است چہ اکثر شی قائم مقام کل میشود و جواب آن اینست کہ کم نمودن از اندازہ شرعی کہ در حدیث مذکورست بقیاس و عقل روا نیست مسئلہ ۲ اکثر مدت حیض دہ شبانہ روز است و آنچہ بران زیادہ باشد استحاضہ است بنا بر حدیثیکہ مذکور شد و شافعی رح گفتہ است کہ اکثر مدت حیض پانزدہ روز است و حدیث مذکور حجت است بر او رح و بدانکہ آنچہ مذکور شد کہ کم از سہ روز و زیادہ از دہ روز استحاضہ است پس وجہ آن اینست کہ آنچہ در شرع مقدر است کم و زیادہ از ان بآن لاحق گردانیدہ نمیشود

وما تراه المرأة من الحمرة والصفرة والكدرة حيض حتى ترى البياض خالصا وقال ابو يوسف رح لا تكون الكدرة من الحيض لا بعد الدم لانه لو كان من الرحم لتأخر خروج الكدر عن الصافي ولهما ما روي ان عائشة رض جعلت ما سوى البياض الخالص حيضا وهذا لا يعرف الا سماعا وفم الرحم منكوس فيخرج الكدر اولا كالجرة اذا انقلب سفلها واما الخضرة فالصحيح ان المرأة اذا كانت من ذوات الاقراء تكون حيضا ويحمل على فساد الغذاء وان كانت كبيرة لا ترى غير الخضرة تحمل على فساد المنبت فلا تكون حيضا والحيض يسقط عن الحائض الصلوة ويحرم عليها الصوم وتقضي الصوم ولا تقضي الصلوات لقول عائشة رض كانت احدانا على عهد رسول الله عليه السلام اذا طهرت من حيضها تقضي الصيام ولا تقضي الصلوات ولان في قضاء الصلوات حرجا لتضاعفها ولا حرج في قضاء الصوم ولا تدخل المسجد وكذا الجنب لقوله عليه السلام فاني لا احل المسجد لحائض ولا جنب وهو باطلاق حجة على الشافعي رح في اباحة الدخول على وجه العبور والمرور ولا تطوف بالبيت لان الطواف في المسجد

مسئله ۳ انچه می بیند آن زن در ایام حیض از خون خواه خون سرخ باشد یا زرد و یا تیره حیض است تا آن زمانیکه به بیند رنگ سفید خالص را و نزد ابی یوسف رح خون تیره حیض شمرده نمی شود مگر وقتیکه اول خون صاف برآید بعد ازان تیره و اگر از اول روز تیره برآید پس نزد او رح حیض نیست **ف** چه آن از رحم بر نیامده است **ص** زیرا چه آن اگر از رحم بر می آمد هر آئینه مؤخر بیرون می آمد از خون صاف **ف** بجهت آنکه خون صاف اول بیرون می شود و بعد ازان مکدر و تیره بر می آید **ص** و دلیل ابی حنیفه و محمد رح اینست که مرویست که عائشه صدیقه رضی الله عنها سوای سفید خالص را حیض گردانیده است و این امر معلوم نمیشود مگر بسبب شنیدن **ف** از پیغمبر علیه السلام پس ظاهر اینست که آن عائشه صدیقه رض از پیغمبر علیه السلام شنیده است **ص** و جواب از دلیل ابی یوسف رح اینست که دهن رحم منکوس است یعنی در جانب پائین است لهذا تیره و مکدر اول بیرون می آید چنانچه اگر سوراخ نموده شود در اسفل سبوی اول درد بر می آید و بعد ازان آب صاف

مسئله ۴ اگر خون سبز به بیند زن پس صحیح درینصورت نیست که اگر زن مذکوره صاحب حیض است و آئسه نیست پس آن خون حیض است در رنگ آن بسبب غذای فاسد سبز گشته است و اگر زن مذکوره کبر سن داشته باشد و سوای سبز رنگ نمی بیند پس درینصورت آن خون حیض نیست بلکه آن از فساد منبت رطوبت است **مسئله ۵** بسبب حیض نماز ساقط و معاف می شود و روزه حرام میگردد و بر زن حائضه واجب است که روزه قضا کند نه نماز بجهت آنکه عائشه صدیقه رض گفته است که در عهد پیغمبر علیه السلام چون یکی از زنان از حیض پاک می شد او روزه را قضا میکرد و نماز را قضا نمیکرد و بجهت آنکه در قضا نمودن نماز حرج است بسبب تضاعف آن **ف** زیرا چه اگر در هر ماه ده روز حیض شود پس پنجاه نماز در هر ماه قضا کردن واجب شود **ص** و دران حرج است و در قضا نمودن روزه حرج نیست **ف** زیرا چه در مدت یازده ماه ده روز قضا کردن مشکل نیست **ص** **مسئله ۶** زن حائض را در آمدن در مسجد روا نیست و همچنین جنب را چه پیغمبر صلعم فرموده است که من حلال نمیگردانم دخول مسجد را در حق حائض و جنب و نزد شافعی رح آنها را دخول مسجد بطریق عبور و مرور مباح است و لیکن حدیث مذکور حجت است بر وی رح چه حدیث مذکور مطلق است **ف** و دلالت میکند بر اینکه آنها را دخول مسجد مطلقا روا نیست **ص** **مسئله ۷** زن حائض را روا نیست که طواف خانهٔ کعبه نماید زیرا چه طواف کننده در وقت طواف در مسجد میگردد **ف** و زن مذکوره را دخول مسجد روا نیست

ولا یأتیها زوجها لقوله تعالیٰ ولا تقربوهن حتی یطهرن ولیس للحائض والجنب والنفساء قراءة القرآن لقوله صلی الله علیه وسلم لا تقرأ الحائض والجنب شیئا من القرآن وهو حجة علی مالك فی الحائض وهو باطلاقه یتناول ما دون الآیة فیکون حجة علی الطحاوی فی اباحته ولیس لهم مس المصحف الا بغلافه ولا اخذ درهم فیه سورة من القرآن الا بصرته وکذا المحدث لا یمس المصحف الا بغلافه لقوله علیه السلام لا یمس القرآن الا طاهر ثم الحدث والجنابة حلا الید فیستویان فی حکم المس والجنابة حلت الفم دون الحدث فیفترقان فی حکم القراءة وغلافه ما یکون متجافیا عنه دون ما هو متصل به کالجلد المشرز هو الصحیح ویکره مسه بالکم هو الصحیح لانه تابع له بخلاف کتبه لشریعة لاهلها حیث یرخص فی مسها بالکم لان فیه ضرورة ولا باس بدفع المصحف الی الصبیان لان فی المنع تضییع حفظ القرآن وفی الامر بالتطهیر حرجا بهم وهذا هو الصحیح واذا انقطع دم الحیض لاقل من عشرة ایام لم تحل وطیها حتی تغتسل لان الدم یدتارة وتنقطع اخری فلا بد من الاغتسال لیترجح جانب الانقطاع ولو لم تغتسل ومضی علیها ادنی وقت الصلوة بقدر ان تقدر علی الاغتسال والقربة حل وطیها لان الصلوة صارت دینا فی ذمتها فطهرت حکما ولو کان انقطع الدم دون عادتها فوق الثلث لم یقربها حتی تمضی عادتها وان اغتسلت لان العود فی العادة غالب فکان الاحتیاط فی الاجتناب

ص مسئلہ ۸ مرد را جائز نیست کہ وطی کند زن حائض را زیرا چہ در قرآن مجید آمدہ است کہ نزدیکی مکنید با زنان در حالت حیض تا زمانیکہ پاک گردند آنہا مسئلہ ۹ خواندن قرآن روا نیست مر زن حائض را و جنب را زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ زن حائض و جنب را نباید کہ بخواند چیزی از قرآن مجید و ہمچنین جائز نیست خواندن قرآن مر زن صاحب نفاس را چہ او بمنزلہ ف زن حائض است ص و نزد امام مالک رح زن حائض را جائز است خواندن قرآن و حدیث مذکور حجت است بر وی و بدانکہ حدیث مذکور بسبب اطلاق آن دلالت میکند بر آنکہ آنہا را خواندن کمتر از یک آیت نیز روا نیست و طحاوی رح گفتہ است کہ آنہا را خواندن کمتر از آیت روا است و حدیث مذکور حجت است بر او رح و ہمچنین روا نیست آنہا را گرفتن درہمی کہ دران سورۂ از قرآن نوشتہ باشد مگر بہمیان آن و ہمچنین روا نیست انسان را کہ بی وضو مس مصحف نماید مگر بغلاف بجہت آنکہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ مس مصحف نکند کسی مگر با وضو و بعد از ان بدانکہ حدث و جنابت ہر دو سرایت میکنند در دست لہذا محدث و جنب ہر دو را مس مصحف روا نیست و جنابت سرایت میکند در دہن نہ حدث لہذا خواندن قرآن جنب را روا نیست و محدث را روا است و بدانکہ مراد از غلاف آنست کہ منفصل باشد از قرآن نہ آنکہ متصل باشد بآن چون جلد آن کہ شیرازہ بستہ شدہ باشد مسئلہ ۱۰ مس مصحف بآستین مکروہ است مر جنب و حائض را در روایت صحیح زیرا چہ آستین تابع اوست و اگر مس کند کتب فقہ را بآستین جائز است زیرا چہ دران ضرورت است بجہت آنکہ اکثر احتیاج می افتد بسوی کتب فقہ مسئلہ ۱۱ دادن مصحف بصبیان برای خواندن مضائقہ نیست و ہمین صحیح است زیرا چہ اگر منع کردہ شود پس آنہا از حفظ قرآن محروم می شوند و اگر امر کردہ شود بآنہا کہ وضو کنند برای مس مصحف پس حرج لاحق میشود بآنہا مسئلہ ۱۲ اگر خون زن حائضہ بند گردد در کمتر از دہ روز پس شوہر وی را حلال نیست کہ وطی کند وی را مگر بعد از غسل زیرا چہ خون حیض گاہی جاری می شود و گاہی بند پس حکم طہارت ثابت نمی شود مگر بعد از غسل و اگر زن مذکورہ غسل نکند ولیکن بگذرد ادنی وقت نماز و آن عبارت است از مقدار وقتیکہ قادر شود دران بر غسل و تحریمہ نماز پس بسبب گذشتن اینقدر وقت نیز حلال میشود وطی آن اگرچہ غسل نکردہ باشد زیرا چہ بسبب گذشتن اینقدر وقت نماز واجب میشود بر ذمہ او پس او حکما پاک شمردہ می شود مسئلہ ۱۳ اگر خون زن حائض بعد از گذشتن سہ روز بند گردد در کمتر از مدت عادت او پس باید کہ وطی نکند او را شوہرش تا آنزمان کہ نگذرد مدت عادت او اگرچہ غسل کردہ باشد زیرا چہ احتمال باز آمدن خون در ایام عادت غالب است پس احتیاط درین است کہ اجتناب کند از وطی آن در ایام عادت

وان انقطع الدم لعشرة ایام حل وطیها قبل الغسل لان الحیض لا مزید له علی العشرة الا انه لا یستحب قبل الاغتسال للنهی فی القراءة بالتشدید والطهر اذا تخلل بین الدمین فی مدة الحیض فهو کالدم المتوالی قال رض هذا احدی الروایات عن ابی حنیفة رح ووجهه ان استیعاب الدم مدة الحیض لیس بشرط بالاجماع فیعتبر اوله واخره کالنصاب فی باب الزکوة وعن ابی یوسف رح وهو روایة عن ابی حنیفة رح وقیل هو اخر اقواله ان الطهر اذا کان اقل من خمسة عشر یوما لا یفصل وهو کله کالدم المتوالی لانه طهر فاسد فیکون بمنزلة الدم والاخذ بهذا القول ایسر وتمامه یعرف فی کتاب الحیض واقل الطهر خمسة عشر یوما هکذا نقل عن ابراهیم النخعی وانه لا یعرف الا توقیفا ولا غایة لاکثره لانه یمتد الی سنة وسنتین فلا یتقدر بتقدیر الا اذا استمر بها الدم لغیر ذلک فی کتاب الحیض ودم الاستحاضة کالرعاف فلا یمنع الصوم ولا الصلوة ولا الوطی

مسئلہ ۴ اگر خون زن حائض بند شود بگذشتن دہ روز پس وطی آن حلال است پیش از غسل زیراچہ حیض زیادہ از دہ روز نمی شود ولیکن مستحب انیست کہ تاخیر کند در وطی تا آنزمان کہ غسل کند پس ترک وطی بیشتر ازان مستحب است **مسئلہ ۵** طہر متخلل میان دو خون در مدت حیض بمنزلہ خون جاری است **ف** وصورت آن انیست زنیکہ اول حیض آمدہ است آنرا یک روز خون بیند وہشت روز خون نہ بیند و در روز دہم باز خون بیند پس این ہشت روز کہ دران خون ندیدہ است بمنزلہ خون جاری است **ص** قال رض این یک روایت است از ابی حنیفہ رح ووجہ آن انیست کہ دوام جریان خون در مدت حیض شرط نیست باجماع پس اول وآخر معتبر است مانند نصاب در زکوۃ **ف** یعنی اگر در اول سال وآخر آن نصاب زکوۃ تمام وکمال موجود باشد پس نقصان آن در اثنای سال اعتبار ندارد **ص** وازابی یوسف رح مرویست کہ طہر یکہ کمتر از پانزدہ روز ست پس آن فاصل نیست بلکہ بمنزلہ خون جاری است زیراچہ طہر مذکور فاسد است پس بمنزلہ خون جاری خواہد بود واین روایت دیگر است ازابی حنیفہ رح وبعضی گفتہ اند کہ این قول اخیر ابی حنیفہ رح است وعمل نمودن باین قول آسان ترست وتمام تفصیل آن در کتاب الحیض از مبسوط مشروحًا مذکورست **ف** وبدانکہ صورتش انیست کہ زنیکہ یک روز خون بیند وچہارده روز خون نہ بیند وباز یک روز خون بہ بیند پس بنابر قول ابی یوسف رح وروایت دیگر ازابی حنیفہ رح دہ روز اول حیض است وباقی استحاضہ **ص مسئلہ ۶** اقل مدت طہر پانزدہ روز است وچنین مرویست ازابراہیم نخعی رض **ف** کہ از اکابر تابعین است **ص** واین امر از عقل وقیاس معلوم نمی شود **ف** پس معلوم شد کہ تعین این مقدار بابراہیم نخعی رض از پیغمبر صلعم رسیدہ است **ص مسئلہ ۷** مقدار اکثر طہر مقرر نیست زیراچہ طہر گاہی دراز می شود تا یک سال وگاہی تا دو سال پس مقدار اکثر مدت آن مقرر کردہ نمیشود مگر در حق زنیکہ خون او ہمیشہ جاری است وہیچ عادت او برای حیض او ثابت نشدہ است پس در حق او اکثر مدت مقرر نمودہ می شود وتفصیل آن در کتاب الحیض مبسوط ست **ف** وباید دانست کہ بعضے گفتہ اند کہ اکثر مدت طہر در حق او شش ماہ یک ساعت کم وبعضی گفتہ اند کہ بیست وہفت روز است واین ظاہر ترست وبعضی گفتہ اند کہ پنجاہ وہفت روز ست وبعضی گفتہ اند کہ دو ماہ ست واین قول حاکم شہید ست ودر نہایہ مذکورست کہ برین فتوی است **ص مسئلہ ۸** خون استحاضہ مانند رعاف مستمر است یعنی مانع روزہ ونماز ووطی نیست

بہندی نکسیر گویند ۱۲

لقوله عليه السلام توضأي وصلي وان قطر الدم على الحصير ولما عرف حكم الصلوة ثبت حكم الصوم والوطي بنتيجة الاجماع ولو زاد الدم على عشرة ايام ولها عادة معروفة دونها ردت الى ايام عادتها والذي زاد استحاضة لقوله عليه السلام المستحاضة تدع الصلوة ايام اقرائها ولان الزائد على العادة بجانس ما زاد على العشرة فيلحق به وان ابتدأت مع البلوغ مستحاضة فحيضها عشرة ايام من كل شهر والباقي استحاضة لانا عرفناه حيضا فلا يخرج عنه بالشك والله اعلم **فصل** والمستحاضة ومن به سلس البول والرعاف الدائم والجرح الذي لا يرقأ يتوضؤن لوقت كل صلوة فيصلون بذلك الوضوء في الوقت ما شاؤا من الفرائض والنوافل وقال الشافعي رح تتوضأ المستحاضة لكل مكتوبة لقوله عليه السلام المستحاضة تتوضأ لكل صلوة ولان اعتبار طهارتها ضرورة اداء المكتوبة فلا تبقى بعد الفراغ منها ولنا قوله عليه السلام المستحاضة تتوضأ لوقت كل صلوة وهو المراد بالاول لان اللام تستعار للوقت يقال آتيك لصلوة الظهر اي وقتها ولان الوقت اقيم مقام الاداء تيسيرا فيدار الحكم عليه واذا خرج الوقت بطل وضوءهم

زیرا چہ پیغمبر صلعم بزن مستحاضہ فرمودہ است کہ وضو کن ونماز بگذار اگرچہ چکید خون بر بوریای نماز وازین حدیث حکم نماز ثابت شد پس حکم روزہ نیز معلوم شد ودلیل بر حلت وطی اجماع است **مسئلہ ۱۹** اگر زنی را خون جاری شود زیادہ از دہ روز وحال آنکہ عادت حیض او کمتر از دہ روز ست پس ایام عادت او حیض اعتبار کردہ میشود وانچہ زیادہ است پس استحاضہ است بجہت آنکہ پیغمبر صلعم فرمودہ است زن مستحاضہ را باید کہ ترک کند نماز را در ایام حیض خود وبجہت آنکہ زائد بر عادت مانند زائد بر دہ روز ست پس ملحق خواہد شد بانچہ زائد است از دہ روز **مسئلہ ۲۰** اگر دختر بالغہ شود بانیطور کہ حیض آید او را در ابتدا وجریان خون مستمر ماند پس حیض او دہ روز شمردہ میشود از ہر ماہ وباقی استحاضہ است زیرا چہ ہرگاہ در ابتدا سہ روز خون آمد معلوم شد کہ حیض شدہ است وبعد از ان ہرگاہ تا دہ روز جاری ماند پس معلوم شد کہ مدت حیض او دہ روز است وبعد از ان چون خون تجاوز کرد از دہ روز وہمیشہ خون جاری ماند درین ہنگام شک واقع شد در انکہ زیادہ بر سہ روز حیض است یا استحاضہ پس دہ روز کہ حیض قرار دادہ شدہ بود بسبب شک مذکور از شمار حیض بیرون نخواہد شد **فصل** در بیان حکم مستحاضہ وہر کہ بمنزلہ آن باشد **مسئلہ** از زن مستحاضہ وہمچنین کسیکہ وی را سلس البول یا رعاف دائم عارض شدہ باشد یا جراحتی داشتہ باشد کہ ہمیشہ خون یا ریم از ان جاریست پس حکم آنہا انیست کہ برای ہر وقت نماز وضو کند وادا نماید بآن وضو در وقت مذکور ہر نماز کہ خواہد از فرائض ونوافل وشافعی رح گفتہ است کہ واجب ست بر زن مستحاضہ کہ برای ہر نماز فرض وضو نماید بجہت آنکہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ مستحاضہ را باید کہ برای ہر نماز وضو کند وبجہت آنکہ اعتبار طہارت بنا بر ضرورت است کہ عبارت است از ادای نماز فرض پس بعد از ادای آن طہارت او باقی نخواہد ماند چہ درین ہنگام ضرورت مذکورہ باقی نماند ودلیل علمای ما رح یکی انیست کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ مستحاضہ را باید کہ برای ہر وقت نماز وضوی تازہ کند وہمین مراد است از حدیثیکہ شافعی رح آوردہ است زیرا چہ در حدیث مذکور لام کہ بر لفظ کل صلوۃ داخل است بمعنی وقت است چہ لام برای افادہ معنی وقت مستعمل میشود چنانچہ میگویند آتیک لصلوۃ الظہر اعنی خواہم آمد نزد تو وقت نماز ظہر ص ودوم انیست کہ وقت نماز قائم مقام ادای نماز گردانیدہ شدہ است برای آسانی پس مدار حکم بر ان است **مسئلہ ۲** وضوی آنہا باطل میشود بسبب گذشتن وقتیکہ برای آن وضو کردہ بودند

واستانفوا الوضوء لصلوة اخرى وهذا عند اصحابنا الثلثة رح وقال زفر رح استانفوا اذا دخل الوقت فان توضؤا حين تطلع الشمس اجزاهم حتى يذهب وقت الظهر وهذا عند ابي حنيفة ومحمد رح وقال ابو يوسف وزفر رح اجزاهم حتى يدخل وقت الظهر وحاصله ان طهارة المعذور تنتقض بخروج الوقت بالحدث السابق عند ابي حنيفة ومحمد رح وبدخول الوقت عند زفر وبايهما كان عند ابي يوسف رح وفائدة الاختلاف لا تظهر الا فيمن توضأ قبل الزوال كما ذكرنا او قبل طلوع الشمس لزفر رح ان اعتبار الطهارة مع المنافي للحاجة الى الاداء ولا حاجة قبل الوقت فلا تعتبر ولابي يوسف ان الحاجة مقصورة على الوقت فلا يعتبر قبله ولا بعده ولهما انه لا بد من تقديم الطهارة على الوقت ليتمكن من الاداء كما دخل الوقت وخروج الوقت دليل زوال الحاجة فظهر اعتبار الحدث عندهما الا بالوقت وقت المفروضة حتى لو توضأ المعذور لصلوة العيد له ان يصلي الظهر به عندهما وهو الصحيح لانها بمنزلة صلوة الضحى ولو توضأ مرة للظهر في وقته واخرى فيه للعصر فعندهما ليس له ان يصلي العصر به لانتقاضه بخروج وقت المفروضة

وبعد ازان باید که آنها از سر نو وضو نمایند برای نماز دیگر و این نزد علمای ما رح است و زفر رح گفته است که باطل میشود وضوی آنها بسبب داخل شدن وقت نماز نه بسبب گذشتن آن پس اگر وضو نمایند آنها در وقت طلوع آفتاب پس این وضو باقی می ماند تا آن زمان که بگذرد وقت ظهر و داخل شود وقت عصر نزد طرفین رح و نزد ابی یوسف و زفر رح وضو مذکور باقی می ماند تا آن زمان که داخل شود وقت ظهر و بسبب خروج وقت ظهر وضو مذکور باطل می شود حاصل کلام اینست که وضوی معذور می شکند بسبب خروج وقت نماز نزد طرفین رح و نزد زفر رح بسبب دخول وقت نماز و نزد ابی یوسف رح بهر واحد بدانکه فائدهٔ این اختلاف ظاهر می شود در صورتیکه وضو کند شخصی از معذوران پیش از زوال آفتاب یا پیش از طلوع آفتاب یعنی در صورت اول جائز است ویرا که بوضوی مذکور نماز ظهر ادا کند نزد طرفین رح چه خروج وقت نماز یافته نه شده است و نزد زفر و ابی یوسف رح جائز نیست ویرا که بوضوی مذکور نماز ظهر ادا نماید چه دخول وقت ظهر یافته شده است و در صورت دوم وضوی مذکور باقی می ماند بعد از طلوع آفتاب نزد زفر رح پس اگر شخص مذکور نماز اشراق بگذارد بوضوی مذکور روا است نزد زفر رح چه دخول وقت نماز یافته نه شده است و نزد علمای ما رح نیست چه وضوی مذکور بسبب گذشتن وقت نماز فجر می شکند و بدانکه دلیل زفر رح اینست که اعتبار وضوی آنها با وجود منافی آن بجهت حاجت است بسوی ادای نماز فرض و پیش از رسیدن وقت آن حاجت نیست پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر نخواهد شد برای ادای فرض وقت و دلیل ابی یوسف رح اینکه حاجت مذکوره نیست مگر در وقت نماز پس وضوی آنها پیش از وقت و بعد از وقت معتبر نخواهد شد و دلیل طرفین رح اینست که تقدیم وضو بر وقت نماز ضروریست تا او قادر شود برادای نماز بمجرد دخول وقت پس وضوی آنها پیش از وقت معتبر خواهد شد و خروج وقت دلالت میکند بر زوال حاجت لهذا بسبب خروج وقت وضوی آنها باقی نخواهد ماند و بدانکه مراد از وقت مذکور وقت نماز فرض است پس اگر وضو کند معذور برای نماز عید پس جائز است ویرا که بآن وضو نماز ظهر بگذارد نزد طرفین رح و همین صحیح است **مسئله** اگر وضو کند معذوری در وقت ظهر و بار یکبار برای ظهر و بار دیگر برای عصر پس نزد طرفین رح جائز نیست ویرا که بوضوی مذکور نماز عصر بگذارد چه درین صورت خروج وقت متحقق است و باید دانست که درینصورت نزد ابی یوسف رح و زفر رح نیز گذاردن نماز عصر جائز نبود زیرا چه درینصورت خروج وقت و دخول آن هر دو یافته میشود

وبدانکه

والمستحاضة هي التي لا يمضي عليها وقت صلوة الا والحدث الذي ابتليت به يوجد فيه وكذا كل من هو في معناها وهو من ذكرناه ومن به استطلاق بطن وانفلات ريح لان الضرورة بهذا تتحقق وهي تعم الكل **فصل في النفاس** والنفاس هو الدم الخارج عقيب الولادة لانه ماخوذ من تنفس الرحم بالدم او من خروج النفس بمعنى الولد او بمعنى الدم والدم الذي تراه الحامل بتبدء اوحال ولادتها قبل خروج الولد استحاضة وان كان ممتدا وقال الشافعي رح حيض عتبارا بالنفاس فانهما جميعا من الرحم ولنا ان بالحبل ينسد فم الرحم كذا العادة والنفاس بعد انفتاحه بخروج الولد ولهذا كان نفاسا بعد خروج بعض الولد فيما يروى عن ابي حنيفة ومحمد رح لانه ينفتح فيتنفس به والسقط الذي استبان بعض خلقه ولد حتى تصير به نفساء وتصير الامة ام ولد به وكذا العدة تنقضي به واقل النفاس لا حد له لان تقدم الولد علم الخروج من الرحم فاغنى عن امتداده جعل علما عليه بخلاف الحيض واكثره اربعون يوما والزائد عليه استحاضة لحديث ام سلمة رض ان النبي عليه السلام وقت للنفساء اربعين يوما وهو حجة على الشافعي رح في اعتبار الستين ولو جاوز الدم الاربعين وكانت ولدت قبل ذلك ولها عادة في النفاس ردت الى ايام عادتها لما بينا في الحيض

و بدانکه مراد از مستحاضه مذکوره آن مستحاضه است که نگذرد بر وی وقت نماز مگر باین حالت که خون استحاضه جاری باشد دران وهمچنین مراد است از معذوران دیگر که بمنزله مستحاضه اند و باید دانست که هر که شکم او جاری باشد همیشه یا ریح صادر شود از وی همیشه بمنزله مستحاضه مذکور است زیرا چه ضرورت چنانچه متحقق میشود بسبب استحاضه همچنین متحقق میشود بسبب این عوارض پس حکم همه برابر خواهد بود **فصل** در بیان نفاس نفاس خونی است که برآید از رحم بعد زادن وآن ماخوذ است از تنفس رحم بخون یا از خروج نفس بمعنی فرزند یا بمعنی خون **مسئله** اخونیکه ببیند آنرا زن حامله پیش از زائیدن یا در وقت زائیدن پیش از برآمدن فرزند پس آن خون استحاضه است اگرچه این خون تا مدت دراز جاری باشد و شافعی رح گفته است که خون مذکور حیض است زیرا چه شافعی رح قیاس میکند این را بر نفاس زیرا چه آن هر دو از رحم است ف چه اگر زنی بزاید دو فرزند از بطن واحد پس نفاس متحقق می شود از تولد فرزند اول نزد شیخین رح با وجودیکه زن مذکوره حامل است بسبب فرزند دوم همچنین خون مذکور حیض خواهد بود با وجود بودن زن مذکوره حامله ص ودلیل علمای ما رح اینکه عادت این ست که دهن رحم بسبب حمل بند میشود و نفاس جاری می شود بعد از وا شدن دهن رحم بسبب برآمدن فرزند و لهذا خونیکه جاری می شود بعد از برآمدن بعض اعضای فرزند نفاس است چنانچه مرویست از ابی حنیفه و محمد رح چه درین هنگام دهن رحم وا می شود **مسئله** ۲ جنینیکه بعض اعضاء او درست شده باشد پس آن جنین فرزند شمرده می شود لهذا بسبب زائیدن آن زن صاحب نفاس میگردد و کنیز ام ولد و همچنین بسبب آن عدت طلاق منقضی میشود **مسئله** ۳ اقل مدت نفاس مقرر نیست زیرا چه بسوی مقرر نمودن آن حاجت نیست چه برآمدن فرزند علامت خروج خون است از رحم پس حاجت نیست باینکه مدتی مقرر نموده شود برای آن تا آن مدت علامت باشد بران چنانچه باین حاجت است در حیض **مسئله** ۴ اکثر مدت نفاس چهل روز است وآنچه بران زیاده باشد پس آن استحاضه است بجهت آنکه بروایت ام سلمه رض آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعیین مدت نفاس بچهل روز نموده است ونزد شافعی رح اکثر مدت نفاس شصت روز است ف ونزد مالک رح هفتاد روز است ص وحدیث مذکور حجت است بر آنها **مسئله** ۵ اگر زنی را عادت باشد که خون نفاس او تا ده روز مثلاً جاری میباشد وبعد ازان فرزندی بزاید و زیاده از چهل روز خون او جاری شود پس خون او در ایام عادت او نفاس شمرده میشود و باقی استحاضه بنا بر وجهیکه در حیض مذکور شده است

وان لم تکن لها عادة فابتداء نفاسها اربعون یوما لانه امکن جعله نفاسا فان ولدت ولدین فی بطن واحد فنفاسها من الولد الاول عند ابی حنیفة
وابی یوسف رح وان کان بین الولدین اربعون یوما وقال محمد رح من الولد الاخیر وهو قول زفر رح لانها حامل بعد وضع الاول فلا تصیر
نفساء کما انها لا تحیض وکهما ان انقضاء العدة بالاخیر بالاجماع ولهما ان الحامل انما لا تحیض لانسداد فم الرحم علی
ما ذکرنا وقد انفتح بخروج الاول وتنفس بالدم فکان نفاسا والعدة تعلقت بوضع حمل مضاف الیها فیتناول الجمیع

باب الانجاس وتطهیرها

تطهیر النجاسة واجب من بدن المصلی وثوبه والمکان الذی یصلی علیه لقوله تعالی وثیابک فطهر وقال علیه السلام حتیه ثم اقرصیه ثم
اغسلیه بالماء ولا تضرک اثره واذا وجب تطهیر الثوب وجب فی البدن والمکان لان الاستعمال فی حالة الصلوة یشتمل الکل ویجوز
تطهیرها بالماء وبکل مائع طاهر یمکن ازالتها به کالخل وماء الورد ونحو ذلک مما اذا عصر انعصر وهذا عند ابی حنیفة وابی یوسف رح
وقال محمد وزفر والشافعی رح لا یجوز الا بالماء لانه تنجس باول الملاقات والنجس لا یفید الطهارة الا ان هذا القیاس ترک فی الماء للضرورة
ولهما ان المائع قالع والطهوریة بعلة القلع والازالة والنجاسة المجاورة فاذا انتهت اجزاء النجس یبقی طاهرا وجواب الکتاب
لا یفرق بین الثوب والبدن وهذا قول ابی حنیفة رح واحدی الروایتین عن ابی یوسف رح وعنه انه فرق بینهما فلم یجوز فی البدن بغیر الماء

واگر او را عادت نفاس معین نباشد پس نفاس او چهل روز اعتبار نموده میشود زیرا که چه نفاس او چهل روز گردانیدن ممکن است وانچه زیاده از چهل روز
است استحاضه است **مسئله** اگر زنی دو فرزند بزاید تو امان پس نفاس او بعد از زائیدن فرزند اول اعتبار نموده میشود نزد شیخین رح اگرچه فصل میان زائیدن
فرزند اول وفرزند دوم چهل روز باشد ومحمد رح گفته است که نفاس او بعد از زائیدن فرزند دوم اعتبار نموده میشود وهمین قول زفر رح است زیرا چه
زن مذکوره بعد از زائیدن فرزند اول حامله است **ف** مادامیکه فرزند دوم نه زائیده است **ص** پس درین اثنا صاحب نفاس نخواهد شد چنانچه حامل
حائض نمیشود لهذا عدت او منقضی میشود بعد از زائیدن فرزند دوم ودلیل شیخین رح اینست که زن حامل حائض نمیشود بجهت آنکه دهن رحم او بندی ماند بسبب
حمل چنانکه بالا مذکور شد ودر صورت مذکوره دهن آن واشده است بسبب برآمدن فرزند اول پس خون بعد زائیدن فرزند اول نفاس خواهد
بود اما انقضای عدت پس موقوف است بر وضع حمل ووضع متحقق نمی شود مادامیکه فرزند دیگر متولد نشود والله اعلم

باب در بیان نجاستها وتطهیر آن **مسئله** واجب است که بدن مصلی وجامه او پاک باشد از نجاست وهمچنین مکانیکه بران نماز میگذارد زیرا چه خدا تعالی
در قرآن مجید امر کرده است بتطهیر جامه از نجاست وهمچنین در حدیث نیز آمده است وهرگاه از قرآن وحدیث ثابت باشد که تطهیر جامه واجب است پس واجب
خواهد بود تطهیر بدن ومکان مصلی نیز زیرا چه استعمال در حالت نماز اینهمه را شامل است **مسئله** تطهیر بدن وجامه ومکان از نجاست جائز است بآب
وبهر مائیکه پاک باشد وممکن باشد ازالهٔ نجاست بآن چون سرکه وگلاب ومانند آن از جنس چیزیکه هرگاه فشرده شود خارج گردد بسبب فشردن مانند چیزیکه
مذکور شد بخلاف چیزیکه چنین نه باشد چون روغن وشیر وانیکه مذکور شد نزد شیخین رح است ومحمد وزفر وشافعی رح گفته اند که تطهیر نجاست جائز نیست
مگر بآب زیرا چه مقتضای قیاس اینست که بسبب استعمال آب وغیره طهارت حاصل نشود بجهت آنکه آن آب وغیره ناپاک میگردد بمجرد ملاقات
آن بآن نجاست وهرگاه آن خود نجس گشت پس بسبب آن طهارت حاصل نخواهد شد ولیکن این قیاس ترک نموده شد در آب بنا بر ضرورت
ودلیل شیخین رح اینست که بآب طهارت حاصل میشود بعلت آنکه بسبب استعمال آن نجاست زائل میگردد واین علت یافته میشود در مائهای دیگر چون
سرکه وغیره چه بسبب استعمال آن نیز نجاست زائل میگردد مانند آب پس بآن نیز طهارت حاصل خواهد شد وانچه مذکور شد که تطهیر بدن وجامه جائز است
بآب وغیره مائهای مذکور قول ابی حنیفه رح است ویک روایت است از ابی یوسف رح در روایت دیگر اینست که تطهیر بدن بغیر آب جائز نیست

واذا اصاب الخف نجاسة لها جرم كالروث والعذرة والدم والمنى فجفت فدلكه بالارض جاز وهذا استحسان وقال محمد لا يجوز وهو القياس الا في المنى خاصة لان المتداخل في الخف لا يزيله الجفاف والدلك بخلاف المنى على ما نذكره ولهما قوله عليه السلام فان كان بهما اذى فليمسحهما بالارض فان الارض لهما طهور ولان الجلد لصلابته لا يتداخله اجزاء النجاسة الا قليلا ثم يجتذب به الجرم اذا جف فاذا زال زال ما قام به وفي الرطب لا يجوز حتى يغسله لان المسح بالارض يكثره ولا يطهره وعن ابي يوسف رح انه اذا مسحه بالارض حتى لم يبق اثر النجاسة يطهر لعموم البلوى واطلاق ما يروى وعليه مشايخ بلخ فان اصابه بول فيبس لم يجز حتى يغسله وكذا كل ما لا جرم له كالخمر لان الاجزاء تتشرب فيه ولا جاذب يجذبها وقيل ما يتصل به من الرمل جرم له والثوب لا يجزي فيه الا الغسل وان يبس لان الثوب لتخلخله يتداخله كثير من اجزاء النجاسة فلا يخرجها الا الغسل والمني نجس يجب غسله رطبا فاذا جف على الثوب اجزأ فيه الفرك لقوله عليه السلام لعائشة رض فاغسليه ان كان رطبا وافركيه ان كان يابسا وقال الشافعي رح المني طاهر والحجة عليه ما رويناه وقال عليه السلام انما يغسل الثوب من خمس وذكر منها المني ولو اصاب البدن قال مشايخ بلخ يطهر بالفرك لان البلوى فيه اشد وعن ابي حنيفة انه لا يطهر الا بالغسل لان حرارة البدن جاذبة فلا يعود الى الجرم والبدن لا يمكن فركه

مسئله ۳ اگر برسد بموزه نجاستیکه جرم دار است چون سرگین و فضلهٔ انسان و خون و منی و بعد از ان خشک گردد پس بسبب مالیدن آن بر زمین پاک میگردد نزد شیخین رح بنا بر استحسان و محمد رح گفته است که پاک نمیگردد و همین موافق قیاس است مگر در منی زیرا چه انچه در می آید در موزه پس آن بسبب خشک شدن و مالیدن بر زمین زائل میگردد بخلاف منی بنا بر انچه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی و دلیل شیخین رح یکی آنست که پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه یکی از شما بیاید در مسجد باید که نگاه کند در زیر نعلهای خود پس اگر دران نجاستی ببیند باید که بمالد آنرا بر زمین و این موجب پاکی آنست دوم اینست که بسبب صلابتی و سختی که در چرم است در نمی آید دران از نجاست مگر قلیل و بعد از ان چون خشک میگردد جرم نجاست جذب میکند آن چرم آن قلیل را و بسبب مالیدن موزه مذکور هرگاه زائل میشود آن جرم نجاست پس زائل میشود انچه دران قائم است و اگر آن نجاست خشک نباشد بلکه تر باشد پس موزهٔ مذکور پاک نمیشود مگر بشستن زیرا چه نجاست تر بسبب مالیدن بر زمین پاک و زائل نمیشود بلکه زیاده میگردد و از ابی یوسف رح مرویست که اگر بمالد آنرا بر زمین بحدیکه اثر نجاست باقی نماند پاک میگردد بجهت عموم بلوی و بجهت حدیث مذکور چه آن مطلق است مقید نیست بنجاست خشک و اکثر مشایخ رح موافق ابی یوسف رح اند **مسئله ۴** اگر برسد بموزه نجاستیکه جرم دار نیست چون بول و خمر مثلا و خشک گردد پس آن موزه پاک نمیشود مگر بشستن زیرا چه اجزاء نجاست مذکوره در می آید دران و چیزی از جانب خارج جاذب آن نیست تا جذب کند انرا و بعضی گفته اند که انچه متصل شود به نجاست مذکوره از تراب و ریگ پس آن چیز جرم آن میگردد **مسئله ۵** اگر نجاست برسد بپارچه پس پاک نمیشود پارچه مذکور مگر بشستن آن اگرچه آن نجاست خشک شده باشد **ف** خواه آن نجاست جرم دار باشد یا جرم دار نباشد **ص** زیرا چه در می آید در پارچه بسبب تخلخل آن اجزای کثیر از نجاست پس آن زائل نمی شود مگر بسبب شستن **مسئله ۶** منی نجس است و شستن آن واجب است اگر تر باشد و اگر بپارچه برسد و خشک گردد پس بسبب مالیدن نیز پاک میگردد زیرا چه پیغمبر صلعم بعائشه رض فرموده که بشو آنرا اگر تر باشد و بمال آنرا اگر خشک باشد و شافعی رح گفته که منی پاک است و این حدیث حجت است بر او رح و نیز پیغمبر صلعم فرموده است که شستن پارچه ضرور است از پنج چیز از انجمله یکی منی را شمرده است **مسئله ۷** اگر منی رسد ببدن انسان و خشک گردد پس در ینصورت اکثر مشایخ رح گفته اند که نیز پاک میگردد بسبب مالیدن زیرا چه چسپیدن منی ببدن کثیر الوقوع است **ف** و اگر بمالیدن پاک نگردد پس حرج لازم می آید **ص** و از ابی حنیفه رح مرویست که بدن بسبب مالیدن پاک نمیگردد زیرا چه اجزای منی در می آید در بدن و گرمی بدن جاذب آنست پس آن اجزاء رجوع نمیکند بسوی جرم

والنجاسة اذا اصابت المرآة او السيف اكتفى بمسحهما لانه لا تتداخلها النجاسة وما على ظاهره يزول بالمسح وان اصابت الارض نجاسة فجفت بالشمس وذهب اثرها جازت الصلوة على مكانها وقال زفر والشافعي لا تجوز لانه لم يوجد المزيل فهذا لا يجوز التيمم بها ولنا قوله عليه السلام ذكاة الارض يبسها وانما لا يجوز التيمم لان طهارة الصعيد ثبت شرطا بنص الكتاب فلا تتادى بما ثبت بالحديث وقدر الدرهم وما دونه من النجس المغلظ كالدم والبول والخمر وخرء الدجاج وبول الحمار جازت الصلوة معه وان زاد لم تجز وقال زفر والشافعي قليل النجاسة وكثيرها سواء لان النص الموجب للتطهير لم يفصل قلنا ان القليل لا يمكن التحرز عنه فيجعل عفوا وقدرناه بقدر الدرهم اخذا عن موضع الاستنجاء ثم يروى اعتبار الدرهم من حيث المساحة وهو قدر عرض الكف في الصحيح ويروى من حيث الوزن وهو الدرهم الكبير المثقال وهو ما يبلغ وزنه مثقالا وقيل في التوفيق بينهما ان الاولى في الرقيق والثانية في الكثيف وانما كانت نجاسة هذه الاشياء مغلظة لانها ثبتت بدليل مقطوع به وان كانت مخففة كبول ما يؤكل لحمه جازت الصلوة معه حتى يبلغ ربع الثوب يروى ذلك عن ابي حنيفة رح

مسئله ۸ اگر نجاست برسد بآئینه و شمشیر پاک میگردد بسبب مسح آن زیراچه اجزای نجاست دران درنمی آید وانچه بظاهر آنست زائل میگردد بسبب مسح مسئله ۹ اگر نجاست برسد بزمین و خشک شود بسبب آفتاب واثر آن باقی نماند پس درانمکان نماز گذاردن جائز است وزفر و شافعی رح گفته اند که جائز نیست زیراچه موجب ازالهٔ نجاست ازان مکان یافته نه شده است ولهذا تیمم بران مکان جائز نیست ودلیل علمای مارح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که خشک شدن زمین موجب پاکی آنست وانچه گفته اند که تیمم بران مکان جائز نیست پس جواب آن اینست که طهارت زمین شرط جواز تیمم است واین بنص قرآن ثابت است پس طهارت که بسبب خشک شدن آن از حدیث ثابت است برای تیمم کفایت نخواهد کرد ف زیراچه ثابت بحدیث درانجا ظنی است وثابت بنص قطعی است پس ظنی کفایت نخواهد کرد ص مسئله ۱۰ اگر برسد بدن یا بپارچه بقدر درهم یا کم ازان نجاست غلیظ چون خون وبول انسان وخمر وخایهٔ ماکیان وبول خر پس نماز جائز است بآن واگر نجاست مذکوره زیاده از مقدار درهم باشد پس آن نماز جائز نیست وزفر و شافعی رح گفته اند که نجاست قلیل وکثیر هر دو برابر است زیراچه نصیکه بسبب آن طهارت واجب است دران تفصیل نیست میان قلیل وکثیر ودلیل علمای مارح اینست که احتراز از قلیل ممکن نیست پس آن معاف خواهد شد ولیکن اندازه بقدر درهم بجهت آن نموده شد که مقدار مذکور مناسب موضع استنجا که معاف است ف چه اگر اتفاق کند کسی بر کلوخ واز آب استنجا نکند و معهذا نماز گذارد روا است باجماع باوجودیکه اثر نجاست بسبب استعمال کلوخ زائل نمی شود پس معلوم شد که آنقدر نجاست معاف است بجهت آنکه قلیل است وانچه زیاده بران است پس آن کثیر است ص وبعد ازان باید دانست که مرویست که مقدار درهم از روی مساحت معتبر است وآن عبارت است از مقدار عرض کف دست واین صحیح است ونیز مرویست که مقدار درهم از روی وزن معتبر است وآن عبارت است از درهم کبیر یعنی مثقال که بیست قیراط است وبعضی میان هر دو روایت توفیق داده اند وگفته اند که مقدار اول در نجاست رقیق است ومقدار دوم در کثیف وباید دانست که انچه مذکور شد که خون وبول وغیره نجاست غلیظ است پس وجه آن اینست که نجاست چیزهای مذکوره بدلیل قطعی ثابت است مسئله ۱۱ اگر کم از ربع پارچه آلوده شود به نجاست خفیفه چون بول حیوان ماکول اللحم پس نماز جائز است بآن واگر ربع پارچه آلوده شود بآن پس نماز دران جائز نیست واین مرویست از ابی حنیفه رحمة الله علیه

لان التقدیر فیہ بالکثیر الفاحش والربع ملحق بالکل فی بعض الاحکام وعند ربعہ ادنی ثوب تجوز فیہ الصلوۃ کالمیزر وقیل ربع الموضع الذی اصابہ کالذیل والدخریص وعن ابی یوسف رہ شبر فی شبر وانما کان مخففا عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رہ لمکان الاختلاف فی نجاستہ اولتعارض النصین علی اختلاف الاصلین واذا اصاب الثوب من الروث اومن اخثاء البقر اکثر من قدر الدرھم لم تجز الصلوۃ فیہ عند ابی حنیفۃ رہ لان النص الوارد فی نجاستہ وھو ماروی انہ علیہ السلام رمی بالروثۃ وقال ھذا رجس اورکس لم یعارضہ غیرہ وبھذا یثبت التغلیظ عندہ والتخفیف بالتعارض وقلا یجزیہ حتی یفحش لان للاجتہاد فیہ مساغا وبھذا یثبت التخفیف عندھما ولان فیہ ضرورۃ لامتلاء الطرق بھا وھی مؤثرۃ فی التخفیف بخلاف بول الحمار لان الارض تنشفہ قلنا الضرورۃ فی النعال وقد اثرت فی التخفیف مرۃ حتی تطھر بالمسح فتکفی مؤنتہا ولا فرق بین ماکول اللحم وغیر ماکول اللحم وزفر رہ فرق بینھما فوافق ابا حنیفۃ فی غیر ماکول اللحم ووافقھما فی الماکول وعن محمد رہ انہ لما دخل الری ورأی البلوی

و وجہ آن اینست کہ کثیر از نجاست خفیفہ مانع جواز نماز است وربع بمنزلہ کل است در بعضی احکام شرع چون حلق ربع سر در احرام حج وکشف ربع عورت ف پس اگر ربع ص پارچہ ف آلودہ شود کثیر است وکم ازان قلیل است ص وباید دانست مرویست کہ مراد ازان ربع ادنی پارچہ است کہ بآن نماز جائز است چون ازار مثلاً وبعضی گفتہ اند کہ مراد ربع آن موضع است از پارچہ کہ نجاست بآن رسیدہ است چون دامن وستر مثلاً واز ابی یوسف رح مرویست کہ ربع پارچہ عبارت است از مقدار پارچہ کہ طول آن یک بدست باشد وباید دانست کہ بول حیوان ماکول اللحم نزد ابی یوسف رح بجہت آن خفیفہ است کہ در پاکی وناپاکی آن اختلاف است ونزد ابی حنیفہ رح بجہت آنکہ دران دو نص متعارض است ف یکی دلالت میکند برانکہ آن ناپاک است وآن قول پیغمبر صلعم است کہ از بول احتراز نمایند چنانچہ سابق مذکور شدہ است ودیگر دلالت میکند کہ پاک است وآن قصہ عرنیین است کہ سابق مذکور شدہ است واما نزد محمد رح بول ماکول اللحم پاک است چنانچہ سابق مذکور شدہ است ص مسئلہ ۱۲ اگر برسد بپارچہ مقدار زاید از یک درہم از سرگین اسپ یا گاو پس دران نماز جائز نیست نزد ابی حنیفہ رح زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ سرگین اسپ نجس است ودلیل دیگر معارض آن نیست پس آن نجاست غلیظہ است نزد او رح چہ نجاست خفیفہ نزد او آنست کہ دران دو دلیل متعارض باشند وصاحبین رح گفتہ اند کہ در پارچہ مذکور نماز جائز است زیرا چہ نجاست مذکورہ خفیفہ است نزد ایشان رح بجہت آنکہ دران اختلاف است وبجہت آنکہ دران ضرورت است بنا بر آنکہ اکثر راہ ہا پر می باشد از سرگین گاو واسپ واین ضرورت موجب تخفیف است بخلاف بول خرچہ دران ضرورت نیست زیرا چہ زمین آن را جذب میکند وعلما در جواب آن میگویند کہ ضرورتیکہ ذکر کردہ اند آنرا صاحبین رح در سرگین گاو واسپ پس آن ضرورت در نعل وموزہ است پس بنا بر ضرورت مذکورہ یکبار تخفیف اعتبار نمودہ شدہ است در تطہیر نعل وموزہ باینطور کہ نعل وموزہ پاک میگردد بسبب مالیدن آن بر زمین پس کفایت کردہ خواہد شد بآن ف ورعایت ضرورت مذکورہ بار دیگر باینطور کہ سرگین گاو واسپ نجاست خفیفہ اعتبار نمودہ شود در کار نیست وباید دانست ص کہ ہیچ فرق نیست میان سرگین ماکول اللحم وسرگین غیر ماکول اللحم وزفر رح فرق نمودہ است میان آن ہر دو یعنی زفر رح موافق ابی حنیفہ رح است در سرگین غیر ماکول اللحم وموافق صاحبین رح است در سرگین ماکول اللحم ومرویست کہ محمد رح وقتیکہ در آمد در ملک ری ودید کہ مواشی دران ملک بسیار است احتراز سرگین دشوار است وموجب حرج

افتراق الکثیر الفاحش لا یمنع ایضا وقاسوا علیہا طین بخارا وعند ذلک رجوعہ فی الخف یروی وان اصابہ بول الفرس لم یفسدہ حتی
یفحش عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رح وعند محمد رح لا تمنع وان فحش لان بول ما یؤکل لحمہ طاہر عندہ مخفف نجاستہ عند ابی یوسف رح ولحم
ماکول عندہما وامامہ عند ابی حنیفۃ رح فالتخفیف لتعارض الآثار وان اصابہ خرء ما لا یؤکل لحمہ من الطیور اکثر من قدر الدرہم اجزأت
الصلوۃ فیہ عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رح وقال محمد رح لا یجوز فقد قیل ان الاختلاف فی النجاسۃ وقد قیل فی المقدار وہو الاصح ہو یقول ان
التخفیف للضرورۃ ولا ضرورۃ لعدم المخالطۃ فلا یخفف ولہما انہا تنزق من الہواء والتحامی عنہ متعذر فتحققت الضرورۃ ولو وقع فی
الاناء قیل یفسدہ وقیل لا یفسدہ لتعذر صون الاوانی عنہ وان اصابہ من دم السمک او من لعاب البغل والحمار اکثر من قدر الدرہم اجزأت الصلوۃ
فیہ اما دم السمک فلانہ لیس بدم علی التحقیق فلا یکون نجسا وعن ابی یوسف رح انہ اعتبر فیہ الکثیر الفاحش فاعتبرہ نجسا واما لعاب البغل
والحمار فلانہ مشکوک فیہ فلا یتنجس بہ الطاہر فان انضم علیہ البول مثل رؤس الابر فذلک لیس بشیء لانہ لا یستطاع الامتناع عنہ

فتوی داد بانکہ نجس کثیر از سرگین نیز مانع جواز نماز نیست وفقہا گفتہ اند کہ ہمبرین قیاس است طین بخارا یعنی گلہای کوچہ شہرف کہ دران نجاستہا
آمیختہ باشد ص وباید دانست کہ مردیست کہ محمد رح بعد ازان کہ داخل شد در ملک ری وحکم کرد کہ کثیر فاحش از سرگین مانع جواز نماز نیست
پس رجوع کرد از قول خود کہ موزہ پاک نمیشود مگر بشستن بآب وقائل شد بآنکہ پاک میگردد موزہ بسبب مالیدن بزمین از نجاست جرم دار چون
سرگین مسئلہ ۱۳ اگر آلودہ شود پارچہ ببول اسپ پس نماز بآن پارچہ روا نیست وقتیکہ آن کثیر باشد واین نزد شیخین رح است ونزد محمد رح نماز بآن پارچہ
رواست اگرچہ بول کثیر باشد زیراچہ بول ماکول اللحم پاک است نزد محمد رح ونجاست خفیفہ است نزد ابی یوسف رح واسپ حلال است نزد ضمائر
ونزد ابی حنیفہ رح نیز بول اسپ نجاست خفیفہ ست بجہت تعارض آثار واحادیث مسئلہ ۱۴ اگر آلودہ شود پارہ بہ پنجال طیریکہ ماکول اللحم نیست پس بآن
پارچہ نماز روا است نزد شیخین رح اگرچہ پنجال مذکور اکثر از درہم باشد ومحمد رح گفتہ ف کہ بآن پارچہ نماز ص روا نیست ف درصورتیکہ
مقدار درہم باشد وبدانکہ ص بعضی گفتہ اند کہ این اختلاف در نجاست است ف اعنی پنجال مذکور پاک است نزد شیخین رح ونزد محمد رح
نجاست غلیظہ است ص وبعضی گفتہ اند کہ در مقدار است اعنی پنجال مذکور نجاست خفیفہ است نزد شیخین رح ف پس اگر ربع پارچہ آلودہ
شود بآن پس دران پارچہ نماز جائز نخواہد بود نزد شیخین رح ص قال رض کہ ہمین صحیح است ومحمد رح میگوید کہ پنجال مذکور نجاست خفیفہ نیست زیراچہ
دران ہیچ ضرورت وحرج نیست بسبب آنکہ عموم دران بلوی نیست پس نجاست خفیفہ نخواہد شد وشیخین رح میگویند کہ پنجال مذکور از ہوا می افتد واحتراز
ازان متعذر است پس ضرورت متحقق است دران ف لہذا نجاست خفیفہ اعتبار نمودہ شد ص واگر پنجال مذکور در اوندآب بیفتد پس در نصوص بعضی
گفتہ اند کہ آب مذکور ناپاک می شود وبعضی گفتہ اند کہ ناپاک نمیشود زیراچہ محافظت آوندازافتادن پنجال مذکور دشوار ومتعذر است مسئلہ ۱۵ اگر آلودہ شود پارچہ بخون
ماہی پس نماز بآن پارچہ جائز است اگرچہ آن خون اکثر از مقدار درہم باشد زیراچہ خون ماہی خون نیست حقیقۃً پس نجس نخواہد بود ومردیست کہ ابو یوسف رح
گفتہ است کہ اگر ربع پارچہ آلودہ شود بخون ماہی نماز دران روا نیست پس معلوم شد کہ نزد او رح خون ماہی نجاست خفیفہ ست مسئلہ ۱۶ - اگر آلودہ شود
پارچہ بلعاب خر واستر پس نماز دران رواست اگرچہ لعاب مذکور اکثر از مقدار درہم باشد زیراچہ لعاب خر واستر مشکوک است پس پارچہ کہ پاک بود یقینا بسبب آن ناپاک
نخواہد شد ف چہ یقین زائل نمیشود بسبب شک ص مسئلہ ۱۷ - اگر برسد بپارچہ از شاشہ بول بمقدار سر سوزن پس اینمقدار بول ہیچ اعتبار ندارد وچہ احتراز ازان ممکن نیست

والنجاسة ضربان مرئية وغير مرئية فما كان منها مرئيا فطهارتها بزوال عينها لان النجاسة حلت المحل باعتبار العين فتزول بزوالها الا ان يبقى من اثرها ما يشق ازالته لان الحرج مدفوع وهذا يشير الى انه لا يشترط الغسل بعد زوال العين وان زال بالغسل مرة واحدة وفيه كلام وما ليس بمرئي فطهارته ان يغسل حتى يغلب على ظن الغاسل انه قد طهر لان التكرار لا بد منه للاستخراج ولا يقطع بزواله فاعتبر غالب الظن كما في امر القبلة وانما قدروا بالثلث لان غالب الظن يحصل عنده فاقيم السبب الظاهر مقامه تيسيرا ويتأيد ذلك بحديث المستيقظ من منامه ثم لا بد من العصر في كل مرة في ظاهر الرواية لانه هو المستخرج **فصل** في الاستنجاء الاستنجاء سنة لان النبي عليه السلام واظب عليه ويجوز فيه الحجر وما قام مقامه يمسحه حتى ينقيه لان المقصود هو الانقاء فيعتبر ما هو المقصود وليس فيه عدد مسنون وقال الشافعي رح لا بد من الثلث لقوله عليه السلام وليستنج منكم بثلثة احجار ولنا قوله عليه السلام من استجمر فليوتر فمن فعل فحسن

مسئلہ ۱۸ باید دانست کہ نجاست بر دو نوع است یکی مرئی دوم غیر مرئی پس اگر نجاست مرئی برسد ببدن یا بپارچہ آن پاک میگردد بسبب زائل شدن عین آن نجاست اگرچہ باقی ماند اثر آن کہ ازالۂ آن دشوار است زیراچہ نجاست تابع عین آنست پس زائل خواہد شد نجاست بسبب زوال عین آن ولیکن اگر باقی ماند اثر آن کہ ازالۂ آن متعذر است پس دران مضائقہ نیست زیراچہ در ازالۂ آن حرج است وباید دانست کہ ازین مسئلہ معلوم شد کہ بعد از زوال عین نجاست مرئی از پارچہ مثلاً شستن آن شرط نیست اگرچہ عین آن زائل شدہ باشد بسبب شستن یکبار ودرین اختلاف مشائخ است ف بعضی گفتہ اند کہ بعد از زوال عین آن از پارچہ سہ بار باید شست آن را وبعضی گفتہ اند دو بار باید شست وبعضی گفتہ اند کہ اگر بسبب شستن یک بار عین واثر آن ہر دو زائل گردد پس بعد از آن شستن درکار نیست ص

مسئلہ ۱۹ اگر نجاست غیر مرئی برسد ببدن یا بپارچہ پاک میگردد از آن بسبب شستن آن تا آن زمان کہ حاصل شود مر غاسل را ظن غالب بانکہ آن پاک گشت زیراچہ مکرر شستن ضرور است برای اخراج نجاست ولیکن حاصل شدن یقین بزوال آن دشوار است لہذا ظن غالب اعتبار نمودہ شد چنانچہ در استقبال قبلہ ف ظن غالب معتبر است ص وباید دانست کہ اصل مسئلہ ہمین است کہ مذکور شد ولیکن فقہا گفتہ اند کہ اگر سہ بار شوید پارچہ را پاک میگردد وبنا بر آنکہ بسبب شستن سہ بار ظن غالب بطہارت آن حاصل میشود پس این سبب ظاہر را قائم مقام ظن غالب نمودہ آید تا کار آسان شود بر مردمان ومؤید آنست حدیث مستیقظ از منام وباید دانست کہ بنا بر ظاہر روایت ضرور است کہ ہر بار بفشارد آن پارچہ را زیراچہ افشردن سبب اخراج است واللہ اعلم

فصل در بیان استنجا **مسئلہ** استنجا بکلوخ سنت است زیراچہ پیغمبر صلعم بران مواظبت نمودہ است ف وباید دانست ص کہ استنجا جائز است بسنگ وانچہ مانند آنست وباید کہ مسح کند بآن موضع استنجا را تا آنکہ صاف گردد زیراچہ مقصود ف از استعمال سنگ ومانند آن ص صاف کردن است پس حصول مقصود ف معتبر است ص قال رض ف کہ در استعمال ص آن عدد معین چون سہ مثلاً مسنون نیست وشافعی رح گفتہ است کہ در استنجا ضرور است کہ سہ کلوخ استعمال نمایند زیراچہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ ہر کہ استعمال کلوخ نماید در استنجا باید کہ استعمال نماید بسہ کلوخ ودلیل علمائے ما رح اینست کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ ہر کہ استنجا نماید باید کہ استعمال طاق نماید وآن دلالت میکند بر نفی وجوب سہ کلوخ پس اگر استعمال طاق نماید مستحسن است

ومن لا فلا حرج وما رواہ متروک الظاہر فانہ لو استنجی بحجر لہ ثلثۃ احرف جاز بالاجماع وغسلہ بالماء افضل لقولہ تعالی فیہ رجال یحبون ان یتطہروا نزلت فی قوام کانوا یتبعون الحجارۃ الماء ثم ہو ادب وقیل سنۃ فی زماننا ویستعمل الماء الی ان یقع فی غالب ظننا انہ قد طہر ولا یقدر بالمرات الا اذا کان موسوسا فیقدر بالثلث فی حقہ وقیل بالسبع ولو جاوزت النجاسۃ مخرجہا لم یجز الا الماء وفی بعض النسخ الا الماء ثم وہذا یحقق اختلاف الروایتین فی تطہیر العضو بغیر الماء علی ما بینا وہذا لان المسح غیر مزیل الا انہ اکتفی بہ فی موضع الاستنجاء فلا یتعداہ ثم یعتبر المقدار المانع وراء موضع الاستنجاء عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رح لسقوط اعتبار ذلک الموضع وعند محمد رح مع موضع الاستنجاء اعتبارا بسائر المواضع ولا یستنجی بعظم ولا بروث لان النبی علیہ السلام نہی عن ذلک ولو فعل یجزیہ لحصول المقصود ومعنی النہی فی الروث النجاسۃ وفی العظم کونہ زاد الجن ولا بطعام لانہ اضاعۃ واسراف ولا بیمینہ لان النبی علیہ السلام نہی عن الاستنجاء بالیمین

کتاب الصلوۃ

باب المواقیت

اول وقت الفجر اذا تطلع الفجر الثانی وہو المعترض فی الافق

واگر استعمال طاق نکند پس بر وی حرج وگناہ نیست واطلاق طاق بر واحد نیز میشود وحدیثیکہ روایت کردہ است آنرا شافعی رح متروک الظاہر است زیراچہ اگر استنجا کردہ شود بسنگے کہ برای آن سہ طرف بود بالاجماع جائز است **مسئلہ ۲** شستن موضع استنجا بعد از استعمال کلوخ ص افضل است زیراچہ خدا تعالی در قرآن مجید فرمودہ است کہ در مسجد قبا مردان اند کہ دوست میدارند تطہیر وطہارت را واین آیت نازل شدہ است در شان قومیکہ بعد از استنجا بکلوخ استعمال آب می نمودند ف وی شستند موضع استنجا را ص بعد ازان باید دانست کہ بعضی گفتہ اند کہ شستن بعد از استنجا بکلوخ از آداب است وبعضی گفتہ اند کہ سنت است در زمانہ ما وباید دانست کہ در استعمال آب نیز ہمین شرط است کہ بشویند تا آن زمان کہ حاصل شود مر او را ظن غالب بانیکہ آن موضع پاک گشت واندازہ نکردہ شدہ است بعدد ف بانیطور کہ سہ بار بشویند یا پنج بار ص ولیکن در حق صاحب وسواس اندازہ نمودہ شدہ است بسہ بار وبعضی گفتہ اند کہ بہفت بار ف وباید دانست کہ انیکہ مذکور شد کہ شستن بعد از استنجا بکلوخ افضل است وقتی ست کہ نجاست از مخرج تجاوز ننمودہ باشد ص واما اگر تجاوز نماید نجاست از مخرج آن پس درینصورت اکتفا بکلوخ جائز نیست بلکہ ص شستن آن فرض است بہ آب ودر بعض نسخ بجیر سائل ف نزد شیخین رح بشرطیکہ انچہ تجاوز نمودہ است از مخرج بمقدار درہم باشد ص زیراچہ اعتبار آن موضع ساقط است بجہت آنکہ دران اکتفا نمودن بکلوخ جائز است ونزد محمد رح شستن آن فرض است اگرانچہ تجاوز نمودہ است از مخرج مع انچہ بر موضع مخرج است بمقدار درہم باشد واین نزد محمد رح بنا بر قیاس آن بر مواضع دیگر است **مسئلہ ۳** استنجا نباید کرد باستخوان ونہ بسرگین ف گاو واسپ ص زیراچہ پیغمبر نہی کردہ است ازان ولیکن معہذا اگر استنجا نماید باستخوان یا سرگین کفایت میکند بجہت آنکہ انچہ مقصود است ازان حاصل میشود ف وباید دانست ص کہ نہی از استنجا بسرگین بنا بر انیست کہ سرگین نجس است ف ونہی از ص استنجا باستخوان بنا بر آنست کہ استخوان طعام جنیان است **مسئلہ ۴** استنجا بطعام چون نمک مثلا نباید کرد زیراچہ آن تضییع مال است واسراف **مسئلہ ۵** استنجا بدست راست نباید کرد زیراچہ پیغمبر نہی فرمودہ است از استنجا نمودن بدست راست واللہ اعلم

کتاب در بیان نماز ف وآن مشتمل است بر چند باب

ص باب اول در بیان اوقات نماز **مسئلہ ۱** ف بدانکہ اول وقت نماز ص فجر از ابتدای صبح صادق است وآن سفیدی ہست کہ ظاہر میشود در افق

واخر وقتها مالم تطلع الشمس لحديث امامة جبرئيل عليه السلام انه ام رسول الله عليه السلام فيها في اليوم الاول حين طلع الفجر وفي اليوم الثاني حين اسفر جدا وكادت الشمس تطلع ثم قال في اخر الحديث ما بين هذين الوقتين وقت لك ولامتك ولا معتبر بالفجر الكاذب وهو البياض الذي يبدو طولا ثم يعقبه الظلام لقوله عليه السلام لا يغرنكم اذان بلال ولا الفجر المستطيل وانما الفجر المستطير في الافق اي المنتشر فيهما اول وقت الظهر اذا زالت الشمس لامامة جبرئيل عليه السلام في اليوم الاول حين زالت الشمس واخر وقتها عند ابي حنيفة رح اذا صار ظل كل شيء مثليه سوى فيء الزوال وقالا اذا صار الظل مثله وهو رواية عن ابي حنيفة رحمه الله وفيء الزوال هو الفيء الذي يكون للاشياء وقت الزوال لهما امامة جبرئيل عليه السلام في اليوم الاول للعصر في هذا الوقت ولابي حنيفة رح قوله عليه السلام ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح جهنم واشد الحر في ديارهم في هذا الوقت واذا تعارضت الاثار لا ينقضي الوقت بالشك واول وقت العصر اذا خرج وقت الظهر على القولين واخر وقتها مالم تغرب الشمس لقوله عليه السلام من ادرك ركعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادركها واول وقت المغرب اذا غربت الشمس واخر وقتها مالم يغب الشفق وقال الشافعي رح مقدار ما يصلي فيه ثلث ركعات لان جبرئيل عليه السلام ام في يومين في وقت واحد ولنا قوله عليه السلام اول وقت المغرب حين تغرب الشمس واخر وقتها حين يغيب الشفق وما رواه كان للتحرز عن الكراهة

وآخر وقت آن قریب طلوع آفتاب است زیرا چه جبرئیل علیه السلام امامت کرد پیش پیغمبر صلعم دو روز در نماز فجر باینطور که روز اول در ابتدای صبح صادق نماز کرد و در روز دیگر وقتیکه روز روشن شد قریب طلوع آفتاب و بعد از ان گفت جبرئیل علیه السلام به پیغمبر صلعم که ما بین این هر دو وقت وقت نماز فجر است برای تو و امت تو و اعتبار نیست صبح کاذب را و آن سفیدی است که ظاهر میشود طولاً و بعد از ان می آید تاریکی بجهت قول نبی صلعم نباید که بفریبد شما را اذان بلال و نه فجر مستطیل و فجر نیست مگر منتشر در افق مسئله ۲ ف اول وقت نماز ص ظهر از ابتدای زوال آفتاب است بجهت امامت جبرئیل علیه السلام در وقت مذکور در روز اول و آخر وقت آن نزد ابی حنیفه رح وقتی است که در انوقت سایه هر شی سوای سایه اصلی دو چند آن شی میگردد و صاحبین رح گفته اند که آخر وقت آن وقتی است که در انوقت سایه هر شی بمقدار آن شی میگردد سوای سایه اصلی و این یک روایت است از ابی حنیفه رح و نیز باید دانست که سایه اصلی عبارت از سایه هر شی در وقت زوال و دلیل صاحبین رح اینست که جبرئیل علیه السلام امامت کرد در نماز عصر در روز اول وقتیکه سایه هر شی مثل آن میگردد و دلیل ابی حنیفه رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که ادا کنید نماز ظهر را در وقت سرد چه شدت گرمی از جوش جهنم است و سخت ترین گرمی در دیار آنها در همین وقت است ف و این حدیث دلالت میکند بر اینکه وقت ظهر باقی بماند تا زمانیکه سایه هر شی دو چندان میگردد زیرا چه در وقتی که سایه هر شی مثل آن میشود ص گرمی شدید میشود در دیار عرب و هرگاه احادیث در انقضای وقت ظهر متعارض گشت پس شک واقع شد در ان بسبب شک منقضی نخواهد شد مسئله ۳ اول وقت ف نماز ص عصر بعد از خروج وقت ظهر است مطابق هر دو قول و آخر وقت آن نزدیک غروب آفتاب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که یافت در وقت یک رکعت نماز عصر را قبل از غروب آفتاب پس بدرستیکه دریافت نماز عصر را مسئله ۴ اول وقت نماز مغرب بعد از غروب آفتاب است و باقی می ماند تا آنزمان که شفق غائب نگردد و شافعی رح گفته است ف که وقت نماز مغرب ص آن مقدار است که سه رکعت نماز در ان گذارده شود زیرا چه جبرئیل علیه السلام در هر دو روز امامت نماز مغرب کرد در وقت واحد و دلیل علمای ما اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که اول وقت نماز مغرب وقتی است که آفتاب غروب می شود و آخر آن وقتی است که غائب می شود شفق و جواب از دلیل شافعی رح اینست که جبرئیل علیه السلام برای احتراز از کراهیت هر دو روز در وقت واحد امامت کرد

ثم الشفق هو البیاض الذی فی الافق بعد الحمرة عند ابی حنیفة رہ وعندهما هو الحمرة وهو روایة عن ابی حنیفة وهو قول الشافعی رہ
لقوله علیه السلام الشفق الحمرة ولابی حنیفة رہ قوله علیه السلام واخر وقت المغرب اذا اسود الافق وما رواه موقوف علی ابن عمر رض ذکره
مالک فی الموطا وفیه اختلاف الصحابة واول وقت العشاء اذا غاب الشفق واخر وقتها ما لم یطلع الفجر لقوله علیه السلام واخر وقت العشاء حین
لم یطلع الفجر وهو حجة علی الشافعی رہ فی تقدیره بذهاب ثلث اللیل واول وقت الوتر بعد العشاء واخره ما لم یطلع الفجر لقوله علیه السلام فی الوتر
فصلوها ما بین العشاء الی طلوع الفجر قال رض هذا عندهما وعند ابی حنیفة رہ وقته وقت العشاء الا انه لا یقدم علیه عند الذکر للترتیب

فصل ویستحب الاسفار بالفجر لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر وقال الشافعی یستحب التعجیل فی کل صلوة والحجة علیه ما روینا
وما نرویه والابراد بالظهر فی الصیف وتقدیمه فی الشتاء لما روینا وکروایة انس رض قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان
فی الشتاء بکر بالظهر واذا کان فی الصیف ابرد بها وتاخیر العصر ما لم تغیر الشمس فی الصیف والشتاء لما فیه من تکثیر النوافل

بعد از آن ف باید دانست ص که نزد ابی حنیفه رح شفق عبارت است از سفیدی که پیدا میشود در افق ف بعد زائل شدن سرخی ص
ونزد صاحبین رح عبارت است از سرخی مذکور واین یک روایت است از ابی حنیفه رح ونیز همین قول شافعی رح است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که شفق همان سرخی است ودلیل ابی حنیفه رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که آخر وقت مغرب وقتی است که دران وقت سیاه میگردد افق وحدیثیکه
روایت کرده است آنرا شافعی رح موقوف بر ابن عمر است رض ذکر کرده است آنرا مالک رح در موطا **مسئله ۵** اول وقت نماز عشا وقتی است
که غائب شود شفق وآخر وقت آن قریب طلوع صبح ف صادق ص است چه پیغمبر صلعم فرموده است که آخر وقت عشا قریب طلوع
فجر است وشافعی رح گفته است که آخر وقت آن تا ثلث شب است وحدیث مذکور حجت است بر او **مسئله ۶** اول وقت وتر بعد از
ف گذاردن نماز ص عشا است وآخر آن وقت آخر عشا است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که بگذارید نماز وتر را بعد از گذاردن
نماز عشا تا وقت طلوع فجر قال رض این نزد صاحبین رح است ونزد ابی حنیفه رح وقت نماز وتر همان وقت عشا است ولیکن مقدم کرده نشود
وتر را بر عشا ف اعنی ترتیب شرط است میان نماز عشا ونماز وتر ص بشرط یاد ف پس اگر پیش از گذاردن نماز عشا نماز وتر گذارد
با وجودیکه یاد است او را که نماز عشا نکرده است پس نماز وتر صحیح نمیشود بلکه اعاده آن بعد از گذاردن نماز عشا لازم است والله اعلم
ص **فصل مسئله** مستحب است که نماز فجر شروع کند مصلی وقتیکه صبح روشن گردد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دران اجر عظیم
است وشافعی رح گفته است که تعجیل در هر نماز مستحب است ف اعنی در ایام تابستان ص وحجت است بر شافعی رح حدیثیکه
روایت کردیم آنرا وحدیثیکه عنقریب روایت خواهیم کرد **مسئله ۲** مستحب است گذاردن ف نماز ص ظهر در وقتیکه
سرد شود ف وشدت گرمی فرو نشیند ص ودر ایام زمستان مستحب است تعجیل آن بجهت آنکه انس رض روایت کرده
است که پیغمبر صلعم در ایام زمستان تعجیل میکرد در نماز ظهر ف ومیگذارد آن را در اول وقت ص ودر ایام تابستان تاخیر
میکرد وهرگاه سردی شد وقت ف وشدت گرمی فرو نشست ص نماز ظهر میگذارد **مسئله ۳** در ایام زمستان
وتابستان تاخیر نماز عصر مستحب است تا آن وقت که آفتاب متغیر نگردد زیرا چه در تاخیر آن تکثیر نوافل است

لکراهتها بعده والمعتبر تغیر القرص وهو ان یصیر بحال لا تحار فیه الاعین هو الصحیح والتاخیر الیه مکروه ویستحب تعجیل المغرب لان تاخیرها

مکروه لما فیه من التشبه بالیهود وقال علیه السلام لا یزال امتی بخیر ما عجلوا المغرب واخروا العشاء وتاخیر العشاء الی ما قبل

ثلث اللیل لقوله علیه السلام لولا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء الی ثلث اللیل ولان فیه قطع السمر المنهی عنه بعده وقیل فی الصیف

تعجل کیلا تتقلل الجماعة والتاخیر الی نصف اللیل مباح لان دلیل الکراهة وهو تقلیل الجماعة عارضه دلیل الندب وهو قطع السمر بواحد

فیثبت الاباحة الی النصف والی النصف الاخیر مکروه لما فیه من تقلیل الجماعة وقد لا نقطع السمر قبله ویستحب فی الوتر لمن یأنف صلوة اللیل

اخر اللیل فان لم یثق بالانتباه اوتر قبل النوم لقوله علیه السلام من خاف ان لا یقوم اخر اللیل فلیوتر اوله ومن طمع ان یقوم اخر اللیل فلیوتر اخر اللیل

چه بعد از گذاردن نماز عصر گذاردن نماز نفل مکروه است واگر تعجیل نموده شود انسان از گذاردن نفل باز خواهد ماند ف وبدانکه مراد از تغیر آفتاب ص
تغیر قرص آنست وآن عبارت است از اینکه حالت آفتاب چنان گردد که در دیدن آن چشم خیره نشود ف وتواند نگاه کردن بسوی آن ص
وهمین صحیح است ف وبدانکه ص نماز عصر تا وقت تغیر آفتاب مکروه است مسئله ۴ تعجیل ف نماز ص مغرب ف همیشه ص مستحب است
زیرا چه تاخیر آن مکروه است بنا بر آن که دران مشابهت با یهود است ونیز پیغمبر صلعم فرموده است که همیشه امت من در خیر است مادامیکه
تعجیل نماز مغرب می نماید وتاخیر نماز عشا مسئله ۵ تاخیر نماز عشا ف تا بقریب ص ثلث شب مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم
فرموده است که اگر بر امت من شاق نمی شد هر آئنه تاخیر می کردم در گذاردن نماز عشا تا ثلث شب ونیز سمر ف وقصه ص بعد از
گذاردن نماز عشا منهی است ودر تاخیر آن اجتناب از ارتکاب این منهی حاصل میشود ف زیرا چه اگر گذارده شود نماز عشا بعد از گذشتن
قریب ثلث شب پس درینوقت سمر وقصه منقطع میگردد چه آدم درینوقت قصد آرام وخواب میکند ومشغول بسمر وقصه نمی شود ص
وبعضی گفته اند که در ایام تابستان تعجیل باید کرد در گذاردن نماز عشا تا تقلیل جماعت نشود ف چه تاخیر آن باعث تقلیل جماعت است
بسبب آنکه شب در ایام تابستان کوتاه می شود وبدانکه ص تاخیر ف نماز عشا ص تا نصف شب مباح است زیرا چه درینصورت
دلیل کراهیت ودلیل استحباب هر دو یافته می شود بجهت آنکه تاخیر چنانچه باعث تقلیل جماعت است همچنین موجب انقطاع سمر وقصه است
ومیان این هر دو دلیل تعارض است لهذا گفته شد که تاخیر تا بنصف شب مباح است نه مکروه ونه مستحب واما تاخیر نماز عشا تا به زیاده
از نصف شب مکروه است زیرا چه این تاخیر باعث تقلیل جماعت است وانقطاع سمر وقصه ف که دلیل استحباب است ص
بیشتر از ان حاصل میشود مسئله ۶ تاخیر نماز وتر وگذاردن آن در آخر شب مستحب است در حق کسیکه نماز تهجد مالوف است ف واو
برای تهجد می خیزد غالبا ص واما کسیکه ویرا این حالت نیست پس مستحب در حق او همین است که نماز وتر در اول شب بعد از نماز
عشا گذارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که خایف باشد از اینکه بیدار نخواهد شد در آخر شب پس باید ویرا که نماز
وتر گذارد در اول وهر که را رجای غالب است که او در آخر شب بیدار خواهد شد پس باید که نماز وتر گذارد در آخر شب

واذا کان یوم غیم فالمستحب فی الفجر والظهر والمغرب تاخیرها وفی العصر والعشاء تعجیلها لان فی تاخیر العشاء تقلیل الجماعة علی اعتبار المطر وفی تاخیر العصر توهم الوقوع فی الوقت المکروه ولا توهم فی الفجر لان تلک المدة مدیدة وعن ابی حنیفة رح التاخیر فی الکل للاحتیاط الا تری انه یجوز الاداء بعد الوقت لا قبله **فصل** فی الاوقات التی تکره فیه الصلوٰة لا تجوز الصلوٰة عند طلوع الشمس ولا عند قیامها فی الظهیرة ولا عند غروبها لحدیث عقبة بن عامر رض قال ثلثة اوقات نهانا رسول الله علیه السلام ان نصلی وان نقبر فیها موتانا عند طلوع الشمس حتی ترتفع وعند زوالها حتی تزول وحین تضیف للغروب حتی تغرب والمراد بقوله وان نقبر صلوٰة الجنازة لان الدفن غیر مکروه والحدیث باطلاقه حجة علی الشافعی رح فی تخصیص الفرائض بمکة وحجة علی ابی یوسف رح فی اباحة النفل یوم الجمعة وقت الزوال **قال** ولا صلوٰة جنازة لما روینا ولا سجدة تلاوة لانها فی معنی الصلوٰة الا عصر یومه عند الغروب لان السبب هو الجزء القائم من الوقت لانه لو تعلق بالکل لوجب الاداء بعده ولو تعلق بالجزء الماضی فالمؤدی فی اخر الوقت قاض واذا کان کذلک فقد اداها کما وجبت بخلاف غیرها من الصلوات لانها وجبت کاملة فلا تتادی بالناقص قال رح والمراد بالنفی المذکور فی صلوٰة الجنازة وسجدة التلاوة الکراهة حتی لو صلاها فیه او تلا سجدة فیه وسجدها جاز لانها ادیت ناقصة کما وجبت اذا لوجوب بحضور الجنازة والتلاوة

مسئله ۷ در روز ابر مستحب است تاخیر نماز فجر و ظهر و مغرب و تعجیل نماز عصر و عشا زیرا چه در تاخیر نماز عشا ف در چنین روز ص تقلیل جماعت می شود بنا بر باران و در تاخیر نماز عصر در روز مذکور احتمال است که نماز عصر واقع شود در وقت مکروه و این احتمال در نماز فجر نیست چه آن وقت دراز است ف و باید دانست که ص از ابی حنیفه رح مرویست که در روز مذکور تاخیر هر نماز مستحب است بنا بر احتیاط زیرا چه بعد از گذشتن وقت نماز گذاردن جائز است ف بطریق قضا ص و گزاردن نماز پیش از وقت اصلا جائز نیست والله اعلم

فصل در بیان اوقاتیکه گذاردن نماز دران مکروه است **مسئله** ۱ جائز نیست گذاردن نماز در سه وقت ف یکی ص وقت طلوع آفتاب ف دوم ص وقت قیام آفتاب که عین نصف روز است ف سوم ص وقت غروب آفتاب بجهت آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است از گذاردن نماز درین سه وقت و همچنین نهی فرموده است از گذاردن نماز جنازه دران و باید دانست که در وقت غروب آفتاب نماز جائز نیست مگر نماز عصر همان روز و این جائز است زیرا چه این نماز بصفت نقصان واجب شده است بنا بر آنکه سبب وجوب آن ناقص است پس ادا خواهد شد بصفتیکه واجب شده است بیان آن اینست که وقت نماز سبب وجوب نماز است بنا بر آنچه مقرر است ولیکن مجموع وقت سبب آن نیست چه اگر مجموع وقت سبب وجوب نماز میشد پس واجب می شد ادای نماز بعد از گذشتن وقت زیرا چه سبب مقدم می شود بر مسبب پس ثابت شد که جزوی از اجزای آن سبب وجوب نماز است ولیکن جزو اول سبب آن نمی تواند شد وگرنه لازم می آمد که ادای نماز در آخر وقت قضا باشد پس در حقیقت سبب وجوب نماز جزو مقارن ادا است و در صورت مذکور جزو مقارن ادا ناقص است بجهت آنکه وقت پیش آفتاب است و هرگاه چنین شد پس واجب میشود دران وقت ادای ناقص لهذا ادای نماز مذکوره دران وقت جائز است بجهت آنکه جز این نیست که در ادای نماز وقت مذکور ناقص است و هرگاه چنین شد ادای ناقص واجب است بنا بر آنکه سبب آن ناقص است پس ادای ناقص که واجب است یافته میشود در وقت مذکور بخلاف نمازهای دیگر چه دران ادای کامل واجب است پس با ادای ناقص ادا نخواهد شد **مسئله** ۲ نماز جنازه و سجدهٔ تلاوت در اوقات مذکوره مکروه است پس اگر نماز جنازه گذارد کسی در اوقات مذکوره یا سجدهٔ تلاوت کند دران جائز میشود زیرا چه بر صفت نقصان متحقق میشود چنانچه بصفت نقصان واجب شده است چه سبب وجوب آن حضور جنازه و تلاوت قرآن است و آن یافته شده است در اوقات مذکوره ف در صورتیکه کلام دران است

مسئله ۳

ویکرہ ان یتنفل بعد الفجر حتی تطلع الشمس وبعد العصر حتی تغرب لما روی انہ علیہ السلام نہی عن ذلک ولا باس بان یصلی فی ھذین الوقتین الفوائت
ویسجد للتلاوۃ ویصلی علی الجنازۃ لان الکراھۃ کانت لحق الفرض لیصیر الوقت کالمشغول بہ لا لمعنی فی الوقت فلم تظھر فی حق الفرائض وفیما وجب
لعینہ کسجدۃ التلاوۃ وظھر فی حق المنذور لانہ تعلق وجوبہ بسبب من جھتہ وفی حق رکعتی الطواف وفی الذی شرع فیہ ثم افسدہ لان الوجوب
لغیرہ وھو ختم الطواف وصیانۃ المؤدی عن البطلان ویکرہ ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانہ علیہ السلام لم یزد علیھما مع حرصہ علی الصلوٰۃ
ولا ینتفل بعد الغروب قبل الفرض لما فیہ من تاخیر المغرب ولا اذا خرج الامام للخطبۃ یوم الجمعۃ الی ان یفرغ من خطبتہ لما فیہ من الاشتغال عن استماع الخطبۃ

باب الاذان

الاذان سنۃ للصلوات الخمس والجمعۃ لا سواھا للنقل المتواتر وصفۃ الاذان معروفۃ وھو کما اذن الملک النازل من السماء
ولا ترجیع فیہ وھو ان یرجع فیرفع صوتہ بالشھادتین بعد ما خفض بھما وقال الشافعی رح فیہ ذلک لحدیث ابی محذورۃ ان النبی
علیہ السلام امرہ بالترجیع وقلنا انہ لا ترجیع فی المشاھیر وکان ما رواہ تعلیما فظنہ ترجیعا ویزید فی اذان الفجر بعد
الفلاح الصلوٰۃ خیر من النوم مرتین لان بلالا رض قال الصلوٰۃ خیر من النوم حین وجد النبی علیہ السلام رقدا

ص مسئلہ ۳ بعد از گذاردن نماز فجر تا طلوع آفتاب نماز نفل مکروہ است وہمچنین بعد از گذاردن نماز عصر تا غروب آفتاب بجہت آنکہ
مرویست کہ پیغمبر صلعم ازان نہی فرمودہ است ولیکن **ف** باید دانست **ص** کہ قضا کردن نماز وادای نماز جنازہ وسجدۂ تلاوت درین دو وقت
مضائقہ نیست زیراچہ کراہیت نماز **ف** درین دو وقت **ص** برای حق نماز فرض است **ف** اعنی نماز نفل در وقت مذکور نباید کرد **ص**
تا آنوقت چنان گردد کہ گویا مشغول بنماز فرض شد واثر این معنی ظاہر نخواہد شد در حق قضای نماز فرض ونہ در حق چیزیکہ واجب بعینہ است چون
سجدۂ تلاوت واما در حق غیر آن چون نماز نذر ودوگانہ طواف ونماز نفل کہ بعد از شروع دران فاسد کردہ باشد آنرا مصلی پس ظاہر خواہد شد
زیراچہ وجوب نماز نذر بنا بر سببی است کہ از جانب مصلی است وہمچنین دوگانہ طواف وقضای نفل مذکور واجب لغیرہ است چہ وجوب دوگانہ
طواف برای ختم طواف است ووجوب قضا برای صیانت مودی است یعنی تا انچہ ادا نمودہ بود ضائع وباطل نگردد **مسئلہ ۴** بعد از طلوع صبح
صادق گذاردن نماز نفل سوای دو رکعت سنت فجر مکروہ است زیراچہ پیغمبر صلعم زیادہ از دو رکعت مذکور نماز نفل نکردہ است باوجودیکہ کمال شوق
میداشت در عبادت نماز **مسئلہ ۵** بعد از غروب آفتاب پیش از گذاردن نماز مغرب نماز نفل نباید کرد چہ اگر درینوقت مشغول بنفل شود تاخیر نماز مغرب
لازم می آید **مسئلہ ۶** وقتیکہ امام روز جمعہ بالای منبر رود برای خطبہ تا آن زمانیکہ فارغ شود ازان نماز نفل نباید کرد زیراچہ اگر درینوقت مشغول
شود بنماز نفل پس از شنیدن خطبہ غافل خواہد شد **ف** وحالانکہ درینوقت شنیدن خطبہ واجب است واللہ اعلم

باب دوم در بیان اذان **ف** اعنی بانگ نماز **ص مسئلہ ۱** اذان سنت است برای نماز پنجگانہ ونماز جمعہ نہ برای نماز دیگر سوای نمازہای مذکورہ
زیراچہ ہمین ثابت است بنقل متواتر وکلمات اذان وترتیب میان آنہا مشہور ومعروف است **ف** وحاجت بیان آن نیست **ص** اعنی چنانکہ اذان
داد آن فرشتہ نازل از آسمان ولیکن ترجیع نیست دراذان نزد علمای ما رح وترجیع عبارت است ازینکہ اول چہار بار شہادتین را آواز پست بگوید و
بعد ازان چہار بار بلند بگوید واین نزد شافعی رح سنت است بجہت حدیث ابی محذورہ رض کہ نبی صلعم امر کرد او را بترجیع ودلیل علمای ما رح اینست
کہ در احادیث مشہورہ ترجیع نیست وانچہ روایت کردہ است ابو محذورہ رح آن تعلیم بود ولیکن ظن کرد انرا ابو محذورہ ترجیع وباید دانست کہ در
اذان نماز فجر بعد از حی علی الفلاح الصلوٰۃ خیر من النوم دو بار بگوید زیراچہ بلال رض وقتیکہ دید پیغمبر صلعم را کہ در خواب اندگفت این کلمہ را دو بار

فقال علیه السلام ما احسن هذا یا بلال اجعله فی اذانک وخص الفجر به لانه وقت نوم وغفلة والاقامة مثل الاذان الا انه یزید فیها بعد الفلاح قد قامت الصلوة مرتین هکذا فعل الملک النازل من السماء وهو المشهور وهو حجة علی الشافعی رح فی قوله انها فرادی فرادی الا قوله قد قامت الصلوة ویترسل فی الاذان ویحدر فی الاقامة لقوله علیه السلام اذا اذنت فترسل واذا اقمت فاحدر وهذا بیان الاستحباب ویستقبل بهما القبلة لان النازل من السماء اذن مستقبل القبلة ولو ترک الاستقبال جاز لحصول المقصود ویکره لمخالفة السنة ویحول وجهه للصلوة والفلاح یمنة ویسرة لانه خطاب للقوم فیواجههم وان استدار فی صومعته فحسن ومراده اذا لم یستطع تحول الوجه یمینا وشمالا مع ثباته قدمیه مکانهما کما هو السنة بان کانت الصومعة متسعة فاما من غیر حاجة فلا والافضل للمؤذن ان یجعل اصبعیه فی اذنیه بذلک امر النبی علیه السلام بلالا رضه ولانه ابلغ فی الاعلام وان لم یفعل فحسن لانها لیست بسنة اصلیة والتثویب فی الفجر حی علی الصلوة حی علی الفلاح مرتین بین الاذان والاقامة حسن لانه وقت نوم وغفلة وکره فی سائر الصلوات ومعناه العود الی الاعلام وهو علی حسب ما تعارفوه وهذا التثویب احدثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة لتغیر احوال الناس فرخصوا الفجر به لما ذکرناه والمتاخرون استحسنوه فی الصلوات کلها لظهور التوانی فی الامور الدینیة وقال ابو یوسف رح

پس پیغمبر صلعم فرمود به بلال رضه که این چه خوب کلمه است این را داخل کن در اذان خود و بدانکه تخصیص این کلمه در اذان فجر بجهت آنست که وقت نماز فجر وقت خواب و غفلت است **مسئله ۲** اقامت مثل اذان است مگر این ف قدر فرق ص است که در اقامت بعد از حی علی الفلاح قد قامت الصلوة دو بار زیاده است و همچنین کرد فرشته نازل از آسمان و این نقل مشهور آمده است و آن حجت است بر شافعی رح در آنکه گفته است کلمات اذان فرادی فرادی است سوای قد قامت الصلوة **مسئله ۳** مستحب در اذان نماز ترسل است و آن عبارت است از آنکه بعد از هر کلمه وقف نماید تا آخر اذان و در اقامت تحدیر مستحب است و تحدیر ضد ترسل است زیرا چه پیغمبر صلعم بلال رضه فرموده که ترسل کن در اذان و تحدیر کن در اقامت **مسئله ۴** باید که مؤذن در وقت اذان و اقامت رو بقبله باشد زیرا چه همین منقول است و معهذا اگر رو بقبله نباشد اذان و اقامت جائز است زیرا چه آنچه مقصود از آن است درینصورت نیز حاصل میشود ولیکن مکروه است بجهت آنکه مخالف سنت است **مسئله ۵** باید که مؤذن در حالت گفتن حی علی الصلوة روی خود بگرداند بجانب راست و در حالت گفتن حی علی الفلاح بگرداند روی خود را بجانب چپ زیرا چه مؤذن باین کلمه خطاب میکند گروه مسلمانان را پس باید که رو بسوی آنها نماید و اگر بسبب وسعت صومعه گردانیدن رو بجانب چپ و راست مع ثبات هر دو قدم بمکان آن که آن سنت است خارج از استطاعت بود پس دور کردن مؤذن در میان صومعه وقت گفتن حی علتین مضائقه نیست **مسئله ۶** افضل است که مؤذن در حالت گفتن اذان دو انگشت سبابه خود را در سوراخ دو گوش گذارد بجهت آنکه باین امر کرده بود پیغمبر صلعم بلال رضه را که مؤذن پیغمبر صلعم بود ص و بجهت آنکه این عمل موجب بلند شدن آواز است و اگر این عمل نکند مضائقه نیست زیرا چه عمل مذکور سنت اصلی نیست **مسئله ۷** تثویب در وقت نماز فجر حسن است و آن عبارت است از آنکه مابین اذان و اقامت حی علی الصلوة حی علی الفلاح دو بار گفته شود و در وقت نمازهای دیگر سوای نماز فجر تثویب مکروه است و تخصیص بوقت نماز فجر بجهت آنست که آن وقت وقت خواب و غفلت است و بدانکه این تثویب را علمای کوفه بعد از عهد صحابه رضه احداث نموده اند بجهت آنکه درین زمان احوال مردمان متغیر شد ف و سستی آنها در آمدن برای نماز جماعت ظاهر گشت ص و تخصیص تثویب بنماز فجر قول متقدمین است و اما علمای متاخرین تثویب را در هر نماز مستحسن داشته اند زیرا چه در زمان متاخرین سستی مردمان در امور دین زیاده تر ظاهر گشت و ابو یوسف رح گفته است

لا ارى بأسا ان يقول المؤذن للامير فى الصلوات كلها السلام عليك ايها الامير ورحمة الله وبركاته حى على الصلوة حى على الفلاح الصلوة يرحمك الله واستبعده محمد رح لان الناس سواسية فى امر الجماعة وابو يوسف رح خصهم بذلك لزيادة اشتغالهم بامور المسلمين كيلا تفوتهم الجماعة وعلى هذا القاضى والمفتى ويجلس بين الاذان والاقامة الا فى المغرب وهذا عند ابى حنيفة رح وقالا يجلس فى المغرب ايضا جلسة خفيفة لانه لا بد من الفصل اذ الوصل مكروه ولا يقع الفصل بالسكتة لوجودها بين كلمات الاذان فيفصل بالجلسة كما بين الخطبتين ولابى حنيفة رح ان التاخير مكروه فيكتفى بادنى الفصل احترازا عنه والمكان فى مسئلتنا مختلف وكذا النغمة فيقع الفصل بالسكتة ولا كذلك الخطبة وقال الشافعى يفصل بركعتين اعتبارا بسائر الصلوات والفرق قد ذكرناه قال يعقوب رأيت ابا حنيفة يؤذن فى المغرب ويقيم ولا يجلس بين الاذان والاقامة وهذا يفيد ما قلناه وان المستحب كون المؤذن عالما بالسنة لقوله عليه السلام ويؤذن لكم خياركم ويؤذن للفائتة ويقيم لانه عليه السلام قضى الفجر عند اراءة ليلة التعريس باذان واقامة وهو حجة على الشافعى فى اكتفائه بالاقامة فان فاتته صلوات اذن للاولى واقام لما رويناه وكان مخيرا فى الباقى

كه مضائقه نيست درينكه موذن براى تثويب هر نماز بگويد مر امير را كه السلام عليك ايها الامير ورحمة الله وبركاته حى على الصلوة حى على الفلاح الصلاة يرحمك الله ومحمد رح استبعاد نموده است اين را زيرا چه همه مردمان برابرند در امر جماعت ف پس تخصيص ذكر امير در تثويب سزاوار نيست ص وابو يوسف رح تخصيص ذكر امير بجهت آن نموده است كه آنها را زياده اشتغال است بامور مسلمانان پس بايد كه تخصيص آنها را ندا كرده شود تا فوت نشود از آنها نماز جماعت وبرهمين اختلاف است تخصيص ذكر قاضى ومفتى مسئله ۸ بايد كه مؤذن بنشيند ميان اذان و اقامت مگر در وقت مغرب بدانكه نزد ابى حنيفه رح است وصاحبين رح گفته اند كه در وقت مغرب نيز بنشيند وجلسه خفيفه نمايد بجهت آنكه فصل ميان اذان واقامت ضرور است زيرا چه وصل ف اعنى بعد از اذان متصل اقامت گفتن ص مكروه است وبسبب سكته فصل معتد به متحقق نميشود زيرا چه سكته يافته مى شود ميان كلمات اذان پس ضرور است كه بجلسه خفيفه فصل نموده شود چنانچه بجلسه خفيفه فصل نموده مى شود ميان دو خطبه ودليل ابى حنيفه رح اينست كه تاخير در نماز مغرب مكروه است پس براى احتراز اين كراهيت اكتفا نموده خواهد شد بادنى فصل ف كه عبارت است از سكته ص پس فصل متحقق خواهد شد بسبب سكته ف خصوصا در صورتيكه مكان اذان ومكان اقامت مختلف باشد ص ودر مسئله كه كلام دران است مكان اذان واقامت مختلف است ف چه مكان اذان بعيدتر است ومكان اقامت مسجد است واگر بعيد نباشد پس اذان در فناى مسجد گفته ميشود واقامت در مسجد ص زيرا چه مشروع همين است كه مكان اذان واقامت مختلف باشد بخلاف خطبه چه دران مكان خطبه اول ومكان خطبه دوم مختلف نيست وشافعى رح گفته است كه ميان اذان مغرب واقامت آن بدوگانه نماز فصل بايد كرد چنانچه در اقامت نماز ديگر فصل نموده مى شود ميان اذان واقامت بدوگانه نماز ويعقوب رح گفته است كه ديدم ابا حنيفه را كه اذان ميگفت در مغرب وتكبير اقامت ميگفت بلا جلسه مسئله ۹ مستحب اينست كه مؤذن عالم باشد بسنت چه پيغمبر صلعم فرموده است كه بايد كه اذان بگويد براى شما كسيكه بهتر باشد از ميان شما مسئله ۱۰ براى نماز قضا نيز اذان واقامت سنت است چه پيغمبر صلعم باذان واقامت قضا كرده بود نماز فجر صبح ليلة التعريس را وآن حجت است بر شافعى رح در اكتفا كردن او صرف باقامت مسئله ۱۱ اگر فوت شود چند نماز پس هرگاه قضا كرده شود بايد كه اذان واقامت گفته شود براى اول نمازيكه قضا كرده شود از نمازهاى مذكوره ودر باقى نمازها مصلى مختار است

ان شاء اذن واقام ليكون القضاء على حسب الاداء وان شاء اقتصر على الاقامة لان الاذان للاستحضار وهم حضور قال رض وعن محمد رح
انه يقام لما بعدها قالوا يجوز ان يكون هذا قولهم جميعا وينبغي ان يؤذن ويقيم على طهر فان اذن على غير وضوء جاز لانه ذكر وليس بصلوة فكان
الوضوء فيه استحبابا كما في القراءة ويكره ان يقيم على غير وضوء لما فيه من الفصل بين الاقامة والصلوة ويروى انه لا تكره الاقامة ايضا
لانه احد الاذانين ويروى انه يكره الاذان ايضا لانه يصير داعيا الى ما لا يجيب بنفسه ويكره ان يؤذن وهو جنب رواية واحدة ووجه الفرق
على احدى الروايتين هو ان الاذان يشبه الصلوة فيشترط الطهارة عن اغلظ الحدثين دون اخفهما عملا بالشبهين وفي الجامع الصغير اذا اذن
على غير وضوء واقام لا يعيد والجنب احب الي ان يعيد وان لم يعد اجزاه اما الاول فلخفة الحدث واما الثاني ففي الاعادة بسبب الجنابة روايتان
والاشبه ان يعاد الاذان دون الاقامة لان تكرار الاذان مشروع دون الاقامة وقوله ان لم يعد اجزاه يعني الصلوة لانها جائزة
بدون الاذان والاقامة **قال** وكذلك المرأة تؤذن معناه يستحب ان يعاد ليقع على وجه السنة ولا يؤذن لصلوة قبل
دخول وقتها ويعاد في الوقت لان الاذان للاعلام وقبل الوقت تجهيل وقال ابو يوسف وهو قول الشافعي رح يجوز للفجر في النصف الاخير
من الليل لتوارث اهل الحرمين والحجة على الكل قوله عليه السلام لبلال رض لا تؤذن حتى يستبين لك الفجر هكذا ومد يديه عرضا

اگر خواهد برای هریک از انها اذان واقامت هر دو بگوید تا قضا بر صورت ادا متحقق شود واگر خواهد اختصار نماید بر اقامت زیرا چه اذان برای
استحضار است ونمازیان حاضر اند ف پس اذان گفتن ضرور نیست ص قال رض مرویست از محمد رح که سوای نماز اول برای نمازهای دیگر کفا
باید کرد بر اقامت وفقها گفته اند که احتمال است که این قول جمیع علما باشد مسئله ۱۲ سزاوار انیست که مؤذن در حالت گفتن اذان واقامت باوضو
باشد ولیکن اگر بی وضو اذان بگوید جائز است زیرا چه اذان ذکر است ونماز نیست ووضو برای آن مستحب است چنانچه وضو مستحب است
برای خواندن قرآن مسئله ۱۳ بی وضو اقامت گفتن مکروه است زیرا چه اگر مؤذن بی وضو اقامت بگوید فصل لازم می آید میان اقامت ونماز
ف چه او بعد از گفتن اقامت مشغول وضو خواهد شد ص ومرویست که بی وضو اقامت گفتن نیز مکروه نیست زیرا چه اقامت مثل اذان
است ومرویست که بی وضو اذان گفتن نیز مکروه است زیرا چه مؤذن هرگاه بی وضو اذان بگوید لازم می آید که او بخواند مردمان را بسوی
نماز وخود مستعد نیست برای آن مسئله ۱۴ در حالت جنابت اذان گفتن مکروه است باتفاق روایات زیرا چه اذان را مشابهتی است با نماز
پس باید که مؤذن در حالت اذان گفتن پاک باشد از جنابت که حدث غلیظ است نه از حدثیکه موجب وضو است چه آن خفیف است ومحمد رح
در جامع صغیر گفته است که اگر مؤذن بی وضو اذان یا اقامت بگوید پس اعادهٔ آن در کار نیست زیرا چه این حدث شدید نیست واگر در حالت جنابت
بگوید پس واجب نزد من انیست که اعاده نماید آنرا ومعهذا اگر اعاده نماید نماز جائز می شود زیرا چه نماز جائز است بدون اذان واقامت ولیکن باید
دانست که در صورتیکه مؤذن در حالت جنابت اذان واقامت بگوید پس در اعادهٔ آن دو روایت است یکی آنکه مذکور شد دوم اینکه اعادهٔ
اذان باید کرد نه اعادهٔ اقامت وهمین ترجیح دارد زیرا چه تکرار اذان مشروع است نه تکرار اقامت وهمچنین اگر زن اذان بگوید پس مستحب است که
اعاده کرده شود تا اذان بر وجه سنت متحقق شود مسئله ۱۵ اذان برای نماز پیش از وقت آن نباید گفت واگر پیش از وقت نماز اذان بگوید
باید که بعد از رسیدن وقت نماز اعاده نماید زیرا چه اذان برای اعلام است واذان پیش از وقت تجهیل است وابو یوسف رح گفته است
که اذان برای نماز فجر پیش از وقت بعد از نصف شب جائز است زیرا چه عمل اهل مکه ومدینه بر این است وقول شافعی رح موافق قول
ابی یوسف رح ست ودلیل علمای ما رح انیست که پیغمبر صلعم بلال رض فرموده است که اذان فجر مگو تا آنزمان که خوب ظاهر شود بر تو وقت فجر

والمسافرون وقيم لقوله عليه السلام لابني ابي مليكة اذا سافرتما فاذنا واقيما فان تركهما جميعا يكره ولو اقتصر بالاقامة جاز لان الاذان لاستحضار الغائبين والحاضرون ولاقامة لاعلام الافتتاح وهم اليه محتاجون فان صلى في بيته في المصر يصلي باذان واقامة ليكون الاداء على هيئة الجماعة وان تركهما جاز لقول ابن مسعود رض اذان الحي يكفينا

باب شروط الصلوٰة

التي تتقدمها يجب على المصلي ان يقدم الطهارة من الاحداث والانجاس على ما قدمناه قال الله تعالى وثيابك فطهر وقال الله تعالى وان كنتم جنبا فاطهروا ويستر عورته لقوله تعالى خذوا زينتكم عند كل مسجد اي ما يواري عورتكم عند كل صلوٰة وقال عليه السلام لا صلوٰة لحائض الا بخمار اي لبالغة وعورة الرجل ما تحت السرة الى الركبة لقوله عليه السلام عورة الرجل ما بين سرته الى ركبته ويروى ما دون سرته حتى تجاوز ركبته وبهذا يتبين ان السرة ليست من العورة خلافا لما يقوله الشافعي رح والركبة من العورة خلافا له ايضا وكلمة الى تحملها على كلمة مع عملا بكلمة حتى وعملا بقوله عليه السلام الركبة من العورة وبدن الحرة كلها عورة الا وجهها وكفيها لقوله عليه السلام المرأة عورة مستورة واستثناء العضوين للابتلاء بابدائهما قال رض وهذا تنصيص على ان القدم عورة ويروى انها ليست بعورة وهو الاصح فان صلت وربع ساقها مكشوف اقتنها تعيد الصلوٰة عند ابي حنيفة ومحمد رح وان كان اقل من الربع لا تعيد وقال ابو يوسف رح لا تعيد ان كان اقل من النصف لان الشيء انما يوصف بالكثرة اذا كان ما يقابله اقل منه اذ هما من اسماء المقابلة وفي النصف عنه روايتان فاعتبر الخروج عن حد القلة او عدم الدخول في ضده وهما ان الربع يحكى حكاية الكمال

مسئلہ ۱۶ اذان واقامت سنت است در حق مسافر نیز زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است بدو پسر ابی ملیکہ رض کہ ہرگاہ مسافر شوید پس اذان و اقامت بگوئید واگر مسافر ترک کند اذان واقامت ہر دو را پس این مکروہ است واگر اکتفا نماید بر اقامت جائز است زیرا چہ اذان برای استحضار غائبان است و در سفر رفیقان حاضر می باشند واقامت تنبیہ است برانیکہ امام افتتاح نماز میکند وباین محتاج اند حاضران نیز مسئلہ ۱۷ اگر شخصے نماز گذارد در خانۂ خود کہ در شہر است پس باید کہ اذان واقامت بگوید تاکہ ادای نماز بر صورت جماعت شود واگر ہر دو را ترک کند جائز است بجہت قول ابن مسعود رض کہ اذان در مسجد محلہ کفایت میکند واللہ اعلم

باب سوم در بیان شرائط نماز مسئلہ ۱ ف یکی از ان اینست ص کہ بدن وجامۂ مصلی از حدث ونجاست پاک باشد زیرا چہ خدا تعالی در قرآن مجید باین امر کردہ است ف ودوم ص ستر عورت است زیرا چہ در قرآن مجید ودر حدیث امر بآن آمدہ است ف وباید دانست ص کہ عورت مرد از زیر ناف تا ہر دو زانوی وی است زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ عورت مرد از مابین ناف تا ہر دو زانوی وی است وازین حدیث معلوم شد کہ ناف عورت نیست ونزد شافعی رح ناف عورت است وباید دانست کہ زانو عورت است نزد علمای ما چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ زانو از عورت است ونزد شافعی رح زانو عورت نیست وعورۃ زن حرہ جمیع بدن وی است مگر روی وہر دو کف دست زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ زن عورت است کہ ستر آن واجب است ولیکن ازین حدیث استثنا نمودہ شدہ است روی وہر دو کف دست او بنا بر ضرورت چہ بسوی کشف این عضوہا حاجت است وپوشیدن آن موجب حرج است قال رض کہ انچہ مذکور شد نص است برینکہ ہر دو قدم زن عورت است ومرویست از ابی حنیفہ رح کہ آن عورت نیست وہمین اصح است ف چہ بسوی کشف آن نیز حاجت است ص پس اگر نماز گذارد زن در حالتیکہ ثلث ساق او یا ربع آن مکشوف باشد نماز او جائز نیست ولازم است بر وکہ اعادۂ آن نماید واگر کمتر از ربع ساق او برہنہ باشد اعادۂ آن نکند واین نزد طرفین رح است وابو یوسف رح گفتہ است کہ اگر کمتر از نصف ساق او برہنہ باشد اعادۂ نماز در کار نیست زیرا چہ درینصورت اکثر ساق آن برہنہ نشدہ است چہ شی موصوف نمی شود بانیکہ اکثر است مگر وقتیکہ انچہ مقابل آنست کمتر باشد از ان واگر نصف ساق او برہنہ باشد پس درینصورت از ابی یوسف رح دو روایت است وطرفین رح میگویند کہ ربع قائم مقام کل شمردہ میشود در اکثر احکام

کما فی مسح الرأس والحلق فی الاحرام ومن رأی وجه غیره یخبر عن رؤیته وان لم یر الا احد جوانبه الاربعة والشعر والبطن والفخذ
کذلک یعنی علی هذا الاختلاف لان کل واحد عضو علیحدة والمراد به النازل من الرأس هو الصحیح وانما وضع غسله فی الجنابة لمکان الحرج والعورة
الغلیظة علی هذا الاختلاف والذکر یعتبر بانفراده وکذا الانثیان وهذا هو الصحیح دون الضم وما کان عورة من الرجل فهو عورة
من الامة وبطنها وظهرها عورة وما سوی ذلک من بدنها لیس بعورة لقول عمر رض الق عنک الخمار یا فارة تشبهین
بالحرائر ولانها تخرج لحاجة مولیها فی ثیاب مهنتها عادة فاعتبر حالها بذوات المحارم فی حق جمیع الرجال دفعا للحرج
قال ولو لم یجد ما یزیل به النجاسة صلی معها ولم یعد وهذا علی وجهین ان کان ربع الثوب او اکثر منه طاهرا یصلی
فیه ولو صلی عریانا لا یجزیه لان ربع الشیء یقوم مقام کله وان کان الطاهر اقل من الربع فکذلک عند محمد رح وهو احد قولی
الشافعی رح لان فی الصلوة فیه ترک فرض واحد وفی الصلوة عریانا ترک الفروض وعند ابی حنیفة وابی یوسف رح
یتخیر بین ان یصلی عریانا وبین ان یصلی فیه وهو الافضل لان کل واحد منهما مانع جواز الصلوة حالة
الاختیار ویستویان فی حق المقدار فیستویان فی حکم الصلوة وترک الشیء الی خلف لا یکون ترکا

چنانچه در مسح وحلق سر در احرام وهمچنین اگر شخصی به بیند روی کسی را وبگوید که روی فلان را دیده ام اگرچه ندیده باشد آن شخص مگر یکجانب را
از جانب روی آنکس ودر موی سر زن حره وشکم دران او نیز اختلاف است مانند اختلاف در ساق او که مذکور شد زیرا چه هر واحد از موی
وشکم دران عضو علیحده است وباید دانست که مراد از موی سر او آن موی است که از سر فرو هشته باشد وهمین صحیح است وعدم وجوب
شستن آن در غسل جنابت باعتبار حرج است نه باعتبار آنکه از بدن زن نیست وهمچنین اختلاف است در عورت غلیظه ولیکن باید دانست
که قضیب عضو علیحده است وخایه عضو علیحده است وهمین صحیح است **مسئله** هر عضو مرد که عورت است آن عضو کنیز نیز عورت است وسوای
آن شکم وپشت او نیز عورت است وباقی بدن او عورت نیست واین ثابت است بقول عمر رض که فرمود بکنیزکی که نام او دفاره بود که بینداز مجبر را
از روی خود آیا میخواهی که مانند زنان حره شوی وستر آن انیست که کنیز پارچه خدمت پوشیده برای خدمت خواجه خود بیرون خانه میگردد وهمین
عادت است پس حال او مانند حال محارم اعتبار نموده شد در حق جمیع مردان برای دفع حرج **مسئله** اگر شخصی نیابد چیزی که بآن ازاله
نجاست نماید چون آب وغیره ص پس جائز است ویرا که بآن نجاست نماز گذارد وباز اعاده آن مر او را در کار نیست وباید
دانست که درین مسئله تفصیل است یعنی اگر ربع جامه او یا زیاده از ان پاک است پس لازم است که آن جامه را پوشیده نماز گذارد واگر
درینصورت برهنه نماز گذارد جائز نیست زیرا چه ربع از شی قائم مقام کل آن می شود واگر کمتر از ربع جامه پاک باشد پس درینصورت نیز همان
حکم است نزد محمد رح ویک قول شافعی رح نیز مطابق آنست زیرا چه اگر نماز گذارد با جامه مذکور یک فرض ترک میشود ف که آن طهارت
جامه است ص واگر برهنه نماز گذارد چند فرض ترک میشود ف چون ستر عورت وقیام ورکوع وسجود چه او برهنه نشسته نماز خواهد کرد ورکوع وسجود
با ایما ادا خواهد کرد ص وشیخین رح میگویند که درصورت مذکوره شخص مذکور مختار است اگر خواهد نماز برهنه گذارد واگر خواهد جامه مذکور پوشیده
نماز گذارد زیرا چه برهنگی ونجاست هر دو مانع جواز نماز است در حالت اختیار وهر دو برابر است در مقدار پس در حکم نماز نیز برابر خواهد شد وانچه محمد رح
گفته است که اگر برهنه نماز گذارد چند فرض ترک خواهد شد چون ستر عورت وغیره پس جواب آن انیست که سوای ستر عورت چون رکوع وغیره
اگرچه متروک میشود ولیکن خلف آن که ایما است یافته میشود وترک شی باینطور که خلیفه آن قائم مقام شود گویا ترک آن نیست

والافضلیۃ لعدم اختصاص الستر بالصلوۃ واختصاص الطہارۃ بہا ومن لم یجد ثوبا صلی عریانا قاعدا یومی بالرکوع والسجود ھکذا فعلہ اصحاب رسول اللہ علیہ السلام فان صلی قائما اجزاہ لان فی القعود ستر العورۃ الغلیظۃ وفی القیام اداء ھذہ الارکان فیمیل الی ایہما شاء الا ان الاول افضل لان الستر وجب لحق الصلوۃ وحق الناس ولانہ لاخلف لہ والایماء خلف عن الارکان **قال** وینوی الصلوۃ التی یدخل فیہا بنیۃ لایفصل بینہا وبین التحریمۃ بعمل والاصل فیہ قولہ علیہ السلام الاعمال بالنیات ولان ابتداء الصلوۃ بالقیام وھو متردد بین العادۃ والعبادۃ ولایقع التمیز الا بالنیۃ والمتقدم علی التکبیر کالقائم عندہ اذا لم یوجد ما یقطعہ وھو عمل لایلیق بالصلوۃ ولامعتبر بالمتأخرۃ منہا عنہ لان ما مضی لایقع عبادۃ لعدم النیۃ وفی الصوم جوزت للضرورۃ والنیۃ ھی الارادۃ والشرط ان یعلم بقلبہ ای صلوۃ یصلی اما الذکر باللسان فلامعتبر بہ ویحسن ذلک لاجتماع عزیمتہ ثم ان کانت الصلوۃ نفلا یکفیہ مطلق النیۃ وکذا اذا کانت سنۃ فی الصحیح وان کانت فرضا فلابد من تعین فرض کالظہر مثلا لاختلاف الفروض

ولیکن جامۂ مذکور را پوشیدہ نماز کردن افضل است بجہت آنکہ ستر عورت مخصوص نماز نیست بلکہ ستر عورت ہمیشہ فرض است ف چہ در حالت نماز وچہ در غیر آن ص بخلاف طہارت چہ آن مخصوص بنماز است مسئلہ ۴ ہر کہ نیابد جامہ را ف کہ بآن ستر عورت نماید ص پس ف جائز است ویرا کہ ص برہنہ نماز گذارد ولیکن باید کہ نشستہ نماز کند ونماز او جائز است زیرا چہ در صورت نشستن ستر عورت غلیظہ حاصل میشود ودر صورت استادن ادای این ارکان اعنی رکوع وسجود حاصل میشود پس او مختار است بہر حالت کہ رغبت او باشد اختیار کند آنرا ولیکن اول افضل است بدو وجہ ف یکی اینکہ ص ستر عورت واجب است بجہت حق نماز وہم بجہت حق انسان ف ودوم اینکہ ص اگر برہنہ استادہ نماز کند ستر عورت فوت میشود وچیزی خلف قائم مقام آن نیست واگر نشستہ نماز کند رکوع وسجود وایما او نماید پس این ایما خلف وقائم مقام رکوع وسجود است مسئلہ ۵ ف سوم ص از شرائط نماز نیت نماز است وباید دانست کہ معتبر آن نیت است کہ میان آن وتکبیر تحریمہ فاصل نباشد عملیکہ منافی نماز است ووجہ فرضیت نیت در نماز ف یکی اینست ص کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است جز این نیست کہ اعتبار ہر عمل بہ نیت است ف ودوم اینست ص کہ ابتدای نماز قیام است وقیام بطریق عبادت ہم میشود وہم بطریق عادت وتمیز میان این ہر دو نمیشود مگر بہ نیت وباید دانست کہ اگر اول تکبیر تحریمہ بگوید وبعد از آن نیت نماز کند پس این نیت معتبر نیست زیرا چہ آن مقدار نماز کہ مقدم از نیت یافتہ میشود عبادت نمی شود سوال پس باید کہ نیت روزہ بعد از طلوع صبح صادق معتبر نباشد وحال آنکہ نیت روزہ تا بقریب نصف النہار معتبر است جواب نیت روزہ بعد از طلوع صبح صادق معتبر است بنا بر ضرورت چہ انسان در شب میخوابد وبیدار نمی شود مگر بعد از دمیدن صبح صادق واین اکثر اتفاق میشود مسئلہ ۶ نیت عبارت است از ارادہ پس شرط اینست کہ بداند کہ کدام نماز خواہد کرد ف اعنی نماز ظہر یا نماز عصر مثلا ص واما ذکر آن بزبان درکار نیست ولیکن اگر بزبان نیز ذکر آن نماید حسن است زیرا چہ زبان موافق می شود ارادہ او را وبعد از آن باید دانست کہ برای نماز نفل نیت مطلق نماز کفایت میکند وہمچنین برای نماز سنت بنا بر روایت صحیح ولیکن برای نماز فرض پس نیت مطلق نماز کفایت نمیکند بلکہ ضرور است کہ تعین فرض نماید چون فرض ظہر مثلا زیرا چہ نماز فرض بسیار است ف لہذا ص در نیت تعین آن ضرور است ؛

وان کان مقتدیا بغیرہ ینوی الصلوٰۃ ومتابعتہ لانہ یلزمہ فساد الصلوٰۃ من جہتہ فلابد من التزامہ قال ویستقبل القبلۃ

لقولہ تعالیٰ فولوا وجوھکم شطرہ ثم من کان بمکۃ ففرضہ اصابۃ عینہا ومن کان غائبا ففرضہ اصابۃ جہتہا ھو الصحیح لان التکلیف

بحسب الوسع ومن کان خائفا یصلی الی ای جہۃ قدر لتحقق العذر فاشبہ حالۃ الاشتباہ فان اشتبہت علیہ القبلۃ ولیس ھناک

من یسألہ عنہا اجتہد لان الصحابۃ رضی اللہ عنہم تحروا وصلوا ولم ینکر علیہم رسول اللہ علیہ السلام ولان العمل بالدلیل الظاہر واجب عند انعدام دلیل فوقہ والاستخبار

فوق التحری فان علم انہ اخطأ بعد ما صلی لا یعیدہا وقال الشافعی رح یعیدہا اذا استدبر لتیقنہ بالخطاء ونحن نقول لیس فی وسعہ الا التوجہ الی

جہۃ التحری والتکلیف مقید بالوسع وان علم ذلک فی الصلوٰۃ استدار الی القبلۃ لان اہل قباء لما سمعوا بتحول القبلۃ استداروا کہیئتہم فی الصلوٰۃ

مسئلہ ۷ اگر مصلی مقتدی باشد پس ضرور است ویرا کہ نیت اقتدا و متابعت امام نیز نماید زیرا چہ فساد نماز مقتدی لازم می آید بسبب فساد نماز امام پس ضرور است کہ مقتدی التزام آن نماید مسئلہ ۸ ف چہارم ص از شرائط نماز استقبال قبلہ است ف اعنی روبسوی قبلہ آوردن ص زیرا چہ خدا تعالیٰ در قرآن مجید فرمودہ است کہ بگردانید روی خود ہا را بسوی کعبہ و بعد از ان باید دانست کہ بر اہل مکہ فرض است کہ توجہ روی آنہا ف بہ مقابل جزوی از اجزای ص خانۂ کعبہ باشد و بر غیر اہل مکہ ف این فرض نیست ص بلکہ فرض بر آنہا انیست کہ روی آنہا بسوی جہت خانہ کعبہ باشد و ہمین صحیح است زیرا چہ تکلیف شرعی بقدر وسع و طاقت است ف و در وسع و طاقت غیر اہل مکہ نیست کہ در نماز روی خود را بمقابل جزوی از اجزای خانۂ کعبہ نمایند ص مسئلہ ۹ ہر کہ بسبب خوف روی بسوی قبلہ نتواند کرد پس جائز است ویرا کہ متوجہ شود در نماز بہر جانب کہ تواند چہ او معذور است پس حال او مانند حال کسی است کہ جانب قبلہ بروی مشتبہ گردد مسئلہ ۱۰ شخصے کہ جانب قبلہ بروی مشتبہ گردد و نیابد کسی را کہ بپرسد از و قبلہ را پس باید کہ او تحری و اجتہاد نماید ف اعنی خود فکر کند و بہر جانب کہ ظن او غالب شود کہ آن جانب قبلہ است پس بہمان جانب نماز گذارد ص بجہت آنکہ صحابہ رضی چنین کردہ اند و رسول خدا صلعم بران مطلع شد و انکار نکرد و بجہت آنکہ عمل کردن بر دلیل ظاہر ف کہ دلیل ظنی است ص واجب است وقتیکہ یافتہ نشود دلیل ف قطعی کہ فوق از ان است ص و استخبار فوق تحری است پس اگر بعد از گذاردن نماز بجانب تحری ظاہر شود بر شخص مذکور کہ او خطا کردہ بود ف و بیقین معلوم شد کہ قبلہ بجانب دیگر است ص پس اعادۂ نماز مذکور براو واجب نیست و شافعی رح گفتہ است کہ اعادۂ نماز مذکور براو واجب است در صورتیکہ معلوم شود کہ پشت بقبلہ نماز کردہ است زیرا چہ خطا در نصورت یقینا ظاہر شد علمای ما میگویند کہ در وسع و طاقت او نیست مگر متوجہ شدن بسوی جہت تحری و تکلیف شرعی نیست مگر بچیزیکہ در وسع و طاقت او است و اگر مطلع شود بران در اثنای نماز پس بگردد بسوی قبلہ زیرا چہ پیشتر در ابتداء اسلام قبلہ نماز بیت المقدس بود و بسوی آن نماز میکردند و بعد از ان حکم شد کہ قبلہ خانۂ کعبہ است و نماز بسوی آن باید کرد و خبر این معنی باہل مسجد قبا رسید در حالیکہ آنہا در نماز بودند و آنہا بمجرد شنیدن این خبر در عین نماز رو گردانیدند بسوی خانۂ کعبہ و چون خبر بہ پیغمبر صلعم رسید ف کہ اہل مسجد در عین نماز روے گردانیدند بسوی خانۂ کعبہ

واستحسنه النبي عليه السلام وكذا اذا تحول رأيه الى جهة اخرى توجه اليها لوجوب العمل بالاجتهاد فيما يستقبل من غير نقض الماضي قبله
ومن ام قوما في ليلة مظلمة فتحرى القبلة وصلى الى المشرق وتحرى من خلفه فصلى كل واحد منهم الى جهة وكلهم خلفه ولا يعلمون
حاله صح الامام اجزاهم لوجود التوجه الى جهة التحري وهذه المخالفة غير مانعة كما في جوف الكعبة ومن علم منهم بحال
امامه تفسد صلوته لانه اعتقد امامه على الخطاء وكذا لو كان معتقدا على الامام ترك فرض المقام

باب صفة الصلوة

فرائض الصلوة ستة التحريمة لقوله تعالى وربك فكبر والمراد به تكبيرة الافتتاح والقيام لقوله تعالى وقوموا لله قانتين والقراءة لقوله تعالى فاقرؤا
ما تيسر من القرآن والركوع والسجود لقوله تعالى اركعوا واسجدوا والقعدة قدر آخر الصلوة مقدار التشهد لقوله عليه السلام لابن مسعود رض
حين علمه التشهد اذا قلت هذا او فعلت هذا فقد تمت صلوتك على التمام بالفعل قرأ او لم يقرأ **قال** وما سوى ذلك فسنة الخلق اسم السنة
وفيها واجبات كقراءة الفاتحة وضم السورة معها ومراعاة الترتيب فيما شرع مكررا من الافعال كالقعدة الاولى وقراءة التشهد في الاخيرة والقنوت في الوتر
وتكبيرات العيدين والجهر فيما يجهر فيه والمخافتة فيما يخافت فيه ولهذا يجب عليه سجدتا السهو بتركها هذا هو الصحيح وتسميتها سنة على الكتاب لانه ثبت وجوبها بالسنة

ص پیغمبر صلعم این عمل را مستحسن داشتند پس همین حکم است در صورتیکه رای صاحب تحری متبدل گردد بجانب دیگر از جانب اول زیرا عمل کردن بر اجتهاد واجب است **مسئله** اگر گروهی در شب تاریک با جماعت نماز کردند باینطور که امام آنها تحری نمود و رو بمشرق کرد و هر کس از آنها تحری کرد و رو بجانب تحری خود نمود و هیچ کس نمیداند که روی امام کدام جانب است لیکن مقتدیان مقدم از امام نیستند بلکه امام مقدم است از آنها پس درینصورت نماز آنها جائز است زیرا چه هر کس از آنها متوجه است بسوی قبله خود که جهت تحری وی است و اما مخالفت میان مقتدی و امام باینطور که روی امام بیک جانب است و روی مقتدی بجانب دیگر مانع جواز نماز نیست درینصورت چنانچه این مخالفت جواز نماز نیست درصورتیکه نماز جماعت گذراند گروهی در جوف خانه کعبه و درصورت مذکوره هر که از مقتدیان مطلع شود بر حال امام که رو بجانب قبله نیست بلکه بجانب دیگر است پس نماز او فاسد میگردد زیرا چه در اعتقاد او امام بر خطا است و همچنین فاسد باشد نماز کسیکه مقدم باشد از امام زیرا چه فرض است بر مقتدی که پس استاده شود در مقامیکه مقدم از امام نباشد **ف** و این فرض ترک میشود از کسیکه مقدم باشد از امام والله اعلم

باب ف چهارم **ص** در بیان صفت نماز **مسئله** فرض در نماز شش چیز است **ف** یکی تکبیر **ص** تحریمه **ف** دوم **ص** استادن **ف** سوم **ص** خواندن قرآن **ف** چهارم **ص** رکوع **ف** پنجم **ص** سجده زیرا چه خدایتعالی در قرآن مجید باین چیزها امر کرده است **ف** ششم **ص** قعدهٔ اخیره یعنی نشستن در آخر نماز بقدر خواندن تشهد زیرا چه پیغمبر صلعم عبد الله بن مسعود رض را تشهد تعلیم کرد و فرمود که هرگاه بخوانی این را یا چنین کنی یعنی بنشینی بقدر خواندن تشهد نماز تو تمام می شود پس ازین حدیث معلوم شد که نشستن بقدر تشهد فرض است **ف** و بدانکه همین شش چیز در نماز فرض است **ص** و آنچه سوای آن است پس بعضی از آن واجب است چون خواندن سورهٔ فاتحه و خواندن سورهٔ دیگر بعد از سورهٔ فاتحه و ترتیب میان افعالیکه تکرار آن در نماز مشروع است و قعدهٔ اولی و خواندن تشهد در قعدهٔ اخیره و خواندن **ف** دعای **ص** قنوت **ف** در نماز **ص** وتر و تکبیرات **ف** زائده در نماز **ص** عیدین و قرآن بجهر خواندن در نمازهائیکه قرآن بجهر در آن خوانده میشود و قرآن باخفا خواندن در نمازهائیکه قرآن باخفا خوانده میشود در آن و از جهت ترک این چیزها دو سجدهٔ سهو واجب میشود و همین صحیح است و در کتاب که این چیزها را سنت شمرده است سبب آن اینست که وجوب این چیزها بسنت ثابت شده است **ف** و بعضی از آن سنت است چنانچه بیان آن در ضمن بیان مسائل آینده خواهد آمد انشاء الله تعالی

واذا شرع فی الصلوة کبّر اتاما وقال علیه السلام تحریمها التکبیر وهو شرط عندنا خلافا للشافعی رح حتی لو لم یحرم للفرض کان له ان یؤدی بالتطوع
وهو یقول انه یشترط لها ما یشترط لسائر الارکان وهذا لانه الرکنیة وتنا انه عطف الصلوة علیه فی قوله تعالی وذکر اسم ربه فصلی وتقدیمه للاهتمام
ولهذا لا یتکرر تکرار الارکان ومراعاة الشرائط لما یتصل به من القیام ویرفع یدیه مع التکبیر وهو سنة لان النبی علیه السلام واظب علیه هذا لفظ غیر
الی اشتراط المقارنة وهو المروی عن ابی یوسف رح والحکم عن الطحاوی والاصح انه یرفع یدیه اولا ثم یکبر لان فعله نفی الکبریاء عن غیر الله تعالی
والنفی مقدم ویرفع یدیه حتی یحاذی بابهامیه شحمة اذنیه وعند الشافعی رح یرفع الی منکبیه وعلی هذا تکبیرة القنوت والاعیاد والجنازة
له حدیث ابی حمید الساعدی رض قال کان النبی علیه السلام اذا کبر رفع یدیه الی منکبیه وتنا روایة وائل بن حجر والبراء وانس رض ان النبی
علیه السلام کان اذا کبر رفع یدیه حذاء اذنیه ولان رفع الید لاعلام الاصم وهو بما قلناه وما رواه یحمل علی حالة العذر والمرأة ترفع یدیها حذاء
منکبیها وهو الصحیح لانه استر لها فان قال بدل التکبیر الله اجل او اعظم او الرحمن اکبر او لا اله الا الله او غیره من اسماء الله تعالی
اجزاه عند ابی حنیفة ومحمد رح وقال ابو یوسف رح ان کان یحسن التکبیر لم یجز الا قوله الله اکبر او الله الاکبر او الله الکبیر وقال الشافعی رح
لا یجوز الا بالاولین وقال مالک رح لا یجوز الا بالاول لانه هو المنقول والاصل فیه التوقیف والشافعی یقول ادخال الالف واللام ابلغ
فی الثناء فقام مقامه وابو یوسف رح یقول ان افعل وفعیلا فی صفات الله تعالی سواء بخلاف ما اذا کان لا یحسن لانه لا یفید رح الا علی المعنی

ص مسئله ۱ هرگاه شروع کند مصلی در نماز تکبیر بگوید و مع تکبیر هر دو دست را بر دارد اما تکبیر پس آن فرض است چنانچه سابق بیان آن نموده شد
واما دست برداشتن پس آن سنت است زیرا چه پیغمبر صلعم بران مواظبت نموده است قال رض انچه مذکور شد که مع تکبیر هر دو دست را بر دارد
پس آن مرویست از ابی یوسف رح وطحاوی رح واما اصح انیست که اول هر دو دست را بر دارد و بعد ازان تکبیر بگوید زیرا چه برداشتن هر دو
دست دلالت میکند بر نفی کبریا از غیر خدا تعالی ف ولفظ تکبیر دلالت میکند بر ثبوت آن مر خدا تعالی را مانند کلمه شهادت ص وذکر نفی مذکور
مقدم باید بر ثبوت مذکور باید دانست که هر دو دست را باید برداشت تا آن مقدار که هر دو نرمه گوش شود و شافعی رح
گفته است که بر دارد هر دو دست را تا بمحاذی هر دو کتف و همچنین اختلاف است در برداشتن هر دو دست در تکبیر قنوت و در تکبیرات
عیدین و تکبیرات نماز جنازه و دلیل شافعی رح انیست که ابو حمید الساعدی رح روایت کرده است که پیغمبر صلعم وقتیکه تکبیر میگفت برمیداشت
هر دو دست را بمحاذی هر دو منکب مبارک خود و دلیل علمای ما رح انیست که وائل بن حجر و براء ابن عازب و انس رض روایت کرده اند
که پیغمبر صلعم وقتیکه تکبیر میگفت برمیداشت هر دو دست مبارک را تا بمحاذی دو نرمه گوش خود و برای اینکه برداشتن هر دو دست برای اعلام
اصم است و آن نمی شود مگر به برداشتن هر دو دست تا هر دو نرمه گوش و حدیثیکه روایت کرده است آنرا شافعی رح محمول است بر حالت عذر
مسئله ۲ زن را باید که در وقت تکبیر هر دو دست را بر دارد تا بمحاذی هر دو منکب خود و همین صحیح است چه آن موجب ستر است در حق او
مسئله ۳ اگر کسی بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا لا اله الا الله بگوید یا سوای آن از اسماء خدا تعالی پس این جائز است نزد
ابی حنیفه رح و محمد و ابو یوسف رح گفته است که اگر آنکس لفظ الله اکبر را میداند پس جائز نیست و اگر انیکه بگوید الله اکبر یا الله الاکبر یا الله کبیر یا
الله الکبیر و شافعی رح گفته است که جائز نیست مگر الله اکبر یا الله الاکبر و امام مالک رح گفته است که جائز نیست مگر الله اکبر زیرا چه همین منقول
است و شافعی رح میگوید که لفظ الله اکبر دلالت میکند بر ثنای خدا تعالی بر وجه مبالغه پس آن قائم مقام لفظ الله الاکبر خواهد شد و ابو یوسف رح
میگوید که لفظ الله اکبر و الله الکبیر هر دو بمعنی برابر است پس جائز نیست در حق کسیکه میداند این الفاظ را مگر همین الفاظ بخلاف کسیکه نمیداند
آنرا چه وی را جائز است که بگوید لفظ دیگر را که دلالت میکند بر بزرگی خدا تعالی چون لفظ الله اجل وغیره که مذکور شد

ولهما ان التكبير هو التعظيم لغة وهو حاصل فان افتتح الصلوة بالفارسية او قرأ فيها بالفارسية او ذبح وسمى بالفارسية

وهو يحسن العربية اجزاه عند ابي حنيفة رح وقالا لا يجزيه الا في الذبيحة وان لم يحسن العربية اجزاه اما الكلام في الافتتاح

فمحمد مع ابي حنيفة رح في العربية ومع ابي يوسف في الفارسية لان لغة العرب لها من المزية ما ليس لغيرها واما الكلام في القراءة

فوجه قولهما ان القرآن اسم لنظم عربي كما نطق به النص الا ان عند العجز يكتفى بالمعنى كالايماء بخلاف التسمية لان الذكر يحصل بكل لسان

ولابي حنيفة رح قوله تعالى وانه لفي زبر الاولين ولم يكن فيها بهذه اللغة ولهذا يجوز عند العجز الا انه يصير مسيئا لمخالفة السنة المتوارثة

ويجوز بأي لسان كان سوى الفارسية هو الصحيح لما تلونا والمعنى لا يختلف باختلاف اللغات والخلاف في الاعتداد

ودليل طرفين رح اینست که لفظ تکبیر در لغت بمعنی تعظیم است واین معنی حاصل است از الفاظیکه مذکور شد ف مسئله ۵ اگر بگوید کسی لفظ
الله فقط وسوای آن اکبر یا اجل بآن ضم نکند پس محمد رح میگوید که درینصورت افتتاح نماز اعنی شروع در نماز متحقق نمیشود زیرا چه کمال تعظیم
حاصل میشود بسبب ذکر کردن اسم خدا تعالی با صفت او وفقط بذکر اسم الله آنقدر تعظیم حاصل نمیشود وامام ابو حنیفه رح میگوید که درصورت
مذکوره افتتاح نماز متحقق میشود ص مسئله ٦ اگر افتتاح نماز کند کسی بزبان فارسی ف باینطور که بگوید خدا تعالی بزرگ است ص
یا قرآن بخواند در نماز بزبان فارسی یا ذبح کند وبسم الله بزبان فارسی بگوید پس این جائز است نزد ابی حنیفه رح اگرچه آنکس عربی هم میداند
وصاحبین رح میگویند که آن جائز نیست در هیچ یکی از صورتهای مذکوره مگر درصورت ذبح واگر آنکس عربی نداند پس آن جائز است
در جمیع صورتهای مذکوره نزد صاحبین رح نیز ودلیل صاحبین رح اینست که قرآن اسم نظم عربی ست چنانچه دلالت میکند بران
نص قرآن پس قراءة بفارسی جائز نخواهد بود مگر درحق کسیکه قادر نباشد بزبان عربی پس درحق او اکتفا نموده میشود بمعنی قرآن ف لهذا جائز
است ویرا که بزبان فارسی قرآن بخواند ص چنانچه هرکه قادر نباشد برادای رکوع وسجود اکتفا می نماید بایما بخلاف خواندن چه آن ذکر است
وذکر خدا بهر زبان حاصل میشود ودلیل ابی حنیفه رح اینست که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت زیرا چه خدا تعالی در شان قرآن
میگوید که آن مذکور است در زبر پیشینیان ف که عبارت است از توریت وانجیل وغیره ص ومعلوم شد که در توریت وانجیل قرآن بزبان
عربی مذکور نیست ف ومعنی ومضمون قرآن دران مذکور است پس معلوم شد که قرآن اسم معنی است نه اسم نظم عبارت ص پس قرآن
عبارت است از معنی ومضمون وتعبیر آن بزبان فارسی ممکن است ودرینصورت قرآن یافته میشود لهذا خواندن قرآن بزبان فارسی جائز
است مر کسی را که بر خواندن قرآن بزبان عربی قادر نیست ولیکن باید دانست که اگر کسی بزبان فارسی قرآن بخواند گنهگار می شود نزد ابی حنیفه رح
چه آن مخالف سنت متواتر است مسئله ۷ باید دانست که چنانچه جائز است نزد ابی حنیفه رح خواندن قرآن بزبان فارسی همچنین جائز است
خواندن بهر زبان سوای زبان فارسی نیز واین صحیح است بنا بر دلیلیکه مذکور شد چه معنی مختلف نمیشود بسبب اختلاف زبان وباید
دانست که اختلاف ف میان ص ابی حنیفه رح ف ومیان ص صاحبین در نیست که قراءة قرآن بزبان فارسی معتبر است یا نه

ولا خلاف في ان الفساد يبتنى رجوعه في اصل المسئلة الى قولهما وعليه الاعتماد والخطبة والتشهد على هذا الاختلاف وفي الاذان يعتبر التعارف وان افتتح الصلوة باللهم اغفرلي لا يجوز لانه مشوب بحاجته فلم يكن تعظيما محضا وان افتتح بقوله اللهم فقد قيل يجزيه لان معناه يا الله وقد قيل لا يجزيه لان معناه يا الله آمنا بخير فكان سؤالا **قال** ويعتمد بيده اليمنى على اليسرى تحت السرة لقوله عليه السلام ان من السنة وضع اليمين على الشمال تحت السرة وهو يحمله على مالك رح في الارسال وعلى الشافعي في الوضع على الصدر ولان الوضع تحت السرة اقرب الى التعظيم وهو المقصود ثم الاعتماد سنة القيام عند ابي حنيفة رح وابي يوسف رح حتى لا يرسل حالة الثناء ولا اصل ان كل قيام فيه ذكر مسنون يعتمد فيه وما لا فلا وهو الصحيح فيعتمد في حالة القنوت وصلوة الجنازة ويرسل في القومة وبين تكبيرات الاعياد ثم يقول سبحانك اللهم وبحمدك الى آخره وعن ابي يوسف انه يضم اليه قوله ان وجهت وجهي الى آخره لرواية علي رض ان النبي عليه السلام كان يقول ذلك ولهما رواية انس رض ان النبي عليه السلام كان اذا افتتح الصلوة كبر وقرأ سبحانك اللهم وبحمدك الى آخره وهو اولى

اما در فساد نماز اختلاف نیست بلکه نزد صاحبین رح نیز نماز فاسد نمیشود ف چه اگر مع خواندن قرآن بزبان فارسی قرآن عربی نیز بخواند نماز درست میشود ص وباید دانست که مرویست که امام ابو حنیفه رح از قول خود رجوع کرده است بسوی قول صاحبین رح قال بر این اعتماد است باید دانست که در خواندن خطبه وتشهد بفارسی نیز اختلاف است ودر اذان تعارف وعادت معتبر است مسئله ۸ اگر شروع کند کسی نماز را باینطور که بجای الله اکبر اللهم اغفرلی بگوید پس این جائز نیست زیرا چه کلمهٔ اللهم اغفرلی دلالت میکند بر حاجت متکلم ودلالت آن بر تعظیم خالص نیست واگر بگوید اللهم فقط پس درینصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این جائز است زیرا چه معنی آن یا الله است وبعضی گفته اند که جائز نیست زیرا چه معنی آن یا الله آمنا بخیر است اعنی قصد خیر کن بامن واین سوال است ف پس جائز نخواهد شد مانند اللهم اغفرلی ص مسئله ۹ مصلی را باید که بعد از تکبیر تحریمه دست راست را بر دست چپ بنهد زیر ناف زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که از جملهٔ سنت اینست که بنهد دست راست را بر دست چپ زیر ناف ودر مذهب امام مالک رح دست گذاشته نماز میکنند ودر مذهب امام شافعی رح دست راست را می نهند بر دست چپ بالای سینه وهمین حدیث حجت است بر آنها وبرای اینکه نهادن دستها زیر ناف نزدیکتر است بسوی تعظیم وباید دانست که دست بر دست نهادن سنت است نزد شیخین رح در هر قیامیکه دران ذکر مسنون است ودر هر قیامیکه دران ذکر مسنون نیست پس دست بر دست نهادن دران سنت نیست وهمین صحیح است پس دست بر دست نهاده خواهد شد در حالت خواندن ف ثنا ص ودعای قنوت ونماز جنازه ودست بر دست نهاده نخواهد شد در حالت قومه ومیان تکبیرات عیدین ف زیرا چه دران ذکر مسنون نیست ص وبعد از نهادن دست راست بر دست چپ زیر ناف بگوید سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک واین را ثنا میگویند مرویست که ابی یوسف رح میگوید که مصلی بعد از سبحانک اللهم بخواند انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین بجهت آنکه از علی رضی الله تعالی عنه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میخواند آنرا ودلیل طرفین رح اینست که انس رضی الله تعالی عنه روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه شروع میکرد در نماز تکبیر میگفت ومیخواند سبحانک اللهم وبحمدک الی آخره وبران زیادتی نکرد چیزی را

وما رواہ محمول علی التہجد وقولہ وجل ثناؤک لم یذکر فی المشاہیر فلا یأتی بہ فی الفرائض والاولی ان لا یاتی بالتوجہ قبل التکبیر لیتصل النیۃ بہ ھو الصحیح
ویستعیذ باللہ من الشیطان الرجیم لقولہ تعالیٰ فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ من الشیطان الرجیم معناہ اذا اردت قرأۃ القرآن
والاولی ان یقول استعیذ باللہ لیوافق القرآن ویقرب منہ اعوذ باللہ ثم التعوذ تبع للقرأۃ دون الثناء عند ابی حنیفۃ ومحمد رح
لما تلونا حتی یاتی بہ المسبوق دون المقتدی ویؤخر عن تکبیرات العید خلافا لابی یوسف رح ویقرأ بسم اللہ الرحمن الرحیم ھکذا
نقل فی المشاہیر ویسر بھما لقول ابن مسعود رض اربع یخفیھن الامام وذکر من جملتھا التعوذ والتسمیۃ وآمین وقال الشافعی رح یجھر
بالتسمیۃ عند الجھر بالقرأۃ لما روی ان النبی علیہ السلام جھر فی صلوتہ بالتسمیۃ قلنا ھو المحمول علی التعلیم لان انسا رض اخبر انہ علیہ السلام
کان لا یجھر بھا ثم عن ابی حنیفۃ رح انہ لا یأتی بھا فی اول کل رکعۃ کالتعوذ وعنہ انہ یاتی بھا احتیاطا وھو قولھما ولا یاتی بھا بین
السورۃ والفاتحۃ الا عند محمد رح فانہ یأتی بھا فی صلوۃ المخافتۃ ثم یقرأ فاتحۃ الکتاب وسورۃ او ثلث ایات من ای سورۃ شاء

وحدیثیکہ روایت کردہ است آن را ابو یوسف رح محمول است بر نماز تہجد وجل ثناؤک در احادیث مشہورہ مذکور نیست پس در نمازہائے
فرض آوردن آن ضرور نیست قال رض اولی اینست کہ آیۂ انی وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض را پیشتر از تکبیر تحریمہ نخواند
تا نیت نماز بآن متصل شود وہمین صحیح است وبعد از خواندن سبحانک اللھم وبحمدک الی آخرہ استعاذہ نماید بخدا تعالیٰ از شیطان الرجیم زیرا چہ
خدا تعالیٰ در قرآن مجید فرمودہ است کہ ہرگاہ قرآن بخوانید ف اعنی ارادۂ آن نمائید ص پس استعاذہ نمائید بخدا تعالیٰ از شیطان الرجیم
ف اعنی آعوذ باللہ من الشیطان الرجیم یا استعیذ باللہ من الشیطان الرجیم بخوانید ص وبعد از ان بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند
زیرا چہ چنین آمدہ است بروایات مشہورہ وبعد از ان باید دانست کہ اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم خواندن تابع قرأۃ است نہ تابع
ثنا نزد طرفین رح بنا بر اینکہ مذکور شد وہرگاہ چنین شد پس مسبوق اعوذ خواہد خواند ف چہ او آخر قرأۃ میخواند ص ومقتدی نخواہد
خواند آنرا وخواندن تعوذ مؤخر است از تکبیرات عید **مسئلہ** ا باید کہ استعاذہ وبسم اللہ را باخفا بخواند زیرا چہ عبد اللہ ابن مسعود رض
گفتہ است کہ چہار چیز است کہ اخفا میخواند آن را امام ف یکی ص استعاذہ ف دوم ص بسم اللہ ف سوم ص آمین
ف چہارم تشہد ص وشافعی رح گفتہ است کہ بسم اللہ را بجہر بخواند در نمازیکہ قرأۃ قرآن دران بجہر است بجہت آنکہ مرویست
از پیغمبر صلعم کہ بسم اللہ بجہر خواندہ است در نماز وعلمای ما میگویند کہ این محمول است بر تعلیم ف اعنی رسول خدا صلعم بسم اللہ را
برای تعلیم غیر بجہر خواندہ است ص زیرا چہ انس رض گفتہ است کہ پیغمبر صلعم بجہر نمیخواند بسم اللہ را وبعد از ان باید دانست کہ ابو حنیفہ رح
گفتہ است کہ در اول ہر رکعت بسم اللہ نخواند چنانچہ اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم نمی خواند ونیز مرویست از ابی حنیفہ رح کہ باید کہ در
اول ہر رکعت بسم اللہ بخواند برای احتیاط ف زیرا چہ اختلاف علمای اخبار است در اینکہ بسم اللہ آیتی است ص از ہر سورہ
وصاحبین رح گفتہ اند کہ در اول ہر رکعت بسم اللہ باید خواند ومیان سورۂ فاتحہ ومیان سورۂ کہ ضم نمودہ می شود بان بسم اللہ نباید
خواند مگر نزد محمد رح چہ او رحمۃ اللہ علیہ میگوید کہ میان فاتحہ وسورۂ بسم اللہ باید خواند در نمازہائیکہ دران قرأۃ قرآن باخفا
است **مسئلہ** ا بعد از ان بسم اللہ بسورہ فاتحہ بخواند وضم کند بآن سورۂ دیگر را یا سہ آیت را از ہر سورہ کہ خواہد

فقرأة الفاتحة لاتتعين ركنا عندنا وكذا ضم السورة اليها خلافا للشافعي رح في الفاتحة ولمالك فيهما له قوله عليه السلام لاصلوة الا بفاتحة الكتاب وسورة معها وللشافعي رح قوله عليه السلام لاصلوة الا بفاتحة الكتاب ولنا قوله تعالى فاقرأوا ما تيسر من القرآن والزيادة عليه بخبر الواحد لايجوز لكنه يوجب العمل فقلنا بوجوبهما واذا قال الامام ولا الضالين قال امين ويقولها المؤتم لقوله عليه السلام اذا امن الامام فامنوا ولامتمسك لمالك رح في قوله عليه السلام اذا قال الامام ولا الضالين فقولوا امين من حديث القسمة لانه قال في اخره فان الامام يقولها قال ويخفونها لما روينا من حديث ابن مسعود رض ولانه دعاء فيكون مبناه على الاخفاء والمد والقصر فيه وجهان والتشديد فيه خطاء فاحش قال ثم يكبر ويركع وفي الجامع الصغير ويكبر مع الانحطاط لان النبي عليه السلام يكبر عند كل خفض ورفع ويحذف التكبير حذفا لان المد في اوله خطاء من حيث الدين لكونه استفهاما وفي اخره لحن من حيث اللغة ويعتمد بيديه على ركبتيه ويفرج بين اصابعه لقوله عليه السلام لانس رض اذا ركعت فضع يديك على ركبتيك وفرج بين اصابعك ولايندب الى التفريج لانه في هذه الحالة يكون اعون له

وباید دانست که خواندن سورهٔ فاتحه رکن نماز نیست نزد علمای مارح وهمچنین ضم سوره وشافعی رح میگوید که خواندن سورهٔ فاتحه رکن نماز است وامام مالک رح میگوید که ضم سوره نیز رکن نماز است ودلیل شافعی رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که نماز متحقق نمی شود مگر بسورهٔ فاتحه ودلیل امام مالک رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که نماز متحقق نمی شود مگر بسورهٔ فاتحه مع یک سورهٔ دیگر ودلیل علمای مارح اینست که خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که بخوانید انچه میسر شود از قرآن ف پس ازین معلوم شد که خواندن مطلق قرآن در نماز فرض است وتخصیص سورهٔ فاتحه وضم سورهٔ دیگر بآن فرض نیست ص وزیاده کردن فرضیت این چیزها بنا بر حدیثهای مذکوره جائز نیست زیرا چه آن حدیثها حدیث احاد است ولیکن عمل کردن بر حدیث احاد واجب است لهذا علمای مارح گفته اند که خواندن سورهٔ فاتحه وضم سورهٔ دیگر بآن واجب است ف در نماز فرض ص

مسئله ۱۲ وقتیکه امام بگوید ولا الضالین باید که بگوید آمین وهمچنین مقتدی نیز بگوید آمین زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه امام آمین بگوید شما هم آمین بگوئید ونزد مالک رح هرگاه امام ولا الضالین گوید صرف مقتدی آمین بگوید نه امام زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه بگوید امام ولا الضالین بگوئید شما همه آمین واین دلالت میکند بر قسمت ف اعنی عدم شرکت امام با مقتدی در آمین گفتن ص وجواب آن اینست که او صلعم در آخر همین حدیث فرموده است که امام بگوید آمین پس شبهه قسمت در حدیث مذکور نبود ولیکن باید که امام ومقتدی آمین باخفا بگویند بجهت حدیثیکه سابق مذکور شد از ابن مسعود رض وبجهت آنکه کلمهٔ دعا است واصل در دعا اینست که باخفا خوانده شود وباید دانست که خواندن آمین بمد وبغیر مد هر دو روا است ولیکن تشدید میم خطا است **مسئله ۱۳** بعد از خواندن سورهٔ فاتحه وضم سورهٔ دیگر تکبیر بگوید ورکوع کند وباید که در تکبیر بهمزهٔ الله اکبر وبر بار اکبر مد نخواند زیرا چه اول خطا است از روی دین بجهت آنکه استفهام است ف ودلالت میکند بر اینکه متکلم را شک است در کبریائی خدایتعالی وآن کفر است لهذا نماز فاسد میشود واگر عمداً بگوید کافر گردد ص ودوم خطا است از روی لغت ف لهذا مشائخ رح گفته اند که اگر مد نماید بر بار اکبر در تکبیر تحریمه افتتاح نماز صحیح نمیشود ص باید که در رکوع بگیرد بهر دو کف دست هر دو زانو را واعتماد نماید بران وکشاده دارد انگشتهای دست را زیرا چه پیغمبر صلعم بانس رض چنین فرموده است وباید دانست که قاعده اینست که کشاده ندارد انگشتان را مگر در حالت رکوع تا اینکه قادر شود بگرفتن زانوها

ولا الی الضم الا فی حالۃ السجود و فیما وراء ذلک یترک علی العادۃ ویبسط ظہرہ لان النبی علیہ السلام کان اذا رکع بسط ظہرہ ولا یرفع راسہ ولا ینکسہ لان النبی علیہ السلام کان اذا رکع لا یصوب رأسہ ولا یقنعہ ویقول سبحان ربی العظیم ثلثا وذلک ادناہ لقولہ علیہ السلام اذا رکع احدکم فلیقل فی رکوعہ سبحان ربی العظیم ثلثا وذلک ادناہ ای ادنی کمال الجمع ثم یرفع رأسہ ویقول سمع اللہ لمن حمدہ ویقول المؤتم ربنا لک الحمد ولا یقولہا الامام عند ابی حنیفۃ رح وقالا یقولہا فی نفسہ لما روی ابو ہریرۃ رض ان النبی علیہ السلام کان یجمع بین الذکرین ولانہ حرص غیرہ فلا ینسی نفسہ ولابی حنیفۃ قولہ علیہ السلام اذا قال الامام سمع اللہ لمن حمدہ قولوا ربنا لک الحمد ہذا قسمۃ وانہا تنافی الشرکۃ ولہذا لا یأتی المؤتم بالتسمیع عندنا خلافا للشافعی رح ولانہ یقع تحمیدہ بعد تحمید المقتدی وہو خلاف موضوع الامامۃ وما رواہ محمول علی حالۃ الانفراد والمنفرد یجمع بینہما فی الاصح وان کان یروی الاکتفاء بالتسمیع ویروی بالتحمید والامام بالدلالۃ علیہ اتی بہ معنی **قال** ثم اذا استوی قائما کبر وسجد اما التکبیر والسجود فلما بینا واما الاستواء قائما فلیس بفرض وکذا الجلسۃ بین السجدتین والطمانینۃ فی الرکوع والسجود وہذا عند ابی حنیفۃ ومحمد رح

ومضموم ندارد وانگشتہا را مگر در حالت سجدہ و در ما ورای رکوع وسجود بگذارد وانگشتہا را بر حالت خود چنانچہ عادت است وباید دانست کہ در حالت رکوع باید کہ سر خود را بلند ندارد و نہ پست و پشت را ہموار کند ف بطوریکہ اگر قدحی پر از آب بر پشت او بگذارند قدح نفتد و آب نریزد ص زیرا کہ پیغمبر صلعم در حالت رکوع پشت و سر مبارک خود را بچنین صفت میداشت **مسئلہ ۱۴** باید کہ مصلی در حالت رکوع کلمہ سبحان ربی العظیم سہ بار بگوید واین ادنی است چہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ رکوع کند باید کہ در حالت رکوع سبحان ربی العظیم سہ بار بگوید واین ادنی است یعنی اقل درجہ جمع است وبعد از ان سر از رکوع بردارد وبگوید سمع اللہ لمن حمدہ اگر او امام است واگر مقتدیست ربنا لک الحمد بگوید واین را امام نمیگوید نزد ابی حنیفہ رح وصاحبین رح گفتہ اند کہ باید کہ امام نیز بگوید باہستگی بجہت آنکہ ابو ہریرہ رض روایت کردہ است کہ پیغمبر صلعم این ہر دو ذکر میگفت وبجہت انکہ امام ہرگاہ میگوید سمع اللہ لمن حمدہ پس او ترغیب میدہد مردمان را بانیکہ حمد خدا بگوئید پس باید کہ خود فراموش نکند ودلیل امام ابی حنیفہ رح ف یکی اینست ص کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ ہرگاہ امام بگوید سمع اللہ لمن حمدہ پس بگوئید مقتدیان ربنا لک الحمد واین حدیث دلالت میکند بر انکہ شرکت نیست میان امام ومقتدی بلکہ ہر یکی را ذکر علیحدہ است لہذا مقتدی سمع اللہ لمن حمدہ نمیگوید نزد علمای مارح برخلاف قول شافعی رح ف ودوم اینست ص کہ اگر امام ربنا لک الحمد بگوید پس این گفتن او واقع میشود بعد از گفتن مقتدیان کلمہ ربنا لک الحمد را واین مخالف وضع امامت است ف چہ وضع امامت بر این وجہ است کہ ہر قول وفعل امام مقدم واقع شود از فعل وقول مقتدی ص وحدیث ابی ہریرہ رض کہ آوردہ اند آنرا صاحبین رح محمول است بر حالت انفراد اعنی منفرد کہ نہ امام است ونہ مقتدی پس او ہر دو میگوید وہمین اصح است اگرچہ مرویست کہ منفرد اکتفا نماید بر سمع اللہ لمن حمدہ ونیز مرویست کہ منفرد اکتفا نماید بر ربنا لک الحمد وجواب از دلیل دوم صاحبین رح اینست کہ امام ہرگاہ ترغیب داد غیر را بحمد خدا تعالی پس گویا او نیز حمد کرد از روی معنی ف پس لازم نمی آید کہ او خود فراموش کند آنرا ص **مسئلہ ۱۵** بعد از برداشتن سر از رکوع ہرگاہ درست استادہ شود پس باید کہ بعد از ان تکبیر بگوید وبرای سجدہ رود ولیکن باید دانست کہ این استادہ شدن بعد از رکوع کہ آنرا قومہ میگویند فرض نیست نزد ابی حنیفہ ومحمد رح وہمچنین نشستن میان دو سجدہ کہ آنرا جلسہ میگویند وہمچنین طمانینت در حالت رکوع وسجود

وقال ابو یوسف رہ یفترض ذلک کله وهو قول الشافعی رح لقوله علیه السلام قم فصل فانک لم تصل قاله لاعرابی حین اخف الصلوة ولهما ان الرکوع هو الانحناء والسجود هو الانخفاض لغة فیتعلق الرکنیة بالادنی فیهما وکذا فی الانتقال اذ هو غیر مقصود وفی اخر ما روی تسمیته ایاه صلوة حیث قال وما نقصت من هذا شیئا فقد نقصت من صلوتک ثم القومة والجلسة سنة عندهما وکذا الطمانینة فی تخریج الجرجانی رہ وفی تخریج الکرخی رہ واجبة حتی یجب سجدتا السهو بترکها عندہ ویعتمد بیدیه علی الارض لان وائل بن حجر رض وصف صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فسجد واعتمد علی راحتیه ورفع عجیزته ووضع وجهه بین کفیه ویدیه حذاء اذنیه لما روی انه علیه السلام فعل کذلک قال وسجد علی انفه وجبهته لان النبی علیه السلام واظب علیه فان اقتصر علی احدهما جاز عند ابی حنیفة رہ وقالا لا یجوز الاقتصار علی الانف الا من عذر وهو روایة عنه لقوله علیه السلام امرت ان اسجد علی سبعة اعظم وعدهما الجبهة ولابی حنیفة رہ ان السجود یتحقق بوضع بعض الوجه وهو المأمور به الا ان الخد والذقن خارج بالاجماع والمذکور فیما روی الوجه فی المشهور ووضع الیدین والرکبتین سنة عندنا لتحقق السجود دونهما واما وضع القدمین فقد ذکر القدوری رہ انه فریضة فی السجود

وابو یوسف رح میگوید که اینهمه فرض است وهمین قول شافعی رح است زیرا چه هرگاه اعرابی نزد پیغمبر صلعم آمد ونماز به تعجیل تمام گذارد ف ورعایت قومه وجلسه وطمانینت نکرد ص پس پیغمبر صلعم باو فرمود که استاده شو وباز نماز کن چه بدرستیکه تو نماز نه کرده ودلیل طرفین رح اینست که رکوع عبارت است از انحناف اعنی خمیدن ص وسجود عبارت است از نهادن پیشانی بر روی زمین پس ادنی مرتبه آن فرض خواهد شد وهمچنین انتقال از رکوع وسجود اول فعل مقصود نیست ف پس آن فرض نخواهد شد وبسبب نقصان قومه وجلسه وطمانینت در رکوع وسجود حقیقت نماز باطل نمیشود ص لهذا پیغمبر صلعم در آخر حدیث مذکور باعرابی مذکور فرمود که هر قدر که نقصان شود ازین چیزها ناقص میشود نماز تو ف پس پیغمبر صلعم این نماز را نماز ناقص نام نهاد پس معلوم شد که بسبب نقصان چیزهای مذکور حقیقت نماز باطل نمی شود ولیکن ناقص میگردد ص باید دانست که قومه وجلسه نزد طرفین رح سنت است وهمچنین طمانینت در رکوع وسجود سنت است بنا بر تخریج جرجانی رح وواجب است بنا بر تخریج کرخی رح حتی که اگر بسهو ترک کند آنرا مصلی سجده سهو بر وواجب میشود نزد کرخی رح

مسئله ۱۶ باید که در حالت سجده مرد کف دست خود را بر زمین گذارد واعتماد نماید بران زیرا چه وائل بن حجر رض چنین حکایت نموده است از نماز پیغمبر صلعم در حالت سجده وباید که مصلی روی خود را میان هر دو کف دست نهد وهر دو کف دست را مقابل هر دو گوش خود نهد بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است ونیز باید که پیشانی وبینی هر دو را بر روی زمین نهد زیرا چه پیغمبر صلعم همیشه همین طور سجده کرده است پس اگر اکتفا نماید بر یکی از ان دو عضو جائز است نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که اکتفا بر بینی جائز نیست مگر بسبب عذری ف که مانع باشد از نهادن پیشانی بر زمین ص ویک روایت از ابی حنیفه رح نیز مطابق صاحبین رح است ودلیل صاحبین رح اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که خدا تعالی امر کرده است مرا باینکه سجده نمایم بر هفت عضو وشمار کرد یکی از ان جبهه را ودلیل ابی حنیفه رح اینست که در حدیث مذکور بنا بر روایت مشهور بجای جبهه وجه مذکور است وبسبب نهادن بعضی از اجزای روی بر زمین سجده متحقق میشود چه نهادن جمیع آن متعذر است ولیکن عذار وذقن مستثنی است باجماع ودر حالت سجده نهادن هر دو دست وهر دو زانو سنت است نزد علمای ما چه سجده متحقق میشود بدون آن واما نهادن هر دو قدم پس آن شرط سجده است چنانچه ذکر کرده است آنرا قدوری رح

فان سجد على كور عمامته او فاضل ثوبه جاز لان النبي عليه السلام كان يسجد على كور عمامته ويروى انه عليه السلام صلى في ثوب واحد يتقي بفضوله حر الارض وبرد ها ويروى اضبعيه لقوله عليه السلام وابدأ ضبعيك ويروى وابدأ من الابط ودهو المد والاول من الابط عدهو الظهر وعجانى بطنه عن فخذيه لانه عليه السلام كان اذا سجد جافى حتى ان بهمة لو ارادت ان تمر بين يديه لمرت وقيل اذا كان في صف لا يجافي كيلا يؤذي جاره ويوجه اصابع رجليه نحو القبلة لقوله عليه السلام اذا سجد المؤمن سجد كل عضو منه فليوجه من اعضائه القبلة ما استطاع ويقول في سجوده سبحان ربي الاعلى ثلثا وذلك ادناه لقوله عليه السلام واذا سجد احدكم فليقل في سجوده سبحان ربي الاعلى ثلثا وذلك ادناه اى ادنا كمال الجمع ويستحب ان يزيد على الثلث في الركوع والسجود بعد ان يختم بالوتر لانه عليه السلام كان يختم بالوتر فان كان اماما لا يزيد على وجه يمل القوم حتى لا يؤدي الى التنفير ثم تسبيحات الركوع والسجود سنة لان النص تناولهما دون تسبيحاتهما فلا يزاد على النص والمرأة تخفض في سجودها وتلزق بطنها بفخذيها لان ذلك استر لها **قال** ثم يرفع رأسه ويكبر لما روينا فاذا اطمأن جالسا كبر وسجد لقوله عليه السلام في حديث الاعرابي ثم ارفع رأسك حتى تستوي جالسا ولم يسع جالسا وكبر وسجد اخرى اجزاه عند ابي حنيفة ومحمد وقد ذكرناه وتكلموا في مقدار الرفع والاصح انه اذا كان الى السجود اقرب لا يجوز لانه يعد ساجدا وان كان الى الجلوس اقرب جاز لانه يعد جالسا فتحقق الثانية

مسئله ۱۷ اگر سجده کند کسی بر پیچ دستار خود یا بر بعضی از اجزای جامه خود جائز است زیرا چه پیغمبر صلعم گاهی سجده کرده است بر پیچ دستار خود و گاهی بر بعضی اجزای جامهٔ خود **مسئله ۱۸** در حالت سجده باید که هر دو بازوی خود را دور دارد از هر دو پهلوی خود زیرا چه پیغمبر صلعم چنین فرموده است و همچنین دور دارد شکم خود را از هر دو ران خود زیرا چه پیغمبر صلعم در حالت سجده چنین عمل میکرد حتی که اگر جانوری میخواست که از میان دو دست آن سرور صلعم بگذرد می توانست که بگذرد و بعضی گفته اند که اگر مصلی در صف باشد و بسبب دور داشتن دو بازو از پهلو ایذا رسد بغیر او پس جائز است ویرا که دور ندارد آن را از پهلو **مسئله ۱۹** در حالت سجده باید که انگشتان هر دو پای خود را متوجه کند بسوی قبله زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است وقتیکه سجده میکند مومن سجده میکند هر عضو او پس باید که اعضای خود را متوجه کند بسوی قبله هر قدر که تواند **مسئله ۲۰** باید که در حالت سجده سبحان ربی الاعلی سه بار بگوید و این ادنی است زیرا چه در حدیث چنین آمده است و اگر در رکوع و سجود زیاده از سه بار تسبیح بگوید پس آن مستحب است لیکن باید که رعایت عدد طاق نماید **ف** اعنی پنج بار یا هفت بار یا نه بار بگوید **ص** زیرا چه پیغمبر صلعم ختم میکرد بعدد طاق پس اگر مصلی امام باشد باید که آنقدر زیاده نکند که موجب ملال مقتدیان شود تا این ملالت موجب تنفر آنها گردد و بعد از آن باید دانست که گفتن تسبیح در رکوع و سجود سنت است زیرا چه در نص آمده است که رکوع کنید و سجده کنید و این شامل نیست مر تسبیح را در رکوع و سجود پس زیاده کرده نشود بر نص **مسئله ۲۱** زن در حالت سجده باید که بچسپاند دستهای خود را به پهلوهای خود و همچنین بچسپاند شکم خود را بران های خود چه این موجب ستر است در حق او **مسئله ۲۲ ف** مصلی هرگاه بجا آورد سجدهٔ اول را بطور مذکور **ص** سر از سجده بردارد و تکبیر بگوید و درست نشیند باطمانینت و بعد از آن تکبیر بگوید و سجدهٔ دوم بجا آرد **ف** بطور مذکور **ص** اما درست نشستن باطمانینت میان دو سجده فرض نیست نزد طرفین رح چنانچه سابق مذکور شد ولیکن سر از سجده برداشتن ضرور است تا سجدهٔ دوم متحقق شود و فقها اختلاف نموده اند در اینکه چه مقدار سر برداشتن ضرور است و اصح اینست که اگر آنمقدار سر بردارد که قریب سجده باشد جائز نمی شود سجدهٔ دوم چه درین حالت ساجد شمرده میشود و اگر آنمقدار سر بردارد که قریب نشستن شود جائز است چه او درین هنگام جالس شمرده میشود پس سجدهٔ دوم متحقق خواهد شد

قال فاذا اطمأن ساجدا کبر وقد ذکرناه واستوی قائما علی صدور قدمیه ولا یقعد ولا یعتمد بیدیه علی الارض وقال الشافعی رح یجلس جلسة خفیفة ثم ینهض معتمدا علی الارض لان النبی علیه السلام فعل ذلک ولنا حدیث ابی هریرة ان النبی علیه السلام کان ینهض فی الصلوة علی صدور قدمیه فما رواه محمول علی حالة الکبر ولان هذه قعدة استراحة والصلوة ما وضعت لها ویفعل فی الرکعة الثانیة مثل ما فعل فی الرکعة الاولی لانه تکرار الارکان الا انه لا یستفتح ولا یتعوذ لانهما لم یشرعا الا مرة واحدة ولا یرفع یدیه الا فی التکبیرة الاولی خلافا للشافعی رح فی الرکوع وفی الرفع منه لقوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن تکبیرة الافتتاح وتکبیرة القنوت وتکبیرات العیدین وذکر الاربع فی الحج والذی یروی من الرفع محمول علی الابتداء کذا نقل عن ابن الزبیر رض واذا رفع رأسه من السجدة الثانیة فی الرکعة الثانیة افترش رجله الیسری فجلس علیها ونصب الیمنی نصبا ووجه اصابعه نحو القبلة هکذا وصفت عائشة رض قعود رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصلوة ووضع یدیه علی فخذیه وبسط اصابعه وتشهد ویروی فی الحدیث ما یدل رض وکان فیه توجیه اصابع یدیه الی القبلة وان کانت امرأة جلست علی الیتها الیسری واخرجت رجلیها من الجانب الایمن لانه استر لها والتشهد

و هرگاه سجدهٔ دوم بجا آرد بطور مذکور سر از سجده بردارد و تکبیر بگوید و برخیزد برای رکعت دوم بی آنکه بنشیند و هم برای استادن بهر دو دست تکیه بر زمین نکند و شافعی رح گفته است که بعد از سجدهٔ دوم جلسهٔ خفیفه نماید و بعد از ان بهر دو دست تکیه بر زمین نموده برخیزد بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین کرده است و دلیل علمای ما رضه انیست که ابو هریره رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بعد از سجدهٔ دوم برمیخاست بی آنکه می نشست و بی آنکه تکیه میکرد بر زمین انچه شافعی رح روایت کرده است پس آن محمول است بر حالت پیری و زیرا چه آن جلسهٔ خفیفه جلسه استراحت است و نماز برای استراحت موضوع نیست **مسئله ۲۳** بعد از برخاستن برای رکعت دوم در رکعت دوم چنان عمل نماید که در رکعت اول نموده است ولیکن اینقدر فرق است که در رکعت دوم ثنا و تعوذ نخواند زیرا چه این هر دو مشروع نیست در نماز مگر یکبار **مسئله ۲۴** صلی را نباید که هر دو دست را بر دارد مگر در تکبیر تحریمه ف و این مذهب علمای ماست ص و شافعی رح میگوید که بعد از قراءة تکبیر بگوید و هر دو دست را بر دارد تا بحاذی هر دو منکب و رکوع کند و همچنین هرگاه سر از رکوع بردارد دستها بردارد تا بمنکبها ف زیرا چه عبد الله بن عمر رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم دستها بر میداشت وقتیکه رکوع میکرد و وقتیکه سر از رکوع بر میداشت ص و دلیل علمای ما انیست که پیغمبر صلعم فرموده است که دستها بر داشته نمی شود مگر در هفت موضع یکی در تکبیر تحریمه و دوم در تکبیر قنوت و سوم در تکبیرات عیدین و چهار موضع دیگر در حج بیان فرموده و حدیثیکه دلیل گرفته است بآن شافعی رح پس آن محمول است بر ابتدا همچنین منقول است از ابن زبیر رض **مسئله ۲۵** در رکعت دوم هرگاه سر بردارد از سجدهٔ دوم ف به نشیند باین کیفیت ص که فرش کند پای چپ را و بران نشیند و پای راست را استاده دارد و انگشتهای آنرا متوجه گرداند بسوی قبله زیرا چه عائشه صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم باین کیفیت می نشست در نماز ف و باید دانست که این نشستن را قعدهٔ اولی می نامند ص **مسئله ۲۶** در قعدهٔ اولی باید که هر دو دست خود را بر هر دو ران نهد و انگشتهای هر دو دست را هموار گذارد و تشهد بخواند و این معنی مرویست در حدیث وایل رض و از انجهت که در هموار گذاشتن انگشتان هر دو دست متوجه گردانیدن آن بسوی قبله است پس اگر مصلی زن باشد باید که نشیند بر سرین چپ و برآرد هر دو پای خود را از جانب راست چه این طور نشستن موجب ستر است در حق او و باید دانست که تشهد انیست که بگوید

التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليك ايها النبي الى آخره وهذا التشهد عبد الله بن مسعود رضه لانه قال اخذ رسول الله صلى الله
عليه وسلم بيدي وعلمني التشهد كما كان يعلمني سورة من القرآن وقال قل التحيات لله الى آخره والاخذ بهذا اولى من الاخذ بتشهد ابن عباس رض
وهو قوله التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته سلام علينا الى آخره لان فيه الامر
واقله الاستحباب والالف واللام وهما للاستغراق وزيادة الواو وهي لتجديد الكلام كما في القسم وتاكيد التعليم ولا يزيد على هذا في القعدة
الاولى لقول ابن مسعود رض علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم التشهد في وسط الصلوة وآخرها فاذا كان وسط الصلوة نهض اذا فرغ
من التشهد واذا كان آخر الصلوة دعا لنفسه بما شاء ويقرأ في الركعتين الاخريين بفاتحة الكتاب وحديث ابي قتادة رضه ان النبي
عليه السلام قرأ في الاخريين بفاتحة الكتاب وهذا بيان الافضل هو الصحيح لان القراءة فرض في الركعتين على ما يأتيك من بعد ان شاء الله
ويجلس في الاخيرة كما جلس في الاولى لما روينا من حديث وائل وعائشة رضه ولانه اشق على البدن فكان اولى من الترك الذي يميل اليه مالك والذي
يروى انه عليه السلام قعد متوركا ضعفه الطحاوي رح او يحمل على حالة الكبر ويتشهد وهو واجب عندنا وصلى على النبي عليه السلام وهو ليس بفرض
عندنا خلافا للشافعي رح فيهما لقوله عليه السلام اذا قلت هذا او فعلت فقد تمت صلوتك ان شئت ان تقوم فقم وان شئت ان تقعد فاقعد

التحيات لله والصلوة والطيبات السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله واين تشهد عبد الله ابن مسعود رض است چه او رض گفته است كه گرفت رسول صلعم دست مرا و آموزانيد مرا تشهد
چنانكه مى آموزانيد مرا سوره از قرآن و فرمود بگو التحيات لله تا آخر و عمل باين نزد علماى ما اولى است از تشهد عبد الله ابن عباس رض و آن اينست
كه بگويد التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله سلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله زيرا چه در حديث مروى از ابن مسعود رض صيغه امر اعنى بگو مذكور است واقل درجه امر استحباب
ماموربه است ونيز مذكور است دران الف لام استغراق با زيادتى واو كه براى تجديد كلام است چنانچه در قسم و گرفتن بدست تاكيد تعليم است
مسئله ۲۷ در قعده اولى زياده از تشهد نخواند زيرا چه ابن مسعود رض گفته است كه پيغمبر صلعم تعليم تشهد كرد مرا در وسط نماز و هم در آخر
نماز اما در وسط نماز پس بعد از خواندن تشهد برخاست و چيزى زياده نخواند بران و اما در آخر نماز پس بعد از تشهد دعا كرد براى خود با نچه
خواست مسئله ۲۸ بايد كه مصلى در دو ركعت اخير سورهٔ فاتحه بخواند فقط زيرا چه ابو قتاده رض روايت كرده است كه پيغمبر صلعم در دو ركعت
اخير سورهٔ فاتحه فقط خوانده است واين افضل است نه فرض وهمين است صحيح زيرا چه قراءة قرآن فرض نيست مگر در دو ركعت بنا بر وجهيكه
بيان آن خواهد آمد انشاء الله تعالى مسئله ۲۹ بعد از اتمام نماز بنشيند واين نشستن را قعدهٔ اخيره ميگويند وكيفيت آن همان
است كه در قعده اولى بيان نموده شد از حديث وائل وعائشه رضى الله عنه وزيرا چه اين نوع جلسه نهايت شاق است بر بدن پس
اولى بود از تورك كه ميل كرده است بسوى آن مالك رح وحديثيكه در باب تورك نبى صلى الله عليه وسلم مرويست تضعيف آن كرده است
طحاوى رح يا آنكه محمول است بر حالت كبر و درين قعده نيز تشهد بخواند و بايد دانست كه خواندن تشهد واجب است نه فرض و بعد از تشهد
درود بخواند واين نيز فرض نيست وشافعى رح ميگويد كه هر دو فرض است ودليل علماى ما رح اينست كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده است
كه هرگاه بخوانى تشهد و بنشينى بمقدار خواندن تشهد پس تمام شد نماز تو اگر خواهى برخيزى برخيز و اگر خواهى نشسته مانى نشسته باش
پس ازين حديث كه دران تعليق تمامت فرض بيكى از دو امر است معلوم شد كه خواندن تشهد و درود فرض نيست پس انچه مقتضاى امر بود حاصل شد

والصلوة علی النبی علیه السلام خارج الصلوة واجبة اما مرة واحدة کما قاله الکرخی وکلما ذکر النبی علیه السلام کما اختاره الهادی
فکفینا مؤنة الامر والفرض المروی فی التشهد هو التقدیر **قال** ودعا بما یشبه الفاظ القرآن والادعیة الماثورة لما روینا من
حدیث ابن مسعود رض قال له النبی علیه السلام ثم اختر من الدعا اطیبها واعجبها الیک وتبدأ بالصلوة علی النبی علیه السلام لیکون
اقرب الی الاجابة ولا یدعو بما یشبه کلام الناس تحرزا عن الفساد ولهذا یأتی بالماثور المحفوظ وما لا یستحیل سواله من العباد کقوله
اللهم زوجنی فلانة یشبه کلام مهو وما یستحیل کقوله اللهم اغفرلی لیس من کلام مهو وقوله اللهم ارزقنی من قبیل الاول
لاستمالها فیما بین العباد یقال رزق الامیر الجیش ثم یسلم عن یمینه فیقول السلام علیکم ورحمة الله وعن یساره مثل ذلک لما روی
ابن مسعود رض ان النبی علیه السلام کان یسلم عن یمینه حتی یری بیاض خده الایمن وعن یساره حتی یری بیاض خده الایسر ونوی
بالتسلیم الاولی من علی یمینه من الرجال والنساء والحفظة وکذلک فی الثانیة لان الاعمال بالنیات ولا ینوی النساء فی زماننا ولا من لا شرکة
له فی صلوته هو الصحیح لان الخطاب حظ الحاضرین ولا بد للمقتدی من نیة امامه فان کان الامام من الجانب الایمن او الایسر نواه فیهم

ولفظ فرض که در حدیث مروی از ابن مسعود رض در باب تشهد مذکور است بمعنی تقدیر است **سوال** باید که درود خواندن بر پیغمبر صلعم در نماز فرض باشد چنانچه شافعی رح باین قائل است زیراچه حق تعالی در قرآن مجید بآن امر نموده است ومقتضای امر انیست که درود خواندن بر پیغمبر صلعم فرض باشد ولیکن بیرون نماز فرض نیست پس ضرور است که در نماز فرض باشد **جواب** این مسلم نیست که آن بیرون نماز فرض نیست بلکه خواندن درود بر پیغمبر صلعم بیرون نماز واجب است یا در تمامی عمر یکمرتبه چنانچه گفته است این را کرخی رح یا در هر وقت که نام پیغمبر صلعم مذکور شود واین مختار طحاوی رح است **مسئله ۳۰** بعد از خواندن درود باید که دعا کند بالفاظیکه مشابه الفاظ قرآن باشد یا مشابه دعاهای منقوله باشد زیراچه پیغمبر صلعم باین مسعود رض فرموده است که اختیار کن برای خود دعائیکه پسند خاطر تو باشد **مسئله ۳۱** دعا نکند بچیزیکه مشابه کلام انسان باشد چه اگر دعا کند بچیزیکه مشابه کلام آنست نماز فاسد میگردد ولهذا باید که بخواند دعائیکه منقول است چه دران احتمال فساد نماز نیست وباید دانست که فرق میان دعائیکه مشابه است بکلام انسان ودعائیکه مشابه نیست بآن اینست که دعائیکه سوال آن از انسان ممکن است چون اللهم زوجنی فلانة مثلا پس این دعا مشابه بکلام انسان است ودعائیکه سوال آن از انسان ممکن نیست چون اللهم اغفرلی پس این دعا مشابه نیست بکلام انسان واللهم ارزقنی از قبیل اول است وهمین صحیح است زیراچه در محاوره گفته میشود رزق داد فلان امیر لشکر خود را **مسئله ۳۲** بعد از خواندن تشهد وغیره که مذکور شد باید که سلام بگوید بجانب راست بگوید السلام علیکم ورحمة الله وهمچنین بجانب چپ بگوید زیراچه پیغمبر صلعم سلام میگفت بجانب راست حتی که میدیدند مقتدیان نور رخساره راست او را وهمچنین سلام میگفت بجانب چپ حتی که میدیدند مقتدیان بآن نور رخساره چپ او را **مسئله ۳۳** باید که نیت کند در جانب راست سلام بر کسانیکه دران جانب اند از مردان وزنان وفرشتگان وهمچنین در جانب چپ تا ثواب آن حاصل شود زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که اعتبار عمل به نیت است وباید دانست که در زمانه ما زنان را نیت بباید کرد ونه کسانی را که شریک نیستند در نماز قال رح که همین صحیح است زیراچه خطاب بسلام حق آنکسان است که حاضر وشریک اند در نماز **مسئله ۳۴** مقتدی را باید که امام را نیز نیت کند بسلام ولیکن اگر امام جانب راست او باشد نیت کند او را در همان جانب واگر در جانب چپ باشد نیت کند او را درین جانب

وان کان بحذائہ نواہ فالاولی عند ابی یوسف رح ترجیحا لجانب الایمن وعند محمد رح وھو روایۃ عن ابی حنیفۃ رح نواہ فیھما لانہ ذو حظ من الجانبین والمنفرد ینوی الحفظۃ لا غیر لانہ لیس معہ سواھم والامام ینوی بالتسلیمتین ھو الصحیح ولا ینوی فی الملائکۃ عددا محصورا لان الاخبار فی عددھم قد اختلفت فاشبہ الایمان بالانبیاء علیہم السلام ثم اصابۃ لفظۃ السلام واجبۃ عندنا ولیس بفرض خلافا للشافعی رح وھو تمسک بقولہ علیہ السلام تحریمھا التکبیر وتحلیلھا التسلیم ولنا ما روینا من حدیث ابن مسعود والتخییر ینافی الفرضیۃ والوجوب الا انا اثبتنا الوجوب بما رواہ احتیاطا وبمثلہ لا یثبت الفرضیۃ واللہ اعلم **فصل فی القرأۃ قال** ویجھر بالقرأۃ فی الفجر والرکعتین الاولیین من المغرب والعشاء ان کان اماما ویخفی فی الاخریین ھذا ھو المتوارث وان کان منفردا فھو مخیر ان شاء جھر واسمع نفسہ لانہ امام فی حق نفسہ وان شاء خافت لانہ لیس خلفہ من یسمعہ والافضل ھو الجھر لیکون الاداء علی ھیئۃ الجماعۃ ویخفیھا الامام فی الظھر والعصر وان کان بعرفۃ لقولہ علیہ السلام صلوٰۃ النھار عجماء ای لیست فیھا قرأۃ مسموعۃ وفی عرفۃ خلاف لمالک رح والحجۃ علیہ ما روینا ویجھر فی الجمعۃ والعیدین لورود النقل المستفیض بالجھر

واگر امام مقابل روی او باشد پس درینصورت ابو یوسف رح گفتہ است کہ نیت کند او را در جانب راست زیراچہ جانب راست ترجیح میدارد و محمد رح گفتہ است کہ درینصورت نیت کند او را در ہر دو جانب و یک روایت از ابی حنیفہ رح نیز ہمین است زیراچہ امام را درینصورت در ہر دو جانب نصیبہ است **مسئلہ ۳۵** مصلی منفرد نیت بسلام کند در ہر دو جانب فرشتگان را کہ ہمراہ وی اند زیراچہ سوای آنہا کسی ہمراہ او نیست **مسئلہ ۳۶** در نیت کردن فرشتگان تعیین عدد آنہا نباید کرد زیراچہ در حدیث ذکر آنہا مختلف آمدہ است پس تعیین عدد نباید کرد تا سلام شامل شود مر جمیع آنہا را ہر قدر کہ باشد پس این مسئلہ مانند مسئلہ ایمان بانبیا علیہم السلام بود **مسئلہ ۳۷** لفظ السلام علیکم گفتن واجب است نزد علمای ما رح و فرض نیست و شافعی رح میگوید کہ فرض است زیراچہ پیغمبر علیہ السلام فرمودہ است کہ تحریمہ نماز تکبیر است و تحلیل آن **ف** اعنی بیرون آمدن ازان **ص** بسلام است و دلیل علمای ما رح اینست کہ پیغمبر صلعم با بن مسعود رض فرمود کہ ہرگاہ تمام کردی تو تشہد را یا نشینی تو بقدر آن پس نماز تو تمام شد و اگر خواہی کہ نشینی بنشین و اگر خواہی برخیزی برخیز و این تخییر دلالت میکند کہ لفظ السلام نہ فرض است و نہ واجب ولیکن حکم بوجوب نمودہ شد بنابر آنچہ شافعی رح روایت کردہ است بجہت احتیاط و اما فرضیت بآن ثابت نمی شود واللہ اعلم

فصل در بیان قرأت **ف** در نماز **ص** **مسئلہ ۱** در نماز فجر و در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا امام را لازم است کہ قرآن بجہر بخواند و در باقی رکعتہای مغرب و عشا سورۂ فاتحہ باخفا خواند زیراچہ چنین نقل متواتر آمدہ است **مسئلہ ۲** منفرد مختار است اگر بخواہد بجہر خواند و خود بشنود زیراچہ او امام خود است و اگر خواہد باخفا خواند زیراچہ کسی مقتدی او نیست تا بشنود قرأت وی را و اما افضل در حق او جہر است تا نماز بصورت جماعت ادا شود **مسئلہ ۳** در نماز ظہر و عصر امام را لازم است کہ قرآن باخفا خواند اگرچہ در عرفات باشد زیراچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است نمازیکہ در روز گذارده می شود عجما است اعنی دران قرأت بجہر نیست و امام مالک رح گفتہ است کہ در نماز ظہر و عصر کہ در عرفات گذارده می شود قرأت بجہر است و حدیث مذکور حجت است بر او **مسئلہ ۴** در نماز عیدین و نماز جمعہ قرأت قرآن بجہر است زیراچہ چنین آمدہ است بنقل متواتر

وفی التطوع بالنهار خافت وفی اللیل یتخیر اعتبارا بالفرض فی حق المنفرد وهذا لانه مکمل له فیکون تبعا له ومن فاتته العشاء
فصلها بعد طلوع الشمس ان ام فیها جهر کما فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم حین قضی الفجر غداة لیلة التعریس بجماعة
وان کان وحده خافت حتما ولا یتخیر هو الصحیح لان الجهر یختص اما بالجماعة حتما او بالوقت فی حق المنفرد علی وجه التخییر
ولم یوجد احدهما ومن قرأ فی العشاء فی الاولیین السورة ولم یقرأ بفاتحة الکتاب لم یعد فی الاخریین وان قرأ الفاتحة ولم یزد
علیها قرأ فی الاخریین الفاتحة والسورة وجهر وهذا عند ابی حنیفة ومحمد رح وقال ابو یوسف رح لا یقضی واحدة منهما
لان الواجب اذا فات عن وقته لا یقضی الا بدلیل ولهما وهو الفرق بین الوجهین ان قراءة الفاتحة شرعت علی وجه
یترتب علیها السورة فلو قضاها فی الاخریین ترتب الفاتحة علی السورة وهذا خلاف الموضوع بخلاف
ما اذا ترک السورة لانه امکن قضاؤها علی الوجه المشروع ثم ذکر ههنا ما یدل علی الوجوب وفی
الاصل بلفظة الاستحباب لانها ان کانت مؤخرة فغیر موصولة بالفاتحة فلم یمکن مراعاة موضوعها من کل وجه

مسئله ۵ در نماز نفل که در روز گذارده می شود قرأت باخفا است و در شب مصلی منفرد مختار است اگر خواهد باخفا بخواند و اگر خواهد
بجهر بخواند بقیاس نماز فرض در حق او زیرا چه نفل مکمل فرض است پس تابع فرض باشد **ف** واین افضل است در حق منفرد و بر امام
جهر واجب است کذا در حواشی هدایه **ص مسئله ۶** اگر فوت شود نماز عشا قضا نماید آنرا بعد از طلوع آفتاب پس اگر قضا نموده
شود بجماعت باید که قرأت بجهر خواند امام چنانچه قرأة بجهر خوانده بود پیغمبر صلعم وقتیکه بجماعت قضا کرده بود نماز فجر را بعد از طلوع آفتاب
در صبح لیلة التعریس پس اگر مصلی تنها قضا کند نماز عشا پس لازم است که قرأت باخفا بخواند و مخیر نیست میان جهر و اخفا و همین صحیح است
زیرا چه قرأت بجهر نیست مگر در دو صورت یکی در صورت جماعت و در ینصورت جهر واجب است و دوم در صورتیکه منفرد تنها نماز ادا
نماید در وقت و در ینصورت جهر واجب نیست بلکه منفرد مذکور مختار است **مسئله ۷** اگر شخصی در دو رکعت اول از نماز عشا
سورهٔ از قرآن خواند و سورهٔ فاتحه نخواند پس باید که اعاده نکند آنرا در دو رکعت اخیر برای قضا و اگر **ف** در دو رکعت اول **ص** سورهٔ
فاتحه خواند و ضم سوره نکند بآن پس در دو رکعت اخیر باید که سوره ضم کند با سورهٔ فاتحه و نیز جهر بخواند هر دو را زیرا چه جمع میان جهر و اخفا در یک
رکعت بدعت است و تغییر نفل که سورهٔ فاتحه است اولی است و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در ینصورت
نیز ضم نکند سوره را با سورهٔ فاتحه در دو رکعت اخیر زیرا چه واجب هرگاه فوت میشود از موضع خود قضا کرده نمی شود مگر بدلیل **ف**
و در ینجا دلیل آن یافته نمی شود **ص** و دلیل طرفین رح اینست که قرأت فاتحه مشروع است بر وجهیکه مترتب شود بران قرأت سورهٔ دیگر
ف اعنی سورهٔ دیگر خوانده شود بعد از سورهٔ فاتحه **ص** پس اگر در ینصورت اول سورهٔ فاتحه قضا نموده شود در دو رکعت اخیر لازم
می آید که قرأت فاتحه مترتب شود بر قرأت سوره و این خلاف موضوع است بخلاف آنکه اگر ترک کرده باشد ضم سوره را در دو رکعت
اول چه قضای آن متصور است بر وجهیکه مشروع است پس اگر ضم سوره در دو رکعت اول فوت شود قضا نموده خواهد شد
و اما این قضا واجب است یا مستحب پس عبارت جامع صغیر دلالت میکند بر انکه واجب است و در مبسوط مذکور است که مستحب است زیرا چه
قرأت سورهٔ در ینصورت اگرچه موخر است از قرأت فاتحه ولیکن متصل نیست بفاتحه پس رعایت ضم سوره بر وجه مشروع من جمیع الوجوه یافته نمی شود

ويجهر بها هو الصحيح لان الجمع بين الجهر والمخافتة في ركعة واحدة شنيع وتغيير النفل وهو الفاتحة اولى ثم المخافتة ان يسمع نفسه والجهر ان يسمع غيره وهذا عند الفقيه ابي جعفر الهندواني رح لان مجرد حركة اللسان لا يسمى قراءة بدون الصوت وقال الكرخي رح ادنى الجهر ان يسمع نفسه وادنى المخافتة تصحيح الحروف لان القراءة فعل اللسان دون الصماخ وفي لفظ الكتاب اشارة الى هذا وعلى هذا الاصل كل ما يتعلق بالنطق كالطلاق والعتاق والاستثناء وغير ذلك وادنى ما يجزي من القراءة في الصلوة اية عند ابي حنيفة رح وقالا ثلث ايات قصار او اية طويلة لانه لا يسمى قارئا بدونه فاشبه قراءة ما دون الاية وله قوله تعالى فاقرؤا ما تيسر من القرآن من غير فصل الا ان ما دون الاية خارج والاية ليست في معناه وفي السفر يقرأ بفاتحة الكتاب واي سورة شاء لما روي ان النبي عليه السلام قرأ في صلوة الفجر في سفره بالمعوذتين ولان للسفر اثرا في اسقاط شطر الصلوة فلان يؤثر في تخفيف القراءة اولى وهذا اذا كان على عجلة من السير وان كان في امنة وقرار يقرأ في الفجر نحو سورة البروج والشقت لانه يمكنه مراعاة السنة مع التخفيف ويقرأ في الحضر في الفجر في الركعتين باربعين اية او خمسين اية سوى فاتحة الكتاب ويروى من اربعين الى ستين ومن ستين الى مائة وبكل ذلك ورد الاثر ووجه التوفيق انه يقرأ بالراغبين مائة وبالكسالى اربعين وبالاوساط ما بين خمسين الى ستين

مسئله ۸ صد خواندن با خفا انیست که خواننده خود بشنود ف نقط ص وصد جهر انیست که شنود آنرا غیر او واین تفسیر جهر و اخفا مختار فقیه ابی جعفر هندوانی رح است زیرا چه مجرد حرکت زبان بدون آواز قرأت نامیده نمی شود ومختار کرخی رح انیست که صد اخفا انیست که ادای حروف وتصحیح آن نماید ف اگرچه خود هم نشنود ص زیرا چه قرأت فعل زبان است ودر عبارت قدوری نیز باین اشارت است وباید دانست که همین اختلاف است در هر چیزیکه تعلق دارد بنطق وگویای چون طلاق وعتاق واستثنا وسوای آن ف چون تعلیق وبسم الله خواندن برای ذبح وخواندن آیه سجدهٔ تلاوت ص **مسئله ۹** ادنی قرأتیکه نماز بآن جائز میشود یک آیت است نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند سه آیت کوتاه است یا یک آیت دراز زیرا چه انسان قاری شمرده نمی شود تا که اینقدر نخواند پس کمتر ازین مانند کمتر از یک آیت است ودلیل ابی حنیفه رح انیست که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بخوانید از قرآن آنچه میسر آید ودرین هیچ تفصیل نیست که چه قدر بخواند ولیکن کمتر از آیت معتبر نیست ف باجماع ص ویک آیت در حکم کمتر از یک آیت نیست **مسئله ۱۰** مسافر در حالت سفر با سورهٔ فاتحه هر سورهٔ را که خواهد بخواند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر خوانده است در نماز فجر قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس را وبجهت آنکه بسبب سفر ساقط می شود نصف مقدار نماز پس بسبب آن تخفیف در قرأت بطریق اولی ثابت خواهد شد وآنکه مذکور شد وقتی است که سیر مسافر بر سبیل عجلت وسرعت باشد پس اگر سیر مسافر بر سبیل امن وقرار باشد باید که بخواند در نماز فجر سورهٔ بروج وسورهٔ انشقت ومانند آن زیرا چه درینصورت ممکن است ویرا که رعایت سنت قرأت نماید مع تخفیف ومقیم در حالت اقامت در نماز فجر بخواند در دو رکعت چهل یا پنجاه آیت را سوای سورهٔ فاتحه ومرویست از چهل آیت تا شصت آیت واز شصت آیت تا صد آیت وهر یک ازین مقدارها خبر وحدیث وارد شده است ووجه توفیق میان این روایتها انیست که اگر مقتدیان راغب باشند پس امام صد آیت بخواند واگر آنها سست وکم رغبت باشند پس چهل آیت بخواند واگر مقتدیان متوسط الاحوال باشند ف نه کمال راغب نه کمال بی رغبت ص پس از پنجاه آیت تا شصت آیت هر چه مناسب داند بخواند

عله ترجمه این عبارت در صفحه گذشته ۱۲

وقیل ینظر الی طول اللیالی وقصرها والی کثرة الاشغال وقلتها **قال** وفی الظهر مثل ذلك لاستوائهما فی سعة الوقت **وقال** فی الاصل او دونه لانه وقت الاشتغال فینقص عنه تحرزا عن الملال والعصر والعشاء سواء یقرأ فیهما باوساط المفصل وفی المغرب دون ذلك یقرأ فیها بقصار المفصل والاصل فیه کتاب عمر رض الی ابی موسی الاشعری ان اقرأ فی الفجر والظهر بطوال المفصل وفی العصر والعشاء باوساط المفصل وفی المغرب بقصار المفصل ولان مبنی المغرب علی العجلة والتخفیف الیق بها والعصر والعشاء یستحب فیهما التاخیر وقد یقعان بالتطویل فی وقت غیر مستحب فیوقت فیهما بالاوساط ویطیل الرکعة الاولی من الفجر علی الثانیة اعانة للناس علی ادراك الجماعات **قال** ورکعتا الظهر سواء وهذا عند ابی حنیفة وابی یوسف رہ وقال محمد رہ احب الی ان یطیل الرکعة الاولی علی الثانیة فی الصلوات کلها لما روی ان النبی علیه السلام کان یطیل الرکعة الاولی علی غیرها فی الصلوات کلها ولهما ان الرکعتین استویا فی استحقاق القرأة فیستویان فی المقدار بخلاف الفجر لانه وقت نوم وغفلة والحدیث محمول علی الاطالة من حیث الثناء والتعوذ والتسمیة ولا معتبر بالزیادة والنقصان بما دون ثلث آیات لعدم امکان الاحتراز عنه من غیر حرج

وبعضی در وجه توفیق گفته اند که اختلاف این روایتها بنظر درازی وکوتاهی شبهاست وهم بنظر کثرت اشغال وقلت آنست **مسئلہ ۱۱** درازی قرأت در نماز ظهر مثل درازی آن در نماز فجر است زیرا چه وقت نماز ظهر وسیع است مانند وقت فجر ومحمد رح در مبسوط گفته است که مقدار قرأت در نماز ظهر مانند مقدار قرأت نماز فجر است یا کمتر از ان زیرا چه وقت ظهر وقت اشغال است پس مقدار قرأت در ان کم نموده خواهد شد تا موجب ملال قوم نگردد **مسئلہ ۱۲** مقدار قرأت در نماز عصر وعشا برابر است وآن اینست که بخواند دران اوساط مفصل را ف باید دانست که از سورۂ حجرات تا اواخر قرآن مفصل مینامند واز انجمله از سورۂ حجرات تا سورۂ بروج طوال مفصل است واز سورۂ بروج تا سورۂ لم یکن اوساط مفصل است واز سورۂ لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است کذا در محیط ص **مسئلہ ۱۳** مقدار قرأت در نماز مغرب کم از نماز عصر وعشا است وآن اینست که بخواند دران سوره ها را که آنرا قصار مفصل میگویند باید دانست که اصل درین باب اینست که عمر رضی اللہ عنہ نوشته بود بسوے ابی موسی اشعری رضی اللہ عنہ که بخوان در نماز فجر وظهر طوال مفصل را ودر نماز عصر وعشا بخوان اوساط مفصل را ودر نماز مغرب بخوان قصار مفصل را وسر آن اینست که وقت نماز مغرب کوتاه است لهذا تعجیل دران سزاوار است وتخفیف قرأت مناسب تعجیل است ودر نماز عصر وعشا تاخیر مستحب است پس گاهی بسبب تطویل قرأت واقع می شود در وقت غیر مستحب لهذا خواندن اوساط مفصل دران مناسب است **مسئلہ ۱۴** باید که مصلی در نماز فجر رکعت اول را دراز کند از نسبت رکعت دوم تا مردمان در نماز جماعت داخل شوند ف چه وقت فجر وقت خواب وغفلت است وهم وقت بول وغایط است ص **مسئلہ ۱۵** هر دو رکعت ظهر برابر است واین نزد شیخین رحمة اللہ علیهما است ومحمد رحمة اللہ علیه گفته است که پسند خاطر من اینست که در هر نماز رکعت اول دراز کرده شود بنسبت رکعت دوم بجهت آنکه مرویست که رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم دراز میکرد رکعت اول را بنسبت رکعتهای دیگر در هر نماز ودلیل شیخین رح اینست که هر دو رکعت در استحقاق قرأت برابراند پس برابر خواهد شد در مقدار قرأت بخلاف نماز فجر چه آنوقت خواب وغفلت است وحدیث مذکور محمول است بر اینکه رکعت اول در هر نماز دراز بود بنسبت رکعتهای دیگر بجهت آنکه رکعت اول مشتمل است بر خواندن ثنا وتعوذ وبسم اللہ **مسئلہ ۱۶** زیادتی وکمی در قرأت بمقدار کمتر از سه آیت اعتبار ندارد زیرا چه احتراز از ان ممکن نیست بدون حرج

مسئلہ ۱۶ در

وليس في شيء من الصلوات قراءة سورة بعينها لا يجوز غيرها لاطلاق ما تلونا ويكره ان يوقت بشيء من القرآن لشيء من الصلوات لما فيه من هجر الباقي وايهام التفضيل ولا يقرأ المؤتم خلف الامام خلافا للشافعي رح في الفاتحة له ان القراءة ركن من الاركان فيشتركان فيه ولنا قوله عليه السلام من كان له امام فقراءة الامام له قراءة وعليه اجماع الصحابة رض وهو ركن مشترك بينهما لكن حظ المقتدي الانصات والاستماع قال عليه السلام واذا قرأ فانصتوا ويستحسن على سبيل الاحتياط فيما يروى عن محمد رح ويكره عندهما لما فيه من الوعيد فيستمع وينصت في ان قرأ الامام آية الترغيب والترهيب لان الاستماع والانصات فرض بالنص والقراءة وسؤال الجنة والتعوذ من النار كل ذلك محل به وكذلك في الخطبة وكذا اذا صلى على النبي عليه السلام لفرضية الاستماع الا ان يقرأ الخطيب قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه الآية فيصلي السامع في نفسه

مسئله ۷ در هیچ نماز خواندن سوره معین و مقرر نیست باینطور که خواندن غیر آن دران جائز نباشد زیرا چه آیت قرآن که درینباب است مطلق و شامل است هر سوره و هر آیت را مسئله ۸ اگر کسی مقرر و معین نماید سورهٔ معین یا آیت معین را برای نمازی از نمازها پس این مکروه است زیرا چه دران دو چیز لازم می آید یکی ترک سوای آن سوره و آیت دوم توهم اینکه آن سوره و آیت افضل است از ما سوای آن ف و حال آنکه تمام قرآن برابر است ص مسئله ۹ مقتدی را نباید که قرآن بخواند در پس امام ف نه سورهٔ فاتحه و نه سورهٔ دیگر ص و شافعی رح میگوید مقتدی را باید که سورهٔ فاتحه بخواند فقط زیرا چه قرأت قرآن رکن نماز است پس مقتدی و امام باید که دران شریک باشند ف چنانچه در رکنهای دیگر چون رکوع و سجود وغیره هر دو شریک اند ص و دلیل علمای ما آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که ویرا امام باشد پس قرأت امام قرأت وی است و براین اجماع صحابه رضی الله عنهم است و جواب از دلیل شافعی رحمة الله علیه اینست که قرأت اگرچه رکن نماز است ولیکن نصیبه مقتدی سکوت و شنیدن قرأت امام است چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هرگاه بخواند امام پس خاموش باشید و از محمد رحمة الله علیه مرویست که خواندن سورهٔ فاتحه مر مقتدی را مستحسن است بنابر احتیاط و نزد شیخین رحمة الله علیه مکروه است زیرا چه دران وعید وارد شده است مسئله ۱۰ مقتدی را باید که بشنود قرأت امام را و خاموش ماند اگرچه بخواند امام آیت ترغیب ف که دران ذکر جنت است ص یا آیت ترهیب ف که دران ذکر دوزخ است ص اعنی نه قرآن بخواند و نه در شنیدن آیت ترغیب سوال جنت کند و نه در وقت شنیدن آیت ترهیب اعوذ بک من النار بگوید زیرا چه شنیدن قرأت امام فرض است چه بآن امر وارد شده است در نص قرآن و خواندن قرآن و سوال جنت و خواندن اعوذ بک من النار مخل شنیدن است و همچنین مقتدی را باید که خاموش ماند در وقتیکه خطبه خواند خطیب ف برای نماز جمعه ص و همچنین وقتیکه صلوة فرستد بر نبی صلی الله علیه وسلم چه شنیدن خطبه فرض است ف پس باید که خطبه بشنود و خاموش ماند ص مگر در وقتیکه بخواند خطیب ف در خطبه ص قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما پس درین هنگام کسیکه می شنود خطبه را باید که آهسته درود بخواند بر پیغمبر صلعم

واختلفوا فی النائی عن المنبر والاحوط هو السکوت اقامة لفرض الانصات والله اعلم بالصواب

باب الامامة

الجماعة سنة مؤکدة لقوله علیه السلام الجماعة من سنن الهدی لا تتخلف عنها الا منافق واولی الناس بالامامة اعلمهم بالسنة وعن ابی یوسف رح اقرأهم لان القراءة لا بد منها والحاجة الی العلم اذا نابت نائبة ونحن نقول القراءة مفتقر الیها لرکن واحد والعلم لسائر الارکان فان تساووا فاقرأهم لقوله علیه السلام یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله فان کانوا سواء فاعلمهم بالسنة واقرأهم کان اعلمهم لانهم کانوا یتلقونه باحکامه فقدم فی الحدیث ولا کذلک فی زماننا فقدمنا الاعلم فان تساووا فاورعهم لقوله علیه السلام من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف نبی فان تساووا فاسنهم لقوله علیه السلام لابی ابی مُلیکة ولیؤمکما اکبرکما سنا ولان فی تقدیمه تکثیر الجماعة ویکره تقدیم العبد لانه لا یتفرغ للتعلم والاعرابی لان الغالب فیهم الجهل والفاسق لانه لا یهتم لامر دینه والاعمی لانه لا یتوقی النجاسة

واختلاف است میان علما در حق شخصی که از منبر دور است ف وآواز خطبه در گوش او نمیرسد اعنی بعضی گفته اند که وی را جائز است که مشغول شود بنماز یا بدعا ص وبعضی گفته اند که او را نیز لازم است که خاموش ماند وهمین صحیح است زیرا چه شنیدن خطبه وخاموش ماندن هر دو فرض است پس اگر شنیدن آن بسبب دوری میسر نشد باید که خاموش ماند والله اعلم ؛

باب ف پنجم ص در بیان امامت مسئله ۱ ف نماز گذاردن ص بجماعت سنت موکده است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که جماعت از سنت هدی است تخلف نمی ورزد از ان مگر منافق ف باید دانست که مراد از سنت هدی سنت موکده است ص مسئله ۲ اولی بامامت کسی است که عالم تر باشد بسنت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومرویست از ابی یوسف رح که اولی بامامت کسی است که در قرأت قرآن فائق باشد از دیگران زیرا چه بقرأت قرآن حاجت است در نماز وحاجت بسوی علم نمی شود مگر وقتیکه امری از زیادتی ونقصانی روی دهد وجواب آن اینست که حاجت بسوی قرأت در یک رکن نماز است وحاجت بسوی علم در هر رکن نماز است مسئله ۳ اگر جمیع نمازیان برابر باشند در علم بسنت پس اولی بامامت از میان آنها کسی است که فائق باشد در قرأت قرآن بجهت قول علیه السلام امامت قوم لائق است بکسی که در قرأت کتاب الله فائق تر بود واگر آنها در قرأت وعلم حدیث وسنت برابر باشند پس اولی بامامت کسی است که متقی تر باشد از میان آنها زیرا چه پیغمبر فرموده است که هر که نماز گذارد در پس عالم متقی پس او گویا نماز گذارد در پس یک پیغمبر مسئله ۴ اگر آنها برابر باشند در علم وقرأت وتقوی پس اولی بامامت از میان آنها کسی است که مسن باشد بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که باید که امامت کند در شما کسیکه از میان شما مسن باشد وبجهت آنکه امامت او باعث تکثیر جماعت است مسئله ۵ امامت بنده مکروه است زیرا چه جهل بر او غالب می باشد بجهت آنکه ف او در خدمت خواجه مشغول می ماند ص وفراغت نمی یابد که تحصیل علم نماید وهمچنین امامت بدوی ف اعنی اهل بادیه مکروه است ص زیرا چه جهل در اهل بادیه غالب است وهمچنین امامت فاسق مکروه است زیرا چه او اهتمام نمی کند در امر دین وهمچنین امامت نابینا مکروه است زیرا چه او از نجاست احتراز نمی تواند کرد

وولد الزنا لانہ لیس لہ اب یشفقہ فیغلب علیہ الجہل ولان فی تقدیم ہؤلاء تنفیر الجماعۃ فیکرہ وان تقدموا جاز لقولہ علیہ السلام صلوا خلف کل بر وفاجر ولا یطول الامام بہم الصلوٰۃ لقولہ علیہ السلام من ام قوما فلیصل بہم صلوٰۃ اضعفہم فان فیہم المریض والکبیر وذا الحاجۃ ویکرہ للنساء ان یصلین وحدہن الجماعۃ لانہا لا تخلوا عن ارتکاب محرم وہو قیام الامام وسط الصف فیکرہ کالعراۃ وان فعلن قامت الامام وسطہن لان عائشۃ رض فعلت کذلک وحمل فعلہا الجماعۃ علی ابتداء الاسلام ولان فی التقدم زیادۃ الکشف ومن صلی مع واحد اقامہ عن یمینہ لحدیث ابن عباس رض فانہ علیہ السلام صلی بہ واقامہ عن یمینہ ولا یتاخر عن الامام وعن محمد رح انہ یضع اصابعہ عند عقب الامام والاول ہو الظاہر وان صلی خلفہ او فی یسارہ جاز وہو مسیئ لانہ خالف السنۃ

وہمچنین امامت ولد الزنا مکروہ است بجہت آنکہ جہل در و غالب می باشد بسبب آنکہ مر او را پدر نیست تا در تادیب و تعلیم او بکوشد و سعی نماید وبجہت آنکہ امامت آنہا باعث تقلیل جماعت است زیرا چہ مردمان از اقتدا نمودن در پس آنہا نفرت میدارند پس امامت آنہا مکروہ خواہد بود ولیکن امامت آنہا جائز است زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ اقتدا نمائید در نماز در پس ہر کس خواہ صالح و متقی باشد آنکس یا فاسق فاجر مسئلہ ۶ امام را باید کہ بسیار دراز نکند نماز را زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ ہر کہ امامت کند مر قومی را باید کہ نماز کند مثل نماز کسیکہ ضعیف باشد از میان آنہا چہ میان آنہا کسی مریض است وکسی کبیر السن وکسی صاحب حاجت مسئلہ ۷ اگر زنان فقط جماعت نمایند پس جماعت آنہا مکروہ است زیرا چہ جماعت آنہا خالی نمی باشد از ارتکاب حرام چہ امام از میان آنہا استادہ می شود در وسط صف و مقدم نمی شود مانند امام برہنگان و استادہ شدن امام در وسط صف حرام است پس جماعت زنان فقط مکروہ خواہد بود و معہذا اگر زنان فقط جماعت نمایند باید کہ امام آنہا استادہ شود در وسط صف بجہت آنکہ عائشہ رضی اللہ عنہا باینطور نماز جماعت گذاردہ بود ولیکن این فعل عائشہ رضی اللہ عنہا محمول است بر اینکہ این را در ابتدای اسلام نمودہ بود وبجہت آنکہ اگر مقدم استادہ شود زنیکہ امام است از میان آنہا پس این تقدم موجب زیادتی کشف عورت است بہ نسبت او حالیکہ آن زن در وسط صف باشد ف چہ درینحالت ستر عورت بوجہ احسن متحقق می شود ص مسئلہ ۸ اگر دو کس نماز جماعت گذارند پس باید کہ مقتدی در جانب راست امام استادہ شود زیرا چہ از ابن عباس رضی اللہ عنہما مرویست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم وقتی نماز گذارد و مقتدی او صلعم بود در ان وقت مگر ابن عباس رضی اللہ عنہما و استادہ کرد ویرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در جانب راست خود باید دانست کہ مقتدی در جانب راست امام برابر امام استادہ شود و از امام متاخر نباشد و از محمد رحمہ اللہ مرویست کہ مقتدی درینصورت بہند انگشتان پای خود را بمقابل پاشنہ امام و انچہ اول مذکور شد ف کہ برابر امام باشد ص ظاہر روایت است ولیکن اگر در صورت مذکور استادہ شود مقتدی در پس امام یا در جانب چپ او جائز است اما فاعل آن گنہگار می شود چہ این عمل مخالف سنت است

وان امّ اثنین تقدم علیهما وعن ابی یوسف رہ یتوسطهما ونقل ذلک عن عبد الله بن مسعود رض ولنا انه علیه السلام تقدم علی انس

والیتیم حین صلی بهما فهذا للافضلیة والاثر دلیل الاباحة ولا یجوز للرجال ان یقتدوا بامرأة او صبی اما المرأة فلقوله علیه

السلام اخروهن من حیث اخرهن الله فلا یجوز تقدیمها واما الصبی فلانه متنفل فلا یجوز اقتداء المفترض به وفی التراویح

والسنن المطلقة جوزه مشائخ بلخ رہ ولم یجوزه مشائخنا رہ ومنهم من حقق الخلاف فی النفل المطلق بین ابی یوسف وبین محمد رہ

والمختار انه لا یجوز فی الصلوات کلها لان نفل الصبی دون نفل البالغ حیث لا یلزمه القضاء بالافساد بالاجماع ولا یبنی القوی علی الضعیف

مسئله ۹ اگر مقتدی دو کس باشد باید که امام مقدم از انها استاده شود واز ابی یوسف رحمة الله علیه مرویست که امام درینصورت در وسط آن دو کس استاده شود وابو یوسف رح این را از عبد الله ابن مسعود رضی الله عنهما نقل کرده است ودلیل طرفین رحمهما الله انیست که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم امامت کرد ومقدم استاد ومقتدی دو کس بودند یکی انس رضی الله عنه دوم برادرش که او را یتیم میگویند پس ازین معلوم شد که مقدم استادن امام افضل است درصورتیکه دو مقتدی باشد زیراچه این فعل رسول خدا صلی الله علیه وسلم است وانچه ابو یوسف رحمة الله علیه نقل کرده است از ابن مسعود رضی الله عنه پس آن دلیل اباحت است مسئله ۱۰ جائز نیست که مردان اقتدا نمایند بزن ف وزن امام باشد ص زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که زنان را مؤخر گردانید بانجهت که خدا تعالی آنها را مؤخر گردانیده است ف پس جائز نخواهد بود که زن امامت مردان نماید ص وهمچنین جائز نیست که صبی امامت مردان نماید زیراچه نماز صبی نفل است ونماز مردان فرض پس اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل جائز نخواهد بود باید دانست که در امامت صبی در نماز تراویح ونمازهای سنت اختلاف است پس مشائخ بلخ آنرا جائز داشته اند قال رضی الله عنه که مشائخ دیار ما اعنی اهل بخارا آنرا جائز نداشته اند ونیز قال رضی الله عنه مختار انیست که امامت صبی جائز نیست در هیچ نماز اگرچه نفل باشد زیراچه نفل صبی ضعیف وادنی است به نسبت نفل بالغ چه صبی اگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع قضای آن براو لازم نمی شود باجماع ف بخلاف بالغ چه او اگر بشکند نماز نفل را بعد از شروع واجب می شود براو قضای آن پس نفل او قوی واولی است لهذا اقتدای بالغ در پس صبی جائز نخواهد بود اگرچه در نماز نفل باشد ص زیراچه بنای قوی بر ضعیف معقول نیست **سوال** اگر شخصی نماز ظهر را مثلا ادا کرده فراموش کند وبعد از ان به نیت فرض ظهر شروع کند در چار رکعت نماز پس این نماز نماز نفل است در حقیقت که بگمان فرض دران شروع کرده است واین نفل را اگر بشکند شخص مذکور وبعد از شکستن معلوم شود ویرا که او نماز ظهر گذارده است واین نماز که دران شروع کرده بود واجب نیست پس بر قضای این نفل واجب نمیشود ومهذا اگر او نشکند نفل مذکور را بلکه تمام کند آنرا وکسی اقتدای او کند در نفل مذکور پس این اقتدا صحیح است باوجودیکه نفل مذکور ادنی وضعیف است به نسبت نفل آنکس که اقتدا نموده است زیراچه او بعد از شروع در نفل اگر او بشکند آنرا قضای آن براو واجب میگردد پس معلوم شد که بنای قوی بر ضعیف جائز است

بخلاف المظنون لانه مجتهد فيه فاعتبر العارض عدما بخلاف اقتداء الصبي بالصبي لان الصلوٰة متحدة ويصف

الرجال ثم الصبيان ثم النساء لقوله عليه السلام ليلني منكم اولو الاحلام والنهى ولان المحاذاة مفسدة

فيؤخرن وان حاذته امرأة وهما مشتركان في صلوٰة واحدة فسدت صلوته ان نوى الامام امامتها والقياس

ان لا تفسد وهو قول الشافعي رحمه الله عليه اعتبارا بصلوتها حيث لا تفسد وجه الاستحسان ما روينا وانه من

المشاهير وهو المخاطب به دونها فيكون هو التارك لفرض المقام فتفسد صلوته دون صلوتها كالمأموم اذا تقدم على الامام

جواب در وجوب قضای نفل مذکور اختلاف است **ف** زیرا چه زفر رحمه الله قائل است باین که قضای آن واجب است بر شخص مذکور اگر بشکند آنرا بعد از شروع دران وسقوط قضای آن نزد علمای ما رحمهم الله عارض است بسبب عارضه که عبارت است از گمان شخص مذکور که دران بگمان فرض شروع کرده است واصل در نفل بالغ همین است که قضای آن واجب میگردد اگر بشکند آنرا بعد از شروع پس باعتبار اصل بر شخص مذکور نیز واجب است قضای نفل مذکور وسقوط آن نیست مگر عارضی وامر عارضی معارض نمیشود مر امر اصلی را **ص** بنا بر آن عارضهٔ مذکور کالعدم اعتبار نموده شد **ف** در حق مقتدی مذکور لهذا قضای آن براو واجب است اگر بشکند آنرا وهرگاه چنین شد پس حال امام ومقتدی در صورت مذکوره باعتبار اصل برابر است ونفل بالغ نفل دیگر نیز باعتبار اصل برابر است لهذا اقتدای مقتدی بامام مذکور در صورت مذکوره صحیح گشت وبخلاف صبی چه سقوط قضای نفل در حق او بجهت عارضه نیست بلکه بجهت امر اصلی است که عبارت است از طفولیت او پس این امر اصلی در حق مقتدی کالعدم اعتبار نموده نخواهد شد وهرگاه چنین شد پس حال صبی وحال مقتدی او که بالغ است برابر نگشت پس اقتدای بالغ در نماز نفل نیز در پس صبی جائز نخواهد بود **ص** بخلاف اقتدای صبی در پس صبی چه نماز هر دو برابر است **مسئلہ** الترتیب در صف نماز اینست که اول صف مردان باشد وبعد از ان صف صبیان وبعد از ان صف زنان زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است واگر زنی اقتدا کند در پس امام پس اگر امام نیت امامت او کند فاسد می شود نماز مرد یکه آن زن محاذی آن مرد است بشرطیکه آن زن ومرد شریک باشند در نماز واین بنا بر استحسان است ومقتضای قیاس اینست که فاسد نشود وباین قائل است شافعی رحمه الله بجهت قیاس نماز آن مرد بر نماز آن زن که فاسد نمی شود ووجه استحسان اینست که حدیثیکه سابق مذکور شده است دلالت میکند بر اینکه تاخیر زنان وتقدم مردان فرض است زیرا چه بصیغه امر وارد شده است وجواب از شافعی رحمه الله اینست که مرد مخاطب است باینکه او مقدم استاده شود پس در صورت مذکوره ترک شد از وی فرض مذکور لهذا نماز او فاسد خواهد شد نه نماز زن چنانچه مقتدی اگر مقدم استاده شود از امام **ف** پس نماز مقتدی فاسد می شود نه نماز امام پس قیاس نمودن شافعی رحمه الله نماز مرد را بر نماز زن صحیح نیست چه آن قیاس مع الفارق است

وان لم ینوا امامتها لم تضره ولا تجوز صلوتها لان الاشتراك دونها لا یثبت عندنا خلافا لزفر وله الا تری انه یلزمه الترتیب فی المقام فیتوقف
علی التزامه کالاقتداء وانما یشترط نیة الامامة اذا ایتمت محاذیة وان لم یکن بجنبها رجل ففیه روایتان والفرق علی احدهما ان الفساد
فی الاول لازم وفی الثانی محتمل ومن شرائط المحاذاة ان تکون الصلوٰة مشترکة وان تکون مطلقة وان تکون المرأة من اهل الشهوة وان لا یکون
بینهما حائل لانها عرفت مفسدة بالنص بخلاف القیاس فیراعی جمیع ما ورد به النص ویکره لهن حضور الجماعات یعنی الشواب منهن لما فیه من خوف الفتنة
ولا باس للعجوز ان تخرج فی الفجر والمغرب والعشاء وهذا عند ابی حنیفة رح وقالا یخرجن فی الصلوات کلها لانه لا فتنة لقلة الرغبة فلا یکره کما فی العید وله
ان فرط الشبق حامل فتقع الفتنة غیر ان الفساق انتشارهم فی الظهر والعصر والجمعة اما فی الفجر والعشاء هم نائمون وفی المغرب بالطعام مشغولون

ص وباید دانست که در صورت مذکوره اگر امام نیت امامت زن مذکوره نکند پس نماز مرد مذکور فاسد نمی شود بسبب محاذات زن
مذکوره ولیکن درینصورت نماز زن مذکوره جائز نمی شود چه اقتدای زن در پس مرد متحقق نمی شود بدون نیت امام زیرا چه بسبب
اقتدای زن لازم می شود مر امام را که ترتیب نماید در مقام استادن مقتدیان پس صحت اقتدای زن در پس مرد موقوف خواهد بود
بر التزام نمودن امام امامت او را چنانچه اقتدای مقتدی موقوف است بر التزام مقتدی باید دانست که این اشتراط نیت امام در حق
زن در صورتی است که زن استاده شود بمحاذی مرد خواه امام باشد آن مرد یا مقتدی و اگر استاده شود بجائیکه در پهلوی او مرد
نباشد پس درینصورت دو روایت است بنا بر یک روایت درینصورت نیز ترتیب امامت در حق او شرط است و بنا بر روایت دیگر
شرط نیست زیرا چه درینصورت فساد نماز امام یا مقتدی لازم نمی آید بخلاف صورت اول چه دران فساد نماز یعنی لازم است و باید
دانست که شرط تحقق محاذات میان مرد و زن مذکور یکی اینست که آن هر دو در یک نماز شریک باشند و دوم اینست که
آن نماز مطلق باشد و سوم اینکه زن اهل شهوت بود و چهارم اینست که میان آن زن و مرد چیزی حائل نباشد زیرا چه
فساد درینصورتها معلوم شده است بنص بر خلاف قیاس پس رعایت کرده شود تمامی چیزهائی را که مورد نص است مسئله ۱۲
در نماز جماعت حاضر شدن در حق زنان جوان مکروه است زیرا چه دران خوف فتنه است مسئله ۱۳ از زن پیر اگر حاضر شود برای
نماز جماعت در وقت فجر و مغرب و عشا پس دران مضائقه نیست و این نزد ابی حنیفه رحمه الله است و صاحبین رحمهما الله
گفته اند که اگر زن پیر حاضر شود برای جماعت در هر وقت پس دران باک نیست زیرا چه حضور او موجب فتنه نیست
چه رغبت مردان بسوی پیر زنان و رغبت آنها بسوی مردان کم میباشد ف پس حضور آنها برای جماعت مکروه
نخواهد بود ص چنانچه حضور آنها در نماز عید مکروه نیست و ابو حنیفه رحمه الله میگوید که افراط شهوت باعث فتنه
می شود به نسبت زنان پیر نیز ف پس باید که آنها در وقت ظهر و عصر و جمعه حاضر نشوند ص چه تردد فاسقان درین
اوقات بیشتر است بخلاف فجر و مغرب و عشا چه آنها در وقت فجر و عشا در خواب باشند و در وقت مغرب مشغول بطعام

والجبانة متسعة فيمكنها الاعتزال عن الرجال فلا يكره **قال** ولا يصلى الطاهر خلف من هو في معنى المستحاضة ولا الطاهرة خلف المستحاضة

لان الصحيح اقوى حالا من المعذور والشيء لا يتضمن ما هو فوقه والامام ضامن بمعنى تضمن صلوته صلوة المقتدي ولا يصلى القارئ خلف الامي ولا

المكتسي خلف العاري لقوة حالهما ويجوز ان يؤم المتيمم المتوضئين وهذا عند ابي حنيفة رح وابي يوسف رح وقال محمد رح لا يجوز لانه طهارة ضرورية

والطهارة بالماء اصلية ولهما انه طهارة مطلقة ولهذا لا يتقدر بقدر الحاجة ويؤم الماسح الغاسلين لان الخف مانع سراية الحدث الى القدم وما

حل بالخف بمنزلة المسح بخلاف المستحاضة لان الحدث لم يعتبر زواله شرعا مع قيامه حقيقة ويصلى القائم خلف القاعد قال محمد رح لا يجوز

وهو القياس لقوة حال القائم ونحن تركناه بالنص وهو ما روي ان النبي عليه السلام صلى آخر صلوته قاعدا والقوم خلفه قيام

واما حضور پیر زنان در نماز عید بجهت آن مکروه نیست که عید گاه مکان وسیع می باشد پس ممکن است آنها را که در یک جانب آن علیحده از مردان استاده شوند ف واین در مسجد محله متصور نیست و باید دانست که فتوی درین زمانه بران است که حضور زنان پیر در جمیع نمازها مکروه است چه این زمانه زمانه فتنه وفساد است و مراد از کراهیت درینجا کراهت تحریمی است ص مسئله ۱۴ جائز نیست که اقتدا نماید غیر معذور در پس معذور چون صاحب رعاف دائم وغیره که بمنزله مستحاضه اند وهمچنین جائز نیست که اقتدا نماید زن غیر معذور در پس زن مستحاضه زیرا چه صحیح البدن قوی است از معذور و شی متضمن و مشتمل نمیشود بر چیزے که بالا و فائق باشد از ان و امام ضامن است باین معنی که نماز او متضمن نماز مقتدی است مسئله ۱۵ جائز نیست اقتدای قاری قرآن در پس امی ف که قرآن خواندن نمیداند اصلا ص همچنین جائز نیست اقتدای جامه پوش در پس برهنه زیرا چه حال قاری و جامه پوش قوی است به نسبت امی و برهنه مسئله ۱۶ جائز است اقتدای صاحب وضو در پس صاحب تیمم و این نزد شیخین رح است و محمد رحمه الله گفته است که جائز نیست زیرا چه تیمم طهارت ضروریست و وضو طهارت اصلی و دلیل شیخین رحمهما الله اینست که تیمم نیز طهارت مطلق است ف مانند وضو و ضروری نیست ص ولهذا مقدر بقدر حاجت نیست ف بلکه جائز است که بیک تیمم از نفل و فرض هرچه خواهد گذارد ص مسئله ۱۷ جائز است اقتدای کسیکه پای خود را شسته است در وضو در پس کسیکه مسح کرده باشد بر موزه زیرا چه موزه مانع سرایت حدث است در پای و انچه که بر موزه است پس آن زائل میشود بسبب مسح ف پس امامت مسح کننده جائز خواهد بود ص بخلاف ف کسیکه بمنزله ص مستحاضه است چه امامت او جائز نیست زیرا چه حدث در و موجود است حقیقة ولیکن شارع آنرا اعتبار نکرده است مسئله ۱۸ اقتدای قائم در پس قاعد جائز است نزد شیخین رحمهما الله بنا بر استحسان و نزد محمد رحمه الله جائز نیست و همین موافق قیاس است چه حال قائم قوی است به نسبت قاعد و وجه استحسان اینست که مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آخر عمر خود در حالت بیماری نشسته نماز گذارد و قوم اقتدا نمودند در پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالتیکه آنها استاده بودند:

ویصلی المؤمی خلف مثله لاستوائهما فی الحال الا ان یؤمی المؤتم قاعدا والامام مضطجعا لان القعود معتبر فیثبت به القوة

ولا یصلی الذی یرکع ویسجد خلف المؤمی لان حال المقتدی اقوی وفیه خلاف زفر ولا یصلی المفترض خلف المتنفل لان الاقتداء

بناء ووصف الفرضیة معدوم فی حق الامام فلا یتحقق البناء علی المعدوم قال ولا من یصلی فرضا خلف من یصلی فرضا آخر لان الاقتداء شرکة

وموافقة فلابد من الاتحاد وعند الشافعی رح یصح فی جمیع ذلک لان الاقتداء عنده اداء علی سبیل الموافقة وعندنا معنی التضمن مراعی

ویصلی المتنفل خلف المفترض لان الحاجة فی حقه الی اصل الصلوة وهو موجود فی حق الامام فیتحقق البناء ومن اقتدی بامام ثم علم ان امامه محدث

اعاد لقوله علیه السلام من ام قوما ثم ظهر انه کان محدثا او جنبا اعاد صلوته واعادوا وفیه خلاف الشافعی رح بناء علی ما تقدم ونحن نعتبر معنی التضمن وذلک فی الجواز والفساد

مسئله ۱۹ جائز است اقتدای موی در پس موی ف اعنی کسیکه بایما و اشاره رکوع و سجود او میکند ص زیراچه آن هر دو برابر اند ف پس اقتدای یکی بدیگری صحیح خواهد بود ص مگر در صورتیکه مقتدی نشسته باشد و ایما کند و امام بر پهلو غلطیده ایما کند چه اقتدا درین صورت صحیح نیست زیراچه حالت قعود ترجیح دارد بر حالت اضطجاع ف که عبارت است از غلطیدن بر پهلو ص مسئله ۲۰ جائز نیست که اقتدا کند کسیکه رکوع و سجود میکند در پس کسیکه رکوع و سجود بایما او مینماید زیراچه حال این مقتدی قوی تر است از حال این امام و در ان خلاف زفر رحمه الله است مسئله ۲۱ جائز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرض میگذارد در پس کسیکه نماز نفل میگذارد زیراچه بنای نماز مقتدی بر نماز امام است و هرگاه در صورت مذکوره فرضیت یافته نمی شود در نماز امام پس بنای مقتدی مذکور بر نماز امام مذکور متحقق نمی شود چه بنای امر موجود بر چیزی که معدوم است متصور نیست مسئله ۲۲ جائز نیست که اقتدا کند کسیکه نماز فرضی از فرائض میگذارد در پس کسیکه فرض دیگر میگذارد ف مثلا شخصی نماز عصر ادا میکند و اقتدا کند در پس او کسیکه قضای نماز ظهری نماید پس این اقتدا جائز نیست ص زیراچه اقتدا شرکت و موافقت است پس ضرور است که نماز مقتدی و امام یک نماز باشد و نزد شافعی رحمه الله در جمیع این صورتها اقتدا صحیح است زیراچه اقتدا نزد شافعی رحمه الله ادای نماز خود است بر سبیل موافقت ف و نماز هر یک از مقتدی و امام علیحده است و نماز امام متضمن نماز مقتدی نیست ص و نزد علمای ما رحمهم الله نماز امام متضمن نماز مقتدی است مسئله ۲۳ جائز است که ادا کننده نماز نفل اقتدا نماید در پس کسیکه نماز فرض میگذارد زیراچه ادا کننده نفل محتاج است بسوی اصل نماز و آن موجود است در نماز امام پس درینصورت بنای نماز مقتدی متحقق می شود مسئله ۲۴ اگر شخصی اقتدا کرد در پس امامی و بعد از ان معلوم شد که امام بی وضو است پس لازم است آن شخص را که نماز خود را اعاده نماید زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که امامت کند مر قومی را و بعد از ان ظاهر شود که او بیوضو بود یا جنب پس لازم است که او اعاده کند نماز خود را و قوم مذکور نیز اعاده نمایند و شافعی رح میگوید که بر مقتدی لازم نیست که اعاده نماید بنا بر انچه مذکور شد ف که نزد او رح نماز مقتدی علیحده است و نماز امام متضمن آن نیست ص و نزد علمای ما نماز امام متضمن است نماز مقتدی را در حکم جواز و فساد

واذا صلی امی بقوم یقرأون وبقوم امیین فصلوتهم فاسدة عند ابی حنیفة وقالا صلوة الامام ومن لم یقرأ تامة لانه معذور

امّ قوماً معذورین فصار کما اذا ام القاری عراة فلا یسین وله ان الامام ترك فرض القراءة مع القدرة علیها فتفسد صلوته وهذا

لانه لو اقتدی بالقاری تکون قراءته قراءة له بخلاف تلك المسئلة وامثالها لان الموجود فی حق الامام لا یکون موجودا فی حق المقتدی

ولو کان یصلی الامی وحده والقاری وحده جاز هو الصحیح لانه لم یظهر منهما رغبة فی الجماعة فان قرأ الامام فی الاولیین ثم قدم

فی الاخریین امیا فسدت صلوتهم وقال زفر لا تفسد لتادی فرض القراءة ولنا ان کل رکعة صلوة فلا تخلو عن القراءة اما تحقیقا او تقدیرا

مسئلہ ۲۵ اگر امامت کند امی و در پس او اقتدا نمایند دو فریق یکی امی و دیگری قاری قرآن پس نماز امام و نماز ہر دو فریق فاسد می شود نزد امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ و صاحبین رحمہما اللہ گفتہ اند کہ نماز امام و نماز امیان صحیح است زیرا چہ امام معذور است و امامت کردہ است مرقومی را کہ بعضی از آنہا معذور اند و بعضی غیر معذور پس نماز معذوران صحیح خواہد شد چنانچہ درصورتیکہ امامت کند برہنہ مرقومی را کہ بعضی از آنہا جامہ پوش اند و بعضی از آنہا برہنہ ف و درینصورت نماز برہنگان جائز است و ہمچنین درینجا نیز ص و دلیل ابی حنیفہ رحمہ اللہ اینست ف کہ درصورت مذکور ص امام ترک کردہ است فرض را کہ قرأت قرآن است باوجود قدرت زیرا چہ اگر اقتدا میکرد در پس قاری قرآن پس قرأت حاصل می شد ف برائے آنکہ قرأت امام قرأت مقتدی است ص و ہرگاہ امام مذکور ترک قرأت کرد باوجود قدرت نماز او فاسد خواہد شد و چون نماز امام فاسد گشت نماز جمیع مقتدیان فاسد خواہد شد و مسئلہ امامت برہنہ را کہ نظیر آوردہ اند آنرا صاحبین رحمہما اللہ پس جواب آن اینست کہ امام درین مسئلہ قادر نیست بر پوشیدن جامہ زیرا چہ اگر او اقتدا میکرد در پس جامہ پوش پس لباس امام لباس او نمی شد چہ لباس امام لباس مقتدی شمردہ نمی شود بخلاف قرأت امام چہ آن قرأت مقتدی شمردہ میشود پس قیاس مسئلہ امامت امی ف کہ کلام دران است ص بر مسئلہ امامت برہنہ کہ مذکور شد صحیح نیست و اگر امی تنہا نماز گذارد و قاری قرآن تنہا نماز گذارد و یکی بدیگری اقتدا نکند پس نماز ہر یک جائز می شود ہمین صحیح است ف باوجودیکہ درینصورت نیز امی ترک قرأت کردہ است باوجود قدرت چہ اگر امی اقتدا میکرد در پس قاری قرأت حاصل می شد وی را معہذا نماز ہر یک جائز است ص زیرا چہ درینصورت رغبت جماعت از آنہا ظاہر نشد **مسئلہ ۲۶** اگر امام دو رکعت نماز او اکرد و قرأت خواند در آن و بعد از ان ف وضوئے امام مذکور شکست پس ص او مقدم کرد امی را ف و خلیفہ کرد او را بجای خود و رفت برای وضو ص پس درینصورت فاسد میگردد نماز امام و نماز جمیع مقتدیان چہ امی و چہ غیر امی و زفر رحمہ اللہ گفتہ است کہ فاسد نمی شود زیرا چہ امام سابق ادا کردہ است قرأت فرض را و دلیل علمای ما رحمہم اللہ اینست کہ ہر رکعت نماز است پس در ہر رکعت نماز قرأت باید یا قرأت حقیقی یا قرأت تقدیری

ولا تقدیر فی حق الامی لانعدام الاهلیة وکذا علی هذا الوقد مه فی التشهد والله تعالی اعلم بالصواب

باب الحدث فی الصلوة

ومن سبقه الحدث فی الصلوة انصرف فان کان اماما استخلف وتوضأ وبنی والقیاس ان یستقبل وهو قول الشافعی لان الحدث ینافیها و المشی والانحراف یفسدانها فاشبه الحدث العمد ولنا قوله علیه السلام من قاء او رعف او امذی فی صلوته فلینصرف ولیتوضأ ولیبن علی صلوته مالم یتکلم وقال علیه السلام اذا صلی احدکم فقاء او رعف فلیضع یده علی فمه ولیقدم من لم یسبق بشیء والبلوی فیما یسبق دون ما تعمه فلا یلحق به والاستیناف افضل تحرزا عن شبهة الخلاف وقیل المنفرد یستقبل والامام والمقتدی یبنی صیانة لفضیلة الجماعة والمنفرد ان شاء اتم فی منزله وان شاء عاد الی مکانه والمقتدی یعود الی مکانه الا ان یکون امامه قد فرغ او لا یکون بینهما حائل

وازامی قرأت تقدیری نیز یافته نمی شود چه او اهلیت قرأت ندارد و باید دانست که همچنین است حکم اگر مقدم کند امی را در قعدهٔ اخیره و تشهد والله اعلم

باب ششم در بیان حدثیکه روی دهد مصلی را در اثنای نماز مسئله اگر شخصی محدث گردد در اثنای نماز باید ف که همان ساعت ص بیرون رود ف برای وضو ص پس اگر آن شخص امام باشد باید که بعضی از مقتدیان خود را بجای خود خلیفه گرداند ف باینطور که دست یا جامهٔ او گرفته بجای خود استاده کند ص بعد از ان خود برای وضو برود و وضو کند و بعد از ان بنا نماید ف اعنی باقی نماز خود را ادا کند ص و این بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس اینست که آن شخص استیناف نماید ف اعنی از سر نو نماز شروع نماید ص و باین قائل است شافعی رحمه الله و در قیاس اینست که حدث منافی نماز است و در گردانیدن از قبله و مشی شکنندهٔ نماز است و وجه استحسان اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که قی کند یا خون از بینیش جاری شود یا مذی برآید در اثنای نماز پس باید که برگردد از نماز و وضو کند و باقی نماز را بنا کند مادامیکه تکلم نکرده باشد و نیز پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است وقتیکه قی کند یکی از شما در اثنای نماز یا خون جاری شود از بینی پس باید که بنهد دست خود را بر دهان خود و تکلم نکند و مقدم کند از میان مقتدیان کسی را که هیچ از نماز او در پس امام فوت نشده باشد و اینکه مذکور شد وقتی ست که حدث بی قصد پیش آید و اما اگر عمداً احدث کند پس بر او لازم است که استیناف نماید زیرا چه درینصورت هیچ ضرورت نیست و در صورت اول ضرورت است و باید دانست که در صورت اول نیز استیناف افضل است چه اگر از سر نو نماز کند نماز او ادا می شود نزد جمیع علما و در بنا نمودن آن اختلاف است بعضی گفته اند که استیناف افضل است در حق منفرد و در حق امام و مقتدی بنا افضل است تا فضیلت جماعت در حق او ثابت و محفوظ ماند بعد از ان باید دانست که منفرد مختار است اگر خواهد تمام کند نماز خود را در منزل خود ف یا در جائیکه برای وضو رفته است ص و اگر خواهد عود کند در مکانیکه اول نماز شروع کرده بود و مقتدی را باید که عود کند در مکان اول مگر وقتیکه امام او فراغت نموده باشد پس درینصورت در همانجا باقی نماز را ادا کند و همچنین در صورتیکه میان آنجا و میان امام چیزی حائل نباشد ف اعنی از انجا اقتدای او در پس امام مذکور صحیح باشد پس درینصورت نیز در همانجا باقی نماز را گذارد و اقتدا نماید در پس امام مذکور

ومن ظن انه احدث فخرج من المسجد ثم علم انه لم يحدث استقبل الصلوٰة وان لم يكن خرج من المسجد يصلي ما بقي والقياس فيهما الاستقبال وهو رواية عن محمد لوجود الانصراف من غير عذر وجه الاستحسان انه انصرف على قصد الاصلاح الا ترى انه لو تحقق ما توهمه بنى على صلوته فالحق قصد الاصلاح بحقيقته ما لم يختلف المكان بالخروج وان كان استخلف فسدت لانه عمل كثير من غير عذر وهذا بخلاف ما اذا ظن انه افتتح على غير وضوء فانصرف ثم علم انه على وضوء حيث تفسد وان لم يخرج لان الانصراف على سبيل الرفض الا ترى انه لو تحقق ما توهمه يستقبله فهذا هو الحرف ومكان الصفوف في الصحراء له حكم المسجد ولو تقدم قدامه فالحد السترة وان لم تكن فمقدار الصفوف خلفه وان كان منفردا فموضع سجوده من كل جانب وان جن او نام فاحتلم او اغمي عليه استقبل لانه يندر وجود هذه العوارض فلم يكن في معنى ما ورد به النص وكذلك اذا قهقه لانه بمنزلة الكلام وهو قاطع

ص مسئلہ ۲ اگر شخصے از مکان نماز بیرون شود بگمان اینکہ حدث صادر شدہ است از وے پس اگر او از مسجد بیرون رود ص وبعد ازان بہ یقین معلوم شود وی را کہ حدث از وی صادر نشدہ است لازم است بر وے کہ استیناف نماید واگر از مسجد بیرون نشدہ باشد پس بنا نماید واین بنا بر استحسان است ومقتضای قیاس اینست کہ در ہر دو صورت استیناف نماید واین یک روایت است از محمد رحمہ اللہ ووجہ قیاس اینست کہ شخص مذکور بغیر عذر از جہت قبلہ انحراف نمودہ است ووجہ استحسان اینست کہ شخص مذکور انحراف نمودہ است بقصد اصلاح نماز حتی کہ اگر متحقق می شد آنچہ توہم نمودہ بود البتہ جائز می شد بنا پس قصد اصلاح بمنزلہ عین اصلاح اعتبار نمودہ خواہد شد مادامیکہ خارج نشود از مسجد ف وانیکہ مذکور شد وقتی است کہ کسی را خلیفہ نکردہ باشد ص واگر خلیفہ کردہ باشد کسی را نماز او ونماز جمیع مقتدیان فاسد می شود ف اگرچہ شخص مذکور از مسجد بیرون نرفتہ باشد ص زیرا چہ خلیفہ گردانیدن عمل کثیر است بغیر عذر وانیکہ مذکور شد بخلاف آنست کہ اگر او بیرون آید از نماز بگمان اینکہ بے وضو شروع کردہ است در نماز وبعد ازان بیقین بداند کہ با وضو شروع کردہ است چہ درینصورت نماز او فاسد می شود ف واستیناف آن بر وے واجب میگردد ص اگرچہ از مسجد بیرون نرفتہ باشد زیرا چہ درینصورت بیرون شدہ است از نماز باینصورت کہ ترک آن نمودہ است زیرا چہ اگر متحقق میشد چیزیکہ بنا بر آن از نماز بیرون شدہ است استیناف لازم می شد وباید دانست کہ مکان صفوف نمازیان در صحرا بمنزلہ مسجد است ف اگر در جانب پس رود ص واگر در جانب پیش رود پس تا مکانیکہ سترہ است بمنزلہ مسجد است واین درصورتی است کہ سترہ باشد واما در صورتیکہ سترہ نباشد پس بمقدار صفوف مصلیان کہ در پس امام است از جانب پیش بمنزلہ مسجد است واگر مصلی منفرد باشد در صحرا پس بمقدار موضع سجدۂ او از ہر جانب بمنزلہ مسجد است در حق او مسئلہ ۳ اگر شخصی در اثنای نماز دیوانہ گردد یا بخوابد تا محتلم شود یا بیہوش شود پس واجب است مر او را کہ استیناف کند نماز خود را زیرا چہ روی دادن این عوارض در نماز نادر است پس استیناف نماز در صورتہائیکہ این عوارض روی دہد موجب حرج نیست لہذا باید کہ استیناف نماز نماید وبنا کند وہمچنین استیناف نماید اگر خندۂ قہقہہ کند در نماز زیرا چہ خندۂ قہقہہ بمنزلہ کلام است وکلام قاطع نماز است ؛

وان حصر الامام عن القراءة فقدم غيره اجزاهم عند ابی حنيفة رح وقالا لا يجزيهم لانه يندر وجوده فاشبه الجنابة وله ان الاستخلاف بعلة العجز وهو هنا لازم والعجز عن القراءة غير نادر فلا يلحق بالجنابة ولو قرأ مقدار ما تجوز به الصلوة لا يجوز بالاجماع لعدم الحاجة الى الاستخلاف وان سبقه الحدث بعد التشهد توضأ وسلم لان التسليم واجب فلا بد من التوضي ليأتي به وان تعمد الحدث في هذه الحالة او تكلم او عمل عملا ينافي الصلوة تمت صلوته لانه تعذر البناء لوجود القاطع لكن لا اعادة عليه لانه لم يبق عليه شئ من الاركان فان رأى المتيمم الماء في صلوته بطلت وقد مر من قبل فان رآه بعد ما قعد قدر التشهد او كان ماسحا فانقضت مدة مسحه او خلع خفيه بعمل يسير او كان اميا فتعلم سورة او عريانا فوجد ثوبا او موميا فقدر على الركوع والسجود او تذكر فائتة عليه قبل هذه او احدث الامام القاري فاستخلف اميا او طلعت الشمس في الفجر او دخل وقت العصر وهو في الجمعة او كان ماسحا على الجبيرة فسقطت عن برء او كان صاحب عذر فانقطع عذره كالمستحاضة ومن بمعناها بطلت الصلوة في قول ابی حنيفة رح

مسئله ۴ اگر محصور شود امام از قرأت قرآن ف اعنی بند شود و خواندن نتواند ص ولهذا مقدم کند شخصے را پس نماز آنها جائز است درینصورت نزد ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین رحمهما الله گفته اند که جائز نیست زیرا چه پیش آمدن این عارضه نادر است و دلیل ابی حنیفه رحمه الله اینست که علت جواز استخلاف عجز است و این در صورت مذکوره متحقق است و عارضهٔ مذکوره نادر نیست بلکه اکثر در پیش می آید ف و این وقتی است که امام محصور شود پیش از خواندن آنمقدار قرآن که نماز بآن جائز می شود ص و اگر امام بعد از خواندن قرآن بمقدار مذکور محصور شود از قرأت پس درینصورت جائز نیست که کسی را خلیفه سازد برای خواندن قرأت زائد و این متفق علیه است و وجهش اینست که درینصورت حاجت استخلاف نیست مسئله ۵ اگر از مصلی حدث صادر شود بعد از خواندن تشهد پس باید که وضو کرده سلام بگوید زیرا چه سلام گفتن بعد از تشهد لازم و واجب است پس برای ادای آن وضو ضرور است و اگر بعد از تشهد عمداً حدث کند یا تکلم نماید یا عملی کند که منافی نماز است پس نماز او تمام می شود زیرا چه درینصورت متصور نیست که وضو کرده سلام گوید چه علمای مذکوره قاطع نماز است ولیکن درین صورت اعادهٔ نماز بر و فرض نیست زیرا چه هیچ رکنی از ارکان نماز باقی نمانده است مسئله ۶ اگر صاحب تیمم در اثنای نماز آب ببیند نماز او باطل می شود چنانچه سابق مذکور شده است ف در باب تیمم ص و همچنین در صورتیکه مصلی صاحب مسح موزه باشد و مدت مسح منقضی شود در اثنای نماز یا بکشد موزه را از پای بعملیکه عمل کثیر نباشد و همچنین در صورتیکه مصلی امی باشد و در اثنای نماز سوره را یاد کند یا مصلی برهنه باشد و در اثنای نماز بیابد جامه را یا مصلی که رکوع و سجود را بایما میکند و در اثنای نماز قادر شود بر رکوع و سجود یا که یاد آید مصلی را در اثنای نماز نمازیکه پیشتر ازین فوت شده است و او صاحب ترتیب است یا حدث صادر شود از مصلی قاری که امام است و او خلیفه کند بجای خود مقتدی را که امی است یا آفتاب طلوع کند در اثنای نماز فجر یا داخل شود وقت عصر در حالیکه مصلی در نماز جمعه است یا مصلی صاحب مسح باشد بر جبیره و در اثنای نماز جبیره بیفتد بسبب به شدن زخم یا مصلی صاحب عذر باشد چون مستحاضه و مانند آن و عذر او دفع شود در اثنای نماز پس درینصورتها نماز باطل میشود نزد جمیع علمای مارح و اگر این عوارض روی دهد مصلی را بعد از نشستن بقدر خواندن تشهد پس نماز او باطل میشود نزد ابی حنیفه رح

وقالا تمت صلوته وقيل الاصل فيه ان الخروج عن الصلوة بصنع المصلي فرض عند ابي حنيفة رح وليس بفرض عندهما فاعتراض هذه العوارض عنده في هذه الحالة كاعتراضها في خلال الصلوة وعندهما كاعتراضها بعد التسليم لهما ما روينا من حديث ابن مسعود رض ولانه لا يمكنه اداء صلوة اخرى الا بالخروج من هذه وما لا يتوصل الى الفرض الا به يكون فرضا ومعنى قوله تمت قاربت التمام والاستخلاف ليس بمفسد حتى يجوز في حق القاري وانما الفساد ضرورة حكم شرعي وهو عدم صلاحية الامامة ومن اقتدى بالامام بعد ما صلى ركعة فاحدث الامام فقدم اجزاه لوجود المشاركة في التحريمة والاولى للامام ان يقدم مدركا لانه اقتدى على تمام صلوته وينبغي لهذا المسبوق ان لا يتقدم لعجزه عن التسليم فلو تقدم يبتدي من حيث انتهى اليه الامام لقيامه مقامه واذا انتهى الى السلام يقدم مدركا يسلم بهم فلو انه حين اتم صلوة الامام قهقه او احدث متعمدا او تكلم او خرج من المسجد فسدت صلوته وصلوة القوم تامة لان المفسد في حقه وجد في خلال الصلوة وفي حقهم بعد تمام اركانها والامام الاول ان كان فرغ لا تفسد صلوته وان لم يفرغ تفسد وهو الاصح فان لم يحدث الامام الاول وقعد قدر التشهد ثم قهقه او احدث متعمدا فسدت صلوة الذي لم يدرك اول صلوته عند ابي حنيفة

نہ نزد صاحبین رح وبعضی گفتہ اند کہ بنای این اختلاف بران است کہ خروج بفعل مصلی فرض است نزد ابی حنیفہ رح ونزد صاحبین رح فرض نیست پس روی دادن این عوارض بعد از تشہد مانند روے دادن آن است در اثنای نماز نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ ونزد صاحبین رحمہما اللہ روید ادن آن درین حالت مانند روی دادن آن است بعد از گفتن سلام ودلیل صاحبین رح اینست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم با بن مسعود رضی اللہ عنہ فرمود ف کہ ہرگاہ تشہد خواندی یا بمقدار آن نشستی پس تمام شد نماز تو چنانچہ سابق مذکور شدہ است ص ودلیل ابی حنیفہ رحمہ اللہ اینست کہ ممکن نیست مصلی را کہ ادا کند نماز دیگر را مگر بعد از خارج شدن از نمازیکہ بآن مشغول است پس خروج بفعل مصلی فرض خواہد شد زیرا چہ موقوف است بران ادای فرض دیگر وچیزیکہ چنین باشد فرض می شود بدانکہ مراد از تمام شدن نماز کہ مذکور است در حدیث ابن مسعود رضی اللہ عنہ اینست کہ قریب است بہ تمامی مسئلہ ۷ اگر شخصی اقتدا کرد بامام بعد از گذاردن امام یک رکعت نماز را وبعد از ان حدث صادر شد از امام واو خلیفہ کرد بجای خود شخص مذکور را کہ مسبوق است پس این جائز است ولیکن اولیٰ اینست کہ خلیفہ کند امام مدرک را ف اعنی مقتدی را کہ از ابتدا اقتدا نمودہ باشد ص چہ او قادر است بر اتمام نماز ولیکن در صورت مذکورہ مسبوق مذکور را باید کہ قبول نکند خلافت را ومقدم نشود بجای امام چہ او قادر نیست بر انیکہ نماز تمام کند وسلام گوید ومہذا اگر مقدم شود باید کہ شروع کند نماز را از جائیکہ امام تا آنجا رسیدہ بود چہ او قائم مقام امام است وہرگاہ تمام کند رکعتی را کہ دران سلام است مقدم کند مقتدی مدرک را تا او سلام بگوید مع مقتدیان دیگر پس اگر مسبوق مذکور بعد از اتمام نماز امام در موقع سلام خندۂ قہقہہ نماید یا عمداً حدث کند یا کلام گوید یا از مسجد خارج شود پس نماز او فاسد میگردد ونہ نماز قوم زیرا چہ درین صورتہا شکنندۂ نماز یافتہ میشود در اثنای نماز در حق او ودر حق قوم یافتہ میشود بعد از تمامی نماز آنہا واما امام اول کہ بعد از وضو اقتدا نمودہ است بمسبوق مذکور اگر او از نماز فارغ شود مع قوم پس نماز او فاسد نمیشود واگر فارغ نشدہ باشد مع قوم نماز او فاسد می شود وہمین اصح است مسئلہ ۸ اگر امام بعد از نشستن بقدر تشہد در قعدۂ اخیرہ خندۂ قہقہہ کند عمداً یا حدث کند عمداً پس نماز مسبوقان فاسد میگردد ونزد ابی حنیفہ رح

وقالا لا تفسد وان تكلم او خرج من المسجد لم تفسد في قولهم جميعا لهما ان صلوة المقتدي بناء على صلوة الامام جوازا وفسادا ولم تفسد صلوة الامام فكذا صلوته وصار كالسلام والكلام وله ان القهقهة مفسدة للجزء الذي يلاقيه من صلوة الامام فيفسد مثله من صلوة المقتدي غير ان الامام لا يحتاج الى البناء والمسبوق محتاج اليه والبناء على الفاسد فاسد بخلاف السلام لانه مُنْهٍ والكلام في معناه وينتقض وضوء الامام لوجود القهقهة في حرمة الصلوة ومن احدث في ركوعه او سجوده توضأ وبنى ولا يعتد بالتي احدث فيها لان اتمام الركن بالانتقال ومع الحدث لا يتحقق فلا بد من الاعادة ولو كان اماما فقدم غيره دام المقدم على الركوع لانه يمكنه الاتمام بالاستدامة ولو تذكر وهو راكع او ساجد ان عليه سجدة فاخطر من ركوعه لها او رفع رأسه من سجوده فسجدها يعيد الركوع والسجود

ونزد صاحبین رحمهما الله فاسد نمیگردد واگر امام ف خندهٔ قهقهه وحدث نکند بلکه ص تکلم کند یا برخیزد وخارج شود از مسجد پس درین صورت نماز مسبوقان فاسد نمیگردد نزد جمیع علمای مارح که مذکور شد ودلیل صاحبین رحمهما الله اینست که بنای نماز مقتدی بر نماز امام است در حق صحت وفساد ودر صورت خندهٔ قهقهه وحدث عمدا نماز امام فاسد نمیشود پس نماز مقتدی فاسد نخواهد شد چنانچه درصورت سلام وکلام ودلیل ابی حنیفه رحمه الله اینست که درصورت مذکوره بسبب خندهٔ قهقهه فاسد می شود از نماز امام جزو یکه خندهٔ قهقهه مقارن آنست پس مثل آن مقدار از نماز مقتدی نیز فاسد خواهد شد ولیکن امام محتاج بنا نیست ومقتدی مسبوق محتاج بناست وبنا بر فاسد فاسد است ف پس نماز مسبوق فاسد خواهد شد ص بخلاف سلام چه آن موجب فساد نماز نیست بلکه آن موجب اتمام نماز است وهمچنین کلام چه کلام بمنزلهٔ سلام است وباید دانست که اگر خندهٔ قهقهه کند مصلی بعد از نشستن بقدر تشهد پس درین صورت اگرچه نماز او تمام می شود ولیکن وضوی او می شکند مسئله ۹ اگر شخصے را در رکوع یا در سجود حدث پیش آید پس جائز است او را که وضو کرده بنا نماید ولیکن آن رکوع وسجود معتبر نیست چه اتمام آن رکوع وسجود متحقق نشد زیرا چه اتمام رکن بانتقال است وچون در حالت انتقال حدث پیش آمد اتمام رکن ف که عبارت از رکوع وسجود است ص یافته نشد پس اعادهٔ آن ضرور است وباید دانست که درین صورت اگر امام خلیفه گرداند بعضی مقتدی را در ان رکوع یا سجود پس آن خلیفه را باید که دوام نماید بر رکوع یا سجود مذکور وباین دوام ادای شود رکوع وسجود مذکور مسئله ۱۰ اگر یاد آید مصلی را در رکعت دوم که او در رکعت اول یک سجده کرده است وسجدهٔ دوم برو باقی است بنا بر قضای آن سجده از رکوع بسجده رود وبجا آرد آنرا پس درین صورت باید که بعد از قضای سجدهٔ مذکور را اعادهٔ آن رکوع نماید وهمچنین در سجده رکعت دوم یاد آید ویرا که او در رکعت اول یک سجده نموده است وسجده دیگرے را که باقی است بنا بران برائے قضای سجدهٔ مذکور سر از سجده بردارد وسجدهٔ مذکور را بجا آرد پس درینصورت نیز باید که اعاده نماید سجدهٔ را که دران یاد آمده است ویرا سجده رکعت اول

وھذا بیان الاولی لتقع الافعال مرتبۃ بالقدر الممکن وان لم یعد اجزاہ لان الترتیب فی افعال الصلوٰۃ لیس بشرط ولان الانتقال مع الطہارۃ شرط وقد وجد وعن ابی یوسف انہ یلزمہ اعادۃ الرکوع لان القومۃ فرض عندہ ومن ام رجلا واحدا فاحدث وخرج من المسجد فالمأموم امام نوی او لم ینو لما فیہ من صیانۃ الصلوٰۃ وتعیین الاول لقطع المزاحمۃ ولا مزاحمۃ ویتم الاول صلوتہ مقتدیا بالثانی کما اذا استخلفہ حقیقۃ ولو لم یکن خلفہ الا صبی وامراۃ قیل تفسد صلوتہ لاستخلاف من لا یصلح للامامۃ وقیل لا تفسد لانہ لم یوجد الاستخلاف قصدا وھو لا یصلح للامامۃ واللہ اعلم

باب ما یفسد الصلوٰۃ وما یکرہ فیھا

ومن تکلم فی صلوتہ عامدا او ساھیا بطلت صلوتہ خلافا للشافعی رح فی الخطاء والنسیان ومفرعہ الحدیث المعروف ولنا قولہ علیہ السلام ان صلوتنا ھذہ لا یصلح فیھا شیء من کلام الناس وانما ھی التسبیح والتھلیل وقراءۃ القرآن وما رواہ محمول علی رفع الاثم

باید دانست کہ این اعادۂ رکوع وسجود کہ مذکور شد اولی است تا افعال نماز بقدر امکان بہ ترتیب متحقق شود و اگر اعادۂ آن رکوع وسجود کند نماز او جائز می شود زیرا چہ ترتیب در افعال نماز شرط نیست وبجہت آنکہ انتقال با طہارت شرط است و آن درینصورت موجود است و از ابی یوسف رحمہ اللہ مرویست کہ اعادۂ آن رکوع بر او لازم است زیرا چہ قومہ نزد او رحمہ اللہ فرض است مسئلہ ۱۱ اگر امام امام یک مقتدی باشد و ویرا حدث پیش آید ف و او برای وضوء بیرون مسجد رود پس مقتدی مذکور بجای امام امام میگردد نیت اختلاف آن امام کند یا نکند زیرا چہ دران صیانت ف نماز مقتدی ص است و احتیاج نیست بسوی اینکہ امام معین کند ویرا برای امامت چہ این احتیاج وقتی می شود کہ مزاحمت باشد ف اعنی مقتدی متعدد باشد و درصورت مذکورہ مقتدی یک است ص و مزاحمت نیست و درینصورت امام را باید کہ بعد از وضو تمام کند نماز خود را و پس امام دوم کہ مقتدی مذکور است چنانچہ ہمین حکم است درصورتیکہ امام بسبب پیش آمدن حدث خلیفۂ خود گرداند یکی از مقتدیان را و باید دانست کہ اگر آن یک مقتدی صبی باشد یا زن پس درینصورت اختلاف است بعضی گفتہ اند کہ نماز امام فاسد می شود زیرا چہ خلیفۂ مذکور امام شد و صلاحیت امامت ندارد و بعضی گفتہ اند کہ نماز او فاسد نمی شود زیرا چہ او آن صبی یا زن را قصداً خلیفہ نساختہ است و آنہا صلاحیت امامت ندارند تا امام شوند واللہ اعلم بالصواب

باب ہفتم در بیان چیزہائیکہ بعضی از ان شکنندۂ نماز است و بعضی از ان مکروہ است در نماز مسئلہ ۱ اگر تکلم کند کسی در نماز پس نماز او فاسد می شود خواہ عمداً تکلم کند خواہ سہواً ف یا خطاً ص و شافعی رحمہ اللہ میگوید کہ در صورت خطا و نسیان نماز فاسد نمی شود زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ خطا و نسیان در حق امت من معاف است و دلیل علمای ما رحمہم اللہ اینست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ در نماز کلام کردن بمثل جنس کلام آدمیان صحیح نیست و جز این نیست کہ نماز تسبیح و تہلیل و قرأت قرآن است و حدیثیکہ دلیل آوردہ است شافعی رح پس معنی آن اینست کہ بسبب خطا و نسیان گنہگار نمی شود امت من ف اعنی اگر بخطا و نسیان چیزی نالائق از و بظہور آمد بسبب آن در عاقبت معذب و ماخوذ نخواہد شد

بخلاف السلام ساهيا لانه من الاذكار فيعتبر ذكرا في حالة النسيان وكلاما في حالة التعمد لما فيه من كاف الخطاب
فان ان فيها او تأوه او بكى فارتفع بكاؤه فان كان من ذكر الجنة او النار لم يقطعها لانه يدل على زيادة الخشوع
وان كان من وجع او مصيبة قطعها لان فيه اظهار الجزع والتاسف فكان من كلام الناس وعن ابي يوسف رح ان قوله
اه لم يفسد في الحالين واوه يفسد وقيل الاصل عنده ان الكلمة اذا اشتملت على حرفين وهما زائدتان او احدهما
لا تفسد وان كانتا اصليتين تفسد فحروف الزوائد جمعوها في قولهم اليوم تنساه وهذا لا يقوى لان كلام الناس في متفاهم العرف
يتبع وجود حروف الهجاء وافهام المعنى ويتحقق ذلك في حروف كلها زوائد وان تنحنح بغير عذر بان لم يكن مدفوعا اليه
وحصل به الحروف ينبغي ان يفسد عندهما وان كان بعذر فهو عفو كالعطاس والجشاء اذا حصل به حروف
ومن عطس فقال له اخر يرحمك الله وهو في الصلوة فسدت صلوته لانه يجري في مخاطبات الناس
فكان من كلامهم بخلاف ما اذا قال العاطس او السامع الحمد لله على ما قالوا لانه لم يتعارف جوابا

ص مسئله ۲ اگر بسهو سلام گوید کسی در نماز پس نماز او فاسد نمی شود زیراچه سلام از جملهٔ اذکار است پس آن ذکر اعتبار نموده خواهد شد
در حالت نسیان وکلام اعتبار نموده خواهد شد در حالت عمد مسئله ۳ اگر آه ونالهٔ کند کسی در نماز یا گریه کند به آواز بلند پس اگر آن آه
ونالهٔ وگریه بسبب یاد نمودن بهشت ودوزخ است پس بسبب آن نماز فاسد نمی شود زیراچه آن آه ونالهٔ وگریه بر زیادتی خشوع
دلالت میکند واگر آن آه ونالهٔ وگریه بسبب دردی یا مصیبتی باشد پس بسبب آن نماز فاسد میشود زیراچه دران اظهار بی صبری و
تاسف است پس این گریه وآه از جنس کلام انسان شمرده شود واز ابی یوسف رحمه الله مرویست که اگر لفظ آه بگوید پس در هر صورت
نماز فاسد نمی شود واگر لفظ اوه بگوید نماز فاسد می شود وبعضی گفته اند که قاعده نزد ابی یوسف رحمه الله انیست که اگر آن کلمه مشتمل باشد
بر دو حرف که آن هر دو از حروف زوائد باشند یا یکی از ان از حروف زوائد باشد پس بسبب آن نماز فاسد نمی شود واگر آن هر دو حرف
از حروف اصلی باشند نماز فاسد می شود وحروف زوائد عبارت است از هر حرفیکه مشتمل است بران کلمهٔ اليوم تنساه قال رضی الله عنه
که این قاعده ضعیف است زیراچه کلام آدمیان بحسب عرف تابع وجود حروف هجا وافهام معنی است وآن متحقق می شود در جمیع حروف
مسئله ۴ اگر تنحنح نماید کسی در نماز بغیر عذر باین طور که مدفوع الیه نباشد وبسبب آن حرف پیدا شود ف پس قال رضی الله عنه ص
سزاوار انیست که نماز فاسد شود نزد طرفین رحمهما الله واگر تنحنح کند بسبب عذر پس آن عفو است وباید دانست که معنی تنحنح اح اح
گفتن وعذر انیست که ویرا طاقت ضبط آن نباشد ف وباید دانست که همچنین اگر تنحنح کند برای غرض صحیح چون تحسین صوت
برای قرات قرآن مثلا پس تنحنح درین صورت نیز عفو است وموجب فساد نماز نیست کذا در بحر رائق نقلا عن فتح القدیر ص وباید
دانست که چنانچه تنحنح بعذر عفو است همچنین عفو است عطسه وآروغ که بسبب آن حروف پیدا شوند مسئله ۵ اگر شخصی در
اثنای نماز جواب عطسه دهد کسی را وبگوید یرحمک الله پس نماز او فاسد میگردد زیراچه جواب عطسه بمنزله کلام انسان است
چه بآن خطاب میکند یکی دیگر را بخلاف آنکه اگر مصلی در اثنای نماز الحمد لله بگوید بسبب عطسه کردن یا بسبب
شنیدن عطسه غیر چه بسبب آن نماز فاسد نمیشود بنابر انچه فقها گفته اند زیراچه قول الحمد لله بطریق جواب متعارف نیست

وان استفتح ففتح علیہ فی صلوتہ تفسد ومعناہ ان یفتح المصلی علی غیر امامہ لانہ تعلیم وتعلم فکان من کلام الناس ثم شرط التکرار فی الاصل لانہ لیس من اعمال الصلوۃ فیعفی القلیل منہ ولم یشترط فی الجامع الصغیر لان الکلام بنفسہ قاطع وان قل وان فتح علی مامہ لم یکن کلاما استحسانا لانہ مضطر الی صلاح صلوتہ فکان ھذا من اعمال صلوتہ معنی ونوی الفتح علی مامہ دون القراءۃ ھو الصحیح لانہ مرخص فیہ وقراءتہ ممنوع عنہا ولو کان الامام انتقل الی ایۃ اخری تفسد صلوۃ الفاتح وتفسد صلوۃ الامام لو اخذ بقولہ لوجود التلقین والتلقن من غیر ضرورۃ وینبغی للمقتدی ان لا یعجل بالفتح وللامام ان لا یلجئھم الیہ بل یرکع اذا جاء اوانہ وینتقل الی ایۃ اخری فلو اجاب فی الصلوۃ رجلا بلا الہ الا اللہ فھذا کلام مفسد عند ابی حنیفۃ رح وھما رح وقال ابو یوسف رح لا یکون مفسدا وھذا الخلاف فیما اذا اراد بہ جوابہ لہ انہ ثناء بصیغتہ فلا یتغیر بعزیمتہ ولھما انہ اخرج الکلام مخرج الجواب وھو یحتملہ فیجعل جوابا کالتشمیت والاسترجاع علی الخلاف فی الصحیح

مسئلہ ۶ اگر شخصی در اثنای نماز خود فتح کند کسی را کہ آنکس امام او نیست پس درینصورت نماز او فاسد می شود زیراچہ این تعلیم وتعلم است پس بمنزلۂ کلام انسان است وبعد ازان باید دانست کہ امام محمد رحمہ اللہ برای فاسد شدن نماز درین صورت تکرار فتح شرط کردہ است در مبسوط زیراچہ فتح کردن بر غیر از اعمال نماز نیست وقلیل ازان معاف است ودر جامع صغیر شرط تکرار آن نکردہ است زیراچہ آن بمنزلۂ کلام است وکلام موجب فساد نماز است اگرچہ قلیل باشد مسئلہ ۷ اگر مصلی فتح کند مر امام خود را پس این کلام شمردہ نمی شود از روی استحسان زیراچہ مصلی درین صورت محتاج است بسوی اصلاح نماز خود پس این از اعمال نماز او است از روی معنی وباید دانست کہ درین صورت وقتیکہ مصلی فتح کند بر امام نیت فتح کند بآن نہ نیت قرأت قرآن وہمین صحیح است زیراچہ ویرا جائز است فتح نہ قرأت واگر امام انتقال کند از آیتیکہ دران بند شدہ بود بسوی آیت دیگر وبعد ازان ف فتح کند او را کسی از مقتدیان ص پس نماز آنکس فاسد می شود ودرین صورت اگر بگیرد امام فتح آنکس را نماز امام نیز فاسد می شود زیراچہ یافتہ می شود تعلیم وتعلم ف در نماز ص بغیر ضرورت وباید دانست کہ مقتدی را باید کہ شتابی نکند در فتح کردن امام وامام را نباید کہ محتاج کند مقتدیان را بسوی فتح ف باین طور در جائیکہ بند شود دیر کند ومکرر ص خواند آن را بلکہ باید کہ رکوع کند اگر قرآن بقدر سنت خواندہ باشد واگر نہ انتقال نماید بسوے آیت دیگر مسئلہ ۸ اگر شخصے در اثنای نماز در جواب کسی گوید لا الہ الا اللہ پس ف این بمنزلۂ کلام انسان است ص وبسبب آن نماز فاسد می شود نزد طرفین رحمہما اللہ وابو یوسف رحمہ اللہ گفتہ است کہ بسبب آن نماز فاسد نمی شود زیراچہ آن ثنای خدای تعالیٰ است باعتبار اصل پس بسبب نیت آن شخص متغیر نخواہد شد ودلیل طرفین رحمہما اللہ اینست کہ آن شخص کلمۂ مذکورہ را در موقع جواب گفتہ است وکلمۂ مذکورہ صلاحیت این دارد کہ جواب واقع شود پس جواب گردانیدہ خواہد شد مانند جواب عطسہ واگر آیت انا للہ وانا الیہ راجعون را در جواب کسی بخواند درین نیز اختلاف است ف مانند اختلافیکہ مذکور شد در کلمۂ لا الہ الا اللہ ص وہمین صحیح است ف ولیکن اینہمہ اختلاف وقتی است کہ آنرا در جواب کسی گفتہ باشد

وان اراد به اعلامه انه فی الصلوة لم تفسد بالاجماع لقوله علیه السلام اذا نابت احدکم نائبة فی الصلوة فلیسبح ومن صلی رکعة

من الظهر ثم افتتح العصر او التطوع فقد نقض الظهر لانه صح شروعه فیخرج عنه ولو افتتح الظهر بعد ما صلی منها رکعة فهی هی

ویجتزئ بتلک الرکعة لانه نوی الشروع فی عین ما هو فیه فلغت نیته وبقی المنوی علی حاله واذا قرأ الامام من المصحف فسدت

صلوته عند ابی حنیفة رح وقالا هی تامة لانه عبادة انضافت الی عبادة الا انه یکره لانه یشبه بصنع اهل الکتاب ولابی حنیفة رح

ان حمل المصحف والنظر فیه وتقلیب الاوراق عمل کثیر ولانه تلقن من المصحف فصار کما اذا تلقن من غیره وعلی هذا لا فرق

بین المحمول والموضوع وعلی الاول یفترقان ولو نظر الی مکتوب وفهمه فالصحیح انه لا تفسد صلوته بالاجماع

ص واما در صورتیکه ارادهٔ او اعلام باشد باینکه او در نماز است پس درین صورت نماز او فاسد نمی شود باجماع زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هرگاه حادثه رو دهد در نماز باید که تسبیح بگوید مسئله ۹ اگر شخصی شروع کند در نماز ظهر و بعد از گذاردن یک رکعت از آن نیت نماز عصر کند و شروع کند دران باینطور که تکبیر افتتاح بگوید یا نیت نماز نفل کند ف و شروع کند دران بطور مذکور ص پس می شکند نماز ظهر ف که دران اول شروع کرده بود ص زیراچه شروع او در نماز دیگر صحیح می شود پس او از نماز ظهر مذکور بیرون می شود و اگر بعد از گذاردن یک رکعت از نماز ظهر شروع کند در نماز ظهر مذکور ف و برای آن تکبیر افتتاح بگوید ص پس او از نماز ظهر مذکور بیرون نمی شود و رکعتیکه گذارده است محسوب می شود در نماز ظهر زیراچه او نیت شروع کرد در عین نمازیکه او دران است پس نیت او لغو خواهد شد و نمازیکه نیت آن کرده است اول بر حال خود خواهد بود بدستور سابق مسئله ۱۰ اگر امام قرآن بخواند از مصحف فاسد می شود نماز او نزد ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین رحمهما الله گفته اند که نماز او فاسد نمیشود زیراچه قرآن خواندن از مصحف عبادت است پس در صورت مذکوره این عبادت را اضافه نموده است و ضم کرده است آنرا بعبادت دیگر ف که نماز است ص ولیکن نماز او مکروه میگردد زیراچه دران تشبیه است بطریقهٔ اهل کتاب ف چه آنها این عمل می نمایند ص و یک دلیل ابی حنیفه رحمه الله اینست که برداشتن مصحف و نگاه کردن دران و گردانیدن اوراق آن عمل کثیر است و دوم اینست که در صورت مذکوره شخص مذکور تعلم قرآن میکند از مصحف پس چنان شد که تعلم قرآن کند باینطور که شخصی او را تلقین آن نماید و در صورت تلقین غیر نماز فاسد می شود پس همچنین فاسد خواهد شد در صورتیکه از مصحف بخواند و باید دانست که بنا براین وجه نماز فاسد می شود خواه مصحف را بدست گرفته قرآن بخواند خواه باین طور که بنهد مصحف را بر لوحی پیش روی خود ف و آن را دیده قرآن بخواند ص و بنا بر وجه اول فاسد می شود نماز در صورت اول نه در صورت دوم ف چه برداشتن مصحف و گردانیدن اوراق آن درین صورت یافته نمی شود تا عمل کثیر متحقق گردد ص مسئله ۱۱ اگر شخصی در اثنای نماز نگاه کند در عبارتیکه مکتوب است و بفهمد معنی آن را پس صحیح اینست که درین صورت نماز او فاسد نمی شود باجماع

بخلاف ما اذا حلف لا يقرأ كتاب فلان حيث يحنث بالفهم عند محمد ره لان المقصود هناك الفهم اما فساد الصلوة فبالعمل الكثير ولم يوجد وان مرت امرأة بين يدى المصلى لم يقطع الصلوة لقوله عليه السلام لا يقطع الصلوة مرور شئ الا ان المار آثم لقوله عليه السلام لو علم المار بين يدى المصلى ماذا عليه من الوزر لوقف اربعين وانما يأثم اذا مر فى موضع سجوده على ما قيل ولا يكون بينهما حائل ويحاذى اعضاء المار اعضاءه لو كان يصلى على الدكان وينبغى لمن يصلى فى الصحراء ان يتخذ امامه سترة لقوله عليه السلام اذا صلى احدكم فى الصحراء فليجعل بين يديه سترة ومقدارها ذراع فصاعدا لقوله عليه السلام ايعجز احدكم اذا صلى فى الصحراء ان يكون امامه مثل مؤخرة الرحل وقيل ينبغى ان يكون فى غلظ الاصبع لان ما دونه لا يبدو للناظرين من بعيد فلا يحصل المقصود

بخلاف آنکه اگر شخصے قسم خورده باشد که مکتوب فلان کس را نخواهم خواند زیرا چه اگر شخص مذکور مطالعه کند مکتوب آنکس را و بفهمد معنی آن را حانث می شود نزد محمد رحمه الله بجهت آنکه مقصود از خواندن مکتوب فهمیدن آن است واما فساد نماز پس آن تعلق دارد بعمل کثیر و آن یافته نمی شود ف درصورت فهمیدن عبارتیکه مکتوب است ص مسئله ۲ اگر زنے گذر کند از پیش مصلی پس نماز او فاسد نمی شود زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که بسبب مرور کسی از پیش مصلی نماز فاسد نمی شود ولیکن باید دانست که مرور کننده از پیش مصلی گنهگار می شود بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که اگر بداند کسی که میگذرد از پیش مصلی که چه قدر گناه می شود بر وی هر آئینه گذر نکند از پیش مصلی بلکه استاده ماند چهل ف اعنی چهل سال یا چهل ماه یا چهل روز ص لیکن باید دانست که گذر کننده از پیش مصلی وقتی گنهگار می شود که بگذرد از موضع سجدهٔ او چنانچه بعضے گفته اند ف ونیز شرط گنهگار شدن گذرنده از پیش مصلی اینست ص که میان او و میان مصلی چیزے حائل نباشد و اگر مصلی نماز میگذارد بر مکان بلند پس درینصورت شرط گنهگار شدن گذرنده از پیش مصلی اینست که اعضای او محاذی اعضای مصلی شود ف و باید دانست که درین مسئله تفصیل است و آن اینست که اگر در مسجد صغیر باشد مرور کننده از پیش مصلی مذکور گنهگار می شود مطلقاً و اگر مصلی در مسجد کبیر یا صحرا باشد پس درین صورت مرور کننده از پیش مصلی وقتی گنهگار می شود که مرور کند در موضع سجود او ولیکن باید دانست که نزد بعضی مشائخ موضع سجود عبارت است از سجده گاه او و نزد بعضی مشائخ عبارت ست از موضعیکه نگاه مصلی می افتد بران وقتیکه نگاه کند در سجده گاه خود و همین اصح است ص مسئله ۳ اگر شخصے نماز گذارد در صحرا پس سزاوار است وی را که پیش روی خود سترهٔ استاده کند زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که اگر یکے از شما نماز گذارد در صحرا پس باید که ستره قائم کند پیش روی خود مسئله ۴ باید که طول ستره کم از مقدار ذراع نباشد زیرا چه در حدیث طول آن بمقدار مؤخرهٔ پالان شتر آمده است ف و آن بمقدار ذراع می شود ص و بعضی گفته اند که ضخامت آن بمقدار ضخامت انگشت باید زیرا چه کمتر از آن از دور در نظر نمی آید پس آنچه مقصود است از ستره از آن حاصل نمی شود +

ویقرب من السترة لقوله علیه السلام من صلی الی سترة فلیدن منها ویجعل السترة علی حاجبه الایمن او علی الایسر به ورد الاثر ولا بأس بترك السترة اذا امن المرور ولم یواجه الطریق وسترة الامام سترة للقوم لانه علیه السلام صلی بالبطحاء مکة الی عنزة ولم یکن للقوم سترة ویعتبر الغرز دون الالقاء والخط لان المقصود لا یحصل به ویدرأ المار اذا لم یکن بین یدیه سترة او مر بینه وبین السترة لقوله علیه السلام فادرؤا ما استطعتم ویدرأ بالاشارة کما فعل رسول الله بولدی ام سلمة او یدفع بالتسبیح لما روینا من قبل ویکره الجمع بینهما لان باحدهما کفایة **فصل** ویکره للمصلی ان یعبث بثوبه او بجسده لقوله علیه السلام ان الله تعالی کره لکم ثلثا وذکر منها العبث فی الصلوة ولان العبث خارج الصلوة حرام فما ظنك فی الصلوة ولا یقلب الحصا لانه نوع عبث الا ان لا یمکنه من السجود فیسویه مرة لقوله علیه السلام مرة یا ابا ذر والا فذر ولان فیه اصلاح صلوته

مسئله ۱۵ باید که مصلی قریب سترهٔ نماز گذارد ف و دور از سترهٔ استاده نشود ص زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است مسئله ۱۶ باید که سترهٔ را بحاذی ابروی خود گذارد هر ابروی که باشد از چپ و راست نه بحاذی بینی ف زیرا چه چنین منقول است ولیکن افضل آنست که بحاذی ابروی راست گذارد ص مسئله ۱۷ سترهٔ امام در حق مقتدی کافی است و برای هر مقتدی سترهٔ علیحده نمی باید زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی نماز گذارد در بطحا که موضعی است در مکه و نیزهٔ کوچک را پیش روی خود سترهٔ گردانید و در پیش هیچیکه مقتدیان سترهٔ نبود مسئله ۱۸ باید که سترهٔ را استاده نمایند و اگر بخوابند از آنرا معتبر نیست چه مقصود از آن حاصل نمی شود همچنین اگر مصلی خطی کشد پیش روی خود معتبر نیست چه مقصود از آن حاصل نمی شود مسئله ۱۹ اگر پیش روی مصلی سترهٔ نباشد کسی خواهد که گذرد از پیش او یا سترهٔ باشد کسی خواهد که از اندرون سترهٔ گذر کند پس باید که مصلی دفع کند آن را زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که دفع کنید آنرا ما دامیکه طاقت دفع دارید و برای دفع آن دو طریق است یکی اینکه اشاره کند ف بدست ص چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو پسر ام سلمه رضی الله عنها را باین طور دفع کرده بود دوم اینکه تسبیح بگوید بنا بر حدیثیکه سابق شده است و اگر اشاره و تسبیح هر دو را بعمل آرد پس این مکروه است زیرا چه از آن کفایت میکند والله اعلم

فصل مسئله ۱ اگر مصلی فعل عبث نماید با جامهٔ خود یا به بدن خود در نماز پس آن موجب کراهت نماز است بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که خدا تعالی مکروه میدارد سه چیز را یکی از آنجمله فعل عبث است در نماز و بجهت آنکه فعل عبث در خارج نماز حرام است پس در نماز بطریق اولی حرام خواهد بود ف لهذا نماز مکروه خواهد شد ص مسئله ۲ گردانیدن سنگریزه از جائی بجائی در نماز مکروه است چه این نوعی از فعل عبث است ف پس مکروه خواهد بود ص مگر وقتیکه سنگریزه در موضع سجده باشد و بدون دور کردن سنگریزه از موضع مذکور سجده کردن ممکن نباشد پس درین هنگام جائز است و یرا که یکبار دور کند سنگریزه را و مکان سجده را هموار نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم بابی ذر رض چنین فرموده است و بجهت آنکه درینصورت اصلاح نماز متعلق است بفعل مذکور پس فعل عبث نخواهد بود ف چه فعل عبث عبارت است از عملیکه در آن غرض صحیح نباشد چون هموار کردن ریش مثلا

ولا یفرقع اصابعہ لقولہ علیہ السلام لا تفرقع اصابعک وانت تصلی ولا یتخصر وھو وضع الید علی الخاصرۃ لانہ علیہ السلام نھی عن الاختصار
فی الصلوٰۃ ولان فیہ ترک الوضع المسنون ولا یلتفت لقولہ علیہ السلام لو علم المصلی من یناجی ما التفت ولو نظر بمؤخر عینیہ یمنۃ ویسرۃ
من غیر ان یلوی عنقہ لا یکرہ لانہ علیہ السلام کان یلاحظ اصحابہ فی صلوتہ بمؤق عینیہ ولا یقعی ولا یفترش ذراعیہ لقول
ابی ذر رض نھانی خلیلی عن ثلث ان انقر نقر الدیک وان اُقعی اقعاء الکلب وان افترش افتراش الثعلب والاقعاء ان یضع الیتیہ
علی الارض وینصب کبتیہ نصبا ھو الصحیح ولا یرد السلام بلسانہ لانہ کلام ولا بیدہ لانہ سلام معنی حتی لو صافح بنیۃ التسلیم
تفسد صلوتہ ولا یتربع الا من عذر لان فیہ ترک سنۃ القعود ولا یعقص شعرہ وھو ان یجمع شعرہ علی ھامتہ ویشدہ
بخیط او بصمغ لیتلبد فقد روی انہ علیہ السلام نھی ان یصلی الرجل وھو معقوص ولا یکف ثوبہ لانہ نوع تجبر

مسئلہ ۳ فرقعہ در نماز مکروہ است ف وآن عبارت است از درہم خمانیدن انگشتان باین طور کہ بانگ برآید ازان ص ووجہ کراہت آن در نماز انیست کہ در حدیث ازان نہی وارد شدہ است مسئلہ ۴ نہادن ہر دو دست بر تہیگاہ در نماز مکروہ است بجہت آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ازان نہی فرمودہ است وبجہت آنکہ نہادن دست راست بر دست چپ وبستن آن زیر ناف کہ مسنون است ترک می شود بسبب نہادن ہر دو دست بر تہی گاہ مسئلہ ۵ متوجہ شدن بجانب چپ وراست در نماز مکروہ است زیراچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ اگر میدانست مصلی کہ باکہ راز می گوید در نماز التفات نمی کرد بجانب چپ وراست واگر بگوشہ چشم نگاہ کند مصلی بجانب راست یا بجانب چپ بی آنکہ گردن خود را بگرداند ف تا بجانب پس ص این مکروہ نیست زیراچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بگوشہ چشم نگاہ میکرد بسوی اصحاب خود در نماز مسئلہ ۶ اقعاء در نماز مکروہ است وآن عبارت است ازانیکہ نشیند مصلی باین وضع کہ ہر دو سرین خود را بر زمین نہد وبرپا کند ہر دو ساق را ف ونہد دو دست را بر زمین واین نشستن مانند نشستن سگ است ص وہمچنین مکروہ است کہ مصلی ہر دو ذراع خود را در ہنگام سجدہ فرش کند وبر زمین بچسپاند ف مانند روباہ ص زیراچہ ابوذر رضی اللہ عنہ گفتہ است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از سہ چیز مرا منع کردہ است یکی منقار زدن مانند منقار زدن مرغ در ہنگام دانہ چیدن دوم اقعاء مانند اقعای سگ سوم دستہا را بر زمین فرش کردن مانند فرش کردن روباہ مسئلہ ۷ مصلی را نباید کہ جواب سلام دہد نہ بزبان چہ آن کلام است ونہ باشارہ از دست چہ این اشارۂ سلام است از روی معنی لہذا اگر مصلی در نماز مصافحہ نماید باکسی بہ نیت سلام نماز او می شکند مسئلہ ۸ مصلی را نباید کہ چار زانو نشیند در نماز مگر بہ سبب عذر زیراچہ چار زانو نشستن در نماز مکروہ است بجہت آنکہ بسبب آن جلوسی کہ سنت است در نماز ترک میشود مسئلہ ۹ اقعاص در نماز مکروہ است وآن عبارت است ازین کہ موہای سر خود را جمع کند بر تارک وبر بند دآنرا بریسمان یا باجم بچسپاند آنرا بصمغ زیراچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نہی فرمودہ است از نماز گذاردن بایخالت وہمچنین مکروہ است مصلی را کہ جمع کند وبر دارد دامن جامۂ خود را در نماز چہ این نوعی از تکبر است ؛

ولا یسدل ثوبه لانه علیه السلام نهی عن السدل وهو ان یجعل ثوبه علی رأسه ویکتفیه ثم یرسل اطرافه من جوانبه ولا یأکل ولا یشرب لانه لیس من اعمال الصلوٰة فان اکل وشرب عامدا او ناسیا فسدت صلوته لانه عمل کثیر وحالة الصلوٰة مذکرة ولا باس بان یکون مقام الامام فی المسجد وسجوده فی الطاق ویکره ان یقوم فی الطاق لانه یشبه صنیع اهل الکتاب من حیث تخصیص الامام بالمکان بخلاف ما اذا کان سجوده فی الطاق ویکره ان یکون الامام وحده علی الدکان لما قلنا وکذا علی القلب فی ظاهر الروایة لانه ازدراء بالامام ولا بأس ان یصلی الی ظهر رجل قاعد یتحدث لان ابن عمر رض ربما کان یستتر بنافع فی بعض اسفاره ولا بأس بان یصلی وبین یدیه مصحف معلق او سیف معلق لانهما لا یعبدان وباعتبارهما تثبت الکراهة ولا بأس بان یصلی علی بساط فیه تصاویر لان فیه استهانة بالصور ولا یسجد علی التصاویر لانه یشبه عبادة الصورة واطلق الکراهیة فی الاصل لان المصلی معظم

مسئله ۱۰ اسدل در نماز مکروه است زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان نهی فرموده است وسدل عبارت است از ینکه مصلی چادر خود را بیندازد بر سر و دوش خود و اطراف چادر را بگذارد از جوانب خود مسئله ۱۱ اگر طعام و آب بخورد کسی در نماز نماز او فاسد می شود خواه عمداً خورده باشد آنرا یا بفراموشی زیرا چه این عمل کثیر است ف وبسبب سهو ونسیان متعذر نیست ص زیرا چه حالت نماز باعث یاد داشتن است ف بخلاف روزه چه دران چیزی باعث یاد داشتن آن نیست ص مسئله ۱۲ اگر امام استاده شود در مسجد نزدیک محراب وسجده کند در طاق محراب پس این مکروه نیست واما اگر استاده شود در طاق محراب پس این مکروه ست زیرا چه درین مشابهت می شود باهل کتاب چه آنها برای امام مکان خاص را تخصیص می نمایند مسئله ۱۳ اگر امام تنها بر مکان بلند استاده شود پس این مکروه است بنا بر وجهیکه در مسئله سابق مذکور شد وهمچنین مکروه است اگر امام تنها در مکان پست استاده شود ومقتدیان در مکان بلند چه درین اهانت امام است وهمین ظاهر روایت است مسئله ۱۴ اگر شخصے نماز گذارد در پس پشت کسیکه نشسته سخن میگوید پس دران مضائقه نیست زیرا چه عبد الله بن عمر رضی الله عنه در بعضی سفر چنین عمل کرده است مسئله ۱۵ اگر شخصے نماز گذارد در مکانی که در جانب قبله او مصحف یا شمشیر معلق باشد پس درین مضائقه نیست زیرا چه کسی عبادت مصحف وشمشیر نمیکند واگر چنین می بود نماز در صورت مذکوره مکروه می شد مسئله ۱۶ مضائقه نیست درین که نماز گذارد بر بساطیکه دران تصویرها ست چه بسبب استادن بر بساط مذکور اهانت تصویر است ولیکن باید که سجده نکند بر تصویر ف چه اگر سجده کند بران مکروه است ص زیرا چه درین تشبیه است بعبادت تصویر ومحمد رحمه الله در مبسوط گفته است که نماز گذاردن بر بساطیکه دران تصویرها ست مطلقاً مکروه است ف وفرق نکرده است میان صورتیکه سجده کند مصلی بر تصویر ومیان صورتیکه فقط استاده شود بر بساط مذکور وسجده بر تصویر نکند ص ووجه آن اینست که مصلّا یعنے جاے نماز چیز مکرم ومعظم است ف پس بساط مذکور را مصلّا گردانیدن مکروه است چه دران تعظیم تصویر لازم مے آید

ویکرہ ان یکون فوق رأسہ فی السقف او بین یدیہ او بجنبہ لانہ تصاویر او صورۃ معلقۃ لحدیث جبرئیل انا لا ندخل بیتا فیہ کلب او صورۃ

ولو کانت الصورۃ صغیرۃ بحیث لا تبدو للناظر لا یکرہ لان الصغار جدا لا تعبد واذا کان التمثال مقطوع الرأس ای محو الراس فلیس بتمثال

لانہ لا تعبد بدون الرأس وصار کما اذا صلی الی شمعۃ او سراج علی ما قالوا ولو کانت الصورۃ علی وسادۃ ملقاۃ او علی بساط مفروش لا یکرہ

لانہا تداس وتوطاء بخلاف ما اذا کانت الوسادۃ منصوبۃ او کانت علی الستر لانہ تعظیم لہا واشدہا کراھۃ ان تکون امام المصلی

ثم من فوق رأسہ ثم علی یمینہ ثم علی شمالہ ثم خلفہ ولو لبس ثوبا فیہ تصاویر یکرہ لانہ یشبہ حامل الصنم والصلوٰۃ جائزۃ فی جمیع

ذلک لاستجماع شرائطہا وتعاد علی وجہ غیر مکروہ وھو المکروہ فی کل صلوٰۃ ادیت مع الکراھۃ ولا یکرہ تمثال غیر ذی الروح لانہ

لا یعبد ولا بأس بقتل الحیۃ والعقرب فی الصلوٰۃ لقولہ علیہ السلام اقتلوا الاسودین ولو کنتم فی الصلوٰۃ ولان فیہ ازالۃ الشغل فاشبہ دفع المار

واما اگر تصویر بالای سر مصلی باشد در سقف مثلا پس درین صورت نماز مکروہ است وہمچنین اگر پیش روی او یا بجانب راست یا بجانب چپ یا بحاذی او باشد وہمچنین اگر صورتی معلق باشد بالای سر او یا در جانب روی او یا در جانب راست وچپ او زیرا چہ مرویست کہ جبرئیل علیہ السلام فرمودہ است کہ ما فرشتگان در نمی آئیم در خانہ کہ دران تصویر باشد یا سگ ف وانیمہ کہ مذکور شد وقتی است کہ تصویر بزرگ باشد ص واگر تصویر کوچک باشد باین درجہ کہ در نظر پیدا نمی شود پس این موجب کراہیت نیست زیرا چہ چنین تصویر ہا را کسی عبادت نمی کند مسئلہ ۱۷ اگر تصویر وتمثال سر بریدہ باشد پس این تصویر وتمثال نیست زیرا چہ تمثال وتصویر سر بریدہ را کسی عبادت نمی کند پس این چنان است کہ نماز گذارد کسی بجانب شمع یا چراغ بنا بر انچہ فقہا گفتہ اند مسئلہ ۱۸ اگر باشد تصویر بر بالینیکہ انداختہ شدہ است یا بر فرشی کہ فرش نمودہ شدہ است پس این مکروہ نیست زیرا چہ تصویر ہا درینصورت پایمال میشود بخلاف آنکہ بالین بر پا باشد یا باشد تصویر بر پردہ ف کہ آویزان است ص پس این مکروہ است زیرا چہ درینصورت تعظیم تصویر است وباید دانست کہ اشد کراہیت انیست کہ تصویر در جانب روی مصلی باشد وبعد ازان انیست کہ بالای سر مصلی باشد وبعد ازان انیست کہ در جانب راست او باشد وبعد ازان انیست کہ در جانب چپ او باشد وبعد ازان انیست کہ در پس پشت او باشد مسئلہ ۱۹ اگر پوشد مصلی در حالت نماز جامہ را کہ دران تصویر ہا باشد پس این مکروہ است زیرا چہ مصلی درین صورت مشابہ آنکس می شود کہ بت در بغل دارد وباید دانست کہ در جمیع این صورتہا کہ مذکور شد نماز جائز است زیرا چہ جمیع شرائط نماز وارکان آن یافتہ میشود ولیکن مستحب انیست کہ درینصورتہا نماز اعادہ نمودہ شود بر وجہیکہ مشتمل بر کراہیت نباشد وہمچنین ہر نمازیکہ مع الکراہیت ادا نمودہ شود ف پس اعادہ آن بر وجہ مذکور مستحب است ص مسئلہ ۲۰ تمثال غیر ذی روح ف چون درخت وغیرہ ص مکروہ نیست زیرا چہ این تمثال را کسی عبادت نمی کند مسئلہ ۲۱ کشتن مار وکژدم در نماز مضائقہ نیست بجہت آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ بکشید مار وکژدم را اگرچہ در نماز باشید وبجہت آنکہ در کشتن آن ازالۂ تشویش خاطر است پس جائز خواہد شد مانند دفع نمودن شخصی کہ مرور کند از پیش روی مصلی

ویستوی جمیع انواع الحیات هو الصحیح لاطلاق ما روینا ویکره عد الآی والتسبیحات بالید فی الصلوٰة وکذلک عد السور لان ذلک لیس من اعمال الصلوٰة وعن ابی یوسف ومحمد انه لا بأس بذلک فی الفرائض والنوافل جمیعا مراعاة لسنة القرأة والعمل بما جاءت به السنة قلنا یمکنه ان یعد ذلک قبل الشروع فیستغنی عن العد بعده والله اعلم **فصل** ویکره استقبال القبلة بالفرج فی الخلاء لانه علیه السلام نهی عن ذلک والاستدبار یکره فی روایة لما فیه من ترک التعظیم ولا یکره فی روایة لان المستدبر فرجه غیر موازٍ للقبلة وما یخط منه ینحط الی الارض بخلاف المستقبل لان فرجه موازٍ لها وما ینحط منه ینحط الیها ویکره المجامعة فوق المسجد والبول والتخلی لان سطح المسجد له حکم المسجد حتی یصح الاقتداء منه بمن تحته ولا یبطل الاعتکاف بالصعود الیه ولا یحل للجنب الوقوف علیه ولا بأس بالبول فوق بیت فیه مسجد والمراد ما اعد للصلوٰة فی البیت لانه لم یأخذ حکم المسجد وان ندبنا الیه ویکره ان یغلق باب المسجد لانه یشبه المنع من الصلوٰة وقیل لا بأس به اذا خیف علی متاع المسجد فی غیر اوان الصلوٰة

و باید دانست که کشتن هر نوع مار در نماز روا است ف وتخصیص نوعی از انواع نیست ص وهمین صحیح است زیرا چه حدیث مذکور مطلق است ف وشامل است مر جمیع انواع مار را ص **مسئله ۲۲** شمار کردن آیات وتسبیحات در نماز مکروه است نزد ابی حنیفه رحمه الله وهمچنین شمار کردن سور تهاف ومراد از شمار کردن این چیزها درین مسئله اینست که شمار کند آنرا بانگشتهای دست یا بدانه های تسبیح ص ووجه کراهیت آن اینست که شمار کردن آن ف بطور مذکور ص از اعمال نماز نیست واز صاحبین رحمهما الله مرویست که در شمار کردن آن بطور مذکور مضائقه نیست در جمیع نمازها چه فرض وچه نفل زیرا چه می شمارد آن را بجهت مراعات عددیکه رعایت آن سنت است وجواب آن اینست که ممکن است مصلی را که پیشتر از نماز شمار کند آنرا تا حاجت شمار کردن آن بعد از شروع در نماز باقی نماند والله اعلم ؛

فصل ؛ **مسئله** اور وقت دفع حاجت بول وغایط رو بقبله نشستن مکروه است زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ان نهی فرموده است وبنا بر یک روایت پشت بقبله نشستن نیز مکروه است زیرا چه درین ترک تعظیم ف قبله ص است وبنا بر روایت دیگر مکروه نیست زیرا چه در صورت نشستن پشت بقبله فرج مقابل قبله نمی شود وانچه از بول وغایط خارج میشود بزمین می افتد ف وسوی قبله نمیرود ص بخلاف آنکه اگر رو بقبله نشیند زیرا چه درین صورت فرج مقابل قبله می شود وبول که از عضو خارج می شود بسوی قبله میرود **مسئله ۲** جماع وبول وغایط بر پشت بام مسجد مکروه است زیرا چه سطح بام مسجد بمنزله مسجد است لهذا اگر اقتدا کند کسی از بام مسجد در پس امامیکه در مسجد نماز میگذارد پس این اقتدا صحیح است وهمچنین اگر معتکف در مسجد بالای بام مسجد رود اعتکاف او باطل نمی شود وهمچنین حلال نیست مر جنب را که بالای بام مسجد استاده شود **مسئله ۳** اگر شخصی جزوی از خانه خود را مسجد بسازد وبرای نماز گذاردن مقرر نماید ولیکن آن را حکم مسجد ندهد پس بالای بام آن خانه بول وغایط کردن مضائقه نیست **مسئله ۴** در مسجد را بند کردن مکروه است زیرا چه این مشابه منع نمودن نماز است وبعضی گفته اند که بند کردن در مسجد در غیر وقت نماز مکروه نیست در صورتیکه خوف این باشد که کسی متاع مسجد خواهد برد ؛

ولا بأس بان ینقش المسجد بالجص والتاجر وما الذهب وقوله لا بأس یشیر الی انه لا یوجر علیه لکنه لا یأثم به وقیل هو قربة وهذا اذا فعل من مال نفسه اما المتولی یفعل من مال الوقف ما یرجع الی احکام البناء دون ما یرجع الی النقش حتی لو فعل یضمن والله اعلم بالصواب

باب صلوٰۃ الوتر

الوتر واجب عند ابی حنیفة رح وقالا سنة لظهور آثار السنن فیه حیث لا یکفر جاحده ولا یؤذن له ولابی حنیفة رح قوله علیه السلام ان الله تعالی زادکم صلوٰة الا وهی الوتر فصلوها ما بین العشاء الی طلوع الفجر امر وهو للوجوب ولهذا وجب القضاء بالاجماع وانما لا یکفر جاحده لان وجوبه ثبت بالسنة فهو المعنی بما روی عنه انه سنة وهو یؤدی فی وقت العشاء فاکتفی باذانه واقامته

قال الوتر ثلث رکعات لا یفصل بینهن بسلام لما روت عائشة رض انه علیه السلام کان یوتر بثلث وحکی الحسن رح اجماع المسلمین علی الثلث وهذا احد اقوال الشافعی رح وفی قول یوتر بتسلیمتین وهو قول مالک رح والحجة علیهما ما رویناه ویقنت فی الثالثة قبل الرکوع وقال الشافعی رح بعده لما روی انه علیه السلام قنت فی اخر الوتر وهو بعد الرکوع ولنا ما روی انه علیه السلام

مسئلہ ۵ منقش کردن مسجد بگچ یا بچوب ساگوان یا بآب طلا مضائقہ نیست اعنی گناہ نیست ولیکن ہیچ اجر نیست دران وبعضی گفتہ اند کہ این عملہا عبادت است وباید دانست کہ این گفتگو وقتی است کہ مالک از مال خود این عملہا نماید واما متولی مسجد را جائز است کہ صرف نماید مال وقف را در چیزیکہ موجب استحکام مسجد است نہ در چنین فضولیہا حتی اگر از مال وقف چنین عمل کند ضامن خواہد شد واللہ اعلم ؛

باب ہشتم دربیان نماز وتر مسئلہ ۱ نماز وتر واجب است نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ وصاحبین رحمہما اللہ گفتہ اند کہ سنت است چہ آثار سنت دران ظاہر است زیرا چہ منکر آن کافر نمی شود وبرائے آن اذان واقامت نیست وگفتہ نمیشود ودلیل ابی حنیفہ رحمہ اللہ اینست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ اللہ تعالی زیادہ کرد مر شمارا نماز سوای نماز پنجگانہ وآن وتر است پس نماز وتر را ادا کنید از ما بین وقت نماز عشا تا وقت طلوع فجر واین حدیث دلالت میکند برانیکہ نماز وتر واجب است چہ درین حدیث لفظ امر مذکور است وامر موضوع است برای وجوب پس ثابت شد انیکہ نماز وتر واجب است ولہذا قضای آن واجب است باجماع ومنکر آن بجہت آن کافر نمی شود کہ وجوب آن بحدیث آحاد ثابت است واذان واقامت برای آن بجہت آن گفتہ نمی شود کہ نماز وتر گذاردہ می شود در وقت نماز عشا پس اذان واقامتیکہ برای نماز عشا گفتہ می شود برای نماز وتر نیز کفایت میکند مسئلہ ۲ نماز وتر سہ رکعت است بیک سلام بجہت آنکہ عائشہ رضی اللہ عنہا روایت کردہ است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز وتر سہ رکعت میکرد وگفتہ است حسن رحمہ اللہ کہ اجماع مسلمانان برانیست ویک قول شافعی رحمہ اللہ نیز ہمین است وقول دیگر انیست کہ سہ رکعت باین طور کند کہ بعد از دو رکعت سلام بگوید وبعد ازان یک رکعت باقی بخواند وہمین مختار امام مالک رحمہ اللہ است وحدیث مذکور حجت است برایشان مسئلہ ۳ باید کہ مصلی دعای قنوت بخواند در رکعت سوم قبل از رکوع وشافعی رح گفتہ است بعد از رکوع بجہت آنکہ مرویست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دعای قنوت خواند در آخر نماز وتر بعد از رکوع ودلیل علمای ما رح اینست کہ مرویست از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

قنت قبل الرکوع وما زاد علی نصف الشئ اخرہ ویقنت فی جمیع السنۃ خلافا للشافعی رح فی غیر النصف الاخیر من رمضان لقولہ علیہ السلام للحسن بن علی حین علمہ دعاء القنوت اجعل ھذا فی وترک من غیر فصل ویقرأ فی کل رکعۃ من الوتر فاتحۃ الکتاب و سورۃ لقولہ تعالی فاقرأوا ما تیسر من القرآن وان اراد ان یقنت کبر لان الحالۃ قد اختلفت ورفع یدیہ وقنت لقولہ علیہ السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن وذکر منھا القنوت ولا یقنت فی صلوۃ غیرھا خلافا للشافعی رح فی الفجر لما روی ابن مسعود رض انہ علیہ السلام قنت فی صلوۃ الفجر شھرا ثم ترکہ فان قنت الامام فی صلوۃ الفجر یسکت من خلفہ عند ابی حنیفۃ ومحمد رح وقال ابو یوسف رح یتبعہ لانہ تبع لامامہ والقنوت فی الفجر مجتھد فیہ ولھما انہ منسوخ ولا متابعۃ فیہ

که دعای قنوت خواند او صلی الله علیه وسلم پیش از رکوع ف و باید دانست که دعاے قنوت اینست اللّٰهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر ونشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق ص مسئلہ ۴ باید که دعای قنوت در نماز وتر همیشه در تمام سال بخواند وشافعی رحمه الله گوید که در نصف اخیر رمضان دعای قنوت بخواند در نماز وتر و در باقی سال نخواند و دلیل علمای ما رحمهم الله اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگاه تعلیم دعای قنوت کرد مرا امام حسن رضی الله عنه را فرموده است این دعا را در نماز وتر بخوان و دران هیچ تفصیل نکرد ف که در نصف اخیر رمضان بخوان و در باقی سال مخوان ص مسئلہ ۵ در هر رکعت نماز وتر ف قرأت فرض است پس در هر رکعت آن ص سورۂ فاتحه بخواند وضم کند بآن سورۂ دیگر را بجهت قول او تعالی که بخوانید در نماز چیزی را که میسر شود از قرآن مسئلہ ۶ هرگاه بخواهد مصلی که دعاے قنوت بخواند باید که تکبیر بگوید و هر دو دست را بر دارد ف چنانچه در وقت تکبیر تحریمه دستها بر میدارد ص و بعد ازان دعای قنوت بخواند زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که دستها برداشته نمی شود مگر در هفت موضع یکی از انجمله وقت خواندن دعای قنوت است ف در نماز وتر ص وسوای نماز وتر در نمازهای دیگر دعای قنوت نیست و شافعی رح میگوید که در نماز فجر دعای قنوت مقرر است و علماے ما رحمهم الله می گویند که عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نماز فجر یک ماه دعای قنوت خوانده است و بعد ازان ترک کرده است مسئلہ ۷ اگر حنفی مذهب در پس شافعی مذهب اقتدا کند در نماز فجر پس درین صورت اختلاف است اعنی امام ابو حنیفه و محمد رحمهما الله میگویند که مقتدی مذکور در وقت خواندن دعای قنوت خاموش باشد و ابو یوسف رحمه الله میگوید که دعای قنوت بخواند به تبعیت امام چه مقتدی تابع امام است و خواندن دعای قنوت در وقت نماز فجر مختلف فیه است ف وقطعا منع نیست ص و ابو حنیفه و محمد رحمهما الله میگویند که خواندن دعای قنوت در نماز فجر منسوخ است پس چیزیکه منسوخ است دران متابعت امام بر مقتدی لازم نیست

ثم قیل یقف قائما لیتابعه فیما یجب متابعته وقیل یقعد تحقیقا للمخالفة لان السکت شریک الداعی والاول اظهر ودلت المسئلة علی جواز الاقتداء بالشفعویة علی المتابعة فی قراءة القنوت فی الوتر واذا علم المقتدی منه ما یزعم به فساد صلوته کالفصد وغیره لا یجوز له الاقتداء به فی المختار فی القنوت والاخفاء لانه دعاء

باب النوافل

السنة رکعتان قبل الفجر واربع قبل الظهر وبعدها رکعتان واربع قبل العصر وان شاء رکعتین ورکعتان بعد المغرب واربع قبل العشاء واربع بعدها وان شاء رکعتین فالاصل فیه قوله علیه السلام من ثابر علی ثنتی عشرة رکعة فی الیوم واللیلة بنی الله له بیتا فی الجنة وفسر علی نحو ما ذکرنا فی الکتاب فیریانه لم یذکر الاربع قبل العصر فلهذا سماه فی الاصل حسنا وخیرا لاختلاف الآثار فالافضل هو الاربع ولم یذکر الاربع قبل العشاء ولهذا کان مستحبا لعدم المواظبة وذکر فیه رکعتین بعد العشاء وفی غیره ذکر الاربع فهذا خیر الا ان الاربع افضل خصوصا عند ابی حنیفة رح علی ما عرف من مذهبه والاربع قبل الظهر بتسلیمة واحدة عندنا لانه اقاله رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیه خلاف الشافعی رح **قال** ونوافل النهار ان شاء صلی بتسلیمة رکعتین وان شاء اربعا وتکره الزیادة علی ذلک فاما نافلة اللیل قال ابو حنیفة رح ان صلی ثمان رکعات بتسلیمة جاز وتکره الزیادة علی ذلک وقالا لا یزید باللیل علی رکعتین بتسلیمة وفی الجامع الصغیر لم یذکر الثمانی فی صلوة اللیل ودلیل الکراهة انه علیه السلام لم یزد علی ذلک

وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که مقتدی مذکور استاده ماند در پس امام تا در قیام متابعت امام حاصل شود چه دران متابعت واجب است وبعضی گفته اند که نشیند برای اظهار مخالفت چه اگر خاموش استاده باشد پس او شریک امام خواهد بود ف در خواندن دعای قنوت ص وقول اول اظهر واولی است وباید دانست که مسئله مذکوره دلالت می کند بر اینکه اقتدای حنفی مذهب در پس شافعی مذهب جائز است ولیکن اگر حنفی مذهب بداند که امام شافعی مذهب موصوف است بصفتیکه آن موجب فساد نماز است در زعم حنفی چنانچه معلوم شود که امام مذکور بعد از وضو فصد نموده است ومعهذا نماز میخواند پس درین صورت اقتدای حنفی در پس شافعی مذهب روا نیست مسئله ۸ مختار در خواندن دعای قنوت در نماز وتر اخفا است چه آن دعا است

ف واصل در دعا همین است که باخفا خوانده شود والله اعلم

ص باب نهم در بیان نماز نفل وسنت مسئله ۱ سنت پیش از نماز فجر دو رکعت است وپیش از نماز ظهر چهار رکعت وبعد از نماز ظهر نیز دو رکعت است وبعد از نماز مغرب دو رکعت است وبعد از نماز عشا دو رکعت است واصل دران قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم است که هر که مداومت نماید این دوازده رکعت نماز را در روز وشب بنا میکند برای او خدا تعالی خانه در بهشت ولیکن باید دانست که ازین حدیث ثابت نمی شود که این دوازده رکعت نماز سنت موکده است بلکه ازین استحباب آن ثابت می شود پس اولی اینست که دلیل آورده شود بران باین طور که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بران دوازده رکعت مواظبت نموده است وباید دانست که پیش از نماز عصر چهار رکعت مستحب است وهمچنین پیش از نماز عشا نیز چهار رکعت مستحب است مسئله ۲ انسان در نفل گذاردن در روز مختار است اگر خواهد دو دو رکعت بخواند واگر خواهد چهار چهار رکعت بخواند وزیاده بر چهار رکعت بیک سلام گذاردن در روز مکروه است واما در شب پس نزد ابی حنیفه رحمه الله جائز است که تا هشت رکعت نفل بیک سلام گذارد وزیاده بران مکروه است وصاحبین رحمهما الله گفته اند که در شب زیاده نکند بر دو رکعت بیک سلام ودر جامع صغیر مذکور نیست که در شب هشت رکعت نفل بیک سلام جائز است ودلیل کراهت اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بران زیاده نه نموده است

ولولا الکراھۃ لزاد تعلیما للجواز والافضل فی اللیل عند ابی یوسف ومحمد رح مثنی مثنی وفی النھار اربعا اربعا وعند الشافعی رح فیھما مثنی مثنی وعند ابی حنیفۃ رح فیھما اربعا اربعا للشافعی رح قولہ علیہ السلام صلوٰۃ اللیل والنھار مثنی مثنی ولھما الاعتبار بالتراویح ولابی حنیفۃ رح انہ علیہ السلام کان یصلی بعد العشاء اربعا روتہ عائشۃ رض وکان یواظب علی الاربع فی الضحی ولانہ ادوم تحریمۃ فیکون اکثر مشقۃ وازید فضیلۃ ولھذا لو نذر ان یصلی ربعا بتسلیمۃ لا یخرج عنہ بتسلیمتین وعلی القلب یخرج والتراویح تؤدی بجماعۃ فیراعی فیھا جھۃ التیسیر ومعنی وما رواہ شفعا لا وترا واللہ اعلم **فصل** فی القراءۃ والقراءۃ فی الفرض واجبۃ فی الرکعتین وقال الشافعی رح فی الرکعات کلھا لقولہ علیہ السلام لا صلوٰۃ الا بقراءۃ وکل رکعۃ صلوٰۃ وقال مالک رح فی ثلث رکعات اقامۃ للاکثر مقام الکل تیسیرا ولنا قولہ تعالیٰ فاقرءوا ما تیسر من القرآن والامر بالفعل لا یقتضی التکرار

واگر زیادہ بران مکروہ نمی بود ہر آئینہ زیادہ بران بیک سلام میگذارد برای تعلیم ونزد شیخین رحما اللہ افضل در شب ہمین است کہ دو دو رکعت نماز نفل کند بیک سلام ودر روز چہار چہار ونزد شافعی رحمہ اللہ افضل دو دو رکعت است چہ در روز چہ در شب ونزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ در روز وشب افضل ہمین است کہ چہار چہار رکعت بیک سلام ادا نماید ودلیل شافعی رحمہ اللہ حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است کہ نماز نفل در شب ودر روز دو دو رکعت است ودلیل صاحبین رح اینست کہ اوشان قیاس نمودہ اند نماز نفل را بر نماز تراویح ف چہ نماز تراویح نفل شب است دو دو رکعت گذاردن دران افضل است ص ودلیل ابی حنیفہ رحمہ اللہ یکی اینست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چہار رکعت نماز نفل میکرد بعد از نماز عشا واین را عائشہ رضی اللہ عنہا روایت کردہ است ونیز پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مواظبت میکرد بر چہار رکعت نماز چاشت کہ نفل است ودوم اینست کہ در گذاردن چہار رکعت نماز بیک سلام مشقت زائد است پس دران ثواب زیادہ خواہد شد ولہذا اگر نذر کند کسیکہ چہار رکعت نماز بیک سلام خواہم کرد پس او اگر چہار رکعت نماز بیک سلام گذارد از عہدۂ نذر بیرون می شود واگر بدو سلام گذارد از عہدۂ نذر بیرون نمی شود واگر نذر کند کہ چہار رکعت نماز خواہم کرد بدو سلام وبعد ازان چہار رکعت نماز گذارد بیک سلام از عہدۂ نذر بیرون می شود وجواب از قیاس صاحبین رحما اللہ اینست کہ نماز تراویح بجماعت گذارده می شود پس دو رکعت دران افضل است تا آسان شود ف پس قیاس نفلہای دیگر بران معقول نیست ؛ ص

فصل در بیان قرأت نماز مسئلہ ۱ در نماز فرض قرأت واجب است در دو رکعت اول وشافعی رحمہ اللہ گفتہ است کہ قرأت واجب است در ہر رکعت نماز زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ نماز صحیح نمی شود مگر بقرأت وہر رکعت نماز است ف پس در ہر رکعت نماز قرأت واجب خواہد شد ص وامام مالک رحمہ اللہ گفتہ کہ قرأت در سہ رکعت نماز چہارگانی واجب است واین بنا بر آنست کہ او رحمہ اللہ اکثر رکعت را بمنزلہ کل آن اعتبار نمودہ است بجہت آسانی ودلیل علمای ما رحمہم اللہ اینست کہ فرمودہ خدا تعالیٰ کہ بخوانید چیزیرا کہ آسان شود از قرآن امر است وامر بفعل مقتضی تکرار نیست

جزاین

وانما اوجبنا فی الثانیۃ استدلالا بالاولی لانہما یتشاکلان من کل وجہ فاما الاخریان یفارقانہما فی حق السقوط بالسفر وصفۃ القراءۃ وقدرہا فلا یلحقان بہما والصلوٰۃ فیما روی مذکورۃ صریحا فتنصرف الی الکاملۃ وہی الرکعتان عرفا لکن حلف لا یصلی صلوٰۃ بخلاف ما اذا حلف لا یصلی وہو محتمل للاخریین معناہ ان شاء سکت وان شاء قرء وان شاء سبح کذا روی عن ابی حنیفۃ رح وہو الماثور عن علی وابن مسعود وعائشۃ رض الا ان الافضل ان یقرأ لانہ علیہ السلام داوم علی ذلک ولہذا لا یجب السہو بترکہا فی ظاہر الروایۃ والقراءۃ واجبۃ فی جمیع رکعات النفل وفی جمیع رکعات الوتر اما النفل فلان کل شفع منہ صلوٰۃ علحدۃ والقیام الی الثالثۃ کتحریمۃ مبتداۃ ولہذا لا یجب بالتحریمۃ الاولی الا رکعتان فی المشہور عن اصحابنا رح ولہذا قالوا یستفتح فی الثالثۃ ای یقول سبحانک اللہم واما الوتر فللاحتیاط **قال** ومن شرع فی نافلۃ ثم افسدہا قضاہا وقال الشافعی رح لا قضاء علیہ لانہ متبرع فیہ ولا لزوم علی المتبرع ولنا ان المؤدی وقع قربۃ فیلزم الاتمام ضرورۃ صیانتہ عن البطلان وان صلی اربعا وقرأ فی الاولیین وقعد

وجز این نیست کہ واجب کردیم ما در رکعت ثانیہ قرأت را بدلیل رکعت اولی زیرا چہ آن ہر دو رکعت بہر صورت متشاکل و متناسب اند اما دو رکعت ف دوم در نماز رباعی ص از حکم دو رکعت اول علحدہ است چہ آن در ایام سفر ساقط میشود پس از روی صفت و قدر بدو رکعت اول لاحق نخواہد شد و حدیثیکہ روایت کردہ است آنرا شافعی رحمہ اللہ دران لفظ صلوٰۃ بتصریح مذکور است پس منصرف خواہد شد بسوی صلوٰۃ کاملہ و آن از روی عرف دو رکعت است چنانکہ اگر کسی حلف کند و گوید کہ لا یصلی صلوٰۃ بخلاف آنکہ حلف کند و گوید لا یصلی مسئلہ ۲ مصلی در دو رکعت اخیر مختار است میان سہ چیز اعنی اگر خواہد خاموش ماند و اگر خواہد سورۂ فاتحہ بخواند و اگر خواہد سبحان اللہ گفتہ باشد و این مرویست از ابی حنیفہ رحمہ اللہ و ہمچنین مرویست از علی و ابن مسعود و عائشہ رضی اللہ عنہم ولیکن باید دانست کہ افضل اینست کہ سورۂ فاتحہ بخواند زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر قرأت سورۂ فاتحہ مداومت نمودہ است ف پس آن افضل است و واجب نیست ص ولہذا اگر سہو ترک کند آنرا مصلی سجدہ سہو بر او واجب نمیشود بنا بر ظاہر روایت مسئلہ ۳ در ہر رکعت نماز نفل قرأت واجب است زیرا چہ ہر دو رکعت از نماز نفل چہارگانی نماز علحدہ است و استادہ شدن برای رکعت سوم بعد از قعدۂ اولی دران بمنزلۂ تحریمہ جدید است ولہذا اگر نیت کند کسی چہار رکعت نماز نفل را و تحریمہ بہ بندد پس بسبب این تحریمہ واجب نمی شود مگر دو رکعت و ہمین روایت مشہور است از علمای ما رحمہم اللہ ولہذا فقہا گفتہ اند کہ در رکعت سوم باز تکبیر تحریمہ بگوید و باید دانست کہ در ہر رکعت نماز و ترنیز قرأت واجب است بنا بر احتیاط ف زیرا چہ احتمال است کہ سنت باشد چنانچہ گفتہ اند بآن صاحبین رحمہما اللہ در ینصورت قرأت در ہر رکعت واجب خواہد بود ص مسئلہ ۴ اگر شخصی شروع کند در نماز نفل و بعد از ان بشکند آنرا پس قضای آن بر او واجب است و شافعی رحمہ اللہ گفتہ است کہ قضای آن بر او واجب نیست زیرا چہ او متبرع است دران و بر متبرع چیزی لازم نمی شود و علمای ما رح میگویند کہ ہر قدر نماز کہ بعد از شروع یافتہ میشود عبادت است پس اتمام آن لازم است تا آنقدر کہ یافتہ شدہ است باطل نگردد پس اگر شخصی شروع کند در چہار رکعت نفل و دو رکعت از ان بگذارد باین طور کہ قرأت بخواند دران و بعد از ان نشیند بقدر تشہد

ثم افسد الاخریین قضی رکعتین لان الشفع الاول قد تم والقیام الی الثالثة بمنزلة التحریمة مبتداة فیکون ملزما هذا اذا افسد الاخریین بعد الشروع فیهما ولو افسد قبل الشروع فی الشفع الثانی لا یقضی الاخریین وعن ابی یوسف رح انه یقضی اعتبارا للشروع بالنذر ولهما ان الشروع ملزم ما شرع فیه وما لا صحة له لا یوجب صحة الشفع الاول لا تعلق بالثانی بخلاف الرکعة الثانیة وعلی هذا سنة الظهر لانها نافلة وقیل یقضی اربعا احتیاطا لانها بمنزلة صلوة واحدة وان صلی اربعا ولم یقرأ فیهن شیئا اعاد رکعتین وهذا عند ابی حنیفة ومحمد رح وعند ابی یوسف رح یقضی اربعا وهذه المسئلة علی ثمانیة اوجه والاصل فیها ان عند محمد رح ترک القراءة فی الاولیین او فی احدهما یوجب بطلان التحریمة لانها تعقد للافعال وعند ابی یوسف رح ترک القراءة فی الشفع الاول لا یوجب بطلان التحریمة وانما یوجب فساد الاداء لان القراءة رکن زائد

وبعد ازان بشکند دو رکعت باقی را پس درین صورت واجب است براو که قضا کند دو رکعت را زیرا چه درین صورت دوگانهٔ اول تمام می شود واستادن برای رکعت سوم بمنزلهٔ تحریمه جدیدست ف برای دوگانهٔ آخر ص پس آن دوگانه نیز بسبب شروع واجب خواهد شد ف وچون شکست آن را قضای آن براو واجب خواهد شد ص واین وقتی است که شکسته باشد دوگانهٔ اخیر را بعد از شروع نمودن دران واگر ترک کند آنرا ف بعد از ادای دوگانهٔ اول ص پیش از شروع در دوگانهٔ اخیر پس درینصورت قضای آن دوگانه براو واجب نمی شود ف چه شروع دران یافته نشد تا آن واجب می شد بسبب شروع ص واز ابی یوسف رح مرویست که درینصورت نیز قضای دوگانهٔ اخیر براو واجب است بجهت آنکه ابو یوسف رح شروع کردن نماز نفل را قیاس کرده است بنذر ف ودر صورتیکه کسی نذر کند چهار رکعت نماز را پس ادای چهار رکعت براو واجب می شود وهمچنین درصورتیکه نیت چهار رکعت نماز نفل کند پس ادای آن چهار رکعت براو واجب خواهد بود لهذا درصورت مذکوره قضای دوگانهٔ اخیر واجب می شود بر شخص مذکور ص ودلیل طرفین رحمهما الله اینست که بسبب شروع لازم می شود چیزیکه دران شروع یافته می شود وهم لازم می شود چیزیکه موقوف است بران صحت آن چیزیکه دران شروع نموده شده است ف ودرصورت مذکوره ص صحت دوگانهٔ اول بدوگانهٔ اخیر تعلق ندارد بخلاف رکعت دوم ف که تعلق آن برکعت اول ظاهر است ص وبرهین قیاس است ف چهار رکعت ص سنت ظهر چه آن نیز نفل است وبعضی گفته اند که چهار رکعت سنت ظهر بمنزلهٔ یک نماز است پس اگر فاسد کند دوگانه را ازان قضای چهار رکعت واجب میشود احتیاطا مسئله ۵ اگر ف شخصی نیت کند چهار رکعت نفل را ص وبگذارد آن چهار رکعت را ولیکن در هیچ رکعت قرأت نخواند پس واجب است براو قضای دو رکعت نماز نزد طرفین رحمهما الله واز ابی یوسف رح مرویست که درینصورت براو قضای چهار رکعت واجب است واین مسئله بر هشت وجه است ف وباید دانست ص که بنای این اختلاف بران است که نزد محمد رح ترک قرأت در هر دو رکعت دوگانهٔ اول یا در یک رکعت ازان موجب بطلان تحریمه است زیرا چه تحریمه منعقد می شود برای افعال ف نماز ص ونزد ابی یوسف رح ترک قرأت در دوگانهٔ اول موجب بطلان تحریمه نیست بلکه جز این نیست که سبب فساد ادای نماز میشود چه قرأت رکن زائد است

الاترى ان للصلوة وجودا بدونها غير انه لا صحة للاداء الا بها وفساد الاداء لا يزيد على تركه فلا يبطل التحريمة وعند ابي حنيفة رح ترك القراءة
في الاوليين يوجب بطلان التحريمة وفي احدهما لا يوجب لان كل شفع من التطوع صلوة على حدة وفسادها بترك القراءة في ركعة واحدة
مجتهد فيه فقضينا بالفساد في حق وجوب القضاء وحكمنا ببقاء التحريمة في حق لزوم الشفع الثاني احتياطا اذا ثبت هذا نقول اذا
لم يقرأ في الكل قضى ركعتين عندهما لان التحريمة قد بطلت بترك القراءة في الشفع الاول عندهما فلم يصح الشروع في الثاني وبقيت عند
ابي يوسف رح فصح الشروع في الشفع الثاني ثم اذا فسد الكل بترك القراءة فيه فعليه قضاء الاربع عنده ولو قرأ في الاوليين لا غير فعليه
قضاء الاخريين بالاجماع لان التحريمة لم تبطل فصح الشروع في الشفع الثاني ثم فساده بترك القراءة لا يوجب فساد الشفع الاول
ولو قرأ في الاخريين لا غير فعليه قضاء الاوليين بالاجماع لان عندهما لم يصح الشروع في الشفع الثاني وعند ابي يوسف رح ان صح فقد اداها

لهذا نماز يافته مى شود بدون قرأت ف چون نماز مى ص ولكن بدون قرأت اداى نماز صحيح نمى شود پس ترك قرأت موجب فساد
اوست وبسبب آن تحريمه باطل نمى شود ف چه ترك او بعد از شروع موجب بطلان تحريمه نيست ص پس فساد آن موجب بطلان
تحريمه بطريق اولى نخواهد شد ونزد ابى حنيفه رحمه الله ترك قرأت در هر دو ركعت دوگانه اول موجب بطلان تحريمه است وترك قرأت در يك ركعت
ازان موجب بطلان تحريمه نيست زيراچه هر دوگانه از نماز نفل نماز علحده است ف پس اگر ترك كند قرأت را در هر دو ركعت دوگانهٔ اول باطل
خواهد شد تحريمه ص زيراچه اصلا قرأت يافته نشد واگر در يك ركعت ازان قرات ترك كند تحريمه باطل نخواهد شد چه در فساد آن بسبب ترك
قرأت در يك ركعت ازان اختلاف است پس حكم نموده شد كه بسبب ترك قرأت در يك ركعت از دوگانهٔ اول فاسد مى شود آن دوگانه
ف وقضاى آن واجب مى شود ص ولكن تحريمه باقى مى ماند احتياطا در حق لزوم دوگانه دوم ف حتى كه دوگانهٔ دوم نيز بعد از شروع
دران لازم مى شود بنا بر تحريمهٔ اول ص وهرگاه قاعدهٔ هر يك از علماى ثلاثه معلوم شد پس بايد دانست كه در صورتيكه قرأت نخواند
شخص مذكور در هيچ ركعت از نماز مذكور پس بر او قضاى دو ركعت نماز واجب مى شود نزد طرفين رحمهما الله زيراچه تحريمه درين صورت
باطل گشت نزد طرفين رحمهما الله بسبب ترك كردن قرأت در دوگانهٔ اول پس شروع در دوگانهٔ دوم صحيح نخواهد شد ونزد ابى يوسف رح
تحريمه باقى مى ماند پس شروع در دوگانهٔ دوم صحيح خواهد شد وبعد ازان چون فاسد كرد جميع نماز را بسبب ترك كردن قرأت در جميع
پس بر او قضاى چهار ركعت واجب خواهد شد نزد ابى يوسف رحمه الله واگر شخص مذكور قرأت خواند در دوگانهٔ اول فقط پس درين
صورت بر او قضاى دوگانهٔ اخير است باجماع زيراچه درين صورت تحريمهٔ او باطل نمى شود ف نزد همه ص پس صحيح خواهد شد شروع
در دوگانهٔ اخير وبعد ازان چون فاسد كرد آنرا بسبب ترك قرأت دران پس قضاى آن بر او واجب خواهد شد واما دوگانهٔ اول پس آن
تمام وصحيح شده است زيراچه فساد دوگانهٔ دوم بسبب ترك قرأت موجب فساد دوگانهٔ اول نيست واگر شخص مذكور قرات خواند در دوگانهٔ
اخير فقط نه در دوگانهٔ اول پس بر او واجب است قضاى دوگانهٔ اول باجماع زيراچه نزد طرفين رح شروع در دوگانهٔ
اخير صحيح نشد ونزد ابى يوسف رح اگرچه شروع در دوگانهٔ اخير صحيح است ولكن اداى آن نيز صحيح گشته است

ولو قراء فی الاولیین واحدی الاخریین فعلیه قضاء الاخریین بالاجماع ولو قراء فی الاخریین واحدی الاولیین فعلیه قضاء الاولیین بالاجماع ولو قرأ فی احدی الاولیین واحدی الاخریین علی قول ابی یوسف رح قضاء الاربع وکذا عند ابی حنیفة رح لان التحریمة باقیة وعند محمد رح قضاء الاولیین لان التحریمة قد ارتفعت عنده وقد انکر ابو یوسف رح هذه الروایة عنه وقال روی لی عن ابی حنیفة رح انه یلزمه قضاء رکعتین فی محمد رح لم یرجع عن روایة عنه ولو قراء فی احدی الاولیین لا غیر قضی اربعا عندهما وعند محمد رح قضی رکعتین ولو قراء فی احدی الاخریین لا غیر قضی اربعا عند ابی یوسف رح وعندهما رکعتین قال رح تفسیر قوله علیه السلام لا یصلی بعد صلوة مثلها یعنی رکعتین بقراءة ورکعتین بغیر قراءة فیکون بیان فرضیة القراءة فی رکعات النفل کلها ویصلی النافلة قاعدا مع القدرة علی القیام لقوله علیه السلام صلوة القاعد علی النصف من صلوة القائم ولان الصلوة خیر موضوع وربما یشق علیه القیام فیجوز له ترکه کیلا ینقطع عنه واختلفوا فی کیفیة القعود والمختار ان یقعد کما یقعد فی حالة التشهد لانه عهد مشروعا فی الصلوة وان افتتحها قائما ثم قعد من غیر عذر جاز عند ابی حنیفة رح وهذا استحسان وعندهما لا یجزیه وهو قیاس

واگر شخص مذکور قرات خواند در دوگانهٔ اول و در یک رکعت از دوگانهٔ اخیر پس بر وقضای دوگانهٔ اخیر است باجماع وهمچنین اگر قرات خواند در دوگانهٔ اخیر و در یک رکعت از دوگانهٔ اول پس درینصورت نیز بر او قضای دوگانهٔ اول است باجماع واگر قرات خواند در یک رکعت از دوگانهٔ اول و در یک رکعت از دوگانهٔ اخیر پس درینصورت بنا بر قول ابی یوسف رح بر او قضای چهار رکعت است وهمچنین نزد ابی حنیفه رح نیز زیرا چه نزد شیخین رح درینصورت تحریمه باقی است ونزد محمد رح بر او قضای دوگانهٔ اول است زیرا چه تحریمه درینصورت نزد او باطل میگردد ف پس شروع در دوگانهٔ اخیر یافته نشد ص وابو یوسف رح انکار کرد ازینکه این روایت محمد رح از وست وگفت به محمد رح که روایت کردم از ابی حنیفه رح که لازم است مر آن شخص را قضای دو رکعت لیکن محمد رح رجوع نکرد ازین روایت از ابی یوسف رح واگر قرات خواند در یک رکعت از دوگانهٔ اول فقط پس بر او قضای چهار رکعت است نزد شیخین رح ونزد محمد رح بر او قضای دو رکعت است واگر قرات خواند در یک رکعت از دوگانهٔ اخیر فقط پس درین صورت بر او قضای چهار رکعت است نزد ابی یوسف رح ونزد طرفین رح بر او قضای دو رکعت است وانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است لا یصلی بعد صلوة مثلها تفسیر آن اینست که خوانده نشود دو رکعت بقرات ودو رکعت بغیر قرات پس حدیث مذکور بیان فرضیت قرات در هر رکعت نماز نفل باشد مسئله ۶ اگر شخصی نماز نفل را نشسته گذارد با وجود قدرت بر قیام جائز است باجماع بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که ثواب نماز قاعد نصف ثواب نماز قائم است وبجهت آنکه نماز عمل نیک است وگذاردن آن ف همیشه ص مشروع است وبسا اوقات ایستادن شاق می شود بر انسان پس اگر استادن برای نماز نفل واجب باشد پس انسان در اکثر اوقات از گذاردن نماز باز خواهد ماند ف لهذا ترک آن جائز داشته شد ص وباید دانست که در کیفیت نشستن برای نماز نفل اختلاف است ومختار اینست که نشیند بطوریکه می نشیند در حالت تشهد چه باین وضع نشستن در نماز معلوم ومعهود است در شرع مسئله ۷ اگر شروع کند شخصی نماز نفل را در حالیکه استاده است وبعد ازان نشیند بدون عذر پس نماز او جائز وصحیح است نزد ابی حنیفه رحمه الله بنا بر استحسان ونزد صاحبین رحمهما الله جائز نیست وهمین موافق قیاس است

لان الشروع معتبر بالنذر له انه لم يباشر القيام فيما بقي ولما باشر صحة بدونه بخلاف النذر لانه التزمه نصا حتى لو لم ينص

على القيام لا يلزمه القيام عند بعض المشائخ رح ومن كان خارج المصر تنفل على دابته الى اى جهة توجهت يومى ايماء لحديث

ابن عمر رضى الله عنه قال رأيت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يصلى على حمار وهو متوجه الى خيبر يومى ايماء

ولان النوافل غير مختصة بوقت فلو الزمناه النزول والاستقبال تنقطع عنه النافلة او ينقطع هو عن القافلة

اما الفرائض مختصة بوقت والسنن الرواتب نوافل وعن ابى حنيفة رح انه ينزل لسنة الفجر لانها اكد من

سائرها والتقييد بخارج المصر ينفى اشتراط السفر والجواز فى المصر وعن ابى يوسف رح انه يجوز فى المصر ايضا

زیرا چه شروع در نفل بمنزلهٔ نذر است ف واگر نذر کند کسی که دو رکعت نماز استاده خواهم گذارد پس جائز نیست ویرا که نشسته گذارد آنرا
بدون عذر پس در صورتیکه شروع کند نفل را در حالت قیام باید که نشسته گذاردن آن جائز نباشد ص ودلیل ابی حنیفه رح اینست
که شخص مذکور در باقی نماز مباشرت بقیام نموده است وقدریکه در آن مباشرت بقیام نموده است در ابتدا صحت آن نیز بدون
قیام ممکن است ف پس صحت آنقدر موقوف نخواهد بود بر اینکه باقی نماز را استاده گذارد و هرگاه چنین شد پس قیام در باقی نماز لازم
نیست چه بسبب شروع لازم نمی شود مگر چیزیکه در آن شروع کرده است یا چیزیکه موقوف است بر ان صحت آن ص بخلاف آنکه اگر
کسی نذر کند که دو رکعت نماز استاده خواهم کرد ف چه درینصورت بر او لازم است که دو رکعت نماز استاده گذارد ص زیرا چه او تصریح
نموده است نذر خود باینکه استاده خواهد کرد حتی که اگر تصریح نمیکرد بآن ف بلکه مطلق میگفت ص پس بعضی از مشائخ گفته اند که استاده
نماز گذاردن بر او لازم نمی شد مسئله ۸ اگر شخصی در بیرون شهر سوار باشد بر ستوری و نماز نفل گذارد بر پشت آن و رکوع و سجود بایما و
اشاره ادا نماید پس این جائز است اگرچه ستور مذکور متوجه نباشد بسوی قبله بجهت آنکه مرویست که عبد الله ابن عمر رضی الله عنه گفته است
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که نماز میگذارد بر پشت حمار در حالیکه متوجه بسوی خیبر است و رکوع و سجود بایما ادا می نماید و بجهت آنکه
گذاردن نماز نفل مقید بوقتی از اوقات نیست پس اگر برای گذاردن نفل فرود آمدن از پشت مرکوب و متوجه شدن بسوی قبله
لازم شود پس لازم می آید که سوار از نماز نفل باز ماند یا او از قافله جدا افتد و اما گذاردن نماز فرض پس آن مختص است بوقتی از اوقات
ف پس برای آن فرود آمدن از پشت مرکوب و متوجه شدن بسوی قبله شاق نیست و باید دانست که ص نمازهای سنت
که مقرر است ف چون سنت ظهر وغیره ص از قبیل نماز نفل است ف پس گذاردن آن نیز بر پشت ستور سوار را جائز است
ص و از ابی حنیفه رح مرویست که برای سنت فجر باید که از پشت ستور فرود آید چه آن موکده ترین سنتها است و باید دانست که
انچه مذکور شد درین مسئله که شخص مذکور سوار است بیرون شهر باشد دلالت میکند بر اینکه برای جواز نفل بر پشت ستور حد سفر شرط
نیست و هم دلالت میکند بر اینکه ادای نفل بر پشت ستور در میان شهر جائز نیست و از ابی یوسف رح مرویست که در شهر نیز جائز است

وجه الظاهر ان النص ورد خارج المصر والحاجة الی الرکوب فیه اغلب فان افتتح التطوع راکبا ثم نزل یبنی وان صلی رکعة نازلا ثم رکب استقبل لان احرام الراکب انعقد مجوزا للرکوع والسجود لقدرته علی النزول فاذا اتی بهما صح واحرام النازل انعقد لوجوب الرکوع والسجود فلا یقدر علی ترک ما لزمه من غیر عذر وعن ابی یوسف رح انه یستقبل اذا نزل ایضا وکذا عن محمد رح اذا نزل بعد ما صلی رکعة والاصح هو الظاهر **فصل** فی قیام رمضان یستحب ان یجتمع الناس فی شهر رمضان بعد العشاء فیصلی بهم امامهم خمس ترویحات کل ترویحة بتسلیمتین ویجلس بین کل ترویحتین مقدار ترویحة ثم یوتر بهم ذکر لفظ الاستحباب والاصح انها سنة کذا روی الحسن عن ابی حنیفة رح لانه واظب علیها الخلفاء الراشدون والنبی علیه السلام بین العذر فی ترکه المواظبة وهو خشیة ان تکتب علینا والسنة فیها الجماعة لکن علی وجه الکفایة حتی لو امتنع اهل المسجد عن اقامتها کانوا مسیئین ولو اقامها البعض فالمتخلف عن الجماعة تارک

ولیکن ظاهر روایت اینست که در بیرون شهر جائز است و در شهر جائز نیست ف زیرا چه جواز بر پشت ستور بطور مذکور خلاف قیاس است ص ونص بجواز آن وارد شده است در بیرون شهر ف پس بران اکتفا نموده خواهد شد وحال شهر وبیرون برابر نیست ص چه حاجت بسواری اغلب در بیرون شهر است مسئله ۹ اگر شروع کند کسی نفل را در حالیکه سوار است ف بر پشت ستور وص بعد ازان فرود آید پس جائز است ویرا بنا کردن واگر بر روی زمین استاده شروع کند نماز نفل را ویک رکعت ازان گذارد وبعد ازان سوار شود پس باید که استیناف کند زیرا چه تحریمهٔ او در صورت اولی منعقد است بروجهیکه جائز است ویرا که از ستور فرود آید واداء رکوع وسجود نماید چه او قادر است بر فرود آمدن پس هرگاه از ستور فرود آمد در رکوع وسجود او اگر جائز خواهد شد در صورت دوم تحریمهٔ او منعقد شده است بروجهیکه موجب رکوع وسجود است پس جائز نیست ویرا که ترک نماید چیزی را که لازم شده است بروی بغیر عذر ف واین فرق که مذکور شد میان دو صورت بنا بر ظاهر روایت است ص واز ابی یوسف رح مرویست که در صورت اول نیز باید که استیناف نماید ف بعد از فرود آمدن از ستور ص وهمچنین مرویست از محمد رح که اگر فرود آید از ستور بعد از اداء یک رکعت بر پشت آن باید که استیناف نماید واصح همان ظاهر روایت است والله اعلم

فصل در بیان نماز تراویح در ماه رمضان مسئله ۱ بعد از نماز عشا در ماه رمضان باید که بیست رکعت نماز گذارند با جماعت باینطور که بعد از هر دوگانه سلام دهند وبعد هر چهار رکعت مقدار آن نشینند ف واین نماز را نماز تراویح میگویند ص وهر چهار رکعت را ترویحه می نامند وباید که بعد از اداء نماز تراویح نماز وتر را با جماعت گذارند وباید دانست که تمام تراویح سنت است چنانچه روایت کرده است این را حسن رح از ابی حنیفه رح ووجه آن اینست که خلفای راشدین رضی بران مواظبت نموده اند وپیغمبر صلی الله علیه وسلم در ترک مواظبت عذر بیان نموده است وفرموده است که ترک مواظبت میکنم باین خوف که اگر من مواظبت نمایم شاید که بر امت من فرض شود وباید دانست که جماعت در نماز تراویح سنت است ولیکن بروجه کفایت حتی که اگر همه اهل مسجد ترک جماعت نمایند پس آنها تارک سنت میشوند واگر بعضی از آنها جماعت نمایند در مسجد وبعضی از انها در مسجد حاضر نشوند پس او تارک سنت نمی شود

تخلف

للفضیلۃ لان افراد الصحابۃ رضی اللہ عنہم التخلف والمستحب فی الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحۃ وکذا بین الخامسۃ وبین الوتر لعادۃ اھل الحرمین واستحسن البعض الاستراحۃ علی خمس تسلیمات ولیس بصحیح وقولہ ثم یوترہم یشیر الی ان وقتھا بعد العشاء قبل الوتر وبہ قال عامۃ المشائخ رح والاصح ان وقتھا بعد العشاء الی اخر اللیل قبل الوتر وبعدہ لانھا نوافل سنت بعد العشاء ولم یذکر قدر القرأۃ واکثر المشائخ رح علی ان السنۃ فیھا الختم مرۃ فلا یترک لکسل القوم بخلاف ما بعد التشھد من الدعوات حیث یترکھا لانھا لیست بسنۃ ولا یصلی الوتر بجماعۃ فی غیر شھر رمضان علیہ اجماع المسلمین واللہ اعلم

باب ادراک الفریضۃ

ومن صلی رکعۃ من الظھر ثم اقیمت یصلی اخری صیانۃ للمؤدی عن البطلان ثم یدخل مع القوم احرازا لفضیلۃ الجماعۃ وان لم یقید الاولی بالسجدۃ یقطع ویشرع مع الامام ھو الصحیح لانہ بمحل الرفض والقطع

وجز این نیست کہ او از فضیلت جماعت محروم می ماند و وجہ آن اینست کہ بعضے از صحابہ رضی اللہ عنہم نماز تراویح در خانہ تنہا می گذاردند و در جماعت حاضر نمی شدند و باید دانست کہ چنانچہ نشستن درمیان دو تراویح بمقدار یک ترویحہ مستحب است ہمچنین مستحب است نشستن بمقدار مذکور میان ترویحہ پنجم و میان نماز وتر چہ ہمین عادت اہل مکہ و مدینہ است ف و باید دانست کہ احسن در نیت تراویح اینست کہ نیت سنت کند زیرا چہ تراویح سنت است و بعضی گفتہ اند کہ بہ نیت مطلق سنت ادا نمی شود بلکہ نیت سنت دران ضرور است لہذا باید کہ در ہر نماز سنت نیت سنت کند تا سنت او ادا شود و نزد جمیع علما متفق علیہ گردد ص و بعضی مشائخ گفتہ اند کہ مستحسن است استراحت بر سر ہر پنج سلام ف اعنی بعد دہ رکعت ص لیکن این صحیح نیست و باید دانست کہ اکثر مشائخ گفتہ اند کہ وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا است تا آن زمان کہ نماز گذاردہ شود و بعد از گذاردن نماز وتر وقت نماز تراویح باقی نمی ماند و اصح اینست کہ وقت نماز تراویح بعد از گذاردن نماز عشا است تا دم صبح ہم پیش از نماز وتر و ہم بعد از نماز وتر باید دانست کہ محمد رحمہ اللہ مقدار قرأت را در نماز تراویح ذکر نکردہ است ولیکن اکثر مشائخ براین اند کہ سنت دران ختم قرآن است یک بار در تمامی ماہ رمضان و این ختم را ترک نباید کرد بجہت کم رغبتی مقتدیان بخلاف دعاہائیکہ بعد از تشہد است چہ امام را باید کہ ترک کند آنرا بسبب کم رغبتی مقتدیان زیرا چہ دعاہای مذکورہ مستحب است و سنت نیست و باید دانست کہ نماز وتر بجماعت گذاردہ نمیشود در غیر ماہ رمضان و براین اجماع مسلمین است واللہ اعلم

باب دہم در بیان ادراک فریضہ **مسئلہ** اگر شخصے ف تنہا ص شروع کردہ باشد در نماز ظہر ف مثلا پس ص اگر یک رکعت نماز ظہر گذاردہ باشد و بعد از ان اقامت نمودہ شود ف برای نماز ظہر مذکور پس باید کہ شخص مذکور ص یک رکعت دیگر بخواند تا دوگانہ گردد و انچہ ادا کردہ است از نماز از بطلان محفوظ ماند و بعد از ان ف سلام دادہ ص داخل شود در نماز جماعت تا ثواب جماعت دریابد و اگر شخص مذکور در رکعت اول تا ہنوز سجدہ نکردہ باشد پس باید کہ قطع کند نماز خود را و اقتدا نماید در پس امام و ہمین صحیح است زیرا چہ قطع آنقدر نماز برای تحصیل فضیلت جماعت جائز ست

للاکمال بخلاف ما اذا کان فی النفل لانه لیس لاکمال و لو کان فی السنة قبل الظهر و الجمعة فاقیم او خطب یقطع علی رأس الرکعتین

یروی ذلک عن ابی یوسف رح و قد قیل یتمها و ان کان قد صلی ثلثا من الظهر یتمها لان للاکثر حکم الکل فلا یحتمل

النقض بخلاف ما اذا کان فی الثالثة بعد و لم یقیدها بالسجدة حیث یقطعها لانه یجعل الرفض و یتخیر ان شاء عاد

فقعد و سلم و ان شاء کبر قائما ینوی الدخول فی صلوة الامام و اذا اتمها یدخل مع القوم و الذی یصلی معهم نافلة لان

الفرض لا یتکرر فی وقت واحد فان صلی من الفجر رکعة ثم اقیمت یقطع و یدخل معهم لانه لو اضاف الیها اخری

تفوته الجماعة و کذا اذا قام الی الثانیة قبل ان یقیدها بالسجدة و بعد الاتمام لا یشرع فی صلوة الامام لکراهیة النفل بعده

چه دران اکمال آنست ف نه ابطال آن ص بخلاف آنکه شروع کرده باشد در نماز نفل زیراچه قطع آن اکمال فرض نیست مسئله ۲
اگر اقامت نموده شود برای نماز ظهر در حالیکه شخصی در نماز سنت ظهر شروع کرده است پس باید که شخص مذکور دوگانه ازان تمام
کرده داخل شود در نماز جماعت و همچنین اگر امام خطبه شروع کند در حالیکه شخصے در نماز سنت جمعه شروع کرده است پس باید
که شخص مذکور دوگانه ازان تمام کرده سلام دهد و خاموش نشیند و این مرویست از ابی یوسف رحمه الله و بعضے گفته اند که
آن چهار رکعت سنت را تمام کند و اگر شخص مذکور سه رکعت از سنت مذکوره خوانده باشد پس باید که تمام کند آنرا ف باینطور
که یک رکعت باقی را بخواند ص زیراچه اکثر شی در حکم کل است پس باید که بعد از گذاردن سه رکعت ازان نشکند آنرا بخلاف آنکه اگر
دو رکعت ازان گذارده برای رکعت سوم استاده شده باشد ولیکن هنوز در رکعت سوم سجده نکرده باشد چه درین صورت باید که قطع کند
رکعت سوم را زیراچه رکعت سوم هنوز ناقص ست و ترک آن برای تحصیل فضیلت جماعت جائز ست و باید دانست که درینصورت
شخص مذکور مختار است اگر خواهد نشیند و نشسته سلام گوید ف و بعد ازان استاده شود برای اقتدا در پس امام ص و تکبیر
تحریمه بگوید و اگر خواهد ف نه نشیند بلکه چنانکه ص استاده ف است درهمان حالت ص تکبیر تحریمه بگوید برای اقتدا در پس امام
مسئله ۳ اگر شخصے تنها نماز ظهر گذارد و بعد از تمام نماز او اقامت نموده شود برای نماز جماعت پس باید که شخص مذکور اقتدا کند در
پس امام ولیکن این نماز نفل خواهد شد زیراچه نماز فرض مکرر نمیشود در یک وقت مسئله ۴ اگر شخصی تنها یک رکعت نماز فجر
گذارده باشد و بعد ازان اقامت نموده شود ف برای نماز جماعت ص پس ف باید که ص شخص مذکور قطع کند نماز خود را و اقتدا کند
در پس امام زیراچه او اگر یک رکعت دیگر بخواند جماعت فوت خواهد شد و همچنین اگر شخص مذکور استاده شده باشد برای رکعت دوم
و هنوز سجده نکرده باشد ف باید که قطع کند نماز خود را و اقتدا کند در پس امام ص و اگر شخص مذکور تمام کرده باشد نماز خود را پس نباید که بعد ازان
اقتدا کند در پس امام زیراچه این نفل است و نفل بعد از نماز فجر مکروه است و همچنین ف اگر شخصے ص نماز عصر ف را تنها گذارده باشد
و بعد ازان اقامت نماز جماعت شود پس او را نباید که اقتدا کند در پس امام چه این نفل است و نفل بعد از نماز عصر مکروه است

وکذا بعد المغرب فی ظاهر الروایة لان التنفل بالثلث مکروه وفی جعلها اربعا مخالفة لامامه ومن دخل مسجدا قد اذن

فیه یکره له ان یخرج حتی یصلی لقوله علیه السلام لا یخرج من المسجد بعد النداء الا منافق او رجل یخرج لحاجة یریدالرجوع

قال الا اذا کان ینتظم به امر جماعة لانه ترک صورة تکمیل معنی وان کان قد صلی وکانت الظهر والعشاء فلا بأس

بان یخرج لانه اجاب داعی الله مرة الا اذا اخذ المؤذن فی الاقامة لانه یتهم لمخالفة الجماعة عیانا وان کانت العصر او المغرب

والفجر خرج وان اخذ المؤذن فیها لکراهیة النفل بعدها ومن انتهی الی الامام فی صلوٰة الفجر وهو لم یصل رکعتی الفجر ان خشی ان تفوته

رکعة ویدرک الاخری یصلی رکعتی الفجر عند باب المسجد ثم یدخل لانه امکنه الجمع بین الفضیلتین وان خشی فوتها دخل مع الامام

ص وهمچنین اگر نماز مغرب ف تنها گذارده باشد واقامت نماز جماعت نموده شود پس ویرا نباید که داخل شود در نماز امام ص
در ظاهر روایت زیرا چه سه رکعت نماز نفل کردن مکروه است واگر او یک رکعت زیاده نموده چهار رکعت گرداند پس درین مخالفت
امام می شود مسئلہ ۵ بیرون رفتن از مسجد بعد اذان مکروه است ف انسان را ص مگر بعد از انکه اذان کند نماز را زیرا چه پیغمبر صلعم
فرموده است که بیرون نمیرود از مسجد بعد از اذان مگر ف دو شخص یکے ص منافق ف و دوم ص شخصیکه بیرون رود
برای دفع حاجت بقصد مراجعت بعد از دفع حاجت ولیکن باید دانست که اگر شخصے بعد از اذان از مسجد مذکور برود بجهت آنکه
انتظام جماعت در مسجد دیگر موقوف بر حضور ویست پس درین صورت رفتن از مسجد مذکور ویرا جائز است زیرا چه این رفتن
برای تکمیل جماعت دیگر است ف نه برای ترک جماعت ص واگر شخص مذکور نماز گذارده باشد و وقت نماز وقت ظهر یا عشا
باشد پس درینصورت جائز است وی را که بعد از اذان از مسجد برود زیرا چه او داعی خدا را یک بار اجابت کرده است مگر در صورتیکه در مسجد
نشسته باشد تا آن زمان که مؤذن اقامت شروع نماید ف و درین وقت از مسجد نرود بلکه بجماعت نماز داخل شود چه اگر درین وقت
برود و شریک جماعت نشود ص متهم خواهد شد بمخالفت جماعت واگر وقت مذکور وقت فجر یا عصر یا مغرب باشد پس جائز است ویرا که
از مسجد مذکور برود اگرچه مؤذن در اقامت شروع نماید ف چه اگر شخص مذکور درین اوقات اقتدا نماید در پس امام و نماز جماعت
گذارد پس این نماز نفل است ص ونفل درین اوقات مکروه است مسئلہ ۶ اگر شخصے ف در مسجد ص درآید در وقت
نماز فجر ف و ببیند که امام در نماز فرض داخل است و جماعت قائم است ص وحال آنکه شخص مذکور دو رکعت ف سنت
ص فجر را ادا نکرده است پس اگر آن شخص بداند که بسبب گذاردن دو رکعت یک رکعت نماز جماعت فوت خواهد شد و رکعت دیگر را خواهد
یافت پس ف درینصورت ص باید که شخص مذکور دو رکعت سنت را اولاً گذارد و نزد دروازه مسجد و بعد از ان داخل شود
ف در نماز جماعت ص زیرا چه ف درینصورت ص ممکن است ویرا که فضیلت سنت و فضیلت جماعت هر دو را حاصل نماید واگر مخالف باشد
ف از ینکه اگر مشغول شود بادای دو رکعت سنت ص یک رکعت فرض را بجماعت نخواهد یافت ف پس باید که ترک کند سنت را و در پس امام اقتدا نماید

لان ثواب الجماعة اعظم والوعید بالترک الزم بخلاف سنة الظهر حیث یترکها فی الحالین لانه یمکنه اداؤها فی الوقت بعد الفرض هو الصحیح وانما الاختلاف بین ابی یوسف ومحمد رح فی تقدیمها علی الرکعتین وتاخیرها عنهما وکذلک سنة الفجر علی ما نبین ان شاء الله تعالی والتقیید بالاداء عند باب المسجد یدل علی الکراهة فی المسجد اذا کان الامام فی الصلوة والافضل فی عامة السنن والنوافل المنزل هو المروی عن النبی علیه السلام واذا فاتته رکعتا الفجر لا یقضیهما قبل طلوع الشمس لانه یبقی نفلا مطلقا وهو مکروه بعد الصبح ولا بعد ارتفاعها عند ابی حنیفة وابی یوسف وقال محمد رح احب الی ان یقضیهما الی وقت الزوال لانه علیه السلام قضاهما بعد ارتفاع الشمس غداة لیلة التعریس ولهما ان الاصل فی السنة ان لا تقضی لاختصاص القضاء بالواجب والحدیث ورد فی قضائهما تبعا للفرض فبقی ما سواه علی الاصل

ص زیراچه ثواب جماعت عظیم تراست ودر ترک آن وعید است ف وانیکه مذکور شد حکم سنت فجر است ص ودر سنت ظهر حکم انیست که در هر دو صورت سنت را موقوف دارد ف ودر جماعت داخل شود ص زیراچه ادای سنت ظهر بعد از ادای فرض ممکن است ف بخلاف سنت فجر چه ادای آن در وقت فجر بعد از ادای نماز فرض جائز نیست بنابر وجهیکه ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی ص پس شخص مذکور بعد از ادای فرض ظهر با جماعت چهار رکعت سنت را ادا خواهد کرد در وقت ظهر واین صحیح است ف ودرین اختلاف نیست ص ولیکن اختلاف است میان ابی یوسف ومحمد رح در تقدیم آن بر دو رکعت سنت که بعد از فرض ظهر است ف اعنی ابو یوسف رح میگوید که آن چهار رکعت را اول بگذارد وبعد از ان دو رکعت سنت ظهر را ادا کند زیراچه آن چهار رکعت را حق تقدیم است بر دو رکعت مذکور پس بقدر امکان مقدم نموده خواهد شد ومحمد رح میگوید که آن چهار رکعت را بعد ادای دو رکعت سنت ظهر ادا باید کرد چه آن از موضع خود فوت شده است واگر آنرا مقدم گذارده شود آن دو رکعت نیز از موضع خود فوت می شود وباید دانست که صدر شهید این اختلاف را بعکس نقل کرده است ص وباید دانست که انچه مذکور شد که شخص مذکور دو رکعت ف سنت فجر را نزد ص دروازهٔ مسجد گذارد دلالت میکند بر انیکه گذاردن آن در مسجد وقتیکه امام در نماز فرض باشد مکروه است وباید دانست که گذاردن جمیع سنت ونفل در خانه افضل است وهمین مرویست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسئله ۷ - اگر دو رکعت سنت فجر فوت شود از کسی پس آنرا بعد از ادای فرض پیش از طلوع آفتاب قضا نکند زیراچه گذاردن دو رکعت درین وقت نفل محض است ف نه سنت ص وگذاردن نفل درین وقت مکروه است وهمچنین آنرا قضا نکند بعد از بلند شدن آفتاب نزد شیخین رح ومحمد رح گفته است که احب نزد من اینست که قضا کند آنرا ف بعد از بلند شدن آفتاب ص تا وقت زوال زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم قضا کرده بود آن را در صبح لیلة التعریس بعد از بلند شدن آفتاب وشیخین رح میگویند که اصل در سنت انیست که قضا کرده نمی شود چه قضا مختص است بعبادتیکه واجب است چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صبح لیلة التعریس قضا کرده بود آنرا بتبعیت فرض ف چه فرض را نیز قضا کرده بود ص پس سوای صورت تبعیت باقی خواهد ماند بر چیزیکه اصل است

وانما تقضی تبعاله وهو يصلي بالجماعة او وحده الى وقت الزوال وفيما بعده اختلاف المشائخ وره واما سائر السنن سواها لا تقضى بعد الوقت وحدها واختلف المشائخ ره في قضائها تبعا للفرض ومن ادرك من الظهر ركعة ولم يدرك الثلث فانه لم يصل الظهر بجماعة وقال محمد رح قد ادرك فضل الجماعة لان من ادرك اخر الشئ فقد ادركه فصار محرزا ثواب الجماعة لكنه لم يصلها بالجماعة حقيقة ولهذا يحنث به في يمينه لا يدرك الجماعة ولا يحنث في يمينه لا يصلي الظهر بالجماعة ومن اتى مسجدا قد صلى فيه فلا بأس بان يتطوع قبل المكتوبة ما بدا له مادام في الوقت ومراده اذا كان في الوقت سعة وان كان فيه ضيق تركه قيل هذا في غير سنة الظهر والفجر لان لهما زيادة مزية قال عليه السلام في سنة الفجر صلوها ولو طردتكم الخيل وقال في الاخرى من ترك الاربع قبل الظهر لم تنله شفاعتي وقيل هذا في الجميع لانه عليه السلام واظب عليها عند اداء المكتوبات بالجماعة ولا سنة دون المواظبة والاولى ان لا يتركها في الاحوال كلها لكونها مكملات للفرائض الا اذا خاف فوت الوقت ومن انتهى الى الامام في ركوعه فكبر ووقف

وسنت مذکور بتبعیت فرض قضا کردہ می شود تا وقت زوال خواہ قضا کردہ شود فرض بجماعت یا بغیر جماعت واما بعد از زوال قضا کردہ می شود بہ تبعیت فرض یا نہ پس دران اختلاف است ف وانیکہ مذکور شد حکم سنت فجر است وص اما سنتہای دیگر پس آن قضا نمودہ نمی شود بعد از گذشتن وقت بدون فرض واما در قضای آن بہ تبعیت فرض اختلاف مشائخ است مسئلہ ۸ اگر شخصے دریابد یک رکعت نماز ظہر را ف با امام ص وسہ رکعت نیابد پس نماز او درین صورت نماز جماعت نیست ومحمد رح گفتہ است کہ ویرا ثواب جماعت است زیرا چہ ادراک آخر شی در حکم ادراک آن شی است ولیکن نماز او نماز جماعت نیست حقیقۃً لہذا اگر قسم خوردہ باشد شخص مذکور کہ ادراک جماعت نخواہد کرد پس او حانث میگردد ف زیرا چہ او ادراک جماعت نمود ص واگر قسم خوردہ باشد کہ نماز ظہر بجماعت نخواہد کرد حانث نمی شود زیرا چہ او درین صورت نماز جماعت نکردہ است مسئلہ ۹ ۔ اگر شخصے درآید در مسجدیکہ دران نماز جماعت شدہ است پس او اگر نماز سنت گذارد پیش از ادای فرض جائز است ہر سنتے کہ باشد ولیکن این در صورتی است کہ وقت نماز وسیع باشد واگر وقت نماز تنگ باشد پس باید کہ مشغول باداء فرض شود وپیش از ادای فرض مشغول بنماز تطوع نشود وبعضی گفتہ اند کہ این حکم در غیر سنت ظہر وفجر است چہ درین دو سنت زیادہ تاکید است زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حق سنت فجر ف بسیار تاکید نمودہ است وص فرمودہ است کہ بگذارید سنت فجر را اگرچہ مانع شما شود خیل وہمچنین در حق سنت ظہر فرمودہ است کہ ہر کہ ترک کند چہار رکعت سنت را پیش از نماز ظہر پس او نخواہد یافت شفاعت مرا وبعضی گفتہ اند کہ در حکم مذکور جمیع سنت برابر است زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مواظبت نمودہ است بران در صورتیکہ ادای فرض بجماعت نمودہ است وبدون جماعت مواظبت بران یافتہ نشدہ است ف پس در حق منفرد سنت نیست چہ سنت بدون مواظبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثابت نمی شود ص وباید دانست کہ نمازہای سنت موجب اکمال نماز فرض است پس گذاردن آن در ہر حال اولی است ف خواہ نماز فرض بجماعت ادا نماید خواہ تنہا ص مگر ف در صورتیکہ بسبب تنگی وقت ص خوف آن باشد ف کہ اگر مشغول بہ سنت شود ص فرض فوت خواہد شد مسئلہ ۱۰ اگر آمد شخصے در حالیکہ امام در رکوع است ف پس اقتدا کرد ص وتکبیر تحریمہ گفت واستادہ ماند

حتی رفع الامام رأسه لایصیر مدرکا لتلک الرکعة خلافا لزفر رح هو یقول ادرک الامام فیما له حکم القیام ولنا ان الشرط هو المشارکة فی افعال الصلوة ولم یوجد الا فی القیام ولا فی الرکوع ولو رکع المقتدی قبل امامه فادرکه الامام فیه جاز وقال زفر رح لایجزیه لان ما اتی به قبل الامام غیر معتد به فکذا ما یبنی علیه ولنا ان الشرط هو المشارکة فی جزء واحد کما فی الطرف الاول والله اعلم

باب قضاء الفوائت

من فاتته صلوة قضاها اذا ذکرها وقدمها علی فرض الوقت والاصل فیه ان الترتیب بین الفوائت وفرض الوقت عندنا مستحق وعند الشافعی رح مستحب لان کل فرض اصل بنفسه فلا یکون شرطا لغیره ولنا قوله علیه السلام من نام عن صلوة او نسیها فلم یذکرها الا وهو مع الامام فلیصل التی هو فیها ثم لیصل التی ذکرها ثم لیعد التی صلی مع الامام

تا آن زمانیکه امام سر از رکوع برداشت پس آن رکعت در حق شخص مذکور محسوب نمی شود وزفر رح گفته است که رکعت مذکوره در حق او معتبر است زیراچه شخص مذکور یافته است امام را در حالیکه آن در حکم قیام است چه رکوع در حکم قیام است وعلمای مارح میگویند که شرط اقتدا انیست که مقتدی شریک امام شود در افعال نماز ف ودر رکعت مذکوره ص مقتدی شریک امام نشد نه در قیام نه در رکوع واگر مقتدی ف شریک امام شود در قیام ص وپیشتر از امام برکوع رود وبعد ازان امام رکوع کند ف پیش ازانکه او سر از رکوع بردارد حتی که شرکت در رکوع متحقق شود پس درین صورت ص نماز آن مقتدی جائز است ف در رکعت مذکوره ومعتبر است در حق او ص وزفر رح میگوید که رکعت مذکوره معتبر نیست ف چه رکوع مذکور معتبر نیست ص زیراچه هر قدر ازان رکوع که پیش از امام بعمل آورده است معتبر نیست پس همچنین ف معتبر نخواهد بود ص انچه بعد ازان است چه بنای آن بر اول است ودلیل علمای مارح انیست که مشارکت در بعضی از اجزای رکن شرط است ف وآن در صورت مذکوره متحقق است وشرکت در جمیع اجزای آن شرط نیست ص واگر نه در صورتیکه امام اول سر از رکوع بردارد ومقتدی بعد از زمانی باید که رکوع مقتدی معتبر نباشد وحال آنکه معتبر است والله اعلم

باب یازدهم دربیان قضای نماز مسئله اگر نماز شخصے فوت شود باید که قضا کند آنرا وقتیکه یاد آید ویرا آن نماز وباید که قضا کند آن را پیشتر از نماز وقتی واصل آن انیست که ترتیب میان نمازیکه فوت می شود ومیان نمازیکه ادا میکند آن را بعد ازان در وقت واجب است نزد علمای مارح ونزد شافعی رح مستحب است زیراچه هر نماز فرض اصل است بذاته وشرط نیست برای نماز دیگر ودلیل علمای مارح انیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر کرا فوت شود نمازے بسبب خواب یا بسبب نسیان وفراموشی ف پس باید که بگذارد آن نماز را هرگاه یاد آید ویرا ونیز فرموده است که اگر فوت شود ص نماز کسی بسبب خواب یا نسیان ویاد آید ویرا آن نماز در حالیکه او اقتدا نموده است در پس امام ف برای نماز وقتے ص پس باید که ادا کند این نماز را در پس امام وبعد ازان قضا کند نمازیرا که یاد آمده است ویرا وبعد ازان اعاده کند نماز وقتی را که در پس امام ادا نموده است

ولو خاف فوت الوقت یقدم الوقتیۃ ثم یقضیہا لان الترتیب یسقط بضیق الوقت وکذا بالنسیان وکثرۃ الفوائت کیلا یؤدی الی تفویت الوقتیۃ ولو قدم الفائتۃ جاز لان النہی عن تقدیمہا لمعنی فی غیرہا بخلاف ما اذا کان فی الوقت سعۃ وقدم الوقتیۃ حیث لا یجوز لانہ اداہا قبل وقتہا الثابت بالحدیث ولو فاتتہ صلوات رتبہا فی القضاء کما وجبت فی الاصل لان النبی علیہ السلام شغل عن اربع صلوات یوم الخندق فقضاہن مرتبا ثم قال صلوا کما رایتمونی اصلی الا ان یزید الفوائت علی ستۃ صلوات لان الفوائت قد کثرت فتسقط الترتیب فیما بین الفوائت بنفسہا کما یسقط بینہا وبین الوقتیۃ وحد الکثرۃ ان تصیر الفوائت ستا بخروج وقت الصلوۃ السادسۃ وہو المراد بالمذکور فی الجامع الصغیر وہو قولہ وان فاتتہ اکثر من صلوات یوم ولیلۃ اجزأتہ التی بدأ بہا لانہ اذا زاد علی یوم ولیلۃ تصیر ستا وعن محمد رحمہ اللہ انہ اعتبر دخول وقت السادسۃ والاول ہو الصحیح

باید دانست کہ تقدیم نماز قضا بر ادای نماز وقتی واجب است بشرطیکہ خوف این نباشد کہ نماز وقتی فوت خواہد شد بسبب تنگی وقت واگر خوف آن باشد پس درین صورت اول نماز وقتی را ادا نماید وبعد از ان قضا کند نماز مذکور را زیرا چہ ترتیب مذکور ساقط می شود بسبب تنگی وقت وباید دانست کہ ہمچنین ساقط می شود بسبب نسیان وسبب کثرت نماز ہای فوائت چہ اگر بسبب کثرت فوائت ترتیب مذکور ساقط نشود پس لازم می آید کہ انسان اول نماز ہای فوائت را قضا کند وبعد از ان نماز وقتی گذارد واین گاہی موجب آن می شود کہ نماز وقتی فوت شود بسبب آنکہ تمام وقت آن مشغول خواہد شد بقضا نمودن نماز ہای کثیر کہ فوت شدہ است ف وباید دانست کہ اگر با وجود تنگی وقت ص مقدم قضا کند نماز فائتہ را جائز است چہ شرائط جواز آن ہمہ یافتہ می شود ونہی کہ وارد ست بر تقدیم آن وارد ست بر معنی کہ در غیر آن است واگر با وجود وسعت وقت مقدم ادا کند نماز وقتی را بر قضای فائتہ نماز وقتی جائز نمی شود زیرا چہ ادا کرد آن را پیش از وقت آن کہ بحدیث ثابت است مسئلہ ۲ اگر چند نماز فرض فوت شود مر شخصے را پس باید کہ آن نماز ہا را بہ ترتیب قضا کند چنانچہ ادای آن در اصل بہ ترتیب فرض است ووجہ آن اینست کہ در روز جنگ خندق چہار نماز پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فوت شدہ بود وپیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آن را بہ ترتیب قضا کرد وفرمود بحاضران کہ نماز گذارید چنانچہ می بینید کہ من نماز میگذارم واینکہ مذکور شد کہ ترتیب میان نماز ہاے فائتہ فرض است وقتی است کہ نماز ہای فائتہ زیادہ از پنج نماز نباشد واما وقتیکہ زیادہ از پنج نماز باشد پس درین صورت ترتیب میان آن ساقط می شود زیرا چہ زیادہ از پنج نماز کثیر است وبسبب کثرت نماز ہای فائتہ ترتیب میان آنہا ساقط میشود چنانچہ بسبب آن ساقط میشود ترتیب میان فائتہ ومیان وقتیہ ف بنا بر انچہ سابق مذکور شد وبدانکہ ص حد کثرت فوائت اینست کہ نماز ہاے فائتہ شش باشد بخروج وقت نماز ششم وہمین مراد چیزی است کہ در جامع صغیر مذکور است وآن اینست کہ اگر فوت شود از شخصے زیادہ از نماز یک روز وشب پس کفایت میکند او را نماز یکہ بآن شروع کردہ است چہ وقتیکہ زیادہ شود بر یک روز وشب شش نماز می شود واز محمد رحمہ اللہ مرویست کہ او اعتبار کردہ است دخول وقت نماز ششم را لیکن اول صحیح است

لان الکثرة بالدخول فی حد التکرار وذلک فی الاول ولو اجتمعت الفوائت القدیمة والحدیثة قیل یجوز الوقتیة مع تذکر الحدیثة لکثرة الفوائت وقیل لا یجوز ویجعل الماضی کان لم یکن زجرا له عن التهاون ولو قضی بعض الفوائت حتی قل ما بقی عاد الترتیب عند البعض وهو الاظهر فانه روی عن محمد ره فی من ترک صلوة یوم ولیلة وجعل یقضی من الغد مع کل وقتیة فائته فالفوائت جائزة علی کل حال والوقتیات فاسدة ان قدمها لدخول الفوائت فی حد القلة وان اخرها فکذلک الا العشاء الاخیرة لانه لا فائتة علیه فی ظنه حال ادائها ومن صلی العصر وهو ذاکر انه لم یصل الظهر فهی فاسدة الا اذا کان فی آخر الوقت وهی مسئلة الترتیب واذا فسدت الفرضیة لا یبطل اصل الصلوة عند ابی حنیفة وابی یوسف ره وعند محمد ره تبطل لان التحریمة عقدت للفرض فاذا بطلت الفرضیة بطلت التحریمة اصلا ولهما انها عقدت لاصل الصلوة بوصف الفرضیة فلم یکن من ضرورة بطلان الوصف بطلان الاصل

زیرا چه کثرت حاصل نمی شود مگر بسبب رسیدن بحد تکرار و آن نیست مگر در صورت اول اعنی وقت خروج نماز وقت ششم **مسئله ۳** اگر نمازهای فائته قدیمه و جدیده مجتمع شود و کثیر باشد پس درین صورت بعضے گفته اند که نماز وقتی با وجود یاد بودن نمازهای فائته جدیده جائز نیست زیرا چه نمازهای فائته قدیمه کالعدم شمرده می شود و جدیده فقط کثیر نیست پس ترتیب میان آن و میان وقتیه فرض خواهد بود و بعضی گفته اند که در صورت مذکوره نماز وقتی با وجود یاد بودن نمازهای فائته جدیده جائز است بسبب کثرت فوائت **ف** چه مجموع جدیده و قدیمه کثیر است **ص** و کثرت **ف** فوائت موجب سقوط ترتیب است **ص** و برهمین فتوے است **مسئله ۴** اگر بر ذمه شخصے نمازهای فائته کثیر باشد و قضا کند شخص مذکور بعضی ازان نماز فائته را حتی که قلیل باقی ماند پس بعضے گفته اند که درین هنگام میان این باقی نمازها بترتیب عود میکند بدستور سابق زیرا چه مرویست از محمد رح که اگر شخصے نمازهای یک شبانه روز را ترک کند و بعد ازان در روز دیگر قضا کند آن را باین طور که همراه هر نماز وقتی قضا کند یک نماز فائته را **ف** از نمازهائیکه در روز اول فوت شده است **ص** پس درین صورت قضای این نمازهای فائته صحیح می شود بهر حال **ف** خواه مقدم از وقتی قضا نموده باشد یا مؤخر **ص** و نمازهای وقتیه همه فاسد میگردد بهر حال زیرا چه فوائت بهر دو صورت تقدیم و تاخیر در حد قلت داخل است مگر نماز عشای اخیر چه آن صحیح می شود زیرا چه در زعم شخص مذکور در وقت گذاردن نماز عشا هیچ نماز فائته بر ذمه او باقی نیست **مسئله ۵** اگر شخصے نماز عصر گذارد با وجودیکه یاد است ویرا که او نماز ظهر را انکرده است پس نماز عصر او فاسد می شود مگر در صورتیکه گذارده باشد نماز عصر را در آخر وقت آن و این مسئله ترتیب است ولیکن باید دانست که در صورت مذکوره نماز فرض عصر مذکور فاسد می شود **ف** اعنی **ص** ادای فرض نمی شود ولیکن آن نماز **ف** فی نفسه **ص** باطل نمی شود بلکه نفل میگردد و این نزد شیخین رح است و محمد رح می گوید که نماز مذکور فی نفسه باطل می شود زیرا چه شخص مذکور تحریمه برای نماز فرض بسته بود و هرگاه نماز مذکور بطریق فرض صحیح نشد پس باطل خواهد شد تحریمه او مطلقا و شیخین رح میگویند که شخص مذکور تحریمه اصل نماز بسته بود با وصف **ف** زائد که **ص** فرضیت **ف** است **ص** پس بسبب بطلان وصف **ف** که فرضیت است **ص** لازم نمی آید که اصل نماز باطل گردد

و بعد ازان

ثم العصر یفسد فسادا موقوفا حتی لو صلی ست صلوات ولم یعد الظهر انقلب الکل جائزا وهذا عند ابی حنیفة رح وعندهما یفسد فسادا باتا لا جواز لها بحال وقد عرف ذلك فی موضعه ولو صلی الفجر وهو ذاکر انه لم یوتر فی فاسدة عند ابی حنیفة رح خلافا لهما وهذا بناء علی ان الوتر واجب عنده سنة عندهما ولا ترتیب فیما بین الفرائض والسنن وعلی هذا اذا صلی العشاء ثم توضأ وصلی السنة والوتر ثم تبین انه صلی العشاء بغیر طهارة فعنده یعید العشاء والسنة دون الوتر لان الوتر فرض علی حدة عنده وعندهما یعید الوتر ایضا لکونه تبعا للعشاء والله اعلم

باب سجود السهو

یسجد للسهو فی الزیادة والنقصان سجدتین بعد السلام ثم یتشهد ثم یسلم وعند الشافعی رح یسجد قبل السلام لما روی انه علیه السلام سجد للسهو قبل السلام ولنا قوله علیه السلام لکل سهو سجدتان بعد السلام وروی انه علیه السلام سجد سجدتی السهو بعد السلام فتعارضت روایتا فعله فبقی لتمسك بقوله سالما ولان سجود السهو مما لا یتکرر فیؤخر عن السلام حتی لو سهی عن السلام یجبر به وهذا الخلاف فی الاولویة ویأتی بتسلیمتین هو الصحیح صرفا للسلام المذکور الی ما هو المعهود ویأتی بالصلوة علی النبی علیه السلام والدعاء فی قعدة السهو هو الصحیح

وبعد ازان باید دانست که نماز عصر آن شخص فاسد می شود بفساد موقوف حتی که اگر ادا کند نماز شش وقت را بعد ازان واعادهٔ نماز ظهر مذکور نکند پس نزد ابی حنیفه رح کل آن نماز جائز می شود ونزد صاحبین رح کل آن فاسد می شود بفساد بات نه موقوف وبیان آن در موضع آن بالا گذشت **مسئله ۶** اگر شخصے نماز فجر گذارد با وجودیکه یاد است ویرا که نماز وتر نه کرده است پس نماز فجر او فاسد میگردد نزد ابی حنیفه رح ونزد صاحبین رح فاسد نمیگردد واین اختلاف بنا بر آن است که نماز وتر نزد ابی حنیفه رح واجب است ونزد صاحبین رح سنت است وترتیب واجب نیست میان فرض وسنت وبنا بر آن اگر نماز عشا ادا کرد کسی وبعد ازان وضو کرده سنت ووتر را ادا کرد وبعد ازان معلوم شد که نماز عشا بیوضو کرده بود پس نزد ابی حنیفه رح اعاده خواهد کرد آن کس نماز عشا وسنت آن را نه نماز وتر را ونزد صاحبین رح اعاده خواهد کرد نماز وتر را نیز زیرا چه نماز وتر تابع نماز فرض عشا است مانند سنت والله اعلم بالصواب

باب دوازدهم در بیان سجدهٔ سهو

مسئله ۱ اگر شخصے بسبب سهو علی یا قولی زیاده یا کم کند در نماز باید که در آخر نماز بعد از سلام دو سجده کند وبعد ازان باز تشهد بخواند وبعد ازان باز سلام گوید ونزد شافعی رح سجدهٔ سهو ف باین طور کند که بعد از تشهد دو سجدهٔ ص سهو بجا آرد بی آنکه سلام بگوید ف وبعد ازان تشهد بخواند وسلام بگوید ص زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم سجدهٔ سهو پیش از سلام بجا آورده است ودلیل علمای مارح یکی اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که برای هر سهو دو سجده است بعد از سلام ومرویست که پیغمبر صلعم دو سجدهٔ سهو بجا آورده است بعد از سلام واین معارض آنست که شافعی رح آورده است آنرا پس میان دو روایت عمل پیغمبر صلعم تعارض واقع شد پس باقی ماند قابل تمسک قول پیغمبر صلعم که دلیل علمای مارح است ودوم اینست که سجدهٔ سهو ف مشروع است برای جبر نقصان ص وتکرار آن مشروع نیست پس باید که مؤخر نموده شود از سلام حتی اگر سهو کند سلام را ف باین طور که بعد از تشهد سلام نگوید وزمانی خاموش نشسته ماند یا برای رکعت پنجم استاده شود پس بسبب تاخیر نمودن سجدهٔ سهو از سلام ص جبر نقصان این سهو نیز می شود وباید دانست که این اختلاف میان علمای مارح ومیان شافعی رح در اولویت است وبرای سهو وسلام گفتن صحیح است تا که این سلام مانند سلام معهود بود وباید که درود ودعای ماثوره را بخواند در جلسه که بعد از ادای سجدهٔ سهو است وهمین صحیح است

لان الدعاء موضعه اخر الصلوة **قال** ويلزمه السهو اذا زاد في صلوته فعلا من جنسها ليس منها وهذا يدل على ان سجدة السهو واجبة هو الصحيح لانها تجب لجبر نقصان تمكن في العبادة فتكون واجبة كالدماء في الحج واذا كان واجبا لا يجب الا بترك واجب او تاخيره او تاخير ركن ساهيا هذا هو الاصل وانما وجبت بالزيادة لانها لا تعرى عن تاخير ركن او ترك واجب **قال** ويلزمه اذا ترك فعلا مسنونا كانه اراد به فعلا واجبا الا انه اراد بتسميته سنة ان وجوبها بالسنة **قال** او ترك قرأة الفاتحة لانها واجبة او القنوت او التشهد وتكبيرات العيدين لانها واجبات فانه عليه السلام واظب عليها من غير تركها مرة وهي امارة الوجوب ولانها تضاف الى جميع الصلوة فدل انها من خصائصها وذلك بالوجوب ثم ذكر التشهد يحتمل القعدة الاولى والثانية والقرأة فيهما وكل ذلك واجب وفيها سجدة السهو هو الصحيح ولو جهر الامام فيما يخافت او خافت فيما يجهر تلزمه سجدتا السهو لان الجهر في موضعه والمخافتة في موضعها من الواجبات واختلفت الرواية في المقدار والاصح قدر ما تجوز به الصلوة في الفصلين لان اليسير من الجهر والاخفاء لا يمكن الاحتراز عنه وعن الكثير ممكن وما يصح به الصلوة كثير غير ان ذلك عنده اية واحدة وعندهما ثلث ايات وهذا في حق الامام دون المنفرد لان الجهر والمخافتة من خصائص الجماعة **قال** وسهو الامام يوجب على المؤتم السجود لتقرر السبب الموجب في حق الاصل ولهذا يلزمه حكم الاقامة بنية الامام

زیراچه موضع دعا و درود آخر نماز است **مسئله ۲** اگر شخصی زیاده کند در نماز عملی را که از جنس اعمال نماز است پس لازم میشود ویرا که سجدهٔ سهو بجا آرد اعنی سجدهٔ سهو واجب است وهمین صحیح است زیراچه سجدهٔ سهو مشروع شده است برای جبر نقصانی که در عبادت نماز راه می یابد پس واجب خواهد شد مانند قربانی هائیکه در حج واجب می شود بسبب جنایت برای جبر نقصان و هرگاه ثابت شد که سجدهٔ سهو واجب است پس واجب نخواهد شد مگر بترک واجب یا بتاخیر رکنی **ف** از ارکان **ص** نماز بسبب سهو همین قاعده است واما وجوب آن بسبب زیاده نمودن چیزی پس بجهت آن که بسبب زیادتی عمل تاخیر رکن یا ترک واجب لازم می آید **مسئله ۳** سجده سهو لازم می آید بسبب ترک واجب چون قرأت سورهٔ فاتحه و دعای قنوت و تشهد و تکبیرات نماز عید چه این عملها واجب است زیراچه پیغمبر صلعم بران مواظبت نموده است باین طور که یکبار هم ترک نکرده است و این علامت وجوب است و بجهت آنکه این چیزها منسوب میشود بسوی تمامی نمازها پس دلالت کرد بر آنکه این چیزها از خصائص نماز است و از خصائص نماز نمی شود مگر بوجوب و همچنین سجدهٔ سهو واجب میشود بسبب ترک قعدهٔ اولی یا قعدهٔ اخیره و همین صحیح است چه آن نیز واجب است **مسئله ۴** امام اگر بجهر بخواند قرآن را در نمازیکه اخفای قرأت دران مقرر است یا باخفا خواند قرآن را در نمازیکه دران جهر مقرر است پس سجدهٔ سهو لازم می آید زیراچه جهر و اخفا در موضع خود واجب است ولیکن اختلاف روایت است در مقدار آن **ف** اعنی چه مقدار قرآن بجهر بخواند در موضع اخفا یا چه مقدار قرآن باخفا بخواند در موضع جهر تا بسبب آن سجدهٔ سهو لازم آید **ص** واصح اینست که در هر دو صورت آنمقدار معتبر است که بآن نماز جائز می شود زیراچه احتراز نمودن از جهر قلیل متعذر است و احتراز از کثیر ممکن است و مقداریکه بآن جائز میشود نماز کثیر است ولیکن مقدار مذکور نزد ابی حنیفه رح یک آیت است و نزد صاحبین رح سه آیت است و این حکم در حق امام است نه در حق منفرد زیراچه جهر و اخفا از خصائص جماعت است **مسئله ۵** بسبب سهو امام سجده واجب می شود بر مقتدی زیراچه سببیکه موجب سجدهٔ سهو است در حق اصل اعنی امام متقرر و متحقق شد و از ینجهت لازم می شود مر مقتدی را حکم اقامت بسبب نیت امام ولیکن اگر امام سجدهٔ سهو نکند مقتدی نیز نکند زیراچه او اگر تنها سجدهٔ سهو کند مخالفت امام لازم می آید و حال آنکه او التزام نموده است بتبعیت امام را

فان لم یسجد الامام لم یسجد المؤتم لانہ یصیر مخالفا وما التزم الا اداء الامتابعا فان سہی المؤتم لم یلزم الامام ولا المؤتم السجود لانہ
لو سجد سجدہ کان مخالفا لامامہ ولو تابعہ الامام ینقلب الاصل تبعا ومن سہی عن القعدۃ الاولی ثم تذکر وھو الی حالۃ القعود اقرب
عاد وقعد وتشہد لان ما یقرب من الشیء یأخذ حکمہ ثم قیل یسجد للسہو للتاخیر والاصح انہ لا یسجد کما اذا لم یقم ولو کان الی القیام اقرب
لم یعد لانہ کالقائم معنی ویسجد للسہو لانہ ترک الواجب وان سہی عن القعدۃ الاخیرۃ حتی قام الی الخامسۃ رجع الی القعدۃ ما لم یسجد
لان فیہ اصلاح صلوتہ وامکنہ ذلک لان ما دون الرکعۃ محل الرفض **قال** والفی الخامسۃ لانہ رجع الی شیء محلہ قبلہا فیرتفض
ویسجد للسہو لانہ اخر واجبا وان قید الخامسۃ بسجدۃ بطل فرضہ عندنا خلافا للشافعی رہ لانہ استحکم شروعہ فی النافلۃ قبل
اکمال ارکان المکتوبۃ ومن ضرورتہ خروجہ عن الفرض وھذا لان الرکعۃ بسجدۃ واحدۃ صلوۃ حقیقۃ حتی یحنث بہا فی یمینہ لا یصلی
وتحولت صلوتہ نفلا عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رہ خلافا لمحمد رہ علی ما مر فیضم الیہا رکعۃ سادسۃ ولو لم یضم

مسئلہ ۶ اگر مقتدی سہو کند پس بسبب آن سجدۂ سہو بر امام لازم نمی آید ونہ بر مقتدی زیراچہ اگر مقتدی بسبب سہو خود تنہا
سجدۂ سہو بجا آرد مخالفت امام لازم می آید واگر امام نیز بہ تبعیت او سجدۂ سہو نماید پس لازم می آید کہ اصل تابع تابع شود مسئلہ ۷
اگر شخصے قعدۂ اولی را فراموش کند پس اگر ویرا یاد آید در حالیکہ بسوی قعود اقرب است پس لازم است کہ نشیند وتشہد بخواند
زیراچہ چیزیکہ قریب از شیء بود حکم آن شیء می گیرد وبعضے گفتہ اند کہ درین صورت نیز سجدۂ سہو کند بسبب تاخیر وبعضے گفتہ اند کہ سجدۂ
سہو کردن درکار نیست وشخص مذکور مانند کسی است کہ استادہ نشدہ است وہمین صحیح است واگر شخص مذکور را یاد آید قعدۂ اولی
در حالیکہ بسوی قیام اقرب است باید کہ نہ نشیند زیراچہ او مانند شخصے است کہ فی الحقیقت استادہ شدہ است ولیکن سجدۂ سہو خواہد
کرد زیراچہ ترک کردہ است قعدۂ اولی را کہ واجب است مسئلہ ۸ ۔ اگر شخصی قعدۂ اخیرہ را فراموش کند واستادہ شود وبعد از استادن
ویرا یاد آید پس لازم است ویرا کہ نشیند مادامیکہ دران رکعت سجدہ نکردہ باشد زیراچہ در نشستن اصلاح نماز وی است وقدرت است
او را بران زیراچہ درکم از یک رکعت ترک مضائقہ نیست ف پس لازم است کہ نشیند ورکعت خامسہ را کہ شروع دران کردہ بود ص
نفل گرداند زیراچہ او رجوع کرد بسوی چیزیکہ محل آن سابق از ان است ف اعنی قعدہ ص پس بگذارد آن رکعت را وسجدۂ سہو بر او
لازم است زیراچہ او تاخیر واجب نمودہ است واگر شخص مذکور را یاد آید قعدۂ مذکورہ بعد از ان کہ سجدہ کرد برای رکعت پنجم پس
درین صورت نزد علمای ما رحمہم اللہ باطل می شود نماز فرض او ف کہ قعدۂ اخیرہ دران فراموش کردہ است ص زیراچہ درین
ہنگام مستحکم شد شروع او در نماز نفل پیش از انکہ بتمام وکمال ادا کردہ باشد ارکان نماز فرض مذکور را پس لازم آمد کہ از نماز
مذکور بیرون شد زیراچہ بسبب یک سجدہ یک رکعت نماز حقیقۃً متحقق می شود حتی کہ حانث می شود از یک سجدہ کردن
کسیکہ یمین کند کہ من نماز نخواہم کرد ولیکن آن نماز فرض نفل میگردد نزد شیخین رحمہما اللہ ونزد محمد رحمہ اللہ آن نماز باطل میگردد
مطلقاً ف نہ بطریق فرض صحیح می شود ونہ بطریق نفل ص بنا بر انچہ ف سابق ص مذکور شدہ است وشخص
مذکور را درین صورت اولی اینست کہ رکعت ششم را نیز تمام کند ولیکن اگر رکعت ششم را تمام نکند

لاشئ علیه لانه مظنون ثم انما یبطل فرضه بوضع الجبهة عند ابی یوسف رح لانه سجود کامل وعند محمد رح

برفعه لان تمام الشئ بآخره وهو الرفع ولم یصح مع الحدث وثمرة الاختلاف تظهر فیما اذا سبقه الحدث فی السجود

بنی عند محمد خلافا لابی یوسف رح ولو قعد فی الرابعة ثم قام ولم یسلم عاد الی القعدة مالم یسجد للخامسة وسلم لان التسلیم

فی حالة القیام غیر مشروع وامکنه الاقامة علی وجهه بالقعود لان ما دون الرکعة محل الرفض وان قید الخامسة بالسجدة

ثم تذکر ضم الیها رکعة اخری وتم فرضه لان الباقی اصابه لفظة السلام وهی واجبة وانما یضم الیها اخری

براو هیچ چیز لازم نمی آید زیراچه او سهواً شروع کرده است در نماز نفل که عبارت است از رکعت پنجم و ششم ف واگر عمداً
شروع میکرد اتمام آن براو لازم می شد چه نفل واجب میگردد بسبب شروع کردن دران وقتیکه شروع کند عمداً ص
وبعد ازان باید دانست که ابو یوسف رح میگوید که در صورت مذکوره فرض او باطل میشود بمجرد نهادن پیشانی بر زمین زیراچه
نهادن پیشانی بر زمین سجدهٔ کامل است ومحمد رحمه الله میگوید که فرض او باطل می شود وقتیکه سر از سجده بردارد چه درین هنگام
سجدهٔ مذکوره تمام می شود زیراچه تمامی شی بآخر آن تعلق دارد وآن برداشتن سر است وآن صحیح نشد با حدث ف وشیخ علی مروزی
رحمه الله گفته است که مختار قول محمد رحمه الله است ص وثمرهٔ این اختلاف آنست که اگر از شخص مذکور پیش ف از
برداشتن ص سر از سجده ف رکعت پنجم ص حدث صادر شود پس نزد محمد رح شخص مذکور را باید که بنا کند نماز
فرض را ف اعنی تمام کند نماز فرض مذکور را باین طور که بعد از وضو نشیند بقدر تشهد وسلام بگوید زیراچه سجدهٔ مذکوره
نزد محمد رح صحیح نیست پس در رکعت پنجم سجده یافته نشد ص ونزد ابی یوسف رحمه الله بنای نماز بران جائز خواهد شد ف
زیراچه سجدهٔ مذکوره نزد او صحیح است پس در رکعت پنجم سجده یافته شد ص مسئله ۹ اگر شخصی بعد از قعدهٔ اخیره
پیش از سلام بسبب سهو برخیزد ورکعت پنجم شروع نماید وبعد ازان یاد آید ویرا که قعدهٔ اخیره را سهو کرده است پس
لازم است ویرا که نشیند مادامیکه سجده نکرده باشد در رکعت پنجم وبعد نشستن سلام گوید زیراچه سلام گفتن در حالت
قیام غیر مشروع است وقادر است او براینکه ادای سلام کند بر وجهی که مشروع است اعنی بقعود زیراچه کم از یک
رکعت محل ترک است واگر در رکعت پنجم سجده کرده باشد وبعد ازان یاد آید ویرا سهو مذکور پس درین صورت باید که رکعت
ششم را نیز تمام کند ودرین صورت فرض او تمام می شود زیراچه تمام ارکان آنرا باتمام رسانیده است وباقی نیست مگر
لفظ سلام وآن واجب است ف واز ارکان نماز نیست ص وانچه مذکور شد که رکعت ششم را تمام کند وجه آن اینست
که انچه نماز میکند بعد از برخاستن بعد از قعدهٔ اخیره نفل است پس باید که اکتفا نکند بر رکعت پنجم بلکه ششم را نیز تمام کند

لتصير الركعتان نفلا لان الركعة الواحدة لا تجزيه لنهيه عليه السلام عن البتيراء ثم لا تثوبان عن سنة الظهر هو الصحيح لان المواظبة عليها

تجزيه تحريمة وسجد للسهو استحسانا لتمكن النقصان في الفرض بالخروج لا على الوجه المسنون وفي النفل بالدخول لا على الوجه المسنون

ولو قطعهما لم يلزمه القضاء لانه مظنون ولو اقتدى به انسان فيهما يصلي ستا عند محمد رح لانه المؤدي بهذه التحريمة وعندهما ركعتين

لانه استحكم خروجه عن الفرض ولو افسده المقتدي لا قضاء عليه عند محمد رح اعتبارا بالامام وعند ابي يوسف يقضي ركعتين لان السقوط

بعارض يخص الامام قال ومن صلى ركعتين تطوعا فسهى فيهما وسجد للسهو ثم اراد ان يصلي اخريين لم يبن لان السجود يبطل لوقوعه في وسط الصلوة بخلاف

المسافر اذا سجد للسهو ثم نوى الاقامة حيث يبني لانه لو لم يبن تبطل جميع الصلوة ومع هذا الوادي صح لبقاء التحريمة ويبطل سجود سهوه هو الصحيح

تا نفل دو ركعت شود چه نماز يك ركعت جائز نيست بجهت آنكه از ان نهى وارد شده است وبعد از ان بايد دانست كه اين
دو ركعت قائم مقام دو ركعت سنت ظهر نمى شود وهمين صحيح است زيرا چه پيغمبر صلى الله عليه وسلم بران دو ركعت سنت مواظبت
نموده است بتحريمه علحده وبايد دانست كه در صورت مذكوره سجدهٔ سهو بايد كرد زيرا چه شخص مذكور از نماز فرض خارج
شده است بر خلاف طريقهٔ سنت وهمچنين داخل شده است در نماز نفل بر خلاف طريقهٔ سنت ف ومجموع بمنزلهٔ
يك نماز است در حق سجدهٔ سهو بجهت آنكه براى نفل مذكور تحريمه علحده نكرده است ص واگر شخص مذكور اين نماز نفل را
تمام نكند وترك كند آن را قضاى آن بر او لازم نمى آيد چه او دران بسهو شروع كرده است ف نه عمدا ص واگر كسى اقتدا كند
بشخص مذكور درين دو ركعت پس محمد رحمه الله ميگويد مقتدى را بايد كه شش ركعت نماز را گذارد زيرا چه امام مذكور اين شش
ركعت نماز را بيك تحريمه گذارده است ونزد شيخين رحمهما الله مقتدى مذكور دو ركعت نماز خواهد كرد زيرا چه خروج امام مذكور از نماز
فرض مستحكم شده است ف پس اين دوگانهٔ وى نفل مستقل است ص واگر مقتدى مذكور فاسد كند نماز نفل مذكور را ف
بعد از شروع ص پس بر او قضاى آن واجب نمى شود چنانچه بر امام مذكور قضاى آن واجب نيست واين نزد محمد رحمه الله است
وابو يوسف رحمه الله ميگويد كه او دو ركعت نماز قضا خواهد كرد زيرا چه عارضهٔ كه بسبب آن قضا ساقط شده است در حق امام
مختص بامام است مسئله اگر شخصى دو ركعت نماز نفل گذارد وسجدهٔ سهو بجا آرد بسبب سهويكه دران واقع شده بود و
بعد از ان خواست كه دوگانهٔ ديگر گذارد پس نبايد كه بنا كند اين دوگانه را ف بر تحريمهٔ دوگانهٔ اول ص زيرا چه اگر ف
چنين ص كند سجدهٔ كه بجا آورده است باطل مى شود بسبب آنكه در وسط نماز واقع مى شود ف وموضع آن ص
آخر نماز است پس نبايد كه درينصورت دوگانهٔ ديگر را بنا كند بر دوگانهٔ اول ومعهذا اگر بنا كند جائز است زيرا چه تحريمهٔ اول
هنوز باقى است بخلاف مسافر چه ف او اگر ادا كند دو ركعت نماز را كه در حق او فرض است ص وسجدهٔ سهو بجا آورد
وبعد از ان ف پيش از سلام ص نيت اقامت نمايد پس وى را بايد كه دو ركعت ديگر را بنا كند زيرا چه او اگر بنا بكند جميع نماز او باطل ميگردد

ومن سلم وعليه سجدتا السهو فدخل رجل في صلوته بعد التسليم فان سجد الامام كان داخلا والا فلا وهذا عند ابي حنيفة وابي يوسف رح وقال محمد رح هو داخل سجد الامام او لم يسجد لان عنده سلام من عليه السهو لا يخرجه عن الصلوة اصلا لانها وجبت جبرا للنقصان فلا بد ان يكون في احرام الصلوة وعندهما يخرجه على سبيل التوقف لانه محلل في نفسه وانما لا يعمل لحاجته الى اداء السجدة فلا يظهر دونها ولا حاجة على اعتبار عدم العود ونظير الاختلاف في هذا وفي انتقاض الطهارة بالقهقهة وتغير الفرض بنية الاقامة في هذه الحالة ومن سلم يريد به قطع الصلوة وعليه سهو فعليه ان يسجد لسهوه لان هذا السلام غير قاطع ونيته تغيير المشروع فلغت ومن شك في صلوته فلم يدر اثلثا صلى ام اربعا فعلى ما عرض له استأنف لقوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلوته انه كم صلى فليستقبل الصلوة وان كان يعرض له كثيرا بنى على اكبر رأيه لقوله عليه السلام من شك في صلوته فليتحر الصواب وان لم يكن له رأي بنى على اليقين لقوله عليه السلام من شك في صلوته فلم يدر اثلثا صلى ام اربعا

مسئله ۱۱ اگر سلام داد از نماز شخصے کہ سجدۂ سہو بر او واجب است و درین ہنگام کسی اقتدا کرد پس اگر شخص مذکور سجدۂ سہو بجا آورد اقتدای آنکس صحیح می شود وگرنہ صحیح نمی شود و این نزد شیخین رحمہما اللہ است و محمد رحمہ اللہ گفتہ است کہ اقتداے مقتدی مذکور صحیح است خواہ سجدۂ سہو کند امام مذکور یا نکند زیرا چہ نزد محمد رحمہ اللہ کسیکہ بر او سجدۂ سہو واجب است بسبب سلام از نماز بیرون نمی شود اصلا چہ سجدۂ سہو واجب است برای جبر نقصان پس ضرور است کہ سجدۂ سہو ادا نمودہ شود در تحریمۂ نماز و نزد شیخین رحمہما اللہ آنکس بسبب سلام مذکور از نماز خارج می شود بخروج موقوف ف اعنی اگر سجدۂ سہو نخواہد کرد پس بسبب سلام مذکور خروج او از نماز ثابت خواہد شد و اگر سجدۂ سہو بجا خواہد آورد خروج ثابت نخواہد شد ص زیرا چہ سلام فی نفسہ موجب خروج از نماز است ولیکن اثر نمیکند بسبب حاجت بسوی ادای سجدۂ سہو پس بدون ادای سجدۂ مذکورہ عدم اثر آن ظاہر نخواہد شد و باید دانست کہ ثمرۂ اختلاف یکی آنست کہ مذکور شد ف در صحت اقتدا ص و دیگر آنست کہ شخص مذکور اگر بعد از سلام مذکور خندۂ قہقہہ کند وضوی او خواہد شکست ف نزد محمد رحمہ اللہ نہ نزد شیخین رحمہما اللہ ص و ہمچنین اگر شخص مذکور مسافر باشد و بعد از سلام مذکور نیت اقامت کند چہار رکعت نماز بر او فرض خواہد شد ف نزد محمد رح نہ نزد شیخین رح ص مسئلہ ۱۲ - اگر بہ نیت قطع نماز سلام بگوید شخصیکہ بر او سجدۂ سہو واجب است پس لازم است ویرا کہ سجدۂ سہو بجا آرد زیرا چہ سلام مذکور قاطع نماز نیست ف اگرچہ ص شخص مذکور بآن نیت قطع نماز نمودہ است چہ این نیت لغو است زیرا چہ این نیت خلاف شرع است مسئلہ ۱۳ اگر شخصے را شک واقع شود در اینکہ سہ رکعت نماز گذاردہ است یا چہار پس اگر این حالت اقل رو دادہ است ویرا باید کہ استیناف نماز کند زیرا چہ در حدیث چنین آمدہ است و اگر این حالت اکثر رو میدہد او را پس باید کہ بنا کند بر مقداریکہ ثابت است در ظن غالب او چہ در حدیث ہمچنین آمدہ است و اگر شخص مذکور را ظن غالب در ہیچ جانب نباشد پس درین صورت بنا کند بر مقداری کہ متیقن است و آن اقل است زیرا چہ در حدیث آمدہ است کہ ہر کرا شک عارض شود در نماز و معلوم نہ کند کہ سہ رکعت نماز گذاردہ است یا چہار رکعت

بنی علی الاقل والاستقبال بالسلام اولی لانہ عرف محللا دون الکلام ومجرد النیۃ تلغو وعند البناء علی الاقل یقعد فی کل موضع یتوھم اخر صلوتہ کیلا یصیر تارکا فرض القعدۃ واللہ اعلم

باب صلوۃ المریض

اذا عجز المریض عن القیام صلی قاعدا یرکع ویسجد لقولہ علیہ السلام لعمران بن حصین رض صل قائما فان لم تستطع فقاعدا فان لم تستطع فعلی الجنب تومی ایماء ولان الطاعۃ بحسب الطاقۃ قال فان لم تستطع الرکوع والسجود اومی ایماء یعنی قاعدا لانہ وسع مثلہ وجعل سجودہ اخفض من رکوعہ لانہ قائم مقامہما فاخذ حکمہما ولا یرفع الی وجہہ شیئا یسجد علیہ لقولہ علیہ السلام ان قدرت ان تسجد علی الارض فاسجد والا فاوم براسک وان فعل ذلک وھو یخفض رأسہ اجزاہ لوجود الایماء وان وضع ذلک علی جبھتہ لا یجزیہ لانعدامہ وان لم یستطع القعود استلقی علی ظھرہ وجعل رجلیہ الی القبلۃ واومی بالرکوع والسجود لقولہ علیہ السلام یصلی المریض قائما فان لم یستطع فقاعدا فان لم یستطع فعلی قفاہ یومی ایماء فان لم یستطع فاللہ تعالی احق بقبول العذر منہ

پس بنا کند بر عدد یکہ اقل است از میان آن ہر دو در صورتیکہ استیناف نماید پس اولی اینست کہ اول سلام بگوید ف از نمازیکہ دران شک واقع شدہ است وبعد ازان استیناف نماید ص زیراچہ از شرع معلوم است کہ طریقۂ بیرون آمدن از تحریمۂ نماز سلام است نہ کلام ومجرد نیت قطع نماز بدون سلام یا کلام لغو است وباید دانست کہ در صورتیکہ بنا کند بر اقل باید کہ نشیند در موضعیکہ آنرا آخر نماز گمان می کند تا قعدۂ اخیرہ کہ فرض است ترک نشود واللہ اعلم

باب سیزدہم در بیان نماز بیمار **مسئلہ ۱** اگر بیماری قادر نباشد بر استادن پس جائز است ویرا کہ نشستہ نماز گذارد باین طور کہ رکوع وسجود نماید بجہت آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعمران ابن حصین رض فرمودہ است کہ نماز گذار استادہ واگر طاقت استادن نباشد پس نشستہ نماز گذار واگر طاقت نشستن نباشد پس بر پہلو غلطیدہ نماز گذار باین طور کہ رکوع وسجود بایما ادا کن بجہت آنکہ تکلیف طاعت بحسب طاقت است **مسئلہ ۲** اگر در صورت نشستہ نماز گذاردن طاقت ادا نمودن رکوع وسجود نباشد باید کہ رکوع وسجود بایما ادا نماید چہ ہمین مقدور است ولیکن باید کہ در ایما برای سجدہ سر را نگون تر کند نسبت ایمای رکوع زیراچہ ایمای رکوع وسجود قائم مقام رکوع وسجود است پس حکم آن خواہد گرفت وجائز نیست کہ چیزی را بردارد بمقابل پیشانی خود وبران سجدہ کند زیراچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ اگر قادر باشی بر آنکہ سجدہ نمائی بر زمین پس سجدہ بکن وگرنہ بسر اشارہ بکن برای سجدہ ولیکن اگر چیزی را برداشتہ بران سجدہ نماید باین طور کہ سر را نگون کند سجدہ جائز می شود چہ درین ہنگام ایما یافتہ می شود واگر سجدہ کند بران باین طور کہ آن چیز را برداشتہ بر پیشانی خود بنہد پس درین صورت سجدہ نمی شود **مسئلہ ۳** اگر بیمار را طاقت نشستن نباشد پس باید کہ نماز باین طور گذارد کہ بر پشت بخوابد وہر دو پای خود بسوی قبلہ کند ورکوع وسجود بایما ادا نماید زیراچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ نماز گذارد بیمار ایستادہ واگر طاقت استادن نباشد پس باید کہ نشستہ نماز گذارد واگر طاقت نشستن نباشد پس بر پشت خوابیدہ نماز گذارد در رکوع وسجود بایما ادا نماید واگر طاقت آن نیز نباشد پس او معذور است وامید است کہ اللہ تعالی عذر او را در تاخیر نماز قبول خواہد کرد

وان استلقی علی جنبه ووجهه الی القبلة جاز لما روینا من قبل الا ان الاولی هو الاولی عندنا خلافا للشافعی رح لان اشارة المستلقی تقع الی هواء الکعبة واشارة المضطجع علی جنبه الی جانب قدمیه وبه تتأدی الصلوة فان لم یستطع الایماء براسه اخرت عنه ولا یومی بعینیه ولا بقلبه ولا بحاجبیه خلافا لزفر رح لما روینا من قبل ولان نصب الابدال بالرأی ممتنع ولا قیاس علی الرأس لانه یتأدی به رکن الصلوة دون العین واختها وقوله اخرت عنه اشارة الی انه لا تسقط الصلوة عنه وان کان العجز اکثر من یوم ولیلة اذا کان مفیقا وهو الصحیح لانه یفهم مضمون الخطاب بخلاف المغمی علیه وان قدر علی القیام ولم یقدر علی الرکوع والسجود لم یلزمه القیام ویصلی قاعدا یومی ایماء لان رکنیة القیام للتوسل به الی السجدة لما فیها من نهایة التعظیم فاذا کان لا یتعقبه السجود لا یکون رکنا فیتخیر والافضل هو الایماء قاعدا لانه اشبه بالسجود وان صلی الصحیح بعض صلوته قائما ثم حدث به مرض اتمها قاعدا یرکع ویسجد ویومی ان لم یقدر او مستلقیا ان لم یقدر

واگر بیمار مذکور بر پهلو بخوابد و روی خود را بسوی قبله گرداند پس این نیز جائز است بنا بر حدیث ف عمران ابن حصین رض ص که سابق مذکور شد ولیکن اولی نزد علمای ما رحمهما الله همان است که اول مذکور شد زیرا چه درین صورت اشارت آن بیمار واقع می شود بسوی هوای کعبه و بآن نماز ادا می شود و اشارت او در صورت دوم واقع می شود بجانب هر دو قدم وی و نزد شافعی رحمه الله صورت دوم اولی است مسئله ۴ اگر بیمار را طاقت این نباشد که اشاره کند بسر خود پس درین هنگام جائز است وی را که تاخیر کند در نماز و موقوف دارد آن را و آینده اگر قادر شود قضا کند آن را و جائز نیست که بچشم اشاره کند یا بابرو یا بدل بنا بر حدیثیکه در مسئله سابق مذکور شده است بخلاف قول زفر رحمه الله و بجهت آنکه ابدال چیزیکه در حدیث مذکور است بحسب رای ممتنع است و قیاس کردن ایمای چشم و ابرو و دل بر سر جائز نیست زیرا چه بسر رکن نماز که سجده است ادا میشود نه بچشم و ابرو و دل و باید دانست که نماز ساقط نمی شود از بیمار مذکور اگرچه او عاجز باشد زیاده از یک شبانه روز بشرطیکه بیهوش نشده باشد و همین صحیح است زیرا چه او مضمون خطاب شرع را می فهمد بخلاف آنکه بیهوش باشد زیاده از یک شبانه روز مسئله ۵ اگر بیماری قادر باشد بر قیام و قادر نباشد بر رکوع و سجود پس وی را قیام لازم نیست بلکه باید که نماز گذارد نشسته و رکوع و سجود بایما ادا نماید زیرا چه قیام را بجهت آن رکن نماز گردانیده شده است تا آن وسیله گردانیده شود برای سجده چه سجده بر این وجه کردن موجب کمال تعظیم است پس هرگاه بعد از قیام سجده متصور نباشد قیام رکن نخواهد ماند و مصلی مذکور مختار است ف اگر خواهد استاده نماز گذارد و اگر خواهد نشسته نماز کند ص و رکوع و سجود بایما ادا نماید ولیکن این افضل است زیرا چه نشسته ایما نمودن مشابه تر است بسجود مسئله ۶ اگر شخصی بعضی از اجزای نماز استاده ادا کند در حالت صحت و بعد از آن بیمار گردد ف که بسبب آن طاقت استادن نماند ص پس جائز است وی را که باقی نماز را نشسته گذارد خواه رکوع و سجود کند اگر بر آن قادر باشد یا ایما و اشاره نماید برای رکوع و سجود اگر قادر نباشد بر آن و اگر وی را طاقت نشستن نماند پس جائز است وی را که بر پشت خفته باقی نماز را گذارد

لانہ بنی الادنی علی الاعلی فصار کالاقتداء ومن صلی قاعدا یرکع ویسجد لمرض ثم صح بنی علی صلوتہ قائما عند ابی حنیفۃ وابی یوسف رہ وقال محمد رہ استقبل بناء علی اختلافھم فی الاقتداء وقد تقدم بیانہ وان صلی بعض صلوتہ بایماء ثم قدر علی الرکوع والسجود استانف عندھم جمیعا لانہ لایجوز اقتداء الراکع بالموءمی فکذا البناء ومن افتتح التطوع قائما ثم اعیی لابأس ان یتوکأ علی عصا وحائط او یقعد لان ھذا عذر وان کان الاتکاء بغیر عذر یکرہ لانہ اساءۃ فی الادب وقیل لایکرہ عند ابی حنیفہ رہ لانہ لو قعد عندہ یجوز من غیر عذر فکذا لایکرہ الاتکاء وعندھما یکرہ لانہ لایجوز القعود عندھما فیکرہ الاتکاء وان قعد بغیر عذر یکرہ بالاتفاق وتجوز الصلوۃ عندہ ولاتجوز عندھما وقد مر فی باب النوافل ومن صلی فی السفینۃ قاعدا من غیر علۃ اجزاہ عند ابی حنیفۃ رہ والقیام افضل وقالا لایجزیہ الا من عذر لان القیام مقدور علیہ فلا یترک

زیراچہ درین ہر دو صورت بنای ادنی بر اعلی است پس جائز خواہد شد مانند اقتداف اعنی اقتدای قاعد در پس قائم جائز است زیراچہ دران بنای ادنی است بر اعلی پس ہمچنین درینجا نیز ص مسئلہ ۷ شخصے کہ بسبب بیماری نشستہ نماز میگذارد و رکوع وسجود میکند اگر در اثنای نماز صحت یابد وقادر شود بر قیام پس ویرا جائز است کہ باقی نماز را استادہ گذارد نزد شیخین رح ومحمد رح گفتہ است کہ آن جائز نیست بلکہ لازم است ویرا کہ استیناف نماز نماید واین اختلاف بنا بر اختلاف آنہا است در صورتیکہ اقتدا کند قائم در پس قاعد ف چہ نزد محمد رحمہ اللہ این اقتدا جائز نیست ونزد شیخین رحمہما اللہ جائز است ودلیل جانبین ص سابق مذکور شدہ است مسئلہ ۸ بیماریکہ رکوع وسجود با یمای نماید اگر صحت یابد در اثنای نماز وقادر شود بر ادای رکوع وسجود پس ویرا جائز نیست کہ بنا کند باین طور کہ در باقی نماز رکوع وسجود کند بلکہ لازم است ویرا کہ استیناف نماید واین متفق علیہ است ووجہ آن اینست کہ اقتدای رکوع کنندہ در پس کسیکہ رکوع با یما میکند جائز نیست پس ہمچنین بنای باقی نماز کہ دران رکوع وسجود می نماید بر اول آن نماز کہ دران رکوع وسجود با یما نمودہ است جائز نخواہد بود مسئلہ ۹ اگر استادہ شروع کند شخصے در نماز نفل وبعد ازان عاجز شود از قیام پس مضائقہ نیست ویرا کہ تکیہ کند بر عصا یا بر دیواری یا نشیند زیراچہ آن عذر است واگر بغیر عذر تکیہ کند بر دیوار وغیرہ پس آن مکروہ است زیراچہ این بی ادبی است وبعضے گفتہ اند کہ تکیہ زدن بغیر عذر مکروہ نیست نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ زیراچہ نشستن بغیر عذر نزد او رحمہ اللہ جائز است ف بے کراہیت ص پس تکیہ زدن بغیر عذر مکروہ نخواہد بود ونزد صاحبین رحمہما اللہ مکروہ است زیراچہ نشستن بغیر عذر نزد ایشان جائز نیست پس تکیہ کردن نزد ایشان مکروہ خواہد بود واگر نشیند شخص مذکور بغیر عذر پس این مکروہ است بالاتفاق لیکن نماز او جائز است نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ ونزد صاحبین رحمہما اللہ جائز نیست مسئلہ ۱۰ نشستہ نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر جائز است نزد ابی حنیفہ رحمہ اللہ وقیام افضل است وصاحبین رحمہما اللہ گفتہ اند کہ نشستہ نماز گذاردن در کشتی بغیر عذر روا نیست زیراچہ انسان در کشتی قادر است بر استادن پس روا نیست ویرا کہ ترک کند آن را بغیر عذر

ولہ ان الغالب فیہا دوران الرأس وھو کالمتحقق الا ان القیام افضل لانہ ابعد عن شبہۃ الخلاف والخروج افضل ما امکنہ لانہ اسکن لقلبہ

والخلاف فی غیر المربوطۃ والمربوطۃ کالشط ھو الصحیح ومن اغمی علیہ خمس صلوات او دونہا قضی وان کان اکثر من ذلک لم یقض وھذا استحسان

والقیاس ان لا قضاء علیہ اذا استوعب الاغماء وقت صلوٰۃ کاملا لتحقق العجز فشبہ الجنون وجہ الاستحسان ان المدۃ اذا طالت کثرت

الفوائت فیخرج فی الاداء واذا قصرت قلت فلا حرج والکثیر ان تزید علی یوم ولیلۃ لانہ یدخل فی حد التکرار والجنون کالاغماء کذا

ذکرہ ابو سلیمان رہ بخلاف النوم لان امتدادہ نادر فیلحق بالقاصر ثم الزیادۃ تعتبر من حیث الاوقات عند محمد رہ لان

التکرار یتحقق بہ وعندھما من حیث الساعات ھو المأثور عن علی رض وابن عمر رضی اللہ عنہم واللہ اعلم بالصواب ۵

و دلیل ابی حنیفہ رحمہ اللہ اینست کہ در کشتی بیشتر دوران سر عارض می شود پس گویا متحقق است چہ امر یکہ بیشتر بوقوع می آید متحقق شمردہ می شود ولیکن استادہ نماز گذاردن دران افضل است بجہت آنکہ متفق علیہ می شود و اگر از کشتی برآمدہ بر روی زمین نماز گذاردن متصور باشد پس افضل اینست کہ از کشتی بیرون شود ف و بر روی زمین نماز گذارد ص چہ درین صورت دل قرار میگیرد و حضور قلب در نماز حاصل می شود و باید دانست کہ این اختلاف کہ مذکور شد در صورتی است کہ کشتی روان باشد و کشتیکہ مربوط باشد و روان نباشد پس آن بمنزلۂ زمین کنارۂ دریا است و ہمین صحیح است

مسئلہ ۱۱۔ اگر شخصے بیہوش باشد آن قدر مدت کہ پنج نوبت نماز یا کمتر از ان بگذرد و خبردار نگردد پس قضای آن قدر نماز بر و لازم است و اگر زیادہ از پنج نماز بگذرد پس قضای آن بر و لازم نیست و این فرق بنا بر استحسان است و مقتضای قیاس اینست کہ ہر نماز کہ در تمام وقت آن بیہوش باشد انسان پس بر او قضای آن نماز واجب نشود چہ او از ادای آن عاجز است پس این بیہوشی مانند دیوانگی باشد و وجہ استحسان اینست کہ مدت بیہوشی ہرگاہ دراز شود نمازہای کثیر فوت می شود پس اگر قضای آن واجب شود حرج لازم می آید و اگر آن مدت کوتاہ باشد نمازہای قلیل فوت می شود و در قضای آن حرج نیست و نمازہا کہ زیادہ باشد بر نماز یک شبانہ روز کہ پنج نماز است پس آن کثیر است زیرا چہ مکرر می شود و باید دانست کہ حکم جنون مانند حکم بیہوشی است چنین ذکر کردہ است ابو سلیمان رحمہ اللہ بخلاف خواب چہ نادر است کہ مدت خواب این قدر دراز شود پس خواب بمنزلہ قصور انسان است در ادای نماز بعد از ان باید دانست کہ نزد محمد رحمہ اللہ زیادتی باعتبار اوقات معتبر است پس ہرگاہ بگذرد وقت نماز ششم قضا ساقط می شود زیرا چہ تکرار نماز درین ہنگام متحقق می شود و نزد شیخین رحمہما اللہ زیادتی باعتبار ساعات معتبر است پس ہرگاہ زائد شود بر یک روز و شب ساعتی ساقط می شود قضای آن و این منقول است از علی رض و ابن عمر رض واللہ اعلم بالصواب

باب فی سجدۃ التلاوۃ

قال سجود التلاوۃ فی القرآن اربعۃ عشر فی اٰخر الاعراف وفی الرعد والنحل وبنی اسرائیل ومریم والاولی من الحج والفرقان والنمل والم تنزیل وص وحٰم السجدۃ والنجم واذا السماء انشقت واقرأ اذ اکتب فی مصحف عثمان رض وھو المعتمد والسجدۃ الثانیۃ فی الحج للصلوٰۃ عندنا وموضع السجدۃ فی حٰم السجدۃ عند قولہ لا یسأمون فی قول عمر رض وھو المأخوذ للاحتیاط والسجدۃ واجبۃ فی ھذہ المواضع علی التالی والسامع سواء قصد سماع القرآن اولم یقصد لقولہ علیہ السلام السجدۃ علی من سمعھا وعلی من تلاھا وھی کلمۃ ایجاب وھو غیر مقید بالقصد واذا تلا الامام اٰیۃ السجدۃ سجدھا وسجدھا المأموم معہ لالتزامہ متابعتہ واذا تلا المأموم لم یسجد الامام ولا المأموم فی الصلوٰۃ ولا بعدہ لفراغہ عند ابی حنیفۃ رہ وابی یوسف رہ وقال محمد رہ یسجدونھا اذا فرغوا لان السبب قد تقرر ولا مانع بخلاف حالۃ الصلوٰۃ لانہ یؤدی الی خلاف وضع الامام لان التلاوۃ ولھما ان المقتدی مجور عن القراءۃ لنفاذ تصرف الامام علیہ تصرف المجور لا حکم لہ بخلاف الجنب والحائض

باب چہاردہم در بیان سجدۂ تلاوت مسئلہ اسجدۂ تلاوت در قرآن چہاردہ سجدہ است ف یکی ص در آخر سورۂ اعراف ف دوم ص در سورۂ رعد ف وسوم ص در سورۂ نحل ف وچہارم ص در سورۂ بنی اسرائیل ف وپنجم ص در سورۂ مریم ف وششم ص در سورۂ حج در موضع اول ف وہفتم ص در سورۂ فرقان ف وہشتم ص در سورۂ نمل ف ونہم ص در سورۂ الم تنزیل ف ودہم ص در سورۂ ص ف ویازدہم ص در سورۂ حٰم ف ودوازدہم ص در سورۂ والنجم ف وسیزدہم ص در سورۂ اذا السماء انشقت ف وچہاردہم ص در سورۂ اقرأ زیرا چہ چنین نوشتہ است در مصحف عثمان رضی اللہ عنہ وبران اعتماد است ودر موضع دوم در سورۂ حج ف سجدۂ تلاوت نیست بلکہ مراد از سجدۂ کہ دران مذکور است ص سجدۂ نماز است ف نہ سجدۂ تلاوت ص وباید دانست کہ موضع سجدہ در سورۂ حٰم السجدہ مر قولہ تعالیٰ لا تسامون است بنا بر قول عمر رضی اللہ عنہ وہمین مختار است برای احتیاط وباید دانست کہ سجدۂ تلاوت درین چہاردہ موضع واجب است بر کسیکہ تلاوت کند این آیتہا را وبر کسیکہ بشنود آنرا خواہ بقصد وارادہ شنیدہ باشد آنرا یا بغیر قصد وارادہ زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ سجدۂ تلاوت واجب است بر کسیکہ بشنود آیت سجدہ را وبر کسیکہ بخواند آنرا واین حدیث مطلق است ومقید نیست ف بانیکہ قصداً بشنود آنرا ص مسئلہ ۲۔ اگر امام در نماز آیت سجدہ را بخواند باید کہ سجدہ بجا آورد ومقتدی نیز ہمراہ امام بجا آرد چہ مقتدی التزام نمودہ است متابعت امام را واگر مقتدی بخواند آیت سجدہ را سجدۂ تلاوت نکند امام ومقتدی نہ در اثنای نماز ونہ بعد از فراغت از نماز واین نزد شیخین رح است ومحمد رحمہ اللہ میگوید کہ امام ومقتدی ہر دو سجدۂ تلاوت ادا نمایند بعد از فراغت از نماز زیرا چہ سبب وجوب آن یافتہ شدہ است ف در حق ہر دو ص وہیچ چیز مانع ادای آن نیست ف بعد از فراغت از نماز ص بخلاف حالت نماز چہ دران اگر ادا کند مقتدی فقط مخالفت امام لازم می آید واگر امام نیز بجمعیت مقتدی سجدہ تلاوت نماید لازم می آید کہ امام تابع مقتدی شود واین خلاف اصل ست ودلیل شیخین رح اینست کہ مقتدی مجور ست در حق قرات قرآن وتصرف مجور موجب حکم نمے شود بخلاف جنب وحائض

لانهما منهیان عن القراءة الا انه لا یجب علی الحائض بتلاوتها لکما لا یجب بسماعها لانعدام اهلیة الصلوة بخلاف الجنب ولو سمعها رجل

خارج الصلوة سجدها هو الصحیح لان الجحر ثبت فی حقهم فلا یعدوهم وان سمعوا وهم فی الصلوة سجدة من رجل لیس معهم فی الصلوة لم یسجدوها

فی الصلوة لانها لیست بصلوتیة لان سماعهم هذه السجدة لیس من افعال الصلوة وسجدوها بعدها لتحقق سببها ولو سجدوها فی الصلوة

لم یجزهم لانه ناقص لمکان النهی فلا یتأدی به الکامل **قال** واعادوها لتقرر سببها ولم یعیدوا الصلوة لان مجرد السجدة لا ینافی

احرام الصلوة وفی النوادر انها تفسد لانهم زادوا فیها ما لیس منها وقیل هو قول محمد رح فان قرأها الامام وسمعها رجل

لیس معه فی الصلوة فدخل معه بعد ما سجدها الامام لم یکن علیه ان یسجدها لانه صار مدرکا لها بادراك الرکعة

چه آنها را از قرأت قرآن نهی ست ف ولیکن مجوز نیستند ص واثر حجر عدم اعتبار تصرف ست پس قرات معتبر نیست لهذا بر سامع آن سجدهٔ تلاوت
واجب نمی شود واثر نهی تحریم فعل ست وتصرف معتبر ست پس قرات حائض وجنب معتبر ست لهذا بر سامع آن سجدهٔ تلاوت واجب می شود سوال هرگاه چنین شد
پس اگر حائض وجنب آیهٔ سجده را بخوانند باید که سجدهٔ تلاوت بر آنها واجب شود وحال آنکه بر حائض واجب نیست جواب اگر حائض بخواند آیهٔ سجده را
سجدهٔ تلاوت بر او واجب نمیشود چنانچه واجب نمی شود بر او سجدهٔ تلاوت بسبب شنیدن آیهٔ سجده بجهت آنکه ویرا اهلیت سجده نیست بخلاف جنب زیراچه او اهلیت
نماز گذاردن دارد فی الحال باین طور که غسل کرده نماز گذارد مسئله ۳ اگر مقتدی بخواند آیهٔ سجده را وبشنود آنرا شخصی که خارج نماز
است پس آن شخص را لازم است که سجدهٔ تلاوت را بجا آرد وهمین صحیح است زیراچه حجر ثابت است در حق مقتدی مذکور و
امام آن وکسانیکه شریک نماز اند نه در حق غیر آنها مسئله ۴ اگر بشنوند کسانیکه در نماز اند آیت سجده را از شخصیکه شریک آنها
نیست در نماز پس بر آنها سجدهٔ تلاوت واجب می شود وآنها را باید که بجا آرند آن سجده را بعد از فراغت از نماز نه در اثنای نماز
زیراچه شنیدن آنها آیت سجده را از شخص مذکور از افعال نماز آنها نیست وهرگاه سبب وجوب سجدهٔ تلاوت یافته شده است در حق
آنها پس سجدهٔ تلاوت ادا خواهند کرد بعد از فراغت از نماز واگر آنها در اثنای نماز سجدهٔ تلاوت نمایند جائز نمی شود زیراچه این سجده ناقص
است بسبب آنکه از آن نهی وارد شده است پس ادا نخواهد شد بسبب آن سجدهٔ کامل که واجب شده است بر آنها ف پس بعد
از فراغت از نماز اعادهٔ آن خواهند کرد زیراچه سبب آن متحقق شده است واعادهٔ نماز در کار نیست زیراچه یک سجده زیاده کردن
موجب فساد نماز نیست ص ودر روایت نوادر آمده است که نماز آنها فاسد می شود زیراچه آنها زیاده کردند در نماز چیزیکه از
افعال نماز آنها نیست وبعضی گفته اند که این قول محمد رحمه الله است مسئله ۵ اگر آیت سجده را خواند امام در نماز وشنید آنرا
شخصی که مقتدی او نبود وبعد از آن شخص مذکور اقتدا کرد در پس امام مذکور در رکعتیکه آیت سجده در آن خوانده بود ولیکن بعد از آنکه
امام سجدهٔ تلاوت ادا کرده بود پس آن شخص مذکور را سجدهٔ تلاوت کردن در کار نیست زیراچه شخص مذکور هرگاه شریک امام شد
در رکعت مذکور پس سجده که امام مذکور کرده است در حق او نیز معتبر شد ف وچنان شد که گویا او سجدهٔ تلاوت بجا آورده است

وان دخل معه قبل ان يسجدها سجدها معه لانه لو لم يسمعها سجدها معه فهذا اولى وان لم يدخل معه سجدها لتحقق السبب وكل سجدة وجبت فى الصلوة فلم يسجدها فيها لم تقض خارج الصلوة لانها صلاتية ولها مزية الصلوة فلا تتادى بالناقص ومن تلا سجدة فلم يسجدها حتى دخل فى صلوة فاعادها وسجدها اجزته السجدة عن التلاوتين لان الثانية اقوى لكونها صلوتية فاستتبعت الاولى وفى النوادر يسجد اخرى بعد الفراغ لان للاولى قوة السبق فاستوتا قلنا للثانية قوة اتصال المقصود فترجحت بها وان تلاها فسجد ثم دخل فى الصلوة فتلاها سجدها لان الثانية هى المستتبعة ولا وجه الى الحاقها بالاولى لانه يؤدى الى سبق الحكم على السبب ومن كرر تلاوة سجدة واحدة فى مجلس واحد اجزته سجدة واحدة فان قرأها فى مجلسه فسجدها ثم ذهب ورجع فقرأها سجدها ثانية وان لم يكن سجد للاولى فعليه سجدتان والاصل ان مبنى السجدة على التداخل دفعا للحرج

واگر شخص مذکور اقتدا کند در پس امام مذکور پیش از انکه امام مذکور سجدهٔ تلاوت کرده باشد پس او سجدهٔ تلاوت همراه امام خواهد کرد زیراچه او درین صورت اگر نمی شنید آیهٔ سجده را از امام هر آئینه سجده میکرد همراه امام پس هرگاه شنیده است آنرا بطریق اولی همراه امام سجده خواهد کرد واگر شخص مذکور اقتدا نکرد در پس امام مذکور پس او تنها سجدهٔ تلاوت خواهد کرد زیراچه سبب آن متحقق شده است مسئله ۶ هر سجدهٔ تلاوت که در نماز واجب شود پس ادای آن در نماز ضرور است واگر در نماز ادا نکند آنرا پس آن قضا کرده نمیشود بعد از فراغت از نماز زیراچه سجده که ادای آن در نماز واجب می شود فضیلت دارد و سجدهٔ که ادا نموده می شود در غیر حالت نماز ناقص است به نسبت آن پس سجده مذکور باین سجدهٔ ناقص ادا نمی شود مسئله ۷ اگر شخصے تلاوت کرد آیت سجده را و سجده نکرد حتی که نماز شروع کرد و در نماز باز خواند آن آیت را و سجدهٔ تلاوت در نماز بجا آورد پس این سجده کفایت میکند برای هر دو تلاوت چه سجدهٔ دوم که در نماز کرد قوت دارد پس سجدهٔ اول تابع آن خواهد شد و در روایت دیگر نوادر آمده است که باید که سجدهٔ دیگر بعد از فراغت از نماز بکند برای تلاوت اول چه سجدهٔ اول بسبب آنکه سابق است نیز قوت دارد پس هر دو سجده در قوت برابر شدند وجواب روایت نوادر آنست که سجدهٔ ثانیه را بجهت آنکه متصل بمقصود است قوت و ترجیح است بر سجده اولی مسئله ۸ اگر شخصے تلاوت کرد آیهٔ سجدهٔ را و سجده آن بجا آورد و بعد از ان نماز شروع کرد و در نماز همان آیت را خواند پس سجدهٔ دیگر در نماز خواهد کرد زیراچه این سجدهٔ دوم تابع اول نمیشود چه سبب این اکنون در نماز یافته شده است پس بسجدهٔ اول ادا نخواهد شد وگرنه تقدم مسبب بر سبب لازم می آید مسئله ۹ هر که مکرر بخواند آیت سجده را در مجلس واحد پس او را سجدهٔ واحد کفایت میکند واگر تلاوت کند آیت سجده را دو بار در دو مجلس بر او دو سجده لازم می آید پس اگر اول را پیشتر ادا کرده باشد بار دوم یک سجده خواهد کرد باید دانست که در سجدهٔ تلاوت تداخل سبب است نه تداخل مسبب ف اعنی اگر چند بار تلاوت کند آیت سجده را پس آن چند بار بمنزلهٔ یک بار شمرده می شود در حق وجوب سجدهٔ تلاوت ص برای دفع حرج حتی که اگر شخصے تلاوت کند آیت سجده را و سجده کند برای آن و بعد از ان همان آیت را در همان مجلس بار دیگر تلاوت کرد سجدهٔ دیگر لازم نمی آید

وهو تداخل فی السبب دون الحکم وهو الیق بالعبادات والثانی بالعقوبات وامکان التداخل عند اتحاد المجلس لکونه جامعا

للمتفرقات فاذا اختلف عاد الحکم الی الاصل ولا یختلف بمجرد القیام بخلاف المخیرة لانه دلیل الاعراض وهو المبطل هنالك

وفی تسدیة الثوب یتکرر الوجوب وفی المنتقل من غصن الی غصن کذلك فی الاصح وکذا فی الدیاسة للاحتیاط

ولو تبدل مجلس السامع دون التالی یتکرر الوجوب علی السامع لان السبب فی حقه السماع

وکذا اذا تبدل مجلس التالی دون السامع علی ما قیل والاصح انه لا یتکرر الوجوب علی السامع لما قلنا

وتداخل سبب لائق تر است بعبادات ف زیراچه دران احتیاط واجب است پس اگر تداخل در حکم شود نه در سبب لازم آید که سبب موجب عبادت یافته شود بدون عبادت و دران ترک احتیاط است ص وتداخل مسبب بعقوبات لائق تر است ف زیراچه دران احتیاط نیست بلکه احتیاط بدرأ و دفع آن است ص ولیکن این تداخل در صورتی است که چند بار تلاوت کند آیت سجده را در مجلس واحد زیراچه مجلس واحد جامع متفرقات است وهرگاه چند بار تلاوت کند در مجلس متعدد پس آن تلاوت سبب متعدد اعتبار نموده خواهد شد چنانچه در اصل متعدد است پس سجده نیز متعدد ولازم خواهد آمد مسئلہ ۱ اگر شخصے از مجلس تلاوت برخیزد پس بمجرد برخاستن اختلاف وتعدد مجلس متحقق نمی شود بخلاف آنکه اگر شوهر اختیار طلاق دهد زن خود را ومختار گرداند آنرا ف باینطور که بگوید بزن خود در حالیکه نشسته است ص اختاری نفسك ف پس این اختیار دادن مقید است بمجلسیکه دران اختیار داده است وبعد از تغیر مجلس زن مذکوره را اختیار طلاق باقی نمی ماند حتی که اگر بعد از تغیر مجلس مذکور طلاق دهد خود را زن مذکوره طلاق واقع نمی شود ومجلس مذکور بمجرد برخاستن زن مذکوره متغیر میگردد ومجلس دیگر می شود حتی اگر بعد ازان طلاق دهد خود را طلاق واقع نمی شود ص ووجه آن اینست که برخاستن از مجلس مذکور دلالت میکند بر اینکه زن مذکوره اعراض کرد از اختیار کردن طلاق واعراض درینجا موجب بطلان اختیار است مسئلہ ۲ اشخصیکه برای بافیدن پارچه می تند تارهای آنرا وراست میکند آن تارها وبرای تنیدن آن آمد ورفت می نماید پس رفتن او ازینجا تا بآنجا یک مجلس است وآمدن او ازانجا تا باینجا مجلس دیگر است حتی اگر دو بار آیت سجده بخواند درین دو مجلس دو سجده براو واجب میشود وهمچنین اگر شخصی بالای درخت از شاخی بشاخی انتقال کند پس بسبب انتقال از شاخی بشاخی اختلاف وتعدد مجلس متحقق میشود وهمین اصح است وهمچنین در کوفتن خرمن از برای احتیاط مسئلہ ۳ اگر متغیر ومتبدل شود مجلس سامع نه مجلس قاری پس سجده تلاوت مکرر واجب میشود بر سامع مذکور زیراچه سبب وجوب سجده تلاوت در حق او شنیدن آیت سجده است وهمچنین سجده تلاوت مکرر واجب میشود بر سامع بسبب تبدل مجلس قاری فقط واین بنا بر قول بعضی از مشائخ است واصح اینست که سجده مکرر واجب نمیشود بر سامع بسبب تبدل مجلس قاری فقط بجهت آنکه مذکور شد ف که سبب وجوب آن در حق او شنیدن آیت سجده است پس تبدل مجلس شنیدن در حق او معتبر است نه تبدل مجلس تلاوت قاری

ومن اراد السجود کبر ولم یرفع یدیہ وسجد ثم کبر ورفع رأسہ اعتبارا بسجدۃ الصلوٰۃ وھو المروی عن ابن مسعود ولا تشہد علیہ ولا سلام لان ذلک للتحلل وھو یستدعی سبق التحریمۃ وھی منعدمۃ **قال** ویکرہ ان یقرأ السورۃ فی صلوٰۃ او غیرھا ویدع آیۃ السجدۃ لانہ یشبہ الاستنکاف عنھا ولا بأس بان یقرأ آیۃ السجدۃ ویدع ما سواھا لانہ مبادرۃ الیھا قال محمد احب الی ان یقرأ قبلھا آیۃ او آیتین دفعا لوھم التفضیل واستحسنوا اخفاءھا شفقۃ علی السامعین واللہ اعلم

باب صلوٰۃ المسافر

السفر الذی یتغیر بہ الاحکام ان یقصد مسیرۃ ثلثۃ ایام ولیالیھا بسیر الابل ومشی الاقدام لقولہ علیہ السلام یمسح المقیم کمال یوم ولیلۃ والمسافر ثلثۃ ایام ولیالیھا عمت الرخصۃ الجنس ومن ضرورتہ عموم التقدیر

ص مسئلہ ۳ ہر کہ خواہد کہ سجدۂ تلاوت بجا آرد پس **ف** طریق آنست کہ **ص** تکبیر بگوید وسجدہ کند ودر وقت تکبیر دستہا بر ندارد **ف** چنانچہ در تکبیر تحریمہ نماز دستہا بر میدارد **ص** وبعد از سجدہ تکبیر گفتہ سر از سجدہ بر دارد چنانچہ در سجدہ نماز واین مرویست از ابن مسعود رضی اللہ عنہ ودر سجدۂ تلاوت تشہد وسلام نیست زیراچہ تشہد وسلام برای بیرون آمدن از تحریمہ است واین مقتضی آنست کہ پیشتر تحریمہ باشد ودر اینجا تحریمہ نیست مسئلہ ۴ اگر شخصے بخواند سورۂ را وترک کند آیہ سجدہ را ازان جملہ پس این مکروہ است خواہ در نماز باشد یا در غیر نماز زیراچہ ترک آیت سجدہ بالتخصیص دلالت می کند بر اینکہ شخص مذکور از سجدہ عار میدارد واگر بخواند آیت سجدہ را فقط وبگذارد ماسوای آن را پس دران مضائقہ نیست چہ درین میل او بسوی سجدہ معلوم می شود ومحمد رحمہ اللہ گفتہ است کہ احب نزد من اینست کہ از بالای آیت سجدہ یک آیت یا دو آیت را بخواند زیراچہ در اکتفا نمودن بر آیت سجدہ گمان این میشود کہ او آیت سجدہ را تفضیل میدہد بر آیتہای دیگر وبسبب ضم نمودن یک دو آیت دیگر با آیت سجدہ گمان مذکور دفع می شود مسئلہ ۵ مشائخ رح مستحسن داشتہ اند اخفای آیت سجدہ را **ف** اعنی اگر قاری قرآن در تلاوت آن آیت سجدہ را بجہر نخواند مستحسن است **ص** تا بر سامعان سجدۂ تلاوت واجب نشود واللہ اعلم بالصواب

باب پانزدہم در بیان نماز مسافر مسئلہ ۱ سفریکہ موجب تغیر احکام است عبارت است ازینکہ قصد کند انسان از جای خود جائی را کہ میان اینجا ومیان آنجا مسافت سہ شبانہ روز باشد بسیر آدمی یا سیر شتر اعنی سیر متوسط این ہر واحد زیراچہ پیغمبر صلعم رخصت مسح موزہ دادہ است مقیم را یک شبانہ روز ومر مسافر را سہ شبانہ روز واین دلالت میکند کہ ہر مسافر را اینقدر مدت مسح بر موزہ جائز است زیراچہ الف لام کہ بر لفظ مسافر در حدیث مذکور است برای جنس است نہ برای عہد واین کلیہ وقتی راست می آید کہ مدت سفر کم از سہ شبانہ روز نباشد واگر نہ این کلیہ راست نمی آید چہ درینصورت انسانیکہ قصد کند مکانی را کہ میان او ومیان آن مسافت یک شبانہ روز است نیز مسافر است ودر حق او جواز مسح بر موزہ تا مدت سہ شبانہ روز متصور نیست پس معلوم شد کہ مدت سفر کم از سہ شبانہ روز نمیشود

وقدر ابو یوسف رح بیومین واکثر الیوم الثالث والشافعی بیوم ولیلة فی قول وکفی بالسنة حجة علیهما والسیر المذکور هو الوسط

وعن ابی حنیفة رح التقدیر بالمراحل وهو قریب من الاول ولا معتبر بالفراسخ هو الصحیح ولا یعتبر السیر فی الماء معناه لا یعتبر به السیر

فی البر فاما المعتبر فی البحر فما یلیق بحاله کما فی الجبل **قال** وفرض المسافر فی الرباعیة رکعتان لا یزید علیهما وقال الشافعی رح فرضه الاربع

والقصر رخصة اعتبارا بالصوم ولنا ان الشفع الثانی لا یقضی ولا یأثم علی ترکه وهذا آیة النافلة بخلاف الصوم لانه یقضی وان صلی

اربعا وقعد فی الثانیة قدر التشهد اجزته الاولیان عن الفرض والاخریان له نافلة اعتبارا بالفجر ویصیر مسیئا لتاخیر السلام وان

لم یقعد فی الثانیة قدرها بطلت لاختلاط النافلة بها قبل اکمال ارکانها واذا فارق المسافر بیوت المصر صلی رکعتین لان الاقامة تتعلق بدخولها

وباید دانست که ابو یوسف رحمه الله مدت سفر را بدو روز و اکثر روز سوم تقدیر نموده است و در یک قول شافعی رحمه الله تقدیر آن یک روز و شب است و حدیث مذکور حجت است بر ابی یوسف و شافعی رح و از محمد رحمه الله مرویست که او تقدیر آن بمنزل نموده است اعنی مسافت مذکوره سه منزل است و این قریب است از اول که مذکور شد و اندازهٔ آن بحساب فرسنگ معتبر نیست و همین صحیح است و آنچه مذکور شد که میان هر دو مکان مسافت سه شبانه روز باشد بسیر آدمی یا بسیر شتر پس آن معتبر است در سفر خشکی وقتیکه بالای کوه نباشد و اما در سفر دریا پس معتبر است در آن آنچه مناسب سیر دریاست و همچنین در سیر بالای کوه نیز معتبر است آنچه مناسب آنست ف و باید دانست که درین مسئله معنی مسافر و سفر معلوم شد پس باید دانست که مقیم ضد مسافر است و اقامت ضد سفر **فرض مسئله ۲** بر مسافر در وقت ظهر و عصر و عشا دو رکعت نماز فرض است و باید که درین اوقات بر دو رکعت نماز فرض زیاده نکند و این را قصر میگویند و شافعی رحمه الله گفته است که در اوقات مذکوره اصل نماز فرض بر مسافر چهار رکعت است و دو رکعت نماز فرض گذاردن مر او را بطریق رخصت است چنانچه روزه رمضان بر مسافر فرض است اگر روزه دارد خوب است و معهذا او را روزه خوردن نیز جائز است بطریق رخصت و هرگاه چنین شد پس او را چهار رکعت نماز فرض خواهد شد و دلیل علمای ما رحمهم الله اینست که اگر مسافر در اوقات مذکوره دو رکعت نماز گذارد و دو رکعت را ترک کند باین طور که آنرا اصلا نکند گاهی پس او بسبب ترک کردن دو رکعت اخیر گنهگار نمی شود پس معلوم شد که این دوگانه بر او فرض نیست بخلاف روزه چه اگر مسافر روزه نگیرد در ایام سفر قضای آن بر او لازم است وقتیکه مقیم گردد **مسئله ۳** اگر مسافر در اوقات مذکوره چهار رکعت نماز فرض گذارد باین طور که بعد از دو رکعت اول بقدر تشهد نشیند پس بسبب دو رکعت اول فرض ادا میشود و دوگانه اخیر نفل واقع میشود ولیکن او گنهگار می شود بسبب تاخیر سلام و اگر بعد از دو رکعت اول نه نشیند بقدر تشهد پس نماز فرض او باطل می شود بسبب مخلوط شدن نفل نماز فرض پیش از تمام شدن ارکان آن **مسئله ۴** هرگاه انسان بقصد سفر از شهر خود برآید پس درین هنگام در اوقات مذکوره دو رکعت نماز فرض خواهد کرد زیرا چه انسان بسبب داخل شدن در شهر خود مقیم میگردد

پس سفر

فيتعلق السفر بالخروج عنها وفيه الاثر عن علي رض لوجاوزناها لقصرنا ولا يزال على حكم السفر حتى ينوي الاقامة في بلدة او قرية خمسة عشر يوما او اكثر وان نوى اقل من ذلك قصر لانه لا بد من اعتبار مدة لان السفر يجامعه اللبث فقدرناها بمدة الطهر لانها مدتان موجبتان وهو ماثور عن ابن عباس وابن عمر رض والاثر في مثله كالخبر والتقييد بالبلدة والقرية يشير الى انه لا تصح نية الاقامة في المفازة وهو الظاهر ولو دخل مصرا على عزم ان يخرج غدا او بعد غد ولم ينو مدة الاقامة حتى بقي على ذلك سنين قصر لان ابن عمر رض اقام باذربيجان ستة اشهر وكان يقصر وعن جماعة من الصحابة رض مثل ذلك واذا دخل العسكر ارض الحرب فنووا الاقامة بها قصروا وكذا اذا حاصروا فيها مدينة او حصنا لان الداخل بين ان يهزم فيفر وبين ان يهزم فيقر فلم تكن دار اقامة وكذا اذا حاصروا اهل البغي في دار الاسلام في غير مصر او حاصروهم في المصر لان حالهم مبطل عزيمتهم

پس سفر او ثابت خواهد شد بسبب خروج از شهر مذکور چه مرویست از علی رضی الله عنه که او رضی الله عنه بقصد سفر از شهر بر آمد وناگاه وقت نماز رسید پس نماز را تمام کرد و نظر نمود بسوی خانه نینی وفرمود اگر در میگذشتیم ازین خانه نینی هر آئینه قصر میکردیم نماز را مسئله ۵ مسافر بعد از خروج از بلدهٔ خود مقیم نشود مگر آنکه داخل شود در بلده یا قریهٔ دیگر و قصد اقامت نماید در انجا پانزده روز یا زیاده از ان واگر در انجا کمتر از پانزده روز قصد اقامت نماید مقیم نمی شود زیرا چه مسافر بسبب مطلق درنگ نمودن در جائی مقیم نمی شود چه سفر خالی نباشد از نیکه مسافر گاهی در جائی بنا بر حاجتی درنگ میکند پس ضرور است که برای مقیم شدن مسافر در جائی مدتی معین نموده شود و اندازهٔ آن نموده شد اقل مدت طهر بجهت آنکه اقامت موجب اتمام نماز چهار رکعت است چنانچه طهر موجب نماز است وبجهت آنکه تعیین مدت مذکوره منقول ست از ابن عباس و ابن عمر رض وقول صحابی درچنین امر مانند حدیث است وباید دانست که قید بلده وقریه که مذکور شد دلالت میکند بر انیکه نیت اقامت در صحرا صحیح نیست وهمین ظاهر روایت است مسئله ۶ اگر داخل شود مسافر در شهر باین قصد که فردا یا پس فردا از ان شهر عزم سفر خواهد کرد و ماندن در شهر مذکور بقدر مدت اقامت مقصود وی نیست پس او مقیم نمیشود اگرچه باین حالت سالها ماند زیرا چه ابن عمر رضی الله عنه شش ماه ماند باذربیجان ونماز قصر میکرد ومثل این عمل منقول است از جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مسئله ۷ اگر لشکر مسلمانان داخل شود در دار حرب ونیت اقامت نمایند در انجا پس این نیت اقامت معتبر نیست بلکه آنها را باید که قصر نمایند نماز را وهمچنین است حکم در صورتیکه محاصره نموده باشند آنها در دار حرب شهری را یا قلعهٔ را از کفار زیرا چه دار حرب جای اقامت نیست بجهت آنکه لشکر مسلمانان قادر نیستند بر انیکه اقامت نمایند در انجا بسبب آنکه احتمال است که آنها هزیمت دهند کافران را پس اقامت نمایند وهم احتمال است که آنها هزیمت خورند از دست کافران پس بگریزند وهمچنین اگر لشکر بادشاه عادل در دار اسلام محاصره نماید مر باغیان را در صحرا یا در دریا نیت اقامت آنها معتبر نیست وآنها بسبب نیت اقامت در انجا مقیم نمیشوند زیرا چه حال آنها منافی عزم اقامت است

وعند زفر رحمه يصح في الوجهين اذا كانت الشوكة لهم للتمكن من القرار ظاهرا وعند ابي يوسف رحمه يصح اذا كانوا في بيوت المدر لانه موضع اقامة ونية الاقامة من اهل الكلاء هم اهل الاخبية قيل لا تصح والاصح انهم مقيمون يروى ذلك عن ابي يوسف رحمه لان الاقامة اصل فلا تبطل بالانتقال من مرعى الى مرعى وان اقتدى المسافر بالمقيم في الوقت اتم اربعا لانه يتغير فرضه الى الربع للتبعية كما يتغير بنية الاقامة لاتصال المغير بالسبب وهو الوقت وان دخل معه في فائتة لم تجزه لانه لا يتغير بعد الوقت لانقضاء السبب كما لا تتغير بنية الاقامة فيكون اقتداء المفترض بالمتنفل في حق القعدة او القراءة وان صلى المسافر بالمقيمين ركعتين سلم واتم المقيمون صلوتهم لان المقتدي التزم الموافقة في الركعتين فينفرد في الباقي كالمسبوق الا انه لا يقرأ في الاصح

ونزد زفر رحمه الله آنها در هر دو صورت بسبب نیت اقامت مقیم می شوند وقتیکه آنها صاحب شوکت باشند چه درین هنگام ظاهر انیست که آنها بر اقامت قادر اند ونزد ابی یوسف رحمه الله نیز نیت اقامت آنها صحیح است وقتیکه آنها باشند در خانه های گلی یا خشتی چه این موضع اقامت است واگر در خیمه وخرگاه باشند نیت اقامت آنها معتبر نیست مسئله ۸ - اهل بادیه که در صحرا وچراگاه در خیمه می باشند پس آنها اگر نیت اقامت نمایند در انجا بعضے گفته اند که این نیت صحیح نیست ومرویست از ابی یوسف رحمه الله که نیت آنها در انجا صحیح است وهمین صحیح است زیراچه اقامت آنها در انجا اصل است پس اقامت آنها بسبب انتقال آنها از چراگاهی به چراگاهی باطل نخواهد شد ف چه باین انتقال آنها را قصد سفر نیست ص مسئله ۹ اگر اقتدا کند مسافر در پس مقیم در وقت نماز ظهر مثلا پس باید که مسافر مذکور نیز چهار رکعت نماز گذارد زیراچه به تبعیت امام بر او نیز چهار رکعت فرض شده است چنانچه اگر مسافر خود نیت اقامت کند در وقت نماز چهار رکعت نماز فرض میشود بر او بعلت آنکه وقت نماز سبب وجوب نماز است وچون نیت اقامت کند در وقت پس نیت اقامت که موجب تغییر فرض مسافر است مقارن سبب مذکور یافته می شود لهذا نماز او چهار رکعت میگردد واین علت یافته می شود در صورت مذکوره نیز چه تبعیت امام مذکور نیز موجب تغییر نماز مسافر مذکور است مسئله ۱۰ - اقتدای مسافر در پس مقیم در نماز قضا جائز نیست زیراچه فرض او چهار رکعت نمیگردد بعد از انقضای وقت نماز پس در صورت مذکوره قعدهٔ اولی از امام در حق مسافر مذکور قعدهٔ اخیره می شود پس لازم می آید که اقتدا در پس امام مذکور در قعدهٔ مذکوره اقتدای صاحب فرض باشد در پس صاحب نفل واین جائز نیست واگر مسافر در دو رکعت اخیر اقتدا کند در پس مقیم پس این نیز جائز نیست زیراچه اقتدای صاحب فرض در پس صاحب نفل لازم می آید در حق قرأت مسئله ۱۱ - اگر مسافر امام باشد ومقیمان در پس او اقتدا نمایند پس درین صورت باید که امام مذکور بعد از ادای دو رکعت نماز سلام بگوید ومقتدیان چهار رکعت نماز خود ها را تمام نمایند زیراچه مقتدیان درین صورت التزام تبعیت امام نکرده اند مگر در دو رکعت پس باقی نماز را تنها خواهند گذارد مانند مسبوق ولیکن آنها را باید که قرأت نخوانند در باقی نماز وهمین اصح است

لانه مقتد تحريمة لا فعلا والفرض صار مؤدى فيتركها احتياطا بخلاف المسبوق لانه ادرك قراءة نافلة فلم يتأد الفرض فكان الاتيان اولى

قال ويستحب للامام اذا سلم ان يقول اتموا صلوتكم فانا قوم سفر لانه عليه السلام قاله حين صلى باهل مكة وهو مسافر واذا دخل المسافر

في مصره اتم الصلوة وان لم ينو المقام فيه لانه عليه السلام واصحابه رضوان الله عليهم كانوا يسافرون ويعودون الى اوطانهم مقيمين من غير

عزم جديد ومن كان له وطن فانتقل منه واستوطن غيره ثم سافر فدخل وطنه الاول قصر لانه لم يبق وطنا له الا يرى انه عليه السلام

بعد الهجرة عد نفسه بمكة من المسافرين وهذا لان الاصل ان الوطن الاصلي تبطل بمثله دون السفر ووطن الاقامة تبطل بمثله وبالسفر

وبالاصلي واذا نوى المسافر ان يقيم بمكة ومنى خمسة عشر يوما لم يتم الصلوة لان اعتبار النية في موضعين يقتضي اعتبارها في واحد

زیرا چه آنها در باقی نماز نیز مقتدی اند در حق تحریمه نماز اگرچه در افعال باقی نماز مقتدی نیستند و فرض قرأت نیز ادا شده است
پس باید که آنها قرأت نخوانند بخلاف مسبوق که شریک امام می شود در دو رکعت اخیر چه او در باقی نماز خود قرأت میخواند زیرا چه او
شریک امام شده است در قرأتیکه نفل است پس قرأتیکه فرض است ادا نشده است لهذا مسبوق مذکور قرأت
میخواند در باقی نماز خود و باید دانست که در صورت مذکوره مستحب است که بعد از سلام بگوید بمقتدیان خود که چهار رکعت
نماز خود را تمام کنید چه من مسافرم زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکه مسافر بود و اهل مکه در پس او صلعم اقتدا نموده بودند و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بعد از سلام مقتدیان مذکوران را چنین فرموده است مسئله ۱۲ هرگاه مسافر داخل شود در بلده
خود پس لازم است ویرا که چهار رکعت نماز گذارد اگرچه نیت اقامت ننموده باشد دران بلده زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
واصحاب او رض سفر میکردند و بعد از رسیدن بوطن خود مقیم میشدند بی آنکه نیت جدید نمایند برای اقامت مسئله ۱۳
اگر شخصی از وطن خود انتقال نماید و در جای دیگر وطن گیرد و بعد از ان مسافر شده داخل شود در وطن اول پس
بسبب داخل شدن در وطن اول بغیر نیت اقامت مقیم نمیگردد و دی را قصر نماز دران جائز است زیرا چه
وطن اول وطن او باقی نمی ماند لهذا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت خود را در مکه از مسافران شمرده است باوجودیکه
مکه وطن اول وی است صلی الله علیه وسلم و باید دانست که قاعده اینست که وطن اصلی باطل می شود بسبب وطن
گرفتن در جای دیگر و بسبب سفر نمودن از وطن اصلی باطل نمی شود و وطن اقامت باطل می شود بسبب سفر نمودن
از ان و هم بسبب اقامت نمودن در جاے دیگر و هم بسبب داخل شدن در وطن اصلی مسئله ۱۴ اگر مسافرے
نیت اقامت پانزده روز نماید در مکه و منا باین طور که بگوید که پنج یا شش روز در مکه خواهم
ماند و باقی در منا مثلا پس او مقیم نمی شود و باید که ص نماز قصر نماید زیرا چه نیت اقامت
در دو مکان معتبر نیست و گرنه لازم می آید که نیت اقامت در مکان هاے کثیر معتبر شود

وهو ممتنع لان السفر لا يعرى عنه الا اذا نوى ان يقيم بالليل فى احدهما فيصير مقيما بدخوله لان اقامة المرء مضافة الى مبيته ومن فاتته صلوة فى السفر قضاها فى الحضر ركعتين ومن فاتته فى الحضر قضاها فى السفر اربعا لان القضاء يحتسب الاداء و المعتبر فى ذلك اخر الوقت لانه المعتبر فى السببية عند عدم الاداء فى الوقت والعاصى والمطيع فى سفره فى الرخصة سواء وقال الشافعى رح سفر المعصية لا يفيد الرخصة لانها تثبت تخفيفا فلا تتعلق بما يوجب التغليظ ولنا اطلاق النصوص ولان نفس السفر ليس بمعصية وانما المعصية ما يكون بعده او يجاوزه فصل متعلق الرخصة والله اعلم

باب صلوة الجمعة

لا تصح الجمعة الا فى مصر جامع او فى مصلى المصر ولا تجوز فى القرى لقوله عليه السلام لا جمعة ولا تشريق

وحال آنکه چنین نیست زیراچه اکثر سفرها خالی نمی باشد ازینکه مسافر پانزده روز اقامت نماید در جایهاے متعدد ف باینطور که دو روز در جائے وشش روز جائے دیگر وهفت روز در جاے سوم مثلا پس بسبب نیت اقامت پانزده روز در مکه ومنا مقیم نخواهد شد ص مگر وقتیکه نیت کند که در شب اقامت خواهد نمود در یکی ازان دو مکان پس بسبب دخول او درین مکان مقیم خواهد شد زیراچه اقامت شخص منسوب می شود بسوی مکانیکه درانجا شب میگذراند ف اگرچه در روز برای کار وحاجت در جایهای دیگر میگردد ص مسئله ۵ اگر نماز شخصے در ایام سفر فوت شود پس او بعد از مقیم شدن دو رکعت نماز قضا خواهد کرد وهمچنین اگر نماز او فوت شود در ایامیکه او مقیم بود پس او بعد از مسافر گشتن چهار رکعت نماز قضا خواهد کرد زیراچه قضا بحسب اداست وباید دانست که در اقامت وسفر آخر وقت نماز معتبر است اعنی انسان اگر در آخر وقت مقیم باشد چهار رکعت نماز بر او فرض می شود واگر در آخر وقت مسافر گردد دو رکعت نماز بر او فرض می شود مسئله ۶ در احکام سفر ف چون قصر نماز وغیره ص سفر معصیت وغیر معصیت هر دو برابر است ف اعنی احکام مذکوره چنانچه معتبر است در حق کسیکه بسفر حج میرود همچنین معتبر است در حق کسیکه برای دزدی ورا هزنی سفر می نماید ص وشافعی رحمه الله میگوید که سفر معصیت مفید احکام مذکوره نیست زیراچه احکام مذکوره موجب در حق مسافر برای تخفیف ثابت است پس متعلق نخواهد شد بسفر معصیت که موجب تغلیظ وتشدید است ودلیل علمای مارح یکے آن نصها است که وارد شده است درین باب چه آن نصها مطلق است وشامل است هر دو سفر را ودوم اینست که نفس سفر معصیت نیست بلکه معصیت است فعل دیگر که ارتکاب آن نماید بعد از سفر یا در سفر پس نفس سفر صلاحیت این دارد که مفید احکام مذکوره شود والله اعلم

باب شانزدهم در بیان نماز جمعه

مسئله انماز جمعه صحیح نیست مگر در شهر جامع یا در فنای آن ودر دیه جائز نیست زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که جائز نیست نماز جمعه ونه تکبیر تشریق

ولا فطر ولا اضحی الا فی مصر جامع والمصر الجامع کل موضع له امیر وقاض ینفذ الاحکام ویقیم الحدود وهذا عن ابی یوسف رح وعنه انهم
اذا اجتمعوا فی اکبر مساجدهم لم یسعهم والاول اختیار الکرخی وهو الظاهر والثانی اختیار الثلجی والحکم غیر مقصور علی المصلی
بل یجوز فی جمیع افنیة المصر لانها بمنزلته فی حوائج اهله ویجوز بمنی ان کان الامیر امیر الحجاز او کان الخلیفة مسافرا عند ابی حنیفة
وابی یوسف وقال محمد رح لا جمعة بمنی لانها من القری حتی لا یعید بها ولهما انها تمصر فی ایام الموسم وعدم التعیید
للتخفیف ولا جمعة بعرفات فی قولهم جمیعا لانها فضاء وبمنی ابنیة والتقیید بالخلیفة وامیر الحجاز لان الولایة لهما
اما امیر الموسم فیلی امور الحج لا غیر ولا یجوز اقامتها الا للسلطان او لمن امره السلطان لانها تقام بجمع عظیم وقد تقع
المنازعة فی التقدم والتقدیم وقد تقع فی غیره فلابد منه تتمیما لامرها ومن شرائطها الوقت فتصح فی وقت الظهر ولا تصح بعده
لقوله علیه السلام اذا مالت الشمس فصل بالناس الجمعة ولو خرج الوقت وهو فیها استقبل الظهر ولا یبنیه علیها لاختلافهما

ونه نماز عید فطر ونه نماز عید اضحی مگر در شهر جامع وباید دانست که شهر جامع عبارت است از موضعیکه دران امیر وقاضی باشند
وتنفیذ احکام شرع واقامت حدود نمایند واین تفسیر نزد ابی حنیفه رحمه الله است ونیز مرویست از ابی یوسف رح که آن
عبارت است از موضعیکه اگر اهل آن موضع جمع شوند در اکبر مساجد آن پس آنها دران مسجد نگنجند وتفسیر اول مختار کرخی رح
است وهمان ظاهر روایت است وتفسیر دوم مختار ثلجی رحمه الله است مسئله ۲ نماز جمعه جائز است در منا وقتیکه امیر حجاز
امامت نماید یا خلیفهٔ وقت که بسفر در انجا آمده باشد مثلا وامیر موسم حج را میرسد که نماز جمعه در منا ادا نماید چه وی را ولایت است بر امور یکه
بحج تعلق دارد فقط واین نزد شیخین رح است ومحمد رحمه الله گفته است که نماز جمعه در منا اصلا جائز نیست زیرا چه منا دیه است
وشهر نیست لهذا نماز عید در انجا گذارده نمی شود ودلیل شیخین رح اینست که منا در ایام موسم حج شهر میگردد ونماز عید در
منا گذارده نمی شود بجهت تخفیف در حق مردمان ف چه آنها درین ایام بمناسک حج مشغول می باشند پس اگر نماز عید
لازم گردانیده شود حرج لازم آید وعلاوه اینست که نماز جمعه فرض است ونماز عید سنت است یا واجب پس قیاس نماز جمعه
بران معقول نیست ص مسئله ۳ نماز جمعه جائز نیست در عرفات نزد جمیع علمای ما زیرا چه عرفات فضا وصحرای
محض است بخلاف منا چه دران بنا وعمارت است پس صلاحیت شهری دارد مسئله ۴ - اقامت نماز جمعه روا نیست
مگر سلطان را یا کسی را که سلطان وی را امر کند بآن زیرا چه نماز جمعه ادا نموده می شود بجماعت عظیم وگاهی نزاع واقع میشود میان آنها
در تقدم وتاخر وگاهی در تقدیم غیر وگاهی در امر دیگر پس ضرور است که سلطان یا کسیکه قائم مقام او باشد اقامت نماز جمعه نماید
تا امر نماز جمعه انصرام یابد مسئله ۵ باید دانست که برای نماز جمعه چند شرط است یکی ازان وقت نماز ظهر است زیرا چه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هرگاه آفتاب زائل گردد پس نماز جمعه را ادا کن باجماعت پس نماز جمعه
در وقت مذکور صحیح است وبعد از گذشتن آن صحیح نیست لهذا اگر بگذرد وقت مذکور ووقت نماز عصر در آید در حالیکه امام
در نماز جمعه است پس باید که نماز جمعه را ترک کند ونماز ظهر را بران بنا نکند بلکه نماز ظهر را از سر نو شروع نماید به نیت قضا

ومنها الخطبة لان النبی صلی الله علیه وسلم ما صلیها بدون الخطبة فی عمره وهی قبل الصلوة بعد الزوال به وردت السنة ویخطب خطبتین یفصل بینهما بقعدة به جری التوارث ویخطب قائما علی الطهارة لان القیام فیها متوارث ثم هی شرط الصلوة فیستحب فیها الطهارة کالاذان ولو خطب قاعدا او علی غیر طهارة جاز لحصول المقصود الا انه یکره لمخالفة التوارث وللفصل بینها وبین الصلوة فان اقتصر علی ذکر الله جاز عند ابی حنیفة رح وقالا لابد من ذکر طویل یسمی خطبة لان الخطبة هی الواجبة والتسبیحة والتحمیدة لا تسمی خطبة وقال الشافعی رح لا یجوز حتی یخطب خطبتین اعتبارا للتعارف وله قوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله من غیر فصل وعن عثمان رض قال الحمد لله فارتج علیه فنزل وصلی ومن شرائطها الجماعة لان الجمعة مشتقة منها واقلهم عند ابی حنیفة رح ثلثة سوی الامام وقالا اثنان سواه قال رح والاصح ان هذا قول ابی یوسف وحده له ان فی المثنی معنی الاجتماع وهی منبئة عنه

وبعضے از شرائط نماز جمعه خطبه است زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در عمر خود گاهی نماز جمعه را بدون خطبه ادا نکرده است وباید دانست که خطبه نماز جمعه پیش از نماز است زیرا چه چنین معمول است از حضور رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وخطیب را باید که دو خطبه بخواند ومیان دو خطبه اندکی نشیند زیرا چه چنین معمول از حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم است ونیز باید که باوضو ایستاده خطبه بخواند زیرا چه چنین معمول است از وقت رسول خدا صلی الله علیه وسلم وباید دانست که خطبه هرگاه شرط نماز است پس وضو برای آن مستحب خواهد بود چنانچه وضو برای اذان مستحب است مسئله ۶ اگر امام نشسته یا بی وضو خطبه بخواند جائز است زیرا چه آنچه مقصود از خطبه است حاصل می شود ولیکن مکروه است بجهت آنکه مخالف معمول است وبجهت آنکه درینصورت فصل لازم می آید میان خطبه ومیان نماز ف چه او بعد از فراغت از خطبه برای وضو خواهد رفت ص مسئله ۷ اگر خطیب در خطبه اکتفا نماید بر ذکر الله تعالی جائز است نزد ابی حنیفه رحمه الله وصاحبین رح گفته اند که ضرور است که در خطبه آنقدر ذکر خدا وغیره دراز باشد که آنرا خطبه گفته شود زیرا چه خطبه واجب است ومقدار تسبیح وتحمید را خطبه نمیگویند وشافعی رحمه الله گفته است که کمتر از دو خطبه جائز نیست چه همین دو خطبه معمول ومتعارف است ودلیل ابی حنیفه رحمه الله اینست که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بدوید وبیائید بسوی ذکر الله واین آیت مطلق است ومقید نیست باینکه آن دراز باشد یا دو خطبه باشد ومرویست که عثمان رضی الله عنه روزے بالای منبر برآمد وگفت الحمد لله وهمین قدر گفته بود که بند شد وبر زیاده گفتن قادر نشد پس از منبر فرود آمد ونماز جمعه ادا کرد ف واین موید مذهب ابی حنیفه رحمه الله است ص مسئله ۸ بعضے از شرائط نماز جمعه جماعت است زیرا چه جمعه مشتق است از جماعت ف وبدانکه ص اقل جماعتی ف که کفایت میکند برای جواز نماز جمعه ص سه مقتدیست نزد ابی حنیفه رحمه الله ونزد صاحبین رح دو مقتدیست قال رضی الله عنه که این قول ابی یوسف رح است بنابر روایت اصح ف ومحمد رحمه الله موافق ابی حنیفه رحمه الله است ص ودلیل ابی یوسف رح اینست که دو کس نیز جماعت است چه معنی اجتماع دران یافته میشود

ولهما ان الجمع الصحیح انما هو الثلث لانه جمع تسمیة ومعنی والجماعة شرط علیحدة وکذا الامام فلا یعتبر منهم وان نفر الناس قبل

ان یرکع الامام ویسجد الا النساء والصبیان استقبل الظهر عند ابی حنیفة رح وقالا اذا نفروا عنه بعد ما افتتح الصلوة صلی الجمعة

فان نفروا عنه بعد ما رکع وسجد سجدة بنی علی الجمعة خلافا لزفر رح هو یقول انه شرط فلا بد من دوامه کالوقت ولهما ان الجماعة

شرط الانعقاد فلا یشترط دوامها کالخطبة ولابی حنیفة رح ان الانعقاد بالشروع فی الصلوة ولا یتم ذلک الا بتمام الرکعة لان

ما دونها لیس بصلوة فلا بد من دوامها الیها بخلاف الخطبة فانها تنافی الصلوة فلا یشترط دوامها ولا معتبر ببقاء النسوان

وکذا الصبیان لانه لا تنعقد بهم الجمعة فلا تتم بهم الجماعة ولا تجب الجمعة علی مسافر ولا امرأة ولا مریض ولا اعمی ولا اعمی

لان المسافر یحرج فی الحضور وکذا المریض والاعمی والعبد مشغول بخدمة المولی والمرأة بخدمة الزوج فعذر وادفعا للحرج والضرر

فان حضروا فصلوا مع الناس اجزاهم عن فرض الوقت لانهم تحملوه فصاروا کالمسافر اذا صام ویجوز للمسافر والعبد والمریض ان یؤم فی الجمعة

ودلیل طرفین رح انیست که جمع صحیح نیست مگر سه چیز که آنرا جمع می نامند وهم معنی جمع دران متحقق است وجماعت شرط علیحده است وامام شرط علیحده پس ضرور است که سوای امام عدد جماعت یافته شود پس اگر مقتدیان بگریزند پیش ازانکه امام سجده کند وباقی نمانند از مقتدیان درپس امام مگر زنان وصبیان پس امام ابوحنیفه رح گفته است که درینصورت نماز جمعه صحیح نمی شود وباید امام راکه نماز ظهر شروع نماید وصاحبین رح گفته اند که اگر مقتدیان بگریزند بعد ازانکه امام افتتاح نماز کرده باشد باید که امام نماز جمعه را تمام کند واگر مقتدیان برو ند بعد ازانکه امام یک سجده کرده باشد پس درینصورت امام نماز جمعه تمام خواهد کرد وبراین اتفاق ابی حنیفه وصاحبین رح است برخلاف قول زفر رحمه الله چه او میگوید که جماعت شرط است پس ضرور است که این شرط یافته شود تا آخر نماز مانند شرط دیگر که وقت است مثلا وصاحبین رح میگویند که جماعت شرط انعقاد وتحریمه است پس دوام بقای آن ضرور نیست مانند خطبه وابوحنیفه رح میگوید که تحریمه منعقد می شود بسبب شروع در نماز وشروع دران متحقق نمی شود مگر وقتیکه یک رکعت تمام شود چه کمتر ازان نماز نیست پس ضرور است که تا تمامی یک رکعت شرط مذکوره یافته شود بخلاف خطبه چه آن منافی نماز است وبقای آن تا تمامی رکعت متصور نیست وباقی ماندن زنان وصبیان درپس امام معتبر نیست زیرا چه بسبب این مقتدیان تحریمه نماز جمعه منعقد نمیشود پس بسبب آنها تمام نخواهد شد نماز جمعه وجماعتی که شرط نماز جمعه است یافته نمی شود مسئله ۹ نماز جمعه واجب نیست بر مسافر ونه بر زن ونه بر مریض ونه بر بنده ونه بر نابینا زیرا چه اگر بر مسافر ومریض ونابینا نماز جمعه واجب شود بر آنها حرج لازم می آید وهمچنین بنده وزن معذور است چه بنده بخدمت خواجه مشغول است وزن بخدمت شوهر پس نماز جمعه بر آنها واجب نیست ولیکن اگر آنها حاضر شوند ونماز جمعه ادا نمایند صحیح می شود زیرا چه آنها را بسبب عذر معذور داشته شده بود وچون حاضر شدند برای نماز جمعه وادا نمودند آن را صحیح خواهد شد چنانچه مسافر اگر در ماه رمضان روزه ندارد معذور است ومعهذا اگر روزه دارد روزه صحیح می شود مسئله ۱۰ اگر مسافر یا بنده یا مریض امامت کند در نماز جمعه جائز است

وقال زفر رح لا یجزیه لانه لا فرض علیه فاشبه الصبی والمرأة ولنا ان هذه رخصة فاذا حضروا یقع فرضا علی ما بینا اما الصبی فمسلوب الاهلیة والمرأة لا تصلح لامامة الرجال وتنعقد بهم الجمعة لانهم صلحوا للامامة فیصلحون للاقتداء بطریق الاولی ومن صلی الظهر فی منزله یوم الجمعة قبل صلوة الامام ولا عذر له کره له ذلک وجازت صلوته وقال زفر رح لا یجزیه لان عنده الجمعة هی الفریضة اصالة والظهر کالبدل عنها ولا مصیر الی البدل مع القدرة علی الاصل ولنا ان اصل الفرض هو الظهر فی حق الکافة هذا هو الظاهر الا انه مامور باسقاطه باداء الجمعة وهذا لانه متمکن من اداء الظهر بنفسه دون الجمعة لتوقفها علی شرائط لا تتم به وحده وعلی التمکن یدور التکلیف فان بدا له ان یحضرها فتوجه الیها والامام فیها بطل ظهره عند ابی حنیفة رح بالسعی وقالا لا یبطل حتی یدخل مع الامام لان السعی دون الظهر فلا ینقضه بعد تمامه والجمعة فوقها فینقضها وصار کما اذا توجه بعد فراغ الامام

وزفر رحمه الله گفته است که جائز نیست زیرا چه نماز جمعه بر آنها فرض نیست پس آنها مانند صبی وزن اند ف وامامت صبی وزن جائز نیست همچنین امامت آنها نیز جائز نخواهد شد ص وعلمای مارح میگویند که آنها را ترک نماز جمعه بطریق رخصت جائز بود پس اگر حاضر خواهند شد و نماز جمعه خواهند کرد پس این نماز فرض واقع خواهد شد بنا برانچه بیان نموده شد اما صبی پس او اهلیت آن ندارد و اما زن پس او صلاحیت ندارد که امام مردان شود مسئله ۱۱ اگر در نماز جمعه مقتدی در پس امام نباشد مگر مسافر یا بنده یا مریض نماز جمعه صحیح می شود زیرا چه هرگاه آنها را صلاحیت امامت است پس صلاحیت اقتدا بطریق اولی خواهد بود مسئله ۱۲ اگر شخصی نماز ظهر گذارد در خانهٔ خود پیش از آنکه امام نماز جمعه گذارده باشد وحال آنکه آن شخص را هیچ عذر نیست پس مکروه است ولیکن نماز او جائز می شود و زفر رحمه الله گفته است که نماز او جائز نیست زیرا چه نزد زفر رحمه الله فرض اصلی در روز جمعه نماز جمعه است و نماز ظهر بمنزله بدل آن است و با وجود قدرت بر اصل رجوع بسوی بدل روا نیست وعلمای مارح میگویند که فرض اصلی در روز جمعه نماز ظهر است و همین ظاهر است ولیکن مکلف مامور است باسقاط آن باداء نماز جمعه و وجه آن اینست که مکلف تنها قادر است بر اداء نماز ظهر نه بر اداء نماز جمعه چه اداء نماز جمعه موقوف است بر شرائطیکه مکلف آن را بجا آوردن نمی تواند و مدار تکلیف شرعی بر قدرت است پس اگر شخص مذکور بعد از گذاردن نماز ظهر اراده نماز جمعه نماید و متوجه شود بسوی آن در حالیکه امام سنوز در نماز جمعه مشغول است پس بمجرد متوجه شدن و رفتن برای نماز جمعه نماز ظهر او باطل می شود نزد ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین رحمهما الله گفته اند که نماز ظهر او باطل نمی شود تا آن زمان که داخل شود در نماز جمعه و اقتدا نماید در پس امام مذکور ف وبمجرد رفتن بقصد نماز جمعه نماز ظهر او باطل نمی شود ص زیرا چه رفتن عمل ادنی است به نسبت نماز ظهر پس بسبب این عمل باطل نخواهد شد نماز ظهر او که تمام شده است و نماز جمعه فوق نماز ظهر است پس بعد از دخول در نماز جمعه ظهر او باطل خواهد شد و پیشتر از آن باطل نخواهد شد چنانچه باطل نمی شود در صورتیکه شخص مذکور متوجه شود بسوی نماز جمعه بعد از فراغت امام از نماز جمعه

ولہ ان السعی الی الجمعۃ من خصائص الجمعۃ فینزل منزلتہا فی حق ارتفاض الظہر احتیاطا بخلاف ما بعد الفراغ منہا لانہ لیس بسعی الیہا ویکرہ ان یصلی المعذورون الظہر بجماعۃ یوم الجمعۃ فی المصر وکذا اہل السجن لما فیہ من الاخلال بالجمعۃ اذ ہی جامعۃ للجماعات والمعذور قد یقتدی بہ غیرہ بخلاف اہل السواد لانہ لا جمعۃ علیہم ولو صلی قوم اجزأہم لاستجماع شرائطہ ومن ادرک الامام یوم الجمعۃ صلی معہ ما ادرکہ وبنی علیہا الجمعۃ لقولہ علیہ السلام ما ادرکتم فصلوا وما فاتکم فاقضوا وان کان ادرکہ فی التشہد او فی سجود السہو بنی علیہا الجمعۃ عندہما وقال محمد رح ان ادرک معہ اکثر الرکعۃ الثانیۃ بنی علیہا الجمعۃ وان ادرک اقلہا بنی علیہا الظہر لانہ جمعۃ من وجہ ظہر من وجہ لفوات بعض الشرائط فی حقہ فیصلی اربعا اعتبارا للظہر ویقعد لا محالۃ علی رأس الرکعتین اعتبارا للجمعۃ ویقرأ فی الاخریین لاحتمال النفلیۃ ولہما انہ مدرک للجمعۃ فی ہذہ الحالۃ حتی یشترط نیۃ الجمعۃ وہی رکعتان

ودلیل ابی حنیفہ رحمہ اللہ اینست کہ سعی نمودن ورفتن بسوی نماز جمعہ از خصائص نماز جمعہ است پس این سعی نمودن ورفتن بمنزلۂ نماز جمعہ اعتبار نمودہ می شود در حق بطلان نماز ظہر مذکور احتیاطاً بخلاف آنکہ سعی نماید بعد از فراغت امام از نماز جمعہ چہ این سعی بسوی نماز جمعہ نیست **مسئلہ ۱۳** مکروہ است کہ معذوران در روز جمعہ نماز ظہر را بجماعت گذارند در شہر وہمچنین مکروہ است گذاردن نماز ظہر باجماعت مر کسانی را کہ محبوس اند در بندی خانہ زیرا چہ جماعت آنہا موجب اختلال نماز جمعہ می شود بسبب آنکہ اگر معذوران جماعت نمایند کسی غیر از معذوران نیز در پس امام معذوران اقتدا خواہد کرد بخلاف اہل قریہ **ف** چہ آنہا را گذاردن نماز ظہر باجماعت رواست **ص** زیرا چہ نماز جمعہ بر آنہا فرض نیست وباید دانست کہ اگر معذوران وغیر معذوران باہم نماز ظہر باجماعت ادا نمایند در روز جمعہ پس نماز ظہر آنہا صحیح می شود زیرا چہ شرائط صحت آن یافتہ می شود **مسئلہ ۱۴** ہر کہ یابد امام را در نماز جمعہ پس باید کہ اقتدا کند در پس او وبعد از ان ہر قدر نماز کہ از نماز جمعہ در پس امام نیابد پس انرا بعد از فراغت امام بنا کند زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ ہر قدر نماز را کہ یابید در پس امام پس آنرا در پس امام ادا کنید وہر قدر کہ فوت شود در پس امام آن را قضا کنید پس اگر امام را در نماز جمعہ در تشہد دریابد یا در سجدۂ سہو دریابد باید کہ اقتدا کند در پس او **ف** وبعد از فراغت امام **ص** بنا کند نماز جمعہ را نزد شیخین رح ومحمد رح میگویند کہ اگر دریابد در پس امام اکثر رکعت دوم را بنا کند بران نماز جمعہ را واگر قلیل از ان دریابد در پس امام پس بنا کند نماز ظہر را چہ آن نماز درین صورت نماز جمعہ است در حق او من وجہ ونماز ظہر است من وجہ بجہت فوت شدن بعضے از شرائط نماز جمعہ در حق آن مقتدی پس باید کہ چہار رکعت نماز تمام کند باعتبار اینکہ نماز مذکور نماز ظہر است من وجہ وباید کہ بعد از دو رکعت **ف** بقدر تشہد **ص** نشیند واین ضرور است باعتبار آنکہ نماز مذکور نماز جمعہ است من وجہ ونیز باید کہ قرارت بخواند در دو رکعت آخر بجہت آنکہ احتمال است کہ آن نفل باشد وشیخین رحمہما اللہ میگویند کہ شخص مذکور دریافتہ است نماز جمعہ را در حالت مذکورہ لہذا شرط است کہ او نیت نماز جمعہ کند ونماز جمعہ دو رکعت است پس دو رکعت تمام خواہد کرد

ولا وجه لما ذکرا لانهما مختلفان فلا یبنی احدهما علی حرمة الآخر واذا خرج الامام یوم الجمعة ترک الناس الصلوٰة والکلام حتی یفرغ من خطبته

قال رح وهذا عند ابی حنیفة رح وقالا لا باس بالکلام اذا خرج الامام قبل ان یخطب واذا نزل قبل ان یکبر لان الکراهة للاخلال بفرض الاستماع

ولا استماع هنا بخلاف الصلوٰة لانها قد تمت ولابی حنیفة قوله علیه السلام اذا خرج الامام فلا صلوٰة ولا کلام من غیر فصل ولان الکلام قد یمتد طبعا

فاشبه الصلوٰة واذا اذن المؤذنون الاذان الاول ترک الناس البیع والشراء وتوجهوا الی الجمعة لقوله تعالی فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع واذا

صعد الامام المنبر جلس واذن المؤذنون بین یدی المنبر بذلک جری التوارث ولم یکن علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم

الا هذا الاذان ولهذا قیل هو المعتبر فی وجوب السعی وحرمة البیع والاصح ان المعتبر هو الاول اذا کان بعد الزوال لحصول الاعلام به ۵

وانچه محمد رحمه الله گفته است وجه ندارد زیرا چه نماز جمعه و نماز ظهر دو نماز مختلف است پس بنا کرده نخواهد شد یکی بر تحریمه دیگر

مسئله ۱۵ وقتیکه در روز جمعه امام بالای منبر برآید ترک نمایند مردمان نماز را و کلام را تا آن زمان که امام از خطبه

فارغ شود قال رضی الله عنه که این نزد ابی حنیفه رحمه الله است و صاحبین رحمهما الله گفته اند که بعد از برآمدن امام

بالای منبر تکلم نمودن مضائقه نیست پیش از آنکه شروع کند در خطبه و همچنین نزد صاحبین رحمهما الله تکلم مضائقه نیست بعد از

فرود آمدن امام از بالای منبر تا آن زمان که تکبیر تحریمه بگوید زیرا چه کراهت تکلم نیست مگر بسبب آنکه شنیدن خطبه فرض

است و تکلم موجب اختلال است در شنیدن آن و در اوقات مذکوره امام خطبه نمی خواند تا بشنود آن را پس کلام در این

اوقات مضائقه نیست بخلاف مشغول شدن بنماز چه آن مکروه است زیرا چه اشتغال بنماز گاهی دراز می شود و دلیل ابی حنیفه

رحمه الله یکی اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که امام هرگاه بالای منبر برآید پس نه نماز است در این وقت

و نه کلام و این حدیث مطلق است و تفصیلیکه ف بیان نموده اند آنرا صاحبین رحمهما الله در آن مذکور ص نیست

و دوم اینست که کلام نیز گاهی دراز می شود باقتضای طبیعت پس کلام مانند نماز است مسئله ۱۶ وقتیکه در روز جمعه مؤذنان

اذان اول بگویند باید که مردمان ترک نمایند بیع و شرا را و متوجه شوند بسوی نماز جمعه زیرا چه حق تعالی در قرآن مجید فرموده

است که هرگاه اذان گفته شود در روز جمعه پس سعی نمائید بسوی ذکر الله تعالی و ترک کنید بیع را مسئله ۱۷ هرگاه امام بالای

منبر برآید باید که نشیند و مؤذن اذان بگوید بمقابل منبر و بعد از آن خطبه بخواند و چون از خطبه فراغت نماید اقامت بگوید

مؤذن زیرا چه همین معمول و منقول است و باید دانست که نبود در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم مگر همین یک اذان مقابل منبر

بعد نشستن امام بالای آن لهذا بعضی گفته اند که همین اذان معتبر است در حق وجوب سعی بسوی ذکر الله تعالی

و در حق حرمت بیع و لیکن صحیح اینست که در حق وجوب سعی و حرمت بیع اذان اول معتبر است اگر اذان اول بعد از زوال

باشد زیرا چه بسبب آن اعلام حاصل میشود والله اعلم

باب صفة الجمعة

باب العیدین

وتجب صلوٰۃ العید علی کل من تجب علیہ صلوٰۃ الجمعۃ وفی الجامع الصغیر عیدان اجتمعا فی یوم واحد فالاول سنۃ والثانی فریضۃ ولا یترک واحد منہما قال وھذا تنصیص علی السنۃ والاول علی الوجوب وھو روایۃ عن ابی حنیفۃ وجہ الاول مواظبۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیہا ووجہ الثانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم فی حدیث الاعرابی عقیب سوالہ ھل علی غیرھن قال لا الا ان تطوع والاول اصح وتسمیتہ سنۃ لوجوبہ بالسنۃ ویستحب فی یوم الفطر ان یطعم قبل الخروج الی المصلی ویغتسل ویستاک ویتطیب لما روی انہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یطعم فی یوم الفطر قبل ان یخرج الی المصلی وکان یغتسل فی العیدین ولانہ یوم اجتماع فیسن فیہ الغسل والتطیب کما فی الجمعۃ ویلبس احسن ثیابہ لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان لہ جبۃ فنک او صوف یلبسہا فی الاعیاد ویودی صدقۃ الفطر اغناء للفقیر لیتفرغ قلبہ للصلوٰۃ ویتوجہ الی المصلی

باب ہفتدہم در بیان نماز عیدین ف اعنی عید الفطر وعید اضحی ص مسئلہ ۱ نماز عیدین واجب ست بر کسیکہ نماز جمعہ بر و واجب ست ف و محمد رح ص در جامع صغیر ف تصریح نمودہ است کہ نماز عیدین سنت ست چہ دران مذکور ست ص کہ نماز دو عید اگر مجتمع شود در یک روز ف اعنی نماز عید و نماز جمعہ ص پس اول سنت ست و دوم فرض و ہیچ یکی را ترک نباید کرد و دلیل سنت آن انیست ف کہ اعرابی بحضور پیغمبر صلعم آمد و سوال کرد کہ اسلام چیست پیغمبر صلعم در جواب او چند چیز بیان فرمود کہ از انجملہ پنجگانہ نماز ست در شب و روز و چون این را پیغمبر صلعم بیان فرمود ص اعرابی مذکور سوال کرد کہ آیا سوای نماز پنجگانہ نماز دیگر بر من واجب ست پیغمبر صلعم فرمود کہ نہ ولیکن اگر خواہی نماز نفل کنی ف پس ازین حدیث معلوم شد کہ سوای نماز پنجگانہ نمازہای دیگر ہمہ نفل ست ص ولیکن انچہ مذکور شد کہ واجب ست ف مرویست از ابی حنیفہ رح ص و اصح ست زیرا چہ پیغمبر صلعم بران مواظبت نمودہ است ف و در حدیث اعرابی پیغمبر صلعم وجوب آن را بجہت آن بیان نفرمود کہ نماز عید برای اعرابی مذکور واجب نبود ص و احتمال ست کہ در جامع صغیر آنرا بجہت آن سنت گفتہ است کہ وجوب آن بسنت ثابت ست ف اعنی بحدیث ص مسئلہ ۲ در روز عید فطر ف چند چیز ص مستحب ست ف یکی این ص کہ پیش از رفتن بسوی عیدگاہ چیزی ف از قسم شیرین ص بخورد ف و دوم اینکہ ص غسل نماید ف و سوم اینکہ ص مسواک کند ف و چہارم اینکہ ص استعمال خوشبوے نماید زیرا چہ مرویست کہ پیغمبر صلعم پیش از رفتن بسوی عیدگاہ چیزی تناول می فرمود و در ہر دو عید غسل می کرد و نیز روز عید روز اجتماع ست پس غسل و استعمال خوشبو دران سنت خواہد بود چنانچہ در روز جمعہ استعمال آن سنت ست ف و ہمچنین مستحب ست ص در روز عید کہ بپوشد بہترین جامہای خود را زیرا چہ مرویست کہ بود پیغمبر صلعم را جبہ از فنک یا از صوف ف اعنی پشم ص کہ می پوشید آن را در روز عید ف و فنک بمعنی پوستین ست ص مسئلہ ۳ باید کہ در روز عید الفطر صدقہ فطر را ف اول ص ادا کند ف و بدہد آن را بفقیران ص تا کہ فقیران بی نیاز شوند و دل آنہا فارغ از احتیاج شدہ مائل نماز شود و بعد ازان متوجہ شود بسوی عیدگاہ

ولا یکبر عند ابی حنیفة فی طریق المصلی وعندهما یکبر اعتبارا بالاضحی وله ان الاصل فی الثناء الاخفاء والشرع
ورد به فی الاضحی لانه یوم تکبیر ولا کذلک الفطر ولا یتنفل فی المصلی قبل صلوة العید لان النبی صلی الله علیه وسلم لم یفعل
ذلک مع حرصه علی الصلوة ثم قیل الکراهة فی المصلی خاصة وقیل فیه وفی غیره عامة لانه صلی الله علیه وسلم لم یفعله واذا حلت
الصلوة بارتفاع الشمس دخل وقتها الی الزوال واذا زالت الشمس خرج وقتها لان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی العید و
الشمس علی قید رمحین او رمحین ولما شهدوا بالهلال بعد الزوال امر بالخروج الی المصلی من الغد ویصلی الامام بالناس رکعتین
یکبر فی الاولی للافتتاح وثلثا بعدها ثم یقرأ الفاتحة وسورة ویکبر تکبیرة یرکع بها ثم یبتدی فی الرکعة الثانیة بالقرأة ثم یکبر
ثلثا بعدها ویکبر رابعة یرکع بها وهذا قول ابن مسعود وهو قولنا وقال ابن عباس یکبر فی الاولی للافتتاح وخمسا بعدها وفی الثانیة
یکبر خمسا ثم یقرأ وفی روایة یکبر اربعا وظهر عمل العامة الیوم بقول ابن عباس لامر بنیه الخلفاء فاما المذهب فالقول الاول

مسئله ۴ در روز عید فطر هرگاه متوجه شود بسوی عیدگاه در اثنای راه تکبیر بجهر نگوید نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح میگویند
که باید که تکبیر بجهر گوید چنانچه در روز عید اضحی میگویند ودلیل ابی حنیفه رح اینست که اصل ف در ذکر ص وثنا اخفاست وحدیث
بجهر آن در روز عید اضحی وارد شده است چه آن روز روز تکبیرست وروز عید الفطر چنین نیست مسئله ۵ باید که در
عیدگاه پیش از نماز عید نماز نفل نکند ف چه مکروه ست ص زیرا چه پیغمبر صلعم نماز نفل در عیدگاه نکرده ست باوجودیکه
جناب آنحضرت صلعم را کمال رغبت بود در گذاردن نماز بعد ازان ف بدانکه ص بعضی گفته اند که کراهیت نماز نفل مخصوص
بعیدگاه ست وبعضی گفته اند که کراهیت مذکور عام ست ومخصوص بعیدگاه نیست زیرا چه پیغمبر صلعم در روز عید نماز نفل نکرده است
اصلا ف نه در عیدگاه ونه در غیر آن ص مسئله ۶ وقت نماز عید از وقتیکه آفتاب بلند شود تا وقت زوال ست وهرگاه زائل
شود آفتاب وقت نماز عید باقی نمی ماند زیرا چه پیغمبر صلعم نماز عید می گذارد در حالیکه آفتاب بلند شود بقدر یک نیزه یا دو نیزه واگر
گواهی دادند گواهان بهلال عید بعد از زوال آفتاب امر می کرد بمردمان که فردا برای نماز عید بعیدگاه بروند مسئله ۷ ف
نماز عید دو رکعت ست باین ترتیب که ص امام در رکعت اول تکبیر تحریمه بگوید وبعد ازان ثنا خواند وبعد ازان
سه تکبیر بگوید وبعد ازان سورهٔ فاتحه وسورهٔ دیگر بخواند وبعد ازان تکبیر بگوید ورکوع کند ودر رکعت دوم اول
قراة بخواند وبعد ازان سه تکبیر وبعد ازان تکبیر چهارم بگوید ورکوع کند ف وبدانکه ص این ف ترتیب
که مذکور شد ص قول عبد الله ابن مسعود رضی الله عنهما ست واین مذهب علمای ماست وابن عباس
رضی الله عنهما گفته است که در رکعت اول بعد از تکبیر تحریمه ف وثنا ص پنج تکبیر بگوید ودر رکعت دوم نیز ف اول
ص پنج تکبیر بگوید وبعد ازان قراة بخواند ودر یک روایت ف بجای پنج تکبیر در رکعت دوم ص چهار تکبیر آمده
است ودرین زمانه عمل عامهٔ خلائق بقول ابن عباس رضی الله عنهما ست بسبب امر کردن خلفای عباسیه
بآن وعلمای ما رح می گویند که عمل کردن بموافقت قول ابن مسعود رضی الله عنهما اولی است

لان التکبیر ورفع الایدی خلاف المعهود فکان الاخذ بالاقل اولی ثم التکبیرات من اعلام الدین حتی یجهر بها فکان الاصل فیها الجمع وفی الرکعة الاولی یجب الحاقها بتکبیرة الافتتاح لقوتها من حیث الفرضیة والسبق وفی الثانیة لم یوجد الا تکبیرة الرکوع فوجب الضم الیها والشافعی اخذ بقول ابن عباس الا انه حمل المروی کله علی الزوائد فصارت التکبیرات عنده خمسة عشر او ستة عشر **قال** ویرفع یدیه فی تکبیرات العیدین یرید به ما سوی التکبیر فی الرکوع کقوله صلی الله علیه وسلم لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن وذکر من جملتها تکبیرات الاعیاد وعن ابی یوسف انه لا یرفع والحجة علیه ما روینا **قال** ویخطب بعد الصلوٰة خطبتین بذلک ورد النقل المستفیض یعلم الناس فیها صدقة الفطر واحکامها لانها شرعت لاجله ومن فاتته صلوٰة العید مع الامام لم یقضها لان الصلوٰة بهذه الصفة لم تعرف قربة الا بشرائط لا تتم بالمنفرد

زیرا چه ف تکبیرات زائد بنا بر قول ابن مسعود رضی الله عنهما کم ست از تکبیرات زائد که در قول ابن عباس رضی الله عنهما است واین ص تکبیر ف زائد ص و دستها بر داشتن دران خلاف معهود ست پس عمل کردن ف مطابق قولیکه دران تکبیرات زائد ص کم باشد اولی ست وبعد ازان باید دانست که تکبیرات مذکوره از اعلام دین ست لهذا بجهر گفته میشود پس باید که ضم کرده شود تکبیرات زائد با تکبیر اصلی ولیکن تکبیرات زائد در رکعت اول ضم نموده می شود با تکبیر تحریمه زیرا چه آن قوی ست بجهت آنکه فرض ست وسابق ودر رکعت دوم تکبیرات زائد ضم نموده میشود با تکبیر رکوع چه سوای آن دران تکبیر دیگر نیست وشافعی رح عمل کرده است بقول ابن عباس رض ف سوال مرویست از ابن عباس رضی الله عنهما که در رکعت اول هفت تکبیر می گفت ودر رکعت دوم شش تکبیر که مجموع سیزده میشود ودر روایت دیگر آمده است که در اول هفت تکبیر می گفت ودر دوم پنج ومجموع آن دوازده ست ودر مذهب شافعی رح پانزده یا شانزده تکبیر می گویند پس مذهب شافعی رح چگونه موافق قول ابن عباس رض خواهد بود جواب شافعی رح این سیزده یا دوازده تکبیر را بر تکبیرات زائد حمل نموده است بنا بران تکبیرات زائد مع تکبیرات اصلی که عبارت است از تکبیر تحریمه و تکبیر رکوع پانزده یا شانزده می گردد ص وباید دانست که مصلی در تکبیرات زائد دستها بر دارد ف چنانچه در تکبیر تحریمه می دارد ص زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که دستها بر داشته نمی شود مگر در هفت موضع یکی ازان هفت موضع تکبیرات عیدین ست واز ابی یوسف رح مرویست که دستها بر داشته نمی شود وحدیث مذکور حجت ست بر او مسئله ۸ بعد از فراغت نماز عید باید که دو خطبه بخواند امام زیرا چه همین معمول ست ومنقول ست بنقل متواتر ف وباید که ص در خطبه تعلیم صدقه فطر وبیان احکام آن نماید زیرا چه خطبه برای همین مشروع شده است مسئله ۹ هر که نماز عید را در پس امام نیابد پس تنها قضای آن نکند زیرا چه نماز عید بصفتیکه از شرع معلوم شده است وشرائطیکه دارد ست بآن از منفرد تمام نمیشود

فان غم الهلال وشهدوا عند الامام برؤية الهلال بعد الزوال صلى العيد من الغد لان هذا تاخير بعذر وقد ورد فيه الحديث فان حدث عذر يمنع من الصلوة فى اليوم الثانى لم يصلها بعده لان الاصل فيها ان لا تقضى كالجمعة الا انا تركناه بالحديث وقد ورد بالتاخير الى اليوم الثانى عند العذر ويستحب فى يوم الاضحى ان يغتسل ويتطيب لما ذكرناه ويؤخر الاكل حتى يفرغ من الصلوة لما روى ان النبى صلى الله عليه وسلم كان لا يطعم فى يوم النحر حتى يرجع فيأكل من اضحيته ويتوجه الى المصلى وهو يكبر لانه صلى الله عليه وسلم كان يكبر فى الطريق ويصلى ركعتين كالفطر كذلك نقل ويخطب بعدها خطبتين لانه صلى الله عليه وسلم كذلك فعل ويعلم الناس فيهما الاضحية وتكبير التشريق لانه مشروع الوقت والخطبة ما شرعت الا لتعليمه فان كان عذر يمنع من الصلوة فى يوم الاضحى صلها من الغد وبعد الغد ولا يصلها بعد ذلك لان الصلوة موقتة بوقت الاضحية فيقيد بايامها لكنه مسيئ فى التاخير من غير عذر لمخالفة المنقول والتعريف الذى يصنعه الناس ليس بشئ وهو ان يجمع الناس يوم عرفة فى بعض المواضع تشبيها بالواقفين بعرفة لان الوقوف عرف عبادة مختصة بمكان مخصوص فلا يكون عبادة دونه كسائر المناسك

مسئله ۱۱ اگر هلال عید بسبب ابر ف یا غبار ص دیده نشود و بعد زوال آفتاب گواهان برسند و گواهی دهند به هلال عید پس باید که نماز عید را فردا گذارند زیرا چه این تاخیر بنا بر عذر ست و دران حدیثی وارد شده است ف چنانچه سابق مذکور شد ص پس اگر فردا نیز عذری حادث شود که مانع نماز باشد پس نماز عید بعد از فردا گذارده نمیشود زیرا چه اصل در نماز عید این ست که قضا کرده نمیشود مانند نماز جمعه ولیکن گذاشتیم ما اصل را بنا بر حدیث و حدیث وارد شده است در این که نماز عید قضا نموده میشود در روز دوم بسبب عذر مسئله ۱۱ در روز عید اضحی مستحب ست غسل و مسواک و استعمال خوشبو بنا بر انچه در عید الفطر مذکور شده مسئله ۱۲ در روز عید اضحی مستحب ست که پیش از فراغت از نماز عید چیزی نخورد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در روز عید اضحی پیش از فراغت از نماز چیزی نمی خورد و بعد از فراغت از نماز چون از عیدگاه مراجعت می نمود پس از گوشت قربانی تناول میفرمود مسئله ۱۳ در روز عید اضحی هرگاه متوجه شود بسوی عیدگاه باید که در اثنای راه تکبیر گویان رود زیرا چه پیغمبر صلعم در اثنای راه تکبیر میگفت مسئله ۱۴ نماز عید اضحی مانند نماز عید الفطر دو رکعت ست و همین منقول ست مسئله ۱۵ بعد از نماز عید اضحی دو خطبه بخواند زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین کرده ست مسئله ۱۶ باید که در خطبه عید اضحی تعلیم قربانی ف و بیان احکام آن نماید و هم تعلیم نماید ص تکبیرات تشریق را زیرا چه آن مشروع ست درین وقت و خطبه مشروع نشده است مگر برای تعلیم آن مسئله ۱۷ اگر در روز عید اضحی عذری در پیش آید که مانع از نماز عید باشد پس باید که بگذارد نماز عید را روز دوم و روز سوم و بعد از گذشتن آن روز نیست زیرا چه نماز عید اضحی موقت ست بوقت قربانی نمودن پس گذاردن آن صحیح خواهد شد در ایامیکه قربانی ادا کردن دران جایز ست ولیکن اگر بغیر عذر تاخیر نماید گنهگار میشود بسبب مخالفت انچه منقول ست مسئله ۱۸ تعریف عبادت نیست و آن عبارتست از انکه در روز عرفه مجتمع شوند مردمان در بعض مواضع و مشابهت نمایند باهل عرفات و این عمل را بعضی مردمان می نمایند و عبادت می شمارند و این عبادت نیست زیرا چه در روز عرفه استاده شدن در عرفات که از مناسک حج ست عبادت مخصوص ست در مکان مخصوص پس آن در غیر آن مکان عبادت نخواهد بود چنانچه ادای مناسک حج سوای آن در جای دیگر عبادت نیست والله اعلم

فصل فی تکبیرات التشریق ویبدأ بتکبیر التشریق بعد صلوٰۃ الفجر من یوم عرفۃ ویختم عقیب صلوٰۃ العصر من یوم النحر عند ابی حنیفۃ وقالا یختم عقیب صلوٰۃ العصر من آخر ایام التشریق والمسئلۃ مختلفۃ بین الصحابۃ فاخذ ابو یوسف علی اخذ ابی الاکثر اذ ھو الاحتیاط فی العبادات واخذ بقول ابن مسعود اخذ ابی الاقل لان الجھر بالتکبیر بدعۃ والتکبیر ان یقول مرۃ واحدۃ اللہ اکبر اللہ اکبر لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر اللہ اکبر وللہ الحمد ھذا ھو المأثور عن الخلیل صلوات اللہ علیہ وھو عقیب الصلوات المفروضات علی المقیمین فی الامصار فی الجماعات المستحبۃ عند ابی حنیفۃ ولیس علی جماعات النساء اذا لم یکن معھن رجل ولا علی جماعۃ المسافرین اذا لم یکن معھم مقیم وقالا ھو علی کل من صلی المکتوبۃ لانہ تبع للمکتوبۃ وله ما روینا من قبل والتشریق ھو الجھر بالتکبیر کذا نقل عن الخلیل بن احمد ولان الجھر بالتکبیر خلاف السنۃ والشرع ورد بہ عند استجماع ھذہ الشرائط الا انہ یجب علی النساء اذا اقتدین بالرجال وعلی المسافرین عند اقتدائھم بالمقیم بطریق التبعیۃ قال یعقوب صلیت بھم المغرب یوم عرفۃ فنسوت ان اکبر فکبر ابو حنیفۃ

فصل در بیان تکبیرات تشریق مسئلہ ۱۔ باید کہ مصلی تکبیر تشریق شروع نماید بعد از نماز فجر در روز عرفہ و اختتام آن نماید بعد از نماز عصر در روز عید و این نزد ابی حنیفہ رح ست و صاحبین رح گفتہ اند کہ ختم کند آنرا بعد از نماز عصر در روز اخیر ف از روزہائیکہ آنرا ص ایام تشریق میگویند و باید دانست کہ درین مسئلہ اختلاف صحابہ رض ست و صاحبین رح عمل کردہ اند بقول علی کرم اللہ وجہہ بجہت عمل نمودن باکثر چہ در عبادات ہمین احتیاط ست و امام ابو حنیفہ رح عمل نمودہ ست بقول ابن مسعود رض بجہت عمل نمودن باقل چہ جہر در تکبیر بدعت ست مسئلہ ۲۔ تکبیر تشریق عبارتست از انیکہ مصلی بعد از نماز فرض یکبار بگوید اللہ اکبر اللہ اکبر لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر اللہ اکبر وللہ الحمد و ہمین منقول ست از خلیل عم و باید دانست کہ بعد ہر نماز فرض کہ ادا نمودہ شود بجماعت مستحبہ با جماعۂ مردان تکبیر مذکور گفتن واجب ست بر مصلی بشرطیکہ مصلی مذکور مقیم باشد در شہر پس در صورتیکہ صرف زنان با جماعت نماز گذارند بر انہا تکبیر گفتن واجب نیست و ہمچنین واجب نیست بر جماعت مسافران وقتیکہ کسی مقیم نباشد میان آنہا و این نزد ابی حنیفہ رح ست و صاحبین رح گفتہ اند کہ تکبیر مذکور واجب ست بر ہر مصلی کہ نماز فرض بگذارد چہ گفتن تکبیر مذکور تابع نماز فرض ست و دلیل ابی حنیفہ رح یکی این ست کہ ف پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ نیست نماز جمعہ و نہ تشریق و نماز عید الفطر و نہ عید اضحی مگر در شہر جامع چنانچہ سابق مذکور شدہ ست چہ مراد از تشریق درین حدیث تکبیر تشریق ست و ہرگاہ ثابت شدہ کہ برای تکبیر تشریق شہر جامع شرط ست پس باقی شرائط نیز ثابت خواہد شد و دوم انیست ص کہ تکبیر بجہر گفتن خلاف سنت ست و شرع وارد شدہ است بآن در صورتیکہ نماز فرض گذارد شود بشرائط مذکورہ ولیکن بر زنان نیز واجب میشود در صورتیکہ اقتدا نمایند در پس مرد ف و ہمچنین واجب ست ص بر مسافران در صورتیکہ اقتدا نمایند در پس مقیم و این وجوب تکبیر در حق آنہا بسبب تبعیت امام ست و بدانکہ اگر امام بسبب سہو ترک نماید تشریق را باید کہ مقتدی ترک نکند آنرا چنانچہ منقول ست کہ امام ابو یوسف رح نماز مغرب بجماعت گذاردہ بود در عرفات و امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ در مقتدیان بود امام ابو یوسف رحمہ اللہ کہ امام بود در نماز مذکور فراموش کرد تکبیر را و امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ تکبیر گفت

عہ اما می رست از ابی لغت و نوعی ۱۲

دل ان الامام وان ترك التكبير لا يتركه المقتدى وهذا لانه لا يودى فى حرمة الصلوة فلم يكن الامام فيه حتما وانما هو مستحب

باب صلوة الكسوف

قال اذا انكسفت الشمس صلى الامام بالناس ركعتين كهيئة النافلة فى كل ركعة ركوع واحد وقال الشافعى ركوعان له ماروت عائشة ولنا رواية ابن عمر والحال اكشف على الرجال لقربهم فكان الترجيح لروايته ويطول القرأة فيهما ويخفى عند ابى حنيفة وقالا يجهر وعن محمد مثل قول ابى حنيفة اما التطويل فى القرأة فبيان الافضل ويخفف ان شاء لان المسنون استيعاب الوقت بالصلوة والدعاء فاذا خفف احدهما طول الاخر واما الاخفاء والجهر فلهما رواية عائشة ان صلى الله عليه وسلم جهر فيها ولابى حنيفة رواية ابن عباس وسمرة بن جندب والترجيح قد مر من قبل كيف وانها صلوة النهار وهى عجماء ويدعو بعدها حتى تنجلى الشمس لقوله صلى الله عليه وسلم اذا رايتم من هذه الافزاع شيئا فارغبوا الى الله بالدعاء

پس معلوم شد که اگر امام فراموش کند آنرا مقتدی بگوید و سر آن این ست که تکبیر مذکور در اثنای نماز گفته نمی شود بلکه بعد از فراغت از نماز گفته میشود پس برای گفتن آن تبعیت امام ضرور نیست بلکه مستحب ست که امام اول شروع کند و مقتدیان شریک او شوند والله اعلم

باب سیزدهم در بیان نماز کسوف و خسوف **مسئله ۱** وقتیکه آفتاب را کسوف عارض شود پس باید که امام دو رکعت نماز جماعت گذارد بطور نفل **ف** اعنی بی اذان و اقامت و خطبه **ص** و در هر رکعت یک رکوع نماید و شافعی رح گفته است که در هر رکعت دو رکوع نماید زیرا چه عائشه رض چنین روایت کرده است و دلیل علمای ما این ست که ابن عمر رض روایت کرده است موافق مذهب علمای ما رح و روایت ابن عمر رض ترجیح وارد بر روایت عائشه رض زیرا چه مردان قریب امام استاده میشوند پس بر آنها احوال امام بوجه احسن معلوم میشود **مسئله ۲** - باید که امام قرأة دراز بخواند در دو رکعت نماز کسوف و باید که قرأت باخفا خواند نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بجهر بخواند و مرویست که قول محمد رح مثل قول ابی حنیفه رح ست و باید دانست که تطویل قرأة در نماز کسوف افضل ست و تخفیف قرأة نیز جائز ست زیرا چه مسنون این ست که نماز و دعا وقت کسوف را استیعاب نمایند پس اگر تخفیف نمایند در یکی از نماز و دعا باید که تطویل نمایند در دیگر تا استیعاب وقت مذکور بنماز و دعا حاصل شود و باید دانست که عائشه رضی الله تعالی عنها روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نماز کسوف قراءة بجهر خوانده است و این دلیل صاحبین رح ست و ابن عباس و سمره رض روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در نماز کسوف قرأة باخفا خوانده و این دلیل ابی حنیفه رح ست و روایت آنها ترجیح وارد بنا بر وجهیکه سابق مذکور شد بجهت آنکه نماز کسوف نماز روز ست و در ان اخفای قرأة است **مسئله ۳** باید که بعد از نماز بدعا مشغول باشند تا آن زمان که آفتاب از حالت کسوف بر آید و روشن گردد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه به بینید چیزیرا که موجب خوفست **ف** چون کسوف آفتاب و خسوف ماهتاب و زلزله وغیره **ص** پس مشغول بدعا شوید بسوی خدا تعالی **ف** و نیز مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صورت کسوف آفتاب فرموده است که ذکر خدا نمائید و استغفار بخوانید و طلب مغفرت نمائید از و

والسنة فی الادعیة تاخیرها عن الصلوة ویصلی بهم الامام الذی یصلی بهم الجمعة وان لم یحضر صلی الناس فرادی تحرزا عن الفتنة ولیس فی خسوف القمر جماعة لتعذر الاجتماع فی اللیل ولخوف الفتنة وانما یصلی کل واحد بنفسه لقوله صلی الله علیه وسلم اذا رایتم شیئا من هذه الاهوال فافزعوا الی الصلوة ولیس فی الکسوف خطبة لانه لم ینقل

باب الاستسقاء

قال ابوحنیفة رضی الله عنه لیس فی الاستسقاء صلوة مسنونة فی جماعة فان صلی الناس وحدانا جاز وانما الاستسقاء الدعاء والاستغفار لقوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا الآیة ورسول الله صلی الله علیه وسلم استسقی ولم تروعنه الصلوة وقالا یصلی الامام رکعتین لما روی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی فیه رکعتین کصلوة العید رواه ابن عباس قلنا فعله مرة وترکه اخری فلم یکن سنة وقد ذکر فی الاصل قول محمد وحده ویجهر فیهما بالقرأة

ص وباید دانست که سنت انیست که مشغول بدعا شوند بعد از فراغت از نماز مسئلہ ۴ + باید که امامت کند در نماز کسوف کسیکه امامت میکند در نماز جمعه واگر حاضر نباشد باید که هرکس تنها نماز گذارند واین بجهت آن ست که اگر کسی از آنها امام شود شاید که مردمان با امامت او راضی نشوند واین موجب فتنه وفساد ست مسئلہ ۵ + درخسوف ماهتاب نماز جماعت نیست زیرا چه خسوف در وقت شب بوقوع مے آید ودران وقت اجتماع مردمان متعذر ست ونیز خوف فتنه است پس باید که نماز خسوف هرکس تنها گذارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هرگاه به بینید چیزی را ازین چیزهای خوفناک پس مشغول شوید بنماز مسئلہ ۶ + در نماز کسوف خطبه نیست چه آن منقول نیست والله اعلم

باب نوزدهم در بیان نماز استسقاء وآن بمعنی طلب باران ست در شرع ص مسئلہ ۱ + امام ابوحنیفه رح گفته است که در استسقا نماز باجماعت مسنون نیست پس اگر مردمان نماز تنها تنها گذارند جائز است واستسقا عبارت ست از دعا واستغفار زیرا چه خدی تعالی در قرآن مجید فرموده است که طلب مغفرت نمائید از پروردگار خود بدرستیکه او تعالی غفار ست همچو غفاریکه باران می فرستد وهمچنین مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکبار استسقا نمود ونماز دران مروی نیست ف وباید دانست که طریق استسقا انیست که امام با مردمان پیاده رو بصحرا تا سه روز پی در پی بخضوع وخشوع درلباس کهنه بعد از دادن صدقه بهر سه روز وباید که در صحرا روبقبله نشینند وثنای خدا ورسول نمایند ص واستسقا باینطور بخوانند ف استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ص وبعد ازان امام بدعای طلب باران مشغول شود وبگوید چنانچه گفته است پیغمبر صلی الله علیه وسلم ف اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر رحمتک وسوای آن هر دعائیکه منقول باشد ومردمان آمین بگویند ص وصاحبین رح گفته اند که امام را باید که دو رکعت نماز استسقا گذارد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو رکعت نماز استسقا گذارده است مانند نماز عید واین را روایت کرده است ابن عباس رضی الله تعالی عنه وجواب قول صاحبین رحمه الله انیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکبار نماز کرده است وبار دیگر نکرده است پس ثابت نشد که نماز دران سنت ست ونزد صاحبین رحمه الله تعالی عنه دران دو رکعت نماز قرأة بجهر ست

اعتبارا بصلوة العيد ثم يخطب لما روى ان النبي صلى الله عليه وسلم خطب ثم هي كخطبة العيد عند محمد وعند ابي يوسف رح خطبة واحدة ولا خطبة عند ابي حنيفة لانها تبع للجماعة ولا جماعة عنده ويستقبل القبلة بالدعاء لما روى انه صلى الله عليه وسلم استقبل القبلة وحول رداءه ويقلب رداءه لما روينا قال رح هذا قول محمد اما عند ابي حنيفة فلا يقلب رداءه لانه دعاء فيعتبر بسائر الادعية وما رواه كان تفاؤلا ولا يقلب القوم اردیتهم لانه لم ينقل انه امرهم بذلك ولا يحضر اهل الذمة الاستسقاء لانه لاستنزال الرحمة وانما تنزل عليهم اللعنة

باب صلوة الخوف

اذا اشتد الخوف جعل الامام الناس طائفتين طائفة على وجه العدو وطائفة خلفه فيصلي بهذه الطائفة ركعة وسجدتين فاذا رفع رأسه من السجدة الثانية مضت هذه الطائفة الى وجه العدو وجاءت تلك الطائفة فيصلي بهم الامام ركعة وسجدتين وتشهد وسلم ولم يسلموا وذهبوا الى وجه العدو وجاءت الطائفة الاولى فصلوا ركعة وسجدتين وحدانا بغير قرأة لانهم لاحقون

زیرا چه در حدیث مذکور آمده است که پیغمبر صلعم دو رکعت نماز استسقا گذارده است مانند نماز عید و در نماز عید قراءة بجهر ست و باید که بعد از نماز استسقا خطبه بخواند زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در نماز استسقا خطبه خوانده است بعد از ان باید دانست که آن خطبه نزد محمد رح دو خطبه است مانند خطبهٔ عید و نزد ابی یوسف رح خطبهٔ واحد ست و نزد ابی حنیفه رح دران خطبه نیست زیرا چه خطبه تابع جماعت ست و نزد او در نماز استسقا جماعت نیست **مسئله ۲** - در وقت دعا برای استسقا باید که رو بقبله باشد زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در وقت دعا رو بسوی قبله گردانید و تحویل کرد ردای خود را لهذا محمد رح می گوید که امام را باید که تحویل رداء کند باین طور که طرف اعلی را اسفل گرداند و اسفل را اعلی و جانب راست را چپ گرداند و چپ را راست و نزد ابی حنیفه تقلیب رداء سنت نیست زیرا چه استسقا نزد او دعاست مانند دعاهای دیگر و انچه مرویست که پیغمبر صلعم تحویل رداء نموده است پس آن بطریق تفاؤل ست و مقتدیان را نباید که تحویل رداء نمایند زیرا چه منقول نیست که پیغمبر صلعم مقتدیان را بآن امر کرده است **مسئله ۳** - در جائیکه استسقا نمایند مسلمانان باید که ذمی در انجا حاضر نشود زیرا چه استسقا طلب نزول رحمت ست و بر ذمی لعنت نازل می شود و الله اعلم +

باب بستم در بیان نماز خوف **مسئله ۱** وقتیکه مقاتله واقع شود میان لشکر مسلمانان و کافران و محاربه رو دهد **ص** و از کافران خوف شدید باشد باید که امام مردمان را دو گروه نماید یک گروه را بروی کافران متوجه گرداند و گروه دیگر را در پس خود گرداند و با این گروه بگزارد یک رکعت نماز را و چون یک رکعت نماز تمام کند و سر از سجده دوم بردارد باید که این گروه دوم بروند و متوجه شوند بر روی کافران و گروه دیگر بیایند و اقتدا کنند در پس امام مذکور در رکعت دوم و امام باین گروه نیز یک رکعت نماز گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید و آنها که اقتدا نموده بودند در رکعت دوم سلام نگویند بلکه بروند بر روی کافران و بیایند آن گروه اول و یک رکعت باقی را تنها تنها تمام نمایند بغیر قراءة زیرا چه آنها لاحق اند اعنی آنها اول نماز را در پس امام دریافتند و آخر آن را در نیافتند **ف** و لاحق در آنقدر نماز که آنرا علیحده از امام ادا نماید قراءة نمیخواند پس آنها قراءة نخوانند

وتشهدوا وسلموا ومضوا الى وجه العدو وجاءت الطائفة الاخرى وصلوا ركعة وسجدتين بقراءة لانهم مسبوقون وتشهدوا وسلموا والاصل فيه رواية ابن مسعود ان النبي عليه السلام صلى صلوة الخوف على الصفة التي قلنا وابو يوسف وان انكر شرعيتها في زماننا فهو محجوج عليه بما روينا فان كان الامام مقيما صلى بالطائفة الاولى ركعتين وبالطائفة الثانية ركعتين لما روى انه صلى الله عليه وسلم صلى الظهر بالطائفتين ركعتين ركعتين ويصلي بالطائفة الاولى من المغرب ركعتين وبالثانية ركعة واحدة لان تنصيف الركعة الواحدة غير ممكن فجعلها في الاولى اولى لحكم السبق ولا يقاتلون في حال الصلوة فان فعلوا بطلت صلوتهم لانه صلى الله عليه وآله وسلم شغل عن اربع صلوات يوم الخندق ولو جاز الاداء مع القتال لما تركها فان اشتد الخوف صلوا ركبانا فرادى يؤمون بالركوع والسجود الى اى جهة شاءوا اذا لم يقدروا على التوجه الى القبلة لقوله تعالى فان خفتم فرجالا او ركبانا وسقط التوجه للضرورة وعن محمد انهم يصلون جماعة وليس بصحيح لانعدام الاتحاد في المكان

ص ولیکن تشہد خوانند وسلام گویند وبعد ازان بروند بروی کافران ویاید این گروہ دوم ویک رکعت نماز را تنہا تنہا ادا نمایند وقرأۃ بخوانند زیراچہ آنہا مسبوق اند ف اعنی آخر نماز را وپس امام دریافتند ومسبوق قرأۃ میخواند در مقدار نماز یکہ علیحدہ از امام میگذارد ص وبعد از تمام رکعت تشہد بخوانند وسلام بگویند واصل درین مسئلہ این ست کہ ابن مسعود رضہ روایت کردہ است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز خوف بطور مذکور گذاردہ ست وابو یوسف رح میگوید کہ درین زمانہ نماز خوف بطور مذکور مشروع نیست وروایت ابن مسعود رضہ حجت ست براو ف وانیکہ مذکور شد درصورتیست کہ آنہا مسافر باشند ص واما اگر امام در نماز خوف مقیم باشد پس باید کہ باگروہ اول دو رکعت نماز گذارد وباگروہ دیگر نیز دو رکعت نماز گذارد زیراچہ مرویست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نماز ظہر گذاردہ است بادو گروہ دو دو رکعت مسئلہ ۳ در نماز مغرب باید کہ امام باگروہ اول دو رکعت نماز گذارد وباگروہ دوم یک رکعت زیراچہ تنصیف یک رکعت ممکن نیست پس آنرا باگروہ اول گذاردن اولی ست بجہت آنکہ گروہ اول سابق ست مسئلہ ۴ - درعین حالت نماز آنہا را قتال کردن روا نیست پس اگر درعین نماز قتال نمایند نماز آنہا باطل خواہد شد زیراچہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در روز جنگ خندق چہار نماز بسبب اشتغال بکارزار فوت شد پس اگر ادای نماز مع اشتغال بجنگ جائز می بود ہر آئینہ چہار وقت نماز را ترک نمی کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مسئلہ ۴ - اگر خوف شدید باشد ف از کافران ص باید کہ مسلمانان سوار شدہ تنہا تنہا نماز گذارند در رکوع وسجود بایما ادا نمایند بہر جانب کہ خواہند وقتیکہ قادر نباشند برانیکہ متوجہ شوند بسوی قبلہ زیراچہ در قرآن مجید فرمودہ است کہ اگر خائف باشید شما پس نماز بگذارید درحالیکہ پیادہ ہستید یا سوار ومتوجہ شدن بسوی قبلہ نیز درین صورت ساقط ست بسبب ضرورت واز محمد رحمہ اللہ مرویست کہ درین حالت نماز باجماعت گذارند واین صحیح نیست بجہت آنکہ اتحاد مکان برای نماز جماعت شرط ست وآن فوت مے شود درین صورت

واللہ اعلم بالصواب

باب الجنائز

اذا احتضر الرجل وجه الی القبلة علی شقه الایمن اعتبارا بحال الوضع فی القبر لانه اشرف علیه المختار فی بلادنا الاستلقاء لانه ایسر لخروج الروح والاول هو السنة ولقن الشهادتین لقوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله والمراد الذی قرب من الموت فاذا مات شد لحیاه وغمض عیناه بذلک جری التوارث ثم فیه تحسینه فیستحسن **فصل فی الغسل**

فاذا اراد واغسله وضعوه علی سریر لینصب الماء عنه وجعلوا علی عورته خرقة اقامة لواجب الستر ویکتفی بستر العورة الغلیظة هو الصحیح تیسیرا ونزعوا ثیابه لیمکنهم التنظیف ووضوءه من غیر مضمضة واستنشاق لان الوضوء سنة الاغتسال غیر ان اخراج الماء منه متعذر فیترکان ثم یفیضون الماء علیه اعتبارا بحال الحیاة ویجمر سریره وتر الما فیه من تعظیم المیت وانما یوتر لقوله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر ویغسل الماء بالسدر او بالخرض مبالغة فی التنظیف فان لم یکن فالماء القراح

باب بست ویکم در بیان احکام جنازه ف بالفتح اعنی میت ص **مسئله ۱** - وقتیکه قریب بمرگ رسد کسی ف باین طور که در حالت نزع باشد ص پس باید که او را بر پهلوی راست خوابانند باینطور که رو بقبله باشد زیراچه در قبر بچنین کیفیت میت را می نهند واو قریب آن رسیده است ومختار در بلاد ما این ست که بر پشت می خوابانند زیراچه درین صورت جان بآسانی می برآید واول سنت ست **مسئله ۲** باید که آنکس را تلقین شهادتین نمایند زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که تلقین کنید موتا ها را کلمه اشهد ان لا اله الا الله ف وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ص ومراد از موتا درین حدیث کسی ست که قریب بمرگ ست ف وباید دانست که طریق تلقین کلمه شهادت اینست که فرمان نزد آنکس کلمه شهادت را بجهر بخوانند تا او بشنود وبخواند ونباید که امر نمایند آنکس را بخواندن کلمه شهادت ص **مسئله ۳** بعد از مردن بند کنند دهن او را ف اگر وا باشد ص ونیز چشمهای او را بند نمایند زیراچه این معمول ومنقولست ونیز دران تحسین صورت وی ست والله اعلم

فصل در بیان غسل میت **مسئله ۱** - هرگاه بخواهند که میت را غسل دهند باید که نهند میت را بر تخته تا آب مستعمل از وجه اشود وبریزد وهمچنین باید که نهند بر عورت او پارچه را برای ستر عورت ودرین حالت اکتفا نمایند بر پوشیدن عورت غلیظه بجهت آنکه درین آسانی ست در غسل دادن وهمین صحیح ست وباید که بکشند از بدن او جامهای وی را تا تنظیف وتطهیر ممکن شود وباید که وضو دهند وی را بغیر مضمضه واستنشاق زیراچه وضو سنت غسل ست ولیکن هرگاه اخراج آب از دهن وبینی متعذر ست مضمضه واستنشاق ترک نموده خواهد شد وبعد ازان بریزند آب را بر بدن او چنانچه در حالت حیات همین طور غسل میکرد **مسئله ۴** تخته که میت را بران می نهند باید که آنرا خوشبو نمایند باینطور که که عود را در مجمر سوزند وآن مجمر را بگرد آن تخته بگردانند ف تا دود آن بتخته مذکور برسد ص زیراچه دران تعظیم میت ست واین عمل را مکرر نمایند بعد دطاق زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که الله تعالی طاق ست ودوست می دارد طاق را **مسئله ۵** آبیکه غسل می دهند بآن میت را باید که گرم نمایند آن را باین طور که برگ کنار یا اشنان دران اندازند چه بسبب آن تنظیف وطهارت بوجه احسن حاصل می شود واگر برگ کنار واشنان میسر نباشد پس آب خالص کافی ست

لحصول اصل المقصود ويغسل راسه ولحيته بالخطمي ليكون انظف له ثم يضجعه على شقه الايسر فيغسل بالماء والسدر حتى يرى ان الماء قد وصل الى مايلي التخت منه ثم يضجعه على شقه الايمن فيغسل حتى يرى ان الماء قد وصل الى مايلي التخت منه لان السنة هو البداية بالميامن ثم يجلسه ويسنده اليه ويمسح بطنه مسحا رفيقا تحرزا عن تلويث الكفن فان خرج منه شيء غسله ولا يعيد غسله ولا وضوءه لان الغسل عرفناه بالنص وقد حصل مرة ثم ينشفه بثوب كيلا يبتل اكفانه ويجعله اي الميت في اكفانه ويجعل الحنوط على رأسه ولحيته والكافور على مساجده لان التطيب سنة والمساجد اولى بزيادة الكرامة ولا يسرح شعر الميت ولا لحيته ولا يقص ظفره ولا شعره لقول عائشة رض علام تنصون ميتكم ولان هذه الاشياء للزينة وقد استغنى الميت عنها وفي الحي كان تنظيفا لاجتماع الوسخ تحته وصار كالختان **فصل في التكفين** السنة ان يكفن الرجل في ثلثة اثواب ازار وقميص ولفافة لما روي انه صلى الله عليه وسلم كفن في ثلثة اثواب بيض سحولية ولانه اكثر ما يلبسه عادة في حياته فكذا بعد مماته

چه بآن نیز مقصود حاصل ست **مسئله ۴** باید که موی سر وریش میت را بخطمی بشویند تا خوب پاک وصاف گردد وبعد ازان بغلطانند میت را بر پهلوی چپ پس غسل دهند ویرا از آبیکه برگ کنار دران جوشش داده باشند حتی که معلوم شود که آب رسید ببدن وی که متصل است به تخته وبعد ازان بغلطانند آنرا بر پهلوی راست وغسل دهند وی را تا آنکه معلوم شود که آب رسید ببدن وی که متصل ست به تخته وباین ترتیب غسل دادن بجهت آنست که شروع کردن از جانب راست سنت است وبعد ازان تکیه داده بنشانند وشکم ویرا نرم بمالند پس اگر چیزے بر آید از شکم او آن را بشویند واعاده نمایند غسل را ونه وضو را زیرا چه غسل میت از نص معلوم شده ست وباری حاصل شده است وباید دانست که مالیدن شکم میت بجهت آنست که اگر چیزی بر آید پس همین وقت بر آید چه اگر بعد از پوشانیدن کفن چیزی بر آید کفن ملوث خواهد شد وبعد از غسل از بدن وی آب را بچنبند بپارچه تا کفن تر نگردد وبعد ازان بنهند میت را بالای کفن وبمالند خوشبو را که آنرا حنوط می گویند بر سر وریش او وهمچنین بمالند کافور را بر هفت اندام که آن را در وقت سجده بر زمین می نهاد زیرا چه خوشبو مالیدن بر بدن میت سنت ست واعضای مذکوره بآن سزاوار ست بسبب آنکه لائق تعظیم وکرامت ست **مسئله ۵** - موی سر وریش میت را شانه نباید کرد وهمچنین ناخن وموے او را نباید تراشید بجهت روایتیکه از عائشه رض مرویست وبجهت آنکه این چیزها برای زینت است ومیت را حاجت آن نیست وتراشیدن ناخن وموی زنده مانند ختان ست چه دران تنظیف ست از چرکهائیکه در زیر آن جمع می شود والله اعلم

فصل در بیان تکفین **مسئله ۱** - سنت این ست که کفن مرد سه پارچه باشد یکی ازار ودوم قمیص وسوم لفافه بجهت آنکه مرویست که کفن پیغمبر صلعم سه پارچه سفید سحولیه بود وسحول پنبه ست یا موضعی ست ازین وبجهت آنکه اکثر لباس انسان در حالت حیات سه پارچه است پس بعد از مرگ نیز مناسب ست که تکفین شود در سه پارچه

فان اقتصروا علی ثوبین جاز والثوبان ازار ولفافة وهذا کفن الکفایة لقول ابی بکر رض اغسلوا ثوبی هذین وکفنونی فیهما ولانه ادنی لباس الاحیاء والازار من القرن الی القدم واللفافة کذلک والقمیص من اصل العنق واذا اراد والف الکفن ابتدأ وا بجانبه الایسر فلفوه علیه ثم بالایمن کما فی حال الحیوة وبسطه ان تبسط اللفافة اولا ثم یبسط علیها الازار ثم یقمص المیت ویوضع علی الازار ثم یعطف الازار من قبل الیسار ثم من قبل الیمین ثم اللفافة کذلک وان خافوا ان ینتشر الکفن عنه عقدوه بخرقة صیانة عن الکشف وتکفن المراءة فی خمسة اثواب درع وازار وخمار ولفافة وخرقة تربط فوق ثدییها لحدیث ام عطیة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اعطی للواتی غسلن ابنته خمسة اثواب ولانها تخرج فیها حالة الحیوة فکذا بعد الممات ثم هذا بیان کفن السنة وان اقتصروا علی ثلثة اثواب جاز وهی ثوبان وخمار وهو کفن الکفایة ویکره اقل من ذلک وفی الرجل یکره الاقتصار علی ثوب واحد الا فی حالة الضرورة لان مصعب بن عمیر حین استشهد کفن فی ثوب واحد وهذا کفن الضرورة وتلبس المراءة الدرع اولا ثم یجعل شعرها ضفیرتین علی صدرها فوق الدرع ثم الخمار فوق ذلک ثم الازار تحت اللفافة

واگر اکتفا نمایند بر دو پارچه که ازار ولفافه ست جائزست واین را کفن کفایت می گویند بجهت آنکه ابوبکر صدیق رض فرموده بود که این هر دو پارچهٔ مرا بشوئید وبآن تکفین کنید وبجهت آنکه ادنی لباس انسان در حالت حیات دو پارچه ست وباید دانست که ازار عبارت ست از چادریکه از سر تا قدم برسد ولفافه نیز چنین ست وقمیص از گردن تا بقدم ف ولیکن بغیر گریبان وآستین وطرز ص مسئله ۲ - هرگاه بخواهند که کفن را بر میت به پیچند باید که اول از جانب چپ بگردانند وبعد ازان از جانب راست چنانچه انسان در حالت حیات بهمین وضع چادر می پوشد وباید دانست که طریق گستردن کفن اینست که اول لفافه را گسترده بالای آن ازار را وبعد ازان میت را قمیص پوشانیده بنهند بالای ازار وبه پیچند ازار از جانب چپ وبعد ازان از جانب راست وبعد ازان لفافه را نیز باین ترتیب به پیچند واگر آنها را خوف باشد که در وقت برداشتن جنازه کفن میت واخواهد شد باید که به بندند آنرا از پاره پارچه تا از واشدن محفوظ ماند مسئله ۳ - کفن زن پنج پارچه است ف یکی ص درع ف اعنی قمیص ودوم ص ازار ف وسوم ص خمار ف اعنی سرانداز وچهارم ص لفافه ف وپنجم ص خرقه که بآن پستانهای وبرابه بندند بجهت آنکه ام عطیه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم برای کفن پنج پارچه داد بزنانیکه غسل میدادند رقیه رض دختر پیغمبر صلعم را وبجهت آنکه زن در حالت حیات پنج پارچه پوشیده بیرون خانه می گردد پس همچنین کفن او نیز پنج پارچه خواهد شد واین کفن سنت ست در حق زن واگر در کفن زن بسه پارچه اکتفا نمایند جائزست وآن سه پارچه ازار ولفافه وخمار ست واین کفن کفایت ست در حق زن وکمتر ازان مکروه است ودر حق مرد اکتفا نمودن بریک پارچه مکروه است مگر در حالت ضرورت ف ودر اینجا مکروه نیست ص زیرا چه مصعب ابن عمیر رض وقتیکه شهید شد تکفین نموده شد دریک پارچه واین را کفن ضرورت می گویند وباید دانست که ترتیب در تکفین زن اینست که اول درع پوشانیده شود وبعد ازان موی سر او دو ضفیره نمایند وبنهند آن را بر سینه بالای درع وبعد ازان بالای آن خمار پوشانند وبعد ازان ازار وبعد ازان لفافه

قال وتجمر الاکفان قبل ان یدرج فیھا المیت وترا لانہ صلی اللہ علیہ وسلم امر باجمار اکفان ابنتہ وترا والاجمار ھو التطییب فاذا فرغوا منہ صلوا علیہ لانھا فریضۃ **فصل فی الصلوٰۃ علی المیت** واولی الناس بالصلوٰۃ علی المیت السلطان ان حضر لان فی التقدم علیہ ازدراء بہ فان لم یحضر فالقاضی لانہ صاحب ولایۃ فان لم یحضر فیستحب تقدیم امام الحی لانہ رضیہ فی حال حیوتہ **قال** ثم الولی والاولیاء علی الترتیب المذکور فی النکاح فان صلی غیر الولی والسلطان اعاد الولی یعنی ان شاء لما ذکرنا ان الحق للاولیاء وان صلی الولی لم یجز لاحد ان یصلی بعدہ لان الفرض یتادی بالاول والنفل بھا غیر مشروع ولھذا راینا الناس ترکوا عن اخرھم الصلوٰۃ علی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وھو الیوم کما وضع وان دفن المیت ولم یصل علیہ صلی علی قبرہ لان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی علی قبر امرأۃ من الانصار ویصلی علیہ قبل ان یتفسخ والمعتبر فی معرفۃ ذلک اکبر الرأی ھو الصحیح لاختلاف الحال والزمان والمکان والصلوٰۃ ان یکبر تکبیرۃ یحمد عقیبھا ثم

مسئلہ ۴ - باید کہ پیش از نہادن میت در کفن کفن را خوشبو نمایند باینطور کہ عود را در مجمر بسوزند و مجمر را بگرد کفن گردانند تا دود آن بکفن رسد و این عمل را بعد وطاق نمایند اعنی سہ بار یا پنج بار زیرا چہ پیغمبر صلعم امر کردہ است بخوشبو کردن کفن دختر خود بعد وطاق و چون از تکفین فراغت نمایند نماز جنازہ گذارند بران چہ نماز جنازہ فرض کفایت ست واللہ اعلم

فصل در بیان نماز جنازہ **مسئلہ ۱** - اولی بامامت در نماز جنازہ سلطان ست اگر حاضر باشد زیرا چہ تقدم در امامت بر سلطان اہانت اوست واگر او حاضر نباشد پس قاضی اولی ست **ف** نسبت دیگران **ص** چہ او صاحب ولایت ست واگر قاضی حاضر نباشد پس مستحب اینست کہ امامت نماید کسیکہ امام ست در مسجد محلہ کہ او را امام الحی می گویند زیرا چہ میت در حیات خود راضی بود بامامت او و بعد از ان اولی بامامت اولیای میت اند بترتیبیکہ مذکور خواہد شد در کتاب النکاح پس اگر نماز جنازہ بگذارد غیر ولی و سلطان پس ولی را میرسد کہ اعادہ آن نماید اگر خواہد بجہت آنکہ مذکور شد کہ حق امامت مر اولیای میت راست واگر ولی میت نماز جنازہ گذارد دیگری را نمیرسد کہ اعادہ آن نماید زیرا چہ بسبب گذاردن ولی نماز جنازہ را فرض ادا میشود و بعد از ان اگر کسی دیگر بگذارد بار دیگر پس این نفل خواہد بود و نماز جنازہ بطریق نفل مشروع نیست لہذا مردمان نماز جنازہ نمیگذارند بر قبر پیغمبر صلعم و حال آنکہ جسد مبارک آنحضرت صلعم موجود ست در قبر الآن کما کان **مسئلہ ۲** - اگر بغیر نماز جنازہ دفن کردہ شود میت پس درین صورت بر قبر او نماز جنازہ گذاردہ می شود زیرا چہ پیغمبر صلعم نماز جنازہ گذاردہ است بر قبر زنی از قوم انصار ولیکن باید دانست کہ نماز جنازہ بر قبر گذاردہ می شود تا آن زمان کہ جسد میت متفسخ نشود و معتبر دران ظن غالب ست و ہمین صحیح ست **ف** و تعیین آن بمدت و میعاد متصور نیست **ص** زیرا چہ تفسخ جسد میت مختلف می شود بنا بر اختلاف احوال میت و بنا بر اختلاف زمان و مکان **ف** اعنی جسد فربہ زود متفسخ میگردد بہ نسبت جسد لاغر و ہمچنین در بعض زمان و مکان زود متفسخ می گردد بہ نسبت زمان و مکان دیگر **ص**

مسئلہ ۳ نماز جنازہ عبارت از اینکہ اول تکبیر تحریمہ بگوید مصلی و بعد از ان ثنا خواند و بعد از خواندن ثنا

یکبر تکبیرة ویصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم ثم یکبر تکبیرة یدعو فیها لنفسه وللمیت وللمسلمین ثم یکبر الرابعة ویسلم لانه صلی الله علیه وسلم کبر اربعا فی اخر صلوة صلها فنسخت ما قبلها ولو کبر الامام خمسا لم یتابعه المؤتم خلافا لزفر لانه منسوخ لما روینا وینتظر تسلیمة الامام فی روایة وهو المختار والاتیان بالدعوات استغفار للمیت والبدایة بالثناء ثم بالصلوة سنة الدعاء ولا یستغفر للصبی ولکن یقول اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا ولو کبر الامام تکبیرة او تکبیرتین لا یکبر الاتی حتی یکبر اخری بعد حضوره عند ابی حنیفة ومحمد وقال ابو یوسف یکبر حین یحضر لان الاولی للافتتاح والمسبوق یأتی به ولهما ان کل تکبیرة قائمة مقام رکعة والمسبوق لا یبتدی بما فاته اذ هو منسوخ ولو کان حاضرا فلم یکبر مع الامام لا ینتظر الثانیة بالاتفاق لانه بمنزلة المدرک ویقوم الذی یصلی علی الرجل والمرأة بحذاء الصدر لانه موضع القلب وفیه نور الایمان فیکون القیام عنده اشارة

تکبیر دیگر بگوید و بعد ازان درود بخواند و بعد از خواندن درود تکبیر دیگر بگوید و بعد ازان دعا بخواند برای خود و برای میت و برای مسلمانان ف وآن دعا اینست اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان ص بعد ازان تکبیر چهارم بگوید و سلام بگوید از جانب راست زیرا چه پیغمبر صلعم چهار تکبیر گفته است در نماز جنازه که در آخر عمر گذارده است پس انچه پیش ازان بود منسوخ گشته است لهذا اگر پنج تکبیر بگوید امام مقتدی متابعت او نکند بخلاف زفر رح چه آن منسوخ ست ولیکن برای سلام انتظار امام نماید و همین مختار ست و باید دانست که خواندن دعا طلب آمرزش ست برای میت و ابتدا کردن بثنا و بعد ازان بدرود سنت دعاست و طلب آمرزش برای بالغ ست نه برای صبی و دعائیکه بر جنازه صبی خوانده می شود اینست که بگوید اللهم اجعله لنا فرطا واجعله لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعا ومشفعا ف واگر میت صبیه باشد چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا واجعلها لنا اجرا وذخرا واجعله لنا شافعة ومشفعة ص

مسئله ۴ اگر شخصی بیاید برای نماز جنازه بعد از آنکه امام یک تکبیر گفته باشد یا دو تکبیر گفته باشد پس آن شخص را نباید که تکبیر بگوید بلکه منتظر باشد و تکبیر بگوید وقتیکه امام تکبیر دیگر بگوید در حضور او و این نزد طرفین رح ست و ابو یوسف رح گفته است که شخص مذکور تکبیر اول بگوید وقتیکه او حاضر شود ف و برای آن انتظار امام نکند ص زیرا چه تکبیر اول تکبیر افتتاح ست و مسبوق تکبیر افتتاح میگوید و طرفین رح میگویند که هر تکبیر از تکبیرات نماز جنازه قائم مقام یک رکعت نماز ست و مسبوق ابتدا نمیکند بچیزیکه فوت می شود در پس امام زیرا چه آن منسوخ است مسئله ۵ شخصیکه حاضر ست بر جنازه اگر تکبیر نگوید با امام پس او را جائز ست که تکبیر اول بگوید و برای آن انتظار امام نکند تا آن زمان که تکبیر دیگر بگوید و این متفق علیه ست زیرا چه شخص مذکور بمنزله مقتدی مدرک ست ف که از اول با امام تکبیر میگوید ص مسئله ۶ امام را باید که برای نماز جنازه بحاذی سینهٔ میت استاده شود خواه آن میت مرد باشد یا زن زیرا چه سینه موضع دل ست و دران نور ایمان ست پس استادن بحاذی آن اشاره است

الی الشفاعۃ لایمانہ وعن ابی حنیفۃ انہ یقوم من الرجل بحذاء رأسہ ومن المرأۃ بحذاء وسطہا لان انسا فعل کذلک وقال ھو السنۃ قلنا تاویلہ ان جنازتہا لم تکن منعوشۃ فحال بینہا وبینہم فان صلوا علی جنازۃ رکبانا اجزاھم فی القیاس لانہا دعاء وفی الاستحسان لایجزیہم لانہا صلوٰۃ من وجہ لوجود التحریمۃ فلایجوز ترکہ من غیر عذر احتیاطا ولا باس بالاذن فی صلوٰۃ الجنازۃ لان التقدم حق الولی فیملک ابطالہ بتقدیم غیرہ وفی بعض النسخ لاباس بالاذان ای الاعلام وھو ان یعلم بعضہم بعضا لیقضوا حقہ ولایصلی علی میت فی مسجد جماعۃ لقول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من صلی علی جنازۃ فی المسجد فلا اجر لہ ولانہ بنی لاداء المکتوبات ولانہ یحتمل تلویث المسجد وفیما اذا کان المیت خارج المسجد اختلف المشائخ ومن استہل بعد الولادۃ سمی وغسل وصلی علیہ لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استہل المولود صلی علیہ وان لم یستہل لم یصل علیہ ولان الاستہلال دلالۃ الحیوۃ فتحقق فی حقہ سنۃ الموتی ومن لم یستہل ادرج فی خرقۃ کرامۃ لبنی آدم ولم یصل علیہ لما روینا

بسوی اینکہ شفاعت درحق میت بجہت ایمان ویست وازابی حنیفہ رح مرویست کہ استادہ شود امام برجنازہ مرد بحاذی سراو وبر جنازہ زن بحاذی کمراو زیراچہ انس رض چنین کرد وگفت کہ این سنت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم ست ولیکن تاویل آن اینست کہ این جنازہ مستور نبود مثل جنازہ زنان کہ آنرا مستور می نمایند باینطور کہ بالای آن مثل محفہ می سازند پس انس رض حائل شد میان آن ومیان مردمان **مسئلہ ۷** - اگر نماز جنازہ گذارند مصلیان درحالیکہ سوارند پس این جائز نیست بنا براستحسان و مقتضای قیاس اینست کہ جائز باشد زیراچہ نماز جنازہ دعائیست ووجہ استحسان اینست کہ نماز جنازہ نمازست من وجہ بسبب آنکہ دران تحریمہ است ف پس قیام دران فرض ست ص وبغیر عذر ترک آن جائز نخواہد بود احتیاطا **مسئلہ ۸** اگر ولی میت اذن امامت دہد غیر را برای نماز جنازہ مضائقہ نیست زیراچہ امامت حق ولی ست ست پس میرسد اورا کہ حق خود را باطل گرداند بسبب اذن مذکور ودر بعض نسخہای جامع صغیر مذکورست کہ باک نیست در نماز جنازہ باذان وآن اعلام مردمان ست تاکہ حق میت را ادا کنند **مسئلہ ۹** - نماز جنازہ در مسجد نباید گذارد بجہت آنکہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ ہرکہ نماز جنازہ گذارد در مسجد پس اورا اجر نیست وبجہت آنکہ بنای مسجد برای ادای نمازہای فرض ست وبجہت آنکہ درگذاردن نماز جنازہ در مسجد احتمال ست کہ چیزی از بدن میت برآید ومسجد ملوث گردد واگر جنازہ را بیرون نہند ونمازیان در مسجد استادہ شوند پس درینصورت اختلاف ست نزد بعضی از مشائخ مکروہ است ونزد بعضے مکروہ نیست ف وہمچنین درعکس آن نیز اختلاف ست ص **مسئلہ ۱۰** - فرزندیکہ بعد از تولد آواز کند وبعد ازان بمیرد پس او نام نہادہ می شود وغسل دادہ میشود ونماز جنازہ براو گذاردہ می شود بجہت آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ اگر آواز کند مولود نماز جنازہ براو گذاردہ می شود ومولودیکہ بعد از ولادت آواز نکند نماز براو گذاردہ نمی شود بجہت آنکہ آواز کردن دلالت میکند برحیات وبعد ازان چون بمیرد متحقق خواہد شد درحق او انچہ سنت ست درحق میت **مسئلہ ۱۱** مولودیکہ بعد از تولد آواز نکند باید کہ اورا در خرقہ پیچیدہ دفن نمایند بجہت کرامت بنی آدم وبران نماز جنازہ گذاردہ نمیشود وبنا برحدیثیکہ مذکور شد

ویغسل فی غیر الظاهر من الروایة لانه نفس من وجه وهو المختار واذا سبی صبی مع احد ابویه ومات لم یصل علیه لانه تبع لهما الا ان یقر بالاسلام وهو یعقل لانه صح اسلامه استحسانا او یسلم احد ابویه لانه یتبع خیر الابوین دینا وان لم یسبه مع احد ابویه صلی علیه لانه ظهرت تبعیة الدار فحکم بالاسلام کما فی اللقیط واذا مات الکافر وله ولی مسلم فانه یغسله ویکفنه ویدفنه بذلك امر علی رض فی حق ابیه ابی طالب لکن یغسل غسل الثوب النجس ویلف فی خرقة وتحفر حفیرة من غیر مراعاة سنة التکفین واللحد ولا یوضع فیه بل یلقی **فصل فی حمل الجنازة** واذا حملوا المیت علی سریره اخذوا بقوائمه الاربع بذلك وردت السنة وفیه تکثیر الجماعة وزیادة الاکرام والصیانة وقال الشافعی السنة ان یحملها رجلان یضعها السابق علی اصل عنقه والثانی علی صدره لان جنازة سعد بن معاذ هکذا حملت قلنا کان ذلك لازدحام الملائکة علیه ویمشون به مسرعین دون الخبب لانه صلی الله علیه وسلم حین سئل عنه قال ما دون الخبب واذا بلغوا الی قبره یکره ان یجلسوا قبل ان یوضع عن اعناق الرجال لانه قد تقع الحاجة الی التعاون والقیام امکن منه وکیفیة الحمل

و در غیر ظاهر روایت آمده است که آن را نیز غسل دهند و همین مختار ست چه آن ف جزو آدمی ست پس ص من وجه آدمی شمرده میشود **مسئله ۱۲** - اگر صبی از دار حرب در بند آید با یکی از پدر و مادر و بمیرد پس نماز جنازه بر او گذارده نمی شود زیرا چه آن صبی تابع پدر و مادر ست واگر آن صبی عاقل باشد و مسلمان شود پس بر او نماز جنازه گذارده میشود چه اسلام او صحیح ست استحسانا و همچنین اگر یکی از پدر و مادر او مسلمان گردد ف نماز جنازه بر آن گذارده میشود ص چه آن صبی درین هنگام تابع آن مسلمانست واگر یکی از پدر و مادرش همراه او نباشد بلکه تنها آن صبی در بند آمده باشد پس درینصورت بر آن نماز جنازه گذارده میشود زیرا چه او درینصورت مسلمان شمرده میشود بتبعیت دار اسلام مانند لقیط **مسئله ۱۳** - اگر بمیرد کافری که ولی او مسلمان ست باید که ولی مذکور غسل دهد و بر او تکفین وی نماید و دفن کند او را زیرا چه پیغمبر صلعم چنین امر کرده بود علی رض در حق پدر او که ابی طالب بود ولیکن باید دانست که طریق غسل و تکفین و دفن آن اینست که بشوید آنرا مانند شستن پارچهٔ ناپاک و بپیچد آن را در پارچه و بکند برای دفن او گوی و دران رعایت سنت ننماید نه در غسل و نه در گور باینطور که لحد سازد و باید که بنهد از دآن را در گور آنکه بنهد دران ف چنانچه مسلمان را می نهند ص والله اعلم

فصل در بیان بر داشتن جنازه **مسئله ۱** - هرگاه جنازه میت را بر دارند باید که بگیرند هر چهار پایه آن را چه آن سنت ست و هم دران تکثیر جماعت و تعظیم میت ست و نیز محافظت جنازه است ف از افتادن ص و شافعی رح گفته ست که سنت اینست که بر دارند جنازه را دو کس باینطور که شخص مقدم بنهد آنرا بر گردن خود و شخص دیگر بنهد آنرا بر سینه خود زیرا چه جنازه سعد بن معاذ همین طور بر داشته شده بود و علمای مذهب ما جواب میدهند که آن بسبب اژدهام ملایک بود چه بر جنازه سعد ملایک بسیار حاضر شده بودند **مسئله ۲** - آنها که جنازه می برند باید که بسرعت مشی نمایند ولیکن باید که پویه ندوند زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است **مسئله ۳** - هرگاه جنازه را بقبر برسانند پس پیش از نهادن جنازه بر زمین مردمان را نشستن مکروه است زیرا چه بعض وقت حاجت میشود بفرود آوردن جنازه بسوی مدد و باستاده ماندن زیاده قدرت ست بر اعانت **مسئله ۴** کیفیت بر داشتن جنازه

ان تضع مقدم الجنازة على يمينك ثم موخرها على يمينك ثم مقدمها على يسارك ثم موخرها على يسارك ايثارا للتيامن وهذا
في حالة التناوب **فصل في الدفن** ويحفر القبر ويلحد لقوله صلى الله عليه وسلم الحد لنا والشق لغيرنا ويدخل
الميت مما يلي القبلة خلافا للشافعي فان عنده يسل سلا لما روي انه صلى الله عليه وسلم سل سلا ولنا ان جانب القبلة
معظم فيستحب الادخال منه واضطربت الروايات في ادخال النبي صلى الله عليه وسلم فاذا وضع في لحده يقول واضعه
بسم الله وعلى ملة رسول الله كذا قاله رسول الله حين وضع ابا دجانة في القبر ويوجه الى القبلة بذلك امر رسول الله صلى الله
عليه وسلم ويجعل لعقدة لو قوع الامن من الانتشار ويسوى اللبن على اللحد لانه صلى الله عليه وسلم جعل على قبره اللبن
ويسجى قبر المرأة بثوب حتى يجعل اللبن على اللحد ولا يسجى قبر الرجل لان مبنى حالهن على الستر ومبنى حال الرجال
على الانكشاف ويكره الآجر والخشب لانهما لاحكام البناء والقبر موضع البلى ثم بالاجر اثر النار فيكره تفاؤلا

انیست که یک شخص مثلاً یک پایه مقدم جنازه را بر منکب راست خود بنهد ف وده قدم رود مثلاً ص وبعد ازان پایه
موخر آن بر منکب راست خود بنهد ف وده قدم رود ص وبعد ازان پایه دیگر را از مقدم جنازه بر منکب چپ خود بنهد
ف وده قدم رود ص وبعد ازان پایهٔ دیگر را از موخر جنازه بر منکب چپ خود بنهد ف و ده قدم رود ص
تا انیکه بدایت از جانب راست شود واین ترتیب وقتی ست که نوبت بنوبت بگیرند جنازه را والله اعلم
فصل در بیان دفن میت مسئله ۱ سنت در کندن قبر انیست که لحد نمایند زیرا پیغمبر صلعم فرموده است که لحد برای ما انست وشق
برای دیگران وباید دانست که لحد عبارتست از شقیکه مایل بجانب قبله باشد وشق در وسط میباشد مسئله ۲ باید که میت را از
جانب قبله در گور داخل نمایند وشافعی رح میگوید که جنازه را در جانب موخر گور بنهند ومیت را از انجانب در گور کشند زیرا چه
مرویست که جسد مبارک پیغمبر صلعم بهمین طور در قبر کشیده اند ودلیل علمای ما انیست که جانب قبله معظم است پس در آوردن میت
در گور از جانب قبله مستحب خواهد بود وروایات در احوال پیغمبر صلعم در قبر مضطرب است مسئله ۳ وقتیکه میت در لحد نهاده شود
باید که نهندهٔ آن بگوید بسم الله وعلى ملة رسول الله وهمچنین گفته بود پیغمبر صلعم در وقتیکه ابو دجانه را در قبر نهاده بود مسئله ۴ باید که
میت را رو بقبله نهند در گور وباین امر کرده است پیغمبر صلعم مسئله ۵ بعد از نهادن میت در گور واکنند بندهای کفن را چه
درین هنگام حاجت آن نیست وبعد ازان خشتهای خام را برابر کنند بر روی لحد زیرا چه بر روی لحد پیغمبر صلعم خشتها نهاده شده
بود مسئله ۶ باید که قبر زن را بیک چادر پوشیده دارند تا آن زمان که از نهادن خشتها بر لحد فراغت نمایند وقبر مرد را
نباید پوشید زیرا چه ستر وپوشیدن مناسب احوال زنانست وحال مردان بر عکس آنست ف پس در پوشیدن
قبر مرد مشابهت ادمی شود بازن واین منع ست ص مسئله ۷ - نهادن خشت پخته ونهادن چوب بر قبر
مکروه است زیرا چه خشت پخته وچوب برای استحکام نباست وقبر موضع استحکام نیست بلکه موضع
فناست ونیز در خشت پخته اثر آتش ست پس باید که ازان احتراز نمایند بطریق تفاول

ولا بأس بالقصب وفی الجامع الصغیر ویستحب اللبن والقصب لانه صلی الله علیه وآله وسلم جعل علی قبره طرفی قصب ثم یهال التراب ویسنم القبر ولا یسطح ای لا یربع لانه صلعم نهی عن تربیع القبور وقیل من شاهد قبره اخبر انه مسنم

باب الشهید

الشهید من قتله المشرکون او وجد فی المعرکة وبه اثر او قتله المسلمون ظلما ولم یجب بقتله دیة فیکفن ویصلی علیه ولا یغسل لانه فی معنی شهداء احد وقال صلی الله علیه وسلم فیهم زملوهم بکلومهم ودمائهم ولا تغسلوهم فکل من قتل بالحدید ظلما وهو طاهر بالغ ولم یجب به عوض مالی فهو فی معناهم فیلحق بهم والمراد بالاثر الجراحة لانها دلالة القتل وکذا خروج الدم من موضع غیر معتاد کالعین وغیره والشافعی یخالفنا فی الصلوة ویقول السیف محاء للذنوب فاغنی عن الشفاعة ونحن نقول الصلوة علی المیت لاظهار کرامته والشهید اولی بها والطاهر عن الذنوب لا یستغنی عن الدعاء کالنبی والصبی ومن قتله اهل الحرب او اهل البغی او قطاع الطریق فای شیء قتلوه لم یغسل لان شهداء احد ما کان کلهم قتیل السیف والسلاح واذا استشهد الجنب غسل عند ابی حنیفة وقالا لا یغسل لان ما وجب بالجنابة

باید دانست که در نهادن قصب ف اعنی ص بر قبر مضائقه نیست ف وهمچنین در چوبیکه مجوف باشد ص ودر جامع صغیر مذکورست که نهادن خشت خام یا قصب بر گور مستحب ست زیراچه بر قبر پیغمبر صلعم یک پشتاره قصب نهاده شده بود مسئله ۸ - بعد از فراغت از نهادن خشت یا قصب باید که تراب بیندازند در قبر وانباشند آنرا مسئله ۹ - باید که قبر مسنم نمایند ف اعنی مانند کوهان شتر بسازند ومرتفع نمایند بمقدار وجب یا زیاده قدر قلیل ص ومسطح ومربع نسازند زیراچه پیغمبر صلعم ازان نهی فرموده است وکسانیکه مشاهده نموده اند قبر پیغمبر صلعم را میگویند که قبر شریف مسنم است والله اعلم

باب بست وسوم دربیان شهید ف واحکام آن ص مسئله ۱ مسلمانیکه کشته شود بدست کافران یا یافته شود در معرکه باین صفت که بران اثر قتل باشد ف چون زخم شمشیر یا برآید خون از راه غیر معتاد چون چشم وغیره ص یا بکشند آنرا مسلمانان بظلم باینطور که آن کشتن موجب دیت نباشد پس او شهید است وحکم آن اینست که تکفین نموده میشود وهم نماز جنازه گذارده میشود بر او لیکن غسل داده نمیشود زیراچه اینها در معنی شهیدان جنگ احد اند وپیغمبر صلعم در حق شهیدان جنگ احد فرموده است که به پیچید اینها را در پارچه اینها با زخمها وخونهای اینها غسل ندهید اینها را وهر کس که بظلم کشته شود بچیزیکه تیز است ف چون شمشیر وغیره ص درحالیکه بالغ وعاقل است وجنب نیست وبسبب کشتن آن دیت لازم نیاید پس آنکس در معنی شهیدان جنگ احد ست پس حکم آنها بران جاری نموده خواهد شد وشافعی رح میگوید که نماز جنازه نیز گذارده نمیشود بر شهید زیراچه بسبب کشته شدن بشمشیر مقتول از گناهان پاک میشود وحاجت نماز جنازه نمیماند چه نماز جنازه برای شفاعت است وعلمای ما میگویند که نماز جنازه برای اظهار کرامت وتعظیم میت است وشهید احق است بتعظیم وکرامت وعلاوه اینست که پاک از گناه مستغنی نیست از دعا مانند نبی صلعم وصبی مسئله ۲ - مسلمانیکه بکشند آنرا حربیان یا باغیان یا راهزنان پس او را غسل داده نمیشود بهر چیزیکه کشته باشند آنرا زیراچه جمیع شهیدان احد کشته شمشیر وسلاح نبودند مسئله ۳ - اگر شهید شود کسی درحالت جنابت پس او را غسل داده می شود نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که او را غسل داده نمیشود زیراچه غسلیکه واجب بود بسبب جنابت

سقط بالموت والثانی لم یجب للشهادة ولابی حنیفة ان الشهادة عرفت مانعة غیر رافعة فلا ترفع الجنابة وقد صح ان حنظلة لما استشهد جنبا غسله الملائکة وعلی هذا الخلاف الحائض والنفساء اذا طهرتا وکذا قبل الانقطاع فی الصبی من الروایة وعلی هذا الخلاف الصبی لهما ان الصبی احق بهذه الکرامة وله ان السیف کفی عن الغسل فی حق شهداء احد بوصف کونه طهرة ولا ذنب علی الصبی فلم یکن فی معناهم ولا یغسل عن الشهید دمه ولا ینزع عنه ثیابه لما روینا وینزع عنه الفرو والحشو والسلاح والخف لانها لیست من جنس الکفن ویزیدون وینقصون ما شاءوا اتماما للکفن ومن ارتث غسل وهو صار خلقا فی حکم الشهادة لنیل مرافق الحیوة لان بذلک یخف اثر الظلم فلم یکن فی معنی شهداء احد والارتثاث ان یاکل او یشرب او ینام او یداوی او ینقل من المعرکة لانه نال بعض مرافق الحیوة وشهداء احد ماتوا عطاشا والکأس تدار علیهم فلم یقبلوا خوفا من نقصان الشهادة الا اذا حمل من مصرعه کیلا تطأه

ساقط گشت بسبب موت وغسل دوم که بسبب موت است آن نیز ساقط است بسبب شهادت ودلیل ابی حنیفہ رح اینست که شهادت مانع ثبوت نجاستی است که بسبب موت عارض شود نه رافع نجاستی است که ثابت است بسبب جنابت پس غسل جنابت داده خواهد شد وبروایت صحیح آمده است که هرگاه حنظله رض شهید شد در حالت جنابت غسل دادند او را فرشتگان وباید دانست که همچنین اختلاف ست در حق زن حایض وصاحب نفاس که شهید شوند بعد از پاک شدن از حیض ونفاس وهمچنین اختلاف ست در صورتیکه شهید شوند آنها پیش از انقطاع خون حیض ونفاس وهمین صحیح است وهمچنین اختلاف است در صبی که شهید شود ودلیل صاحبین رح اینست که سقوط غسل در حق شهید بطریق کرامت است وصبی احق است باین کرامت ودلیل ابی حنیفہ رح اینست که سقوط غسل در حق شهیدان اُحد بسبب آنست که شهادت پاک کرد آنها را از گناهان واین سبب یافته نمیشود در صبی چه گناه نیست بر صبی پس صبی در معنی شهیدان اُحد نخواهد بود مسئله ۴ - خون از بدن شهید شسته نمیشود ونه کشیده میشود از بدن او پارچه هاے او که از جنس کفن است چون چادر وازار بنا بر حدیثیکه سابق مذکور شد ولیکن کشیده میشود از بدن او پوستین وکلاه وجامه که دران حشوه باشد وهمچنین کشیده میشود دوموزه وسلاح زیرا چه این چیزها از جنس کفن نیست وباید دانست که جامهائیکه بر بدن شهید است اگر کم باشد از کفن باید که زیاده نمایند هر قدر که کم باشد وهمچنین اگر زیاده باشد باید که کم نمایند هر قدر را که زاید است تا عدد کفن تمام شود مسئله ۵ - اگر ارتثاث نماید کسی بعد از زخم کاری وبعد از ان بمیرد پس او غسل داده می شود وارتثاث عبارت است ازین که زخمی بخورد یا بنوشد یا بخوابد یا دوا نموده شود یا زنده نقل کرده شود از معرکه ف درجای دیگر ص ودلیل مسئله اینست که شخص مذکور بسبب ارتثاث بعضے از منافع زندگانی می گیرد لهذا اثر ظلم خفیف میگردد پس آن شخص در معنی شهیدان احد نمی شود چه شهیدان احد تشنه جان دادند باوجودیکه بر آنها پیالۂ آب دور میکردند وآنها می آب نخوردند از خوف اینکه شاید شهادت آنها ناقص گردد وباید دانست که اگر برداشته شود زخمی از معرکه تا پائمال نگردد

الخیول لانہ ما نال شیئا من الراحۃ ولو اوی الی فسطاط او خیمۃ کان مرتثا لما بینا ولو بقی حیا حتی مضی وقت صلوٰۃ وھو یعقل فھو مرتث لان تلک الصلوٰۃ صارت دینا فی ذمتہ وھو من احکام الاحیاء قال وھذا مروی عن ابی یوسف ولو اوصی بشیء من امور الآخرۃ کان ارتثاثا عند ابی یوسف لانہ ارتفاق وعندھما لا یکون لانہ من احکام الاموات ومن وجد قتیلا فی المصر غسل لان الواجب فیہ القسامۃ والدیۃ فخفاء اثر الظلم الا اذا علم انہ قتل بحدیدۃ ظلما لان الواجب فیہ القصاص وھو عقوبۃ والقاتل لا یتخلص عنہا ظاھرا اما فی الدنیا واما فی العقبی وعند ابی یوسف ومحمد ما لا یلبث کالسیف ویعرف فی الجنایات ان شاء اللہ تعالیٰ ومن قتل فی حد او قصاص غسل وصلی علیہ لانہ باذل نفسہ لایفاء حق مستحق علیہ وشھداء احد بذلوا انفسھم لابتغاء مرضات اللہ تعالیٰ فلا یلحق بھم ومن قتل من البغاۃ او قطاع الطریق لم یصل علیہ لان علیا رض لم یصل علی البغاۃ

باب الصلوٰۃ فی الکعبۃ

الصلوٰۃ فی الکعبۃ جائزۃ فرضھا ونفلھا خلافا للشافعی فیھما

زیر پای اسپان پس این ارتثاث نیست زیرا چہ او ہیچ راحت وآرام نگرفتہ است **مسئلہ ۶** - اگر زخمی در خیمہ یا خرگاہ آرام گیرد ارتثاث او ثابت می شود چہ او راحت وآرام گرفت **مسئلہ ۷** - اگر زخمی آنقدر زندہ ماند کہ وقت نماز فرض بگذرد در حالیکہ او باہوش است وقادر بر ادای نماز است پس درینصورت ارتثاث او ثابت میشود زیرا چہ آن نماز دین و واجب میشود بر ذمۂ او واین از احکام زندہ است واین مرویست از ابی یوسف رح **مسئلہ ۸** - اگر زخمی وصیت کند بچیزی از امور آخرت پس بسبب آن ارتثاث او ثابت میشود نزد ابی یوسف رح زیرا چہ بسبب وصیت مذکورہ انتفاع گرفت از حیات دنیا ونزد محمد رح بسبب وصیت مذکورہ ارتثاث او ثابت نمیشود زیرا چہ وصیت مذکور از احکام موت است **مسئلہ ۹** - اگر شخصے کشتہ یافتہ شود در شہر پس او غسل دادہ میشود زیرا چہ درینصورت قسامت ودیت واجبست ولیکن اگر معلوم شود کہ شخص مذکور بظلم کشتہ شدہ است بچیز تیز ف چون شمشیر مثلا ومعہذا معلوم شود قاتل او بعینہ ص پس درینصورت آن شخص غسل دادہ نمیشود زیرا چہ درینصورت قصاص واجب است وقاتل را از ان خلاصی نیست بلکہ قصاص گرفتہ میشود از و یا در دنیا یا در آخرت وباید دانست کہ نزد صاحبین رح چیزیکہ زخم آن فرصت نمیدہد مضروب را از مرگ وبسبب ضرب آن می میرد ودرنگ نمیکند پس آن چیز بمنزلۂ شمشیر است وبیان این اختلاف مع دلیل جانبین در کتاب الجنایات خواہد آمد انشاء اللہ تعالیٰ **مسئلہ ۱۰** - شخصے کہ کشتہ شود بجہت حد یا قصاص پس او غسل دادہ میشود ونماز جنازہ بر وگذارد میشود بجہت آنکہ او بذل کردہ است جان خود را برای ایفای حقیکہ بر و واجب شدہ است وشہیدان اُحد جان دادہ اند برای مرضی خدا تعالیٰ پس او در حکم شہیدان احد گردانیدہ نخواہد شد **مسئلہ ۱۱** - ہر کہ از باغیان ورہزنان کشتہ شود پس بر جنازۂ او نماز گذاردہ نمیشود زیرا چہ علی رض نماز جنازہ نکردہ است بر جنازۂ باغیان واللہ اعلم بالصواب

باب بست وسوم در بیان گذاردن نماز در خانۂ کعبہ **مسئلہ ۱** - نماز گذاردن در اندرون خانۂ کعبہ جائز است خواہ فرض باشد آن نماز خواہ نفل بخلاف شافعی رح چہ نزد او ہیچ یک از فرض ونفل در کعبہ جائز نیست

ولما لك في الفرض لانه صلى الله عليه وسلم صلى في جوف الكعبة يوم الفتح ولانها صلوة استجمعت شرائطها لوجود استقبال القبلة لان استيعابها ليس بشرط فان صلى الامام بجماعة فيها فجعل بعضهم ظهره الى ظهر الامام جاز لانه متوجه الى القبلة ولا يعتقد امامه على الخطاء بخلاف مسئلة التحري ومن جعل منهم ظهره الى وجه الامام لم تجز صلوته لتقدمه على امامه واذا صلى الامام في المسجد الحرام فتحلق الناس حول الكعبة وصلوا بصلوة الامام فمن كان منهم اقرب الى الكعبة من الامام جازت صلوته اذا لم يكن في جانب الامام لان التقدم والتاخر انما يظهر عند اتحاد الجانب ومن صلى على ظهر الكعبة جازت صلوته خلافا للشافعي لان الكعبة هي العرصة والهواء الى عنان السماء عندنا دون البناء لانه ينقل الا ترى انه لو صلى على جبل ابي قبيس جاز ولا بناء بين يديه الا انه يكره لما فيه من ترك التعظيم وقد ورد النهي عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

كتاب الزكوة

الزكوة واجبة على الحر العاقل البالغ المسلم اذا ملك نصابا

وامام مالک رح گفته است که نماز نفل جائز است نه فرض ودلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلعم در روز فتح مکه نماز گذارده است در اندرون خانه کعبه ودوم اینست که در نماز مذکور جمیع شرائط نماز یافته می شود چه توجه مصلی بسوی بعض اجزای خانه کعبه متحقق است ومتوجه شدن بمحاذی جمیع اجزای آن شرط نیست مسئله ۲- اگر در اندرون خانه کعبه نماز جماعت گذارند وبعضے از مقتدیان پشت خود را بجانب پشت امام نمایند پس نماز او جائز است زیرا چه مقتدی مذکور بسوی قبله متوجه است ف عقب امام ص وامام را نیز بر خطا نمیداند بخلاف مسئله تحری ف که سابق مذکور شده است ص واگر بعضے از مقتدیان پشت کند بسوی روی امام پس نماز او جائز نمیشود زیرا چه او مقدم از امام استاده شده است مسئله ۳- اگر امام نماز گذارد در مسجد حرام ومردمان حلقه شوند گرد خانه کعبه واقتدا نمایند در پس امام مذکور پس آنکه از مقتدیان نزدیکتر باشد بخانه کعبه به نسبت امام نماز او جائز است بشرطیکه مقتدی مذکور در جانب امام نباشد ف زیرا چه درینصورت تقدم او بر امام ثابت نمیشود ص چه تقدم وتاخر وقتی ظاهر میشود که مقتدی وامام هر دو در یکجانب باشند مسئله ۴- اگر شخصے نماز گذارد بر پشت بام خانه کعبه پس نماز او جائز است نزد علمای ما وشافعی رح میگوید که جائز نیست ودلیل علمای ما اینست که کعبه نزد ایشان عبارتست از عرصه خاص واز هوائیکه فوق آنست تا آسمان واز بنای خاص عبارت نیست چه آن قابل نقل وبرداشتن است لهذا اگر کسی نماز گذارد بر بالای کوه ابو قبیس نماز او جائز میشود با وجودیکه بسبب ارتفاع آن کوه بمقابله روے هیچ از بنای خانه کعبه نیست ولیکن گذاردن نماز بر پشت بام خانه کعبه مکروه است زیرا چه دران ترک تعظیم خانه کعبه است ونیز نهی ازان وارد شده است از پیغمبر صلعم ف چه ابو هریره رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم از نماز گذاردن در هفت موضع نهی کرده است یکی جای سلخ نمودن شتر وغیره ودوم مزبله وسوم مقبره وچهارم حمام وپنجم شاه راه وششم جای بستن شتران وهفتم پشت بام خانه کعبه ص والله اعلم بالصواب

كتاب در بيان احكام زكوة

مسئله ۱- زکوة فرض است بر کسیکه آزاد وعاقل وبالغ ومسلمان باشد بشرطیکه مالک نصاب باشد

ملکا تاما وحال علیه الحول اما الوجوب فلقوله تعالی واتوا الزکوة ولقوله صلی الله علیه وسلم ادوا زکوة اموالکم وعلیه اجماع الامة والمراد بالواجب الفرض لانه لاشبهة فیه واشتراط الحریة لان کمال الملك بها والعقل والبلوغ لما نذکره والاسلام لان الزکوة عبادة ولا تتحقق العبادة من الکافر ولا بد من ملك مقدار النصاب لانه صلی الله علیه وسلم قدر السبب به ولا بد من الحول لانه لا بد من مدة یتحقق فیها النماء وقدرها الشرع بالحول لقوله صلی الله علیه وسلم لا زکوة فی مال حتی یحول علیه الحول ولانه الممکن به من الاستنماء لاشتماله علی الفصول المختلفة والغالب تفاوت الاسعار فیها فادیر الحکم علیه ثم قیل هی واجبة علی الفور لانه مقتضی مطلق الامر وقیل علی التراخی لان جمیع العمر وقت الاداء ولهذا لا یضمن بهلاك النصاب بعد التفریط ولیس علی الصبی والمجنون زکوة خلافا للشافعی فانه یقول هی غرامة مالیة فتعتبر بسائر المؤن کنفقة الزوجات وصار کالعشر والخراج ولنا انها عبادة فلا تتادی الا بالاختیار تحقیقا لمعنی الابتلاء ولا اختیار لهما لعدم العقل بخلاف الخراج لانه مؤنة الارض وکذلك الغالب فی العشر معنی المؤنة ومعنی العبادة تابع ولو افاق فی بعض السنة فهو بمنزلة افاقته فی بعض الشهر فی الصوم وعن ابی یوسف رح انه یعتبر اکثر الحول ولا فرق بین الاصلی والعارضی

بملکیت تام ونصاب در ملک او باشد تا یک سال تمام واین را حولان حول میگویند ووجه فرضیت آن اینست که خدا تعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است وفرموده است که زکوة بدهید ونیز در حدیث آمده است که ادای زکوة نمائید ونیز بران اجماع امت ست ووجه اشتراط حریت اینست که کمال ملکیت بسبب آن ثابت میشود ووجه اشتراط عقل وبلوغ مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ووجه اشتراط اسلام اینست که ادای زکوة عبادتست وعبادت از کافر متحقق نمیشود ووجه اشتراط ملکیت اینست که پیغمبر صلعم سبب وجوب زکوة را بآن مقدر نموده است ووجه اشتراط حولان حول یکی اینست که مدتی برای تحقق نمای مال ضرورست تا دران نمای آن متحقق شود وصاحب شرع اندازه آن بیکسال نموده است چه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده است که زکوة واجب نیست در مال تا آنکه یکسال بران بگذرد ودوم اینست که درین مدت مذکوره مالک نصاب قادر میشود بر نیکه نما ازان حاصل کند چه مدت یکسال مشتملست بر چهار فصل و غالب اینست که نرخ مال دران تفاوت میگردد پس مدار حکم بر مدت مذکوره نموده شد وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که ادای زکوة واجب است فی الفور بعد حولان حول ص زیرا چه مقتضای امر همین است وبعضی گفته اند که ادای آن واجب است در تمامی عمر تراخی وازین جهت است که تاوان زکوة واجب میشود از هلاک شدن نصاب بعد کم شدن آن مسئله ۲ - بر صبی ومجنون زکوة واجب نیست وشافعی رح میگوید که زکوة حقی است که متعلق بمال است پس آن واجب خواهد شد بر آنها مانند حقوق دیگر چون نفقه زوجه وعشر وخراج وعلمای ما میگویند که زکوة عبادت است پس ادا نخواهد شد مگر وقتیکه ادا کند آنرا مکلف باختیار خود وصبی ومجنون را اختیار نیست چه اختیار بعقل تعلق دارد وآنها را عقل نیست بخلاف خراج چه آن مؤنت زمین ست وهمچنین در عشر نیز معنی مؤنت غالبست ومعنی عبادت دران تابع است مسئله ۳ - اگر مجنون را در بعض ایام سال افاقه شود وهوشیار گردد پس آن افاقه بمنزله افاقه ویست در بعض ایام ماه رمضان ونزد ابی یوسف رح اکثر سال معتبر است ف اعنی اگر در اکثر سال باهوش باشد زکوة بر وی واجب میشود واگر در اکثر سال دیوانه باشد زکوة بر وی واجب نمیشود وباید دانست جنون اصلی وعارضی هر دو برابر است واصلی عبارتست ازینکه اول دیوانه گردد وبعد ازان بالغ شود در حالت دیوانگی وعارضی عبارتست ازینکه در حالت ثبات عقل بالغ شود وبعد ازان دیوانه گردد

وعن ابى حنيفة رح انه اذا بلغ مجنونا يعتبر الحول من وقت الافاقة بمنزلة الصبى اذا بلغ وليس على المكاتب زكوة لانه ليس بمالك من كل وجه لوجود المنافى وهو الرق ولهذا لم يكن من اهل ان يعتق عبده ومن كان عليه دين يحيط بماله فلا زكوة عليه وقال الشافعى يجب لتحقق السبب وهو ملك نصاب تام ولنا انه مشغول بحاجته الاصلية فاعتبر معدوما كالماء المستحق بالعطش وثياب البذلة والمهنة وان كان ماله اكثر من دينه زكى الفاضل اذا بلغ نصابا بالفراغة عن الحاجة والمراد به دين له مطالب من جهة العباد حتى لا يمنع دين النذر والكفارة ودين الزكوة مانع حال بقاء النصاب لانه ينتقص به النصاب وكذا بعد

ص وازابى حنيفه رح مرويست كه اگر در حالت ديوانگى بالغ شود ف وبعد ازان هشيار گردد ص پس درينصورت ابتداى سال اعتبار نموده ميشود از وقت افاقت او چنانچه صبى اگر بالغ شود ابتداى سال اعتبار نموده ميشود از وقت بلوغ او مسئله ۴ - بر مكاتب زكوة مال واجب نيست زيراچه او بجميع وجه مالك آن نيست چه او بنده است هنوز وآن منافى مالكيت است ولهذا نميتواند كه آزاد كند بندهٔ خود را مسئله ۵ شخصيكه بر ذمهٔ او دين محيط ف اعنى دين بقدر مال او باشد يا زياده از مال او ص پس بر وزكوة واجب نميشود وشافعى رح ميگويد كه واجب ميشود زيراچه سبب وجوب آن عبارتست از ملك نصاب نامى وآن متحقق است وعلماى ما ميگويند كه آن نصاب فارغ نيست از حاجت اصلى او ولهذا آن نصاب معدوم اعتبار نموده ميشود چنانچه آبيكه متحقق وموجود است بسبب خوف تشنگى معدوم واعتبار نموده ميشود ف درحق جواز تيمم ص وپارچه بدن كه بپوشيدن آن حاجت است ف معدوم شمرده ميشود درحق وجوب زكوة ص واگر مال او زياده باشد از مقدار دين او پس دران مال زائد زكوة واجب ميشود بشرطيكه آن زائد بقدر نصاب باشد وهم فارغ باشد از حاجت اصلى وبايد دانست كه مراد از دين درين مسئله آن دين است كه مطالب آن انسان باشد پس دين نذر وكفاره مانع وجوب زكوة نيست وبايد دانست كه دين زكوة مانع وجوب زكوة است درحالت بقاى نصاب چه بسبب آن نصاب ناقص ميگردد وهمچنين ف دين زكوة تابع زكوة است ص بعد از استهلاك ف نصاب وصورت بقاى نصاب اينست كه مالك نصاب مال خود را نگاهداشت ودو سال گذشت وزكوة آنرا ادا نكرد پس زكوة سال دوم براو واجب نميشود زيراچه بمقدار چهل يك حصه از نصاب مشغول گشت بدين زكوة سال اول پس بقدر نصاب باقى نماند در سال دوم وصورت استهلاك نصاب اينست كه مالك نصاب مال خود را نگاهداشت تا آنكه يكسال كامل گذشت وزكوة آنرا ادا نكرد ونصاب مذكور را خرج كرد وبعد ازان مالك نصاب ديگر شد وبرين نصاب ديگر نيز يك سال كامل گذشت پس درين نصاب ديگر زكوة واجب نمى شود زيراچه بمقدار چهل يك حصهٔ آن مشغول است بدين زكاة نصاب اول كه آنرا خرج نموده است وبايد دانست

خلافا لزفر فيهما ولابي يوسف في الثاني على ما روي عنه لان له مطالبا وهو الامام في السوائم ونائبه في اموال التجارة فان الملاك نوابه وليس في دور السكنى وثياب البدن واثاث المنازل ودواب الركوب وعبيد الخدمة وسلاح الاستعمال زكوة لانها مشغولة بالحاجة الاصلية وليست بنامية ايضا وعلى هذا كتب العلم لاهلها وآلات المحترفين لما قلنا ومن له على آخر دين فجحده سنين ثم قامت به بينة لم يزكه لما مضى معناه صارت له بينة بان اقر عند الناس وهي مسئلة المال الضمار وفيه خلاف زفر رح والشافعي رح ومن جملته المال المفقود والآبق والضال والمغصوب اذا لم يكن عليه بينة والمال الساقط في البحر والمدفون في المفازة اذا نسي مكانه والذي اخذه السلطان مصادرة ووجوب صدقة الفطر بسبب الآبق والضال والمغصوب على هذا الخلاف لهما ان السبب قد تحقق وفوات اليد غير مخل بالوجوب كمال ابن السبيل ولنا قول علي لا زكوة في مال الضمار ولان السبب

ص که درین هر دو صورت خلاف زفر رح است ومرویست که ابو یوسف رح در صورت دوم اختلاف کرده است ووجه مانع شدن دین زکوة از وجوب زکوة این است که مطالب دین زکوة انسانست زیراچه مطالب آن امام است در سوائم ونائب امام است در اموال تجارت ومالک نائب امام است در غیر سوایم وغیر مال تجارت مسئله ۶ - زکاة واجب نیست در خانه که برای سکونت است ودر پارچه بدن ودر اثاث البیت وستوری که برای سواریست ودر بنده که برای خدمت است ودر سلاحی که برای استعمال است ف پس درین اموال زکوة واجب نیست ص بجهت آنکه آن از حاجت اصلی فارغ نیست وهم مال نامی نیست وهمچنین است کتب علم در حق اهل علم و آلات اهل حرفه در حق آنها چه آنها را بآن حاجت است مسئله ۷ - اگر شخصی را دین باشد بر ذمهٔ کسی وآنکس انکار آن نماید وبهمین حالت چند سال بگذرد ف ومر آن شخص را بینه نباشد ص وبعد از ان اقرار کند آنکس بحضور مردمان حتی که بر اقرار او بینه قائم شود پس بر شخص مذکور واجب نمیشود که زکوة سالهای ماضیه را ادا نماید وباید دانست که چنین مال را ضمار میگویند ودر ان اختلاف زفر وشافعی رح است وباید دانست که مال گم شده وبنده گریخته ومال مغصوب که بران بینه نباشد ومالیکه در دریا افتاده باشد ومال مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد ومالیکه آن را سلطان بطریق مصادره بظلم گرفته باشد از قبیل مال ضمار است وباید دانست که در وجوب صدقه فطر برای بنده گریخته یا مغصوب یا گم شده نیز همین اختلاف است ودلیل زفر وشافعی رح اینست که سبب وجوب زکوة ف که عبارت است از ملکیت نصاب ص در ینصورتها متحقق است ولیکن آن نصاب در قبضه مالک نبود در ایامی آن مال ضمار بود واین منافی وجوب زکوة نیست چنانچه اگر مال مسافر در خانه او نباشد زکوة بر وی واجب است ف باوجودیکه آن مال بالفعل در دست او نیست وهمچنین درینجا نیز ص ودلیل علمای ما یکی اینست که علی رض فرموده است که زکوة واجب نیست در مال ضمار ودوم اینست که سبب وجوب زکوة

هو المال الناميٰ ولا نماء الا بالقدرة على التصرف ولا قدرة عليه وابن السبيل يقدر بنائبه والمدفون فى البيت نصاب لتيسير الوصول اليه وفى المدفون فى الارض والكرم اختلاف المشائخ ولو كان الدين على مُقِرٍّ ملئ او معسر تجب الزكوة لامكان الوصول اليه ابتداء او بواسطة التحصيل وكذا لو كان على جاحد وعليه بينة او علم به القاضى لما قلنا ولو كان على مقر مفلّس فهو نصاب عند ابى حنيفة لان تفليس القاضى لا يصير عنده وعند محمد لا يجب لتحقق الافلاس عنده بالتفليس وابو يوسف مع محمد فى تحقق الافلاس ومع ابى حنيفة رح فى حكم الزكوة رعاية لجانب الفقراء ومن اشترى جارية للتجارة ونواها للخدمة بطلت عنها الزكوة لاتصال النية بالعمل وهو ترك التجارة وان نواها للتجارة بعد ذلك لم تكن للتجارة حتى يبيعها فيكون فى ثمنها زكوة لان النية لم تتصل بالعمل اذ هو لم يتجر فلم تعتبر ولهذا يصير المسافر مقيما بمجرد النية ولا يصير المقيم مسافرا بالنية الا بالسفر وان اشترى شيئا ونواه للتجارة كان للتجارة لاتصال النية بالعمل بخلاف ما اذا ورث

مال نامى ست ومال نامى نميشود مگر وقتيكه مالك قادر باشد بر تصرف آن ومالك قادر نيست بر تصرف در مال ضمار بخلاف مسافريكه مال دارد در خانه خود چه او قادر است بانيكه تصرف نمايد دران بدست نائب خود **مسئله ۸** - مال مدفون در خانه مالك مال ضمار نيست زيرا چه يافتن آن آسان است ومالكيكه مدفون باشد در زمين ديگر سواى خانه چون بستان مثلا پس دران اختلاف مشائخ رح است **مسئله ۹** مالكيكه دين باشد بر ذمه مديون مقر پس دران مال زكوة واجبست خواه آن مديون غنى باشد يا فقير زيرا چه يافتن آن مال ابتدا يا بواسطه تحصيل ممكن است واگر مديون منكر باشد پس درينصورت نيز دران مال زكوة واجب است بشرطيكه بينه باشد بران يا قاضى مطلع باشد بران چه درينصورت نيز يافتن آن مال ممكن ست واگر مديون مقر مفلّس باشد بالتشديد ف اعنى قاضى حكم كرده باشد بانيكه او مفلس ست پس ص درينصورت نيز دران مال زكوة واجبست نزد ابى حنيفه رح زيرا چه حكم قاضى بافلاس كسى صحيح نيست نزد او رح ونزد محمد رح زكوة دران مال واجب نيست زيرا چه نزد او حكم قاضى بافلاس انسان صحيح است ف وبنا بر حكم قاضى افلاس او ثابت ميشود ص وابو يوسف رح موافق محمد رح است در ثبوت افلاس بحكم قاضى وموافق ابى حنيفه رح است در وجوب زكوة در مال مذكور بجهت رعايت جانب فقيران **مسئله ۱۰** اگر خريد كند كسى كنيز را براى تجارت وبعد ازان مقرر كند آنرا براى خدمت ونيت آن نمايد پس زكوة دران واجب نمى شود زيرا چه آن نيت متصل است بعمل كه عبارت است از ترك تجارت ف ونيتيكه متصل بعمل باشد معتبر است ص وبعد ازان اگر نيت تجارت نمايد دران براى تجارت نميگردد زيرا چه اين نيت متصل نيست بعمل پس آن كنيز براى تجارت نخواهد شد مگر وقتيكه بفروشد آنرا پس درين هنگام زكوة واجب ميشود در بهاى آن زيرا چه نيت متصل بعمل نشد چه او تجارت نكرد پس نيت معتبر نبود وازين سبب مسافر مقيم ميشود بمجرد نيت ومقيم مسافر نميشود بمجرد نيت مگر بمباشرت سفر **مسئله ۱۱** اگر خريد كند كسى چيزى را بنيت تجارت پس آن چيز براى تجارت ميگردد بسبب اتصال نيت تجارت بعمل ف كه عبارتست از خريدن ص بخلاف آنكه اگر مالك چيزى شود كسى بطريق ميراث

ونوی التجارة لانه لاعمل منه ولو ملکه بالهبة او بالوصیة او النکاح او الخلع او الصلح عن القود ونواه للتجارة کان للتجارة عند ابی یوسف رح لاقترانها بالعمل وعند محمد رح لایصیر للتجارة لانها لم تقارن عمل التجارة وقیل الاختلاف علی عکسه ولایجوز اداء الزکوة الا بنیة مقارنة للاداء او مقارنة لعزل مقدار الواجب لان الزکوة عبادة فکان من شرطها النیة والاصل فیها الاقتران الا ان الدفع یتفرق فاکتفی بوجودها حالة العزل یتیسر التقدیم النیة فی الصوم ومن تصدق بجمیع ماله لاینوی الزکوة سقط فرضها عنه استحسانا لان الواجب جزء منه فکان متعینا فیه فلاحاجة الی التعیین ولو ادی بعض النصاب سقط زکوة المؤدی عند محمد رح لان الواجب شائع فی الکل وعند ابی یوسف رح لایسقط لان البعض غیر متعین لکون الباقی محلا للواجب بخلاف الاول والله اعلم بالصواب

باب صدقة السوائم

ونیت تجارت نماید ف چه آن چیز بسبب نیت تجارت برای تجارت نمیشود ص زیراچه نیت مذکور متصل بعمل نیست مسئله ۱۲ اگر مالک چیزی شود کسی بسبب هبه ویا وصیت یا نکاح یا خلع یا صلح از قصاص ونیت تجارت کند دران پس آن چیز برای تجارت میگردد نزد ابی یوسف رح بسبب آنکه نیت مذکوره متصل بعمل ست واز محمد رح مرویست که آن چیز برای تجارت نمیگردد زیراچه نیت تجارت درینصورت متصل نیست بعمل تجارت ف که عبارت ست از بیع وشراص وبعضے گفته اند که اختلاف برعکس ست مسئله ۱۳ ادای زکاة جائز نیست مگر بنیتیکه موجود باشد در وقت ادای آن یا در وقتیکه جدا کند مقدار زکوة را از مال نصاب زیراچه ادای زکوة عبادت ست پس نیت دران ضرور است واصل در نیت آنست که مقارن ادا باشد ولیکن هرگاه دادن زکوة بفقرا ومساکین بدفعات اتفاق میشود لهذا اکتفا نموده شد بنیتیکه موجود باشد در وقتیکه مقدار زکوة را از مال خود جدا کند برای آسانی چنانچه تقدیم نیت در روزه جائز ست برای آسانی مسئله ۱۴ - اگر شخصی تصدق نماید جمیع مال خود را بدون نیت زکوة پس زکوة فرض از ذمهٔ او ساقط میشود از روی استحسان زیراچه واجب برای ادای زکوة آنست که جزوی از مال خود بدهد وهرگاه جمیع مال خود را بدهد پس آن جزو دران داخل است لهذا حاجت این نیست که آنرا متعین گرداند به نیت مسئله ۱۵ اگر بدهد بفقرا پاره از نصاب خود را بدون نیت زکوة پس ساقط میشود از ذمهٔ او زکوة آن مقدار نزد محمد رح زیراچه جزوی که واجب است شائع است در جمیع نصاب ف پس هرگاه پاره از نصاب داده شود جزویکه بمقابل آن واجب است در ضمن آن میرود ص ونزد ابی یوسف رح زکوة آن ساقط نمیشود زیراچه آن بعض برای زکوة متعین نیست چه باقی نصاب محل ادای واجب است بخلاف وقتیکه کل نصاب را بدهد ف چه درین صورت جزویکه واجب است یقیناً میرود در ضمن کل ص والله اعلم

باب در بیان زکوة سوائم ف چون شتر وغیره باید دانست که سوائم جمع سائمه است وآن نزد فقها عبارتست از شتر وگاو وگوسفند که در اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس اگر در نصف سال در چراگاه چرند ودر نصف آن علف خورند سوائم نیست واین باب مشتملست بر چند فصل

فصل اول

فصل فی الابل قال رض لیس فی اقل من خمس ذود صدقۃ فاذا بلغت خمسا سائمۃ وحال علیہا الحول ففیہا شاۃ الی تسع فاذا کانت عشرا ففیہا شاتان الی اربع عشرۃ فاذا کانت خمس عشرۃ ففیہا ثلث شیاہ الی تسع عشرۃ فاذا کانت عشرین ففیہا اربع شیاہ الی اربع وعشرین فاذا بلغت خمسا وعشرین ففیہا بنت مخاض وھی التی طعنت فی الثانیۃ الی خمس وثلثین فاذا کانت ستا وثلثین ففیہا بنت لبون وھی التی طعنت فی الثالثۃ الی خمس واربعین فاذا کانت ستا واربعین ففیہا حقۃ وھی التی طعنت فی الرابعۃ الی ستین فاذا کانت احدی وستین ففیہا جذعۃ وھی التی طعنت فی الخامسۃ الی خمس وسبعین فاذا کانت ستا وسبعین ففیہا بنتا لبون الی تسعین فاذا کانت احدی وتسعین ففیہا حقتان الی مائۃ وعشرین بھذا اشتھرت کتب الصدقات من رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم ثم اذا زادت علی مائۃ وعشرین تستانف الفریضۃ فیکون فی الخمس شاۃ مع الحقتین وفی العشر شاتان وفی خمس عشرۃ ثلث شیاہ وفی العشرین اربع شیاہ وفی خمس وعشرین بنت مخاض الی مائۃ وخمسین فیکون فیہا ثلث حقاق ثم تستانف الفریضۃ فیکون

ص فصل اول دربیان زکاۃ شتر **مسئلہ ۱** درکمتر از پنج شتر زکوۃ واجب نیست وزکوۃ در پنج شتر یک گوسفند است بشرطیکہ آن شتران درچراگاہ چرند ویکسال تمام بگذرد **ف** زیرا چہ زکوۃ واجب نیست مگر در شترانیکہ **ص** درچراگاہ چرند **ف** نہ شترانیکہ درخانہ علف خورند **ص** وباید دانست کہ از پنج تا نہ شتر ہمین یک گوسفند واجب است وچون دہ شتر باشد پس دران دو گوسفند واجب میشود تا بچہاردہ وچون پانزدہ گردد پس زکوۃ آن سہ گوسفند است تا نوزدہ وچون بیست شتر شود زکوۃ آن چہار گوسفند ست تا بہ بیست وچہار شتر وچون بہ بیست وپنج رسد پس دران یک بنت مخاض واجب میشود تا بسی وپنج شتر وبنت مخاض عبارت است از شتر مادہ یک سالہ کہ یک سال تمام بران گذشتہ باشد واگر از بیست وپنج زیادہ شود وسی وشش گردد پس دران یک بنت لبون واجب می شود تا بچہل وپنج وبنت لبون عبارت است از شتر مادہ کہ دو سال تمام بران گذشتہ باشد وچون چہل وشش گردد پس دران یک حقہ واجب میشود تا بشصت شتر وحقہ عبارتست از شتر مادہ کہ سہ سال تمام بران گذشتہ باشد وچون شصت ویک شتر گردد پس دران یک جذعہ واجب میشود تا ہفتاد وپنج شتر وجذعہ عبارت است از شتر مادہ کہ چہار سال تمام بران گذشتہ باشد وچون ہفتاد وشش شتر گردد پس دران دو بنت لبون واجب می گردد تا بہ نود شتر وچون نود ویک گردد پس دران دو حقہ واجب می شود تا یک صد وبیست شتر وباید دانست کہ زکوۃ شتر باین ترتیب مذکور است در مکتوباتیکہ پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشتہ است وبعد ازان ہرگاہ زیادہ شود بر یک صد وبیست شتر پس دران زکوۃ واجب میشود بترتیب اول اعنی در پنج شتر کہ زائد شود بر یکصد وبیست شتر یک گوسفند واجب میشود مع دو حقہ **ف** کہ در یکصد وبیست شتر واجب شدہ بود **ص** وہمچنین دو گوسفند واجب میشود در دہ شتر **ف** کہ زائد شود بر یکصد وبیست شتر **ص** ودر پانزدہ شتر **ف** کہ زائد شود بر یکصد وبیست **ص** سہ گوسفند واجب میشود ودر بیست شتر زائد چہار گوسفند واجب میشود ودر بیست وپنج شتر زائد یک بنت مخاض واجب میشود تا بیک صد وچہل ونہ شتر ودر یک صد وپنجاہ شتر سہ حقہ واجب می شود بعد ازان

فی الخمس شاة وفی العشر شاتان وفی خمس عشرة ثلث شیاه وفی عشرین اربع شیاه وفی خمس وعشرین بنت مخاض وفی ست وثلثین بنت لبون فاذا بلغت مائة وستا وتسعین ففیها اربع حقاق الی مائتین ثم تستأنف الفریضة ابدا کما استأنف فی الخمسین التی بعد المائة والخمسین وهذا عندنا وقال الشافعی رح اذا زادت علی مائة وعشرین واحدة ففیها ثلث بنات لبون فاذا صارت مائة وثلثین ففیها حقة وبنتا لبون ثم یدار الحساب علی الاربعینات والخمسینات فیجب فی کل اربعین بنت لبون وفی کل خمسین حقة لما روی انه علیه السلام کتب اذا زادت الابل علی مائة وعشرین ففی کل خمسین حقة وفی کل اربعین بنت لبون من غیر شرط عود ما دونها ولنا انه علیه السلام کتب فی آخر ذلک فی کتاب عمرو بن حزم فما کان اقل من ذلک ففی کل خمس ذود شاة فتعمل بالزیادة والبخت والعراب سواء لان مطلق الاسم یتناولهما والله اعلم بالصواب **فصل فی البقر** لیس فی اقل من ثلثین من البقر صدقة فاذا کانت ثلثین سائمة وحال علیها الحول ففیها تبیع او تبیعة وهی التی طعنت فی الثانیة وفی اربعین مسن او مسنة وهی التی طعنت فی الثالثة بهذا امر رسول الله علیه السلام معاذا رضی الله عنه

در پنج شتر که زائد شود بر یکصد و پنجاه شتر یک گوسفند واجب میشود **ف** مع سه حقه **ص** در یک صد و شصت که دران یکصد و پنجاه و نیز ده شتر زیاده است سه حقه و دو گوسفند و در یکصد و شصت و پنج شتر سه حقه و سه گوسفند و در یکصد و هفتاد شتر سه حقه و چهار گوسفند و در یکصد و هفتاد و پنج شتر سه حقه و یک بنت مخاض و در یک صد و هشتاد و شش شتر واجب می شود سه حقه و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج شتر و در یکصد و نود و شش شتر چهار حقه واجب میشود تا دو صد شتر و بعد ازان زکوة واجب می شود همیشه بترتیبیکه بیان نموده شد در پنجاه شتر زاید بعد از یک صد و پنجاه شتر و این ترتیب که در زکوة شتر مذکور شد نزد علمای مارح است و شافعی رح میگوید که هرگاه یک شتر زیاده شود بر یکصد و بیست شتر پس دران سه بنت لبون واجب میشود و هرگاه یکصد و سی شتر شود پس دران یک حقه و دو بنت لبون واجب میشود و بعد ازان زکوة واجب میشود باین حساب که در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و در هر پنجاه شتر یک حقه زیرا چه پیغمبر صلعم بعاملان خود نوشته بود که هرگاه شتر زائد شود بر یکصد و بیست شتر پس در هر پنجاه شتر یک حقه واجب می شود و در هر چهل شتر یک بنت لبون واجب میشود و دران بیان نفرموده است که بسر پنج شتر یک گوسفند واجب می شود مانند ابتدا و علمای مارح میگویند که پیغمبر صلعم در آخر کار عمرو بن حزم رض را نوشته بود که انچه کم ازان باشد پس در هر پنج شتر یک گوسفند است پس برین عمل نموده خواهد شد زیرا چه درین عمل زیاده است **ف** چه در حدیثیکه متمسک شافعی است چیزیکه منافی آن باشد نیست و باید دانست که در زکوة شتر جائز نیست مگر ماده و نر دران جائز نیست مگر باعتبار قیمت زیرا چه همین منصوص و منقول است **ص** مسئله ۲ - شتر بختی و شتر عربی هر دو را یک حکم است زیرا چه اسم شتر هر دو را شامل است والله اعلم

فصل دوم در بیان زکوة گاو **مسئله ۱** - در کمتر از سی گاو زکوة نیست و در سی گاو که در اکثر ایام سال در چراگاه چرد و یکسال تمام بران بگذرد پس واجب میشود دران یک تبیع یا یک تبیعه اعنی گوساله نر یا ماده که در سال دوم پای نهاده باشد و در چهل گاو واجب میشود یک مسن یا مسنه اعنی گوساله نر یا ماده که در سال سوم پای نهاده باشد زیرا چه باین امر کرده است پیغمبر صلعم معاذ رضی الله

فاذا زادت علی اربعین وجب فی الزیادۃ بقدر ذلک الی ستین عند ابی حنیفۃ رہ ففی الواحدۃ الزائدۃ ربع عشر مسنۃ وفی
الاثنین نصف عشر مسنۃ وفی الثلثۃ ثلثۃ ارباع عشر مسنۃ وھذا روایۃ الاصل لان العفو ثبت نصا بخلاف
القیاس ولا نص ھنا وروی الحسن عنہ انہ لا یجب فی الزیادۃ شیٔ حتی تبلغ خمسین ثم فیھا مسنۃ وربع مسنۃ
او ثلث تبیع لان مبنی ھذا النصاب علی ان یکون بین کل عقدین وقص وفی کل عقد واجب وقال ابو یوسف ومحمد رح
لا شیٔ فی الزیادۃ حتی تبلغ ستین وھو روایۃ عن ابی حنیفۃ رہ لقولہ علیہ السلام لمعاذ رض لا تاخذ من اوقاص
البقر شیئا وفسروہ بما بین اربعین الی ستین قلنا قد قیل ان المراد منھا ھھنا الصغار ثم فی الستین تبیعان
او تبیعتان وفی سبعین مسنۃ وتبیع وفی ثمانین مسنتان وفی تسعین ثلثۃ اتبعۃ وفی المائۃ تبیعان ومسنۃ وعلی ھذا
فیتغیر الفرض فی کل عشرۃ من تبیع الی مسنۃ ومن مسنۃ الی تبیع لقولہ علیہ السلام فی کل ثلثین من البقر تبیع
او تبیعۃ وفی کل اربعین مسن او مسنۃ والجوامیس والبقر سواء لان اسم البقر یتناولھما اذ ھو نوع منہ
الا ان اوھام الناس لا تسبق الیہ فی دیارنا لقلتہ فلذلک لا یحنث بہ فی یمینہ لا یاکل لحم بقر واللہ اعلم

وہرگاہ زیادہ شود بر چہل گاؤ پس نزد ابی حنیفہ رح زکوٰۃ دران واجب میشود بحساب آن تا آنکہ شصت گردد اعنی در یک گاؤ یکہ
زیادہ شود بر چہل گاؤ واجب میشود ربع عشر مسنہ ودر دو گاؤ زیادہ نصف عشر مسنہ ودر سہ گاؤ زیادہ سہ ربع عشر مسنہ واجب
میشود تا آنکہ شصت گردد وانیکہ مذکور شد بنا بر روایت مبسوط است وجہ آن این ست کہ سقوط زکوٰۃ وعفو آن در فیما بین سی
وچہل وہمچنین در ما بین شصت وما فوق آن بنص ثابت شدہ است برخلاف قیاس ونص نیست درینجا در ما بین چہل
تا شصت وحسن رح روایت کردہ است از ابی حنیفہ رح کہ در زاید از چہل گاؤ چیزی واجب نمی شود تا آنکہ چہل ونہ گردد
ودر پنجاہ گاؤ یک مسنہ وربع مسنہ یا ثلث تبیعہ واجب می شود زیرا چہ بنای نصاب گاؤ بران است کہ در ما بین دو عقد
چون سی وچہل چیزی واجب نشود وبر سر ہر عقد چیزی واجب شود وصاحبین رح گفتہ اند کہ در انچہ کہ زاید شود بر چہل گاؤ
چیزی واجب نیست تا پنجاہ ونہ واین یک روایت است از ابی حنیفہ رح ووجہ آن این ست کہ پیغمبر صلعم بمعاذ رض
فرمود کہ مگیر از اوقاص گاؤ چیزی را کہ بیان فرمود کہ ما بین چہل تا شصت اوقاص است وجواب قول صاحبین رح
آنست کہ مراد از اوقاص کہ در حدیث مذکور است گوسالہ ہا است وبعد ازان باید دانست کہ در شصت گاؤ دو گوسالہ
یکسالہ واجب است نر باشد یا مادہ ودر ہفتاد گاؤ یک مسنہ ویک تبیع واجب است ودر ہشتاد گاؤ دو مسنہ واجب است
ودر نود گاؤ سہ تبیع است ودر صد گاؤ دو تبیعہ ویک مسنہ است وہمچنین بر سر ہر دہ گاؤ تبدل میشود فرض زکوٰۃ از تبیع بمسنہ
واز مسنہ بہ تبیع زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ در ہر سی گاؤ تبیع یا تبیعہ است ودر ہر چہل گاؤ مسن یا مسنہ است ف
پس در یکصد دہ گاؤ دو مسنہ ویک تبیع واجب میشود ودر یکصد وبیست گاؤ چار تبیع واجب میشود ص وباید دانست
کہ گاؤمیش در حکم گاؤ است زیرا چہ لفظ بقر کہ در حدیث آمدہ است ہر دو را شامل است چہ گاؤمیش نیز نوعی از بقر است
ولیکن در عرف دیار ما از بقر گاؤمیش فہمیدہ نمیشود ولہذا اگر کسی قسم خورد باینطور کہ بگوید واللہ گوشت بقر نخواہم خورد
پس او بسبب خوردن گوشت گاؤمیش حانث نمیگردد واللہ اعلم

فصل فی الغنم لیس فی اقل من اربعین من الغنم السائمة صدقة فاذا کانت اربعین سائمة وحال علیها الحول ففیها شاة الی مائة وعشرین فاذا زادت واحدة ففیها شاتان الی مائتین فاذا زادت واحدة ففیها ثلث شیاه فاذا بلغت اربع مائة ففیها اربع شیاه ثم فی کل مائة شاة هکذا ورد البیان فی کتاب رسول الله علیه السلام وفی کتاب ابی بکر رض وعلیه انعقد الاجماع والضان والمعز سواء لان لفظة الغنم شاملة للکل والنص ورد به ویؤخذ الثنی فی زکوتها ولا یؤخذ الجذع من الضان الا فی روایة الحسن عن ابی حنیفة والثنی منها ما تمت له سنة والجذع ما اتی علیه اکثرها وعن ابی حنیفة رح وهو قولهما انه یؤخذ الجذع لقوله علیه السلام انما حقنا الجذعة والثنی ولانه یتادی به الاضحیة فکذا الزکوة وجه الظاهر حدیث علی رض موقوفا ومرفوعا لا یؤخذ فی الزکوة الا الثنی فصاعدا ولان الواجب هو الوسط وهذا من الصغار ولهذا لا یجوز فیها الجذع من المعز وجواز التضحیة به عرف نصا والمراد بما روی الجذعة من الابل ویؤخذ فی زکوة الغنم الذکور والاناث لان اسم الشاة ینتظمهما وقد قال علیه السلام فی اربعین شاة شاة والله اعلم **فصل فی الخیل** اذا کانت الخیل سائمة ذکورا واناثا فصاحبها بالخیار ان شاء اعطی من کل فرس دینارا وان شاء قومها

فصل سوم در بیان زکوة گوسفند مسئله اور کمتر از چهل گوسفند زکوة نیست واگر چهل گوسفند باشد و در اکثر ایام سال در چراگاه چرد و سال تمام بران بگذرد پس دران یک گوسفند واجب میشود تا یکصد و بیست گوسفند و هرگاه بران یک گوسفند زیاده شود پس دران دو گوسفند واجب میشود تا بدو صد گوسفند و هرگاه یک گوسفند زیاده شود بر دو صد گوسفند پس دران سه گوسفند واجب میشود تا به سه صد و نود و نه گوسفند و هرگاه چهار صد گوسفند گردد پس دران چهار گوسفند واجب میشود و بعد ازان بر هر صد یک گوسفند واجب میشود زیرا چه همچنین بیان وارد شده است در کتاب رسول خدا صلعم و در کتاب ابی بکر رض که بعاملان زکوة نوشته بود و بران اجماع منعقد است و باید دانست که میش و بز هر دو برابر است زیرا چه لفظ غنم که در حدیث آمده است این هر دو را شامل است مسئله ۲- در زکوة گوسفند ثنی گرفته میشود و جذع روا نیست و این ظاهر روایت است از ابی حنیفه رح و ثنی بزغاله یک ساله است که در سال دوم پا نهاده باشد و جذع عبارت است از بزغاله که اکثر ایام سال بران گذشته باشد و سال نگذشته باشد و صاحبین رح گفته اند که جذع از میش گرفته می شود و این یک روایت است از ابی حنیفه رح نیز و وجه آن یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که حق زکوة دران جذعه و ثنی است و دوم اینست که بسبب قربانی نمودن جذعه قربانی ادا میشود پس همچنین زکوة نیز ادا خواهد شد و وجه ظاهر روایت یکی اینست که علی رض روایت کرده است که گرفته نمیشود در زکوة مگر ثنی یا انچه از ثنی بزرگ باشد و دوم اینست که در زکوة گوسفند دادن گوسفند متوسط واجب است و جذع از میش متوسط نیست بلکه کوچک است لهذا در زکوة بز جذع نیز جائز نیست و جواب از وجه اول صاحبین رح اینست که مراد از جذع که در حدیث مذکور است جذع شتر است و جواب از وجه دوم اینست که ادای قربانی بآن از نص معلوم شده است مسئله ۳- در زکوة گوسفند گرفتن ماده و نر هر دو صحیح است زیرا چه لفظ شاة که در حدیث آمده است هر دو را شامل است والله اعلم

فصل چهارم در بیان زکوة اسپ مسئله ۱- وقتیکه اسپ نر و ماده باهم آمیخته باشند و در اکثر ایام سال در چراگاه چرند پس صاحب آن مختار است اگر خواهد بمقابله هر اسپ یک دینار دهد و اگر خواهد اسپان را قیمت نماید

واعطى عن كل مائتين خمسة دراهم وهذا عند ابي حنيفة رح وهو قول زفر رح وقالا لا زكوة في الخيل لقوله عليه السلام ليس على المسلم في عبده ولا في فرسه صدقة ولهما قوله عليه السلام في كل فرس سائمة دينارا وعشرة دراهم وتاويل ما رويناه فرس الغازي وهو المنقول عن زيد بن ثابت رض والتخيير بين الدينار والتقويم ماثور عن عمر رض وليس في ذكورها منفردة زكوة لانها لا تتناسل وكذا في الاناث المنفردات في رواية وعنه الوجوب فيها لانها تتناسل بالفحل المستعار بخلاف الذكور وعنه انها تجب في الذكور المنفردة ايضا ولا شيء في البغال والحمير لقوله عليه السلام لم ينزل على فيهما شيء والمقادير تثبت سماعا الا ان يكون للتجارة لان الزكوة حينئذ تتعلق بالمالية كسائر اموال التجارة **فصل** وليس في الفصلان والعجاجيل والحملان صدقة عند ابي حنيفة رح الا ان يكون معها كبار وهذا اخر اقواله وهو قول محمد رح وكان يقول اولا يجب فيهما ما يجب في المسان وهو قول زفر ومالك رح ثم رجع وقال فيها واحد منها وهو قول ابي يوسف والشافعي رح وجه قوله الاول

واز هر دو صد درهم پنج درهم زکوة دهد واین نزد ابی حنیفه رح است وهمین مختار زفر رح است وصاحبین رح گفته اند که در اسپ زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة نیست بر مسلمانان نه در بنده او ونه در اسپ او ودلیل ابی حنیفه رح انیست که پیغمبر صلعم فرموده است که زکوة بر اسپ سائمه یک دینار یا ده درم است وحدیثیکه صاحبین رح آورده اند تاویل آن این است که او اسپ در ان اسپ غازی مراد است واین منقول است از زید بن ثابت رض وباید دانست که تخییر میان دادن یک دینار ومیان قیمت نمودن اسپ منقول ست از عمر رض ودر اسپان که فقط نر باشد زکوة واجب نیست زیرا چه توالد وتناسل ازان نمی شود وهمچنین در صورتیکه فقط ماده باشد زکوة نیست واین یک روایت از ابی حنیفه رح است ودر روایت دیگر انیست که زکوة دران واجبست زیرا چه توالد وتناسل ازان میشود باین طریق که عاریت گرفته میشود نر از دیگر بخلاف وقتیکه فقط نر باشد ف چه ازان توالد وتناسل متصور نیست ص ومرویست از ابی حنیفه رح که در اسپان که فقط نر باشد نیز زکوة واجبست مسئله ۲ - در خر واستر زکوة واجب نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در باب زکوة خر واستر چیزی بر من از حکم نازل نشده است ولیکن اگر خر واستر برای تجارت باشد پس دران زکوة واجب می شود زیرا چه درین هنگام تعلق زکوة بمالیت آنست مانند سائر اموال تجارت والله اعلم

فصل پنجم ف دربیان زکوة بچه گوسفند وشتر وگاو ص مسئله ۱ - در بچه گوسفند وشتر وگاو که کمتر از یکساله باشد زکوة واجب نیست نزد ابی حنیفه رح ف اعنی اگر خرید کند کسی بیست وپنج شتر بچه را یا چهل بزغاله را یا سی گوساله را ویکسال تمام بران بگذرد واز وقت ملک پس دران زکوة واجب نمیشود بلکه هرگاه یکسال بران بگذرد واز وقت بزرگ شدن آن بچه ها پس درین هنگام زکوة آن واجب میشود ص وانیکه مذکور شد آخر اقوال ابی حنیفه رح است وهمین مختار محمد رح است وابو حنیفه رح اول قائل بود بانیکه زکوة واجبست چنانچه واجبست در مسنه ها وهمین مختار زفر ومالک رح است وبعد ازان ازین رجوع کرد وگفت که واجبست دران که یکتا از انها بدهد وهمین قول ابی یوسف وشافعی رح است وبعد ازان ازین هم رجوع کرد وگفت که چیزی دران واجب نیست ووجه قول اول این است

ان الاسم المذکور فی الخطاب ینتظم الصغار والکبار ووجہ الثانی تحقیق النظر من الجانبین کما یجب فی المہازیل واحد منہا ووجہ الاخیر ان المقادیر لا یدخلہا القیاس فاذا امتنع ایجاب ما ورد بہ الشرع امتنع اصلا واذا کان فیہا واحدۃ من المسان جعل الکل تبعا لہ فی انعقادہا نصابا دون تادیۃ الزکوۃ ثم عند ابی یوسف رح لا یجب فی مادون الاربعین من الحملان وفیما دون الثلثین من العجاجیل ویجب فی خمس وعشرین من الفصلان واحد ثم لا یجب شئ حتی تبلغ مبلغا لو کانت مسان یثنی الواجب ثم لا یجب شئ حتی تبلغ مبلغا لو کانت مسان یثلث الواجب ولا یجب فیما دون خمس وعشرین فی روایۃ وعنہ انہ یجب فی الخمس خمس فصیل وفی العشر خمسا فصیل علی ہذا الاعتبار وعنہ انہ ینظر الی قیمۃ خمس فصیل فی الخمس والی قیمۃ شاۃ وسط فیجب اقلہما وفی العشر الی قیمۃ شاتین والی قیمۃ خمسی فصیل علی ہذا الاعتبار

کہ لفظ شاۃ وغیرہ کہ در حدیث آمدہ است کوچک وبزرگ ہمہ را شامل است ووجہ قول دوم اینست کہ در واجب گردانیدن یکتا از انجملہ رعایت جانبین است اعنی جانب صاحب مال وجانب فقیر چنانچہ در صورتیکہ ہمہ لاغر باشند یکتا از انجملہ گرفتہ میشود ووجہ قول اخیر این ست کہ در تعیین مقدار قیاس را دخل نیست وہرگاہ دران واجب گردانیدن چیزی کہ در شرع وارد شدہ است متصور نشد پس چیزی دران واجب گردانیدہ نخواہد شد وانیکہ مذکور شد وقتی است کہ دران مسنہ نباشد اصلا واگر یک مسنہ ہم باشد میان آنہا پس درین ہنگام ہمہ آنہا را تابع آن مسنہ گردانیدہ میشود در حق تحقق نصاب نہ در حق اداے زکوۃ حتی کہ اگر یکتا کوچک را بدہد از عہدۂ زکوۃ بیرون نمے شود بلکہ واجب می شود دران انچہ وارد شدہ است در شرع واگر ہلاک شود آن مسنہ بعد از گذشتن سال تمام زکوۃ ساقط میشود نزد طرفین رح زیرا چہ وجوب زکوۃ درین صورت متعلق است بمسنہ مذکورہ چہ اگر آن نمی بود زکاۃ واجب نمی شد وہرگاہ چنین شد پس بسبب ہلاک شدن آن زکوۃ ساقط خواہد شد وبعد ازان باید دانست کہ نزد ابی یوسف رح زکوۃ واجب نمی شود در کمتر از چہل بزغالہ ودر کمتر از سی گوسالہ وواجب می شود در بیست وپنج شتربچہ یک شتربچہ وبعد ازان چیزی دیگر واجب نمی شود تا آنکہ ہفتاد وشش گردد ودرین ہنگام واجب میشود دو شتربچہ زیرا چہ در ہفتاد وشش مسنہ دو بنت لبون واجب است وبعد ازان در زیادہ از دو شتربچہ چیزی واجب نمیشود تا آنکہ یکصد وچہل وپنج شتربچہ شود ودران سہ شتربچہ واجب است زیرا چہ در یکصد وچہل وپنج مسنہ دو حقہ ویک بنت مخاض واجب است ودر یک روایت از ابی یوسف رح در کمتر از بیست وپنج شتربچہ چیزی واجب نیست ودر روایت دیگر انیست کہ در پنج شتربچہ خمس یک شتربچہ واجب است ودر دہ شتربچہ دو خمس یک شتربچہ واجب است وعلی ہذا القیاس ودر روایت سوم از ابی یوسف رح انیست کہ ملاحظہ نمایند در قیمت خمس یک شتربچہ از پنج شتربچہ وملاحظہ نمایند در قیمت یک گوسفند پس ہر کدام کہ از میان ہر دو کمتر باشد واجب است ودر صورت دہ شتربچہ ملاحظہ نمایند در قیمت دو گوسفند ودر دو خمس یک شتربچہ

قال ومن وجب عليه مسن فلم يوجد اخذ المصدق اعلى منها ورد الفضل او اخذ دونها واخذ الفضل وهذا يبتنى على ان اخذ القيمة فى باب الزكوة جائز عندنا على ما نذكره ان شاء الله الا ان فى الوجه الاول له ان لا يأخذ ويطالبه بعين الواجب او بقيمته لانه شراء وفى الوجه الثانى يجبر لانه لا بيع فيه بل هو اعطاء بالقيمة ويجوز دفع القيم فى الزكوة عندنا وكذا فى الكفارات وصدقة الفطر والعشر والنذر وقال الشافعى لا يجوز اتباعا للمنصوص كما فى الهدايا والضحايا ولنا ان الامر بالاداء الى الفقير ايصال للرزق الموعود اليه فيكون ابطالا لقيد الشاة فصار كالجزية بخلاف الهدايا لان القربة فيها اراقة الدم وهو لا تعقل ووجه القربة فى المتنازع سد خلة المحتاج وهو معقول وليس فى العوامل

مسئله ۲ - اگر بر شخصے در اداے زکوة مسنه واجب شود ولیکن مسنه در مال او یافته نشود بلکه اعلی ازان یافته می شود یا ادنی پس عامل تحصیل زکوة را میرسد که در صورت اول اعلی را بگیرد و واپس دهد بشخص مذکور چیزیکه از قیمت آن زیاده باشد بر قیمت مسنه و در صورت دوم بگیرد ادنی را مع تتمه قیمت مسنه ولیکن باید دانست که در صورت اولی برای قبول نمودن اعلی مع واپس دادن زیادتی قیمت جبر نموده نمیشود بر عامل مذکور بلکه میرسد او را که اعلی را قبول نه کند و مطالبه نماید برای عین واجب که مسنه است یا مطالبه نماید قیمت آنرا زیرا چه گرفتن اعلی بطور مذکور شراء است من وجه و بر قبول آن جبر نیست حتی اگر صاحب مال عامل مذکور را از گرفتن اعلی مزاحمت نکند پس عامل مذکور قابض آن گردانیده نمی شود و در صورت دوم برای قبول نمودن ادنی مع تتمه قیمت مسنه جبر نموده مے شود از عامل مذکور حتی که صاحب مال آن ادنی را مع تتمهٔ قیمت مسنه بعامل مذکور بدهد باینطور که او را از گرفتن آن مزاحمت ننماید پس عامل مذکور درین صورت قابض آن گردانیده میشود زیرا چه درین صورت بیع و شرا نیست بلکه صاحب مال آن ادنی را در قیمت مسنه میدهد لهذا تتمهٔ قیمت مسنه را نیز مع آن می دهد - مسئله ۳ - اگر صاحب مال در زکوة بعوض عین واجب قیمت آن بدهد پس این جائز است نزد علماے ما و همچنین در کفاره و صدقه فطر و عشر و نذر و شافعی رح گفته است که آن جائز نیست چنانچه منصوص علیه است و تبدیل آن جائز نیست چنانچه در هدی و قربانی تبدیل آن بقیمت جائز نیست ف بیان معنی هدی در کتاب حج خواهد آمد انشاء الله تعالی ص و دلیل علمای ما اینست که خدا تعالی باداى زکوة و بدادن آن بفقرا امر کرده است و این دلالت می کند بر اینکه مقصود ازان اینست که رزق موعود بآنها رسد و حاجت آنها دفع شود و این معقول ست و ازین معلوم شد که خصوصیت گوسفند مثلا مقصود نیست پس تبدیل این بقیمت جائز خواهد بود چنانچه در جزیه جائز است بخلاف هدی و قربانی چه خون ریختن آن باینطور که ذبح کرده شود قربت و عبادتست و این خلاف قیاس است پس قیاس امر دیگر بران جائز نخواهد شد مسئله ۴ شتر و گاو که برای عمل و کار است

والحوامل والعلوفة صدقة خلافا لمالك رح لظواهر النصوص ولنا قوله عليه السلام ليس في الحوامل والعوامل ولا في البقرة المثيرة صدقة ولان السبب هو المال الناهي ودليله الاسامة او الاعداد للتجارة ولم يوجد ولان في العلوفة تتراكم المونة فينعدم النماء معنى ثم السائمة هي التي تكتفي بالرعي في اكثر الحول حتى لو اعلفها نصف الحول واكثر كانت علوفة لان القليل تابع للاكثر ولا يأخذ المصدق خيار المال ولا رذالته ويأخذ الوسط لقوله عليه السلام لا تأخذوا من حزرات اموال الناس اي كرائمها وخذوا من حواشي اموالهم اي اوساطها ولان فيه نظرا من الجانبين **قال** ومن كان له نصاب فاستفاد في اثناء الحول من جنسه ضمه اليه وزكاه به وقال الشافعي رح لا يضم لانه اصل في حق الملك فكذا في وظيفته بخلاف الاولاد والارباح لانها تابعة في الملك حتى ملكت بملك الاصل ولنا الجانسة هي العلة في الاولاد والارباح لان عندها يتعسر التمييز فيعسر اعتبار الحول لكل مستفاد وما شرط الحول الا للتيسير **قال** والزكوة عند ابي حنيفة وابي يوسف رح في النصاب دون العفو وقال محمد وزفر رح فيهما حتى لو هلك العفو وبقي النصاب بقي كل الواجب

چون بار برداری وقلبه رانی پس دران زکوة نیست وهمچنین زکوة نیست درصورتیکه علف خورند در نصف سال یا در اکثر آن وامام مالک رح برخلاف این میگوید بنا بر ظاهر نصوص چه آن بحسب ظاهر مطلق است ودلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که در شتر وگاو بار برداری ودر گاو یکه قلبه رانی میکند بآن زکوة نیست ودوم اینست که سبب وجوب زکوة مال نامی است ودلیل نماء دو چیز است یکی چرانیدن در چراگاه ودوم مهیا وآماده داشتن برای تجارت ویکی ازان یافته نمی شود در شتران وگاوان مذکور وسوم اینست که درصورتیکه جانوران مذکور علف خورند مؤنت بسیار در کار میشود ومال بسیار خرج میشود پس درین صورت باعتبار معنی نمای آن متحقق نیست اگرچه باعتبار ظاهر باشد مسئله ۵ - عامل مذکور را نباید که بگیرد در زکوة بهترین مال را ونه بدترین را بلکه ص باید که بگیرد مال متوسط را بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که نگیرید از بهترین اموال مردمان وبگیرید از اوساط آن وبجهت آنکه در گرفتن متوسط رعایت جانبین ست اعنی جانب فقیر وجانب صاحب مال مسئله ۶ - هرگاه نصاب مال باشد ودیگر حاصل شود در اثنای سال مالها از جنس آن نصاب پس باید که ضم کند آنرا بآن نصاب وزکوة مجموع آن بدهد ازان وشافعی رح میگوید که آنرا ضم نه کند بنصاب اول زیرا چه آن مال اصل ومستقل است در حق ملک پس همچنین اصل خواهد بود در حق زکوة بخلاف اولاد وربح که حاصل شود در اثنای سال چه این تابع اصل مال است در حق ملک لهذا آن مملوک میشود بتبعیت اصل ف پس این ضم نموده میشود باصل مال ص ودلیل علمای ما اینست که علت ضم نمودن اولاد وربح باصل مال جنسیت ست چه هرگاه مالها یک جنس باشند تمیز میان آنها مشکل میشود ولهذا دشوار میشود اعتبار نمودن حولان حول برای هر مال مستفاد وحال آنکه حولان حول اعتبار نموده نشده است مگر برای آسانی ف پس ثابت شد که علت ضم نمودن اولاد وربح باصل مال جنسیت است واین علت یافته میشود درصورتیکه کلام در انست ص مسئله ۷ باید دانست که نزد شیخین رح زکوة واجبست در نصاب نه در عفو ونزد محمد رح وزفر رح در نصاب وعفو هر دو اعنی در مجموع واجب است ف وثمره این اختلاف اینست ص که اگر هلاک شود عفو وباقی ماند نصاب

عند ابی حنیفۃ و ابی یوسف رہ وعند محمد و زفر یسقط بقدرہ لمحمد و زفر رہ ان الزکوٰۃ وجبت شکرا لنعمۃ المال والکل نعمۃ ولھما قولہ علیہ السلام فی خمس من الابل السائمۃ شاۃ ولیس فی الزیادۃ شیٔ حتی تبلغ عشرا وھکذا قال فی کل نصاب نفی الوجوب عن العفو ولان العفو تبع للنصاب فیصرف الھلاک اولا الی التبع کالربح فی مال المضاربۃ ولھذا قال ابو حنیفۃ رہ یصرف الھلاک بعد العفو الی النصاب الاخیر ثم الی الذی یلیہ الی ان ینتھی لان الاصل ھو النصاب الاول وما زاد علیہ تابع وعند ابی یوسف رہ یصرف الی العفو اولا ثم الی النصاب شائعا واذا اخذ الخوارج الخراج وصدقۃ السوائم لا یثنی علیھم لان الامام لم یحمھم والجبایۃ بالحمایۃ وافتوا بان یعیدوھا دون الخراج فیما بینھم وبین اللہ تعالی لانھم مصارف الخراج لکونھم مقاتلۃ والزکوٰۃ مصرفھا الفقراء فلا یصرفونھا الیھم وقیل اذا نوی بالدفع التصدق علیھم سقط عنہ وکذا ما دفع الی کل جائر لانھم بما علیھم من التبعات فقراء

پس نزد شیخین تمام مقدار زکوٰۃ کہ واجب شدہ بود باقی میماند و نزد محمد و زفر رح بحساب آن زکوٰۃ نیز ساقط میشود و دلیل محمد و زفر رح اینست کہ زکوٰۃ واجب شدہ است برای شکر نعمت و مجموع نصاب و عفو نعمت است و دلیل شیخین رح یکی اینست کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ زکوٰۃ پنج شتر یک گوسفند واجبست و در زائد بران چیزی واجب نیست تا آنکہ دہ گردد و ہمچنین فرمودہ است پیغمبر صلعم در ہر نصاب و نفی کردہ است وجوب زکوٰۃ را از عفو و دوم اینست کہ عفو تابع نصاب است پس اگر ہلاک شود از مال کہ مجموع نصاب و عفو است پس آن ہلاک اولا اعتبار نمودہ خواہد شد در عفو کہ تابع است چنانچہ ہلاک اعتبار نمودہ میشود در اولاد و ربح در مال مضاربۃ ف نہ در راس مال مضاربۃ ص ولہذا گفتہ است ابو حنیفہ رح کہ ہلاک اولا اعتبار نمودہ میشود در عفو و بعد ازان در نصابیکہ اخیر است و بعد ازان در نصابیکہ مایلی آنست و ہمچنین اعتبار نمودہ میشود تا آنکہ تمام شود نصابہا زیرا چہ اصل ہمان نصاب اول است و نصابہائیکہ زاید برانست تابع آنست و نزد ابی یوسف رح ہلاک اعتبار نمودہ میشود اولا در عفو و بعد ازان اعتبار نمودہ میشود در نصابہا بطریق شیوع مسئلہ ۸ - اگر خوارج و باغیان مسلط شوند بر قومی و زکوٰۃ سوائم از انہا بگیرند پس باید کہ بعد از دفع نمودن باغیان امام عادل بار دیگر زکوٰۃ مال مذکور نگیرد از قوم مذکور زیرا چہ امام مذکور حمایت آنہا نکردہ است و حق گرفتن زکوٰۃ مر امام عادل را بنا بر حمایت ست ولیکن فقہا فتوی دادہ اند بانیکہ قوم مذکور را باید کہ اعادۂ آن زکوٰۃ نمایند و بار دیگر ادا نمایند آنرا نہ خراج را زیرا چہ خوارج و باغیان مصرف خراج اند بجہت آنکہ مصرف خراج غازیان اند کہ با حربیان قتال می نمایند و خوارج و باغیان نیز این کار میکنند و مصرف زکوٰۃ فقرا اند و خوارج و باغیان زکوٰۃ را بفقرا نمیدہند لہذا باید کہ زکوٰۃ را بار دیگر ادا نمایند تا بمصرف رسد نہ خراج را و بعضے از علماء گفتہ اند کہ اگر قوم مذکور در وقت دادن زکوٰۃ بخوارج و باغیان نیت تصدق نمایند بر آنہا ف و آنہا را مالک گردانند ص پس درینصورت زکوٰۃ ساقط میشود از قوم مذکور و دادن زکوٰۃ بہر جابر و ظالم ہمین حکم دارد زیرا چہ خوارج و باغیان و ظالمان ہر چند کہ بحسب ظاہر مالدار باشند در حقیقت فقیر اند بجہت حقوقیکہ بر ذمۂ آنہا است

والاول احوط ولیس علی الصبی من بنی تغلب فی سائمته شیٔ وعلی المرأة ما علی الرجل منهم لان الصلح قد جری علی ضعف ما یؤخذ من المسلمین ویؤخذ من نساء المسلمین دون صبیانهم وان هلك المال بعد وجوب الزکوٰة سقطت الزکوٰة وقال الشافعی رح یضمن اذا هلك بعد التمکن من الاداء لان الواجب فی الذمة فصار کصدقة الفطر ولانه منعه بعد الطلب فصار کالاستهلاك ولنا ان الواجب جزء من النصاب تحقیقا للتیسیر فیسقط بهلاك محله کدفع العبد الجانی بالجنایة یسقط بهلاکه والمستحق فقیر یعینه المالك ولم یتحقق منه الطلب وبعد طلب الساعی قیل یضمن وقیل لا یضمن لانعدام التفویت وفی الاستهلاك وجد التعدی وفی هلاك البعض یسقط بقدره اعتبارا له بالکل

اما آنچه اول مذکور شد ف که قوم مذکور را باید که ادای زکوٰة بار دیگر نماید ص اولی واحوط ست ف زیراچه درینصورت ادای زکوٰة یقیناً حاصل می شود ص مسئله ۹- بر صبی بنی تغلب زکوٰة سوائم واجب نمی شود وبر نسای آنها واجب ست آنچه واجب ست بر رجال آنها زیراچه از ان صلح نموده شده است برانیکه گرفته شود از آنها دوچندانچه گرفته می شود از مسلمانان واز زنان مسلمانان زکوٰة گرفته می شود پس گرفته خواهد شد از زنان بنی تغلب دوچندانچه گرفته می شود از زنان مسلمانان واز صبیان مسلمانان زکوٰة گرفته نمی شود پس از صبیان بنی تغلب چیزی گرفته نخواهد شد مسئله ۱۰- اگر بغیر استهلاک مالک هلاک شود مال بعد از وجوب زکوٰة ف اعنی بعد از حولان حول ص پس ساقط می شود زکوٰة آن وشافعی رح گفته است که اگر هلاک شود مال بعد از انکه مالک بر ادای زکوٰة آن قادر شود بانیطور که مستحق زکوٰة طلب آن نماید یا مالک بیابد مستحق آنرا اگرچه او طلب نکرده باشد پس درینصورت مالک مال ضامن زکوٰة آن می شود زیراچه واجب بر ذمه وی ست وادای آن نکرده است با وجود قدرت پس او ضامن آن خواهد شد مانند صدقه فطر ونیز اگر بعد از طلب مستحق ندهد زکوٰة را بوی پس این بمنزله استهلاک آنست ودلیل علمای ما اینست که زکوٰة که ادای آن واجب ست جزوی از نصابست پس آن هلاک می شود بسبب هلاک شدن نصاب پس زکوٰة ساقط خواهد شد چنانچه اگر جنایت کند بندهٔ کسی واجب میشود بر آنکس دفع آن بنده بولی جنایت واگر بنده قبل از دفع آن بولی جنایت هلاک گردد پس دفع آن بنده بر مالکش واجب نمی ماند بلکه ساقط می شود وجواب از دلیل دوم شافعی رح اینست که مستحق زکوٰة نیست مگر فقیریکه معین نماید آنرا مالک برای دادن زکوٰة وطلب از و متحقق نشده است واگر عامل تحصیل زکوٰة طلب نماید وبعد از طلب مالک زکوٰة را بوی ندهد وبعد از ان هلاک شود نصاب پس درینصورت میان علمای حنفی اختلاف ست بعضے گفته اند که درینصورت مالک ضامن آن میشود وبعضی گفته اند که درینصورت نیز ضامن آن نمیشود زیراچه استهلاک از جانب او نیست مسئله ۱۱- اگر بعد از حولان حول هلاک شود بعضے از نصاب چون ثلث یا نصف مثلاً پس ساقط میشود از زکوٰة بحساب آن چنانچه درصورت هلاک شدن کل نصاب کل زکوٰة ساقط میشود

وان قدم الزکوۃ علی الحول وھو مالك للنصاب جاز لانه ادی بعد سبب الوجوب فیجوز کما اذا کفر بعد الجرح وفیه خلاف مالك رح ویجوز التعجیل لاکثر من سنة لوجود السبب ویجوز لنصب اذا کان فی ملکه نصاب واحد خلافا لزفر رح لان النصاب الاول ھو الاصل فی السببیة والزائد علیه تابع له والله اعلم

باب زکوۃ المال

فصل فی الفضة لیس فیما دون مائتی درھم صدقة لقوله علیه السلام لیس فیما دون خمس اواق صدقة والاوقیة اربعون درھما فاذا کانت مائتین وحال علیھا الحول ففیھا خمسة دراھم لانه علیه السلام کتب الی معاذ رض ان خذ من کل مائتی درھم خمسة دراھم ومن کل عشرین مثقالا من ذھب نصف مثقال **قال** ولا شیء فی الزیادة حتی تبلغ اربعین فیکون فیھا درھم ثم فی کل اربعین درھما درھم وھذا عند ابی حنیفة رح وقالا ما زاد علی المائتین فزکوته بحسابھا وھو قول الشافعی رح لقوله علیه السلام فی حدیث علی رض وما زاد علی المائتین فبحسابه ولان الزکوۃ وجبت شکرا لنعمة المال واشتراط النصاب فی الابتداء لتحقق الغناء وبعد النصاب فی السوائم عفو مز ۱۲

مسئلہ ۱۲ مالک نصاب اگر ادای زکوۃ آن نماید پیش از حولان حول پس این جائز است زیرا چہ او ادا نمودہ است بعد از وجود سبب وجوب زکوۃ کہ عبارت است از نصاب پس جائز خواہد شد چہ ادای واجب بعد از وجود سبب وجوب آن جائز است چنانچہ اگر کفارہ دہد محرم بعد از مجروح کردہ باشد صید را و ہنوز آن صید زندہ است و درین مسئلہ اختلاف مالک رح است **مسئلہ ۱۳** اگر مالک یک نصاب پیش از حولان حول زکوۃ چند سال ادا نماید یا زکوۃ چند نصاب ادا نماید پس این جائز است زیرا چہ نصاب اول اصل است در سببیت وجوب زکوۃ و زائد بران بمنزلہ تابع آنست و درین مسئلہ اختلاف زفر رح است واللہ اعلم

باب در بیان زکوۃ اموال ف چون طلا و نقرہ وغیرہ و آن مشتمل است بر سہ فصل ص

فصل اول در بیان زکوۃ نقرہ

مسئلہ اور کمتر از دو صد درہم زکوۃ واجب نیست زیرا چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ است کہ در کمتر از پنج اوقیہ زکوۃ نیست و باید دانست کہ اوقیہ چہل درہم است **مسئلہ ۲** نصاب زکوۃ در نقرہ دو صد درہم است پس اگر شخصے مالک دو صد درہم باشد و حولان حول شود بر آن پس زکوۃ آن پنج درہم واجب میشود زیرا چہ پیغمبر صلعم بمعاذ رض نوشتہ بود کہ زکوۃ بگیر از دو صد درہم پنج درہم را و از بیست مثقال طلا نیم مثقال را **مسئلہ ۳** آنچہ زیادہ شود بر دو صد درہم پس دران زکوۃ نیست تا آنکہ بہ چہل درہم رسد و ہرگاہ چہل درہم گردد پس دران یک درہم واجب میگردد و بعد ازان در ہر چہل درہم یک درہم واجب میگردد و در کمتر ازان چیزی واجب نیست و این نزد ابی حنیفہ رح است و صاحبین رح گفتہ اند کہ در ہر قدر کہ زیادہ باشد بر دو صد درہم پس زکوۃ آن بحساب آنست و ہمین قول شافعی رح است بجہت آنکہ پیغمبر صلعم در حدیث علی رض فرمودہ است کہ آنچہ زیادہ شود بر دو صد درہم پس زکوۃ آن بحساب آنست و بجہت آنکہ وجوب زکوۃ بر انسان برای شکر نعمت مال است ولیکن در ابتدا شرط نمودہ شدہ است کہ مال بقدر نصاب باشد تا مالک مال غنی گردد **سوال** پس باید کہ در سوائم نیز آنچہ زیادہ شود بر نصاب تا آنکہ بہ نصاب دیگر نرسد زکوۃ آن بحساب آن واجب شود و حال آنکہ زکوۃ دران واجب نیست بلکہ آن عفو است **جواب** مقتضای قیاس ہمین است ولیکن آن عفو است

عن التشقيص ولابي حنيفة رح قوله عليه السلام في حديث معاذ رض لا تاخذ من الكسور شيئا و قوله في حديث عمرو بن حزم وليس فيما دون الاربعين صدقة ولان الحرج مدفوع وفي ايجاب الكسور ذلك لتعذر الوقوف والمعتبر في الدراهم وزن سبعة وهو ان تكون العشرة منها وزن سبعة مثاقيل بذلك جرى التقدير في ديوان عمر رض واستقر الامر عليه واذا كان الغالب على الورق الفضة فهو في حكم الفضة واذا كان الغالب عليها الغش فهو في حكم العروض يعتبر ان تبلغ قيمته نصابا لان الدراهم لا تخلو عن قليل غش لانها لا تطبع الا به وتخلو عن الكثير فجعلنا الغلبة فاصلة وهو ان يزيد على النصف اعتبارا للحقيقة وسنذكر في الصرف ان شاء الله الا ان في غالب الغش لا بد من نية التجارة كما في سائر العروض الا اذا كان تخلص منها فضة تبلغ نصابا لانه لا يعتبر في عين الفضة القيمة ولا نية التجارة والله اعلم **فصل** في الذهب ليس فيما دون عشرين مثقالا من ذهب صدقة فاذا كانت عشرين مثقالا ففيها نصف مثقال لما روينا والمثقال ما يكون كل سبعة منها وزن عشرة دراهم وهو المعروف ثم في كل اربعة مثاقيل قيراطان لان الواجب ربع العشر

بجهت آنکه اگر دران بحساب آن زکوة واجب گردانیده شود لازم می آید تشقیص اعنی ایجاب جزوی از اجزای شی حتی که آن شی مشترک گردد میان مستحق آن جزو و میان مالک آن شی و دلیل ابی حنیفه رح یکی آنیست که پیغمبر صلعم فرموده است بمعاذ رض که از کسور چیزی مگیر و نیز فرموده است در حدیث عمرو بن حزم که در کمتر از چهل درهم زکوة نیست و دوم این است که در واجب گردانیدن زکوه در کسور حرج است بجهت آنکه اطلاع بر آن متعذر ست و حرج در شرع مدفوع ست مسئله ۴ بدانکه نصاب نقره که دویست درهم است پس معتبر دران وزن سبعه است و آن آنیست که ده درهم ازان هموزن هفت مثقال باشد زیراچه همین وزن معتبر بود در دیوان عمر رض و بران استقرار یافته است وزن درهم مسئله ۵ در هیکه دران نقره غالب باشد پس آن نقره اعتبار نموده میشود و حکم نقره دران جاری است اگرچه چیزی از غش دران باشد و در هیکه غش دران غالب باشد پس آن نقره شمرده نمی شود بلکه آن در حکم متاع و رخت است و قیمت آن معتبر ست حتی که اگر قیمت آن بقدر نصاب باشد زکوة واجب خواهد شد بشرطیکه نیت تجارت دران باشد چنانچه این شرط معتبر است در جمیع انواع متاع و رخت مگر در صورتیکه دران بمقدار نصاب نقره باشد پس درین هنگام نیت تجارت دران شرط نیست و نه اعتبار نموده میشود قیمت آن چه در عین نقره نیت تجارت و قیمت معتبر نیست و دلیل مسئله اینست که درهم از غش قلیل خالی نمی باشد زیراچه نقره خالص قابل ضرب نیست چه آن نقش پذیر نمیشود مگر وقتیکه چیزی دران غش باشد و از غش کثیر خالی میباشد پس اعتبار نموده شد غلبه ف اعنی اگر نقره غالب باشد نقره است و اگر غش غالب باشد نقره نیست و غلبه عبارت است ازینکه زیاده از نصف باشد چه حقیقت غلبه همین است والله اعلم

ص فصل دوم در بیان زکوة طلا **مسئله** ۱ در کمتر از بیست مثقال طلا زکوة نیست چه نصاب آن بیست مثقال است و زکوة دران نصف مثقال است وقتیکه حولان حول شود بران بجهت حدیثی که در فصل اول مذکور شد و باید دانست که مراد از مثقال همان مثقال است که ده درم هموزن هفت مثقال میشود و مثقال بیست قیراط است و قیراط پنج جو میانه مسئله ۲ آنچه زیاده شود بر بیست مثقال پس در هر چهار مثقال ازان دو قیراط زکوة واجب میشود زیراچه زکوة واجب ربع عشر است

وذلك فيما قلنا اذ كل مثقال عشرون قيراطا وليس فيما دون اربعة مثاقيل صدقة عند ابي حنيفة رح وعندهما تجب بحساب ذلك وهي مسئلة الكسور وكل دينار عشرة دراهم في الشرع فيكون اربعة مثاقيل في هذا كاربعين درهما **قال** وفي تبر الذهب والفضة وحليهما واوانيهما الزكوة وقال الشافعي رح لا تجب في حلي النساء وخاتم الفضة للرجال لانه مبتذل في مباح فشابه ثياب البذلة ولنا ان السبب مال نام ودليل النماء موجود وهو الاعداد للتجارة خلقة والدليل هو المعتبر بخلاف الثياب

فصل في العروض الزكوة واجبة في عروض التجارة كائنة ما كانت اذا بلغت قيمتها نصابا من الورق او الذهب لقوله عليه السلام فيها يقومها فيودي من كل مائتي درهم خمسة دراهم ولانها معدة للاستنماء باعداد العبد فاشبه المُعَدَّ باعداد الشرع ويشترط نية التجارة ليثبت الاعداد ثم قال

و دو قیراط ربع عشر چہار مثقال است و در کمتر چہار مثقال ف کہ زاید شود بر بیست مثقال ص زکوۃ نیست نزد ابی حنیفہ و نزد صاحبین رح ہر قدر کہ زاید شود پس دران زکوۃ بحساب آن واجب میشود و این بنا بر آنست کہ کسور نزد ابی حنیفہ رح معاف ست و نزد صاحبین رح دران نیز زکوۃ است چنانچہ در فصل اول مذکور شد و وجہ قول ابی حنیفہ رح این است کہ قیمت دینار دہ درہم است در شرع و دینار و مثقال ہموزن است پس قیمت چہار مثقال طلا چہل درہم خواہد بود ف پس در کمتر از چہار مثقال طلا زکوۃ واجب نخواہد شد چہ آن بمنزلہ کمتر از چہل درہم است و در کمتر از چہل درہم زکوۃ نیست بنا بر حدیث عمرو بن حزم کہ سابق مذکور شد پس ہمچنین در کمتر از چہار مثقال طلا نیز زکوۃ واجب نخواہد شد ص **مسئلہ** زکوۃ واجب است در طلا و نقرہ غیر مضروب کہ آنرا تبر میگویند و ہمچنین زکوۃ واجب است در زیور طلا و نقرہ و ظروف طلائی و نقرئی خواہ مباح باشد استعمال آن چون انگشتر نقرہ وغیرہ یا مباح نباشد و شافعی رح گفتہ است کہ در زیورہای زنان زکوۃ واجب نیست و ہمچنین در انگشتر نقرہ کہ برای مردان باشد چہ استعمال آن مباح است پس آن مانند پارچہ پوشیدنی است و دلیل علمای ما رح این است کہ سبب وجوب زکوۃ مال نامی است و دلیل نما در طلا و نقرہ موجود است چہ خلقت طلا و نقرہ برای تجارت است و موضوع است برای آن و این دلیل نما است و معتبر برای وجوب زکوۃ دلیل نما است نہ حقیقت آن بخلاف پارچہ کہ برای پوشیدن است چہ دران دلیل موجود نیست واللہ اعلم

فصل سوم در بیان زکوۃ متاع و رخت **مسئلہ** زکوۃ واجب ست در متاع تجارت ہر متاعیکہ باشد وقتیکہ قیمت آن بقدر نصاب باشد خواہ بقدر نصاب نقرہ باشد خواہ بقدر نصاب طلا بجہت آنکہ پیغمبر صلعم در حق متاع تجارت فرمودہ است کہ قیمت نمایند آنرا پس در ہر دو صد درہم پنج درہم زکوۃ بدہند و بجہت آنکہ مال مذکور را مالک آن مہیا و موضوع کردہ است برای نما پس آن مانند طلا و نقرہ خواہد بود کہ موضوع است برای نما از روی شرع ولیکن نیت تجارت دران شرط نمودہ شد تا ثابت شود کہ آن متاع برای نما موضوع شدہ است و بعد ازان باید دانست کہ محمد رح گفتہ است

یقومها بما هو انفع للمساکین احتیاطا لحق الفقراء قال رض وهذا روایة عن ابی حنیفة رح وفی الاصل خیره لان الغبن فی تقدیر قیم الاشیاء بهما سواء وتفسیر الانفع ان یقومها بما یبلغ نصابا وعن ابی یوسف رح انه یقومها بما اشتری ان کان الثمن من النقود لانه ابلغ فی معرفة المالیة وان اشتریها بغیر النقود قومها بالنقد الغالب وعن محمد رح انه یقومها بالنقد الغالب علی کل حال کما فی المغصوب والمستهلك واذا کان النصاب کاملا فی طرفی الحول فنقصانه فیما بین ذلك لا یسقط الزکوة لانه یشق اعتبار الکمال فی اثنائه اما لا بد منه فی ابتدائه للانعقاد وتحقق الغناء وفی انتهائه للوجوب ولا کذلك فیما بین ذلك لانه حالة البقاء بخلاف ما لو هلك الکل حیث یبطل حکم الحول ولا تجب الزکوة لانعدام النصاب فی الجملة ولا کذلك فی المسئلة الاولی لان بعض النصاب باق فبقی الانعقاد **قال** وتضم قیمة العروض الی الذهب والفضة حتی یتم النصاب لان الوجوب فی الکل باعتبار التجارة وان افترقت جهة الاعداد

که قیمت آن باید کرد بنصابی که نافع باشد در حق فقرا و مساکین **ف** اعنی اگر قیمت کرده شود به درهم بنصاب نقره رسد و اگر قیمت کرده شود به دینار به نصاب طلا نرسد پس درینصورت قیمت آن بدرهم باید کرد و اگر امر برعکس باشد قیمت آن بدینار باید کرد **ص** و این یک روایت است از ابی حنیفه رح و محمد رح در مبسوط گفته است که مالک مختار است بهر نصاب که خواهد قیمت آن نماید زیراچه طلا و نقره هر دو ثمن است و در اندازه نمودن قیمت اشیا هر دو برابر است و از ابی یوسف رح مرویست که قیمت متاع نماید به چیزی که خریده است آن را **ف** اعنی اگر آنرا بدرهم خریده باشد باید که قیمت آن بدرهم نماید و اگر بدینار خریده باشد قیمت آن بدینار نماید **ص** و این درصورتیست که آنرا بدرهم و دینار خریده باشد زیراچه آن در معرفت مالیت ابلغ است و اگر خریده باشد آنرا بغیر درهم و دینار پس باید که قیمت کند آنرا بنقدی که رواج آن غالب است و از محمد رح مرویست که در هر حال قیمت کنند آنرا بنقدیکه رواج آن غالب است چنانچه قیمت مغصوب نموده میشود به نقد غالب در هر حال **مسئله ۲** اگر نصاب کامل باشد در اول سال و هم در انتهای سال پس بسبب نقصان آن در اثنای سال زکوة ساقط نمی شود زیراچه اعتبار کمال آن در اثنای سال دشوار است و لابد در ابتدای سال ضرورست که نصاب کامل باشد تا سبب وجوب زکوة منعقد گردد و معنی غنا متحقق شود و همچنین در انتهای سال نیز ضرور است که نصاب کامل موجود باشد تا ادای زکوة واجب گردد و در اثنای سال چنین نیست زیراچه آن حالت بقاست بخلاف صورتیکه هلاک شود کل نصاب چه دران حولان حول باطل میشود و زکوة واجب نمیگردد بجهت انعدام نصاب فی الجمله و در مسئله اولی اینچنین نیست زیراچه بعضی نصاب دران باقیست پس انعقاد وجوب زکوة باقی خواهد بود **مسئله ۳** ضم نموده میشود قیمت متاع و رخت بطلا و نقره **ف** اعنی اگر نزد مالک متاع باشد که قیمت آن صد درهم است و هم صد درهم باشد پس قیمت متاع مذکور را با صد درهم ضم نموده میشود **ص** تا مجموع نصاب گردد و زکوة آن واجب شود زیراچه وجوب زکوة در مال مذکور به اعتبار اینست که آن مال مهیا و موضوع برای تجارت است اگرچه جهت تجارت دران مختلف است **ف** باعتبار اینکه جهت تجارت در متاع از جانب عباد است و جهت تجارت در درهم و دینار از جانب شرع است

ويضم الذهب الى الفضة للمجانسة من حيث الثمنية ومن هذا الوجه صارا سببا ثم تضم بالقيمة عند ابي حنيفة رح وعندهما بالاجزاء وهو رواية عنه حتى ان من كان له مائة درهم وخمسة مثاقيل ذهب وتبلغ قيمتها مائة درهم فعليه الزكوة عنده خلافا لهما هما يقولان المعتبر فيهما القدر دون القيمة حتى لا تجب الزكوة في مصنوع وزنه اقل من مائتين وقيمته فوقها وهو يقول ان الضم للمجانسة وهو يتحقق باعتبار القيمة دون الصورة فيضم بها والله اعلم

باب في من يمر على العاشر

اذا مر على العاشر بمال فقال صبيته منذ اشهر او على دين وحلف صدق والعاشر من نصبه الامام على الطريق ليأخذ الصدقات من التجار فمن انكر منهم تمام الحول او الفراغ من الدين كان منكرا للوجوب والقول قول المنكر مع اليمين وكذا اذا قال اديتها الى عاشر آخر ومراده اذا كان في تلك السنة عاشر آخر لانه ادعى وضع الامانة موضعها بخلاف ما اذا لم يكن عاشر آخر في تلك السنة لانه ظهر كذبه بيقين وكذا اذا قال اديتها انا يعني الى الفقراء في المصر لان الاداء كان مفوضا اليه فيه وولاية الاخذ بالمرور له خوله تحت الحماية وكذا الجواب في صدقة السوائم في ثلثة فصول

مسئله ضم نموده میشود طلا با نقره زیرا چه هر دو یک جنس اند باعتبار ثمنیت واین هر دو باعتبار ثمنیت سبب وجوب زکوة اند وبعد ازان باید دانست که نزد ابی حنیفه رح طلا بنقره ضم میشود باعتبار قیمت ونزد صاحبین رح باعتبار اجزا واین یک روایت است از ابی حنیفه رح نیز وثمرهٔ اختلاف این است که اگر شخصی را صد درهم نقره وپنج مثقال طلا باشد که قیمت آن بصد درهم میرسد پس شخص مذکور زکوة واجب میشود نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین رح وایشان میگویند که در طلا ونقره معتبر مقدار آن است نه قیمت آن لهذا زکوة واجب نمیشود در ظروف نقره در صورتیکه وزن آن کمتر از دو صد درهم باشد وقیمت آن دو صد درهم یا زیاده ازان باشد وابو حنیفه رح میگوید که ضم یکی از طلا ونقره بدیگر بسبب مجانست است ومجانست میان آنها متحقق میشود باعتبار قیمت نه باعتبار صورت پس باعتبار قیمت ضم نموده خواهد شد والله اعلم

باب در احکام کسیکه میگذرد نزد عاشر بدانکه مراد از عاشر کسی است که منصوب مینماید آنرا سلطان بر سر راه تا از تاجران زکوة مال بگیرد **مسئله** اگر شخصی بمال خود بگذرد نزد عاشر وبگوید که چند ماه است که این مال بدست من آمده است **ف** وسال تمام نگذشته است **ص** یا بگوید که بر ذمهٔ من دین **ف** انسان **ص** است وقسم خورد پس باید عاشر را که تصدیق او نماید **ف** واز وی **ص** چیزی نگیرد زیرا چه شخص مذکور منکر وجوب زکوة است وقول منکر مع قسم مقبول است وهمچنین اگر بگوید که ادا کرده ام زکوة این مال را وداده ام آنرا بعاشر سابق مقبول میشود قول او زیرا چه عاشر در گرفتن زکوة امین است وزکوة نزد او امانت میماند پس دعوی شخص مذکور دعوی نهادن امانت است در موضع آن واین مقبول است در صورتیکه دران سال عاشر دیگر بوده باشد بخلاف آنکه اگر دران سال عاشر دیگر ثابت نباشد چه درینصورت کذب او یقینا ظاهر است وهمچنین اگر بگوید که من در شهر خود ادا کرده ام زکوة این مال را وبه فقیران آن شهر داده ام پس قول او مقبول است زیرا چه صاحب مال مادامیکه در شهر خود است ادای زکوة مال او بوی مفوض است مگر وقتیکه از شهر خود بآید ومع مال نزد عاشر بگذرد چه درین هنگام ولایت گرفتن زکوة مر عاشر راست به جهت آنکه درین هنگام مال صاحب مال در حمایت او داخل میشود **ف** وحاصل آنکه درین چهار صورت مذکوره قول صاحب مال مقبولست وهمچنین قول صاحب مال در زکوة سوائم مقبولست در سه صورت اول

وفی الفصل الرابع وهو ما اذا قال ادیت بنفسی الی الفقراء فی المصر لا یصدق وان حلف وقال الشافعی رح یصدق لانه اوصل الحق الی المستحق ولنا ان حق الاخذ للسلطان فلا یملك ابطاله بخلاف الاموال الباطنة ثم قیل الزکوة هو الاول والثانی سیاسة وقیل هو الثانی والاول ینقلب نفلا وهو الصحیح ثم فیما یصدق فی السوائم واموال التجارة لم یشترط اخراج البراءة فی الجامع الصغیر وشرطه فی الاصل وهو روایة الحسن عن ابی حنیفة رح لانه ادعی وصدق دعواه علامة فیجب ابرازها وجه الاول الخط یشبه الخط فلا یعتبر علامة **قال** وما صدق فیه المسلم صدق فیه الذمی لان ما یؤخذ منه ضعف ما یؤخذ من المسلم فیراعی تلك الشرائط تحقیقا للتضعیف ولا یصدق الحربی الا فی الجواری یقول هن امهات اولادی او غلمان معه یقول هم اولادی لان الاخذ منه بطریق الحمایة وما فی یده من المال یحتاج الی الحمایة غیر ان اقراره بنسب من فی یده منه صحیح فکذا

ص ودر صورت چهارم مقبول نیست اگرچه قسم خورد بانیکه من زکوة آنرا به فقرا داده ام در شهر خود ونزد شافعی رح قول او در صورت نیز مقبول است زیراچه او حق را به مستحق آن رسانیده است ودلیل علمای ما این است که حق گرفتن زکوة سوائم مر سلطان راست پس صاحب مال را نمیرسد که حق سلطان را باطل کند بخلاف زکوة مالهای دیگر که آنرا اموال باطنه میگویند چه ادای زکوة آن بصاحب مال مفوض است وبعد ازان باید دانست که بعضی گفته اند که در زکوة سوائم زکوة فرض همان اول است ف که صاحب مال آنرا خود ادا کرده است ص وبار دیگر گرفتن عاشر از وبطریق سیاست است وبعضی گفته اند که همین زکوة فرضست وانچه اول داده است نفل میگردد وهمین صحیح است وبعد ازان باید دانست که در صورتیکه قول صاحب مال مقبول است آیا دران شرط است که خط ابراء دست آویز خود را ظاهر کند ونماید یا شرط نیست پس محمد رح در جامع صغیر شرط آن نکرده است ودر مبسوط شرط نموده است آنرا وهمین روایت حسن رح است از ابی حنیفه رح ووجه آن اینست که صاحب مال دعوی برأت کرده است وبر صدق این دعوی علامتی است پس لازم است که ظاهر کند آنرا ووجه روایت جامع صغیر اینست که خط مشابه بخط میشود پس آن علامت اعتبار نموده نمیشود **مسئله ۲** در چیزیکه قول مسلمان مقبول است پس دران قول ذمی نیز مقبول است زیراچه گرفته می شود از ذمی دو چند انچه گرفته میشود از مسلمان پس شرطیکه در مال مسلمانست در مال ذمی نیز رعایت وجاری نموده خواهد شد تاکه دو چند گرفتن زکوة متحقق شود **مسئله ۳** اگر حربی بمال تجارت بگذرد ونزد عاشر سلطان پس باید که عاشر مذکور بگیرد از وانچه گرفته میشود از حربیان ومطابق قول او عمل نه کند در صورتهائیکه دران قول مسلمانان وذمی مقبول است اگرچه قسم خورد مگر در حق کنیزان او اگر بگوید که این کنیزان امهات اولاد من اند ف ودر اموال دیگر قول او قابل التفات نیست زیراچه انچه گرفته میشود از وزکوة نیست بلکه آن ص بجهت حمایت گرفته میشود وانچه در دست او است از مال محتاج است به حمایت ف پس باید که بگیرد از وی انچه گرفته میشود از حربیان والتفات نه کند بسوی قول وی ص مگر در حق کنیز که این ام ولد من است چه این قول مسموع است ومقبول است زیراچه حربی اگر اقرار کند به نسب کسیکه در دست وی است وبگوید که این فرزند من است پس این اقرار صحیح است پس همچنین صحیح خواهد شد اقرار او

بامومیۃ الولد لانہا تبتنی علیہ فانعدمت صفۃ المالیۃ فیہن والاخذ لایجب الا من المال **قال** ویؤخذ من المسلم ربع العشر ومن الذمی نصف العشر ومن الحربی العشر ھکذا امر عمر رض سعاتہ وان مر حربی بخمسین درھما لم یؤخذ منہ شئ الا ان یکونوا یأخذون منا من مثلہا لان الاخذ منہم بطریق المجازاۃ بخلاف المسلم والذمی لان الماخوذ زکوٰۃ او ضعفہا فلا بد من النصاب وھذا فی الجامع الصغیر وفی کتاب الزکوٰۃ لا تاخذ من القلیل وان کانوا یأخذون منا منہ لان القلیل لم یزل عفوا ولانہ لا یحتاج الی الحمایۃ **قال** وان مر حربی بمائتی درھم ولا یعلم کم یاخذون منا یأخذ منہ العشر لقول عمر رض فان اعیاکم فالعشر وان علم انہم یأخذون منا ربع عشر او نصف عشر یاخذ بقدرہ وان کانوا یاخذون الکل لا یأخذ الکل لانہ غدر وان کانوا لا یأخذون اصلا لا یاخذ لیترکوا الاخذ من تجارنا ولانا احق بمکارم الاخلاق **قال** وان مر الحربی علی عاشر فعشرہ ثم مر مرۃ اخری لم یعشرہ حتی یحول الحول لان الاخذ فی کل مرۃ استیصال المال وحق الاخذ لحفظہ ولان حکم الامان الاول باق

بہ امومیت ولود چہ امومیت ولود مبتنی بر ثبوت نسب است پس درین ہنگام کنیزان مال نمی مانند وگرفتہ نمیشود چیزی مگر از مال

مسئلہ ۴ گرفتہ میشود از مسلمان ربع عشر مال و از ذمی نصف عشر و از حربی عشر زیرا چہ عمر رض چنین امر کردہ بود بعاشران خود

مسئلہ ۵ - اگر گذر کند حربی نزد عاشر و ہمراہ آن حربی مال پنجاہ درہم است پس درینصورت از و چیزی گرفتہ نمیشود مگر وقتیکہ حربیان میگیرند از مسلمانان از مال پنجاہ درہم پس درین ہنگام از حربی نیز گرفتہ میشود از مال او کہ پنجاہ درہم است زیرا چہ گرفتن از حربیان بطریق مجازات و مبادلہ است بخلاف مسلمان و ذمی چہ انچہ گرفتہ میشود از آنہا زکوٰۃ است یا دو چند زکوٰۃ پس ضرورست کہ مال آنہا بہ قدر نصاب باشد و این در جامع صغیر مذکور است و در کتاب الزکوٰۃ از مبسوط مذکور است کہ اگر ہمراہ حربی مال قلیل باشد اعنی کم از نصاب پس از و چیزی گرفتہ نمیشود اگرچہ آنہا از مسلمانان میگیرند از مال قلیل بجہت آنکہ مال قلیل ہمیشہ عفو است و بجہت آنکہ مال محتاج نیست بسوی حمایت ف چہ قدر قلیل از مال ہمراہ میدارد مسافر برای زاد راہ و دزدان بسوی مال قلیل کم التفات مینمایند بجہت قلت آن ص **مسئلہ ۶** - اگر حربی نزد عاشر بگذرد و ہمراہ او دو صد درہم باشد و معلوم نباشد کہ آنہا از مسلمانان ازین مقدار مال چہ قدر میگیرند پس درینصورت عشر گرفتہ میشود از حربی مذکور بجہت قول عمر رض کہ اگر مشتبہ شود حال بر شما و ندانید کہ عاشران حربی از شما چہ میگیرند پس گرفتہ خواہد شد از حربی عشر را و اگر معلوم شود کہ آنہا از مسلمانان ربع عشر یا نصف عشر میگیرند پس ہمان قدر از و نیز گرفتہ خواہد شد ولیکن اگر معلوم شود کہ آنہا از مسلمانان کل مال میگیرند پس عاشر مسلمانان را نباید کہ از و کل مال بگیرد زیرا چہ این غدر اعنی بد عہدیست و اگر معلوم شود کہ آنہا از مسلمانان ہیچ نمیگیرند پس از آنہا نیز ہیچ نباید گرفت بجہت آنکہ تا آنہا نگیرند از تاجر مسلمانان و بجہت آنکہ ہرگاہ حربیان سلوک نیک نمایند با مسلمانان و ہیچ نگیرند پس مسلمانان را باید کہ ہیچ نگیرند از آنہا نیز چہ مسلمانان را سزاوار است کہ موصوف باشند بمکارم اخلاق **مسئلہ ۷** - اگر حربی بگذرد نزد عاشر یکبار و عاشر مذکور از و عشر بگیرد و بعد از ان اگر بار دیگر بگذرد نزد عاشر مذکور بار دیگر از و عشر نہ گیرد مگر بعد از حولان حول بجہت آنکہ بسبب گرفتن عشر بار بار در یکسال استیصال مال لازم می آید ف اعنی مال باقی نمیماند ص و حق گرفتن آن نیست مر عاشر را مگر برای محافظت مال و بجہت آنکہ حکم امان اول باقیست

و بعد الحول یتجدد الامان لانہ لا یمکن من المقام الاحولاً و الاخذ بعدہ لا یستاصل المال و ان عشرہ فرجع الی دار الحرب ثم خرج من یومہ ذلک عشرہ ایضاً لانہ رجع بامان جدید و کذا الاخذ بعدہ لا یفضی الی الاستیصال و ان مر ذمی بخمر او خنزیر عشر الخمر دون الخنزیر و قولہ عشر الخمر ای من قیمتہا و قال الشافعی رہ لا یعشرہما لانہ لا قیمۃ لہما و قال زفر رہ یعشرہما لاستوائہما فی المالیۃ عندہم و قال ابو یوسف رح یعشرہما اذا مر بہما جملۃ کانہ جعل الخنزیر تبعاً للخمر فان مر بکل واحد علی الانفراد عشر الخمر دون الخنزیر و وجہ الفرق علی الظاہر ان القیمۃ فی ذوات القیم لہا حکم العین و الخنزیر منہا و ذوات الامثال لیس لہا ہذا الحکم و الخمر منہا و لان حق الاخذ للحمایۃ و المسلم یحمی خمر نفسہ للتخلیل فکذا یحمیہا علی غیرہ و لا یحمی خنزیر نفسہ بل یجب تسیبہ بالاسلام فکذا لا یحمیہ علی غیرہ و لو مر صبی او امرأۃ من بنی تغلب بمال

دران سال تا آنکہ سال دیگر در آید و بعد از در آمدن سال دیگر امان جدید در حق او متحقق میشود زیرا چہ حربی را گذاشتہ نمیشود کہ زیادہ از یک سال اقامت نماید در دار اسلام پس بعد از گذشتن سالی دیگر بار دیگر عشر گرفتہ خواہد شد از وجہ بسبب این استیصال مال لازم نمی آید **ف** و اینکہ مذکور شد وقتی است کہ حربی مذکور بدار حرب نرفتہ باشد بعد از گرفتن عشر **ص** و اگر بعد از گرفتن عشر بدار حرب رود و بعد از ان مراجعت نماید بدار اسلام پس درینصورت بار دیگر عشر گرفتہ میشود از و اگرچہ حربی مذکور در روزیکہ عشر دادہ است ہمان روز بدار حرب رود و بعد از ان ہمان روز مراجعت نماید بدار اسلام **ف** بسبب اتصال دارین **ص** زیرا چہ درینصورت مراجعت نمودہ است بدار اسلام بسبب امان جدید و نیز بسبب بار دیگر گرفتن بعد از مراجعت از دار حرب استیصال مال لازم نمی آید **ف** چہ او ہر بار بدار حرب میرود و منفعت **ص** حاصل مینماید **مسئلہ** اگر ذمی مع خمر یا خنزیر بگذرد نزد عاشر پس عاشر مذکور عشر گیرد از خمر او نہ از خنزیر او و مراد از گرفتن عشر خمر این است کہ عشر گیرد از قیمت خمر **ف** نہ از عین خمر **ص** و این فرق کہ مذکور شد میان خمر و خنزیر بر ظاہر روایت است و شافعی رح گفتہ است کہ از ہیچکی از خمر و خنزیر عشر نگیرد زیرا چہ این دو قیمت ندارد و زفر رح گفتہ است کہ عشر بگیرد زیرا چہ ہر دو در مالیت برابر است نزد ذمیان و ابو یوسف رح گفتہ است کہ از ہر دو عشر گیرد وقتیکہ خمر و خنزیر ہر دو معاً ہمراہ ذمی مذکور باشد و گویا کہ ابو یوسف رح درینصورت خنزیر را تابع خمر گردانیدہ است لہذا گفتہ است کہ اگر یکی از خمر و خنزیر تنہا ہمراہ او باشد پس از خمر عشر گرفتہ میشود نہ از خنزیر و وجہ ظاہر روایت یکی اینست کہ قیمت شی از ذوات القیم بمنزلہ عین آن شی ست و خنزیر منجملہ ذوات القیم است و قیمت شی از ذوات الامثال بمنزلہ عین آن شی نمی شود و خمر منجملہ ذوات الامثال است و دوم این است کہ حق گرفتن عشر مر عاشر را بجہت حمایت است و مسلمان را میرسد کہ حمایت و محافظت خمر خود نماید برای سرکہ ساختن پس ہمچنین جائز است ویرا کہ حمایت کند خمر ذمی را و نمیرسد مسلمان را کہ حمایت و محافظت کند خنزیر خود را بلکہ اگر مسلمان شود ذمی کہ در ملک او خنزیر است پس واجب است بر او کہ یلہ کند خنزیر خود را و بگذارد آنرا و ہرگاہ مسلمان حمایت و محافظت نمیکند خنزیر خود را پس ہمچنین حمایت نمیکند خنزیر غیر را پس عاشر مذکور حمایت نمیکند خنزیر ذمی را **مسئلہ** اگر صبی یا زنی از بنی تغلب مع مال خود بگذرد نزد عاشر

فليس على الصبي شيء وعلى المرأة ما على الرجل لما ذكرنا في السوائم ومن مر على عاشر بمائة درهم واخبره ان له في منزله مائة اخرى قد حال عليها الحول لم يزك التي مر بها لقلته وما في بيته لم يدخل تحت حمايته فلو مر بمائتي درهم بضاعة لم يعشرها لانه غير ماذون باداء زكوته **قال** وكذا المضاربة يعني اذا امر المضارب به على العاشر وكان ابو حنيفة رح يقول اولا يعشرها لقوة حق المضارب حتى لا يملك رب المال نهيه عن التصرف فيه بعد ما صار عروضا فنزل منزلة المالك ثم رجع الى ما ذكر في الكتاب وهو قولهما لانه ليس بمالك ولا نائب عنه في اداء الزكوة الا ان يكون في المال ربح يبلغ نصيبه نصابا فيؤخذ منه لانه مالك له ولو مر عبد ماذون له بمائتي درهم وليس عليه دين عشره قال ابو يوسف رح لا ادري ان ابا حنيفة رح رجع عن هذا ام لا وقياس قوله الثاني في المضاربة وهو قولهما انه لا يعشره لان الملك فيما في يده للمولى وله التصرف فصار كالمضارب وقيل في الفرق بينهما ان العبد يتصرف لنفسه حتى لا يرجع بالعهدة على المولى فكان هو المحتاج الى الحماية والمضارب يتصرف بحكم النيابة

پس باید که از صبی چیزی نگیرد و از زن مذکوره بگیرد و آنچه گرفته میشود از مرد تغلبی بنا بر آنچه مذکور شد در زکوة سوائم **مسئله ۱** اگر شخصی مع صد درهم بگذرد نزد عاشر و خبر دهد عاشر مذکور را باینکه در خانهٔ او صد درهم دیگر است و حولان حول بر آن شده است پس نمیرسد عاشر مذکور را که زکوة بگیرد از صد درهم که همراه آن شخص است و نه از صد درهم که در خانهٔ وی است زیرا چه اول قلیل است و صد درهم که در خانهٔ وی است در حمایت عاشر مذکور داخل نیست **مسئله ۱۱** اگر شخصی بگذرد نزد عاشر مع دو صد درهم که نزد او بطریق بضاعت است پس باید که عشر آن از و نگیرد زیرا چه شخص مذکور از جانب مالک مال ماذون نیست باداء زکوة آن و همچنین اگر آن مال نزد او بطریق مضاربت باشد و همین قول صاحبین رح است و ابو حنیفه رح در اول میگفت که عشر آن گرفته شود بحجت قوت حق مضارب حتی که رب المال را نمیرسد که باز دارد مضارب را از تصرف کردن در مال مضاربة اگر آن مال از قسم عروض باشد پس مضارب را بمنزلهٔ مالک دانسته شود و بعد از آن رجوع نموده است بسوی قول صاحبین رح و وجه آن این است که مضارب نه مالک مال است و نه نائب وی است در اداء زکوة **ف** پس از و زکوة مال مذکور گرفته نخواهد شد **ص** مگر وقتیکه در آن مال آن قدر ربح باشد که نصیب مضارب مذکور از آن بمقدار نصاب رسد پس درین هنگام زکوة آن مقدار از و گرفته خواهد شد چه او مالک آن است **مسئله ۱۲** اگر مع دو صد درهم بگذرد نزد عاشر بندهٔ ماذون که مدیون کسی نیست پس زکوة آن گیرد از و باید دانست که ابو یوسف رح گفته است که معلوم نیست که ابو حنیفه رح ازین قول رجوع کرده است و قائل شده است باینکه زکوة از بندهٔ مذکور نگیرد عاشر مذکور یا رجوع نکرده است از آن ولیکن رجوع او در حق مضارب بسوی قول صاحبین رح که زکوة مال مضاربة از و گرفته نمیشود مقتضی آنست که در حق بندهٔ مذکور نیز قائل باشد باینکه زکوة مال مذکور از و گرفته نشود چه بندهٔ مذکور مالک آن مال نیست بلکه مالک آن مال خواجهٔ ویست و جز این نیست که تصرف است در مال مذکور پس بندهٔ مذکور مانند مضارب است و بعضی در بیان فرق میان بندهٔ مذکور و میان مضارب گفته اند که بندهٔ مذکور در آن مال تصرف میکند برای خود لهذا عهدهٔ آن بر ویست و آنچه وی را در عهدهٔ آن لاحق میشود او نمیگیرد و آنرا از خواجهٔ خود **ف** بلکه خود فرو خته می شود برای آن **ص** و هرگاه چنین شد پس او خود محتاج است بسوی حمایت بخلاف مضارب چه او تصرف مینماید در مال مضاربة بطریق نیابت

نشود

حتی یرجع بالعهدة علی رب المال فکان رب المال هو المحتاج فلا یکون الرجوع فی المضارب رجوعا منه فی العبد وان کان مولاه معه یؤخذ منه لان الملك له الا اذا کان علی العبد دین یحیط بماله لانعدام الملك اوللشغل **قال** ومن مر علی عاشر الخوارج فی ارض قد غلبوا علیها فعشره یثنی علیه الصدقة معناه اذا مر علی عاشر اهل العدل لان التقصیر جاء من قبله من حیث انه مر علیه

باب فی المعادن و الرکاز

قال معدن ذهب او فضة اوحدید او رصاص او صفر وجد فی ارض خراج او عشر ففیه الخمس عندنا وقال الشافعی لا شیء علیه فیه لانه مباح سبقت یده الیه کالصید الا اذا کان المستخرج ذهبا او فضة فیجب فیه الزکوٰة ولا یشترط الحول فی قول لانه نماء کله والحول للتنمیة ولنا قوله علیه السلام وفی الرکاز الخمس وهو من الرکز فاطلق علی المعدن ولانها کانت فی ایدی الکفرة وحوتها ایدینا غلبة

لهذا انچه لاحق میشود ویرا در عهدهٔ آن میگیرد آنرا از رب مال پس رب مال محتاج است بسوی حمایت ف وهرگاه این فرق است میان بنده مذکور ومیان مضارب ص پس رجوع ابی حنیفه رح در حق مضارب ف بسوی اینکه زکوٰة مال مضاربت ازو نگیرد عاشر ص مقتضی این نیست که قائل شود در حق بندهٔ مذکور ف بانیکه زکوٰة مال مذکور ازو نباید گرفت ص وباید دانست که در مسئله مذکور اگر خواجه بنده مذکور همراه آن بنده باشد پس درینصورت زکوٰة آن مال عاشر مذکور خواهد گرفت از خواجهٔ مذکور چه او مالک آن مالست ف پس زکوٰة آن مال گرفته خواهد شد از و ص مگر وقتیکه بر بنده مذکور آن قدر دین باشد که محیط باشد بمال مذکور ف پس درین هنگام زکوٰة آن گرفته نمیشود از خواجه مذکور ص چه درین هنگام نزد ابی حنیفه رح ملک او باقی نمی ماند ونزد صاحبین رح بمال مذکور متعلق میشود حق غیر که دین است **مسئله ۱۲** اگر تاجری با مال خود بگذرد نزد عاشر خوارج در دیاریکه خوارج بران دیار غالب اند وعاشر مذکور زکوٰة مال ازو بگیرد پس تاجر مذکور اگر بعد ازان بگذرد نزد عاشر اهل عدل پس بار دیگر زکوٰة او خواهد گرفت عاشر اهل عدل زیرا چه تقصیر از جانب تاجر مذکور است بجهت آنکه او چرا نزد عاشر خوارج رفته بود در دیار آنها والله اعلم

باب در بیان معدن ورکاز ف بدانکه کنز عبارتست از مالیکه دفن کرده باشد آنرا انسان در زمین ومعدن کان را میگویند ورکاز هر دو را شامل است ولیکن اطلاق آن بر معدن بطریق حقیقت است وبر کنز بطریق مجاز ص **مسئله ۱** اگر یافته شود در زمین خراجی یا عشری معدن طلا یا نقره یا ارزیز یا آهن یا رصاص پس دران خمس است نزد علماے ما وشافعی رح گفته است که دران هیچ واجب نیست زیرا چه آن مباح است که دست یا بندهٔ اول به آن رسیده است پس آن مانند صید است پس دران چیزی واجب نخواهد شد ولیکن اگر طلا ونقره برآمده باشد از معدن آن پس دران زکوٰة واجب میشود وحولان حول دران شرط نیست بنا بر یک قول زیرا چه حولان حول شرط نموده شده است مگر برای نما ومال مذکور عین نما است پس حاجت حولان حول نیست دران برای نما ودلیل علماے ما یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که در رکاز خمس است و لفظ رکاز معدن را نیز شامل است ودوم این است که آن معادن در دست کفار بود در دست مسلمانان بزور غلبه رسیده است

فكانت غنيمة وفى الغنائم الخمس بخلاف الصيد لانه لم يكن فى يد احد الا ان للغانمين يدا حكمية لثبوتها على الظاهر واما الحقيقية
فللواجد فاعتبرنا الحكمية فى حق الخمس والحقيقية فى حق الاربعة الاخماس حتى كانت للواجد ولو وجد فى داره معدنا
فليس فيه شئ عند ابى حنيفة رح وقالا فيه الخمس لاطلاق ما روينا وله انه من اجزاء الارض مركب فيها ولا مؤنة فى
سائر الاجزاء فكذا فى هذا الجزء لان الجزء لا يخالف الجملة بخلاف الكنز لانه غير مركب فيها **قال** وان وجد فى ارضه
فعن ابى حنيفة رح فيه روايتان ووجه الفرق على احديهما وهو رواية الجامع الصغير ان للدار ملكت خالية عن المؤن
دون الارض ولهذا اوجب العشر والخراج فى الارض دون الدار فكذا هذه المؤنة وان وجد ركازا اى كنزا وجب فيه
الخمس عندهم لما روينا واسم الركاز يطلق على الكنز لمعنى الركز وهو الاثبات ثم ان كان على ضرب اهل الاسلام كالمكتوب
عليه كلمة الشهادة فهو بمنزلة اللقطة وقد عرف حكمها فى موضعها وان كان على ضرب اهل الجاهلية

پس آن غنيمت است ودر مال غنيمت خمس واجب است بخلاف صيد چه صيد در دست كسى نبود **سوال** اگر معادن مذكوره مال غنيمت است
پس بايد كه تقسيم نموده شود ميان جميع غازيان **جواب** دست جميع غازيان بر معادن مذكوره حكما ثابت است باعتبار ثبوت دست
آنها بظاهر روى زمين ودست كسى كه يافته است آنرا حقيقة به آن رسيده است پس ثبوت دست غازيان در حق خمس اعتبار
نموده شد زيرا چه آن حكمى است ودست يابنده آن در حق چهار خمس اعتبار نموده شد چه آن حقيقى ست لهذا چهار خمس آن براى او
گردانيده شده **مسئله ۲** - اگر يابد كسى معدنى را در خانه خود پس دران هيچ واجب نميشود ونزد ابى حنيفه رح ونزد صاحبين رح
دران نيز خمس است بجهت حديثى كه سابق مذكور شد چه آن مطلق است **ف** وشامل ست مر اين معدن را نيز **ص** ودليل ابى حنيفه رح
اين است كه معدن از اجزاى زمين است ومتصل است بآن **ف** در اصل خلقت **ص** ودر هيچ از اجزاى زمين مذكور چيزى واجب
نيست پس همچنين چيزى واجب نخواهد شد در جزو مذكور **ف** كه معدن است **ص** زيرا چه جزو مخالف كل نميشود بخلاف كنز چه آن متصل
نيست در زمين **ف** در اصل خلقت بلكه نهاده است دران كسى **ص** **مسئله ۳** - اگر يابد كسى معدنى را از معادن مذكوره در زمين
مملوك خود كه سواى خانه است عشرى باشد آن زمين يا خراجى پس درينصورت از ابى حنيفه رحمه الله دو روايت است يكى اينست
كه دران نيز هيچ چيز واجب نميشود مانند خانه واين روايت مبسوط است ودوم اين است كه دران خمس واجب است واين روايت
جامع صغير است ووجه آن اين است كه زمين خانه خالى است از مؤنت ودران چيزى واجب نيست **ف** حتى اگر در اندرون خانه
درخت خرما باشد كه چند كرة خرما از ان پيدا شود دران هيچ چيز واجب نميشود **ص** بخلاف زمين ديگر **ف** چه آن از عشر وخراج خالى نيست
ص پس همچنين واجب خواهد شد خمس نيز در معدنيكه يابد آنرا در زمين مذكور **مسئله ۴** اگر يابد شخصى ركاز را اعنى كنز را واجب ميشود دران
خمس به اجماع بجهت حديثى كه سابق مذكور شد زيرا چه دران لفظ ركاز كه مذكور ست اطلاق نموده ميشود بر كنز نيز چه معنى ركز اثبات
است **ف** وآن يافته ميشود دران **ص** بعد از ان بايد دانست كه اگر دران ضرب اهل اسلام باشد چون كلمه شهادت
مثلا پس اين كنز بمنزله لقطه است وحكم آن مذكور است در كتاب اللقطه واگر دران ضرب اهل جاهليت باشد

کالمنقوش علیه الصنم ففیه الخمس علی کل حال لما بینا ثم ان وجده فی ارض مباحة فاربعة اخماسه للواجد لانه لم الاحراز منه اذ لا علم به للغانمین فیختص هو به وان وجده فی ارض مملوکة فکذا الحکم عند ابی یوسف رح لان الاستحقاق بتمام الحیازة وهو منه وعند ابی حنیفة ومحمد رح هو للمختط له وهو الذی ملکه الامام هذه البقعة اول الفتح لانه سبقت یده الیه وهی ید الخصوص فیملك به ما فی الباطن وان کانت علی الظاهر کمن اصطاد سمکة فی بطنها درة ثم بالبیع لم یخرج عن ملکه لانه مودع فیها بخلاف المعدن لانه من اجزائها فینتقل الی المشتری وان لم یعرف المختط له یصرف الی اقصی مالك یعرف فی الاسلام علی ما قالوا ولو اشتبه الضرب یجعل جاهلیا فی ظاهر المذهب لانه الاصل وقیل یجعل اسلامیا فی زماننا لتقادم العهد ومن دخل دار الحرب بامان فوجد فی دار بعضهم رکازا رده علیهم تحرزا عن الغدر لان ما فی الدار فی ید صاحبها خصوصا وان وجده فی الصحراء فهو له لانه لیس فی ید احد علی الخصوص فلا یعد غدرا ولا شیء فیه لانه بمنزلة المتلصص غیر مجاهر

چون صورت بت مثلا پس دران خمس است در هر حال بنا بر وجهیکه مذکور شد وبعد ازان باید دانست که اگر یابد آنرا در زمین مباح پس چهار خمس آن برای کسی است که یافته است آنرا زیرا چه او احراز آن نموده است بجهت آنکه دیگر غازیان را بران اطلاع نیست پس او به آن مختص خواهد شد همچنین حکم است اگر یابد آنرا در زمین مملوک ف خواه مملوک او باشد یا مملوک غیر ص واین نزد ابی یوسف رح است بجهت آنکه استحقاق بسبب احراز است واحراز نموده است آنرا یابنده آن ونزد طرفین رح چهار خمس آن مر کسی راست که مالک آن زمین گردانیده است او را امام در وقت اول فتح آن دیار وآنکس را مختط له میگویند ووجه آن این است که بران زمین اول دست او رسیده است بخصوص پس او بسبب آن مالک خواهد شد چیزیرا که در باطن آن زمین است اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است چنانچه اگر شخصی شکار کند ماهی را که در شکم او دری است پس آن شخص مالک آن در میشود اگرچه دست او بر ظاهر آن رسیده است واو نمیدانست که در شکم آن در است همچنین درینجا نیز وبعد ازان باید دانست که اگر مختط له بفروشد زمین مذکور را آن کنز از ملک او بیرون نمیرود زیرا چه کنز چیزی است که نهاده شده است بخلاف معدن چه آن از اجزای زمین است پس بسبب فروختن زمین داخل میشود در ملک مشتری معدنیکه دران است وباید دانست که اگر مختط له معلوم نباشد که کدام است پس درین صورت بنا بر انچه فقها گفته اند داده میشود آن چهار خمس مر کسی را که سابق ترین مالک آنست در عهد اسلام اعنی شخصی که پیشتر ازان مالک آن زمین کسی معلوم نیست واگر مشتبه باشد ضرب آن ومعلوم نشود که ضرب اهل اسلام است یا ضرب اهل جاهلیت پس آن کنز درینصورت بنا بر ظاهر روایت جاهلی گردانیده میشود چه آن اصل است وبعضی گفته اند که اسلامی گردانیده میشود در زمانه ما زیرا چه عهد اسلام درین زمان متقدم شده است **مسئله ۵** اگر شخصی امان گرفته داخل شود در دار حرب ویابد در خانه بعضی از آنها رکازرا ف خواه معدن باشد یا کنز ص باید که واپس دهد آنرا باهل آن تا غدر عهد شکنی لازم نیاید زیرا چه انچه دران دار است بدست صاحب آنست بخصوص واگر یابد شخص مذکور رکاز را در صحرا پس آن رکاز مر او راست زیرا چه این رکاز در دست کسی نیست بخصوص پس گرفتن آن عهد شکنی شمرده نمیشود ودران خمس لازم نیست چه آن مال غنیمت نیست زیرا چه شخص مذکور بمنزله دزد غیر مجاهر است

ولیس فی الفیروزج الذی یوجد فی الجبال خمس لقولہ علیہ السلام لاخمس فی الحجر وفی الزیبق الخمس فی قول ابی حنیفۃ رہ آخرا وھو قول محمد رہ خلافا لابی یوسف ولاخمس فی اللؤلؤ والعنبر عند ابی حنیفۃ ومحمد رہ وقال ابو یوسف رہ فیھما وفی کل حلیۃ تخرج من البحر خمس لان عمر رض اخذ الخمس من العنبر ولھما ان قعر البحر لم یرد علیہ القھر فلا یکون الماخوذ منہ غنیمۃ وان کان ذھبا او فضۃ والمروی عن عمر رض فیما دسرہ البحر وبہ نقول متاع وجد کازا فھو للذی وجد وفیہ الخمس معناہ وجد فی الارض لامالک لھا لانہ غنیمۃ بمنزلۃ الذھب والفضۃ واللہ اعلم

باب زکوۃ الزروع والثمار

قال ابوحنیفۃ رہ فی قلیل ما اخرجتہ الارض وکثیرہ العشر سواء سقی سیحا او سقتہ السماء الا القصب والحطب والحشیش وقالا لایجب العشر الا فیما لہ ثمرۃ باقیۃ اذا بلغ خمسۃ اوسق والوسق ستون صاعا بصاع النبی علیہ السلام ولیس فی الخضراوات عندھما عشر فالخلاف فی موضعین فی اشتراط النصاب وفی اشتراط البقاء لھما فی الاول قولہ علیہ السلام لیس فیما دون خمسۃ اوسق صدقۃ ولانہ صدقۃ فیشترط فیہ النصاب لتحقق الغناء ولابی حنیفۃ رہ قولہ علیہ السلام ما اخرجت الارض ففیہ العشر من غیر فصل وتاویل ما روی انہ زکوۃ التجارۃ

مسئلہ ۶ خمس واجب نیست در فیروزہ کہ یابد آنرا کسی در کوہ زیرا چہ فیروزہ سنگ است وپیغمبر صلعم فرمودہ است کہ در سنگ خمس نیست **مسئلہ ۷** در سیماب خمس است نزد ابی حنیفہ رح بنا بر قول اخیر او وہمین قول محمد رح است برخلاف قول ابی یوسف رح و در مروارید وعنبر خمس نیست نزد ابی حنیفہ ومحمد رح وابو یوسف رح میگوید کہ دران ودر ہر زیوری کہ از دریا برآوردہ می شود خمس است زیرا چہ عمر رض خمس گرفتہ است از عنبر ودلیل طرفین رح اینست کہ بر قعر دریا قہر وغلبہ واقع نشدہ است پس آنچہ گرفتہ شود از قعر دریا مال غنیمت نخواہد شد اگرچہ آن چیز طلا ونقرہ باشد وآنچہ مرویست از عمر رض کہ از عنبر خمس گرفتہ است پس آن در صورتی بود کہ دریا آنرا بر کنارہ انداختہ بود ودر ینصورت طرفین نیز قائل اند بانیکہ دران خمس است **مسئلہ ۸** اگر یابد کسی در زمین مباح دفینہ ف متاع ونحت را چون ظروف وپارچہ ص پس آن مر کسی راست کہ یابد آنرا ودران خمس است زیرا چہ آن غنیمت است بمنزلہ طلا ونقرہ واللہ اعلم

باب در بیان زکوۃ زراعت وثمرہ **مسئلہ ۱** ہر چیز کہ از زمین حاصل شود دران عشر است نزد ابی حنیفہ رح خواہ قلیل باشد آنچہ یا کثیر خواہ سیراب کردہ باشند آن زمین را بہ آب نہرہای جاری ف چون جیحون وسیحون ص یا سیراب نمودہ باشند آنرا بآب آسمان مگر در ہیزم ودرنی وگیاہ چہ درین چیزہا عشر نیست وصاحبین رح گفتہ اند کہ عشر واجب نمیشود مگر در چیزیکہ ثمرہ آن باقی ماند پس دران عشر واجب میشود بشرطیکہ آن پنج وسق باشد ووسق عبارت است از شصت صاع بصاع رسول خدا صلعم ودر بقولات عشر واجب نیست نزد صاحبین رح پس معلوم شد کہ اختلاف میان ابی حنیفہ رح ومیان صاحبین رح در دو موضع است یکے در اشتراط نصاب ف کہ پنج وسق است ص ودوم در اشتراط بقا ودلیل صاحبین رح در موضع اول یکے این است کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ در کمتر از پنج وسق زکوۃ نیست ودوم اینست کہ عشر صدقہ است پس برای وجوب آن نصاب شرط نمودہ خواہد شد تا غنا متحقق شود ودلیل ابی حنیفہ رح اینست کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ چیزی کہ حاصل شود از زمین پس دران عشر است واین حدیث مطلق است ودران تفصیل ف مقدار ص نیست وجواب صاحبین رح اینست کہ آنچہ روایت کردہ اند آن را صاحبین رح پس تاویل آن اینست کہ مراد ازان زکوۃ تجارت ست اعنی زکوۃ تجارت دران وقتی واجب میشود کہ مقدار آن پنج وسق گردد

لانهم کانوا یتبایعون بالاوساق وقیمة الوسق اربعون درهما ولا معتبر بالمالك فیه فکیف بصفته وهو الغناء ولهذا لا یشترط الحول لانه للاستنماء وهو کله نماء ولهما فی الثانی قوله علیه السلام لیس فی الخضراوات صدقة والزکوة غیر منفی فتعین العشر وله ما روینا وهو یحمل علی صدقة یاخذها العاشر وبه یاخذ ابو حنیفة رح فیه ولان الارض قد تستنمی بما لا یبقی والسبب هی الارض النامیة ولهذا یجب فیها الخراج اما الحطب والقصب والحشیش لا تستنبت فی الجنان عادة بل تنقی عنها حتی لو اتخذها مقصبة او مشجرة او منبتا للحشیش یجب فیها العشر والمراد بالمذکور القصب الفارسی اما قصب السکر وقصب الذریرة ففیهما العشر لانه یقصد بهما استغلال الارض بخلاف السعف والتبن لان المقصود الحب والثمر دونهما **قال** وما سقی بغرب او دالیة او سانیة ففیه نصف العشر علی القولین لان المؤنة تکثر فیه وتقل فیما یسقی بالسماء او سیحا وان سقی سیحا وبدالیة فالمعتبر اکثر السنة کما هو فی السائمة

زیرا چه مالکان می فروختند آن را بحساب وسق وقیمت وسق چهل درهم بود دران زمان ف پس قیمت پنج وسق دو صد درهم میشود ص ووجوب عشر در غله زمین متعلق است بحاصل زمین واعتبار مالک آن نیست ف لهذا واجب میشود عشر در غله زمین وقف ص پس چگونه اعتبار نموده خواهد شد صفت مالک که غنا است لهذا حولان حول نیز دران شرط نیست زیرا چه اعتبار حولان حول برای نما است وغله زمین همه نما است ودلیل صاحبین رح در موضع دوم این است که پیغمبر صلعم فرموده است که در خضراوات اعنی بقولات صدقه نیست ومراد از صدقه عشر است چه زکوة منفی نیست زیرا چه بشرط نصاب زکوة واجب است ودلیل ابی حنیفه رح یکی آن حدیث است که مذکور شد برای وی در موضع اول وجواب صاحبین رح این است که حدیثی که روایت کرده اند آنرا صاحبین رح مراد ازان صدقه است که میگیرد آنرا عاشر وابو حنیفه رح نیز قائل است بانیکه عاشر نمیگیرد وصدقه آنرا ودوم اینست که گاهی کاشته میشود در زمین چیزیکه باقی نمیماند ف چون خربزه وخیار ص واین نمای زمین است وسبب وجوب عشر زمین نامی است ولهذا واجب میشود دران خراج واما هیزم ونی وگیاه پس بستان برای این چیزها موضوع نیست عادة بلکه اکثر این چیزها را از بستان دور مینمایند حتی اگر کسی زمین برای این چیزها آباد نماید واین چیزها ازان مقصود باشد پس درینصورت عشر دران واجب میشود وباید دانست که مراد از نی مذکور نی بوریا است واگر نیشکر باشد یا نیکه آنرا قصب الذریره میگویند پس دران عشر واجب است زیرا چه این چیز از غله زمین است ومقصود است از زمین بخلاف شاخ درخت خرما وتبن ف اعنی نباتیکه ازان دانه پیدا میشود چون درخت گندم ونخود وغیره ص زیرا چه مقصود ازان ثمره ودانه است نه عین آن نبات **مسئله ۲** زمینی که سیراب نموده شود بدلو بزرگ که آنرا غرب میگویند یا بدولاب یا بشتران وگاو آب کش پس دران نصف عشر است نزد ابی حنیفه رح ونزد صاحبین رح ف اما نزد صاحبین رح بشرطیکه آن چیز باقی ماند وبقدر پنج وسق باشد ونزد ابی حنیفه رح این شرط نیست ص ودلیل مسئله این است که در زمین مذکور مؤنت بسیار درکار میشود بخلاف زمینی که سیراب کرده میشود بآب آسمان یا بآب نهرها **مسئله ۳** زمینی که سیراب کرده میشود در بعض ایام سال بآب نهرها ودر بعض ایام آن بدولاب پس معتبر دران اکثر ایام سال است ف اعنی اگر در اکثر ایام سال سیراب نموده شود بآب نهرها پس دران عشر است واگر در اکثر ایام آن سیراب نموده شود بدولاب پس دران نصف عشر است

وقال ابو یوسف رح فیما لا یوسق کالزعفران والقطن یجب فیه العشر اذا بلغت قیمته خمسة اوسق من ادنی ما یوسق کالذرة فی زماننا لانه لا یمکن التقدیر الشرعی فیه فاعتبرت قیمته کما فی عروض التجارة وقال محمد رح یجب العشر اذا بلغ الخارج خمسة اعداد من اعلی ما یقدر به نوعه فاعتبر فی القطن خمسة احمال کل حمل ثلث مائة من وفی الزعفران خمسة امناء لان التقدیر بالوسق کان لاعتبار انه اعلا ما یقدر به وفی العسل العشر اذا اخذ من ارض العشر وقال الشافعی لا یجب لانه متولد من الحیوان فاشبه الابریسم ولنا قوله علیه السلام فی العسل العشر ولان النحل یتناول من الانوار والثمار وفیهما العشر فکذا فیما یتولد منها بخلاف دود القز لانه یتناول الاوراق ولا عشر فیها ثم عند ابی حنیفة رح یجب فیه العشر قل او کثر لانه لا یعتبر النصاب وعن ابی یوسف رح انه یعتبر فیه قیمة خمسة اوساق کما هو اصله وعنه انه لا شیء فیه حتی یبلغ عشر قرب لحدیث بنی شبابة انهم کانوا یؤدون الی رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک وعنه خمسة امناء وعن محمد رح خمسة افراق کل فرق ستة وثلثون رطلا لانه اقصی ما یقدر به وکذا فی قصب السکر

ص وابو یوسف رح گفته است که هر چیزیکه پیمانه نموده نمیشود بوسق چون زعفران وپنبه پس دران عشر واجب است بشرطیکه قیمت آن برابر قیمت پنج وسق باشد از ادنی چیزهای که پیمانه نموده میشود بوسق چون ارزن درین زمانه زیراچه چیزهائیکه بوسق پیموده نمیشود در شرع پس اندازه نمودن نصاب آن بحساب وسق ممکن نیست لهذا قیمت آن اعتبار نموده شد چنانچه قیمت معتبر است در متاع تجارت ومحمد رح گفته است که عشر دران واجب است بشرطیکه به پنج عدد رسد از اعلی چیزیکه به آن اندازه نموده میشود نوع آن پس معتبر در پنبه این است که پنج حمل باشد وهر حمل سه صد من ومعتبر در زعفران این است که پنج من باشد زیراچه زعفران اندازه نموده میشود بدراهم واستار ورطل ومن واعلی از میان اینهمه من است پس پنج عدد آن اعتبار نموده خواهد شد زعفران ف ووجه قول محمد رح اینست که اعتبار وسق نیست در گندم وغیره مگر بجهت آنکه وسق اعلی پیمانه است که به آن اندازه نموده میشود نوع آن پس همچنین اعتبار نموده خواهد شد در غیر آن نیز اعلی چیزهائیکه بآن اندازه نموده میشود نوع آن ص مسئله ۴ در شهد عشر واجب است در صورتیکه گرفته شود از زمین عشری وشافعی رح گفته است که در شهد چیزی واجب نیست زیراچه شهد متولد است از حیوان پس آن مانند ابریشم است ودلیل علمای ما رح یکی این ست که پیغمبر صلعم فرموده است که در شهد عشر است ودوم این است که مگس انگبین شهد اخذ میکند از شگوفه ها واز میوه ها ودرین چیزها عشر است همچنین عشر واجب خواهد شد در شهد نیز چه آن از ان ماخوذ است بخلاف کرم ابریشم زیراچه آن برگ میخورد ودر برگ عشر نیست وبعد ازان باید دانست که عشر واجب است در شهد نزد ابی حنیفه رح قلیل باشد آن شهد یا کثیر چه او نصاب اعتبار نمیکند واز ابی یوسف رح مرویست که او اعتبار میکند قیمت آنرا چنانچه قاعده وی است ونیز مرویست از ابی یوسف رح که دران هیچ واجب نیست مگر وقتیکه بمقدار ده قرب رسد وقرب پنجاه من است ووجه آن اینست که بنی شبابه ادای عشر میکردند به پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مقدار مذکور نه به کمتر ازان ونیز از ابی یوسف رح مرویست که نصاب شهد پنج من است ونزد محمد رح نصاب آن پنج فرق است وفرق سی وشش رطل است زیراچه فرق اعلی است از میان چیزهائیکه بآن اندازه نموده میشود شهد ف مانند وسق در باب گندم وغیره ص وهمچنین در نیشکر ف اعنی نزد محمد رح در نیشکر عشر واجب میشود وقتیکه بمقدار پنج وسق گردد شکریکه حاصل شود از ان

وما یوجد فی الجبال من العسل والثمار ففیه العشر وعن ابی یوسف رح انه لا یجب لانعدام السبب وهو الارض النامیة وجه الظاهر ان المقصود حاصل وهو الخارج قال وکل شیء اخرجته الارض مما فیه العشر لا یحتسب فیه اجر العمال ونفقة البقر لان النبی علیه السلام حکم بتفاوت الواجب لتفاوت المؤنة فلا معنی لرفعها قال تغلبی له ارض عشر فعلیه العشر مضاعفا عرف ذلک باجماع الصحابة رضوان الله علیهم وعن محمد رح ان فیما اشتریه التغلبی من المسلم عشرا واحدا لان الوظیفة عنده لا تتغیر بتغیر المالک فان اشتریها منه ذمی فهی علی حالها عندهم لجواز التضعیف علیه فی الجملة کما اذا امر علی العاشر وکذا اذا اشتریها منه مسلم او اسلم التغلبی عند ابی حنیفة رح سواء کان التضعیف اصلیا او حادثا لان التضعیف صار وظیفة لها فتنتقل الی المسلم بما فیها کالخراج وقال ابو یوسف رح یعود الی عشر واحد لزوال الداعی الی التضعیف قال فی الکتاب وهو قول محمد فیما صح عنه قال رض اختلفت النسخ فی بیان قوله والاصح

ص مسئله ۵ شهد و ثمر که یافته شود در کوه در ان عشر است و همین ظاهر روایت است و از ابی یوسف رح مرویست که در ان هیچ چیز واجب نیست زیرا چه سبب وجوب آن که زمین نامی است یافته نمیشود و وجه ظاهر روایت این است که مقصود نیست از زمین نامی مگر حاصل آن و حاصل در صورت مذکوره موجود است مسئله ۶ انچه که حاصل شود از زمین عشری پس عشر از مجموع آن گرفته میشود و اجرت عمل کنندگان و اجرت گاوان از ان وضع کرده نمیشود زیرا چه پیغمبر صلعم حکم کرده است بتفاوت واجب بسبب تفاوت مؤنت و فرموده است که در زمینی که سیراب کرده میشود به آب باران پس در ان عشر است و در زمینی که سیراب کرده می شود بغرب و دولاب پس در ان نصف عشر است و هرگاه چنین شد پس وضع نمودن مؤنت معنی ندارد مسئله ۷ در زمین عشری از تغلبی دو چند عشر گرفته میشود زیرا چه بر ان اجماع صحابه رض است و از محمد رح مرویست که در زمین عشری که تغلبی خریده باشد آنرا از مسلمان یک عشر است زیرا چه نزد محمد رح وظیفه زمین اعنی عشر و خراج متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک آن مسئله ۸ اگر خرید کند ذمی از تغلبی زمین ویرا که از ان دو چند عشر گرفته می شود پس حکم آن بدستور سابق باقی میماند ف اعنی دو چند عشر گرفته میشود از ذمی مذکور نیز و این ص نزد جمیع علمای مارح است زیرا چه مضاعف گرفتن از ذمی جائز است لهذا اگر ذمی با مال تجارت گذر کند نزد عاشر گرفته می شود از وی دو چند انچه گرفته می شود از مسلمانان و همچنین حکم زمین مذکور بدستور سابق باقی میماند در صورتیکه خرید کند آنرا مسلمان از تغلبی یا مسلمان گردد تغلبی که مالک آنست و این نزد ابی حنیفه رح است خواه آن زمین در اصل مملوک تغلبی باشد یا خریده باشد آنرا تغلبی از مسلمان و در هر صورت حکم آن گرفتن دو چند عشر است و باقی میماند در صورتیکه خرید کند آنرا مسلمان زیرا چه این مضاعف گرفتن وظیفه آن زمین مقرر شده است نزد ابی حنیفه رح پس آن زمین در صورت مذکوره مع وظیفه آن منتقل خواهد شد بسوی مسلمان چنانچه همین حکم زمین خراجی است و ابو یوسف رح گفته است که در صورت مذکوره در زمین مذکور عشر واجب میشود ف و دو چند عشر در ان از مسلمان گرفته نمیشود ص زیرا چه باعث آن نبود مگر کفر مالک آن زمین و آن زائل گشت و در قدوری گفته است که همین قول محمد رح است بنابر روایت صحیح ولیکن اصح این است

انہ مع ابی حنیفۃ فی بقاء التضعیف الا ان قولہ لا یتاتی الا فی الاصلی لان التضعیف الحادث لا یتحقق عندہ لعدم تغیر الوظیفۃ ولو کانت الارض لمسلم باعھا من نصرانی یرید بہ ذمیا غیر تغلبی وقبضھا فعلیہ الخراج عند ابی حنیفۃ رح لانہ الیق بحال الکافر وعند ابی یوسف علیہ العشر مضاعفا ویصرف مصارف الخراج اعتبارا بالتغلبی وھذا اھون من التبدیل وعند محمد رح ھی عشریۃ علی حالھا لانہ صار مؤنۃ لھا فلا تتبدل کالخراج ثم فی روایۃ یصرف مصارف الصدقات وفی روایۃ مصارف الخراج فان اخذھا منہ مسلم بالشفعۃ او ردت علی البائع لفساد البیع فھی عشریۃ کما کانت اما الاول فلتحول الصفقۃ الی الشفیع کانہ اشتریھا من المسلم واما الثانی فلانہ بالرد والفسخ بحکم الفساد جعل البیع کان لم یکن ولان حق المسلم لم ینقطع بھذا الشراء لکونہ مستحق الرد **قال** واذا کانت لمسلم دار خطۃ فجعلھا بستانا فعلیہ العشر معناہ اذا سقاہ بماء العشر اما اذا کانت تسقی بماء الخراج ففیھا الخراج لان المؤنۃ فی مثل ھذا تدور مع الماء ولیس علی المجوسی فی دارہ شیء لان عمر رض جعل لمساکن عفوا وان جعلھا بستانا فعلیہ الخراج وان سقاھا بماء العشر لتعذر ایجاب العشر اذ فیہ معنی القربۃ فتعین الخراج وھو عقوبۃ تلیق بحالہ وعلی قیاس

که در صورت مذکوره قول محمد رح موافق قول ابی حنیفه رح است در باقی ماندن وظیفه زمین مذکور که عبارت است از گرفتن مضاعف عشر ولیکن این قول محمد رح در صورتی است که زمین مذکور ملک اصلی تغلبی باشد زیرا چه در صورتیکه خریده باشد زمین مذکور را از مسلمان از ان عشر گرفته میشود نزد محمد رح نه مضاعف آن زیرا چه وظیفه زمین نزد او متغیر نمیشود بسبب متغیر شدن مالک **مسئله ۹** اگر مسلمان بفروشد زمین خود را بدست نصرانی که ذمی است و تغلبی نیست و قبض کند آنرا نصرانی مذکور پس از ان خراج گرفته میشود نزد ابی حنیفه رح زیرا چه خراج لائق حال کافر است و نزد ابی یوسف رح دو چند عشر گرفته میشود از ان و صرف نموده میشود در مصرف خراج چنانچه گرفته میشود از تغلبی و صرف نموده میشود در مصرف خراج و این آسان تر است به نسبت تبدیل عشر بسوی خراج و نزد محمد رح زمین مذکور عشری است بدستور سابق چه عشر مؤنت آن گشته است پس متغیر و متبدل نخواهد شد مانند خراج او بعد از ان باید دانست که عشر صرف نموده میشود نزد محمد رح در مصرف زکوٰۃ و این یک روایت است از محمد رح و روایت دیگر این است که صرف نموده میشود در مصرف خراج و باید دانست که اگر بحق شفعه بگیرد آن زمین را مسلمانی از نصرانی مذکور یا واپس داده شود زمین مذکور بر بائع آن که مسلمان است بسبب فاسد شدن بیع پس درین هر دو صورت زمین مذکور عشری است بدستور سابق اما در صورت اول پس بجهت آنکه عقد بیع راجع گشت بسوی مسلمان مذکور که شفیع است پس چنان شد که گویا او خریده است آنرا و اما در صورت دوم پس بجهت آنکه بسبب واپس گشتن آن زمین بنا بر فساد بیع چنان گردانیده میشود که گویا بیع آن اصلا متحقق نشده بود و بجهت آنکه بسبب بیع و شرای فاسد حق مسلمان مذکور منقطع نشده است چه در ین صورت رد آن مبیع واجب است پس زمین مذکور درین صورت عشری است بدستور سابق **مسئله ۱۰** اگر مسلمانی بستان گرداند سرای خود را که ملک قدیم وی است اعنی او مختطه است پس بر او عشر در ان لازم می آید وقتی که سیراب کند آنرا بآب عشر و اگر سیراب کند آنرا بآب خراج پس بر او خراج آن واجب میشود زیرا چه زمین مذکور در اصل نه عشری است و نه خراجی و در چنین زمین مدار مؤنت آن بر آب است **مسئله ۱۱** بر مجوسی بجهت سرای او هیچ چیز از عشر و خراج واجب نمیشود زیرا چه عمر رض مسکن را عفو کرده است و اگر مجوسی سرای خود را بستان گرداند پس بر او خراج آن واجب میشود و اگر چه سیراب کند آنرا بآب عشر زیرا چه ایجاب عشر بر او متعذر است چه در ان معنی قربت و عبادت است و کافر اهلیت آن ندارد پس خراج در حق او متعین است و آن لائق حال وی است بجهت آنکه آن عقوبت است و بنا بر قیاس

قولهما یجب العشر فی الماء العشری الا ان عند محمد رح عشر واحد وعند ابی یوسف عشران وقد مر الوجه ثم الماء العشری ماء السماء والآبار والعیون والبحار التی لا تدخل تحت ولایة احد والماء الخراجی الانهار التی شقها الاعاجم وماء جیحون وسیحون ودجلة والفرات عشری عند محمد رح لانه لا یحمیها احد کالبحار وخراجی عند ابی یوسف رح لانها یتخذ علیها القناطیر من السفن وهذا ید علیها وفی ارض الصبی والمرأة التغلبیین ما فی ارض الرجل یعنی العشر المضاعف فی العشریة والخراج الواحد فی الخراجیة لان الصلح قد جری علی تضعیف الصدقة دون المونة المختصة ثم علی الصبی والمرأة اذا کانا من المسلمین العشر فیضعف ذلک اذا کانا منهم ولیس فی عین القیر والنفط فی ارض العشر شیء لانه لیس من انزال الارض وانما هو عین فوارة کعین الماء وعلیه فی ارض الخراج خراج وهذا اذا کان حریمهما صالحا للزراعة لان الخراج یتعلق بالتمکن من الزراعة

باب من یجوز دفع الصدقات الیه ومن لا یجوز

قال رض الاصل فیه قوله تعالی اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ الآیة فهذه ثمانیة اصناف

قول صاحبین رح عشر بر او واجب میشود در صورتیکه سیراب کند آنرا به آب عشری ولیکن نزد محمد رح یک عشر ونزد ابی یوسف رح دو عشر و وجه آن سابق مذکوره شده است **مسئله ۱۲** بدانکه آب باران وآب چاه ها وچشمه ها ودریاها که در زیر ولایت کسی نیست عشری است **مسئله ۱۳** آب نهرهائیکه کنده اند آنرا بادشاهان عجم ف چون نهر نیر وجر وشلاص خراجی است **مسئله ۱۴** آب ف نهر خوارزم که آنرا ص جیحون ف میگویند ص عشری است نزد محمد رح ف وهمچنین آب نهر ترک که آنرا ص سیحون ف میگویند وهمچنین آب نهر بغداد که آنرا ص دجله ف میگویند وهمچنین آب نهر کوفه که آنرا ص فرات ف میگویند ص زیراچه این نهرها در تحت ولایت کسی نیست کسی حمایت آن نمیکند پس آن مانند دریاها است ونزد ابی یوسف رح خراجی است زیراچه برین نهرها پل بسته میشود از کشتی ها واین پل بستن قبضه است بر آن **مسئله ۱۵** حکم زمین صبی وزن از قوم تغلبی حکم زمین مردان آنها است اعنی در زمین عشری دو عشر است ودر زمین خراجی خراج واحد است زیراچه صلح واقع شده است بر دو چند گرفتن صدقه نه بر دو چند گرفتن مؤنت محض ف وخراج مؤنت محض است ص وبر صبی وزن مسلمان عشر است پس دو چند آن گرفته خواهد شد از صبی وزن وقتیکه از قوم تغلبی باشند **مسئله ۱۶** در چشمه قیر یا گوگرد چیزی واجب نیست وقتیکه آن چشمه در زمین عشری باشد زیراچه قیر وگوگرد از رویدگی زمین نیست بلکه آن مانند آب است که از چشمه برآید وبر مالک چشمه مذکور خراج ست در صورتیکه چشمه مذکور واقع شده باشد در زمین خراجی واما این وقتی است که حریم آن صالح زراعت باشد زیراچه خراج متعلق است بانیکه صاحب آن قادر باشد بر زراعت نمودن دران والله اعلم

باب در بیان مصرف زکوة اعنی کسیکه دادن زکوة باو جائز است ودر بیان کسیکه دادن زکوة باو جائز نیست **مسئله ۱** باید دانست که مصرف زکوة در اصل هشت نوع است یکی فقیر ودوم مسکین وسیوم عامل تحصیل زکوة بشرطیکه هاشمی نباشد وچهارم مکاتب که زکوة باو داده می شود برای خلاصی رقبه او تا آزاد گردد وپنجم مدیونی که مالک نصاب نباشد وششم فی سبیل الله وهفتم ابن السبیل وهشتم مولفة القلوب واین هشت نوع در اصل مصرف زکوة است بجهت آنکه این هشت نوع در قرآن مجید مذکور است بکلمه حصر وخدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که صدقه حلال نیست مگر برای فقرا ومساکین وعاملانیکه تحصیل آن می نمایند

وقد سقط منها المؤلفة قلوبهم لان الله تعالى اعز الاسلام واغنى عنهم وعلى ذلك انعقد الاجماع والفقير من له ادنى شئ والمسكين من لا شئ له وهذا مروى عن ابى حنيفة رح وقد قيل على العكس ولكل وجه ثم هما صنفان او صنف واحد سنذكره فى كتاب الوصايا ان شاء الله تعالى والعامل يدفع الامام اليه ان عمل بقدر عمله فيعطيه ما يسعه واعوانه غير مقدر بالثمن خلافا للشافعى لان استحقاقه بطريق الكفاية ولهذا ياخذ وان كان غنيا الا ان فيه شبهة الصدقة فلا يأخذها العامل الهاشمى تنزيها لقرابة الرسول عليه السلام عن شبهة الوسخ والغنى لا يوازيه فى استحقاق الكرامة فلم تعتبر الشبهة فى حقه وفى الرقاب ان يعان المكاتبون منها فى فك رقابهم هو المنقول والغارم من لزمه دين ولا يملك نصابا فاضلا عن دينه وقال الشافعى رح من تحمل غرامة فى اصلاح ذات البين واطفاء النائرة بين القبيلتين وفى سبيل الله منقطع الغزاة عند ابى يوسف رح

ومؤلفة القلوب وفى الرقاب وغارمين وفى سبيل الله وابن السبيل ف پس سوای ایشان کسی مصرف زکوٰۃ نیست ص ولیکن از جملہ مؤلفۃ القلوب ف بعد از زمان رسول خدا صلعم ص ساقط شدہ است زیرا چہ ف رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم زکوٰۃ بہ آنہا میداد تا آنہا بطمع مال شریک با نمایند یا مسلمانان بلکہ معین و مددگار مسلمانان باشند و چون ص حق تعالی اسلام ف و اہل اسلام ص را قوت داد مستغنی کرد مسلمانان را از مؤلفۃ القلوب و بر سقوط آنہا اجماع صحابہ رض منعقد شدہ است و باید دانست کہ فقیر آنرا میگویند کہ چیزی قلیل کم ف از مقدار نصاب ص داشتہ باشد و مسکین آنرا میگویند کہ چیزی نداشتہ باشد و این تفسیر فقیر و مسکین مرویست از ابی حنیفہ رح و بعضی عکس آن گفتہ اند ولکل وجہ ہو مولیہا و بیان قسم فقیر و مسکین کہ یک است یا دو در کتاب وصایا خواہد آمد ان شاء اللہ تعالی مسئلہ ۲ باید کہ امام عامل مذکور را بدہد از زکوٰۃ بقدر عمل او پس آن قدر بدہد کہ کفایت کند وی را و اعوان وی را و حصہ مقدر بثمن نیست چنانچہ شافعی رح بآن قائل است ف زیرا چہ او رح میگوید کہ مصرف زکوٰۃ ہشت نوع است و یکی از آن عامل مذکور است پس حق او ثمن است ص و دلیل علمای ما رح این است کہ استحقاق گرفتن زکوٰۃ مر عامل مذکور را بطریق کفایت است بجہت عمل و بطریق صدقہ نیست لہذا عامل مذکور حق خود را میگیرد از زکوٰۃ اگرچہ اغنی باشد ف و اگرچہ عامل مذکور بجہت عمل خود میگیرد بطریق کفایت نہ بطریق ص صدقہ ولیکن دران شبہہ صدقہ است لہذا عامل ہاشمی نخواہد گرفت آنرا تا اقربای پیغمبر صلعم از شبہہ خوردن مال زکوٰۃ کہ چرک است محفوظ مانند ف و اقربای پیغمبر صلعم بجہت تعظیم قرابت پیغمبر صلعم مستحق تعظیم و کرامت اند ص و غنی برابر آنہا نیست در استحقاق کرامت پس شبہہ مذکور در حق او اعتبار نمودہ نشد و باید دانست کہ لفظ فی الرقاب کہ در قرآن ف در باب بیان مصرف زکوٰۃ ص مذکور است از آن مکاتب مراد است و این منقولست از پیغمبر صلعم و ہمچنین از غارمین کہ در قرآن درین باب مذکور است مدیون مذکور مراد است و شافعی رح گفتہ است کہ مراد از آن کسی است کہ تحمل غرامت و تاوان نمودہ باشد برای اصلاح ذات البین و برای اطفای آتش فتنہ میان دو گروہ ف و باید دانست کہ دو کس کہ میان آنہا با یکدیگر ملال و ناخوشی باشد آنہا را ذات البین میگویند ص مسئلہ ۳ و مراد از لفظ فی سبیل اللہ کہ در قرآن مذکور است منقطع الغزاۃ مراد است نزد ابی یوسف رح ف و باید دانست کہ منقطع الغزاۃ آنرا میگویند کہ از میان غازیان بمقدور باشد و بسبب بے اسبابی برای رفتن جہاد نتواند

لانه المتفاهم عند الاطلاق وعندهم منقطع الحاج لما روی ان رجلا جعل بعیرا له فی سبیل الله فامره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یحمل علیه الحاج ولا یصرف الی اغنیاء الغزاة عندنا لان المصرف هو الفقراء وابن السبیل من کان له مال فی وطنه وهو فی مکان آخر لا شیء له فیه قال فهذه جهات الزکوة فلمالك ان یدفع الی کل واحد منهم وله ان یقتصر علی صنف واحد وقال الشافعی لا یجوز الا ان یصرف الی ثلثة من کل صنف لان الاضافة بحرف اللام للاستحقاق ولنا ان الاضافة لبیان انهم مصارف لا لاثبات الاستحقاق وهذا لما عرف ان الزکوة حق الله تعالی وبعلة الفقر صاروا مصارف فلا یبالی باختلاف جهاته والذی ذهبنا الیه مروی عن عمر وابن عباس رض ولا یجوز ان یدفع الزکوة الی ذمی لقوله علیه السلام لمعاذ رض خذها من اغنیائهم وردها فی فقرائهم ویدفع الیه ما سوی ذلك من الصدقة وقال الشافعی لا یدفع وهو روایة عن ابی یوسف رح اعتبارا بالزکوة ولنا قوله علیه السلام تصدقوا علی اهل الادیان کلها ولولا حدیث معاذ رض لقلنا بالجواز فی الزکوة ولا یبنی بها مسجد ولا یکفن بها میت لانعدام التملیك وهو الرکن ولا یقضی بها دین میت لان قضاء دین الغیر لا یقتضی التملیك منه لاسیما فی المیت ولا تشتری بها رقبة تعتق

ص ودلیل ابی یوسف رح اینست که از لفظ فی سبیل الله منقطع الغزاة تبادر است در عرف ومحمد رح گفته است که مراد از ان منقطع الحاج است بجهت آنکه مرویست که شخصی شتر خود را تصدق نموده بود فی سبیل الله عز وجل پس پیغمبر صلعم فرمود که سوار کند بر ان شتر حاجیان را ف ومعنی منقطع الحاج را از معنی منقطع الغزاة قیاس باید کرد ص وباید دانست که نزد علمای مارح زکوة داده نمیشود بغنی که غنی باشد زیرا چه مصرف زکوة نیست مگر فقیران وباید دانست که مراد از ابن سبیل کسی است که مال او در وطن باشد واو در مکان دیگر است ودر انجا تهیدست است وهیچ ندارد مسئله ۴ ف هفت گروه که مذکور شدند ص اینها مصرف زکوة اند ومالک مال مختار است اگر خواهد تقسیم نماید زکوة میان این هفت گروه باینطور که بهر گروه چیزی بدهد واگر خواهد اکتفا نماید بر گروه واحد واین نزد علمای مارح است وشافعی رح گفته است که مالک را ادای زکوة جائز نیست مگر باینطور که بسه سه نفر از هر گروه چیزی بدهد ودلیل شافعی رح اینست که در قول خدای عز وجل انما الصدقات للفقراء الآیه اضافه صدقه بحرف لام ست وآن برای استحقاق وتملیک است ودلیل علمای مارح اینست که معلوم است که زکوة حق وملک الله تعالی است نه حق دیگری پس آن اضافه بحرف لام برای بیان مصرف است نه برای استحقاق وتملیک وبرای مصرف شدن اصناف هفت گانه مذکوره برای زکوة علت نیست مگر فقر وجهات فقر در انها مختلف باشد وباید دانست که مذهب علمای مارح مرویست از عمر وابن عباس رض مسئله ۵ دادن زکوة بذمی جائز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم بمعاذ رض فرمود که بگیر آنرا از اغنیای مسلمانان وبده آنرا به فقرای مسلمانان مسئله ۶ سوای زکوة صدقه دیگر داده میشود بذمی نیز وشافعی رح میگوید که آن داده نمیشود بذمی مانند زکوة واین یک روایت است از ابی یوسف رح نیز ودلیل علمای مارح این است که پیغمبر صلعم فرموده است که تصدق نمائید بر اهل دین همه وعلمای مارح میگویند که اگر حدیث معاذ رض نمیبود ما تجویز میکردیم دادن زکوة را نیز بذمی مسئله ۷ اگر از مال زکوة مسجد بنا کند یا کفن دهد مرده را زکوة ادا نمیشود زیرا چه رکن در ادای زکوة اینست که تملیک آن نماید بمستحق ف وآن درینصورت یافته نمیشود ص مسئله ۸ اگر از مال زکوة ادا نموده شود دین میت زکوة ادا نمیشود زیرا چه ادای دین غیر مقتضی تملیک آن از آن غیر نمیشود خصوصا وقتیکه مدیون میت باشد مسئله ۹ اگر از مال زکوة بنده خریده آزاد کند ادای زکوة نمیشود

خلافا لمالك حيث ذهب اليه في تأويل قوله تعالى وفي الرقاب ولنا ان الاعتاق اسقاط الملك وليس بتمليك ولا تدفع الى غني لقوله عليه السلام لا تحل الصدقة لغني وهو باطلاقه حجة على الشافعي رح في غني الغزاة وكذا حديث معاذ رض على ما رويناه **قال** ولا يدفع المزكي زكوته ماله الى ابيه وجده وان علا ولا الى ولده وولد ولده وان سفل لان منافع الاملاك بينهم متصلة فلا يتحقق التمليك على الكمال ولا الى امرأته للاشتراك في المنافع عادة ولا تدفع المرأة الى زوجها عند ابي حنيفة رح لما ذكرنا وقالا تدفع اليه لقوله عليه السلام لك اجران اجر الصدقة واجر الصلة قاله لامرأة ابن مسعود رض وقد سألته عن التصدق عليه قلنا هو محمول على النافلة **قال** ولا يدفع الى مدبره ومكاتبه وام ولده لفقدان التمليك اذ كسب المملوك لسيده ولحق في كسب مكاتبه فلم يتم التمليك ولا الى عبد قد اعتق بعضه عند ابي حنيفة رح لانه بمنزلة المكاتب عنده وقالا يدفع اليه لانه حر مديون عندهما ولا يدفع الى مملوك غني لان المال واقع لمولاه ولا الى ولد غني اذا كان صغيرا لانه يعد غنيا بمال ابيه بخلاف ما اذا كان كبيرا فقيرا

وامام مالک رح میگوید که درینصورت زکوۃ ادا می شود بجهت آنکه او رح میگوید که مراد از لفظ فی الرقاب که در قرآن مذکور است همین است که بنده خریده آزاد کرده شود ودلیل علمای ما این است که آزاد کردن بنده اسقاط ملک است وتملیک نیست **مسئله ۱۰** دادن زکوۃ باغنیا جائز نیست زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که صدقه حلال نیست مر غنی را وشافعی رح تجویز نموده است زکوۃ را بغازی که غنی باشد واین حدیث بسبب اطلاق حجت است براو وهمچنین حجت است براو حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد **مسئله ۱۱** مالک را جائز نیست که زکوۃ دهد بپدر خود یا به جد خود یا بپدر جد خود اگرچه بالا رود وهمچنین جائز نیست ویرا که زکوۃ دهد بفرزند خود یا بفرزند فرزند خود اگرچه پائین رود زیراچه منافع ملک میان مالک ومیان آنها متصل است ف اعنی هریک بمال دیگر انتفاع میگیرد ص پس تملیک بر وجه کمال درینصورت یافته نمیشود **مسئله ۱۲** مالک را جائز نیست که زکوۃ دهد بزوجهٔ خود زیراچه منافع مال میان زن وشوهر مشترک می باشد از روی عادت وهمچنین جائز نیست مر زن را که زکوۃ مال خود بدهد بشوهر خود نزد ابی حنیفه رح بنا بر وجهی که در مسئله زوجه مذکور شد وصاحبین رح گفته اند که دادن زکوۃ بشوهر جائز است زیراچه زوجه بعبد الله بن مسعود رض نزد پیغمبر صلعم سوال کرد از اینکه صدقه دهد شوهر خود را وپیغمبر صلعم جواب او فرمود که ترا درینصورت دو اجر است یکی اجر صدقه ودوم اجر صله وعلما از طرف ابی حنیفه رح جواب میدهند ومیگویند که مراد از صدقه که درین حدیث مذکور است صدقهٔ نفل است **مسئله ۱۳** مالک را جائز نیست که زکوۃ مال خود بدهد بمکاتب خود یا بمدبر خود یا بام ولد خود زیراچه درینصورت ها تملیک یافته نمیشود بجهت آنکه مالیکه میرسد به مملوک از آن خواجه میگردد وهمچنین خواجه را حق است در مال مکاتب او پس تملیک او مراد را تمام نمیشود **مسئله ۱۴** جائز نیست مالک را که زکوۃ دهد به بندهٔ خود که جزوی از اجزای آنرا آزاد کرده است نزد ابی حنیفه رح زیراچه بنده مذکور نزد او بمنزلهٔ مکاتب است ونزد صاحبین رح زکوۃ دادن به بندهٔ مذکور جائز است زیراچه بندهٔ مذکور نزد شان آزاد ومدیون است **مسئله ۱۵** جائز نیست زکوۃ دادن به مملوک غنی زیراچه اگر تملیک آن نموده شود به بندهٔ مذکور پس آن مملوک خواجهٔ او میگردد وخواجه مذکور غنی است وتملیک زکوۃ مراو را جائز نیست وهمچنین جائز نیست دادن زکوۃ به فرزند غنی وقتیکه فرزند مذکور صغیر باشد چه فرزند مذکور غنی شمرده میشود بمال پدر بخلاف آنکه فرزند غنی کبیر وفقیر باشد

لانه لا یعد غنیا بیسار ابیه وان کانت نفقته علیه وبخلاف امرأة الغنی لانها وان کانت فقیرة لا تعد غنیة بیسار زوجها وبقدر النفقة لا تصیر موسرة ولا تدفع الی بنی هاشم لقوله علیه السلام یا بنی هاشم ان الله تعالی حرم علیکم غسالة الناس واوساخهم وعوضکم منها بخمس الخمس بخلاف التطوع لان المال ههنا کالماء یتدنس باسقاط الفرض اما التطوع بمنزلة التبرد بالماء **قال** وهم آل علی وآل عباس وآل جعفر وآل عقیل وآل الحارث بن عبد المطلب وموالیهم اما هؤلاء فلانهم ینسبون الی هاشم بن عبد مناف ونسبه القبیلة الیه واما موالیهم فلما روی ان مولی لرسول الله صلی الله علیه وسلم ساله اتحل لی الصدقة فقال لا انت مولانا بخلاف ما اذا اعتق القرشی عبدا نصرانیا حیث یتوخذ منه الجزیة ویعتبر حال المعتق لانه القیاس والالحاق بالمولی بالنص وقد خص الصدقة **قال** ابو حنیفة ومحمد رح اذا دفع الزکوة الی رجل یظنه فقیرا ثم بان انه غنی او هاشمی او کافر او دفع فی ظلمة فبان انه ابوه او ابنه فلا اعادة علیه وقال ابو یوسف علیه الاعادة لظهور خطأه بیقین وامکان الوقوف علی هذه الاشیاء

چه او غنی شمرده نمیشود بمال پدر اگرچه نفقهٔ او نیز بر پدر است وبخلاف زوجهٔ غنی زیرا چه او اگر فقیر باشد غنی شمرده نمی شود به مال شوهر و به مقدار نفقهٔ غنی نمیشود **مسئله ۱۶** زکوة دادن به بنی هاشم جائز نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که یا بنی هاشم بدرستیکه الله تعالی حرام گردانیده است در حق شما غسالهٔ مردمان وچرک آنها را وعوض آن برای شما گردانیده است خمس خمس را ف از مال غنیمت ومراد از غساله درین حدیث زکوة مال است **ص** پس این جائز نیست مر بنی هاشم را بخلاف صدقهٔ نفل زیرا چه مال زکوة بمنزلهٔ **ف** آب **ص** مستعمل است که استعمال نموده شود برای اسقاط فرض **ف** وآن ملوث میگردد به نجاست گناهان لهذا وضو بآن روا نیست **ص** بخلاف صدقهٔ نفل چه آن بمنزلهٔ آب است که مستعمل شده باشد برای محض تبرد وخنکی **ف** واین ملوث نمیشود لهذا وضو بآن روا است **ص** وباید دانست که مراد از بنی هاشم آل علی وآل عباس وآل جعفر وآل عقیل وآل حارث ابن عبد المطلب اند زیرا چه اینها منسوب اند بسوی هاشم بن عبد المناف ومراد از هاشم در حدیث مذکور همین هاشم است که جد پیغمبر صلعم است چه نسبت قبیله یاد کرده میشود **ف** اگرچه بنام هاشم اشخاص دیگر نیز هستند **ص** وباید دانست که موالی بنی هاشم نیز در حکم بنی هاشم اند بجهت آنکه مرویست که یکی از موالی پیغمبر صلعم سوال کرد از جناب رسالت مآب صلعم که آیا صدقه حلال است برای ما پس پیغمبر صلعم در جواب او فرمود که نی زیرا چه تو مولای ما هستی بخلاف آنکه اگر آزاد کند قرشی بندهٔ خود را که نصرانی است چه او در حکم قرشی اعتبار نموده نمیشود در حق سقوط جزیه بلکه جزیه از وگرفته واعتبار نموده میشود در حق او حال او نه حال خواجه زیرا چه همین موافق قیاس است والحاق آن بخواجه در حق حرمت زکوة بنص معلوم شده است ونص دران یافته شده است فقط نه در حق احکام دیگر **مسئله ۱۷** اگر کسی زکوة مال خود داد به شخصی به این گمان او مصرف زکوه است وبعد ازان معلوم شد که شخص مذکور غنی است یا هاشمی یا کافر یا داد زکوة را بشخصی در شب تاریک وبعد ازان ظاهر گشت که شخص مذکور پدر او است یا پسر او پس **ف** درین صورتها زکوة ادا میشود **ص** واعادهٔ آن بر وی واجب نیست واین نزد طرفین رح است وابو یوسف رح گفته است که در صورتهای مذکوره اعادهٔ زکوة بران کس واجب است بجهت آنکه آن کس را در یافتن حال شخص مذکور ممکن بود باینطور که می پرسید حال وی را از وی یا از مردمان وبا وجود آن هرگاه خطای او یقینا ظاهر گشت پس اجتهاد او باطل گشت واعادهٔ زکوة بر او لازم شد

وصار کالاوانی والثیاب ولهما حدیث معن بن یزید فانه علیه السلام قال فیه یا یزید لك ما نویت ویا معن لك ما اخذت وقد دفع الیه وکیل ابیه صدقته ولان الوقوف علی هذه الاشیاء بالاجتهاد دون القطع فیبنی الامر فیها علی ما یقع عنده کما اذا اشتبهت علیه القبلة وعن ابی حنیفة رح فی غیر الغنی انه لا یجزیه والظاهر هو الاول وهذا اذا تحری ودفع وفی اکبر رایه انه مصرف اما اذا شك ولم یتحر او تحری فدفع وفی اکبر رایه انه لیس بمصرف لا یجزیه الا اذا علم انه فقیر هو الصحیح ولو دفع الی شخص ثم علم انه عبده او مکاتبه لا یجزیه لانعدام التملیك لعدم اهلیة الملك وهو الرکن علی ما مر ولا یجوز دفع الزکوٰة الی من یملك نصابا من ای مال کان لان الغنی الشرعی مقدر به والشرط ان یکون فاضلا عن الحاجة الاصلیة واما النماء شرط الوجوب ویجوز دفعها الی من یملك اقل من ذلك وان کان صحیحا مکتسبا لانه فقیر والفقراء هم المصارف ولان حقیقة الحاجة لا یوقف علیها فادیر الحکم علی دلیلها وهو فقد النصاب

چنانچہ اگرچند آوند آب کہ بعضی ازان پاک است وبعضی ازان ناپاکست یا چند پارچہ کہ بعضی ازان پاک است وبعضی ناپاک باہم مختلط باشند لیکن پاک در عدد زائد باشد وشخصی تحری نمودہ از آب آوندی ازان آوندہا وضو کند یا پارچہ ازان پارچہ ہا بپوشد ونماز گذارد وبعد ازان یقینًا ظاہر شود خطای او پس براین شخص اعادۂ نماز مذکورہ واجب میگردد ودلیل طرفین رح یکی اینست کہ مرویست کہ وکیل یزید پدر معن زکوٰۃ مال او دادہ بود بہ پسر وی کہ معن است ودیر اعلوم نبود وبعد ازان چون این ماجرا نزد پیغمبر صلعم مذکور شد فرمود بہ یزید مذکور کہ مترا است انچہ نیت آن کردی وبہ معن فرمود کہ مترا است انچہ گرفتی ودوم این است کہ اطلاع بر احوال انسان چون فقر وغنا وغیرہ بطریق ظن واجتہاد میشود نہ بر طریق قطع ویقین پس بنا نمودہ خواہد شد امر احوال شخص مذکور بر انچہ ثابت بود در گمان آن کس چنانچہ معتبر است گمان انسان در صورتیکہ قبلہ مشتبہ گردد واو تحری کردہ نماز ادا کند واز ابی حنیفہ رح مرویست کہ در غیر صورت غنا زکوٰۃ ادا دانمی شود ولیکن ظاہر روایت ہمان است کہ اول مذکور شد واین کہ مذکور شد وقتی است کہ آنکس زکوٰۃ دادہ باشد بہ شخص مذکور بسبب آنکہ بعد از تحری ظن نمودہ بود کہ شخص مذکور مصرف زکوٰۃ است واگر تحری نکردہ باشد یا بعد از تحری دیر اشک ماندہ باشد در انکہ شخص مذکور مصرف زکوٰۃ است یا بعد از تحری ظن نمودہ باشد کہ شخص مذکور مصرف زکوٰۃ نیست پس درینصورت ہا زکوٰۃ ادا نمیشود مگر آنکہ بعد ازان معلوم شود کہ شخص مذکور فقیر ومصرف زکوٰۃ است وہمین صحیح است مسئلہ ۱۸ اگر زکوٰۃ داد کسی بہ شخصی وبعد ازان معلوم شد دیر اکہ شخص مذکور بندۂ وی است یا مکاتب وی پس آن زکوٰۃ ادا نمیشود زیرا چہ درینصورت تملیک یافتہ نمیشود بنا بر آنکہ بندہ ومکاتب را اہلیت تملک نیست وتملیک رکن ادای زکوٰۃ است چنانچہ سابق مذکور شدہ است مسئلہ ۱۹ دادن زکوٰۃ صحیح نیست بہ کسیکہ مالک نصاب است از ہر مال کہ باشد بجہت آنکہ شخص مذکور غنی است زیرا چہ در شرع مالک نصاب را غنی میگویند ولیکن شرط غنا این ست کہ نصاب مذکور از حاجت اصلی زائد باشد وباین قدر زکوٰۃ حرام میشود واما نمای آن بسبب حولان حول پس آن شرط وجوب زکوٰۃ است وباید دانست کہ زکوٰۃ دادن بشخصے کہ مالک کم از نصاب باشد جائز است اگرچہ آن شخص صحیح البدن وقادر بر کسب باشد بجہت آنکہ شخص مذکور فقیر است وفقیر مصرف زکوٰۃ است وبجہت آنکہ اطلاع بر حال انسان کہ حقیقۃً محتاج است دشوار است پس مدار حکم بر دلیل حاجت است وعدم ملکیت نصاب دلیل حاجت است

ویکره ان یدفع الی واحد مائتی درهم فصاعدا وان دفع جاز وقال زفر لا یجوز لان الغناء قارن الاداء فحصل الاداء الی غنی ولنا ان الغناء حکم الاداء فیتعقبه لکنه یکره لقرب الغنی منه لکن صلة وتقربه بحاجته قال وان یغنی بها انسانا احب الی معناه الاغناء عن السوال لان الاغناء مطلقا مکروه

ویکره نقل الزکوة من بلد الی بلد لما روینا من حدیث معاذ رض وفیه رعایة حق الجوار الا ان ینقلها الانسان الی قرابته او الی قوم هم احوج من اهل بلده لما فیه من الصلة او زیادة دفع الحاجة ولو نقل الی غیرهم اجزاه وان کان مکروها لان المقدر مطلق الفقراء بالنص والله اعلم

باب صدقة الفطر

قال صدقة الفطر واجبة علی الحر المسلم اذا کان مالکا لمقدار النصاب فاضلا عن مسکنه وثیابه واثاثه وفرسه وسلاحه وعبیده اما وجوبها فلقوله علیه السلام فی خطبته ادوا عن کل حر وعبد صغیر او کبیر نصف صاع من بر او صاع من شعیر رواه ثعلبة بن صعیر العدوی وبمثله یثبت الوجوب لعدم القطع وشرط الحریة لتحقق التملیک والاسلام لیقع قربة والیسار لقوله علیه السلام لا صدقة الا عن ظهر غنی وهو حجة علی الشافعی فی قوله یجب علی من یملک زیادة علی قوت یومه لنفسه وعیاله وقدر الیسار بنصاب لتقدر الغناء فی الشرع به فاضلا عما ذکر من الاشیاء لانها مستحقة بالحاجة الاصلیة والمستحق بالحاجة الاصلیة کالمعدوم ولا یشترط فیه النمو ویتعلق بهذا النصاب حرمان الصدقة

مسئله ۲۰ اگر کسی بدهد بشخص واحد بقدر دو صد درهم یا زیاده از ان از مال زکوة خود پس این مکروه است ولیکن جائز است وزفر رح گفته است که جائز نیست زیرا چه درینصورت غنای آنشخص مقارن ادای زکوة میشود پس لازم می آید که زکوة بغنی داده شود ودلیل علمای رح اینست که غنای آنشخص اثر ادای زکوة است درصورت مذکوره پس غنای او بعد از ادای زکوة متحقق خواهد شد نه مقارن او اص ولیکن هرگاه درصورت مذکوره حصول غنا قریب ادای زکوة است پس مکروه خواهد شد چنانچه مکروه میشود نماز درصورتیکه نمازگذار کسی درمکانیکه قریب آن نجاست است **مسئله ۲۱** ابو حنیفه رح گفته است که احب نزد من اینست که آن قدر زکوة داده شود بفقیر که او دران روز از سوال مستغنی گردد

مسئله ۲۲ نقل نمودن زکوة از شهری بشهری دیگر مکروه است بلکه باید که زکوة هر شهر به مستحقان آنشهر داده شود بجهت حدیث معاذ رض که سابق مذکور شد بجهت آنکه دران رعایت حق جوار است مگر آنکه نقل کند برای اقربای خود یا برای قومیکه محتاج تر باشند از اهل شهر وی زیرا چه درصورت اولی صله رحم است ودرصورت دوم زیاده دفع حاجت است وباید دانست که برای غیر انها نقل کردن زکوة بشهر دیگر اگرچه مکروه است ولیکن زکوة ادا میشود زیرا چه مصرف زکوة مطلق فقرا اند از روی نص والله اعلم

باب در بیان صدقه فطر **مسئله ۱** صدقه فطر واجب است بر مسلمان آزاد بشرطیکه مالک نصاب باشد باینطور که نصاب مذکور فارغ باشد از مسکن او وجامهای او واثاث البیت واسپ وسلاح وبنده او اما وجوب صدقه فطر پس آن ثابت است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در خطبه عید الفطر فرمود که بدهید از هر آزاد وبنده صغیر باشد یا کبیر نصف صاع از گندم یا یکصاع از خرما یا یک صاع از جو واین حدیث را روایت کرده است ثعلبه بن صعیر عذری یا صعیر عذری وبمثل این حدیث که از احادیث احاد است وجوب ثابت میشود ونفرضیت وباید دانست که شرط نموده شد حریت تا متحقق شود تملیک وشرط نموده شد اسلام تا متحقق شود معنی قربت وعبادت وشرط نموده شد که مالک نصاب باشد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که صدقه داده نمیشود مگر از قوت غنا وشافعی رح گفته است که صدقه فطر واجب است بر کسیکه مالک زیاده باشد بر قوت یک روزه خود وعیال خود وحدیث مذکور حجة است بر او وباید دانست که غنا اندازه نموده شده است بقدر نصاب چه اندازه غنا در شرع بآن وارد شده است ولیکن بشرطیکه آن نصاب از حاجت اصلی زیاده باشد زیرا چه آنچه مشغول باشد بحاجت اصلی پس آن بمنزله معدوم است ونامی دران شرط نیست وباید دانست که باین نصاب سه چیز متعلق است یکی حرمت صدقه

ووجوب الاضحية والفطر قال يخرج ذلك عن نفسه لحديث ابن عمر رض قال فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكوة الفطر على الذكر والانثى الحديث ويخرج عن اولاده الصغار لان السبب رأس يمونه ويلي عليه لانها تضاف اليه يقال زكوة الرأس وهو امارة السببية والاضافة الى الفطر باعتبار انه وقتها ولهذا تتعدد بتعدد الراس مع اتحاد اليوم والاصل في الوجوب رأسه وهو يمونه ويلي عليه فيلحق به ما هو في معناه كاولاده الصغار لانه يمونهم ويلي عليهم ومماليكه لقيام المؤنة والولاية وهذا اذا كانوا للخدمة ولا مال للصغار فان كان لهم مال يؤدى من مالهم عند ابي حنيفة وابي يوسف رح خلافا لمحمد رح لان الشرع اجراه مجرى المؤنة فاشبه النفقة ولا يؤدى عن زوجته لقصور الولاية والمؤنة فانه لا يليها في غير حقوق النكاح ولا يمونها في غير الرواتب كالمداواة ولا عن اولاده الكبار وان كانوا في عياله لانعدام الولاية ولو ادى عنهم او عن زوجته بغير امرهم اجزاهم استحسانا لثبوت الاذن عادة ولا يخرج عن مكاتبه لعدم الولاية ولا المكاتب عن نفسه لفقره

ودوم وجوب قربانى وسيوم وجوب صدقهٔ فطر **مسئله ۲** صدقهٔ فطر واجب است بر انسان بجهت ذات خود زيرا چه ابن عمر رض روايت كرده است كه پيغمبر صلعم صدقهٔ فطر فرض كرده است بر انسان مرد باشد يا زن **مسئله ۳** بر انسان واجب است كه صدقهٔ فطر ادا نمايد از اولاد صغار خود زيرا چه سبب وجوب زكوة فطر قول عليه السلام ست كه اين يمونه ويلي عليه يعنى شخصيكه مؤنت آنها بر اوست وولايت اوست بر آنها وزكوة مضاف ميشود بسوى راس چنانچه ميگويند زكوة الراس اعنى زكوة شخص وآن اضافة علامت سبب است واما اضافة زكوة بسوى فطر چنانچه ميگويند صدقة الفطر پس به اعتبار آنست كه فطر وقت آنست واز جهت متعدد ميشود زكوة فطر بسبب تعدد راس اعنى شخص با وجود اتحاد روز وهرگاه سبب وجوب صدقهٔ فطر راس اعنى شخص مذكور شد كه مؤنت آنها بذمهٔ اوست وولايت او بر آنهاست پس اولاد صغار او كه يعنى وى اند به او ملحق خواهند بود حاصل آنكه اولاد آنهاست ومؤنت آنها بر ذمهٔ وى است پس صدقهٔ آنها نيز بر وى خواهد شد چه صدقهٔ مذكوره نيز از جملهٔ مؤنت است وهمچنين خواهد بود صدقهٔ فطر از كنيز وبندهٔ خود چه اولاد آنها است ومؤنت آنها بر وى است وآنهمه كه مذكور شد وقتى است كه بنده وكنيز براى تجارت نباشد واولاد صغار را مال نباشد چه اگر آنها را مال باشد پس صدقهٔ فطر از آنها از مال آنها ادا نموده خواهد شد نزد شيخين رح ومحمد رح درين مسئله مخالف او غان است ودليل شيخين رح اين است كه شارع صدقهٔ فطر را بجاى نفقه جارى نموده است پس آن مانند نفقه است **مسئله ۴** بر انسان واجب نيست كه صدقهٔ فطر از زوجهٔ خود ادا نمايد بجهت آنكه در ولايت ومونت در حق زوجهٔ او قصور است زيرا چه شوهر ولى زن نيست مگر در حقوق نكاح ودر غير حقوق نكاح شوهر ولى زن نيست وهمچنين مؤنت زن نيست بر شوهر مگر در رواتب چون خوراك وپوشاك وسكنى او غيره ودر غير رواتب مؤنت آن بر او نيست چون علاج همچنين بر انسان واجب نيست كه صدقهٔ فطر ادا كند از اولاد كبار خود اگرچه آنها در عيال او باشند زيرا چه وى را ولايت نيست در حق آنها وليكن اگر انسان صدقهٔ فطر ادا نمايد از اولاد كبار واز زوجهٔ خود بغير امر آنها جائز است از روى استحسان چه اذن آنها ثابت است از روى عادت **مسئله ۵** بر انسان واجب نيست كه صدقهٔ فطر او نمايد از مكاتب خود بسبب عدم ولايت وهمچنين بر مكاتب واجب نيست كه از ذات خود صدقهٔ فطر ادا نمايد چه او فقير است

وفی المدبر وام الولد ولایة المولی ثابتة فیخرج عنهما ولا یخرج عن مما لیکه للتجارة خلافا للشافعی فان عنده وجوبها علی العبد ووجوب الزکوة علی المولی فلا تنافیه وعندنا وجوبها علی المولی بسببه کالزکوة فیؤدی الی الثناء والعبد بین شریکین لا فطرة علی واحد منهما لقصور الولایة والمؤنة فی کل واحد منهما وکذا العبید بین اثنین عند ابی حنیفة رح وقالا علی کل منهما ما یخصه من الرؤس دون الاشقاص بناء علی انه لا یری قسمة الرقیق وهما یریانها وقیل هو بالاجماع لانه لا یجتمع النصیب قبل القسمة فلم تلم الرقبة لکل واحد منهما ویؤدی المسلم الفطرة عن عبده الکافر لاطلاق ما رویناه ولقوله علیه السلام فی حدیث ابن عباس رض ادوا عن کل حر وعبد یهودی او نصرانی او مجوسی لحدیث ولان السبب قد تحقق والمولی من اهله

مسئله ۶ واجب است بر انسان که صدقه فطر ادا نماید از مدبر و ام ولد خود چه ویرا ولایت است در حق آنها **مسئله ۷** بر انسان واجب نیست که صدقه فطر ادا نماید از بنده و کنیز که برای تجارت است و شافعی رح میگوید که صدقه فطر واجب است بر بنده و کنیز که برای تجارت است و ادای آن مینماید خواجه و زکوة آن واجب است بر خواجه **ف** و حاصل آنکه وجوب صدقه فطر بر بنده و کنیز مذکور آنست و وجوب زکوة آن بر خواجه آنها است و سبب این هر دو علیحده است و هرگاه چنین شد پس بسبب وجوب هر دو تکرار صدقه بر خواجه در یک سال بجهت مال واحد لازم نمی آید **ص** و نزد علمای ما وجوب صدقه فطر بجهت مملوک بر خواجه وی است چنانچه زکوة آن نیز بر خواجه است و هرگاه چنین شد پس بسبب وجوب هر دو لازم می آید بر خواجه که بجهت یک مال در یک سال دو صدقه واجب شود و آن جائز نیست **ف** چه پیغمبر صلعم از ان نهی کرده است **ص مسئله ۸** بجهت بنده مشترک صدقه فطر واجب نمیشود بر هیچ یکی از دو خواجه زیرا چه در هر دو خواجه قصور ولایت و قصور مؤنت است و همچنین در بنده های مشترک صدقه فطر واجب نیست بر هیچ یکی از دو خواجه نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که درینصورت بر هر یک از دو خواجه صدقه فطر واجب میشود آن مقدار حصه او که بنده تمام است چون یک یا دو مثلاً نه بجهت کم از ان چون نصف و ربع **ف** اعنی اگر مشترک باشد میان دو کس پنج بنده مثلاً پس درینصورت بر هر یک از ان دو کس صدقه دو دو بنده واجب است نه صدقه دو نیم بنده **ص** و این اختلاف بنا بر آنست که نزد ابی حنیفه رح قسمت جاری نیست در رقیق و نزد صاحبین رح جاری است و بعضی گفته اند که در صورت مذکوره اختلاف نیست بلکه قول صاحبین رح موافق قول ابی حنیفه رح است زیرا چه حصه هر یک از دو شریک جمع نموده نمیشود در یک بنده از بنده های مشترک پیش از قسمت نمودن آن پس در صورت مذکوره برای هیچ یک از دو خواجه بنده کامل و تمام نیست **مسئله ۹** بر مسلمان واجب است که صدقه فطر ادا نماید از بنده کافر بجهت حدیث ثعلبه عدوی که سابق مذکور شده است چه دران ذکر مطلق بنده است و مقید نیست بانکه مسلمان باشد و بجهت آنکه در حدیث ابن عباس رض آمده است که پیغمبر صلعم فرمود که صدقه فطر ادا کنید از هر آزاد و بنده یهودی باشد آن بنده یا نصرانی و یا مجوسی و بجهت آنکه سبب وجوب آن درینصورت نیز متحقق است و خواجه اهلیت وجوب آن دارد

وفيه خلاف الشافعي لان الوجوب عنده على العبد وهو ليس من اهله ولو كان على العكس فلا وجوب بالاتفاق **قال** ومن باع عبدا واحدهما بالخيار ففطرته على من يصير له معناه انه اذا مر يوم الفطر والخيار باق وقال زفر رح على من له الخيار لان الولاية له وقال الشافعي رح على من له الملك لانه من وظائفه كالنفقة ولنا ان الملك موقوف لانه لو رد يعود الى ملك البائع ولو اجيز يثبت الملك للمشتري من وقت العقد فيتوقف ما يبتنى عليه بخلاف النفقة لانها للحاجة الناجزة فلا تقبل التوقف وزكوة التجارة على هذا الخلاف **فصل في مقدار الواجب ووقته** الفطرة نصف صاع من بر او دقيق او سويق او زبيب او صاع من تمر او شعير وقالا الزبيب بمنزلة الشعير وهو رواية عن ابي حنيفة رح والاول رواية الجامع الصغير وقال الشافعي من جميع ذلك صاع لحديث ابي سعيد الخدري رض قال كنا نخرج ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولنا ما روينا وهو مذهب جماعة من الصحابة وفيهم الخلفاء الراشدون رضوان الله عليهم وما رواه محمول على الزيادة تطوعا ولهما في الزبيب انه والتمر يتقاربان في المقصود

وشافعی رح میگوید که درینصورت صدقهٔ فطر واجب نیست زیراچه وجوب صدقهٔ فطر بر بنده است نه بر خواجهٔ او و بنده مذکور اهلیت آن ندارد ف چه او کافر است ص واگر بنده مسلمان باشد و خواجه او کافر پس درینصورت صدقه فطر واجب نمیشود بالاتفاق **مسئله** اگر بفروشد بندهٔ خود را باین طور که خیار باشد مر یکی از بائع و مشتری را در روز عید الفطر پس صدقهٔ فطر ازین بنده واجب است بر کسیکه آن بنده از آن او گردد بالآخره و زفر رح گفته است که صدقه آن واجب است بر صاحب خیار زیراچه ولایت آن بنده مر او راست و شافعی رح گفته است که صدقه آن واجب است بر کسیکه مالک آنست بالفعل ف و آن کس درصورت مذکوره مشتری است ص نزد شافعی رح وجه قول شافعی رح این است که صدقهٔ مذکوره از احکام ملک است مانند نفقه و دلیل علمای ما اینست که ملک آن درصورت مذکوره موقوف است چه اگر صاحب خیار فسخ نماید بیع را پس آن بنده در قدیم ملک بائع عود خواهد کرد و اگر اجازت بیع دهد بیع را نافذ گرداند صاحب خیار ملک مشتری خواهد شد از وقت بیع و هرگاه ملک آن موقوف ماند پس موقوف خواهد ماند چیزیکه بر آن متبنی است بخلاف نفقه چه آن برای دفع حاجت بالفعل است پس آن قابل این نیست که موقوف ماند و باید دانست که اگر بنده مذکور مال تجارت باشد پس در زکوة آن نیز اختلاف مذکور است والله اعلم

فصل در بیان مقدار صدقهٔ فطر و بیان وقت وجوب و وقت ادای آن **مسئله** مقدار صدقه فطر از گندم و آرد و پست آن و از مویز خشک نصف صاع است و از خرما و جو یک صاع است و صاحبین رح گفته اند که مویز خشک بمنزله جو است و این یک روایتست از ابی حنیفه رح نیز و آنچه اول مذکور شد روایت جامع صغیر است و شافعی رح گفته است که مقدار صدقهٔ فطر از جمیع آنچه مذکور شد یک صاع است بجهت آنکه ابو سعید خدری رض گفته است که ما یان در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صدقه فطر از هر جنس بمقدار یک صاع ادا میکردیم و دلیل علمای ما حدیث ثعلبهٔ عذری است که سابق مذکور شده است و مذهب جماعتی از صحابه رض چون خلفای راشدین وغیره موافق مذهب علمای ماست و حدیث ابی سعید خدری رض که دلیل شافعی رح است محمولست بر آنکه از مقدار واجب زیاده میدادند بطریق نفل و دلیل صاحبین رح بر اینکه مویز بمنزلهٔ جو است این است که مویز و خرما در مقصود متقارب ست ف پس مویز بمنزلهٔ جو خواهد بود چنانچه خرما مانند جو است

وله انه والبر يتقاربان في المعنى لانه يوكل كل واحد منهما بجميع اجزائه ويلقى من التمر النواة ومن الشعير الغالة ولهذا ظهر التفاوت بين البر والقمر وجوارده من الدقيق والسويق ما يتخذ من البر اما دقيق الشعير كالشعير والاولى ان يراعى فيهما القدر والقيمة احتياطا وان نص على الدقيق في بعض الاخبار ولم يبين ذلك في الكتاب اعتبارا للغالب والخبز يعتبر فيه القيمة هو الصحيح ثم يعتبر نصف صاع من بر وزنا فيما يروى عن ابي حنيفة رح وعن محمد رح انه يعتبر كيلا والدقيق اولى من البر والدراهم اولى من الدقيق فيما يروى عن ابي يوسف رح وهو اختيار الفقيه ابي جعفر رح لانه ادفع للحاجة واعجل به وعن ابي بكر الاعمش تفضيل الحنطة لانه ابعد من الخلاف اذ في الدقيق والقيمة خلاف الشافعي **قال** والصاع عند ابي حنيفة ومحمد رح ثمانية ارطال بالعراق وقال ابو يوسف رح خمسة ارطال وثلث رطل وهو قول الشافعي رح لقوله عليه السلام صاعنا اصغر الصيعان ولنا ما روى انه عليه السلام كان يتوضأ بالمد رطلين ويغتسل بالصاع ثمانية ارطال وهكذا كان صاع عمر رض وهو اصغر من الهاشمي وكانوا يستعملون الهاشمي **قال** ووجوب الفطرة يتعلق بطلوع الفجر من يوم الفطر وقال الشافعي بغروب الشمس في اليوم الاخير من رمضان حتى ان من اسلم او ولد ليلة الفطر يجب فطرته عندنا وعنده لا يجب

ودليل ابي حنيفه رح این است که مویز و گندم متقارب است در معنی زیراچه فقیر میخورد آرد گندم را مع سبوس آن و همچنین میخورد مویز را مع خسته آن بخلاف خرما چه آن مانند جو است بجهت آنکه انداخته میشود خسته آن چنانچه انداخته میشود سبوس جو و باید دانست که آرد جو مانند جو است و اولی این است که در آرد گندم و جو همچنین در پست هر دو رعایت قدر و قیمت هر دو نموده شود احتیاطا اگرچه در بعض احادیث ذکر آرد نیز آمده است و مراد از رعایت قدر و قیمت این است که اگر قیمت نصف صاع از آرد گندم برابر قیمت نصف صاع گندم باشد پس دادن نصف صاع از آرد آن کفایت میکند و گرنه کفایت نمیکند و همچنین در آرد جو و این در جامع صغیر مذکور نیست بجهت آنکه غالبا قیمت آرد گندم کم از قیمت گندم و جو نمیشود بلکه غالبا قیمت آرد از قیمت گندم و جو زیاده می باشد و باید دانست که در نان قیمت معتبر است و همین صحیح است نیز باید دانست که نصف صاع از گندم از روی وزن معتبر است بنا برانچه مرویست از ابی حنیفه رح و از محمد رح مرویست که از روی کیل معتبر است **مسئله ۲** آرد گندم اولی است از گندم و درهم اولی است از آرد بنا برانچه مرویست از ابی یوسف رح و همین مختار فقیه ابو جعفر رح است زیراچه از درهم زیاده دفع حاجت و از آرد زود دفع حاجت میشود بخلاف گندم چه در آن حاجت آرد ساختن است **ص** و مرویست که ابو بکر اعمش رح میگوید که گندم افضل است از آرد و درهم زیراچه بسبب دادن گندم صدقه فطر باجماع ادا میشود چه در آرد و درهم اختلاف شافعی رح است **مسئله ۳** صاع نزد ابی حنیفه رح و محمد رح هشت رطل است برطل عراقی و ابو یوسف رح گفته است که پنج رطل است و ثلث رطل و همین قول شافعی رح است زیراچه پیغمبر فرموده است که صاع ما کوچک است از صاعهای دیگر و دلیل طرفین رح این است که مرویست که رسول خدا صلعم وضو میکرد بمد که دو رطل است و غسل میکرد بصاع که هشت رطل و همچنین بود صاع عمر رض و این صاع کوچک است به نسبت صاع هاشمی و مردمان استعمال مینمودند صاع هاشمی را **مسئله ۴** وجوب صدقه فطر متعلق است بوقت طلوع فجر روز عید الفطر اعنی شرط وجوب آن وقت مذکور است **ص** و شافعی رح گفته است که وجوب آن متعلق است بوقت غروب آفتاب در روز اخیر رمضان و فائده این اختلاف آنست که اگر مسلمان گردد کسی یا فرزندی متولد شود مر کسی را در شب عید الفطر پس صدقه فطر از وی و از آن فرزند واجب می شود نزد علمای ما و نزد شافعی رحمه الله واجب نمی شود

وعلى عكسه من مات فيهما من مماليكه او ولده له انه يختص بالفطر وهذا وقته ولنا ان الاضافة للاختصاص واختصاص الفطر باليوم دون الليل والمستحب ان يخرج الناس الفطرة يوم الفطر قبل الخروج الى المصلى لانه عليه السلام كان يخرج قبل ان يخرج ولان الامر بالاغناء كي لا يتشاغل الفقير بالمسئلة عن الصلوة وذلك بالتقديم فان قدموها على يوم الفطر جاز لانه ادى بعد تقرر السبب فاشبه التعجيل في الزكوة ولا تفصيل بين مدة ومدة هو الصحيح وان اخروها عن يوم الفطر لم تسقط وكان عليهما اخراجها لان وجه القربة فيها معقول فلا يتقدر وقت الاداء فيها بخلاف الاضحية والله اعلم

كتاب الصوم

قال الصوم ضربان واجب ونفل والواجب ضربان منه ما يتعلق بزمان بعينه كصوم رمضان والنذر المعين فيجوز بنية من الليل وان لم ينو حتى اصبح اجزته النية ما بينه وبين الزوال

واگر بمیرد در شب مذکور کسی از اولاد یا از کنیز و بنده های شخصی پس صدقهٔ فطر از انها واجب میشود نزد شافعی رح و نزد علمای ما واجب نمیشود دلیل شافعی رح این است که صدقهٔ فطر به فطر اختصاص و تعلق دارد **ف** چنانچه اضافت صدقهٔ مذکوره بسوی فطر دلالت میکند بران **ص** و وقت غروب آفتاب در روز اخیر رمضان وقت فطر است و علمای ما میگویند که اختصاص آن اضافت بفطر است و اختصاص فطر بروز است نه بشب **ف** لهذا یوم الفطر گفته میشود و لیلة الفطر گفته نمیشود پس وجوب صدقهٔ فطر متعلق خواهد شد به صبح روز عید فطر نه بشب آن **ص** **مسئله ۵** مستحب این است که ادا نمایند مردمان صدقهٔ فطر را روز عید الفطر پیش از انکه متوجه شوند بسوی عیدگاه **ف** برای نماز عید **ص** بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین میکرد و بجهت آنکه امر باداى صدقهٔ فطر برای آن است تا فقرا بسبب آن از سوال مستغنی شوند و بخاطر جمع مشغول شوند به نماز عید و این مقصود حاصل میشود در صورتیکه صدقهٔ فطر مقدم از نماز عید ادا نموده شود و اگر مقدم ادا نمایند صدقهٔ فطر را از روز عید جائز است زیرا چه ادای واجب بعد از تحقق سبب آن جائز است مانند ادای زکوة **ف** پیش از حولان حول بعد از تحقق نصاب و در اینجا نیز سبب وجوب صدقهٔ فطر متحقق است **ص** و باید دانست که در تقدیم ادای صدقهٔ فطر بر روز عید تفصیل مدت نیست بلکه تقدیم آن بر روز عید بعد از تحقق سبب مطلقاً جائز است و همین صحیح است **مسئله ۶** اگر کسی ادا نکند صدقهٔ فطر را در روز عید پس بعد از گذشتن روز عید صدقهٔ فطر ساقط نمیشود بلکه باید که بعد از ان نیز ادا نماید آنرا زیرا چه وجوب آن برای دفع حاجت فقیر است و این امر معقول است و این معنی بعد از گذشتن روز عید نیز باقیست پس ضرور است که بعد از گذشتن روز عید مذکور نیز ادا نماید بخلاف قربانی **ف** چه آن ساقط میشود بعد از گذشتن ایام نحر زیرا چه ریختن خون و ذبح نمودن قربانی دران عبادت است و این موافق قیاس نیست **ص** و عبادت گشتن آن معلوم شده است در ایام نحر بر خلاف قیاس پس بعد از گذشتن ایام نحر قربانی نموده نمیشود والله اعلم

کتاب در بیان روزه

روزه بر دو نوع است یکی واجب و دوم نفل و واجب نیز دو نوع است یکی آنکه تعلق دارد بزمان معین چون روزهٔ ماه رمضان و روزهٔ نذر معین و این روزه جائز نمیشود اگر نیت آن نماید از شب و اگر در شب اتفاق نیت آن نشود حتی که صبح گردد پس درینصورت اگر نیت آن نماید بعد از نماز صبح تا وقت زوال جائز است

وقال الشافعي لا يجزيه اعلم ان صوم رمضان فريضة لقوله تعالى كتب عليكم الصيام وعلى فرضيته انعقد الاجماع ولهذا يكفر جاحده والمنذور واجب لقوله تعالى وليوفوا نذورهم وسبب الاول الشهر ولهذا يضاف اليه ويتكرر بتكرره وكل يوم سبب وجوب صومه وسبب الثاني النذر والنية من شرطه وسنبينه ونفسره ان شاء الله تعالى وجه قوله في الخلافية قوله عليه السلام لا صيام لمن لم ينو الصيام من الليل ولانه لما فسد الجزء الاول لفقد النية فسد الثاني ضرورة انه لا يتجزى بخلاف النفل لانه متجزء عنده ولنا قوله صلى الله عليه وسلم بعد ما شهد الاعرابي برؤية الهلال الا من اكل فلا ياكلن بقية يومه ومن لم ياكل فليصم وما رواه محمول على نفي الفضيلة والكمال ومعناه لم ينو انه صوم من الليل ولانه يوم صوم فيتوقف الامساك في اوله على النية المتاخرة المقترنة باكثره كالنفل

وشافعی رح میگوید که این نیت صحیح نیست ف بلکه ضرور است که نیت آن از شب نماید تا روزه مذکور صحیح شود ص مسئله باید دانست که روزه ماه رمضان فرض است بجهت آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که فرض گردانیده شده است بر شما روزهٔ ماه رمضان وهم بران اجماع است لهذا اگر کسی انکار آن نماید کافر میگردد مسئله ۲ روزه نذر واجب است بجهت آنکه خدا تعالی در قرآن مجید بایفای نذر امر کرده است و باید دانست که سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است لهذا مضاف است بسوی ماه رمضان و مکرر میشود بسبب مکرر شدن ماه رمضان ولیکن هر روزه از ماه رمضان سبب وجوب روزهٔ آن روز است و همچنین سبب وجوب روزه نذر نذر است مسئله ۳ نیت در هر روزه شرط است و بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی ودلیل شافعی رح بر آنکه نیت روزه از شب ضرور است یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که روزه نیست مر کسی را که نیت آن نه کند از شب و دوم اینست ف که اگر از شب نیت نکند بلکه بعد از صبح نیت آن نماید ص جزو اول از روز صحیح نمیشود بسبب آنکه دران نیت یافته نشده پس صحیح نخواهد شد جزو ثانی نیز بجهت آنکه روزه شی واحد است و تجزی نیست ف اعنی متصور نیست که جزوی ازان صحیح باشد و جزو دیگر غیر صحیح ص و این حکم روزه واجب است نزد شافعی رح بخلاف روزهٔ نفل چه آن صحیح است نزد او نیز بنیتی که بعد از صبح یافته شود زیرا چه روزهٔ نفل نزد او تجزی است و دلیل علمای ما رح یکی این است که هرگاه در روز شک بعد از طلوع آفتاب اعرابی گواهی داد برویت هلال رمضان نزد پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم فرمود که هر که چیزی خورده باشد باید که در باقی روز چیزی نخورد و هر که چیزی نخورده باشد باید که روزه دارد و حدیثی که شافعی رح آورده است مراد ازان نفی فضیلت است یا مراد ازان این است که اگر نیت روزه کند بعد از صبح از وقت نیت نه از وقت شب پس جائز نیست بلکه ضرور است که نیت روزه نماید از شب اگرچه بعد از صبح نیت کرده باشد حتی که اگر نیت روزه کند کسی در وقت نصف نهار از وقت نیت نه از وقت صبح روزهٔ او صحیح نمیشود نزد علمای ما رح و دوم این است که روزهٔ ماه رمضان معین است برای روزهٔ رمضان و معیار آنست پس امساک در اول روز رمضان موقوف خواهد ماند بر نیت متاخر که مقترن باشد به اکثر آن مانند نفل ف اعنی اگر آن نیت یافته خواهد شد بعد ازان پس آن امساک روزه خواهد شد و گنه روزه نخواهد شد

وهذا لان الصوم رکن واحد ممتد والنیة لتعیینه لله تعالی فترجح بالکثرة جنبة الوجود بخلاف الصلوة والحج لانهما ارکان فیشترط قرانها بالعقد علی ادائهما بخلاف القضاء لانه یتوقف علی صوم ذلك الیوم وهو النفل وبخلاف ما بعد الزوال لانه لم یوجد اقترانها بالاکثر فترجحت جنبة الفوات ثم قال فی المختصر ما بینه وبین الزوال وفی الجامع الصغیر قبل نصف النهار وهو الاصح لانه لابد من وجود النیة فی اکثر النهار ونصفه من وقت طلوع الفجر الی وقت الصحوة الکبری لا وقت الزوال فتشترط النیة قبلها لیتحقق فی الاکثر ولا فرق بین المسافر والمقیم خلافا لزفر لانه لا تفصیل فیما ذکرنا من الدلیل وهذا الضرب من الصوم یتادی بمطلق النیة وبنیة النفل وبنیة واجب اخر وقال الشافعی رح فی نیة النفل عابث وفی مطلقها له قولان

ص وسر آن اینست که روزه رکن واحد و دراز است از صبح تا شام و نیت برای تعیین آنست برای خدا تعالی و هرگاه نیت مقارن شود به اکثر روزه پس ترجیح داده خواهد شد جهت تحقق آن را و متحقق شمرده خواهد شد بخلاف نماز و حج زیرا چه آن مشتملست بر چند رکن پس شرط است در ان که نیت مقارن باشد بشروع آن تا آن نیت در جمیع ارکان معتبر شود بخلاف روزهٔ قضا ف چه در ان نیت از شب ضرور است زیرا چه آن روز فی نفسه برای روزهٔ قضا متعین نیست چنانچه روز رمضان برای روزهٔ رمضان متعین است بلکه روزه های دیگر سوای ماه رمضان ص برای روزهٔ نفل است ف چنانچه روزه های ماه رمضان برای روزه فرض است واصل در روزهای دیگر روزه نفل است و گردانیدن آن برای قضا عارضی است ص پس موقوف خواهد بود بر اینکه نیت قضا نماید از شب تا آن روزه که در اصل نفل است از اول برای قضا واقع شود بخلاف آنکه اگر نیت روزه کند کسی بعد از زوال چه این نیت مقترن نیست به اکثر روزه پس درینصورت جانب عدم تحقق روزه ترجیح دارد و بعد از ان باید دانست که انچه مذکور شد که برای روزه رمضان و روزهٔ نذر آن نیت معتبر است که یافته شود از وقت صبح تا وقت زوال مذکور است در مختصر قدوری و در جامع صغیر مذکور است که آن نیت معتبر است که یافته شود قبل نیم روز و همین اصح است زیرا چه ضرور است که یافته شود نیت آن در اکثر روز تا قائم مقام کل شود و نصف روز عبارت است از صبح صادق تا وقت استوا پس ضرور است که نیت روزه یافته شود پیش از وقت استوا تا نیت متحقق شود در اکثر روز باید دانست که درین حکم مسافر مقیم و صحیح البدن و بیمار همه برابر است زیرا چه تفصیل نیست در انچه مذکور شد از دلائل و زفر رح میگوید که در حق مسافر و بیمار واجب است که نیت روزه نماید از شب مسئله ۴ روزهٔ که وجوب آن متعلق است بزمان معین چون روزه رمضان و روزهٔ نذر معین ادا میشود به نیت مطلق روزه و به نیت روزه نفل و هم به نیت روزه دیگر که واجب است ف اعنی اگر در رمضان مثلا نیت مطلق روزه نماید و تعیین فرض نکند یا نیت روزه نفل نماید یا نیت روزه دیگر سوای روزه رمضان نماید پس درینصورتها آن روزه از روزه رمضان واقع میشود و به آن روزه رمضان ادا میشود ص و شافعی رح درصورت نیت نفل گفته است که این لغو است و هیچ فائده ندارد ف اعنی بآن نه روزه نفل میشود نه روزه فرض ص و درصورت نیت مطلق روزه از شافعی رح دو قولست

لانه بنية النفل معرض عن الفرض فلا يكون له الفرض وكذا ان الفرض متعين فيه فيصاب باصل النية كالمتوحد فى الدار يصاب باسم جنسه واذا نوى النفل او واجبا اخر فقد نوى اصل الصوم وزيادة جهة وقد لغت الجهة فبقى الاصل وهو كاف ولا فرق بين المسافر والمقيم والصحيح والسقيم عند ابى يوسف ومحمد لان الرخصة كيلا تلزم المعذور مشقة فاذا احتملها لحق بغير المعذور وعند ابى حنيفة اذا صام المريض والمسافر بنية واجب اخر يقع عنه لانه شغل الوقت بالاهم لتحتمه فى الحال وتخيره فى صوم رمضان الى ادراك العدة وعنه فى نية التطوع روايتان والفرق على احديهما انه ما صرف الوقت الى الاهم

والضرب الثانى ما ثبت فى الذمة كقضاء شهر رمضان وصوم الكفارة فلا يجوز الا بنية من الليل لانه غير متعين ولا بد من التعيين من الابتداء والنفل كله يجوز بنية قبل الزوال خلافا لمالك فانه يتمسك

یکی موافق علمای ما ودوم اینکه دران صورت روزهٔ فرض ادا نمیشود ودلیل علمای ما اینست که روزهٔ فرض دران متعین است وسوای روزهٔ رمضان روزهٔ دیگر دران مشروع نیست پس نیت مطلق روزه بران منطبق خواهد شد چنانچه اگر شخص واحد در خانه باشد وکسی بگوید که درین انسان است پس آن انسان که مطلق است بشخص مذکور منطبق میشود وهمچنین اگر نیت روزهٔ نفل کند در رمضان یا نیت واجب دیگر نماید دران چون روزه نذر مطلق پس درین هر دو صورت نیز روزه رمضان ادا میشود زیراچه درنیت مذکوره نیت اصل روزه است مع وصف زائد وآن زیاده لغو است پس باقی ماند نیت مطلق روزه وبه این نیت روزهٔ رمضان ادا میشود چنانچه مذکور شد وباید دانست که درین حکم مسافر ومقیم وصحیح البدن وبیمار همه برابر اند نزد صاحبین رح زیراچه رخصت خوردن روزه در حق مسافر وبیمار بجهت آنست که او معذور است چه اینها بسبب مسافرت وبیماری تحمل مشقت روزه نمیتوانند کرد وهرگاه نیت روزه نفل یا روزهٔ دیگر نمایند بمنزلهٔ غیر معذور شمرده خواهند شد پس حکم غیر معذور بر آنها جاری خواهد شد وابو حنیفه رح گفته است که بیمار ومسافر اگر نیت روزهٔ دیگر کند که واجب است چون روزهٔ نذر مطلق مثلاً پس آن روزهٔ دیگر ادا میشود زیراچه او صرف کرد وقت مذکور را در امریکه اهم است زیراچه روزهٔ مذکور بر او واجب است بالفعل ودر روز رمضان بیمار ومسافر مختار است تا آن زمانیکه بیمار شفا یابد ومسافر مقیم گردد ودر صورت نیت روزهٔ نفل از ابی حنیفه رح دو روایت است در حق مسافر وبیمار یکی اینست که روزهٔ نفل صحیح میشود واز روزهٔ رمضان نمیشود زیراچه هرگاه او را در رمضان خوردن روزهٔ رمضان رخصت وجائز است پس ماه رمضان در حق او بمنزلهٔ ماه شعبان است مثلاً وروایت دیگر اینست که در صورت مذکوره روزهٔ رمضان واقع میشود زیراچه او هرگاه نیت روزه نفل کرد پس آن وقت را صرف نکرد در امریکه اهم است از روزه رمضان **مسئله ۵** نوع دوم از روزه واجب که

ف برای آن وقت متعین نیست **ص** چون روزهٔ قضای رمضان وروزهٔ کفاره پس برای آن نیت از شب ضرور است

ف وبغیر نیت از شب جائز نمیشود **ص** زیراچه وقت آن متعین نیست پس ضرور است که از ابتدا معین نموده شود **مسئله ۶** روزهٔ نفل مطلقاً جائز است بنیتی که یافته شود از صبح صادق تا قبل نصف روز وامام مالک رح در روزهٔ نفل نیز نیت از شب شرط میکند

باطلاق ما رویناو لنا قوله صلی الله علیه وسلم بعدما کان یصبح غیر صائم انی اذا لصائم ولان المشروع خارج رمضان هو النفل فیتوقف الامساك فی اول الیوم علی صیرورته صوما بالنیة علی ما ذکرنا ولو نوی بعد الزوال لا یجوز وقال الشافعی یجوز ویصیر صائما من حین نوی اذ هو متجزء عنده لکونه مبنیا علی النشاط ولعله ینشط بعد الزوال الا ان من شرطه الامساك فی اول النهار وعندنا یصیر صائما من اول النهار لانه عبارة قهر النفس فهو انما یتحقق بامساك مقدر فیعتبر قران النیة باکثره **قال** وینبغی للناس ان یلتمسوا الهلال فی الیوم التاسع والعشرین من شعبان فان راوه صاموا وان غم علیهم اکملوا عدة شعبان ثلثین یوما ثم صاموا لقوله صلی الله علیه وسلم صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته فان غم علیکم الهلال فاکملوا عدة شعبان ثلثین یوما ولان الاصل بقاء الشهر فلا ینقل عنه الا بدلیل ولم یوجد ولا یصومون یوم الشك الا تطوعا

بنا بر حدیثی که دلیل شافعی رح است **ف** در غیر روزهٔ نفل **ص** چه آن حدیث مطلق است **ف** و شامل است مر روزهٔ نفل را نیز **ص** و دلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلعم صبح میکرد بغیر نیت روزه و بعد از صبح نیت روزه نفل میکرد و میفرمود که من اکنون روزه دارم دوم این است که روزه مشروع در غیر رمضان همان روزه نفل است **ف** چنانچه مشروع در رمضان روزه فرض است **ص** پس امساک در اول روز در غیر رمضان در حق روزه شدن موقوف خواهد ماند بر نیت آخر **ف** چنانچه امساک در اول روز رمضان **ص** موقوف میماند بر نیت متاخر **مسئله** نیت روزه بعد از زوال معتبر نیست **ف** اگرچه روزه نفل باشد **ص** شافعی رح میگوید که نیت روزه نفل بعد از زوال جائز است و از وقتیکه نیت روزه نماید از همان وقت روزه دار میگردد چه روزه نفل نزد او رح متجزی است زیرا چه بنای آن بر نشاط **ف** و مسامحه **ص** است و شاید که نشاط بعد از زوال حاصل شود ولیکن شرط آن اینست که از اول روز امساک یافته شود و نزد علمای ما در صورتیکه نیت روزه نفل کند کسی بعد از صبح و پیش از نصف روز پس روزه اعتبار نموده میشود از اول روز زیرا چه روزه عبادت است و فائدهٔ آن شکستن نفس اماره است و این متحقق نمیشود مگر به امساکی که مقدر است از صبح صادق تا بشام پس باید که نیت آن مقارن شود به اکثر آن والله اعلم

فصل در بیان دیدن هلال رمضان **مسئله** امروزمان را باید که بتاریخ بیست و نهم شعبان برای دیدن هلال رمضان متوجه شوند و تفتیش آن نمایند پس اگر به بینند آنرا بتاریخ مذکور نیت روزه رمضان نمایند و روزه رمضان دارند اگر در تاریخ مذکور بسبب ابر یا غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را تمامی روز شمار نمایند بعد از آن روزهٔ رمضان شروع نمایند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هلال رمضان را دیده روزه رمضان دارید و هلال عید را دیده افطار نمائید **ف** و روزه موقوف کنید **ص** و اگر بتاریخ بیست و نهم شعبان بسبب ابر و غبار مطلع هلال صاف نباشد پس شعبان را تمامی روز شمار کنید و بجهت آنکه اصل بقای ماه است تا سی روز پس بعد از گذشتن بیست و نه روز تمامی ماه شعبان و ابتدای ماه رمضان اعتبار نموده نخواهد شد مگر بدلیلیکه عبارت است از دیدن هلال رمضان **ف** و آن در صورت ابر و غبار یافته نمی شود **ص** **مسئله** و در روزی که آنرا یوم الشک می نامند روزه نباید داشت مگر بنیت نفل

لقوله صلی الله علیه وسلم لا یصام الیوم الذی یشک فیه انه من رمضان الا تطوعا وهذه المسئلة علی وجوه احدها ان ینوی صوم رمضان وهو مکروه لما روینا ولانه تشبه باهل الکتاب لانهم زادوا فی مدة صومهم ثم ان ظهر ان الیوم من رمضان یجزیه لانه شهد الشهر وصامه وان ظهر انه من شعبان کان تطوعا وان افطر لم یقضه لانه فی معنی المظنون والثانی ان ینوی عن واجب اخر وهو مکروه ایضا لما روینا الا ان هذا دون الاول فی الکراهة ثم ان ظهر انه من رمضان یجزیه لوجود اصل النیة وان ظهر انه من شعبان فقد قیل یکون تطوعا لانه منهی عنه فلا یتادی به الواجب وقیل یجزیه عن الذی نواه وهو الاصح لان المنهی عنه وهو التقدم علی رمضان بصوم رمضان لا یقوم بکل صوم بخلاف یوم العید لان المنهی عنه وهو ترک الاجابة یلازم کل صوم والکراهة هنا بصورة النهی والثالث ان ینوی التطوع

زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه داشته نمیشود در روزی که در بودن آن از ماه رمضان شک است مگر روزه نفل و باید دانست که این روزه را پنج صورت است یکی آنکه نیت روزه رمضان کند دران روز شخصی این مکروه است بجهت حدیثی که مذکور شد و بجهت آنکه دران مشابهت است به اهل کتاب چه آنها بر مدت روزه خود ها یک روزه زیاده نمایند ولیکن در صورت مذکوره اگر ظاهر شود که آن روز غرهٔ رمضان است پس آن روزه از روزهٔ رمضان واقع میشود و اگر ظاهر شود که آن روز روز سلخ شعبان است پس آن روزه روزه نفل میشود و اگر درینصورت بشکند آن روزه را شخص مذکور قضای آن بر او لازم نیست چه ف او دران نفل عمداً شروع نکرده است بلکه ص شروع کرده است دران بگمان آنکه فرض است و صورت دوم این است که نیت روزه دیگر کند که واجب است و این نیز مکروه است بنا بر حدیث مذکور ولیکن کراهیت درینصورت کمتر است به نسبت کراهیت در صورت اولی و درینصورت نیز اگر ظاهر شود که آن روز غرهٔ رمضان است روزهٔ مذکوره روزهٔ رمضان میشود زیرا چه درینصورت نیت اصل روزه یافته شده است و اگر ظاهر شود که آن روز سلخ شعبان است پس درینصورت اختلاف است بعضی گفته اند که این روزه نفل میشود زیرا چه روزه در روز مذکور منهی عنه است پس روزه واجب او ادا نخواهد شد بر روز مذکور و بعضی گفته اند روزه را که نیت نموده است همان روزه ادا خواهد شد و همین اصح است ف زیرا چه در روز مذکور روزه داشتن به نیت روزه رمضان منهی عنه است ص بجهت آنکه درینصورت روزه داشتن به نیت روزه رمضان مقدم از رمضان یافته میشود و همین معنی منشای نهی است و اینمعنی در صورت مذکوره یافته نمیشود بخلاف روز عید چه دران روز نفل و واجب همه مکروه است زیرا که منشای نهی از روزه داشتن در روز عید اینست که روز عید روز ضیافت و مهمانی است در حق انسان از جانب خدا تعالی و در روزه داشتن درین روز ترک اجابت و اعراض از ضیافت خدا تعالی لازم می آید و این منشا یافته میشود در روزهٔ روز عید از هر نوعیکه باشد از نفل و واجب ف سوال پس باید که در روز شک روزه داشتن سوای روزه رمضان مکروه نباشد زیرا چه منشای نهی که مذکور شد دران یافته نمیشود و حال آنکه روزه واجب دران روز داشتن مکروه است جواب منشای نهی که مذکور شد اگرچه دران یافته نمیشود ولیکن ص آن روزه مکروه است به اعتبار صورت نهی و صورت سوم اینست که نیت روزه نفل نماید ف در روز مذکور

وهو غير مكروه لما روينا وهو حجة على الشافعي رح في قوله يكره على سبيل الابتداء والمراد بقوله صلى الله عليه وسلم لا تتقدموا رمضان بصوم يوم ولا بصوم يومين الحديث نهي التقدم بصوم رمضان لانه يؤديه قبل اوانه ثم ان وافق صوما كان يصومه فالصوم افضل بالاجماع وكذا اذا صام ثلثة ايام من اخر الشهر فصاعدا وان افرده فقد قيل الفطر افضل احترازا عن ظاهر النهي وقيل الصوم افضل اقتداء بعلي رض وعائشة رض فانهما كانا يصومانه والمختار ان يصوم المفتي بنفسه اخذا بالاحتياط ويفتي العامة بالتلوم الى وقت الزوال ثم بالافطار نفيا للتهمة والاولى ان يضجع في اصل النية بان ينوي ان يصوم غدا ان كان رمضان ولا يصومه ان كان من شعبان وفي هذا الوجه لا يصير صائما لانه لم يقطع عزيمته فصار كما اذا نوى انه ان وجد غدا غداء يفطر وان لم يجد يصوم وخامس ان يضجع في وصف النية

ص واین مکروه نیست بنا بر حدیث مذکوره ف چه دران استثنای روزه ص نفل است وشافعی رح میگوید که ف اگر کسی را روزه نفل عادت باشد در روزی از روزها وآن روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس این روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه نیست ص وعمدا وابتدا روزه نفل داشتن در روز مذکور مکروه است وحدیث مذکور حجت است بر او ودلیل شافعی رح حدیث دیگر است که رسول خدا صلعم فرموده است که مقدم مکنید بر رمضان یک روزه یا دو روزه را وعلمای ما در جواب این میگویند که مراد درین حدیث نهی است از روزه داشتن پیش از رمضان به نیت روزه رمضان زیرا چه این ادا کردن روزه رمضان است پیش از وقت آن وباید دانست که اگر کسی را عادت باشد داشتن روزهٔ نفل در روزی از روزها واین روزه اتفاقا واقع شود در روز شک پس دیگر روزه داشتن در روز مذکور افضل است به اجماع وهمچنین اگر سه روزه دارد یا زیاده در آخر ماه شعبان واگر اینچنین اتفاق نباشد پس درینصورت اختلاف است در اینکه روزهٔ نفل داشتن در روز مذکور افضل است یا افطار نمودن پس بعضی گفته اند که افطار افضل است بجهت احتراز نمودن از ظاهر نهی ف که وارد شده است ص در حدیث شافعی رح وبعضی گفته اند که روزه داشتن افضل است بجهت اقتدا نمودن بعلی وعایشه صدیقه رض چه ایشان روزه میداشتند در روز مذکور ومختار این است که مفتی را باید که در روز مذکور به نیت نفل روزه دارد احتیاطا وعوام را فتوی دهد که آنها انتظار نمایند تا وقت زوال وبعد از ان ف اگر خبر دیدن هلال ماه رمضان از هیچ جائر سد ص افطار نمایند تا متهم نشوند بزیاده نمودن روزه بر عدد روزه رمضان که دلالت میکند بر آن حدیث مشهور وآن قول آن سرور صلعم است که هر که روزه دارد در روز شک پس تحقیق بی فرمانی کرد او را ابا القاسم ف محمد ص را وصورت چهارم اینست که تردید نماید کسی در نیت اصل روزه باینطور که من روزه خواهم داشت فردا اگر فردا از روزهای رمضان باشد وروزه نخواهم داشت فردا اگر فردا سلخ شعبان باشد ودرینصورت روزه ف اصلا ص صحیح نمیشود زیرا چه ف او در نیت خود تردد داشت ص ونیت درست وعزم مصمم نمود پس چنان شد که کسی نیت نماید باین طور که اگر فردا غذا میسر خواهد شد روزه نخواهم داشت واگر غذا میسر نخواهد شد روزه خواهم داشت وصورت پنجم این ست که تردید نماید در وصف نیت

بان ینوی ان کان غدًا من رمضان یصوم عنه وان کان من شعبان فعن واجب اخر وهذا مکروه لتردده بین امرین مکروهین ثم ان ظهر انه من رمضان اجزاه لعدم التردد فی اصل النیة وان ظهر انه من شعبان لا یجزیه عن واجب اخر لان الجهة لم تثبت للتردد فیها واصل النیة لا یکفیه لکنه یکون تطوعا غیر مضمون بالقضاء لشروعه فیه مسقطًا وان نوی عن رمضان ان کان غدًا منه وعن التطوع ان کان غدا من شعبان یکره لانه نا وللفرض من وجه ثم ان ظهر انه من رمضان اجزاه عنه لما مر وان ظهر انه من شعبان جاز عن نفله لانه یتادی باصل النیة ولو افسده یجب ان لا یقضیه لدخول الاسقاط فی عزیمته من وجه ومن رأی هلال رمضان وحده صام وان لم یقبل الامام شهادته لقوله صلی الله علیه وسلم صوموا لرؤیته وافطروا لرؤیته وقد رأی ظاهرًا وان افطر فعلیه القضاء دون الکفارة

باینطور که تردید کند میان نیت روزهٔ رمضان ومیان نیت روزهٔ دیگر واین بر دو صورت ست یکی اینکه تردید نماید اصل نیت میان روزهٔ رمضان ومیان نیت روزهٔ دیگر که واجب ست باین طور که بگوید که فردا اگر غرهٔ رمضان باشد روزهٔ رمضان خواهم داشت واگر سلخ شعبان باشد پس فلان روزه که بر من واجب است آنرا خواهم داشت واین مکروه است زیراچه او دایر کردنیت خود را میان دو امر که هر دو مکروه است ولیکن اگر ظاهر شود که فردا غرهٔ رمضان است پس بآن روزه روزهٔ رمضان ادا میشود زیراچه دیرا در اصل نیت تردد نیست واگر ظاهر شود که آن روز سلخ شعبان است پس بآن روزه واجب دیگر ادا نمیشود زیراچه جهت آن متعین نبود ومطلق نیت برای ادای آن کفایت نمیکند پس آن روزه نفل میشود ولیکن اگر بشکند آنرا قضای آن براو واجب نمیشود چه ف او درین نفل عمدًا شروع نکرده است بلکه ص دران بگمان آن شروع کرده بود که بآن روزه ادای واجب خواهد شد دوم این است که تردید نماید در نیت میان روزهٔ رمضان ومیان روزهٔ نفل باینطور که بگوید که فردا اگر غرهٔ رمضان است روزهٔ رمضان خواهم داشت واگر سلخ شعبان است روزهٔ نفل خواهم داشت واین نیز مکروه است زیراچه او درینصورت نیت روزهٔ رمضان نموده است من وجه وبعد ازان ف باید دانست که درینصورت ص اگر ظاهر شود که فردا غرهٔ رمضان است پس بآن روزه روزهٔ رمضان ادا میشود چه دیرا در اصل نیت روزه تردد نیست واگر ظاهر شود که فردا سلخ شعبان است پس آن روزه نفل میشود چه روزه نفل نیز بمطلق نیت صحیح می شود واگر این روزه نفل را بشکند قضای آن براو واجب نمیشود زیراچه مقصود او من وجه ادای واجب است ف پس گویا عمدًا این نفل را شروع نه کرده است ص مسئله ۳۳ - اگر شخصی تنها ببیند هلال رمضان را پس باید ویرا که روزه دارد اگرچه امام گواهی ویرا قبول نکند زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه دارید وقتیکه ببینید هلال رمضان را وافطار کنید وقتیکه ببینید هلال شوال را وشخص مذکور ظاهرا هلال رمضان را دیده است ف پس روزه داشتن براو واجب است ولیکن باید دانست که این درصورتیست که مطلع صاف نباشد ودرصورتی که مطلع صاف باشد پس درینصورت روزه داشتن براو لازم نیست نزد علمای ما چه درینصورت در غلطی افتاده است او ونزد شافعی رح درینصورت نیز براو لازم است که روزه دارد ص ودرصورت اولی اگر روزه بشکند شخص مذکور پس قضای آن براو لازم است نه کفاره

وقال الشافعي عليه الكفارة ان افطر بالوقاع لانه افطر في رمضان حقيقة ليتقنه به وحكما لوجوب الصوم عليه ولنا ان القاضي رد شهادته بدليل شرعي وهو تهمة الغلط فاورث شبهة وهذه الكفارة تندرئ بالشبهات ولو افطر قبل ان يرد الامام شهادته اختلف المشائخ فيه ولو اكل هذا الرجل ثلثين يوما لم يفطر الا مع الامام لان الوجوب عليه للاحتياط والاحتياط بعد ذلك في تاخير الافطار ولو افطر لا كفارة عليه اعتبارا للحقيقة التي عنده واذا كان بالسماء علة قبل الامام شهادة الواحد العدل في رؤية الهلال رجلا كان او امراة حرا كان او عبدا لانه امر ديني فاشبه رواية الاخبار ولهذا لا يختص بلفظ الشهادة وتشترط العدالة لان قول الفاسق في الديانات غير مقبول وتاويل قول الطحاوي رح عدلا كان او غير عدل ان يكون مستورا او العلة غيما او غبارا ونحوه وفي اطلاق جواب الكتاب يدخل المحدود في القذف بعدما تاب وهو ظاهر الرواية لانه

ونزد شافعی رح براو کفاره لازم می آید اگر بشکند روزه را به جماع زیراچه او افطار کرد در روزهٔ رمضان حقیقة وحکما اما حقیقة پس بجهت آنکه وی را یقین است که روز مذکور غرهٔ رمضان است واما حکما پس بجهت آنکه روزهٔ رمضان براو واجب است ف باجماع ص ودلیل علمای رح ما این است که قاضی گواهی او را رد کرده است بدلیل شرعی که عبارت است از تهمت غلطی واین مورث شبهه است ف پس درصورت مذکوره کفاره لازم نخواهد شد ص زیراچه این کفاره مندرفع میشود بسبب شبهه واگر شخص مذکور آن روزه را بشکند پیش ازانکه رد کند قاضی گواهی وی را پس درینصورت ف درلزوم کفاره ص اختلاف است ف نزد بعضی از مشائخ لازم است ونزد بعضی لازم نیست ص واگر شخص مذکور سی روزه تمام دارد پس بعد ازان نباید او را که در روز دیگر افطار کند بلکه افطار نکند مگر در روزی که امام افطار کند زیراچه در ابتدای رمضان وجوب روزه بر شخص مذکور بنابر احتیاط است وبعد از داشتن سی روزه احتیاط در تاخیر افطار است ف ومعهذا شخص مذکور ص اگر ف بعد از ادای سی روزه روز دیگر ص افطار نماید کفارهٔ آن بر ولازم نمی آید بنابر آنکه روز مذکور غرهٔ شوال است حقیقة نزد آن شخص واین حقیقت نزد او معتبر است مسئله ۴ ف اگر بتاریخ بیست ونهم شعبان ص مطلع هلال بسبب ابر یا غبار صاف نباشد پس درینصورت امام را باید که گواهی یک شخص عادل بدیدن هلال رمضان قبول نماید خواه آن شخص مرد باشد یا زن خواه آزاد باشد یا بنده زیراچه دیدن هلال رمضان امر دینی است ف بجهت آنکه وجوب روزهٔ رمضان به آن تعلق دارد ص پس گواهی مذکور مانند روایت حدیث است ولهذا دران گفتن لفظ اشهد درکار نیست ف در روایت یک شخص عادل درباب حدیث مقبول است ص وشرط عدالت آن شخص ازان جهت است که قول فاسق در امر دینی نیز مقبول نیست ف سوال پس طحاوی رح چرا گفته است که درباب دیدن هلال رمضان قول یک کس مقبول ومعتبر است عادل باشد آن کس یا غیر عادل ص جواب تاویل قول طحاوی رح این است که مراد از غیر عادل در قول وی رح مستور الحال است وباید دانست که درباب دیدن هلال رمضان گواهی محدود بحد قذف نیز مقبول است بعد ازان که او توبه کرده باشد وهمین ظاهر روایت است زیراچه گواهی مذکور ف درحقیقت گواهی نیست بلکه

خبر وعن ابی حنیفة رح انها لا تقبل لانها شهادة من وجه وکان الشافعی رح فی احد قولیه یشترط المثنی والحجة علیه ما ذکرنا وقد صح ان النبی صلی الله علیه وسلم قبل شهادة الواحد فی رؤیة هلال رمضان ثم اذا قبل الامام شهادة الواحد وصاموا ثلثین یوما لا یفطرون فیما روی الحسن عن ابی حنیفة رح للاحتیاط ولان الفطر لا یثبت بشهادة الواحد وعن محمد رح انهم یفطرون ویثبت الفطر بناء علی ان ثبوت الرمضانیة بشهادة الواحد وان کان لا یثبت بها ابتداء کاستحقاق الارث بناء علی النسب الثابت بشهادة القابلة واذا لم تکن بالسماء علة لم تقبل الشهادة حتی یراه جمع کثیر یقع العلم بخبرهم لان التفرد بالرؤیة فی مثل هذه الحالة یوهم الغلط فیجب التوقف فیه حتی یکون جمعا کثیرا بخلاف ما اذا کان بالسماء علة لانه قد ینشق الغیم عن موضع القمر فیتفق للبعض النظر ثم قیل فی حد الکثیر اهل المحلة وعن ابی یوسف رح خمسون رجلا اعتبارا بالقسامة ولا فرق بین اهل المصر ومن ورد من خارج المصر

ص خبر است ف از امر دینی ص واز ابی حنیفه رح مرویست که گواهی او ف درینباب نیز ص مقبول نیست چه این خبر گواهی است من وجه ف بجهت آنکه عمل کردن بر خبر مذکور واجب نمیشود مگر بعد از حکم قاضی ص ویک قول شافعی رح این است که درباب گواهی رویت هلال رمضان دو گواه شرط است وانچه مذکور شد ف که دیدن هلال رمضان امر دینی است وخبر واحد دران مقبول است ص حجت است براو ونیز بروایت صحیح آمده است که پیغمبر صلعم در رویت هلال رمضان گواهی یک کس مقبول داشته است وبعد ازان باید دانست که هرگاه مقبول کند امام گواهی یک کس را ف در رویت هلال رمضان وبحساب آن ص مردمان سی روز روزه دارند پس بعد ازان باید که افطار نکنند واین روایت حسن رح است از ابی حنیفه رح واین بنا بر احتیاط است ونیز بنا بر این است ف که هلال عید ص الفطر ثابت نمیشود از گواهی یک کس واز محمد رح مرویست که بعد ازان افطار نمایند وعید فطر ثابت میشود بنا بر ثبوت رمضان به گواهی یک کس اگرچه عید فطر ابتداء ثابت نمیشود بگواهی یک کس چنانچه استحقاق میراث ابتداء ثابت نمیشود از گواهی یک کس وثابت میشود بنا بر ثبوت نسب بگواهی یک کس که قابله است مسئله اگر مطلع هلال صاف باشد از ابر وغبار ومانند آن پس درینصورت گواهی بدیدن هلال رمضان مقبول نیست مگر وقتیکه ببینند آنرا جماعت کثیر که خبر آنها مفید علم یقین باشد وگواهی یک دو کس معتبر نیست زیرا چه دیدن یک دو کس فقط درینصورت محل توهم غلطی است پس در قبول نمودن گواهی یک دو کس توقف نموده خواهد شد تا آنزمان که خبر دهند بدیدن هلال جمع کثیر بخلاف آنکه اگر مطلع هلال صاف نباشد بسبب ابر یا غبار ف چه درینصورت گواهی یک کس نیز معتبر است بشرطیکه عادل باشد ص زیرا چه درینصورت گاهی چنان اتفاق می افتد که موضع هلال مکشوف میگردد در یک موضع آن بسبب دور شدن ابر ازان موضع وباز بتعجیل تمام مخفی می شود زیرا ابر درین اثنا نگاه بعض مردمان بران می افتد وآن بعض فقط می بینند آنرا وبعد ازان باید دانست که در حد کثیر اختلاف است بعضی گفته اند که کثیر عبارت است از اهل یک محله واز ابی یوسف رح مرویست که آن عبارت است از پنجاه مرد بنا بر قیاس آن بر قسامه وباید دانست که در حکم مذکور اهل شهر وکسانیکه دران وارد شده باشند از بیرون شهر هر دو برابر اند

وذکر الطحاوی رح انه تقبل شهادة الواحد اذا جاء من خارج المصر لقلة الموانع والیه الاشارة فی کتاب الاستحسان وکذا اذا کان علی مکان مرتفع فی المصر ومن رأی هلال الفطر وحده لم یفطر احتیاطا وفی الصوم الاحتیاط فی الایجاب واذا کان بالسماء علة لم تقبل فی هلال الفطر الا شهادة رجلین او رجل وامرأتین لانه تعلق به نفع العبد وهو الفطر فاشبه سائر حقوقه والاضحی کالفطر فی هذا فی ظاهر الروایة وهو الاصح خلافا لما روی عن ابی حنیفة رح انه کهلال رمضان لانه تعلق به نفع العباد وهو التوسع بلحوم الاضاحی وان لم یکن بالسماء علة لم تقبل الا شهادة جماعة یقع العلم بخبرهم کما ذکرنا ووقت الصوم من حین طلوع الفجر الثانی الی غروب الشمس لقوله تعالی کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود الی ان قال ثم اتموا الصیام الی اللیل والخیطان بیاض النهار وسواد اللیل والصوم هو الامساک عن الاکل والشرب والجماع نهارا مع النیة فی الشرع لان الصوم فی حقیقة اللغة هو الامساک لورود الاستعمال فیه الا انه زید علیه النیة فی الشرع لتتمیز بها العبادة من العادة واختص بالنهار لما تلونا ولانه لما تعذر الوصال

وطحاوی رح ذکر کرده است که گواهی یک کس در صورت مذکوره مقبول است بشرطیکه آن کس از بیرون شهر آمده باشد چه در صحرا بیرون شهر موانع دیدن هلال کم میباشد وبسوی این اشارت است در عبارت کتاب الاستحسان وباید دانست که همین حکم است در صورتیکه آن کس در شهر باشد ولیکن در مکان بلند ف چون مناره ص وبام بلند مسئله ۶ اگر شخصی تنها به بیند هلال عید را نباید دیگر که افطار نماید در روزی که بزعم او روز عید است زیرا چه احتیاط درین است ودر صورتیکه تنها به بیند هلال رمضان را احتیاط دران است که روزه دارد در روزی که بزعم او غرهٔ رمضان است مسئله ۷ اگر تاریخ بیست ونهم رمضان مطلع هلال صاف نباشد پس درین مقبول نیست گواهی برویت هلال مگر وقتیکه گواه دو مرد باشند یا یک مرد ودو زن زیرا چه نفع عباد متعلق است بدیدن هلال عید وآن نفع افطار است پس جاری نموده خواهد شد دران حکم حقوق عباد ف ودر گواهی حقوق عباد عدد وعدالت گواهان وحریت آنها شرط است وباید دانست ص که عید اضحی مانند عید الفطر است در انچه مذکور شد وهمین ظاهر روایت است وهمین اصح است بخلاف روایتی که از ابی حنیفه رح مرویست وآن اینست که حال هلال عید اضحی مانند هلال رمضان است ودلیل ظاهر الروایت این است که بهلال عید اضحی نیز نفع عباد متعلق است وآن فراخوری است به گوشت قربانی مسئله ۸ اگر مطلع صاف باشد پس در هلال ف شوال وذی الحجه ص گواهی مقبول نیست مگر گواهی جمع کثیر که به خبر آنها علم یقین حاصل میشود چنانچه مذکور شد مسئله ۹ وقت روزه از وقت طلوع صبح صادق تا غروب آفتاب است بجهت آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بخورید وبنوشید ف اعنی در شبهای رمضان ص تا آن زمان که پیدا شود خط ابیض از خط اسود وبعد از ان تمام کنید روزه را تا به شب وخط ابیض عبارتست از سفیدهٔ روز ف اعنی صبح صادق ص وخط اسود عبارتست از سیاهی شب ف اعنی صبح کاذب ص مسئله ۱۰ صوم ف اعنی روزه ص در شرع عبارتست از ترک خوردن ونوشیدن وجماع از صبح صادق تا به شام مع نیت زیرا چه لفظ صوم ف که در قرآن مذکور است ص بمعنی امساک است در لغت ولیکن در شرع نیت بر آن زیاده نموده شده است تا بسبب آن عبادت از عادت ممتاز شود مسئله ۱۱ روزه مختص بروز است بجهت آیت قرآن که مذکور شد وبجهت آنکه وصال ف اعنی شب وروز روزه داشتن متعذر است بسبب آنکه مفضی بهلاکت است ص پس باید که یکی از روز وشب متعین شود

کان تعیین النہار اولی لیکون علی خلاف العادۃ وعلیہ مبنی العبادۃ والطہارۃ عن الحیض والنفاس شرط لتحقق الاداء فی حق النساء

باب ما یوجب القضاء والکفارۃ

اذا اکل الصائم او شرب او جامع ناسیًا لم یفطر والقیاس ان یفطر وھو قول مالک رح لوجود ما یضاد الصوم فصار کالکلام ناسیًا فی الصلوۃ ووجہ الاستحسان قولہ علیہ الصلوۃ والسلام للذی اکل وشرب ناسیًا تم علی صومک فانما اطعمک اللہ وسقاک واذا ثبت ھذا فی حق الاکل والشرب ثبت فی الوقاع للاستواء فی الرکنیۃ بخلاف الصلوۃ لان ھیئۃ الصلوۃ مذکرۃ فلا یغلب النسیان ولا مذکر فی الصوم فیغلب ولا فرق بین الفرض والنفل لان النص لم یفصل ولو کان مخطئیا او مکرھا فعلیہ القضاء خلافا للشافعی رح فانہ یعتبرہ بالناسی ولنا انہ لا یغلب وجودہ وعذر النسیان غالب ولان النسیان من قبل من لہ الحق

در روزہ اوے است بنا بر آنکہ روزہ داشتن بسبب خلاف عادت مشقت است وبناے عبادت بر آن است **مسئلہ ۱** طہارت از حیض ونفاس شرط اداے روزہ است در حق زنان واللہ اعلم

باب در بیان چیزی کہ موجب قضا وکفارہ است **مسئلہ ۱** اگر روزہ دار از راہ فراموشی بخورد یا بنوشد یا جماع کند پس روزہ نمی شکند واین بنا بر استحسان است ومقتضای قیاس اینست کہ روزہ بشکند وہمین قول امام مالک رح است زیرا چہ خوردن ونوشیدن وجماع کہ منافی وضد روزہ است درصورت مذکورہ متحقق است پس باید کہ روزہ بشکند چنانچہ نمازی شکند اگر مصلی در اثنای نماز تکلم نماید بفراموشی چہ کلام ضد نماز است ووجہ استحسان اینست کہ پیغمبر صلعم فرمودہ است مر کسی را کہ از راہ فراموشی اکل وشرب نمودہ بود کہ ثابت باشی بر روزہ خود وخدا تعالی ترا خورانیدہ است ونوشانیدہ است وہرگاہ این ثابت شد پس ثابت خواہد شد کہ بسبب جماع بفراموشی نیز روزہ نخواہد شکست زیرا چہ ترک جماع رکن روزہ است چنانکہ ترک اکل وشرب رکن آنست بخلاف تکلم در اثنای نماز اگرچہ بفراموشی باشد زیرا چہ حالت نماز موجب یاد داشتن است پس نسیان وفراموشی در ینحالت غالب نخواہد شد وحالت روزہ موجب یاد داشتن آن نیست پس نسیان وفراموشی دران غالب خواہد شد وباید دانست کہ در حکم مذکور روزۂ فرض ونفل ہر دو برابر است زیرا چہ حدیثی کہ در ینباب وارد شدہ است دران فرق مذکور نیست میان روزۂ فرض ونفل **مسئلہ ۲** - اگر شخصی در روز رمضان بخورد یا بنوشد بسبب خطا ف چنانچہ در حالت مضمضہ بی قصد ص آب ف در حلق او درود یا وجود تذکر صوم بخورد یا بنوشد بسبب اکراہ ص پس روزۂ ادمی شکند وقضای آن بر او لازم می آید وشافعی رح میگوید کہ درینصورت نیز روزہ نمی شکند چنانچہ درصورت فراموشی وعلمای ما میگویند کہ قیاس خطا واکراہ بر نسیان وفراموشی معقول نیست بجہت آنکہ خطا واکراہ کثیر الوقوع نیست وعذر نسیان کثیر الوقوع است بجہت آنکہ نسیان بر انسان وارد میشود از جانب کسی کہ روزہ حق وی است ف اعنی خدا تعالے

ص واکراہ

والاکراہ من قبل غیرہ فیفترقان کالمقید والمریض فی قضاء الصلوۃ فان نام فاحتلم لم یفطر لقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثلث لا یفطرن الصیام القیء والحجامۃ والاحتلام ولانہ لم توجد صورۃ الجماع ولا معنی وھو الانزال عن شھوۃ بالمباشرۃ وکذا اذا نظر الی امرأۃ فامنی لما بینا وصار کالمتفکر اذا امنی وکالمستمنی بالکف علی ما قالوا ولو ادھن لم یفطر لعدم المنافی وکذا اذا احتجم لھذا ولما روینا ولو اکتحل لم یفطر لانہ لیس بین العین والدماغ منفذ والدمع یترشح کالعرق والداخل من المسام لا ینافی کما لو اغتسل بالماء البارد ولو قبل امرأۃ لا یفسد صومہ یرید بہ اذا لم ینزل لعدم المنافی صورۃ ومعنی بخلاف الرجعۃ والمصاھرۃ لان الحکم ھناک ادیر علی السبب علی ما یأتی فی موضعہ ان شاء اللہ

ص واکراہ از جانب غیر صاحب حق است مانند مقید و مریض در حق قضا نمودن نماز ف اعنی اگر مقید نشسته نماز گذارد بسبب عذر قید پس او قضا میکند آن نماز را و مریض بعد از دفع مرض قضا نمیکند نمازی را که بسبب عذر بیماری نشسته گذارده بود آن را و هرگاه این فرق میان نسیان و اکراه ظاهر گشت پس قیاس یکی بر دیگر صحیح نخواهد شد ص مسئله ۳ - اگر روزه دار بخوابد و روز و محتلم شود روزه نمیشکند بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که سه چیز است که بسبب آن روزه نمی شکند یکی قی و دوم حجامت و سوم احتلام و بجهت آنکه یافته نمیشود صورت جماع و نه معنی آن چه معنی جماع عبارت است از انزال بشهوت بسبب مباشرت و همچنین روزه نمی شکند در صورتیکه بشهوت نگاه کند روزه دار بسوی زنی و بسبب آن انزال شود بجهت دلیلی که در مسئله احتلام مذکور شد ف و حاصل آنکه درینصورت روزه نمی شکند ص چنانچه روزه نمیشکند در صورتیکه شخصی خیال نماید زنی را باین طور که جماع میکند او را و همچنین در صورتیکه بمالد ذکر خود را بکف دست خود حتی که انزال شود پس درینصورتها روزه نمی شکند بنا بر آنچه فقها گفته اند ف و اکثر مشائخ بر آنند که در صورت اخیر روزه میشکند ص مسئله ۴ - بسبب مالیدن روغن در بدن روزه نمی شکند چه درینصورت چیزی منافی روزه یافته نمیشود و همچنین بسبب حجامت نمودن روزه نمی شکند بجهت آنکه درینصورت نیز منافی روزه یافته نمی شود بجهت حدیثی که مذکور شد در مسئله احتلام مسئله ۵ روزه دار اگر سرمه کشد در چشم خود روزه نمی شکند زیرا چه از چشم تا دماغ منفذی نیست ف تا از آن منفذ سرمه چشم در دماغ در آید سوال پس اشک از دماغ از راه چشم چگونه می ریزد جواب ص اشک از راه مسام می ریزد مانند عرق و چیزی که داخل شود از راه مسام شکننده روزه نیست چنانچه اگر غسل کند کسی از آب سرد ف و ادراک کند سردی آن را در جگر پس روزه او نمیشکند ص مسئله ۶ بسبب بوسه گرفتن روزه نمی شکند بشرطیکه انزال نه شود زیرا چه درینصورت چیزی منافی روزه یافته نمی شود نه صورة و نه معنی ف اما صورة پس آن ظاهر است و اما معنی پس بجهت آنکه انزال یافته نشد ص بخلاف رجعت بعد از طلاق رجعی و مصاهرت ف چه آن بسبب بوسه ثابت میشود ص زیرا چه مدار حکم رجعت و مصاهرت بر سبب است بنا بر آنچه ذکر آن خواهد آمد در فرع آن انشاء الله تعالی

ولو انزل بقبلة او لمس فعليه القضاء دون الكفارة لوجود معنى الجماع ووجود المنافي صورة او معنى يكفي لايجاب القضاء احتياطا
اما الكفارة فتفتقر الى كمال الجناية لانها تندرئ بالشبهات كالحدود ولا بأس بالقبلة اذا امن على نفسه الى الجماع او الانزال ويكره
اذا لم يأمن لان عينه ليس يفطر وربما يصير فطرا بعاقبته فان امن يعتبر عينه وابيح له وان لم يأمن تعتبر عاقبته وكره ابو الشافعي
اطلق فيه في الحالين والحجة عليه ما ذكرنا والمباشرة الفاحشة مثل التقبيل في ظاهر الرواية وعن محمد انه كره المباشرة الفاحشة لانه
قل ما تخلو عن الفتنة ولو دخل حلقه ذباب وهو ذاكر لصومه لم يفطر وفي القياس يفسد صومه لوصول المفطر الى جوفه وان كان
لا يتغذى به كالتراب والحصاة وجه الاستحسان انه لا يستطاع الاحتراز عنه فاشبه الغبار والدخان واختلفوا في المطر والثلج
والاصح انه يفسد لامكان الامتناع عنه اذا اواه خيمة او سقف ولو اكل لحما بين اسنانه فان كان قليلا لم يفطر
وان كان كثيرا يفطر وقال زفر رح يفطر في الوجهين لان القوله حكم الظاهر حتى لا يفسد صومه بالمضمضة

زیرا امتناع

مسئله ۷ روزه دار اگر بوسه بگیرد یا لمس کند و بسبب آن انزال شود پس روزه او می شکند و بر و قضای آن لازم می آید نه کفاره زیرا چه درینصورت جماع که منافی روزه است معنی یافته میشود و وجود منافی اگرچه معنی باشد برای وجوب قضا کافی است احتیاطا واما وجوب کفاره پس آن موقوف است بر کمال جنایت چه کفاره چیزیست که مندفع میشود بسبب شبهه مانند حدود و قصاص

ص مسئله ۸ روزه دار را بوسه گرفتن مضایقه نیست بشرطیکه وی را اعتماد باشد بر ذات خود که جماع یا انزال نخواهد کرد و وقتیکه این اعتماد نه باشد پس درین هنگام وی را بوسه گرفتن مکروه است زیرا چه عین بوسه شکنندهٔ روزه نیست ولیکن گاهی بالآخره باعث جماع یا انزال میشود که شکنندهٔ روزه است پس اگر آن شخص را اعتماد باشد که از جماع و انزال محفوظ خواهد ماند پس در حق او عین بوسه اعتبار نموده میشود و آن مباح گردانیده میشود در حق او و اگر وی را این اعتماد نباشد پس اعتبار نموده میشود در حق او انچه آخر کار است پس مکروه داشته میشود بوسه گرفتن در حق او و شافعی رح این تفصیل نه کرده است بلکه گفته است که بوسه گرفتن مباح است روزه دار را در هر دو صورت و دلیل علمای ما رحمه مذکور شد حجت است بر او **مسئله ۹** مباشرت مانند بوسه گرفتن است نزد ابی حنیفه رح بنا بر ظاهر روایت و مرویست که نزد محمد رح مباشرت فاحشه مکروه است زیرا چه مباشرت فاحشه غالبا از فتنه خالی نمیباشد و آن عبارتست از نیکه زن و مرد باهم برهنه شده معانقه نمایند باینطور که ظاهر فرج هر یک مس کند ظاهر فرج دیگر را **ص مسئله ۱۰** اگر مگس در آید در حلق روزه دار روزه نمی شکند بنا بر استحسان و مقتضای قیاس اینست که روزهٔ او بشکند زیرا که چیزی که بسبب آن روزه میشکند در جوف او در آمده است اگرچه آن چیز از قسم غذا و ماکولات نیست مانند تراب و سنگریزه و وجه استحسان اینست که مگس در حلق او بغیر اختیار او در آمده است و او بر احتراز از آن قادر نیست پس آن مانند غبار و دخان است **مسئله ۱۱** اگر قطرهٔ باران یا برف در آید در حلق روزه دار پس درینصورت اختلاف است و اصح اینست که روزه میشکند چه احتراز از آن ممکن نیست به پناه گرفتن زیر خیمه یا سقفی **مسئله ۱۲** بسبب خوردن پارهٔ گوشت که در میان دندانهای صائم بماند روزه نمیشکند ولیکن این وقتی است که آن پارهٔ گوشت قلیل باشد و اگر کثیر باشد پس بسبب خوردن آن روزه می شکند و زفر رح گفته است که در هر دو صورت روزه میشکند زیرا چه دهن در حکم ظاهر بدن است لهذا بسبب آب در دهن کردن روزه نمیشکند

ولنا ان القليل تابع لاسنانه بمنزلة ريقه بخلاف الكثير لانه لا يبقى فيما بين الاسنان والفاصل مقدار الحمصة وما دونها قليل وان
اخرجه واخذه بيده ثم اكله ينبغي ان يفسد صومه كما روي عن محمد ره ان الصائم اذا ابتلع سمسمة بين اسنانه لا يفسد صومه
ولو اكلها ابتداء يفسد صومه ولو مضغها لا يفسد لانها تتلاشى وفي مقدار الحمصة عليه القضاء دون الكفارة عند ابي يوسف ره
وعند زفر ره عليه الكفارة ايضا لانه طعام متغير ولابي يوسف ره انه يعافه الطبع فان ذرعه القيء لم يفطر لقوله صلى الله عليه
وسلم من قاء فلا قضاء عليه ومن استقاء عامدا فعليه القضاء ويستوي فيه ملأ الفم فما دونه فلو عاد وكان ملأ الفم فسد عند
ابي يوسف ره لانه خارج حتى انتقض به الطهارة وقد دخل وعند محمد ره لا يفسد لانه لم توجد صورة الفطر وهو
الابتلاع وكذا معناه لانه لا يتغذى به عادة وان اعاد فسد بالاجماع لوجود الادخال بعد الخروج فيتحقق صورة الفطر
وان كان اقل من ملأ الفم فعاد لم يفسد صومه لانه غير خارج ولا صنع له في الادخال وان اعاد فكذلك
عند ابي يوسف ره لعدم الخروج وعند محمد ره يفسد صومه لوجود الصنع منه في الادخال

ودلیل علمای ما این است که قلیل از آن تابع دندان ها است بمنزله آب دهن بخلاف کثیر چه آن تابع دندان نیست چه کثیر در دندانها نمی ماند و بدانکه مقدار نخود کثیر است وکم از آن قلیل و آنچه مذکور شد در صورتیست که آنرا از دهن برآورده خورده نباشد واگر آنرا از دهن برآورده بخورد باید که روزه بشکند ف چه از خارج ص در جوف درآمده است چنانکه از محمد رح مرویست که روزه دار اگر فرو برد کنجدی را از میان دندانهای خود روزه نمی شکند و گر دانه کنجد را ابتداءً از خارج گرفته فرو برد روزه می شکند واگر آن را بجاید روزه نمی شکند چه آن دانه بسبب خائیدن و ز دهن پریشان میگردد ف وچیزی از آن به اندرون حلق نمیرود ص مسئله ۱۳ در صورتیکه بخورد گوشت پاره را که باقی میماند میان دندانها و پاره مذکور مقدار نخود باشد قضا لازم می آید نه کفاره نزد ابی یوسف رح ونزد زفر رح کفاره نیز لازم می آید زیرا چه آن طعام متغیر است ف مانند گوشت بدبو ص ودلیل ابی یوسف رح اینست که طبیعت انسان از خوردن آن کراهیت میکند ف پس خوردن آن مقصود نمیشود ص مسئله ۱۴ - اگر از روزه دار بسبب غلبه غثیان قی بی اختیار بر آید روزه نمی شکند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قی کند بی اختیار قضا بر و لازم نیست و هر که قصداً بتکلف قی کند قضا بر و لازم می آید و بدانکه درین حکم قی پر دهن وغیر پر دهن هر دو برابر است مسئله ۱۵ اگر روزه دار راقی پر دهن در دهن آید و بعد از آن آن قی در حلق فرو رود پس روزه میشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی پر دهن هرگاه از جوف در دهن برآید پس از آن خارج شمرده میشود لهذا بسبب آن وضو می شکند پس آن قی در صورت مذکوره بعد از خروج داخل شده است در جوف ونزد محمد رح در صورت مذکوره روزه نمیشکند زیرا چه صورت افطار که عبارت است از خائیدن وفرو بردن در صورت مذکوره یافته نمیشود و همچنین معنی افطار نیز یافته نمیشود چه قی را کسی غذا نمیکند واگر روزه دار مذکور آن قی را خود فرو برد پس درینصورت روزه او می شکند باجماع چه او داخل کرد آن قی را بعد از برآمدن آن پس صورت افطار متحقق شد مسئله ۱۶ اگر قی کمتر از پری دهن تا دهن برآید و باز بحلق فرو رود روزه نمیشکند چه آن قی خارج شمرده نمیشود و روزه دار آنرا فرو نبرده است واگر روزه دار آنرا فرو برد پس درینصورت نیز روزه نمیشکند نزد ابی یوسف رح زیرا چه قی مذکور خارج شمرده نمیشود نزد او ونزد محمد رح روزه او فاسد میشود بسبب صنع او در اندرون بردن آن

فان استقاء عمدًا ملأ فیه فعلیه القضاء لما روینا والقیاس متروک به ولا کفارة لعدم الصورة وان کان اقل من ملأ الفم فکذلک عند محمد رح لاطلاق الحدیث وعند ابی یوسف رح لا یفسد لعدم الخروج حکمًا ثم ان عاد لم یفسد عنده لعدم سبق الخروج وان اعاده فعنه انه لا یفسد لما ذکرنا وعنه انه یفسد فالحقه بملأ الفم لکثرة الصنع ومن ابتلع الحصاة او الحدید افطر لوجود صورة الفطر ولا کفارة علیه لعدم المعنی ومن جامع فی احد السبیلین عامدًا فعلیه القضاء استدراکًا للمصلحة الفائتة والکفارة لتکامل الجنایة ولا یشترط الانزال فی المحلین اعتبارًا بالاغتسال وهذا لان قضاء الشهوة یتحقق دونه وانما ذلک شبع وعن ابی حنیفة رح انه لا یجب الکفارة بالجماع فی الموضع المکروه اعتبارًا بالحد عنده والاصح انها تجب لان الجنایة متکاملة لقضاء الشهوة ولو جامع میتة او بهیمة فلا کفارة انزل او لم ینزل خلافا للشافعی رح لان الجنایة تکاملها بقضاء الشهوة فی محل مشتهی

مسئله ۱۷ روزه دار اگر عمدًا قی پر دهن نماید پس بر و قضای آن لازم می آید بنا بر حدیثی که مذکور شد و کفاره لازم نمی آید چه صورت افطار یافته نشده است و اگر قی پر دهن نباشد پس درینصورت نیز روزه می شکند نزد محمد رح بنا بر حدیث مذکور چه آن مطلق است ف و مقید نیست بانیکه قی پر دهن باشد ص و نزد ابی یوسف رح روزه نمی شکند زیرا چه قی پر دهن شمرده نمیشود لهذا بسبب آن وضو نمی شکند و بعد ازان باید دانست که اگر در صورت مذکوره آن قی قلیل بعد از بر آمدن تا بدهن باز فرو رود در حلق روزه نمی شکند نزد ابی یوسف رح چه خروج آن معتبر نیست پس دخول بعد ازان ثابت و معتبر نخواهد شد و اگر آن قی کننده خود فرو برد آنرا پس درینصورت از ابی یوسف رح دو روایت است یکی اینکه روزه نمی شکند بنا بر وجهیکه مذکور شد و دوم اینکه روزه می شکند زیرا چه درینصورت عمل کثیر از و یافته شد چه او قصدًا قی کرد و بعد ازان خود آنرا فرو برد **مسئله ۱۸** روزه دار اگر فرو برد سنگ ریزه را یا خسته خرما را یا پارهٔ آهن را روزهٔ او می شکند زیرا چه صورت افطار یافته شد و کفاره لازم نمی آید بجهت آنکه معنی افطار که عبارت است از داخل شدن چیزی که از قبیل غذا است یا از قبیل دوا ص یافته نشده **مسئله ۱۹** روزه دار اگر جماع کند در قبل یا دبر کسی پس قضای آن بر و لازم می آید چه روزه بسبب جماع می شکند و کفاره نیز لازم می آید جهت کمال جنایت و باید دانست که درصورت جماع کردن در قبل و دبر برای لازم شدن قضا و کفاره انزال شرط نیست زیرا چه بسبب داخل کردن ذکر درین دو موضع غسل جنابت واجب میشود اگرچه انزال نشود پس همچنان کفاره نیز لازم خواهد شد و سر آن اینست که قضای شهوت بسبب آن متحقق میشود بدون انزال و شبع و سیری حاصل میشود و از ابی حنیفه رح مرویست که بسبب جماع نمودن در دبر کفاره لازم نمی آید بنا بر آنکه دران حد لازم نیست نزد او رح و اصح اینست که بسبب آن کفاره لازم می آید زیرا چه آن جنایت کامل است بسبب قضای شهوت **مسئله ۲۰** اگر شخصی جماع کند مرده را یا چهارپایه را پس بر و کفاره لازم نمی آید انزال شود یا نشود و نزد شافعی رح درینصورت نیز کفاره لازم می آید و دلیل علمای ما رح اینست که سبب وجوب کفاره جنایت کامل است و آن درصورت مذکوره یافته نمیشود چه کمال جنایت بسبب قضای شهوت در محل مشتهی متحقق میشود

نقل خارج

ولم يوجد ثم عندنا كما تجب الكفارة بالوقاع على الرجل تجب على المرأة وقال الشافعي رح في قول لا تجب عليها لانها متعلقة بالجماع وهو فعله وانما هي محل الفعل وفي قول تجب ويتحمل الرجل عنها اعتبارا بماء الاغتسال ولنا قوله صلى الله عليه وسلم من افطر في رمضان نعليه ما على الظاهر وكلمة من تنتظم الذكور والاناث ولان السبب جناية الافساد لا نفس الوقاع وقد شاركته فيها ولا تحمل لانها عبادة او عقوبة ولا يجري فيها الحمل ولو اكل او شرب ما يتغذى به وما يداوى به فعليه القضاء والكفارة وقال الشافعي رح لا كفارة عليه لانها شرعت في الوقاع بخلاف القياس لارتفاع الذنب بالتوبة فلا يقاس عليه غيره ولنا ان الكفارة تعلقت بجناية الافطار في رمضان على وجه الكمال وقد تحققت وبايجاب الاعتاق تكفيرا عرف ان التوبة غير مكفرة لهذه الجناية ثم قال والكفارة مثل كفارة الظهار لما روينا ولحديث الاعرابي فانه قال يا رسول الله هلكت واهلكت فقال ماذا صنعت

ومردهٔ چهار پا بمحل مشتهی نیست وبعد ازان باید دانست که چنانکه نزد علمای ما بسبب جماع کفاره لازم می آید بر مرد همچنین لازم می آید بر زن نیز اگر زن بطوع ورضامندی تمکین نموده باشد وقول شافعی رح این است که کفاره بر زن لازم نمی آید زیرا چه وجوب کفاره متعلق است بجماع وجماع فعل مرد است وجز این نیست که زن محل آن فعل است وقول دیگر این است که کفاره بر زن نیز لازم می آید ولیکن تحمل آن مینماید مرد اعنی مرد از جانب زن کفارهٔ ویرا ادا کند ف ومراد ازین تحمل کفارهٔ مال است نه روزهٔ کفاره ص واین بنا بر آنست که غسل جنابت واجب میشود بر زن نیز وبهای آب واجب میشود بر مرد ودلیل علمای ما یکی این است که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که افطار کند در روز رمضان پس لازم میشود بر وانچه لازم میشود بر ظهار کننده وانحدیث شامل است زن ومرد هر دو را ودوم این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع جنایت است که عبارت است از فساد روزه نه عین جماع وزن شریک مرد است در جنایت مذکوره ودر کفاره تحمل جاری نیست زیرا چه کفاره یا عبادت است یا عقوبت ودر هیچ یکی ازین هر دو تحمل جاری نیست مسئله ۲۱ اگر شخصی بعد از نیت روزه روزه رمضان را بشکند باینطور که بخورد یا بنوشد چیزی را از قسم غذا یا دوا پس بر وقضا وکفاره هر دو لازم می آید وشافعی رح گفته است که بر وکفاره نیست زیرا چه وجوب کفاره در شرع بسبب جماع بخلاف قیاس است چه وجوب کفاره برای دفع گناه است ودفع آن بسبب توبه حاصل میشود پس از روی قیاس بسوی کفاره حاجت نیست وهرگاه وجوب کفاره در صورت جماع بخلاف قیاس است پس قیاس چیزی دیگر مثل اکل وشرب بر آن متصور نیست ودلیل علمای ما این است که سبب وجوب کفاره در صورت جماع جنایت است که عبارت است از افطار روزهٔ رمضان بر وجه کمال واین سبب در صورت اکل وشرب نیز متحقق است وهرگاه بجهت کفارهٔ این گناه در صورت جماع اعتاق بنده واجب است پس معلوم شد که توبه مکفر این گناه نیست چنانچه شافعی رح زعم کرده است مسئله ۲۲ کفارهٔ شکستن روزهٔ ماه رمضان مثل کفاره ظهار است بجهت حدیثی که سابق مذکور شد وبجهت حدیث اعرابی که نزد پیغمبر صلعم آمد وگفت که یا رسول خدا هلاک شدم وهلاک کردم پس پیغمبر صلعم پرسید که چه کردی

قال واقعت امرأتی فی نهار رمضان متعمدا فقال صلی الله علیه وسلم اعتق رقبة فقال لا املك الا رقبتی هذه فقال صم شهرین متتابعین فقال هل جاءنی ما جاء فی الا من الصوم فقال اطعم ستین مسکینا فقال لا اجد فامر رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یؤتی بفرق من تمر وتروی بعرق فیه تمر خمسة عشر صاعا وقال فرقها علی المساکین فقال والله ما بین لابتی المدینة احد احوج منی ومن عیالی فقال کل انت وعیالك یجزیك ولا یجزی احدا بعدك وهو حجة علی الشافعی رح فی قوله یخیر لان مقتضاه الترتیب وعلی مالك رح فی نفی التتابع للنص علیه ومن جامع فیما دون الفرج فانزل فعلیه القضاء لوجود الجماع معنی ولا کفارة علیه لانعدامه صورة ولیس فی افساد صوم غیر رمضان کفارة لان الافطار فی رمضان بلغ فی الجنایة فلا یلحق به غیره ومن احتقن او استعط او اقطر فی اذنه افطر لقوله صلی الله علیه وسلم الفطر مما دخل ولوجود معنی الفطر وهو وصول ما فیه صلاح البدن الی الجوف ولا کفارة علیه لانعدامه صورة

پس گفت اعرابی که قصداً جماع کردم زن خود را در روزهٔ رمضان پس فرمود پیغمبر صلعم که یک بنده آزاد کن گفت که من مالک بنده نیستم پس فرمود پیغمبر صلعم که دو ماه پی در پی روزه دار گفت که آنچه بر من آمد پس آن نیامد بر من مگر بجهت روزه پس فرمود پیغمبر صلعم که شصت مسکین را طعام بده گفت که این قدر طعام نزد من نیست پس امر کرد آن سرور صلعم مر خادمان خود را که یک فرق سرخ که سه پیمانه است اعنی بعض گفته اند که در آن شانزده رطل می گنجد و بعضی گفته اند که سرخ هشتاد و سه رطل است و بعضی گفته اند که سی و شش رطل و بعضی گفته اند که شصت رطل سرخ مع خرما و ایدهید و فرمود مر آن اعرابی را که بخش کن آن را به مسکینان اعرابی گفت که والله نیست در میان مدینه کسی محتاج تر از من و از عیال من پس فرمود پیغمبر صلعم که بخور این را تو و بخورد عیال تو و کفایت خواهد کرد ترا برای کفاره و این مخصوص به تست و سوای تو کسی دیگر را کفایت نخواهد کرد و باید دانست که نزد علمای ما کفاره بترتیبی که در حدیث مذکور است واجب است و حدیث مذکور حجت است بر شافعی رح در مختار گردانیدن صاحب کفاره یکی ازین سه چیز بدون ترتیب زیرا چه مقتضای آن حدیث ترتیب است و نیز حجت است بر مالک رح در نفی تتابع روزه زیرا چه در حدیث مذکور به آن نص است **مسئله ۲۳** اگر شخصی جماع کند در غیر قبل و دبر و بسبب آن انزال شود پس روزهٔ ادی شکند و قضای آن بر او لازم می آید بسبب آنکه جماع معنی از و یافته شده است و کفارهٔ آن بر او لازم نمی آید زیرا چه جماع صورةً درینصورت یافته نشده است **مسئله ۲۴** بسبب شکستن روزهٔ غیر رمضان کفارهٔ لازم نمی آید زیرا چه شکستن روزهٔ رمضان جنایت عظیم است پس شکستن روزه دیگر به آن ملحق نخواهد شد **مسئله ۲۵** بسبب حقنه نمودن روزه می شکند و همچنین بسبب دوا انداختن در بینی و گوش بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که بسبب در آمدن چیزی در اندرون بدن روزه می شکند و بجهت آنکه درینصورت یافته میشود معنی افطار که عبارت است از در آمدن چیزی که در آن اصلاح بدن است در جوف بدن و درصورت مذکور کفاره لازم نمی آید زیرا چه صورت اکل که عبارتست از خائیدن و فرو بردن درصورت مذکوره ص یافته نمیشود

ولو اقطر في اذنيه الماء او دخلهما لا يفسد صومه لانعدام المعنى والصورة بخلاف ما اذا دخله الدهن ولو داوى جائفة او امة
بدواء فوصل الى جوفه او دماغه افطر عند ابي حنيفة رح والذي يصل هو الرطب وقالا لا يفطر لعدم التيقن بالوصول لانضمام
المنفذ مرة واتساعه اخرى كما في اليابس من الدواء وله ان رطوبة الدواء تلاقي رطوبة الجراحة فيزداد ميلا الى الاسفل
فيصل الى الجوف بخلاف اليابس لانه ينشف رطوبة الجراحة فينسد فمها ولو اقطر في احليله لم يفطر عند
ابي حنيفة رح وقال ابو يوسف رح يفطر وقول محمد رح مضطرب فيه فكانه وقع عند ابي يوسف رح ان بينه
وبين الجوف منفذا ولهذا يخرج منه البول ووقع عند ابي حنيفة رح ان المثانة بينهما حائل والبول يترشح منه
وهذا ليس من باب الفقه ومن ذاق شيئا بفمه لم يفطر لعدم الفطر صورة ومعنى ويكره له ذلك لما فيه
من تعريض الصوم على الفساد ويكره للمرأة ان تمضغ اصبيها الطعام اذا كان لها منه بد لما بينا

مسئله ۲۶ اگر روزه دار در گوش خود آب داخل کند یا آب از خود داخل شود در گوش او پس درین هر دو صورت روزه نمی شکند زیرا چه درین هر دو صورت اکل یافته نمیشود نه صورةً نه معنیً بخلاف آنکه اگر در گوش روزه دار روغن در آید **ف** چه دران اصلاح بدن است **ص مسئله ۲۷** اگر بر شکم شخصی جراحتی باشد که در جوف آن رسیده باشد یا بر سر او جراحتی باشد که در دماغ او رسیده باشد و شخص مذکور دوا کند آن جراحت خود را به دوائیکه میرسد در جوف یا در دماغ او پس روزهٔ او می شکند نزد ابی حنیفه رح و مراد از دوائے مذکور دوای رطب است **ف** نه دوای خشک چه آن در جوف نمیرسد **ص** وصاحبین رح گفته اند که در صورت مذکوره روزهٔ او نمی شکند زیرا چه یقیناً معلوم نیست که دوا در جوف دماغ او رسیده است بجهت آنکه منفذ گاهی بند میشود و گاهی وا میشود **ف** پس بسبب دوای تر روزه نخواهد شکست **ص** چنانچه بسبب دوای خشک نمی شکند ودلیل ابی حنیفه رح اینست که رطوبت دوا و رطوبت جراحت بهم آمیخته میل میکند بسوی اسفل پس میرسد **ف** بجوف ودماغ **ص** بخلاف دوای خشک چه آن نشف میکند رطوبت جراحت را پس بسبب آن دهن جراحت بند می شود **مسئله ۲۸** اگر شخصی در سوراخ ذکر خود چیزی از دوا تقطیر نماید پس روزه او نمی شکند نزد ابی حنیفه رح وابو یوسف رح گفته است که روزهٔ او می شکند وقول محمد رح درین مسئله مضطرب است ووجه قول ابی یوسف رح موافق زعم او این است که از ذکر تا جوف منفذی است لهذا بول ازان بیرون میشود ووجه قول ابی حنیفه رح موافق زعم او اینست که **ف** از ذکر تا جوف منفذی نیست بلکه **ص** مثانه حائل است میان آن هر دو و بول از راه مثانه می چکد و این از باب فقه نیست ؛ **مسئله ۲۹** اگر شخصے چیزی از طعام در دهن خود بگیرد برای دریافتن مزهٔ آن و فرو نبرد آنرا پس روزه او نمی شکند زیرا چه درینصورت اکل وشرب اصلا یافته نمیشود نه صورةً نه معنیً ولیکن آن مکروه است زیرا چه دران ترک احتیاط است بجهت آنکه احتمال است که چیزی در حلق در آید و فرو رود **مسئله ۳۰** مکروه است مرزن را که برای طفل خود طعام را بجاید ولیکن وقتی مکروه است که ویرا ازان گزیر باشد ووجه کراهیت این آنست که در مسئله سابق مذکور شد

ولا بأس اذا لم يجد منه بدا صيانة لقوله الا ترى ان لها ان تفطر اذا خافت على ولدها ومضغ العلك لا يفطر الصائم لانه لا يصل الى جوفه وقيل اذا لم يكن ملتئما يفسد لانه يصل اليه بعض اجزائه وقيل اذا كان اسود يفسد وان كان ملتئما لانه لا يتفتت الا انه يكره للصائم لما فيه من تعريض الصوم للفساد ولانه يتهم بالافطار ولا يكره للمرأة اذا لم تكن صائمة لقيامه مقام السواك في حقهن ويكره للرجال على ما قيل اذا لم يكن من علة وقيل لا يستحب لما فيه من التشبيه بالنساء ولا بأس بالكحل ودهن الشارب لانه نوع ارتفاق وهو ليس من محظور الصوم وقد ندب النبي صلى الله عليه وسلم الى الاكتحال يوم عاشوراء والى الصوم فيه ولا بأس بالاكتحال للرجال اذا قصد به التداوي دون الزينة ويستحسن دهن الشارب اذا لم يكن من قصده الزينة لانه يعمل عمل الخضاب ولا يفعل لتطويل اللحية اذا كانت بقدر المسنون وهو القبضة ولا بأس بالسواك الرطب بالغداة والعشي للصائم لقوله صلى الله عليه وسلم خير خلال الصائم السواك من غير فصل وقال الشافعي رح يكره بالعشي لما فيه من ازالة الاثر المحمود وهو الخلوف

واما وقتی که ویرا از ان گزیر نباشد پس درین هنگام خائیدن طعام برای طفل خود ویرا مکروه نیست بجهت محافظت فرزند صغیر ومحافظت آن بر وی واجب ست لهذا اگر ویرا خوف هلاکت طفل خود باشد افطار کردن ویرا جائز است **مسئله ۳۱** بسبب خائیدن چیزی که بسبب آن بن دندان محکم میشود وآنرا علک میگویند ف چون کندر وغیره ص روزه نمی شکند زیراچه آن در جوف نمیرسد وبعضی گفته اند که بسبب آن روزه می شکند مگر وقتیکه مرکب باشد چه اگر مرکب نباشد بعض اجزای آن در جوف میرسد وبعضی گفته اند که بسبب خائیدن علک سیاه روزه می شکند اگرچه مرکب باشد زیراچه علک سیاه بسبب خائیدن گداخته می شود وبه حلق میرسد وباید دانست که نزد کسیکه بسبب خائیدن علک روزه نمی شکند خائیدن آن مکروه است مر روزه دار را بجهت آنکه دران احتمال فساد روزه است وبجهت آنکه آن منشای تهمت افطار است وباید دانست که خائیدن علک مر زنان را مکروه نیست وقتیکه روزه دار نباشند چه آن قائم مقام مسواک است در حق زنان وبعضی گفته اند که مردان را خائیدن علک بغیر علت مکروه است اگرچه روزه دار نباشند زیراچه دران مشابهت با زنان است **مسئله ۳۲** روزه دار را سرمه در چشم کشیدن وروغن بر سبلت مالیدن مضائقه نیست چه این نوعی از انتفاع است ومنافی روزه نیست ف نه صورةً نه معنیً ص وباید دانست که پیغمبر صلعم ترغیب داده است در روز عاشورا بدو چیز یکی اکتحال اعنی سرمه کشیدن در چشم ودوم روزه داشتن وباید دانست که سرمه کشیدن در چشم مردان مضائقه نیست اگر بقصد تداوی باشد نه بقصد زینت وهمچنین روغن مالیدن در سبلت نیز مستحب است اگر بقصد زینت نباشد چه روغن مالیدن بمنزله خضاب است ومرد را نباید که روغن در ریش بمالد تا ریش دراز گردد وقتیکه ریش او بمقدار مسنون باشد ومسنون بمقدار قبضه است **مسئله ۳۳** روزه دار را استعمال مسواک تر خواه سبز یا تر بآب مضائقه نیست خواه در اول روز خواه در آخر آن زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که بهترین خصلتهای روزه دار استعمال مسواک است واین حدیث مطلق است ف ودران تفصیل نیست میان خشک وتر ومیان اول روز وآخر روز ص وشافعی رح گفته است که روزه دار را استعمال مسواک در آخر روز مکروه است زیراچه بسبب آن زائل میشود اثر روزه که نیک ومحمود است وآن عبارت است از بوئی که در دهن روزه دار حادث میشود بسبب روزه

وازین

فشابه دم الشهید قلنا هو اثر العبادة والایق به الاخفاء بخلاف دم الشهید لانه اثر الظلم ولا فرق بین الرطب الاخضر وبین المبلول بالماء لما روینا **فصل** ومن کان مریضا فی رمضان فخاف ان صام ازداد مرضه افطر وقضی وقال الشافعی رح لا یفطر هو یعتبر بخوف الهلاك او فوات العضو کما یعتبر فی التیمم ونحن نقول ان زیادة المرض وامتداده قد تفضی الی الهلاك فیجب الاحتراز عنه وان کان مسافرا لا یستضر بالصوم فصومه افضل وان افطر جاز لان السفر لا یعری عن المشقة فجعل نفسه عذرا بخلاف المرض فانه قد یخف بالصوم فشرط کونه مفضیا الی الحرج وقال الشافعی رح الفطر افضل لقوله صلی الله علیه وسلم لیس من البر الصیام فی السفر ولنا ان رمضان افضل الوقتین فکان الاداء فیه اولی وما رواه محمول علی حالة الجهد واذا مات المریض والمسافر وهما علی حالهما لم یلزمهما القضاء لانهما لم یدرکا عدة من ایام اخر ولو صح المریض واقام المسافر ثم ماتا لزمهما القضاء بقدر الصحة والاقامة لوجود الادراك بهذا المقدار وفائدته وجوب الوصیة بالاطعام

واین بوی مانند خون شهید است پس ازاله آن نباید کرد وعلمای مذهب حنفی جواب میدهند ومیگویند که بوی اثر عبادت پس اخفای آن سزاوار است بخلاف خون شهید چه این اثر ظلم است والله اعلم

فصل مسئله ۱ - اگر شخصی در ماه رمضان بیمار باشد وترسد ازینکه اگر روزه خواهد داشت بیماری او زیاده خواهد شد پس جائز است او را که روزه ندارد وبعد از یافتن صحت قضا کند آن را وشافعی رح گفته است که بیمار را افطار کردن در روز رمضان جائز نیست مگر وقتیکه خوف هلاکت باشد یا خوف تلف شدن عضوی از اعضا باشد مانند تیمم وعلمای ما میگویند که زیادتی بیماری وامتداد آن گاهی موجب هلاکت میشود پس احتراز از ان واجب است **مسئله ۲** - مسافر را اگر روزه داشتن ضرر نباشد پس افضل اینست که روزه دارد ومعهذا اگر روزه ندارد جائز است زیرا چه سفر خالی از مشقت نمی باشد پس نفس سفر عذر گردانیده شد بخلاف بیماری چه در بیماری گاهی تخفیف میشود بسبب روزه لهذا در بیماری شرط نموده شد که موجب ضرر باشد وشافعی رح گفته است که مسافر را روزه نداشتن افضل است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در حالت سفر روزه داشتن نیکو نیست ودلیل علمای ما این است که ماه رمضان افضل است بنسبت ماههای دیگر پس ادای روزه در ماه رمضان اولی خواهد شد وحدیثی که شافعی رح آورده است پس مراد از ان اینست که اگر روزه داشتن در سفر موجب جهد ومشقت باشد پس روزه داشتن نیکو نیست **مسئله ۳** - اگر بیماری بیمار امتداد کشد وبعد از گذشتن ماه رمضان نیز باقی ماند وبعد از ان بیمار مذکور بمیرد پس قضای روزه رمضان بر او واجب نیست وهمین حکم مسافر است زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که هر که در ماه رمضان بیمار باشد یا مسافر پس باید که در ایام دیگر روزه رمضان را قضا نماید وبیمار ومسافر مذکور ایام دیگر را نیافتند **مسئله ۴** اگر بیمار بعد از گذشتن ماه رمضان صحت یابد یا مسافر بعد از گذشتن ماه رمضان مقیم گردد قضای روزه رمضان بر آنها لازم می آید بقدر ایام صحت واقامت چه آنها آن قدر از ایام دیگر را یافتند وباید دانست که فائده این وجوب قضا بر بیمار ومسافر مذکور این است که بر آنها واجب است که وصیت نمایند کسی را به اینکه بعوض هر روزه نصف صاع از گندم یا یک صاع از جو وغیره مانند صدقه فطر بفقیران بدهد

وذكر الطحاوي رح خلافاً فيه بين ابي حنيفة رح وابي يوسف رح وبين محمد رح وليس بصحيح وانما الخلاف في النذر والفرق

لهما ان النذر سبب فيظهر الوجوب في حق الخلف وفي هذه المسئلة السبب ادراك العدة فيتقدر بقدر

ما ادرك وقضاء رمضان ان شاء فرّقه وان شاء تابعه لاطلاق النص لكن المستحب المتابعة مسارعة

الى اسقاط الواجب وان اخّره حتى دخل رمضان آخر صام الثاني لانه في وقته وقضى الاول بعده لانه وقت القضاء

وباید دانست که طحاوی رح ذکر کرده است که درین اختلاف است میان ابی حنیفه و ابی یوسف رح و میان محمد رح ف وآن اختلاف اینست که نزد شیخین رح قضای جمیع روزه ماه رمضان لازم است مر بیمار را اگر یک روز هم صحت یابد بعد از گذشتن ماه رمضان و نزد محمد رح لازم میشود مر او را قضای روزه رمضان بمقدار ایام صحت ص واین صحیح نیست ف بلکه آنها متفق اند برینکه لازم نیست مر او را مگر قضای روزه ها بمقدار ایام صحت پس وصیت کردن بفدیه همان قدر روزه ها بر او لازم است ص وجز این نیست که اختلاف است ف میان شیخین رح و میان محمد رح ص درصورت نذر ف وآن اینست که اگر شخصی نذر کند روزه یک ماه معین را و بعد از ان دران ماه بیمار شود پس اگر یک روز نیز از بیماری صحت و شفا یابد و بعد از ان بمیرد پس نزد شیخین رح لازم می آید مر او را که وصیت کند بفدیه دادن برای روزه تمام ماه مذکور و نزد محمد رح لازم نیست مر او را مگر وصیت کردن بفدیه دادن برای روزه های آن قدر روزها که دران صحت یافته شود ص و دلیل شیخین رح اینست که نذر مذکور سبب وجوب روزه تمام آن ماه است پس درصورت مذکوره اثر آن ظاهر خواهد شد در حق خلف آن که فدیه است بخلاف قضای روزه رمضان چه قضای روزه آن قدر روزه ها بر او لازم است که در آن صحت یافته بود بعد از ماه رمضان زیرا چه درینصورت سبب وجوب قضا یافتن ایام دیگر است ف پس هر قدر ایام دیگر را که خواهد یافت قضای روزه بمقدار آن واجب خواهد شد ص مسئله ۵ روزه های رمضان که فوت شود قضا کردن آن پی در پی ضرور نیست بلکه قضا کننده مختار است اگر خواهد متفرق قضا کند آن را واگر خواهد پی در پی قضا کند زیرا چه نصیکه دلالت میکند بر وجوب قضا مطلق است ف و هر دو طور را شامل است ص ولیکن مستحب اینست که پی در پی قضا کند تا اسقاط واجب بزودی حاصل شود مسئله ۶ اگر شخصی قضا نه کرد روزه های رمضان را که فوت شده بود حتی که رمضان دیگر رسید پس باید که ادا کند روزه رمضان موجود را چه وقت آن موجود است و بعد از ان قضا کند روزه رمضان گذشته را چه آن وقت قضاست شخص مذکور

قوله واجب

ولا فدية عليه لان وجوب القضاء على التراخي حتى كان له ان يتطوع والحامل والمرضع اذا خافتا على انفسهما او ولديهما افطرتا وقضتا دفعا للحرج ولا كفارة عليهما لانه افطار بعذر ولا فدية عليهما خلافا للشافعي فيما اذا خافت على الولد هو يعتبره بالشيخ الفاني ولنا ان الفدية بخلاف القياس في الشيخ الفاني والفطر بسبب الولد ليس في معناه لانه عاجز بعد الوجوب والولد لا وجوب عليه اصلا والشيخ الفاني الذي لا يقدر على الصيام يفطر ويطعم لكل يوم مسكينا كما يطعم في الكفارات والاصل فيه قوله تعالى وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ قيل معناه لا يطيقونه ولو قدر على الصوم يبطل حكم الفداء لان شرط الخلفية استمرار العجز ومن مات وعليه قضاء رمضان فاوصى به اطعم عنه وليه لكل يوم مسكينا نصف صاع من بر او صاعا من تمر او شعير لانه عجز عن الاداء في اخر عمره فصار كالشيخ الفاني ثم لا بد من الايصاء عندنا

وبسبب تاخیر قضای رمضان اول تا برمضان دیگر فدیه واجب نمیشود زیراچه ویرا تاخیر آن جائزست ولهذا وی را جائزست که بعد از گذشتن رمضان اول روزه نفل دارد اگر خواهد **مسئله ۷** - زن حامل یا زن شیر دهنده صغیر را اگر بسبب روزه داشتن خوف هلاکت باشد در حق آنها یا در حق صغیر آنها پس آنها را جائز است که افطار نمایند برای دفع حرج و بعد از ان در وقت قدرت آن قضای آن نمایند و بر آنها کفاره لازم نمی آید زیراچه آنها افطار نموده اند بسبب عذر و همچنین بر آنها فدیه نیز لازم نیست و شافعی رح میگوید که در صورت خوف هلاکت در حق ولد فدیه بر آنها لازم می آید و شافعی رح اینها را درینصورت بر شیخ فانی قیاس نموده است و علمای ما میگویند که وجوب فدیه در حق شیخ فانی خلاف قیاس است **ف** وزن مذکوره بجهت خوف هلاکت فرزند در معنی شیخ فانی نیست **ص** زیراچه شیخ فانی را خوف هلاکت خود است و روزه بر او واجب است و بعد از وجوب از ادای آن عاجز شده است بسبب خوف مذکور بخلاف زن مذکوره چه ویرا خوف هلاکت فرزند است و روزه واجب است بر او نه بر فرزند مذکور **مسئله ۸** شیخ فانی که بر روزه داشتن قادر نیست جائز است ویرا که افطار کند و بجهت هر روزه نصف صاع گندم یا یک صاع از جو و خرما بدهد به مسکینان چنانچه کفاره میدهد و دلیل این مسئله آیه قرآن است چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که فدیه واجب است بر کسانیکه طاقت روزه نمیدارند **مسئله ۹** اگر شیخ فانی بعد از ادای فدیه قادر شود بر روزه داشتن پس حکم فدیه دادن باطل میگردد و روزه داشتن بر او واجب میشود زیراچه فدیه دادن خلف روزه است و شرط خلف شدن آن اینست که او از اصل عاجز باشد دائما **مسئله ۱۰** اگر بمرد شخصی که بر ذمه او قضای رمضانست پس ولی او را لازم است که از جانب او فدیه دهد و فدیه هر روزه نصف صاع از گندم است و یک صاع از جو و خرما است ولیکن این فدیه دادن از جانب او ولی او را وقتی لازم است که وصیت کرده باشد به آن و دلیل مسئله اینست که شخص مذکور در آخر عمر عاجز گشت از ادای روزه پس مانند شیخ فانی گشت و بعد از ان باید دانست که برای لازم شدن فدیه بر ولی او وصیت شرطست نزد علمای ما

خلافاً للشافعی رح وعلی هذا الزکوة هو یعتبر بدیون العباد اذ کل ذلک حق مالی یجری فیه النیابة ولنا انه عبادة ولابد فیه من الاختیار وذلک فی الایصاء دون الوراثة لانها جبریة ثم هو تبرع ابتداءً حتی یعتبر من الثلث والصلوة کالصوم باستحسان المشائخ وکل صلوة تعتبر بصوم یوم هو الصحیح ولا یصوم عنه الولی ولا یصلی لقوله صلی الله علیه وسلم لا یصوم احدٌ عن احد ولا یصلی احد عن احدٍ ومن دخل فی صلوة التطوع او فی صوم التطوع ثم افسده قضاه خلافاً للشافعی رح له انه تبرع بالمؤدی فلا یلزمه ما لم یتبرع به ولنا ان المؤدی قربة وعمل فتجب صیانته بالمضی عن الابطال واذا وجب المضی وجب القضاء بترکه ثم عندنا لا یباح الافطار فیه بغیر عذر فی احدی الروایتین لما بینا ویباح بعذرٍ والضیافة عذر لقوله صلی الله علیه وسلم افطر واقض یوماً مکانه

ونزد شافعی رح شرط نیست وهمین اختلاف ست در زکوة ف اعنی شخصیکه ادای زکوة براو واجب شده است اگر پیش از ادای زکوة بمیرد پس نزد علمای ما ولی ویرا لازمست که از جانب او زکوة ادا نماید شبرطیکه وصیت کرده باشد بآن ونزد شافعی رح ولی ویرا باید که زکوة از جانب او ادا نماید ووصیت برای آن شرط نیست ص ودلیل شافعی رح اینست که فدیهٔ روزه وزکوة حق مالی است که دران نیابت جاری است مانند دینهای عباد ودلیل علمای ما این است که ادای فدیه روزه وادای زکوة عبادت است پس ضرور است که اختیار مکلف باشد واختیار او یافته نمیشود مگر بانطور که وصیت نماید بآن زیرا چه ارث جبریست نه اختیاری وبعد ازان باید دانست که وصیت مذکوره تبرع است در ابتدا لهذا در ثلث مال جاری نموده میشود وباید دانست که نزد مشائخ نماز مانند روزه است در حکم فدیه از روی استحسان وهر نماز بمنزلهٔ یک روزه است وهمین صحیح است **مسئله ۱۱** جائز نیست که ولی میت روزه دارد ونماز گذارد از جانب او زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که کسی از جانب کسی روزه ندارد ونه کسی نماز گذارد از جانب کسی **مسئله ۱۲** اگر شخصے شروع نماید در روزهٔ نفل یا در نماز نفل وبعد ازان فاسد کند آنرا پس براو قضای آن لازم است وشافعی رح میگوید که لازم نیست وشخص مذکور در هر قدر که از روزه ونماز ونفل بجا آورده است متبرع است پس ویرا لازم نیست که در مقدار باقی تبرع نماید ودلیل علمای ما اینست که هر قدر از نماز وروزه نفل که ف بعد از شروع ص بجا آورده است عبادت وعمل ف نیک ص است پس اهتمام باقی برای محافظت آن قدر واجب است ف پس ضرور است که باقی را باتمام رساند که تا آن قدر که بعمل آورده است باطل نه گردد چه ابطال عمل نیک منع است در شرع ص وهرگاه اتمام باقی واجب گشت پس بسبب ترک آن قضا لازم خواهد شد **مسئله ۱۳** اگر شخصے در روزه نفل شروع نماید پس اورا ف پیش از زوال نیز ص افطار کردن بغیر عذر جائز ومباح نیست بنا بر یکے از دو روایت بجهت آنکه دران ابطال عمل نیک لازم می آید ولیکن باید دانست که بسبب عذر ویرا افطار کردن ف پیش از زوال ص مباح است وباید دانست که ضیافت عذر است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است ورحق کسیکه صاحب روزه نفلست اورا کسی ضیافت نمود که افطار کن وعوض آن یکروزه قضا کن

واذا بلغ الصبی او اسلم الکافر فی رمضان امسکا بقیة یومهما قضاء لحق الوقت بالتشبه ولو افطرا فیه لا قضاء علیهما لان الصوم غیر واجب فیه وصاما ما بعده لتحقق السبب والاهلیة ولم یقضیا یومهما ولا ما مضی لعدم الخطاب وهذا بخلاف الصلوة لان السبب فیها الجزء المتصل بالاداء فوجدت الاهلیة عنده وفی الصوم الجزء الاول والاهلیة منعدمة عنده وعن ابی یوسف انه اذا زال الکفر او الصبی قبل الزوال فعلیه القضاء لانه ادرک وقت النیة وجه الظاهر ان الصوم لا یتجزی وجوبا واهلیة الوجوب منعدمة فی اوله الا ان للصبی ان ینوی للتطوع فی هذه الصورة دون الکافر علی ما قالوا لان الکافر لیس من اهل التطوع ایضا والصبی اهل له واذا نوی المسافر الافطار ثم قدم المصر قبل الزوال فنوی الصوم اجزاه لان السفر لا ینافی اهلیة الوجوب ولا صحة الشروع وان کان فی رمضان فعلیه ان یصوم

مسئله ۱۴ اگر صبی بالغ گردد یا کافر مسلمان شود در روز ماه رمضان پس باید که در باقی آن روز امساک نماید **ف** وچیزی شکننده روزه بعمل نیارد **ص** برای ادای حق وقت بمشابهت روزه داران ومعهذا اگر افطار نماید **ف** در باقی روز مذکور **ص** پس بر او قضای آن لازم نمی آید زیرا چه روزه داشتن دران وقت واجب نیست بر انها وبعد ازان روز در روز دیگر باید که روزه دارند زیرا چه سبب وجوب روزه واهلیت آن هر دو متحقق شد وبر آنها قضای روزه های گذشته واجب نیست نه قضای روزه آن روز که دران بالغ یا مسلمان گشت ونه قضای روزه های گذشته سوای آن چه آنها بآن مخاطب ومکلف نیند بخلاف نماز **ف** چه اگر صبی بالغ شود یا کافر مسلمان شود در آخر وقت نماز پس بر او قضای آن نماز واجب میشود **ص** زیرا چه سبب وجوب نماز وقتی جزو متصل به آدای آنست ودر صورت مذکوره اهلیت نماز نزد آن جزو یافته میشود وسبب وجوب روزه رمضان جزو اول از روز است **ف** ودر صورت بالغ شدن صبی یا مسلمان شدن کافر در روز رمضان **ص** اهلیت آنها در جزو اول آن یافته نمیشود واز ابی یوسف رح مرویست که اگر مسلمان شود کافر یا بالغ شود صبی پیش از زوال پس درینصورت بر آنها قضای روزه آن روز لازم است زیرا چه آنها درینصورت وقت نیت را یافتند وانچه اول مذکور شد ظاهر روایت است ووجه آن اینست که وجوب روزه متجزی نیست چنانچه ادای آن متجزی نیست ودر صورت مذکوره آنها را اهلیت وجوب نیست در اول آن روز ولیکن باید دانست که در صورتیکه صبی بالغ شود پیش از وقت زوال جائزست او را که نیت روزه نفل نماید دران روز واگر کافر مسلمان شود پیش از وقت زوال پس وی را جائز نیست که نیت روزه نفل نماید در آن روز زیرا چه کافر را اهلیت روزه نفل نیز نبود در اول روز وصبی را اهلیت روزه نفل بود **مسئله ۱۵** اگر مسافر را نیت افطار باشد وبعد ازان داخل شود در شهر خود پیش از وقت زوال وبعد ازان نیت روزه نماید جائز است **ف** خواه روزه نفل باشد خواه روزه فرض **ص** زیرا چه سفر منافی اهلیت وجوب نیست ونه منافی صحت شروع در روزه نفل بلکه اگر مسافر پیش از وقت زوال در ماه رمضان داخل شود در شهر خود واجب است بر او که نیت روزه رمضان نماید

لزوال المرخص فی وقت النیة الاتری انه لوکان مقیما فی اول الیوم ثم مسافرا لا یباح له الفطر ترجیحا لجانب الاقامة فهذا اولی

الا انه اذا افطر فی المسئلتین لا تلزمه الکفارة لقیام شبهة المبیح ومن اغمی علیه فی رمضان لم یقض الیوم الذی

حدث فیه الاغماء لوجود الصوم فیه وهو الامساک المقرون بالنیة اذ الظاهر وجودها منه وقضی ما بعده

لانعدام النیة وان اغمی علیه اول لیلة منه قضاه کله غیر یوم تلک اللیلة لما قلنا وقال مالک لا یقضی ما بعده

لان صوم رمضان عنده یتادی بنیة واحدة بمنزلة الاعتکاف وعندنا لا بد من النیة لکل یوم لانها عبادات

متفرقة لانه یتخلل بین کل یومین ما لیس بزمان لهذه العبادة بخلاف الاعتکاف ومن اغمی علیه فی رمضان کله قضاه لانه

نوع مرض یضعف القوی ولا یزیل العقل فیصیر عذرا فی التاخیر لا فی الاسقاط ومن جن فی رمضان کله لم یقضه خلافا لمالک

زیرا چه موجب اباحت افطار که سفر بود در وقت جواز نیت زائل گشت چه پیش وقت مذکور وقت نیت است لهذا اگر شخصی
مقیم باشد در اول روز رمضان وبعد از ان سفر اختیار کند ومسافر شود پس ویرا در ان روز افطار مباح نیست پس در
صورتیکه مسافر مقیم گردد پیش از وقت زوال بطریق اولی مباح نخواهد شد ویرا افطار در روز رمضان ولیکن درین هردو
صورت اگر افطار کند شخص مذکور کفاره براو لازم نمی آید بجهت شبهه اباحت افطار **مسئله ۶** اگر شخصی در رمضان
مغمی علیه گردد ف اعنی بیهوش گردد ص پس براو واجب نیست قضا نمودن روزه آنروز که در آن بیهوشی عارض
شده است چه روزه آن روز صحیح است بجهت آنکه ظاهر همین است که شخص مذکور نیت روزه آنروز نموده باشد پس امساک
با نیت روزه یافته شد وهمین حقیقت روزه است وقضا کند روزه روزها که بعد آن روز است چه در روزهای دیگر
نیت یافته نشده است واگر شخصی بیهوش شود شب اول از رمضان پس قضا خواهد کرد تمام روزه های رمضان را مگر روزه
غره رمضان را چه ظاهر انیست که نیت روزه درین شب کرده باشد وامام مالک رح گفته است که براو قضای روزه های
دیگر سوای غره نیز واجب نیست زیرا چه روزه تمام رمضان بیک نیت ادا میشود نزد مالک رح چنانچه اعتکاف یک ماه بیک
نیت جائز میشود ونزد علمای ما برای هر روزه رمضان نیت علیحده ضرور است زیرا چه روزه هر روز عبادت علیحده است
بجهت آنکه میان هر دو روز فاصل میشود زمانه که وقت روزه نیست بخلاف اعتکاف یک ماه چه آن عبادت واحد
است ف بجهت آنکه میان اعتکاف دو روز ص فاصل نیست زمانه که قابل اعتکاف نباشد **مسئله ۷** اگر شخصی
حالت اغماف اعنی بیهوشی ص در تمام ماه رمضان مستولی باشد پس او روزه تمام رمضان قضا خواهد کرد زیرا چه اغما نوعی از
بیماری است که بسبب آن قوای انسان ضعیف میگردد وعقل او زائل نمیشود پس بیماری مذکور عذر است که بسبب آن تاخیر
روزه جائز میشود نه که بسبب آن روزها او ساقط میگردد **مسئله ۸** اگر شخصی دیوانه گردد در ماه رمضان ودر تمام ماه دیوانه
باشد پس براو قضای آن واجب نیست اصلا وامام مالک رحمه الله میگوید که قضای آن برو واجب است

هو يعتبره بالاغماء ولنا ان المسقط هو الحرج والاغماء لا يستوعب الشهر عادة فلا حرج والجنون يستوعبه فيتحقق الحرج وان افاق المجنون في بعضه قضى ما مضى خلافا لزفر رح والشافعي رح هما يقولان لم يجب عليه الاداء لانعدام الاهلية والقضاء يرتب عليه وصار كالمستوعب ولنا ان السبب قد وجد وهو الشهر والاهلية بالذمة وفي الوجوب فائدة وهو صيرورته مطلوبا على وجه لا يحرج في ادائه بخلاف المستوعب لانه يحرج في الاداء فلا فائدة وتمامه في الخلافيات ثم لا فرق بين الاصلي والعارضي قيل هذا في ظاهر الرواية وعن محمد انه فرق بينهما لانه اذا بلغ مجنونا التحق بالصبي فانعدم الخطاب بخلاف ما اذا بلغ عاقلا ثم جن وهذا مختار بعض المتاخرين ومن لم ينو في رمضان كله لا صوما ولا فطرا فعليه قضاؤه وقال زفر يتادى صوم رمضان بدون النية في حق الصحيح المقيم لان الامساك مستحق عليه فعلى اي وجه يؤديه يقع عنه كما اذا وهب كل النصاب للفقير

چنانچه در صورت اغماء واجب میشود قضای آن ودلیل علمای ما اینست که موجب سقوط قضا نیست مگر لزوم حرج وحالت اغماء در تمام ماه ثابت نمیماند عادةً ف تا حرج لازم آید ص پس ف در واجب گردانیدن قضا در صورت اغماء ص حرج لازم نمی آید وجنون ودیوانگی در تمام ماه ثابت وبرقرار میماند پس ف درینصورت بسبب واجب گردانیدن قضای روزهٔ رمضان براو ص حرج لازم می آید مسئله ۱۹ اگر دیوانه هوشیار شود در بعض ایام رمضان پس واجب میشود براو قضای روزهای گذشته وزفر وشافعی رح میگویند که براو ادای روزه های گذشته واجب نیست بسبب عدم اهلیت ف پس قضای آن نیز براو واجب نخواهد شد ص چه وجوب قضا فرع وجوب اداست واین دیوانه مانند آن دیوانه است که در تمام ماه دیوانه باشد ودلیل علمای ما اینست که سبب وجوب روزه رمضان ماه رمضان است وآن متحقق است ودیوانه اهلیت این دارد که بر ذمهٔ او چیزی واجب شود ودر واجب گردانیدن روزه بر ذمهٔ دیوانه مذکور فائده است وآن اینست که روزه از مطلوب خواهد شد بطوری که حرج لازم نشود در ادای آن بخلاف دیوانه که در تمام ماه دیوانه باشد چه اگر روزهٔ رمضان براو واجب شود حرج لازم می آید در وجوب روزه پس در حق او فائده نیست وتمام این در خلافیات مذکور است وبعد از ان باید دانست که جنون اصلی وجنون عارضی هر دو برابر است در انچه مذکور شد وبعضی گفته اند که این ظاهر روایت است واز محمد رح مرویست که میان اصلی وعارضی فرق است زیرا چه شخصیکه بالغ شود در حالت جنون او در حکم صبی است پس او مکلف نیست بخلاف آنکه اگر کسی بالغ شود در حالت ثبات عقل وهوش وبعد از ان دیوانه گردد چه او مخاطب ومکلف میشود واین مختار بعض متاخرین است مسئله ۲۰ اگر شخصی در ماه رمضان اصلا نیت نه کند نه نیت روزه ونه نیت افطار پس براو قضای آن لازم است وزفر رح گفته است که ادا میشود روزه او ف وقضای آن براو لازم نمی آید ص زیرا چه نزد او روزهٔ رمضان بدون نیت ادا می شود در حق کسیکه صحیح البدن ومقیم باشد زیرا چه امساک در روزهٔ رمضان واجب ست براو پس بهر وجه که یافته خواهد شد واقع خواهد شد از روزهٔ رمضان چنانچه اگر هبه کند کسی تمام نصاب بفقیر بدون نیت زکوة ف ادا میشود زکوة

ولنا ان المستحق الامساك بجهة العبادة ولا عبادة الا بالنية وفي هبة النصاب وجد نية القربة على ما مر في الزكوة ومن اصبح غيرنا وللصوم فاكل لا كفارة عليه عند ابي حنيفة رح وقال زفر عليه الكفارة لانه بتادي بغير النية عنده وقال ابو يوسف ومحمد اذا اكل قبل الزوال تجب الكفارة لانه فوت امكان التحصيل فصار كغاصب الغاصب ولابي حنيفة ان الكفارة تعلقت بالافساد وهذا امتناع اذ لا صوم الا بالنية واذا حاضت المرأة او نفست افطرت وقضت بخلاف الصلوة لانها تحرج في قضائها وقد مر في الصلوة واذا قدم المسافر او طهرت الحائض في بعض النهار امسكا بقية يومهما وقال الشافعي لا يجب الامساك وعلى هذا الخلاف كل من صار اهلا للزوم ولم يكن كذلك في اول اليوم هو يقول التشبيه خلف فلا يجب الا على من يتحقق الاصل في حقه كالمفطر متعمدا او مخطيا ولنا انه وجب قضاء لحق الوقت لا خلفا

ص ودلیل علمای ما این است که امساک در روز رمضان واجب است بطوری که عبادت شود وعبادت نمیشود بدون نیت ومسئله هبه نمودن نصاب مر فقیر را که نظیر آورده است آن را زفر رح پس دران نیت زکوة یافته می شود ف بجهت آنکه هبه نمودن مر فقیر را تصدق است پس نیت هبه عین نیت تصدق است به اعتبار معنی ص چنانچه بیان این در کتاب الزکوة گذشته است مسئله ۲۱ اگر شخصی در ماه رمضان بوقت شب نیت روزه نکرد حتی که صبح گشت وبعد ازان خورد چیزی پس بر او کفاره لازم نمی آید نزد ابی حنیفه رح وزفر رح گفته است که بر او کفاره لازم است زیرا چه نزد او روزه رمضان بغیر نیت ادا میشود وصاحبین رح میگویند که شخص مذکور اگر چیزی خورده باشد پیش از وقت زوال کفاره لازم میشود بر او زیرا که ویرا تا هنوز قدرت بر ادای روزه بود وآن فوت شد بسبب خوردن پس حکم او حکم کسی است که از غاصب غصب کند ودلیل ابی حنیفه رح اینست که وجوب کفاره متعلق است بشکستن روزه وبسبب خوردن درینصورت روزه نمی شکند بلکه آن باز ماندن است از ادای روزه چه حقیقت روزه یافته نمیشود بدون نیت مسئله ۲۲ اگر زنی را حیض یا نفاس آید در ماه رمضان پس باید که او افطار کند وبعد از رمضان قضا کند آنرا بخلاف نماز چه بر او قضا نمودن نمازهای ایام حیض ونفاس واجب نیست بجهت آنکه دران حرج است چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة گذشته است مسئله ۲۳ - اگر مقیم شود مسافر یا از حیض پاک شود زن در روز رمضان بعد از وقت زوال پس واجب ست که باقی آن روز امساک نمایند ف وچیزی نخورند ص وشافعی رح گفته است که این امساک واجب نیست وهمین اختلاف است در حق هر کس که اهلیت وجوب روزه ویرا حادث شود در اول روز اهل آن نبود ودلیل شافعی رح اینست که امساک مذکور مشابه روزه است واصل روزه بر او واجب نیست پس این مشابهت نیز بر او واجب نخواهد شد چه این مشابهت بر کسی واجب میشود که اصل روزه بر او واجب باشد چون کسیکه افطار کند قصدا یا بخطا ف پس بر او لازم ست که باقی روز امساک نماید ص وعلمای ما میگویند که وجوب امساک در حق اشخاص مذکوره بطریق خلافت نیست بلکه بطریق اصالت است برای ادای حق وقت

لانه وقت معظم بخلاف الحائض والنفساء والمریض والمسافر حیث لا یجب علیهم حال قیام هذه الاعذار لتحقق المانع عن التشبه حسب تحققه عن الصوم **قال** واذا تسحر وهو یظن ان الفجر لم یطلع فاذا هو قد طلع او افطر وهو یری ان الشمس قد غربت فاذا هی لم تغرب امسك بقیة یومه قضاء لحق الوقت بالقدر الممکن او نفیا للتهمة وعلیه القضاء لانه حق مضمون بالمثل کما فی المریض والمسافر ولا کفارة علیه لان الجنایة قاصرة لعدم القصد وفیه قال عمر رض ما تجانفنا لاثم قضاء یوم علینا یسیر والمراد بالفجر الفجر الثانی وقد بیناه فی الصلوة ثم التسحر مستحب لقوله علیه السلام تسحروا فان فی السحور برکة والمستحب تاخیره لقوله علیه السلام ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار وتاخیر السحور والسواك الا انه اذا شك فی الفجر ومعناه تساوی الظنین الافضل ان یدع الاکل تحرزا عن المحرم ولا یجب علیه ذلك ولو اکل فصومه تام لان الاصل هو اللیل وعن ابی حنیفة رح اذا کان فی موضع لا یستبین الفجر او کانت اللیلة مقمرة او متغیمة او کان ببصره علة

چه آن وقت واجب التعظیم ست **سوال** پس باید که بر مریض ومسافر وزن صاحب حیض ونفاس امساک واجب شود برای تعظیم وقت وحال آنکه چنین نیست **جواب ص** امساک بر آنها بجهت آن واجب نیست که عذر آنها که مانع جواز نماز وروزه است موجود ومتحقق است پس با وجود عذر چنانچه روزه واجب نیست همچنین امساک که مشابه روزه است نیز واجب نخواهد شد **مسئله ۲۴** اگر شخصی سحر کرد بگمان آنکه شب است وبعد از ان ظاهر شود که فجر است یا در آخر روز افطار کند بگمان آنکه آفتاب غروب شده است وبعد از ان معلوم شود که آفتاب غروب نشده است پس درین هر دو صورت در باقی روز امساک بر وی لازم است بجهت ادای حق وقت بقدر امکان وبجهت دفع تهمت وبعد از رمضان روزه آن روز قضا خواهد کرد زیرا چه قضا حق مضمون است بمثل آن چنانکه در حق مریض ومسافر است وکفاره بر وی لازم نیست زیرا چه جنایت درین هر دو صورت قاصر است بجهت آنکه دیده دوانسته در روز رمضان چیزی نخورده است ومرویست که عمر رض **ف** روزی افطار کرده بود بگمان اینکه آفتاب غروب شده است وبعد از ان معلوم شد که آفتاب غروب نشده است پس فرمود که **ص** مرا قصد این نبود که ارتکاب گناه نمایم **ف** که عبارت است از افطار در روز رمضان بلکه این امر نادانسته واقع شد **ص** وقضای یک روزه بر من آسانست **مسئله ۲۵** طعام خوردن در آخر شب در ماه رمضان که آنرا سحور میگویند مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که چیزی بخورید در وقت سحر بدرستیکه درین طعام برکت است وبدانکه در طعام سحر تاخیر مستحب است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که سه چیز از اخلاق پیغمبران است یکی تعجیل در افطار دوم تاخیر در سحور وسیوم استعمال مسواک ولیکن باید که در خوردن طعام سحر آن قدر تاخیر نکند که شک واقع شود در طلوع فجر وهرگاه شک واقع شود دران پس افضل است ترک طعام سحر تا از ارتکاب حرام محفوظ ماند ولیکن در صورت شک ترک سحور واجب نیست لهذا اگر با وجود شک سحور کند روزه او درست میشود زیرا چه اصل در انوقت بقاء شب است پس بسبب شک حکم کرده نمیشود به اینکه شب باقی نیست وازابی حنیفه رح مرویست که اگر باشد شخصی در موضعی که طلوع فجر در انجا ظاهر نمی شود یا شب شب مهتاب باشد یا در ان شب ابر باشد یا در چشم آن شخص قصور بینائی باشد

وهو يشك لا يأكل ولو اكل فقد اساء لقوله عليه السلام دع ما يريبك الى ما لا يريبك وان كان اكبر رايه انه اكل والفجر طالع فعليه قضاءه عملاً بغالب الراى وفيه الاحتياط وعلى ظاهر الرواية لا قضاء عليه لان اليقين لا يزال الا بمثله ولو ظهر ان الفجر طالع لا كفارة عليه لانه بنى الامر على الاصل فلا تتحقق العمدية ولو شك فى غروب الشمس لا يحل له الفطر لان الاصل هو النهار ولو اكل فعليه القضاء عملاً بالاصل وان كان اكبر رايه انه اكل قبل الغروب فعليه القضاء رواية واحدة لان النهار هو الاصل ولو كان شاكا فيه وتبين انها لم تغرب ينبغى ان تجب الكفارة نظرا الى ما هو الاصل وهو النهار ومن اكل فى رمضان ناسيا وظن ان ذلك يفطره فاكل بعد ذلك متعمدا عليه القضاء دون الكفارة لان الاشتباه استند الى القياس فتحقق الشبهة وان بلغه الحديث علمه فكذلك فى ظاهر الرواية وعن ابى حنيفة انها تجب

پس آن شخص را نباید که در حالت شک سحور کند واگر کند گنهگار خواهد شد بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که ترک کنید چیزی را که دران شک باشد واختیار کنید چیزی را که بی شک باشد واگر در ظن او چنین افتد که در وقت سحور صبح دمیده بود پس بر وقضای آن روزه لازم است بنا بر ظن او وهم دران احتیاط است وبنا بر ظاهر روایت بر وقضا لازم نیست زیرا چه یقین زائل نمیشود مگر بیقین دیگر که مثل اول است ف ودیرا اول یقین شب بود پس آن زائل نخواهد شد مگر وقتیکه یقین این حاصل شود که دران وقت صبح دمیده بود ص واگر بعد ازان ظاهر شود که دران وقت البته صبح دمیده بود پس بر وکفاره لازم نمی آید زیرا چه او در حق سحور اعتماد نموده بود بر دلیل ظاهر که عبارت است از بقای شب بحسب ظاهر چه شب اصل است پس در صورت مذکوره ثابت نشده که دید ودانسته در وقت صبح طعام خورده است **مسئله ۲۶** اگر شخصی را شک باشد در غروب شدن آفتاب پس روا نیست ویرا که افطار نماید زیرا چه اصل درینصورت روز است ومهذا اگر افطار نماید بر وقضای آن روزه لازم می آید بجهت آنکه درینصورت روزه اصل است وظاهر بقای آنست واگر در ظن او چنان باشد که او پیش از غروب آفتاب افطار کرده است پس بر وقضای آن روزه لازم می آید ودرین اختلاف روایت نیست زیرا چه اصل درینصورت روز است واگر افطار کند در حالتی که ویرا شک است در غروب آفتاب وبعد ازان ظاهر شود که او افطار کرده است پیش از غروب آفتاب پس سزاوار انیست که درینصورت کفاره نیز لازم گردد بنظر آنکه روز اصل است **مسئله ۲۷** اگر شخصی از راه فراموشی چیزی خورد در روزهٔ رمضان وگمان نمود که بسبب آن روزه او بشکست ولهذا بعد ازان چیزی خورد عمداً پس بر وقضا لازم می آید نه کفاره زیرا چه روزه شکستن بسبب خوردن بفراموشی موافق قیاس است ف اگرچه بسبب آن روزه نمی شکند بجهت نص حدیث ص پس شبهه او در صورت مذکوره معتبر است چه آن شبهه موافق قیاس است واگر همچنین کند کسی بعد ازانکه مطلع شود بر حدیثی ف که دلالت میکند بر اینکه بسبب خوردن بفراموشی روزه نمیشکند ص پس درینصورت نیز کفاره لازم نمی آید در ظاهر الروایت وبنا بر یک روایت از ابی حنیفه رح بر وکفاره لازم می آید

وكذا عنهما لانه لا اشتباه فلا شبهة وجه الاول قيام الشبهة الحكمية بالنظر الى القياس فلا ينتفى بالعلم كوطى الاب جارية ابنه ولو احتجم وظن ان ذلك يفطره ثم اكل متعمدا عليه القضاء والكفارة لان الظن ما استند الى دليل شرعى الا اذا افتاه فقيه بالفساد لان الفتوى دليل شرعى فى حقه ولو بلغه الحديث فاعتمده فكذلك عند محمد رح لان قول الرسول عليه السلام لا ينزل عن قول المفتى وعن ابى يوسف رح خلاف ذلك لان على العامى الاقتداء بالفقهاء لعدم الاهتداء فى حقه الى معرفة الاحاديث وان عرف تاويله يجب الكفارة لانتفاء الشبهة وقول الاوزاعى رح لا يورث الشبهة لمخالفة القياس ولو اكل بعد ما اغتاب متعمدا فعليه القضاء والكفارة كيف ما كان لان النظر يخالف القياس والحديث ماؤل بالاجماع

وهمچنین مرویست از صاحبین رح زیراچه ف بعد از اطلاع ص بر حدیث مذکور شبهه باقی نمیماند ووجه اول این است که بنظر قیاس شبهه حکما باقی است وبسبب اطلاع بر حدیث مذکور شبهه حکمی منتفی نمیشود چنانکه درصورتی که وطی کند کسی کنیز فرزند خود را ف اعنی اگر پدر وطی کند کنیز پسر خود را بر وحد زنا لازم نمی آید خواه آنرا حرام دانسته وطی کرده باشد یا حلال دانسته زیراچه شبهه علت آن بنظر دلیل باقی است وآن دلیل اینست که پیغمبر صلعم فرموده است بانسان که تو ومال تو مر پدر ترا است ص مسئله ۲۸ اگر حجامت نماید کسی وبعد از ان عمدا بخورد چیزی بگمان آنکه روزه او بسبب حجامت شکسته است پس بر وقضا وکفاره هر دو لازم می آید زیراچه درینصورت گمان او ناشی نشده است از امری که بحسب ظاهر دلیل شرعی تواند شد ف پس قضا وکفاره براو واجب خواهد شد ص مگر آنکه فقها ویرا فتوی داده باشند به اینکه بسبب حجامت روزه می شکند پس درینصورت کفاره بر او لازم نخواهد شد چه فتوی فقها درحق او دلیل شرعی است وهمچنین کفاره براو لازم نمی آید نزد محمد رح اگر رسیده باشد بوی حدیثی که دلالت میکند بر اینکه بسبب حجامت روزه می شکند زیراچه قول پیغمبر صلعم کمتر از قول مفتی نیست واز ابی یوسف رح مرویست خلاف قول محمد رح زیراچه واجب است بر عامی که اقتدا نماید به فقها چه او بر شناختن احادیث قادر نیست واگر او بعد از رسیدن حدیث مذکور بر تاویل آن نیز مطلع شده باشد پس بر وکفاره لازم می آید چه درین هنگام شبهه باقی نمیماند ونمیتوان گفت که قول اوزاعی رح مورث شبهه است زیراچه آن مخالف قیاس است ف چه روزه شکستن از چیزیست که داخل میشود نه از چیزی است که خارج میشود ص وتاویل آن اینست که حکم حدیث مذکور مخصوص است درحق کسیکه درشان او فرموده است چه درحق او شکننده روزه متحقق شده بود چنانچه منقولست که آن کس را غشی عارض شده بود لهذا حجامت کننده در حلق او آب ریخته بود مسئله ۲۹ اگر شخصی غیبت کند وبعد از ان عمدا چیزی بخورد ف بگمان آنکه بسبب غیبت روزه او شکسته است ص پس قضا وکفاره براو هر دو لازم می آید ف اگرچه فتوی داده باشند او را فقها باینکه غیبت شکننده روزه است ویا حدیثی باین مضمون او را رسیده باشد وبر تاویل آن مطلع نباشد ص زیراچه شکستن روزه بسبب غیبت مخالف قیاس است وحدیثیکه بحسب ظاهر دلالت میکند بر اینکه غیبت شکننده روزه است ماول است باجماع ف وتاویلش اینست که بسبب غیبت کردن ثواب روزه فوت میشود

واذا جومعت النائمة او المجنونة وهی صائمة علیها القضاء دون الکفارة وقال زفر والشافعی رح لا قضاء علیهما اعتبارا بالناسی والعذر ابلغ لعدم القصد ولنا ان النسیان یغلب وجوده وهذا نادر ولا تجب الکفارة لانعدام الجنایة **فصل** فیما یوجبه علی نفسه واذا قال لله علی صوم یوم النحر افطر وقضی فهذا النذر صحیح عندنا خلافا لزفر والشافعی رحهما یقولان انه نذر بما هو معصیة لورود النهی عن صوم هذه الایام ولنا انه نذر بصوم مشروع والنهی لغیره وهو ترک اجابة دعوة الله تعالی فیصح نذره لکنه یفطر احترازا عن المعصیة المجاورة ثم یقضی اسقاطا للواجب وان صام فیه یخرج عن العهدة لانه اداه کما التزمه وان نوی یمینا فعلیه کفارة یمین یعنی اذا افطر وهذه المسئلة علی وجوه ستة ان لم ینو شیئا او نوی النذر لا غیر او نوی النذر وان لا یکون یمینا یکون نذرا لانه نذر بصیغته

ص مسئلہ ۲ اگر جماع کند کسی زن خفتہ را یا زن مجنونہ را در حالی کہ آنہا روزہ دارند پس بر آنہا قضا واجب است نہ کفارہ وزفر وشافعی رح گفتہ اند کہ بر آنہا قضا واجب نیست مانند کسیکہ بفراموشی بخورد چیزی را بلکہ اینہا معذورتر اند بہ نسبت آن کس چہ اینہا را اصلا قصد نیست ودلیل علمای مارح این است کہ نسیان وفراموشی بسیار عارض میشود مر انسان را واکثر متحقق میشود واین نادر است کہ جماع کند کسی زن خفتہ را یا مجنونہ را ف پس قیاس اینہا بر کسیکہ بفراموشی میخورد چیزی را مقبول نیست ص ولیکن کفارہ بر آنہا لازم نمی آید بسبب آنکہ از آنہا جنایت صادر نشدہ است واللہ اعلم

فصل در بیان روزہ کہ واجب میکند آنرا شخص بر ذات خود ف اعنی روزۂ نذر ص مسئلہ ۱ - اگر بگوید کسی کہ للہ علی صوم یوم النحر اعنی برای خدا بر من است روزۂ روز عید اضحی پس لازم است مر آنکس را کہ افطار کند در روز عید وقضا کند روزۂ آن روز را در روز دیگر زیرا چہ نذر مذکور صحیح است نزد علمای مارح ونزد زفر وشافعی رح صحیح نیست زیرا چہ این نذر معصیت است بجہت آنکہ در حدیث نہی وارد شدہ است از روزہ داشتن در روز عید اضحی وغیرہ کہ آنرا ایام نحر وایام تشریق میگویند وعلمای مارح میگویند کہ نذر مذکور نذر است بر روزہ کہ آن امر مشروع است ف فی نفسہ ص ونہی از روزۂ عید وغیرہ است اعنی نہی از آن بجہت غیر است وآن غیر عبارتست از ترک دعوت خدا تعالی ف چہ روز عید روز دعوت خدا تعالی است مر بندگان را وہرگاہ روزۂ مذکور فی نفسہ مشروع است ص پس نذر مذکور صحیح خواہد بود ولیکن برای احتراز نمودن از معصیتیکہ مقارن آن روزہ است باید کہ افطار نماید در روز عید وبعد از آن قضا کند آنرا تا ساقط شود از ذمہ او روزہ کہ واجب شدہ است ف بسبب نذر مذکور ص ومعہذا اگر روزہ دارد در روز عید مذکور از عہدۂ نذر بیرون میشود زیرا چہ ادا کرد آنرا بصفتیکہ التزام آن نمودہ بود باید دانست کہ اگر در نذر مذکور نیت یمین وقسم نمودہ باشد پس در صورتیکہ افطار کند در روز عید وقضا کند روزہ را کفارہ یمین نیز ادا کند واین مسئلہ بر شش صورت است یکی اینکہ بگوید للہ علی صوم یوم النحر دویم ادرین قول ہیچ نیت نباشد دوم اینکہ نیت نذر باشد فقط ونیت غیر نباشد وسیوم اینکہ مع نیت نذر نیت عدم یمین باشد ودرین سہ صورت قول مذکور نذر خواہد بود چہ آن قول باعتبار صیغۂ نذر است

کیف وقد قرره بعزیمة وآن نوی الیمین ونوی ان لایکون نذرا یکون یمینا لان الیمین محتمل کلامه وقد عینه ونفی غیره
وآن نواهما یکون نذرا ویمینا عند ابی حنیفة ومحمد رح وعند ابی یوسف رح یکون نذرا ولو نوی الیمین فکذلک عندهما
وعنده یکون یمینا لابی یوسف ان النذر فیه حقیقة والیمین مجاز حتی لایتوقف الاول علی النیة ویتوقف
الثانی فلا ینتظمهما ثم المجاز یتعین بنیة وعندهما ترجح الحقیقة ولهما انه لاتنافی بین الجهتین
لانهما یقتضیان الوجوب الا ان النذر یقتضیه لعینه والیمین لغیره فجمعنا بینهما عملا بالدلیلین
کما جمعنا بین جهتی التبرع والمعاوضة فی الهبة بشرط العوض ولو قال لله علی صوم هذه السنة افطر
یوم الفطر ویوم النحر وایام التشریق وقضاها لان النذر بالسنة المعینة نذر بهذه الایام وکذا
اذا لم یعین لکنه بشرط التتابع لان المتتابعة لاتعری عنها لکن یقضیها فی هذا الفصل موصولة تحقیقا للتتابع

وشخص مذکور نیت نذر کرده است وچهارم اینست که نیت یمین کند ومعهذا نیت نفی نذر نکند ودرینصورت قول مذکور یمین میشود زیراچه
قول مذکور احتمال معنی یمین دارد وشخص مذکور نیت آن کرده است ونفی کرده است غیر را وپنجم اینست که یمین ونذر هردو را نیت
کند پس درینصورت هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح نذر می شود فقط وششم اینست که نیت یمین باشد فقط پس
درینصورت نیز هردو میشود نزد طرفین رح ونزد ابی یوسف رح یمین میشود فقط ودلیل ابی یوسف رح در هردو صورت این ست
که قول مذکور موضوع است برای نذر ویمین معنی مجاز ست لهذا تحقق اول موقوف بر نیت نیست وتحقق یمین موقوف بر نیت
است واز لفظ واحد معنی حقیقی ومعنی مجازی هردو معا شامل اراده کرده نمیشود ومعنی مجازی متعین میشود به نیت آن پس درصورت
پنجم که نیت هردو معنی آنست نذر خواهد شد بسبب ترجیح حقیقت بر مجاز ف ودرصورت ششم یمین خواهد شد بسبب نیت
آن فقط ص ودلیل طرفین رح این ست که منافات نیست میان دو جهت ف اعنی جهت نذر وجهت یمین ص
زیراچه آن هردو مقتضی وجوب اند ولیکن نذر مقتضی است وجوب لعینه را ویمین مقتضی ست وجوب لغیره را ف اعنی بجهت
صیانت اسم خدایتعالی از هتک حرمت ص پس میان هردو جمع نموده خواهد شد در مذهب ما تا عمل بهردو دلیل حاصل شود
چنانچه جمع نموده میشود در مذهب ما میان جهت تبرع وجهت معاوضه درصورت هبه بشرط عوض مسئله ۲ - اگر بگوید شخصی لله علی
صوم هذه السنة لازم است ویرا که افطار نماید درین سال در پنج روز روز عید الفطر وروز عید اضحی مع سه روز بعد از ان
که آنرا ایام تشریق میگویند ف ودر سال دیگر ص قضا کند ف این پنج روزه را ص زیراچه نذر کردن بر روزه تمام سال نذر
است بر روزه ف یازده ماه سوای ماه رمضان ز این پنج روز نیز دران داخل ست ص واگر در نذر خود تعیین سال نکند ف
بلکه مطلق بگوید ص ولیکن متتابع شرط نماید ف باینطور که بگوید لله علی صوم سنة متتابعا ص پس درینصورت نیز بر او لازم است
که روزه پنج روز مذکور را قضا نماید زیراچه یکسال پی در پی روزه داشتن شامل ست مر روزه های مذکور را ولیکن درینصورت
لازم است که آن پنج روزه را پی در پی قضا نماید زیراچه او در نذر خود متتابع شرط کرده است پس باید که رعایت آن نماید

بقدر الامکان و یتاتی فی هذا اختلاف زفر و الشافعی رح للنهی عن الصوم فیها وهو قوله علیه السلام الا لا تصوموا فی هذه الایام فانها ایام اکل و شرب و بعال و قد بینا الوجه فیه و العذر عنه و لو لم یشترط التتابع لم یجزه صوم هذه الایام لان الاصل فیما یلتزمه الکمال و المؤدی ناقص لمکان النهی بخلاف ما اذا عینها لانه التزم بوصف النقصان فیکون الاداء بالوصف الملتزم **قال** وعلیه کفارة یمین ان اراد به یمینا و قد سبقت وجوهه ومن اصبح یوم النحر صائما ثم افطر لا شیء علیه وعن ابی یوسف و محمد رح فی النوادر ان علیه القضاء لان الشروع ملزم کالنذر وصار کالشروع فی الصلوة فی الوقت المکروه والفرق لابی حنیفة رح وهو ظاهر الروایة ان بنفس الشروع فی الصوم یسمی صائما حتی یحنث به الحالف علی الصوم فیصیر مرتکبا للنهی

بقدر امکان و باید دانست که درینصورت نیز اختلاف زفر و شافعی رح باشد **ف** اعنی نذر مذکور صحیح نخواهد شد نزد زفر و شافعی رح **ص** درحق روزه های مذکور بسبب آنکه نهی وارد است از روزه داشتن در پنج روز مذکور چه پیغمبر صلعم فرموده است که روزه مدارید درین روزها چه این روزها روز خوردن و نوشیدن و ملاعبت مرد با زن خود است **وجواب** از قول زفر و شافعی رح سابق مذکور شده است و اگر شخص مذکور در نذر خود تتابع شرط نکند پس نذر او شامل نمیشود روزه روزهای مذکور را اگر درین روزها روزه دارد پس باین روزه ها روزه نذر ادا نخواهد شد زیرا چه بسبب نذر مذکور واجب شده است بر او روزه کامل و روزه روزهای مذکور ناقص است بسبب نهی **ف** پس آنکه کامل باشد ناقص ادا نخواهد شد بلکه لازم است بر او که روزه دارد دوازده ماه که دران ماه رمضان و آن پنج روز نباشد **ص** بخلاف آنکه نذر نموده باشد روزه سال معین را چه درینصورت بر روزهٔ آن پنج روز ادا میشود روزهٔ نذر زیرا چه درینصورت بسبب نذر مذکور واجب میشود روزه روزهای مذکوره که ناقص است پس بر روزه های مذکوره ادا میشود روزه نذر به صفتیکه واجب شده است و باید دانست که شش صورت که در مسئلهٔ اولی مذکور شده است درین مسئله نیز اعتبار آن متصور است لهذا بنا بر معنی یمین در صورتیکه قضا کند پنج روزهٔ مذکوره را بر او کفارهٔ یمین نیز لازم می آید اگر معنی یمین اراده کرده باشد **مسئله ۲۲** اگر شخصی در روز عید اضحی نیت روزهٔ نفل کند از شب و بعد ازان افطار کند و روزه بشکند در روز مذکور پس بر او قضای آن لازم نمی آید نزد ابی حنیفه رح و همین ظاهر روایت است و از ابی یوسف و محمد رح مرویست در نوادر که قضای آن بر او لازم است زیرا چه بسبب شروع نمودن روزه نفل در روز مذکور واجب میشود آن روزه چنانچه بسبب نذر واجب میشود چنانچه نماز نفل واجب میشود بسبب شروع نمودن در وقت مکروه و وجه ظاهر روایت این است که بمجرد شروع نمودن روزه شخص را روزه دار گفته میشود لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله من فردا روزه نخواهم داشت پس او حانث میگردد بمجرد شروع نمودن او در روزه روز فردا و هرگاه چنین شد پس شروع کننده در روزهٔ روز عید اضحی بمجرد شروع نمودن در روزه روز مذکور مرتکب منهی و معصیت میگردد

فیجب ابطاله فلا تجب صیانته ووجوب القضاء یبتنی علیه ولا یصیر مرتکبا للنهی بنفس النذر وهو الموجب ولا بنفس الشروع فی الصلوة حتی یتم رکعة ولهذا لا یحنث به الحالف علی الصلوة فتجب صیانة المؤدی ویکون مضمونا بالقضاء وعن ابی حنیفة رح انه لا یجب القضاء فی فصل الصلوة ایضا والاظهر هو الاول والله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

قال الاعتکاف مستحب فی الصحیح انه سنة مؤکدة لان النبی علیه السلام واظب علیه فی العشر الاواخر من رمضان والمواظبة دلیل السنة وهو اللبث فی المسجد مع الصوم ونیة الاعتکاف اما اللبث فرکنه لانه ینبئ عنه فکان وجوده به والصوم من شرطه عندنا خلافا للشافعی رح والنیة شرط فی سائر العبادات هو یقول ان الصوم عبادة وهو اصل بنفسه فلا یکون شرطا لغیره ولنا قوله علیه السلام لا اعتکاف الا بالصوم والقیاس فی مقابلة النص المنقول غیر مقبول ثم الصوم شرط لصحة الواجب منه روایة واحدة ولصحة التطوع فیما روی الحسن عن ابی حنیفة رح لظاهر ما روینا وعلی هذه الروایة لا یکون اقل من یوم وفی روایة الاصل وهو قول محمد رح اقله ساعة فیکون من غیر صوم لان مبنی النفل علی المساهلة الا تری انه یقعد فی صلوة النفل مع القدرة علی القیام

پس واجب میشود براو که باطل کند آنرا نه آنکه محافظت واتمام آن نماید و واجب نمیشود قضای نفل بعد از شروع اگر بشکند آنرا مگر در صورتیکه محافظت واتمام آن واجب باشد بر شروع کننده و بعد از شروع در اینجا چنین نیست بخلاف نذر روزهٔ روز عید چه انسان بمجرد نذر مذکور مرتکب منهی و معصیت نمیشود و این نذر سبب وجوب روزهٔ مذکور است نه شروع نمودن دران پس آن نذر صحیح میشود بخلاف شروع نمودن در نماز نفل در وقت مکروه چه بسبب مجرد شروع نمودن دران انسان مرتکب منهی و معصیت نمیشود بلکه مرتکب آن میشود وقتیکه یک رکعت تمام کند لهذا اگر سوگند خورد کسی که والله نماز نفل نخواهم گذارد در فلان وقت پس او بسبب شروع نمودن در نماز نفل در وقت مذکور حانث نمیگردد مگر وقتیکه تمام کند یک رکعت را پس درینصورت بسبب شروع نمودن در نماز مذکور محافظت واتمام آن واجب میشود لهذا اگر بشکند آنرا قضای آن بر و واجب میشود و باید دانست که از ابی حنیفه رح مرویست که درینصورت نیز قضای این نماز بر و واجب نمیشود لیکن ظاهر همانست که واجب میشود والله اعلم

باب در بیان اعتکاف باید دانست که عکاف عبارت است از مکث کردن در مسجد مع روزه و نیت اعتکاف اما مکث نمودن در مسجد پس رکن اعتکاف است زیرا چه لفظ اعتکاف دلالت میکند بر معنی مکث **ص** واما نیت پس آن شرط است چنانچه شرط است در جمیع عبادات واما روزه پس آن نیز شرط اعتکاف است نزد علمای ما بخلاف قول شافعی رح چه او رح میگوید که روزه خود عبادت است اصالة پس شرط عبادت دیگر نخواهد شد و دلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که اعتکاف نمیشود مگر بروزه و قیاس شافعی رح بمقابل این حدیث مقبول نیست و بعد از ان باید دانست که روزه شرط است برای اعتکافیکه واجب باشد و درین اختلاف روایت نیست و روزه برای اعتکاف نفل نیز شرط است بنا بر روایت حسن رح از ابی حنیفه رح و دلیل این روایت ظاهر عبارت حدیث مذکور است و بنا بر این روایت اعتکاف نفل کم از یک روزه نمیشود و در مبسوط مرویست از ابی حنیفه رح که اقل مدت اعتکاف یکساعت است و همین قول محمد رح است و بنا بر این روایت اعتکاف نفل بدون روزه یافته میشود زیرا چه بنای نفل بر مساهله است لهذا نشسته نماز نفل گذاردن رواست باوجود قدرت قیام مسئله ۱ - اعتکاف در عشره اخیر از رمضان سنت موکده است و همین صحیح است زیرا چه پیغمبر صلعم بران مواظبت نموده است

ولو شرع فيه ثم قطعه لا يلزمه القضاء في رواية الاصل لانه غير مقدر فلم يكن القطع ابطالا وفي رواية الحسن يلزمه لانه مقدر باليوم كالصوم تنبيه الاعتكاف لا يصح الا في مسجد جماعة لقول حذيفة رض لا اعتكاف الا في مسجد جماعة وعن ابي حنيفة رح انه لا يصح الا في مسجد يصلى فيه الصلوات الخمس لانه عبادة انتظار الصلوة فيختص بمكان يؤدى فيه اما المرأة تعتكف في مسجد بيتها لانه هو الموضع لصلوتها فيتحقق انتظارها فيه ولو لم يكن لها في البيت مسجد تجعل موضعا فيه فتعتكف فيه ولا يخرج من المسجد الا لحاجة الانسان او الجمعة اما الحاجة لحديث عائشة رض كان النبي عليه السلام لا يخرج من معتكفه الا لحاجة الانسان ولانه معلوم وقوعها ولا بد من الخروج في تقضيتها فيصير الخروج لها مستثنى ولا يمكث بعد فراغه من الطهور لان ما ثبت بالضرورة يتقدر بقدرها واما الجمعة فلانها من اهم حوائجه وهي معلوم وقوعها وقال الشافعي رح الخروج اليها مفسد لانه يمكنه الاعتكاف في الجامع ونحن نقول الاعتكاف في كل مسجد مشروع واذا صح الشروع فالضرورة مطلقة في الخروج ويخرج حين تزول الشمس لان الخطاب يتوجه بعده

مسئله ۲- اگر شخصی شروع کند اعتکاف نفل وبعد ازان قطع کند آنرا قضای آن براو لازم نمی آید بنا بر روایت مبسوط زیراچه بنا براین روایت مدت اعتکاف مقدر نیست پس بسبب قطع بعد از شروع ابطال آن نمیشود وبنا بر روایت حسن رح قضای آن بر شخص مذکور لازم می آید زیراچه بنا براین روایت مدت اعتکاف مقدر است بیک روز مانند روزه مسئله ۳- اعتکاف صحیح نیست مگر در مسجدیکه نماز پنجگانه دران بجماعت گذارده میشود زیراچه حذیفه رض گفته است که اعتکاف نمیشود مگر در مسجد جماعت واز ابی حنیفه رح نیز چنین مروی است وزیراچه اعتکاف عبادت ست برای انتظار نماز پس مختص خواهد بود بمکان نماز که مسجد ست واما زن پس باید اوراکه اعتکاف کند در مسجد خانه اعنی در مکانیکه آنرا در خانه خود برای گذاردن نماز پنجگانه مقرر نموده است چه آن مکان موضع نماز اوست پس انتظار او برای نماز آنجا متحقق خواهد شد مسئله ۴- اعتکاف کننده را باید که از مسجد بیرون نرود مگر برای بول وغائط یا برای نماز جمعه اما بیرون رفتن از مسجد وی را برای حاجت بجهت آن رواست که عایشه صدیقه رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم بیرون نمیرفت از مکان اعتکاف خود مگر برای دفع حاجت بشری وبجهت آنکه دفع حاجت بول وغائط انسان را ضروری ست پس بیرون رفتن از مسجد برای آن ضرور است پس خروج از مسجد برای این حاجت مستثنی ست ولیکن باید که بعد از فراغت از بول وغائط واستنجا درنگ نکند بیرون مسجد زیراچه انچه بنا بر ضرورت ثابت میشود پس آن بقدر ضرورت ثابت میشود اما بیرون رفتن او برای نماز جمعه پس بجهت آنست که نماز جمعه گذاردن از اهم حوائج انسان ست ووقوع آن معلوم ست وشافعی رح میگوید که بیرون رفتن برای نماز جمعه شکننده اعتکاف ست زیراچه انسان را ممکن ست که اعتکاف کند در مسجد جامع وعلمای ما میگویند که اعتکاف در هر مسجد مشروع ست وهرگاه شروع در اعتکاف صحیح گشت در هر مسجدی پس ضرورة نماز جمعه مباح خواهد کرد بیرون رفتن وی را ازان مسجد وبعد ازان باید دانست که باید که برای نماز جمعه بیرون شود از مسجد بعد از وقت زوال زیراچه خطاب شرع برای نماز جمعه متوجه می شود براو بعد از وقت زوال

وان كان منزله بعيدا عنه يخرج في وقت يمكنه ادراكها ويصلي قبلها اربعا وفي رواية ستا الاربع سنة وركعتان تحية المسجد وبعدها اربعا او ستا على حسب الاختلاف في سنة الجمعة وسنتها توابع لها فالحقت بها ولو اقام في مسجد الجامع اكثر من ذلك لا يفسد اعتكافه لانه موضع اعتكاف الا انه لا يستحب لانه التزم اداءه في مسجد واحد فلا يتمها في مسجدين من غير ضرورة ولو خرج من المسجد ساعة بغير عذر فسد اعتكافه عند ابي حنيفة رح لوجود المنافي وهو القياس وقالا لا يفسد حتى يكون اكثر من نصف يوم وهو الاستحسان لان في القليل ضرورة **قال** واما الاكل والشرب والنوم يكون في معتكفه لان النبي عليه السلام لم يكن له ماوى الا المسجد ولانه يمكن قضاء هذه الحاجة في المسجد فلا ضرورة الى الخروج ولا بأس بان يبيع ويبتاع في المسجد من غير ان يحضر السلعة لانه قد يحتاج الى ذلك بان لا يجد من يقوم بحاجته الا انهم قالوا يكره احضار السلعة للبيع والشراء لان المسجد محرز عن حقوق العباد وفيه شغله بها

واگر مکان او دور باشد از مسجد جامع باید که بیرون شود از مسجد خود در وقتیکه ممکن باشد ویرا رسیدن در مسجد جامع در وقت نماز جمعه **مسئله ۵** بعد از رسیدن در جامع مسجد چهار رکعت سنت جمعه گذارد و بعضی گفته اند که شش رکعت نماز گذارد چهار سنت و دو رکعت تحیة المسجد و بعد از نماز جمعه چهار رکعت یا شش رکعت گذارد بنا بر اختلاف در رکعت سنت بعد از نماز جمعه و این سنت گذاردن ویرا روا است در مسجد جامع زیرا چه سنت تابع فرض است پس گذاردن سنت نیز به تبعیت فرض جائز خواهد بود **ف** و حاصل آنکه آن قدر وقت که دران فرض و سنت ادا کند در مسجد جامع مکث نماید و زیاده ازان در انجا مکث ننماید و معهذا اگر زیاده ازان مکث نماید در انجا اعتکاف او فاسد نمیگردد **ص** زیرا چه مسجد جامع نیز موضع اعتکاف است ولیکن زیاده ازان مکث نمودن ویرا دران مسجد غیر مستحب است زیرا چه او التزام نموده است ادای اعتکاف را در یک مسجد پس باید که آنرا در دو مسجد تمام نکند بدون ضرورت **مسئله ۶** اگر اعتکاف کننده از مسجد اعتکاف یکساعت بیرون شود بغیر عذر اعتکاف او فاسد میگردد نزد ابی حنیفه رح بسبب متحقق شدن منافی اعتکاف و همین موافق قیاس است و صاحبین رح گفته اند که بسبب بیرون شدن از مسجد اعتکاف او **ص** فاسد نمیشود مگر وقتیکه زیاده از نصف روز سکونت کند بیرون مسجد و این بنا بر استحسان است و وجه آن این است که خروج از مسجد معتکف را عفو است برای دفع حرج وقتیکه آن خروج در زمانه قلیل باشد و نصف روز و کمتر ازان قلیل است **ف** و زیاده از نصف روز کثیر **ص** **مسئله ۷** اعتکاف کننده را باید که بخورد و بنوشد در مکان اعتکاف خود بجهت آنکه پیغمبر صلعم را در ایام اعتکاف مسکن نبود مگر مسجد و بجهت آنکه دفع این حاجت ممکن است در مسجد پس برای آن بیرون رفتن از مسجد ضرور نیست **مسئله ۸** مضائقه نیست معتکف را که خرید و فروخت نماید در مسجد بی اینکه مبیع حاضر نماید زیرا چه او گاهی محتاج میشود بسوی خریدن و فروختن بسبب آنکه کسی رفیق وی نیست که برای وی سرانجام این کار نماید و فقها گفته اند که حاضر کردن مبیع برای فروختن و خریدن در مسجد مکروه است زیرا چه مسجد خالصا برای خدا تعالی گردانیده شده است و در حاضر نمودن مبیع در مسجد مسجد به آن مشغول می گردد

ویکره لغیر المعتکف البیع والشراء فیه لقوله علیه السلام جنبوا مساجدکم صبیانکم الی ان قال وبیعکم وشراءکم قال ولا یتکلم الا بخیر ویکره له الصمت لان صوم الصمت لیس بقربة فی شریعتنا لکنه یتجانب ما یکون ماثما ویحرم علی المعتکف الوطی لقوله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد وکذا اللمس والقبلة لانه دواعیه فیحرم علیه اذ هو محظوره کما فی الاحرام بخلاف الصوم لان الکف رکنه لا محظوره فلم یتعد الی دواعیه فان جامع لیلا او نهارا عامدا او ناسیا بطل اعتکافه لان اللیل محل الاعتکاف بخلاف الصوم وحالة العاکفین مذکرة فلا یعذر بالنسیان ولو جامع فیما دون الفرج فانزل او قبل او لمس فانزل یبطل اعتکافه لانه فی معنی الجماع حتی یفسد به الصوم ولو لم ینزل لا یفسد وان کان محرما لانه لیس فی معنی الجماع وهو المفسد ولهذا لا یفسد به الصوم ومن اوجب علی نفسه اعتکاف ایام لزمه اعتکافها بلیالیها لان ذکر الایام علی سبیل الجمع یتناول ما بازائها من اللیالی یقال ما رأیتک منذ ایام والمراد بلیالیها وکانت متتابعة

مسئله ۹ غیر معتکف را خریدن وفروختن در مسجد مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که در دارید مساجد خود را از طفلان خود و از بیع و شری خود مسئله ۱۰ معتکف را باید که بسخن نیک تکلم نماید والتزام خاموشی نکند چه آن مکروه است زیرا چه روزهٔ سکوت عبادت نیست در دین و شریعت محمدی ولیکن سخنی که از قبیل گناه است از ان احتراز نماید مسئله ۱۱ معتکف را وطی کردن حرام است زیرا چه خدایتعالی در قرآن مجید فرموده است که شما با زنان مباشرت مکنید در حالیکه معتکف باشید در مسجدها وهمچنین حرام است مس کردن و بوسه گرفتن زیرا چه این هر دو از دواعی وطی است ف اعنی باعث میشود بر وطی ص ووطی در اعتکاف منع است صریح پس چیزی که باعث میشود بر وطی نیز منع خواهد بود مانند وطی چنانچه جماع بعد از احرام حج صریحاً پس منع است باعث و داعی آن که مس و بوسه است ف سوال وطی در حالت روزه حرام است پس باید که دواعی آن نیز حرام باشد وحال آنکه چنین نیست ص جواب ترک جماع رکن روزه است وجماع منافی آنست لهذا جماع دران منع است ضمناً وتبعاً ونهی صریح دران وارد است وانچه منع میشود ضمناً پس دواعی آن در حکم آن گردانیده نمی شود مسئله ۱۲ معتکف اگر جماع کند در شب یا در روز عمداً یا بفراموشی اعتکاف او باطل میشود زیرا چه شب نیز محل اعتکاف است ف مانند روز ص بخلاف روزه وحالت اعتکاف باعث یاد داشتن آنست پس فراموشی دران عذر شمرده نمیشود مسئله ۱۳ اگر معتکف جماع کند در غیر فرج وانزال کند بسبب آن یا بوسه گیرد یا مس نماید وانزال شود بسبب آن اعتکاف او باطل میشود زیرا چه آن در معنی جماع است لهذا بسبب آن روزه می شکند واگر بسبب جماع مذکور وبوسه ومس انزال نشود پس این چیزها اگرچه درینصورت نیز حرام است ولیکن بسبب آن اعتکاف باطل نمیشود زیرا چه این چیزها درینصورت در معنی جماع نیست لهذا بسبب آن روزه نمیشکند مسئله ۱۴ اگر شخصی اعتکاف چند روز را بر خود واجب گرداند بسبب نذر پس لازم میشود اعتکاف آن روزها مع شبهای آن زیرا چه ذکر روزها بر سبیل جمع شامل میشود شبها را که بمقابل آن روزها است بجهت آنکه همه اوقات چه روز وچه شب قابل اعتکاف است بخلاف روزه چه بنای آن بر تتابع نیست ونیز لازم میشود بر او تتابع ف اعنی لازم میشود که اعتکاف نماید دران روزها پی در پی

وان لم يشترط التتابع لان مبنى الاعتكاف على التتابع لان الاوقات كلها قابلة له بخلاف الصوم لان مبناه على التفرق لان الليالى غير قابلة للصوم فيجب على التفرق حتى ينص على التتابع وان نوى الايام خاصة صحت نيته لانه نوى الحقيقة ومن اوجب اعتكاف يومين يلزمه بلياليهما وقال ابو يوسف رح لا تدخل الليلة الاولى لان المثنى غير الجمع وفى المتوسطة ضرورة الاتصال وجه الظاهر ان فى المثنى معنى الجمع فيلحق به احتياطا لامر العبادة والله اعلم

كتاب الحج

الحج واجب على الاحرار البالغين العقلاء الاصحاء اذا قدروا على الزاد والراحلة فاضلا عن المسكن وما لا بد منه وعن نفقة عياله الى حين عوده وكان الطريق آمنا وصفه بالوجوب وهو فريضة محكمة ثبتت فرضيتها بالكتاب وهو قوله تعالى ولله على الناس حج البيت الآية ولا يجب فى العمر الا مرة واحدة

ص اگرچه شرط آن نه کرده باشد زیراچه بنای اعتکاف بر تتابع است بخلاف روزه چه شبها قابل آن نیست پس اگر روزهٔ چند روز را نذر کند کسی واجب میشود براو روزهٔ آن روزها و تتابع دران واجب نمیشود مگر وقتیکه تصریح نماید به آن در نذر خود و اگر درصورت مذکوره شخص مذکور نیت اعتکاف روزها نماید فقط صحیح است زیراچه او اراده کرد از کلام حقیقت آنرا مسئله ۵ اگر واجب گرداند شخصے بر ذات خود اعتکاف دو روز را لازم میشود براو اعتکاف آن دو روز مع شبهاے آن و این ظاهر روایت است و ابو یوسف رح گفته است که شب اول دران داخل نمیشود زیراچه تثنیه غیر جمع است و شبی که درمیان آن دو روز است پس آن داخل است تا اتصال و تتابع حاصل شود ف چه بناے اعتکاف بر آن است ص و وجه ظاهر روایت این است که در تثنیه معنی جمع متحقق است پس در حکم جمع گردانیده خواهد شد بجهت احتیاط در امر عبادت والله اعلم

کتاب در بیان حج

ف و آن در لغت بمعنے قصد است و در شرع عبارت است از قصد مخصوص بسوی مکان خاص و باید دانست که فرض در حج دو چیز است یکی احرام و دوم وقوف بعرفات و باقی اعمال از واجبات و سنت است چنانچه بیان آن خواهد آمد انشاء الله تعالی ص مسئله ۱ حج فرض است بر انسانیکه آزاد و عاقل و بالغ و صحیح البدن است بشرطیکه قادر باشد بر زاد و راحله اعنی زادراه و سواری درحالیکه این هر دو زائد باشد از مسکن و از چیزی که ضرور و درکار است انسان را ف چون جامهٔ بدن و خادم و اثاث البیت ص و هم زائد باشد از نفقه عیال او تا آن زمان که مراجعت نماید و باز آید بخانهٔ خود و معهذا امن طریق نیز شرط است ف و امن طریق عبارت است از اینکه سلامتی در راه غالب باشد و اگر میان او و میان مکه راه دریا باشد که آنرا بحر میگویند پس این عذر است مانند خوف راه و نهرها که آنرا بحر گفته نمیشود چون فرات و دجله و جیحون پس آن مانع استطاعت نیست کذا در قاضی خان نقلاً از جامع صغیر ص و باید دانست که فرضیت حج ثابت است به آیهٔ قرآن چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که برای خدا واجب است بر مردمان حج خانهٔ کعبه مسئله ۲ حج فرض نیست بر انسان مگر در تمامی عمر یکبار

لانه علیه السلام قیل له الحج فی کل عام ام مرة و احدة فقال لا بل مرة فما زاد فهو تطوع ولان سببه البیت و انه لا یتعدد فلا یتکرر الوجوب ثم هو واجب علی الفور عند ابی یوسف رح وعن ابی حنیفة رح ما یدل علیه و عند محمد و الشافعی رح علی التراخی لانه وظیفة العمر فکان العمر فیه کالوقت فی الصلوة وجه الاول انه یخص بوقت خاص والموت فی سنة واحدة غیر نادر فیتضیق احتیاطا ولهذا کان التعجیل افضل بخلاف وقت الصلوة لان الموت فی مثله نادر وانما شرط الحریة والبلوغ لقوله علیه السلام ایما عبد حج عشر حجج ثم اعتق فعلیه حجة الاسلام وایما صبی حج عشر حجج ثم بلغ فعلیه حجة الاسلام ولانه عبادة والعبادات باسرها موضوعة عن الصبیان والعقل شرط لصحة التکلیف وکذا صحة الجوارح لان العجز دونها لازم والاعمی اذا وجد من یکفیه مؤنة سفره ووجد زادا وراحلة لا یجب علیه الحج عند ابی حنیفة رح خلافا لهما وقد مر فی کتاب الصلوة واما المقعد فعن ابی حنیفة رح انه یجب لانه مستطیع بغیره

بجهت آنکه شخصی پرسیده بود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که آیا حج در هر سال فرض میشود یا در تمامی عمر یک مرتبه فرمود که نه بلکه یکبار فرض است وزیاده ازان نفل است وبجهت آنکه سبب وجوب حج خانهٔ کعبه است وآن متعدد نیست پس وجوب حج نیز متعدد نخواهد شد وبعد ازان باید دانست که نزد ابی یوسف رح ادای حج واجب است بر سبیل فور ف اعنی در سالیکه شرائط مذکوره یافته شود در حق کسی پس واجب میشود که او فوراً در انسال ادای ص حج نماید وتاخیر نماید تا بسال دیگر وانچه از ابی حنیفه رح مرویست دلالت میکند بر اینکه قول او موافق قول ابی یوسف رح است ونزد محمد وشافعی رح وجوب آن بر سبیل تراخیست ف نه بر سبیل فور ص زیراچه حج در تمامی عمر یک مرتبه فرض است پس تمامی عمر در حق حج بمنزلهٔ وقت نماز است در حق نماز ف وبر انسان واجب نیست که نماز در اول وقت آن ادا نماید بلکه واجب است ادای نماز در تمامی وقت آن خواه در اول خواه در آخر ص ووجه قول شیخین رح اینست که ادای حج مختص است بوقت خاص از ایام سال ف که عبارت است از شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه ص وموت در مدت یک سال نادر نیست ف پس اگر تاخیر نماید تا سال دیگر احتمال است که مرگ پیش آید وادای حج میسر نشود ص بنا بر آن واجب گردانیده شد ادای حج بر سبیل فور احتیاطاً لهذا التعجیل آن بعد از تحقق شرائط افضل است به اتفاق همه بخلاف وقت نماز چه موت در مثل آن نادر است وباید دانست که وجه اشتراط حریت این است که پیغمبر صلعم فرموده است که بنده اگر ده حج نماید وبعد ازان آزاد کرده شود پس حج فرض بر او لازم می آید ووجه اشتراط بلوغ یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که صبی اگر ده حج نماید وبعد ازان بالغ گردد پس حج فرض بر وی لازم می آید ودوم اینست که حج عبادت است وهیچ عبادت بر صبی واجب نیست وهمچنین عقل شرط است چه تکلیف شرعی بدون آن صحیح نمیشود وهمچنین صحت بدن شرط است زیراچه بدون آن عاجز میشود انسان از ادای تکلیف شرعی پس نابینا اگر یابد کسی را که رفاقت او نماید در سفر وهم زاد وراحله باشد وی را حج واجب نمیشود بر ونزد ابی حنیفه رح ونزد صاحبین رح واجب میشود چنانچه بیان آن در کتاب الصلوة گذشته است ودر حق جا مانده از ابی حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره بر جا مانده حج واجب است زیراچه او صاحب استطاعت است بسبب غیر

فاشبه المستطيع بالراحلة وعن محمد انه لا يجب لانه غير قادر على الاداء بنفسه بخلاف الاعمى لانه لو هدى يؤدى بنفسه فاشبه الضال عنه ولا بد من القدرة على الزاد والراحلة وهو قدر ما يكترى به شق محمل او رأس زاملة وقدر النفقة ذاهبا وجائيا لانه عليه السلام سئل عن السبيل اليه فقال الزاد والراحلة وان امكنه ان يكترى عقبة فلا شئ عليه لانهما اذا كانا يتعاقبان لم توجد الراحلة فى جميع السفر ويشترط ان يكون فاضلا عن المسكن وعما لا بد منه كالخادم واثاث البيت وثيابه لان هذه الاشياء مشغولة بالحاجة الاصلية ويشترط ان يكون فاضلا عن نفقة عياله الى حين عوده لان النفقة حق مستحق للمرأة وحق العبد مقدم على حق الشرع بامره وليس من شرط الوجوب على اهل مكة ومن حولهم الراحلة لانه لا تلحقهم مشقة زائدة فى الاداء فاشبه السعى الى الجمعة ولا بد من امن الطريق لان الاستطاعة لا تثبت دونه ثم قيل هو شرط الوجوب حتى لا يجب عليه الايصاء وهو مروى عن ابى حنيفة رح وقيل هو شرط الاداء دون الوجوب لان النبى عليه السلام فسر الاستطاعة بالزاد والراحلة لا غير

پس او مانند صاحب استطاعت است بسبب راحله واز محمد رح مرویست که برجا مانده مذکور حج واجب نیست زیرا که او بذات خود براداى آن قادر نیست بخلاف نابینا چه اگر کسی رهنمائی کند ویرا بذات خود اداى حج مینماید پس او مانند گم کنندهٔ راه است وباید دانست که زاد وراحله که شرط وجوب حج است عبارت است ازینکه قادر باشد دران مقدار مال که بآن کرایه بگیرد یک جانب محمل را ویک راس شتر بار بردار را وهم قادر باشد بر مقدار مالیکه نفقه کند آنرا در آمد ورفت واین قدرت شرط است بجهت آنکه از پیغمبر صلعم کسی پرسید که استطاعت براداى حج چه چیز است پس پیغمبر صلعم فرمود که زاد وراحله است پس اگر شخصی قادر باشد بر کرایه گرفتن سواری بشرکت باین طور که سوار شوند بر آن دو کس نوبت بنوبت پس بر شخص مذکور حج واجب نمیشود زیرا چه بر آن قدرت قادر نمیشود بر راحله در تمام سفر نیز شرط است که زاد وراحله زائد باشد از مسکن واز چیزی که ضرور ودر کار است چون خادم واثاث البیت وجامهٔ بدن زیرا چه این چیزها مشغول است بحاجت اصلی ونیز شرط است که زائد باشد از نفقه عیال او تا آن زمان که باز آید زیرا چه نفقه زن حق واجب است وحق عباد مقدم است بر حق شرع به امر شرع ف قال الله تعالى وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه اعنى تحقیق بیان نمود خدا برای شما چیزی که بر شما حرام است مگر وقتیکه مضطر شوید بسوی آن حرام کذا در عنایه ص وباید دانست که راحله برای وجوب حج شرط نیست در حق اهل مکه ودر حق کسانیکه بگرد آن سکونت دارند زیرا چه آنها را مشقت زیاده لاحق نمیشود در اداى حج پس رفتن براى حج در حق آنها مانند رفتن است براى نماز جمعه وباید دانست که امن راه نیز شرط است زیرا چه استطاعت رفتن براى حج بدون آن ثابت نمیشود وبعد از ان باید دانست که بعضی گفته اند که این شرط وجوب حج است ف زیرا چه استطاعت بدون امن راه متحقق نمیشود ص واین مرویست از ابی حنیفه رح وبعضی گفته اند که شرط اداى حج است نه شرط وجوب آن زیرا چه پیغمبر صلعم تفسیر استطاعت بزاد وراحله نموده است فقط وباید دانست که ثمرهٔ این اختلاف آنست که اگر شخصی بدون اداى حج بمیرد پیش از امن راه پس بنا بر قول اول وصیت بحج براو واجب نیست وبنا بر قول دوم وصیت مذکوره براو واجب میشود

قال ويعتبر في المرأة ان يكون لها محرم تحج به او زوج ولا يجوز لها ان تحج بغيرهما اذا كان بينها وبين مكة ثلثة ايام وقال الشافعي يجوز لها الحج اذا خرجت في رفقة ومعها نساء ثقاة لحصول الامن بالمرافقة ولنا قوله عليه السلام لا تحجن امرأة الا ومعها محرم ولانها بدون المحرم يخاف عليها الفتنة وتزداد بانضمام غيرها اليها ولهذا تحرم الخلوة بالاجنبية وان كان معها غيرها بخلاف ما اذا كان بينها وبين مكة اقل من ثلثة ايام لانه يباح لها الخروج الى ما دون السفر بغير محرم واذا وجدت محرما لم يكن للزوج منعها وقال الشافعي له ان يمنعها لان في الخروج تفويت حقه ولنا ان حق الزوج لا يظهر في حق الفرائض والحج منها حتى لو كان الحج نفلا له ان يمنعها ولو كان المحرم فاسقا قالوا لا يجب عليها لان المقصود لا يحصل به ولها ان تخرج مع كل محرم الا ان يكون مجوسيا لانه يعتقد اباحة مناكحتها ولا عبرة بالصبي والمجنون لانه لا يتاتى منهما الصيانة والصبية التي بلغت حدا لشهوة بمنزلة البالغة حتى لا يسافر بها من غير محرم ونفقة المحرم عليها لانها تتوسل به الى اداء الحج واختلفوا في ان المحرم شرط الوجوب او شرط الاداء على حسب اختلافهم في امن الطريق واذا بلغ الصبي بعدما احرم او اعتق العبد فمضيا لم يجزهما عن حجة الاسلام لان احرامهما انعقد لاداء النفل

مسئله ۳ در حق زن برای وجوب حج شرط است که محرم او یا شوهر او همراه او باشد در سفر حج وجائز نیست زن را که حج کند بغیر محرم و شوهر وقتیکه میان او و میان مکه مسافت سه روزه باشد و شافعی رح گفته است که زن را حج کردن جائز است وقتی که در قافله باشد و همراه او زنان صالحه و نیک باشند چه درین هنگام امن از فتنه حاصل است بسبب رفقا و دلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که حج نه کند زن مگر همراه محرم و دوم این است که بدون محرم خوف فتنه است در حق زن و بسبب همراه شدن زنان دیگر خوف فتنه زیاده میشود لهذا احرام است زن را که خلوت نماید با زن اجنبیه بخلاف آنکه اگر میان زن و میان مکه مسافت کم از سه روز باشد زیرا چه زن را رفتن این قدر مسافت بغیر محرم مباح است مسئله ۴ - اگر محرم زن همراه او باشد در سفر حج پس شوهر را نمیرسد که او را منع نماید از رفتن برای حج و شافعی رح گفته است که ویرا میرسد که منع نماید آنرا زیرا چه بسبب رفتن برای حج همراه محرم مقصود شوهر فوت میشود و دلیل علمای ما این است که حق شوهر ظاهر نمیشود در حق فرائض و حج از فرائض است حتی اگر زن برای حج نفل رود همراه محرم پس شوهر را میرسد که منع نماید آنرا و باید دانست که اگر محرم زن فاسق باشد پس فقها گفته اند که درینصورت بر زن حج کردن فرض نمیشود زیرا چه از همراه شدن او مقصود حاصل نمی شود مسئله ۵ زن را میرسد که همراه محرم به سفر حج رود مگر همراه محرمیکه مجوسی باشد زیرا چه در اعتقاد او مباح است ویرا که نکاح کند آن زن را و همچنین محرمیکه ف صبی ص یا مجنون است همراهی او منع است زیرا چه آنها نمی توانند که محافظت زن نمایند از فتنه مسئله ۶ صبیه که بحد شهوت رسیده باشد بمنزله بالغه است پس جائز نیست ویرا که سفر کند بدون محرم مسئله ۷ زنی که بسفر حج رود همراه محرم خود پس نفقه آن محرم بروی است زیرا چه آن زن به او توسل گرفته است در ادای حج و باید دانست که علما را اختلاف است درینکه همراهی محرم در حق زن شرط وجوب حج است یا شرط ادای آنست چنانچه اختلاف است در امن راه مسئله ۸ اگر صبی احرام نماید و بعد از ان بالغ گردد و بهمان احرام مناسک حج تمام نماید پس باین حج حج فرض ادا نمیشود زیرا چه احرام او منعقد شده است برای ادای نفل پس آن احرام برای ادای فرض نخواهد گشت و همچنین اگر بنده احرام حج نماید و بعد از ان آزاد کرده شود و بهمان احرام حج تمام نماید

فلا ینقلب لاداء الفرض ولو جدد الصبی الاحرام قبل الوقوف ونوی حجة الاسلام جاز والعبد لو فعل ذلک لم یجز لان احرام الصبی غیر لازم لعدم الاهلیة اما احرام العبد لازم فلا یمکنه الخروج منه بالشروع فی غیره والله اعلم **فصل** والمواقیت التی لا یجوز ان یجاوزها الانسان الا محرما خمسة لاهل المدینة ذو الحلیفة ولاهل العراق ذات عرق ولاهل الشام جحفة ولاهل نجد قرن ولاهل الیمن یلملم هکذا وقت رسول الله علیه السلام هذه المواقیت لهؤلاء وفائدة التاقیت المنع عن تاخیر الاحرام عنها لانه یجوز التقدیم علیها بالاتفاق ثم الافاقی اذا انتهی الیها علی قصد دخول مکة علیه ان یحرم قصد الحج او العمرة او لم یقصد عندنا لقوله علیه السلام لا یجاوز احد المیقات الا محرما ولان وجوب الاحرام لتعظیم هذه البقعة الشریفة فیستوی فیه الحاج والمعتمر وغیرهما ومن کان داخل المیقات له ان یدخل مکة بغیر احرام لحاجته لانه یکثر دخوله مکة وفی ایجاب الاحرام فی کل مرة حرج بین فصار کاهل مکة حیث یباح لهم الخروج منها ثم دخولها بغیر احرام لحاجتهم بخلاف ما اذا قصد اداء النسک لانه یتحقق احیانا فلا حرج

پس باین حج حج فرض ادا نمیشود بدلیل مذکور وصبی مذکور اگر بعد از بلوغ تجدید احرام نماید پیش از وقوف عرفات ونیت حج فرض نماید حج فرض او جائز میشود وبنده مذکور اگر چنین نماید حج فرض او جائز نمیشود زیرا چه احرام حج نفل بر صبی مذکور لازم نبود چه صبی را اهلیت لزوم نیست وبندهٔ مذکور را احرام حج نفل لازم شده است پس ویرا جائز نیست که خارج شود ازان بسبب شروع نمودن در غیر آن والله اعلم

فصل در بیان مواقیت ف مواقیت جمع میقات ست ص وآن عبارت است از مکانیکه جائز نیست انسان راکه تجاوز نماید ازان ف وپیش رود ص بغیر احرام وآن پنج است یکی برای اهل مدینه منوره وآن موضعی است که نام آن ذوالحلیفه است ودوم برای اهل عراق که نام آن ذات عرق است وسوم برای اهل شام که نام آن جحفه است ف بضم جیم وسکون حا ص وچهارم برای اهل نجد که نام آن قرآن است وپنجم برای اهل یمن که نام آن یلملم است همچنین بیان نموده است پیغمبر صلعم این مواقیت را برای اهل آن وباید دانست که فائده آن این است که تاخیر احرام از مواقیت مذکوره جائز نیست اما تقدیم احرام از مواقیت مذکوره پس آن جائز است بالاتفاق **مسئله** آفاقی هرگاه برسد در مواقیت مذکوره بقصد دخول مکه پس واجب است برا وکه احرام نماید خواه مقصود او حج یا عمره باشد یا نباشد واین نزد علمای ما است ف وباید دانست که آفاقی آنرا گویند که مسکن او خارج مواقیت باشد چون اهل کوفه وبصره ص ووجه **مسئله** یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که تجاوز نکند کسی از میقات مگر در حالی که محرم باشد ودوم این است که وجوب احرام برای تعظیم مکه معظمه است پس دران حج کننده ف وتاجر ص وعمره کننده وغیره برابر است **مسئله** کسانی که داخل میقات اند جائز است آنهارا که در مکه در آیند بغیر احرام چه آنهارا بآن حاجت است زیرا چه آنها بارها در مکه میروند ودر واجب گردانیدن احرام برای هر بار حرج بین است پس آنها مانند اهل مکه اند پس چنانچه اهل مکه را بعد از بر آمدن از مکه در آمدن دران بغیر احرام جائز است همچنین جائز است مر کسانی را که داخل میقات اند بخلاف آنکه اگر آنها قصد حج نمایند چه درینصورت آنهارا در آمدن در مکه بدون احرام جائز نیست زیرا چه قصد حج احیانا میشود پس در واجب گردانیدن احرام برای حج حرج لازم نمی آید

فان قدم الاحرام علی هذه المواقیت جاز لقوله تعالی واتموا الحج والعمرة لله واتمامهما ان یحرم بهما من دویرة اهله کذا قاله علی و ابن مسعود رض والافضل التقدیم علیها لان اتمام الحج مفسر به والمشتقه فیه اکثر والتعظیم وفروعن ابی حنیفة انما یکون افضل اذا کان بیلك نفسه ان لا یقع فی محظور ومن کان داخل المیقات فوقته الحل معناه الحل الذی بین المواقیت وبین الحرم لانه یجوز احرامه من دویرة اهله وبا وراء المیقات الی الحرم مکان واحد ومن کان بمکة فوقته فی الحج الحرم وفی العمرة الحل لان النبی علیه السلام امر اصحابه ان یحرموا بالحج من جوف مکة وامر اخا عائشة رض ان یعمرها من التنعیم وهو فی الحل ولان اداء الحج فی عرفة وهی فی الحل فیکون الاحرام من الحرم لیتحقق نوع سفر واداء العمرة فی الحرم فیکون الاحرام من الحل لهذا الا ان التنعیم افضل لورود الاثر به والله اعلم

باب الاحرام

واذا اراد الاحرام اغتسل او توضأ والغسل افضل لما روی انه علیه السلام اغتسل لاحرامه الا انه للتنظیف حتی تؤمر به الحائض وان لم یقع فرضا عنها فیقوم الوضوء مقامه کما فی الجمعة لکن الغسل افضل لان معنی النظافة فیه اتم ولانه علیه السلام اختاره **قال** ولبس ثوبین جدیدین

مسئله ۴ - اگر کسی مقدم از مواقیت مذکوره احرام حج نماید جائز است بجهت آنکه خدا تعالی فرموده است در قرآن مجید که اتمام حج وعمره نمائید واتمام آن عبارت است از اینکه احرام آن کند انسان از خانهٔ خود وچنین گفته اند علی وابن مسعود رض **مسئله ۴** افضل این است که انسان مقدم از میقات احرام حج نماید بجهت آنکه اتمام حج به آن تفسیر نموده شده است چنانچه مذکور شد از علی وابن مسعود رض وبجهت آنکه مشقت دران زائد است وهم تعظیم خانه خدا دران زیاده است واز ابی حنیفه مرویست که تقدیم احرام از میقات افضل نیست مر انسان را مگر وقتی که او قادر باشد بر نیکو در محظورات حج نیفتد **ف** ومراد از محظورات حج آن چیزها است که ارتکاب آن محرم را منع است چون قتل صید مثلا **ص مسئله ۵** کسیکه داخل مواقیت مذکوره است پس میقات او زمین حل است که واقع شده است میان مواقیت ومیان حرم زیرا چه جائز است ویرا که از خانهٔ خود احرام نماید واز میقات تا حرم مکان واحد است **مسئله ۶** کسیکه در مکه است پس میقات او برای حج زمین حرم است وبرای عمره زمین حل بجهت آنکه پیغمبر صلعم امر کرده است مر اصحاب خود را رض به اینکه احرام حج نماید از جوف مکه وامر کرد برادر عائشه صدیقه رض را باینکه عائشه رض را به تنعیم برد تا او از انجا احرام عمره نموده عمره ادا کند وتنعیم موضعی است در زمین حل وبجهت آنکه ادای حج در عرفات است وعرفات در زمین حل واقع است پس احرام آن از حرم کرده خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود وعمره در حرم ادا نموده میشود پس احرام آن از زمین حل خواهد شد تا نوعی از سفر متحقق شود ولیکن احرام نمودن برای عمره در موضع تنعیم افضل است بجهت آنکه پیغمبر صلعم عایشه رض را بآن امر کرده است والله اعلم

باب در بیان احرام **مسئله ۱** هرگاه خواهد انسان که احرام نماید باید که غسل یا وضو کند وغسل افضل است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم غسل کرده است برای احرام ولیکن هرگاه این غسل برای نظافت است حتی که حائض را نیز در حالت حیض بآن امر کرده است اگرچه باین غسل غسل فرض او ادا نمیشود پس وضو نیز قائم مقام آن میشود چنانچه در جمعه ولیکن غسل افضلست چه بسبب آن نظافت بوجه احسن حاصل میشود ونیز پیغمبر صلعم آنرا اختیار نموده است وبعد از غسل یا وضو باید که بپوشد دو جامه را نو باشد یا مستعمل

او غسلین ازاراً و رداء لانه علیه السلام ائتزر وارتدی عند احرامه ولانه ممنوع عن لبس المخیط ولابد من ستر العورة ودفع الحر والبرد وذلک فیما عیناه والجدید افضل لانه اقرب الی الطهارة **قال** ومس طیبا ان کان له وعن محمد رح انه یکره اذا تطیب بما یبقی عینه بعد الاحرام وهو قول مالک والشافعی رح لانه منتفع بالطیب بعد الاحرام ووجه المشهور حدیث عائشة رض قالت کنت اطیب رسول الله علیه السلام لاحرامه قبل ان یحرم ولان الممنوع عنه التطیب بعد الاحرام والباقی کالتابع له لاتصاله به بخلاف الثوب لانه مباین عنه **قال** وصلی رکعتین لما روی جابر رض ان النبی علیه السلام صلی بذی الحلیفة رکعتین عند احرامه **قال** وقال اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی لان اداءه فی ازمنة متفرقة واماکن متباینة فلا یعری عن المشقة عادة فیسأل التیسر وفی الصلوة لم یذکر مثل هذا الدعاء لان مدتها یسیرة واداءها عادة متیسر **قال** ثم یلبی عقیب صلوته لما روی ان النبی علیه السلام لبی فی دبر صلوته وان لبی بعدما استوت به راحلته جاز ولکن الاول افضل لما روینا وان کان مفردا بالحج ینوی بتلبیته الحج

ولیکن باید که شسته باشد آن دو جامه و آن رداء و ازار است بجهت آنکه پیغمبر صلعم در وقت احرام رداء و ازار پوشیده ست وبجهت آنکه پوشیدن جامهٔ دوخته منع است در حق محرم و ستر عورت و دفع گرمی و سردی ضرور است و این حاصلست از پوشیدن رداء و ازار و باید دانست که اگر هر دو جامه نو باشد افضل است چه در جامهٔ نو طهارت بی شبهه است و بعد از ان باید که پیش از احرام استعمال خوشبو نماید اگر میسر باشد و همین مشهور است و از محمد رح مرویست که استعمال خوشبو دیرا مکروه است وقتی که استعمال نماید خوشبوراکه بعد از احرام عین آن باقی ماند و همین قول امام مالک و شافعی رح است زیراچه در صورت مذکوره لازم می آید که او انتفاع گرفت بخوشبو بعد از احرام و وجه مشهور این است که مرویست که گفت عائشه رض که مالش خوشبوی کردم بر بدن رسول خدا صلعم برای احرام پیش از احرام **ف** و اثر آن بعد از احرام بر پیشانی مبارک باقی میماند **ص** وجز این نیست که استعمال خوشبو بعد از احرام منع است و اما انچه در بدن او باقیست بعد از احرام از خوشبوئیکه استعمال آن نموده است پیش از احرام پس آن تابع وی است بجهت اتصال آن ببدن وی بخلاف پارچه زیراچه آن جدا است و تابع نیست **ف** پس اگر بپوشد محرم پیش از احرام جامه دوخته را و باقی ماند در بدن او بعد از احرام جائز نیست حتی که اگر چنین نماید محرم بر او جزای آن لازم می آید چه آن چنان شمرده میشود که بعد از احرام پوشیده است آن را کذا در عنایه **ص** و بعد از ان باید که دو رکعت نماز گذارد بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم در ذو الحلیفه دوگانه نماز گذارد در وقت احرام و بعد از ادای دوگانه احرام کند و این دعا بخواند اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی یعنی بار خدایا من ارادهٔ حج کرده ام پس آسان کن آنرا برای من و قبول فرما آنرا از من زیراچه ادای حج در زمانهای مختلف و مکانهای متباین میشود و خالی از مشقت نمی باشد عادةً پس از خدا آسانی آن بخواهد و در نماز دوگانه این دعا نخواند زیراچه وقت آن نماز اندک است و از روی عادت ادای آن در وقت مذکور آسان است و بعد از ان در عقب نماز تلبیه بگوید بجهت آنکه پیغمبر صلعم تلبیه گفته است عقب نماز و اگر بعد از سوار شدن بر راحله خود تلبیه بگوید جائز است ولیکن تلبیه گفتن عقب نماز افضلست چه این موافق عمل پیغمبر صلعم است و باید دانست که اگر انسان فقط ارادهٔ حج دارد باید که بتلبیه خود نیت حج کند

لانه عبادة والاعمال بالنيات والتلبية ان يقول لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك قوله ان الحمد بكسر الالف لا بفتحها ليكون ابتداء لا بناء اذا الفتحة صفة الاولى وهو اجابة لدعاء الخليل صلوات الله عليه على ما هو المعروف في القصة ولا ينبغي ان يخل بشيء من هذه الكلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ينقص عنه ولو زاد فيها جاز خلافا للشافعي رح في رواية الربيع رح عنه هو اعتبره بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة كابن مسعود وابن عمر وابي هريرة رض زادوا على ما تو ولان المقصود به الثناء واظهار العبودية فلا يمنع من الزيادة عليه **قال** واذا لبى فقد حرم يعني اذا نوى لان العبادة لا تتادى الا بالنية الا انه لم يذكرها لتقدم الاشارة اليها في قوله اللهم اني اريد الحج ولا يصير شارعا في الاحرام بمجرد النية ما لم يات بالتلبية خلافا للشافعي رح لانه عقد على الاداء فلا بد من ذكر ما في تحريمة الصلوة ويصير شارعا بذكر يقصد به التعظيم سوى التلبية فارسية كانت او عربية هذا هو المشهور عن اصحابنا رح والفرق بينه وبين الصلوة على اصلهما ان باب الحج اوسع من باب الصلوة حتى يقام غير الذكر مقام الذكر كتقليد البدن فكذا غير التلبية وغير العربية **قال** وينفي ما نفى الله تعالى عنه من الرفث والفسوق والجدال والاصل فيه قوله تعالى فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج فهذا في صيغة النفي

زیرا چه حج عبادت است و در عبادات نیت شرط است و تلبیه عبارت است از نیکه بگوید لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و باید دانست که دران الحمد ان بکسر همزه است نه بفتح آن تا جمله خبریه مستانفه شود زیرا چه مدخول ان بفتح همزه صفت جمله ماقبل آن میشود و باید دانست که ذکر تلبیه اجابت دعای خلیل صلعم است بنا بر قصه مشهور و نباید که هیچ یکی ازین کلمات را ترک نماید در تلبیه زیرا چه این منقول است باتفاق جمیع راویان پس ازان کم نباید و اگر چیزی دران زیاده بگوید جائز است و نزد شافعی رح زیادتی دران جائز نیست بنا بر یک روایت و او میگوید که تلبیه مانند اذان و تشهد ذکر منظوم است و دلیل علمای ما یکی این است که بعضی از اصحاب جلیل الشان چون عبد الله ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رض زیاده نموده اند بر مقدار منقول از رسول خدا صلعم و دوم اینکه مقصود از تلبیه ثنای خدا تعالی و اظهار عبودیت است پس زیاده نمودن دران منع نیست و هرگاه تلبیه گفت به نیت حج پس او محرم شد **مسئله ۲** مجرد نیت بغیر تلبیه در شرع احرام متحقق نمیشود زیرا چه احرام عقد ادای حج است پس ذکر آن ضرور است چنانچه شروع در تحریمه نماز متحقق نمیشود بغیر ذکر تکبیر تحریمه **مسئله ۳** شروع در احرام حج صحیح می شود بذکر دیگر سوای تلبیه بشرطیکه آن ذکر چنان باشد که به آن تعظیم قصد نموده میشود خواه فارسی باشد آن ذکر یا عربی و همین مشهور است از علمای ما و باید دانست که نزد ابی یوسف رح تکبیر تحریمه جز به لفظ تکبیر جائز نیست و همچنین نزد محمد رح جز به لفظ عربی جائز نیست و درینجا ابو یوسف و محمد رح هر دو جائز داشته اند احرام حج را بغیر تلبیه بهر ذکر خواه عربی باشد خواه فارسی پس فرق میان حج و نماز نزد ایشان اینست که در باب حج وسعت است به نسبت باب نماز حتی که در باب حج غیر فعل ذکر چون قلاده بستن به گردن شتر قربانی قائم مقام ذکر میشود پس همچنین ذکر دیگر سوای تلبیه قائم مقام تلبیه خواهد شد اگر چه آن ذکر بزبان فارسی باشد **مسئله ۴** محرم را باید که پرهیز کند از چیزهائی که ازان نهی کرده است خدا تعالی چون رفث و فسوق و جدال زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که نیست رفث و نیست فسوق و نیست جدال در حج و مراد ازین نفی نهی است

والرفث الجماع والكلام الفاحش وذكر الجماع بحضرة النساء والفسوق المعاصي وهو في حال الاحرام اشد حرمة والجدال ان يجادل رفيقه وقيل مجادلة المشركين في تقديم وقت الحج وتاخيره ولا يقتل صيدا لقوله تعالى ولا تقتلوا الصيد وانتم حرم ولا يشير اليه ولا يدل عليه لحديث ابي قتادة رض انه اصاب حمار وحش وهو حلال واصحابه محرمون فقال النبي عليه السلام لاصحابه هل اشرتم هل دللتم هل اعنتم فقالوا لا فقال اذا فكلوا ولانه ازالة الامن عن الصيد لانه امن بتوحشه وبعده عن الاعين قال ولا يلبس قميصا ولا سراويل ولا عمامة ولا خفين الا ان لا يجد نعلين فيقطعهما اسفل من الكعبين لما روي ان النبي عليه السلام نهى ان يلبس المحرم هذه الاشياء وقال في اخره ولا خفين الا ان لا يجد نعلين فليقطعهما اسفل من الكعبين والكعب هنا المفصل الذي في وسط القدم عند معقد الشراك فيما روى هشام عن محمد رح ولا يغطي وجهه ولا رأسه وقال الشافعي يجوز للرجل تغطية الوجه لقوله عليه السلام احرام الرجل في رأسه واحرام المرأة في وجهها ولنا قوله عليه السلام لا تخمروا وجهه ولا رأسه فانه يبعث يوم القيامة ملبيا قاله في محرم توفي ولان المرأة لا تغطي وجهها معان في الكشف فتنة فالرجل بالطريق الاولى

وباید دانست که مراد از رفث جماع است یا کلام فحش است یا ذکر جماع است در حضور زنان ومراد از فسوق معاصیست وارتکاب معاصی اگرچه همیشه حرام است ولیکن در حالت احرام اشد حرام است ومراد از جدال این است که مجادله نماید با رفیق خود وبعضی گفته اند که عبارت است از مجادله مشرکان در تقدیم وقت حج وتاخیر آن مسئله ۵ محرم را روا نیست که قتل کند صید را زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل نکنید صید را در حالی که شما محرم باشید وهمچنین روا نیست ویرا که اشاره یا دلالت کند کسی را بسوی صید بجهت آنکه مرویست از ابی قتاده رض که شکار کرده بود گور خر را در حالی که او حلال بود واعنی غیر محرم ویاران او محرم بودند پس پیغمبر صلعم پرسید از یاران او آیا اشاره کرده اید آیا دلالت کرده اید شما آیا اعانت کرده اید شما پس گفتند آنها که نی پس فرمود پیغمبر صلعم که اگر چنین است بخورید آن صید را وبجهت آنکه اشاره ودلالت بسوی صید ازاله امن است از صید چه صید بوحشت ودوری خود از چشمها در امن می باشد مسئله ۶ پوشیدن پیراهن وسراویل ودستار وموزه مر محرم را روا نیست ولیکن اگر نیابد نعل را پس درین هنگام موزه را از زیر کعب بریده بجای نعل پوشد ومراد از کعب درینجا مفصلی است که در وسط قدم است ودر انجا شراک نعل بسته میشود وشتالنگ مراد نیست واین بنا بر روایت هشام است از محمد رح ودلیل مسئله اینست که پیغمبر صلعم محرم را از پوشیدن این چیزها منع کرده است وفرموده است که اگر محرم نیابد نعلین را پس باید که ببرد دو موزه را از زیر کعب وبپوشد آنرا بجای نعلین مسئله ۷ محرم را روا نیست که سر وروی خود را بپوشد وشافعی رح گفته است که پوشیدن روی جائز است در حق مرد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که احرام مرد در سر اوست واحرام زن در روی اوست ودلیل علمای ما یکی اینست که محرمی وفات کرد در عهد رسول خدا صلعم پس فرمود پیغمبر صلعم در حق او به مردمان که مپوشید روی او را ونه سر او را زیرا چه او در روز قیامت تلبیه گویان خواهد برخاست از گور خود ودوم این است که زن در حالت احرام روی خود را نمی پوشد بلکه وامیدارد روی خود را باوجودیکه در واداشتن روی زن خوف فتنه است پس مرد بالطریق اولی روی واداشتن جائز خواهد بود وحدیثیکه آورده است آنرا شافعی رح

وفائدة ما روی الفرق فی تغطیة الرأس **قال** ولا یمس طیبا لقوله علیه السلام الحاج الشعث التفل وکذا لا یدهن لما روینا ولا یحلق رأسه ولا شعر بدنه لقوله تعالی ولا تحلقوا رؤسکم الآیة ولا یقص من لحیته لانه فی معنی الحلق ولان فیه ازالة الشعث وقضاء التفث **قال** ولا یلبس ثوبا مصبوغا بورس ولا زعفران ولا عصفر لقوله علیه السلام لا یلبس المحرم ثوبا مسه زعفران ولا ورس ولان یکون غسیلا لا ینفض لان المنع للطیب لا للون وقال الشافعی رح لا باس بلبس المعصفر لانه لون لا طیب له ولنا ان له رائحة طیبة **قال** ولا باس بان یغتسل ویدخل الحمام لان عمر رض اغتسل وهو محرم ولا باس بان یستظل بالبیت والمحمل وقال مالک رح یکره ان یستظل بالفسطاط وما اشبه ذلک لانه یشبه تغطیة الرأس ولنا ان عثمان رض کان یضرب له فسطاط فی احرامه ولانه لا یمس بدنه فاشبه البیت ولو دخل تحت استار الکعبة حتی غطته ان کان لا یصیب راسه ولا وجهه فلا باس لانه استظلال ولا باس ان یشد فی وسطه الهمیان وقال مالک رح یکره اذا کان فیه نفقة غیره لانه لا ضرورة

پس مراد از ان بیان فرق است میان مرد و زن در پوشیدن سر یعنی زن را جائز است پوشیدن سر و مرد را جائز نیست **مسئله ۸** محرم را استعمال خوشبو روا نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که حج کننده را باید که ژولیده و پریشان موی باشد و هم در بدن او چرک باشد و همچنین نباید ویرا که در بدن یا در موی استعمال روغن کنجد وغیره نماید بجهت حدیث مذکور و همچنین باید که حلق نکند موی سر را و نه موی بدن را زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که حلق نکنید سرهای خود را تا آخر آیت و همچنین باید که قصر نکند ریش خود را بجهت آنکه قصر در معنی حلق است بجهت آنکه بسبب قصر ریش ژولیدگی زائل میشود و بعضی از چرک نیز زائل میشود **مسئله ۹** باید که محرم نپوشد جامه را که رنگ کرده باشد برنگ ورس یا زعفران یا بگل معصفر زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که نباید محرم را که بپوشد جامه رنگین را برنگ زعفران یا برنگ ورس مگر آنکه شسته باشد باینطور که بوی از ان زائل گشته باشد پس درین هنگام پوشیدن آن جائز است زیرا چه پوشیدن آن منع است بسبب بوی نه بسبب رنگ و شافعی رح گفته است که در پوشیدن جامه که رنگین باشد بگل معصفر مضائقه نیست زیرا چه درین رنگ خوشبو نیست و علمای ما میگویند که این رنگ بوی خوش میدارد **مسئله ۱۰** محرم اگر غسل نماید و در حمام رود پس در ان مضائقه نیست زیرا چه عمر رض غسل کرده است در حالیکه محرم بود و همچنین مضائقه نیست در نیکه محرم در سایه خانه یا در سایه محمل آرام گیرد و امام مالک رح گفته است که در سایه خیمه و خرگاه و مانند آن گرفتن آرام مکروه است در حق محرم بجهت آنکه این مانند پوشیدن سر است و دلیل علمای ما یکی این است که عثمان رض هرگاه بسفر حج میرفت برای وی در اثنای راه خیمه میزدند بعد از احرام و دوم این است که خیمه ببدن نمی چسپد پس آن مانند خانه است **مسئله ۱۱** اگر محرم داخل شود در سراپرده های کعبه پس در ان مضائقه نیست اگر آن پرده بسر و روی او چسپیده نشود زیرا چه در نیصورت محض در سایه آن آرام گرفته است **ف** و این در حق او مضائقه نیست **ص مسئله ۱۲** اگر محرم در کمر خود همیان زر به بندد پس در ان مضائقه نیست و امام مالک رح گفته است که این مکروه است اگر در ان همیان نفقه دیگر باشد زیرا چه در نیصورت دیر اضرورت نیست در نیکه نفقه دیگر را بردارد

ولنا انه لیس فی معنی لبس المخیط فاستوت فیه الحالتان ولا یغسل راسه ولا لحیته بالخطمی لانه نوع طیب ولانه یقتل هوام الرأس **قال**
ویکثر من التلبیة عقیب الصلوات کلما علا شرفا او هبط وادیا او لقی رکبان وبالاسحار لان اصحاب رسول الله علیه السلام رض
کانوا یلبون فی هذه الاحوال والتلبیة فی الاحرام علی مثال التکبیر فی الصلوة فیؤتی بها عند الانتقال من حال الی حال ویرفع
صوته بالتلبیة لقوله علیه السلام افضل الحج العج والثج فالعج رفع الصوت بالتلبیة والثج اسالة الدم **قال** فاذا دخل مکة ابتدأ
بالمسجد لما روی ان النبی علیه السلام کما دخل مکة دخل المسجد ولان المقصود زیارة البیت وهو فیه ولا یضره لیلا دخلها
او نهارا لانه دخول بلدة فلا تختص باحدهما واذا عاین البیت کبر وهلل وکان ابن عمر رض یقول اذا لقی البیت بسم الله والله اکبر
وقد رحم یعین فی الاصل المشاهد الحج شیئا من الدعوات لان التوقیت یذهب بالرقة وان تبرك بالمنقول منها فحسن **قال** ثم ابتدأ
بالحجر الاسود فاستقبله وکبر وهلل لما روی ان النبی علیه السلام دخل المسجد فابتدأ بالحجر فاستقبله وکبر وهلل **قال** ویرفع یدیه لقوله
علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن وذکر من جملتها استلام الحجر واستلمه ان استطاع من غیر ان یوذی مسلما لما روی ان النبی
علیه السلام قبل الحجر الاسود ووضع شفتیه علیه قال لعمر رض انك رجل یدوذی الضعیف فلا تزاحم الناس علی الحجر ولکن ان وجدت فرجة

ودلیل علمای ما این است که بستن همیان در کمر در معنی پوشیدن جامهٔ دوخته نیست و هرگاه چنین شد پس بودن نفقه غیر دران
و نبودن آن هر دو روا است **مسئله ۱۳** محرم را باید که بشوید موی سر و ریش خود را بخطمی بجهت آنکه این نوعی از خوشبوی
است و بجهت آنکه خطمی میکشد سپش را که در موی سر می باشد **مسئله ۱۴** محرم را باید که تلبیه بسیار بگوید در پس نماز و در هر وقت
که بر زمین بلند بالا رود یا فرود آید در زمین پست یا ملاقات کند با شتر سواران و در وقت صبح تلبیه اکثر بگوید زیرا چه اصحاب رض
و پیغمبر صلعم درین **ف** اوقات **ص** و احوال تلبیه می گفتند و باید دانست که تلبیه در احرام مانند تکبیر است در نماز پس باید که
تلبیه بگوید در وقت انتقال نمودن از حالی بحالی و باید که تلبیه به آواز بلند بگوید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که افضل حج عج
و ثج است و عج عبارت است از گفتن تلبیه به آواز بلند و ثج عبارت است از ریختن خون قربانیها **مسئله ۱۵** هرگاه
خواهد محرم که داخل شود در مکه باید که ابتدا کند آنرا در مسجد حرام بجهت آنکه مرویست که رسول خدا صلعم هرگاه میخواست که در مکه داخل شود
اولا در مسجد حرام داخل می شد و بجهت آنکه مقصود زیارت خانهٔ کعبه است و آن در مسجد حرام واقع است باید دانست که در روز
و شب هر وقتی که خواهد محرم در مکه داخل شود زیرا چه برای داخل شدن شهری اختصاص روز یا شب نیست **مسئله ۱۶** محرم
هرگاه ببیند خانهٔ کعبه را تکبیر و تهلیل بگوید و ابن عمر رض وقتی که میدید خانهٔ کعبه را میگفت بسم الله والله اکبر و محمد رح در مبسوط معین نکرده است
دعائی را در وقت دیدن خانهٔ کعبه زیرا چه اگر دعائی مقرر و معین شود پس دران حضور و رقت قلبی نمیشود و لیکن اگر بخواند دعائی را
که منقول است احسن است و بعد از ان باید دانست که ابتدا کند به حجر اسود بدانطور که متوجه شود بسوی آن و تکبیر و تهلیل بگوید بجهت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و درین تکبیر و تهلیل دستها بردارد چنانچه در تکبیر تحریمهٔ نماز بر میدارد زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است
که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع و یکی از ان این موضع است و نیز باید که استلام حجر اسود نماید اعنی بوسه دهد حجر اسود را اگر
میسر شود بی آنکه ایذا رسد کسی را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بوسه داد حجر اسود را بدانطور که هر دو لب مبارک را نهاد بر حجر اسود
و فرمود به عمر رض که تو مرد قوی هستی پس مزاحمت و مصادمت مکن تا ضعیف را ایذا نرسد و لیکن اگر فرصت یابی بی آنکه ایذا رسد کسی را

فاستلم والا فاستقبله وهلل وكبر ولان الاستلام سنة والتحرز عن اذى المسلم واجب **قال** وان امكنه ان يمس الحجر بشيء في يده كالعرجون وغيره ثم قبل ذلك فعله لما روى انه عليه السلام طاف على راحلته واستلم الاركان بمحجنه وان لم يستطع شيئا من ذلك استقبله وكبر وهلل وحمد الله وصلى على النبي عليه السلام **قال** ثم اخذ عن يمينه مما يلي الباب وقد اضطبع رداءه فيطوف بالبيت سبعة اشواط لما روى انه عليه السلام استلم الحجر ثم اخذ عن يمينه مما يلي الباب فطاف سبعة اشواط والاضطباع ان يجعل رداءه تحت ابطه الايمن ويلقيه على كتفه الايسر وهو سنة وقد نقل ذلك عن رسول الله عليه السلام **قال** ويجعل طوافه من وراء الحطيم وهو اسم لموضع فيما الميزاب يسمى به لانه حطم من البيت اى كسر وسمى حجرا لانه حجر منه اى منع وهو من البيت لقوله عليه السلام في حديث عائشة رض فان الحطيم من البيت فلهذا يجعل الطواف من ورائه حتى لو دخل الفرجة التي بينه وبين البيت لا يجوز الا انه اذا استقبل الحطيم وحده لا يجزيه الصلوة لان فرضية التوجه ثبت بنص الكتاب فلا يتادى بما ثبت بخبر الواحد احتياطا والاحتياط في الطواف ان يكون وراءه **قال** ويرمل في الثلث الاول من الاشواط والرمل ان يهز في مشيه الكتفين كالمبارز يتبختر بين الصفين وذلك مع الاضطباع وكان سببه اظهار الجلد للمشركين حين قالوا

پس بوسه بده بر حجر اسود وگرنه متوجه شو بسوی آن وتکبیر وتهلیل بگو وبجهت آنکه بوسه دادن بر حجر اسود سنت است واحتراز نمودن از ایذای مسلمان واجب است واگر ممکن باشد ویرا که مس نماید حجر اسود را بچیزی که در دست وی است چون شاخ خرما وغیره که در دست وی باشد ص وبعد ازان ببوسد آنرا پس باید که چنین کند زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم طواف خانه کعبه کرد در حالیکه سوار بود بر شتر خود وبوسه داد بر حجر اسود ورکن یمانی باینطور که مس کرد آنرا بچوبیکه در دست او بود مانند چوگان که آنرا محجن میگویند وبوسه داد بمحجن مذکور واگر اینهم نتواند باید که متوجه شود بسوی حجر اسود وتکبیر وتهلیل وحمد ودرود بر پیغمبر صلعم بخواند وبعد ازان طواف شروع کند از جانب راست خود که متصل دروازه خانه کعبه است وباید که پیش از شروع نمودن در طواف چادر خود را باین طور بپوشد که جانب چپ آنرا بر منکب چپ خود اندازد وجانب راست آن از زیر بغل راست برآورده بر منکب چپ بیندازد واین نوع چادر پوشیدن را اضطباع میگویند وبعد ازان هفت شوط طواف نماید در گرد خانه کعبه زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم بعد از استلام حجر اسود بطور مذکور چادر پوشید واز جانب راست خود طواف شروع کرد وهفت شوط طواف نمود وباید دانست که رفتن از حجر اسود برای طواف تا آنکه باز به حجر اسود رسد این را شوط میگویند وباید که طواف نماید از ورای حطیم وحطیم نام موضعی است که دران ناودان ست وآن جزوی از خانه کعبه است بجهت قول پیغمبر صلعم در حدیث عائشه رض که حطیم از خانه کعبه است لهذا طواف نموده می شود از ورای حطیم واگر طواف کند کسی از میان حطیم ومیان خانه کعبه جائز نمیشود وباید دانست که هر چند حطیم جزوی از خانه کعبه است ولیکن اگر کسی در نماز خود متوجه باشد بسوی حطیم فقط نماز او جائز نمیشود زیرا چه فرضیت استقبال قبله در نماز از نص قرآن ثابت است پس بسبب متوجه شدن بسوی حطیم این فرض ادا نمیشود احتیاطا زیرا چه از حدیث احاد ثابت است که حطیم از خانه کعبه است واحتیاط در طواف همین است که از ورای آن طواف نماید وباید دانست که از جمله هفت شوط از طواف در سه شوط اول رمل نماید وآن عبارت است از نیکه در اثنای رفتار بجنباند هر دو بازوی خود را چنانچه مبارز بلیری تبختر میکند میان دو صف جنگ وحاصل آنکه در سه شوط اول رمل نماید مع اضطباع وباید دانست که سبب آن اینست که در عهد پیغمبر صلعم کافران گفته بودند که

اضنا هم حمى يثرب ثم بقي الحكم بعد زوال السبب في زمن النبي عليه السلام وبعده **قال** وفيه في الباقي على عليه على ذلك اتفق رواة
نسك رسول الله عليه السلام والرمل من الحجر الى الحجر هو المنقول من رمل النبي عليه السلام فان زحمة الناس في الرمل قام فاذا وجد
مسلكا رمل لانه لا بدل له فيقف حتى يقيمه على وجه السنة بخلاف الاستلام لان الاستقبال بدل له **قال** ويستلم الحجر كلما مر ان استطاع
لان اشواط الطواف كركعات الصلوة فكما يفتتح كل ركعة بالتكبير يفتتح كل شوط باستلام الحجر وان لم يستطع الاستلام استقبل وكبر
وهلل على ما ذكرنا ويستلم الركن اليماني هو حسن في ظاهر الرواية وعن محمد رح انه سنة ولا يستلم غيرهما فان النبي عليه السلام كان
يستلم هذين الركنين ولا يستلم غيرهما ويختم الطواف بالاستلام يعني استلام الحجر **قال** ثم يأتي المقام فيصلي عنده ركعتين او حيث
تيسر من المسجد وهي واجبة عندنا وقال الشافعي سنة لانعدام دليل الوجوب ولنا قوله عليه السلام وليصل بطائف لكل
اسبوع ركعتين والامر للوجوب ثم يعود الى الحجر فيستلمه لما روي ان النبي عليه السلام لما صلى ركعتين عاد الى الحجر والاصل
ان كل طواف بعده سعي يعود الى الحجر لان الطواف لما كان يفتتح بالاستلام فكذا السعي يفتتح به بخلاف ما اذا
لم يكن بعده سعي **قال** وهذا الطواف طواف القدوم ويسمى طواف التحية وهو سنة وليس بواجب

که حمای مدینه وهوای گرم آن اصحاب پیغمبر صلعم را ضعیف ولاغر گردانیده است لهذا پیغمبر صلعم به اصحاب خود فرموده بود که در طواف
خانهٔ کعبه رمل نمایند تا جلادت ودلیری آنها بر کافران ظاهر شود وکافران آنها را ضعیف نه پندارند وبعد از زوال سبب مذکور
نیز حکم رمل باقی ماند تا این زمان ودر چهار شوط باقی رمل نکنند وبر این متفق اند جمیع راویان مناسک حج پیغمبر صلعم وباید دانست
که از حجر اسود تا به حجر اسود رمل باید کرد وهمین منقول از رمل پیغمبر صلعم است پس اگر بسبب اژدحام مردم رمل کردن نتواند باید که
استاده ماند وهر وقت که فرصت وراه یابد رمل نماید زیرا چه چیزی بدل آن نیست پس باید که استاده ماند حتی که بجا آرد آنرا
بر وجه مسنون بخلاف استلام حجر چه متوجه شدن بسوی آن بدل استلام است وباید که هر بار که بگذرد بر حجر اسود در طواف خود استلام
حجر نماید اگر تواند زیرا چه هر شوط از طواف بمنزلهٔ یک رکعت نماز است پس چنانچه در شروع هر رکعت نماز تکبیر است همچنین در شروع
هر شوط از طواف استلام حجر است پس اگر نتواند که استلام آن نماید بسبب اژدحام مردم باید که بسوی حجر اسود متوجه شده تکبیر وتهلیل
بگوید چنانچه مذکور شد ونیز باید که استلام رکن یمانی نماید واین حسن است در ظاهر روایت واز محمد رح مرویست که این سنت است
وسوای حجر اسود ورکن یمانی چیزی دیگر را استلام نکند زیرا چه پیغمبر صلعم همین دو رکن را استلام می نمود وغیر آن را استلام نمیکرد وباید
که ختم کند طواف را به استلام حجر اسود وبعد از آن بیاید نزد مقام ابراهیم عم پس در آنجا دوگانه نماز گذارد یا در هر جا که میسر شود
از مسجد حرام واین دوگانه واجب است نزد علمای ما وشافعی رح میگوید که سنت است ف زیرا چه دلیل وجوب آن یافته
نمیشود ص ودلیل علمای ما آنست که پیغمبر صلعم بصیغهٔ امر فرموده است که طواف کننده را باید که بعد از طواف نمودن هفت شوط
دوگانه ادا نماید وصیغهٔ امر برای وجوب است وباید که بعد از گذاردن دوگانه مذکور عود کند بسوی حجر اسود وبوسد آنرا زیرا چه
مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است وکلیه این است که هر طوافیکه بعد آن سعی بود پس در آن طواف عود بسوی حجر اسود می باید زیرا چه
هرگاه شروع طواف به استلام حجر اسود می شود پس همچنان شروع سعی نیز به استلام خواهد بود بخلاف طوافیکه بعد آن سعی نبود وباید دانست
این طواف که مذکور شد این را طواف قدوم میگویند ونیز طواف التحیه میگویند واین طواف سنت است نزد علمای ما واجب نیست

وقال مالك رح انه واجب لقوله عليه السلام من اتى البيت فليعمه بالطواف ولنا ان الله تعالى امر بالطواف والامر المطلق لا يقتضي التكرار وقد تعين طواف الزيارة بالاجماع وفيما رواه سماع تحية وهو دليل الاستحباب وليس على اهل مكة طواف القدوم لانعدام القدوم في حقهم **قال** ثم يخرج الى الصفا فيصعد عليه ويستقبل البيت ويكبر ويهلل ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويرفع يديه ويدعو الله لحاجته لما روى ان النبي عليه السلام صعد الصفا حتى اذا نظر الى البيت قام مستقبل القبلة يدعو الله ولان الثناء والصلوة يقدمان على الدعاء تقريبا الى الاجابة كما في غيره من الدعوات والرفع سنة الدعاء وانما يصعد بقدر ما يصير البيت بمرأى منه لان الاستقبال هو المقصود بالصعود ويخرج الى الصفا من اى باب شاء وانما خرج النبي صلى الله عليه وسلم من باب بني مخزوم وهو الذي يسمى باب الصفا لانه كان اقرب الابواب الى الصفا لا انه سنة **قال** ثم ينحط نحو المروة ويمشي على هينته فاذا بلغ بطن الوادي يسعى بين الميلين الاخضرين سعيا ثم يمشي على هينته حتى ياتي المروة ويصعد عليها ويفعل كما فعل على الصفا لما روى ان النبي عليه السلام

ونزد امام مالك رح واجب است زيرا چه پيغمبر صلعم بصيغهٔ امر فرموده است كه هر كه بيايد مر خانهٔ كعبه را پس بايد كه طواف التحيه نمايد ودليل علماى ما اينست كه خداتعالى در قرآن مجيد امر كرده است بطواف خانهٔ كعبه وطواف وزيارت ازان مراد است باجماع پس طواف زيارت فرض است ومقتضاى امر مطلق تكرار نيست تا طواف ديگر سواى طواف زيارت فرض شود وحديثى كه دليل آورده است آنرا امام مالك رح بر وجوب طواف قدوم دلالت ميكند برانيكه طواف قدوم مستحب است زيرا چه در حديث مذكور پيغمبر صلعم آنرا طواف التحيه نام نهاده است وبايد دانست كه در حق اهل مكه طواف قدوم سنت وواجب نيست زيرا چه طواف قدوم در حق كسى سنت است كه قدوم نمايد اعنى از جاى ديگر بيايد براى حج وقدوم در حق آنها متحقق نيست ف چه آنها در مكه سكونت دارند ص **مسئله** ۷ بعد از طواف قدوم بسوى جبل صفا رود وبالاى آن رود وبعد ازان متوجه شود بسوى خانه كعبه وتكبير وتهليل وورود بر پيغمبر صلعم بگويد ودست بردارد واز خداتعالى حاجت خود را بخواهد بجهت آنكه پيغمبر صلعم چنين كرده است وبجهت آنكه ثنا وورود مقدم از دعا گفته مى شود تا بسبب آن دعا مقبول شود چنانچه بانجهت ثنا وورود مقدم از دعا خوانده ميشود در دعاهائيكه خوانده مى شود در جاى ديگر ودستها برداشتن براى دعا سنت دعا است وبايد دانست كه بالاى جبل صفا آن قدر رود كه خانه كعبه در نظر آيد زيرا چه مقصود از رفتن بالاى آن متوجه شدنست بسوى خانه كعبه **مسئله** ۸ احرم مختار است درانيكه از هر دروازه مسجد حرام كه خواهد بيرون رود بسوى صفا وپيغمبر صلعم از دروازه بنى مخزوم بيرون رفته بود به سوى صفا بسبب آنكه دروازهٔ مذكوره قريب تر است به سوى صفا به نسبت دروازه هاى ديگر نه بسبب آنكه رفتن از دروازهٔ مذكور سنت است وبايد دانست كه بعد از رفتن بالاى صفا بعد از تكبير وتهليل ودعا در انجا فرود آيد وسوى مروه رود ومشى نمايد در اثناى راه به آهستگى وآرام تا آنكه برسد بموضعيكه آنرا بطن وادى ميگويند وانجا دويدن شروع كند وبدويد رود وآن قدر مسافت كه ميان ميلين اخضرين واقع شده است وبعد ازان باهستگى وآرام مشى نمايد تا آنكه بمروه رسد پس صعود نمايد بالاى مروه وعملهائيكه بالاى صفا كرده بود انجا هم نمايد وباز از مروه بسوى صفا رود وهمچنين هفت شوط نمايد زيرا چه مرويست كه پيغمبر صلعم چنين كرده است

نزل من الصفا وجعل يمشي نحو المروة وسعى في بطن الوادي حتى اذا خرج من بطن الوادي مشى حتى صعد المروة وطاف بينهما
سبعة اشواط وهذا اشوط واحد فيطوف سبعة اشواط يبدأ بالصفا ويختم بالمروة ويسعى في بطن الوادي في كل شوط لما روينا وانما يبدأ
بالصفا لقوله عليه السلام نبدأ بما بدأ الله تعالى به ثم السعي بين الصفا والمروة واجب وليس بركن وقال الشافعي رح انه
ركن لقوله عليه السلام ان الله تعالى كتب عليكم السعي فاسعوا ولنا قوله تعالى فلا جناح عليه ان يطوف بهما ومثله يستعمل
للاباحة فينفي الركنية والايجاب الا انا عدلنا عنه في الايجاب ولان الركنية لا تثبت الا بدليل مقطوع به ولم يوجد ثم معنى
ما روى كتب استحبابا كما في قوله تعالى كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت الآية ثم يقيم بمكة حراما لانه محرم بالحج فلا يحلل قبل
الاتيان بافعاله ويطوف بالبيت كلما بدا له لانه يعقبه الصلوة قال عليه السلام الطواف بالبيت صلوة والصلوة خير
موضوع فكذا الطواف الا انه لا يسعى عقيب هذه الطوفة في هذه المدة لان السعي لا يجب فيه الا مرة والتنفل بالسعي غير مشروع
ويصلي لكل اسبوع ركعتين وهي ركعتا الطواف على ما بينا **قال** فاذا كان قبل يوم التروية بيوم خطب الامام خطبة يعلم فيها
الناس الخروج الى منى والصلوة بعرفات والوقوف والافاضة والحاصل ان في الحج ثلث خطب ولها ما ذكرنا والثانية بعرفات يوم عرفة

وباید که ابتدا نماید از صفا و تا بمروه رود و این را یک شوط میگویند و در هر شوط ازین هفت شوط در بطن وادی بدود بجهت
آنکه مرویست که پیغمبر صلعم چنین کرده است و باید دانست که ابتدا کرده نمیشود از صفا مگر بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که ابتدا کنید
بچیزی که بذکر آن ابتدا نموده است خدا تعالی در قرآن مجید و در قرآن مجید ابتدا بذکر صفا است و باید دانست که دویدن میان صفا
و مروه واجب است در رکن حج نیست و این را سعی میان صفا و مروه میگویند و شافعی رح گفته است که آن رکن است بجهت
آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که خدا تعالی مکتوب کرده است اعنی واجب گردانیده است بر شما سعی نمودن میان صفا
و مروه پس سعی نمائید و دلیل علمای ما اینست که خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که گناه نیست بر کسیکه طواف کند میان صفا
و مروه و این دلالت میکند بر نیکه سعی میان صفا و مروه مباح است چه مثل این عبارت استعمال نموده میشود در امر مباح پس نفی کرنیت
و وجوب آن ازین ثابت میشود ولیکن علمای ما قائل بوجوب آن شده اند بنا بر حدیث مذکور چه آن دلیل است ظنی و ازان وجوب
ثابت میشود نه رکنیت و معنی مکتوب که در حدیث مذکور است مکتوب استحبابی است چنانچه در قول او تعالی است که مکتوب کرده شد
بر شما وقتی که پیش آید یکی از شما اموت تا آخر آیة و بعد از سعی میان صفا و مروه اقامت نماید در مکه بحالت احرام زیرا چه او احرام حج
نموده است پس پیش از تمام کردن افعال حج از احرام آن بیرون نخواهد شد و درین ایام که در مکه اقامت مینماید هر وقت که خواهد
طواف خانه کعبه نماید زیرا چه طواف خانه کعبه مانند نماز است چه پیغمبر صلعم فرموده است که طواف خانه کعبه بمنزله نماز است و نماز کار نیک
و مشروع است پس همچنین طواف خانه کعبه ولیکن در عقب این طواف ها سعی نباید کرد میان صفا و مروه زیرا چه سعی نمودن میان
صفا و مروه واجب نیست مگر یک بار و بطریق نفل میان صفا و مروه سعی نمودن مشروع نیست و باید دانست که درین طریقها بعد
از هر هفت شوط دوگانه نماز گذارد و این دوگانه را دوگانه طواف میگویند و آن واجب است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است
مسئله ۹ باید که امام بتاریخ هفتم ذی الحجه خطبه بخواند و دران بیان تعلیم نماید مناسک حج را چون رفتن بسوی منا و نماز گذاردن بعرفات و واقف شدن
در عرفات اعنی استادن در انجا و افاضه بسوی مزدلفه یعنی رفتن بسوی آن و باید دانست که در حج سه خطبه است یکی اینکه مذکور شد و خطبه دوم در عرفات است

والثالثة بمنى فى اليوم الحادى عشر فيفصل بين كل خطبتين بيوم وقال زفر يخطب فى ثلثة ايام متوالية اولها يوم التروية لانها ايام الموسم ومجتمع الحاج ولنا ان المقصود منها التعليم ويوم التروية ويوم النحر يوم اشتغال فلا يمكن ما ذكرناه انفع وفى القلوب انجع فاذا صلى الفجر يوم التروية بمكة خرج الى منى فيقيم بها حتى يصلى الفجر من يوم عرفة لما روى ان النبى عليه السلام صلى الفجر يوم التروية بمكة فلما طلعت الشمس راح الى منى فصلى بمنى الظهر والعصر والمغرب والعشاء والفجر ثم راح الى عرفات وبات بمكة ليلة عرفة وصلى بها الفجر ثم غدا الى عرفات ومر بمنى اجزاه لانه لا يتعلق بمنى فى هذا اليوم اقامة نسك ولكنه اساء بتركه الاقتداء برسول الله عليه السلام **قال** ثم يتوجه الى عرفات فيقيم بها لما روينا وهذا بيان الاولوية اما لو دفع قبله جاز لانه لا يتعلق بهذا المقام حكم وقال فى الاصل وينزل بها مع الناس لان الانتباذ تجبر والحال حال تضرع والاجابة فى الجمع ارجى وقيل مراده ان لا ينزل على الطريق كيلا يضيق على المارة **قال** واذا زالت الشمس يصلى الامام بالناس الظهر والعصر فيبتدى بالخطبة فيخطب خطبة يعلم فيها الناس الوقوف بعرفة والمزدلفة ورمى الجمار والنحر والحلق وطواف الزيارة يخطب خطبتين يفصل بينهما بجلسة كما فى الجمعة هكذا فعله رسول الله عليه السلام

در روز عرفه وخطبه سیوم در منا است بتاریخ یازدهم ذی الحجه پس میان هر دو خطبه یک روز فاصل میشود وزفر میگوید که از تاریخ هشتم تا بتاریخ دهم سه روز پی در پی خطبه بخواند زیرا چه این روزها ایام موسم حج است وحج کنندگان دران مجتمع اند وعلمای ما میگویند که مقصود از خطبه تعلیم مردمان است وبتاریخ هشتم مردمان آب میخورانند شتران خود را لهذا این یوم را یوم الترویه می نامند وتاریخ دهم روز عید است که دران نماز عید وبه ذبح قربانی مشغول میشوند مردمان پس درین دو روز مردمان را فراغت نیست پس آنچه مذکور شد که سه خطبه بخواند در سه روز بتاریخ های مذکوره نافع تر است ودر دل تاثیر بیشتر است وباید دانست که بتاریخ هشتم بعد از گذاردن نماز فجر در مکه باید که مردمان بمنا روند ودر انجا اقامت نمایند تا آن زمان که نماز فجر در روز عرفه در انجا گذارند زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم بتاریخ هشتم نماز فجر در مکه گذارد وچون آفتاب طلوع کرد رفت بسوی منا ودر منا پنج نماز گذارد ظهر وعصر ومغرب وعشا وفجر وبعد از ان رفت بسوی عرفات وباید دانست که اگر در شب عرفه در مکه بماند ونماز فجر در روز عرفه در مکه گذارد وبعد از ان بسوی عرفات رود باینطور که از راه منا بگذرد پس این جائز است زیرا چه درین روز ادای حج از مناسک حج بمنا تعلق ندارد ولیکن اقتدا برسول خدا صلعم ترک میشود لهذا کسیکه چنین عمل نماید گنهکار می شود وباید که در روز عرفه بعد از نماز فجر از منا بسوی عرفات روند بجهت حدیثی که مذکور شد ولیکن باید دانست که این بیان اولویت است واگر پیش از نماز از منا بسوی عرفات رود جائز است زیرا چه چیزی از مناسک حج بمنا تعلق ندارد ومحمد رح در مبسوط گفته است که امام را باید که مع مردمان در عرفات فرود آید وتنها در جای علیحده نازل نشود چه این تکبر است ومناسب حالت تضرع نیست وحالت نزول در عرفات حالت تضرع است ونیز امید اجابت دعا در جماعت قوی تر است وبعضی گفته که مراد محمد رح این است که در عین راه فرود نیاید تا راه بگذرندگان تنگ نشود وهرگاه وقت استوا زائل شود ووقت ظهر رسد باید که امام با مردمان نماز ظهر وعصر هر دو را ادا نماید ولیکن اولاً خطبه بخواند ودران خطبه تعلیم کند مردمان را طریق وقوف به عرفات وبه مزدلفه ورمی جمرها ونحر قربانی وحلق سر وطواف زیارت وباید که دو خطبه بخواند وسیان دو خطبه جلسه نماید چنانچه در خطبه جمعه میان دو خطبه جلسه مینماید ودلیل اینهمه این است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین کرده است

وامام

وقال مالك رح يخطب بعد الصلوة لانها خطبة وعظ وتذكير فاشبه خطبة العيد ولنا ما روينا وكان المقصود منها تعليم المناسك وفي الجمع
منها وفي ظاهر المذهب اذا صعد الامام المنبر فجلس اذن المؤذنون كما في الجمعة وعن ابي يوسف رح انه يؤذن قبل خروج الامام وعنه انه يؤذن
بعد الخطبة والصحيح ما ذكرنا لان النبي عليه السلام لما خرج واستوى على ناقته اذن المؤذنون بين يديه ويقيم المؤذن بعد الفراغ من الخطبة
لانه اوان الشروع في الصلوة فاشبه الجمعة **قال** ويصلي بهم الظهر والعصر في وقت الظهر باذان واقامتين وقد ورد النقل
المستفيض باتفاق الرواة بالجمع بين الصلوتين وفيما روى جابر رض ان النبي صلى الله عليه وسلم صلاهما باذان واقامتين
ثم بيانه انه يؤذن للظهر ويقيم للظهر ثم يقيم للعصر لان العصر يؤدى قبل وقته المعهود فيفرد بالاقامة اعلاما للناس ولا يتطوع
بين الصلوتين تحصيلا لمقصود الوقوف ولهذا اقدم العصر على وقته فلو انه فعل فعل مكروها واعاد الاذان للعصر في ظاهر
الرواية خلافا لما روى عن محمد رح لان الاشتغال بالتطوع او بعمل آخر يقطع فور الاذان الاول فيعيده للعصر فان صلى
بغير خطبة اجزاه لان هذه الخطبة ليست بفريضة **قال** ومن صلى الظهر في رحله وحده صلى العصر في وقته عند ابي حنيفة رح
وقالا لا يجمع بينهما المنفرد لان جواز الجمع للحاجة الى امتداد الوقوف والمنفرد محتاج اليه ولابي حنيفة رح ان المحافظة
على الوقت فرض بالنصوص فلا يجوز تركه الا فيما ورد الشرع به وهو الجمع بالجماعة مع الامام والتقديم لصيانة الجماعة

وامام مالک رح گفته است که امام اولاً نماز ادا نماید وبعد ازان خطبه بخواند زیراچه این خطبه برای وعظ ونصیحت است پس آن مانند
خطبهٔ عید است ودلیل علمای ما یکی عمل پیغمبر صلعم است چنانچه مذکور شد ودوم این است که خطبه برای تعلیم مناسک حج است وجمع نمودن
میان نماز ظهر وعصر در وقت ظهر از مناسک حج است پس باید که خطبه پیش از نماز بخواند تا دران این حکم بیان نموده شود ومردمان بدانند
وباید دانست که در ظاهر روایت چنین آمده است که هرگاه امام بالای منبر رود ونشیند باید که موذن اذان بگوید چنانچه در روز جمعه
میگویند واز ابی یوسف رح مرویست که موذن اذان بگوید پیش ازان که امام بالای منبر رود ونیز از ابی یوسف رح مرویست که اذان
بگوید بعد از خطبه وصحیح همان ظاهر روایت است زیراچه پیغمبر صلعم هرگاه استاد بر ناقهٔ خود اذان گفت موذن در پیش آنحضرت
وباید دانست که هرگاه امام از خطبه فارغ شود باید که موذن اقامت بگوید چه این وقت شروع کردن نماز است مانند جمعه وباید دانست
که نماز ظهر وعصر را جمع نماید در وقت ظهر واذان یک بگوید واقامت دو باینطور که اول اذان بگوید وبعد ازان اقامت بگوید برای نماز ظهر
وبعد از ادای نماز ظهر باز اقامت بگوید برای نماز عصر زیراچه نقل مشهور چنین آمده است وباید دانست که میان این هر دو نماز هیچ نماز
نفل نباید کرد حتی اگر نماز نفل کند مکروه است وبنا بر ظاهر روایت درینصورت باز اذان گفتن برای نماز عصر درکار است زیراچه بسبب مشغول شدن بنماز
نفل میان اذان اول ومیان نماز عصر فصل واقع میشود ونماز عصر متصل نمیماند به اذان مذکور پس باید که برای آن اذان دیگر گفته
شود **مسئله ۲۰** - اگر نماز ظهر وعصر در عرفات امام بگذارد وخطبه نخواند جائز است زیراچه این خطبه فرض نیست **مسئله ۲۱** اگر کسی
در عرفات نماز ظهر را تنها گذارده باشد در مکان خود پس باید که او نماز عصر در وقت عصر ادا نماید نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح
گفته اند که منفرد نیز جمع می نماید نماز عصر را با نماز ظهر زیراچه جواز جمع میان دو نماز در عرفات بنا بر آن است که درین روز
حاجت است به اینکه وقوف به عرفات تا وقت دراز نماید ومنفرد نیز محتاج است به آن ودلیل ابی حنیفه رح این است که گذاردن نماز
بر وقت نماز فرض است از روی نص پس ترک آن جائز نیست مگر در صورتیکه در شرع ترک آن آمده است وآن در صورتیست که جمع
نماید هر دو نماز را با جماعت در پس امام وتقدیم نماز عصر بر وقت آن وجمع نمودن آن با نماز ظهر برای محافظت جماعت است

لانه یعسر علیهم الاجتماع للعصر بعد ما تفرقوا فی الموقف کالماذکرناه اذ لا منافاة ثم عند ابی حنیفة رح الامام شرط فی الصلوتین جمیعا وقال زفر رح فی العصر خاصة لانه هو المغیر عن وقته وعلی هذا الخلاف الاحرام بالحج ولابی حنیفة رح ان التقدیم علی خلاف القیاس عرفت شرعیته فیما اذا کانت العصر مرتبة علی ظهر مؤدی بالجماعة مع الامام فی حالة الاحرام بالحج فیقتصر علیه ثم لا بد من الاحرام بالحج قبل الزوال فی روایة تقدیما للاحرام علی وقت الجمع وفی اخری یکتفی بالتقدیم علی الصلوة لان المقصود هو الصلوة

قال ثم یتوجه الی الموقف فیقف بقرب الجبل والقوم معه عقیب انصرافهم من الصلوة لان النبی علیه السلام راح الی الموقف عقیب الصلوة والجبل یسمی جبل الرحمة والموقف الموقف الاعظم **قال** وعرفات کلها موقف الا بطن عرنة لقوله علیه السلام عرفات کلها موقف وارتفعوا عن بطن عرنة والمزدلفة کلها موقف وارتفعوا عن وادی محسر

زیرا چه بعد از متفرق شدن مردمان در مواقف عرفات باز مجتمع شدن آنها برای جماعت نماز عصر دشوار است بر آنها نه برای آنست که وقوف بعرفات نموده شود تا وقت دراز چنانچه صاحبین رح گفته اند زیرا چه منافات نیست میان نماز گذاردن بر وقت ومیان وقوف ف چه مصلی در وقت گذاردن نماز نیز واقف است به عرفات ص وبعد ازان باید دانست که نزد ابی حنیفه رح شرط جمع نمودن نماز ظهر وعصر در عرفات این است که در هر دو نماز امام باشد وجمع کننده محرم باشد وزفر رح گفته است که شرط این است که امام واحرام یافته شود در نماز عصر ف حتی که اگر شخصی نیابد نماز ظهر را با امام در جماعت ودر نماز عصر با امام در جماعت شریک شود یا نماز ظهر را با امام به جماعت ادا نماید وبعد ازان احرام حج نماید پس درین هر دو صورت جمع نمودن میان نماز ظهر وعصر در اجائز نیست نزد ابی حنیفه رح ونزد زفر رح جائز است ص ودلیل زفر رح این است که جز این نیست که در صورت جمع نماز عصر از وقت خود مقدم واقع می شود پس شرط انیست که امام واحرام یافته شود دران ودلیل ابی حنیفه رح این است که تقدیم نماز عصر از وقت آن خلاف قیاس است وجواز آن از شرع معلوم شده است در صورتیکه نماز عصر گذارده شود در وقت ظهر بعد از ادای نماز ظهر به جماعت با امام در حالت احرام به حج پس تقدیم آن نموده خواهد شد در صورت مذکوره فقط وبعد ازان باید دانست که در یک روایت از ابی حنیفه رح آمده است که شرط جمع این است که یافته شود پیش از وقت زوال تا احرام متحقق شود پیش از وقت جمع ودر روایت دیگر آمده است که مقدم از نماز احرام ضرور است زیرا چه مقصود همان نماز است پس تقدیم احرام بران کافی است اگر بعد از وقت زوال باشد **مسئله ۲۲** بعد از فراغت هر دو نماز باید امام را که مع قوم متوجه شود بسوی موقف واستاده شود قریب جبل رحمت واین جبل را موقف اعظم نیز نامند ف وموقف بمعنی جای ایستادن است ص **مسئله ۲۳** عرفات همه موقف است ف اعنی استادن در عرفات در همه جا جائز ومعتبر است ص مگر موضعیکه آنرا بطن عرنه میگویند زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که عرفات همه موقف ست ولیکن از بطن عرنه احتراز نمائید ودر آنجا استاده مشوید ومزدلفه همه موقف است مگر وادی محسر واز ان احتراز نمائید ودران استاده مشوید

مسئله ۲۳

قال وینبغی للامام ان یقف بعرفة علی راحلته لان النبی علیه السلام وقف علی ناقته وان وقف علی قدمیه جاز والاول افضل لما بینا وینبغی ان یقف مستقبل القبلة لان النبی علیه السلام وقف کذلک وقال النبی علیه السلام خیر المواقف ما استقبلت به القبلة ویدعو ویعلم الناس المناسک لما روی ان النبی علیه السلام کان یدعو یوم عرفة مادًّا یدیه کالمستطعم المسکین ویدعو بما شاء وان ورد الآثار ببعض الدعوات وقد اوردنا تفصیلها فی کتابنا المترجم بعدة الناسک فی عدة من المناسک بتوفیق الله تعالی **قال** وینبغی للناس ان یقفوا بقرب الامام لانه یدعو ویعلم فیعوا ویستمعوا وینبغی ان یقفوا وراء الامام لیکون مستقبل القبلة وهذا بیان الافضلیة لان عرفات کلها موقف علی ما ذکرنا **قال** ویستحب ان یغتسل قبل الوقوف بعرفة ویجتهد فی الدعاء اما الاغتسال فهو سنة ولیس بواجب ولو اکتفی بالوضوء جاز کما فی الجمعة والعیدین وعند الاحرام واما الاجتهاد فلانه علیه السلام اجتهد فی الدعاء فی هذا الموقف لامته فاستجیب له الا فی الدماء والمظالم ویلبی فی موقفه ساعة بعد ساعة وقال مالک رح یقطع التلبیة کما یقف بعرفة لان الاجابة باللسان قبل الاشتغال بالارکان ولنا ما روی

مسئله ۲۴ سزاوار است مر امام را که استاده شود در عرفه بر راحله خود زیرا چه پیغمبر صلعم استاده شده بود بر ناقه خود ومعهذا اگر استاده شود بر قدم خود جائز است ولیکن انچه اول مذکور شد افضل است چه آن عمل پیغمبر صلعم است **مسئله ۲۵** سزاوار است مر امام را که رو بقبله استاده شود زیرا چه پیغمبر صلعم چنین کرده است واین را بهتر فرموده است وباید که دعا بخواند وتعلیم کند بمردمان مناسک حج را زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم در روز عرفه هر دو دست خود را برداشته دعا میخواست چنانچه مسکین ومحتاج دست خود را دراز کرده طعام میخواهد وهر دعائیکه خواهد بخواند اگرچه بعضی از دعاها منقول است و تفصیل آن در کتاب عدة الناسک فی عدة من المناسک مذکور است **مسئله ۲۶** سزاوار است که مردمان را که استاده شوند قریب امام زیرا چه امام دعا میخواند وتعلیم مناسک حج می نماید پس انها اگر قریب امام خواهند استاد خواهند شنید دعای امام را ویاد خواهند گرفت آن را وسزاوار این است که استاده شوند مردمان در پس امام تا روی آنها بسوی قبله شود واین بیان افضلیت است چه عرفات همه موقف است چنانچه مذکور شد وباید که محرم پیش از وقوف بعرفات غسل کند وبجهد تمام دعا بخواند اما این غسل پس سنت است واجب نیست واگر اکتفا نماید بر وضو جائز است مانند جمعه وعیدین ووقت احرام وبجهد تمام دعا خواستن بجهت آن است که پیغمبر صلعم درین موقف بجهد دعا خواسته بود در حق امت خود وآن دعا مستجاب شده است مگر در حق بعضی از گناهان چون کشتن مسلمان بناحق وظلم وتعدی ف اعنی گناهانیکه بحقوق عباد تعلق دارد ص **مسئله ۲۷** باید که در موقف عرفات تلبیه بگوید ساعت بساعت وامام مالک رح گفته است که قطع کند تلبیه را بمجرد وقوف بعرفات زیرا چه معنی تلبیه اجابت است پس اجابت بزبان تا آنوقت بود که مشغول نشده بود بعمل ارکان وچون مشغول ارکان شد حاجت اجابت زبانی نماند ودلیل علماء ما یکی این ست که مرویست

ان النبی علیه السلام ما زال یلبی حتی اتی جمرة العقبة ولان التلبیة فیه کالتکبیر فی الصلوة فیأتی بها الی خروجه من الاحرام
قال واذا غربت الشمس افاض الامام والناس معه علی هینتهم حتی یأتوا المزدلفة لان النبی علیه السلام دفع بعد غروب
الشمس ولان فیه اظهار مخالفة المشرکین وکان النبی علیه السلام یمشی علی راحلته فی الطریق علی هینته فان خاف الزحام
فدفع قبل الامام ولم یجاوز حدود عرفة اجزاه لانه لم یفض من عرفة والافضل ان یقف فی مقامه کیلا یکون اخذا فی الاداء قبل
وقتها فلو مکث قلیلا بعد غروب الشمس وافاض الامام خوف الزحام فلا بأس به لما روی ان عائشة رض بعد افاضة الامام
دعت بشراب فافطرت ثم افاضت **قال** واذا اتی مزدلفة فالمستحب ان یقف بقرب الجبل الذی علیه المیقدة یقال له قزح لان
النبی علیه السلام وقف عند هذا الجبل وکذا عمر رض وتحرز فی النزول من الطریق کیلا یضر بالمارة فینزل عن یمینه او یساره ویستحب
ان یقف وراء الامام لما بینا فی الوقوف بعرفة **قال** ویصلی الامام بالناس المغرب والعشاء باذان واقامة واحدة وقال زفر رح باذان واقامتین
اعتبارا بالجمع بعرفة ولنا روایة جابر رض ان النبی صلی الله علیه وسلم جمع بینهما باذان واقامة واحدة ولان العشاء فی
وقته فلا یفرد بالاقامة اعلاما بخلاف العصر بعرفة لانه مقدم علی وقته فافرد بها لزیادة الاعلام

که پیغمبر صلعم همیشه تلبیه میگفت تا آن زمان که می آمد بجمرة العقبه و دوم این است که تلبیه در حج مانند تکبیر است در نماز پس باید که تلبیه
بگوید تا آخر احرام **مسئله ۲۸** بعد از غروب آفتاب در روز عرفه امام را باید که افاضه نماید اعنی مع مردمان کوچ نماید از عرفات
و با آهستگی و آرام برود بسوی مزدلفه تا آنکه بمزدلفه برسد بجهت آنکه پیغمبر صلعم بعد از غروب آفتاب کوچ میکرد و بجهت آنکه دران اظهار مخالفت
کافران است و پیغمبر صلعم در راه بر راحله خود با آهستگی و آرام میرفت **مسئله ۲۹** اگر کسی را خوف از دحام باشد و بنا بر آن پیشتر از امام کوچ
نماید ولیکن از سرحد زمین عرفات بیرون نرود پس این جائز است زیرا چه از عرفات تجاوز نکرده است و افضل این است
که استاده ماند در مقام خود تا شروع در افاضه پیش از وقت لازم نیاید و اگر بعد از غروب آفتاب و بعد از افاضهٔ امام اندکی درنگ
نماید بسبب خوف از دحام دران مضائقه نیست بجهت آنکه مرویست که عائشه رض بعد از افاضه امام آب خواست و روزه
افطار کرد و بعد ازان افاضه نمود **مسئله ۳۰** بعد از رسیدن بمزدلفه مستحب این است که وقوف نماید **ف** اعنی استاده شود **ص**
قریب کوهیکه آنرا جبل قزح میگویند زیرا چه پیغمبر صلعم استاده شده بود قریب این جبل و همچنین عمر رض و باید که احتراز نماید از فرود
آمدن در راه چه دران ضرر است در حق گذرندگان **ف** پس بر سر راه فرود نیاید **ص** بلکه در جانب راست یا در جانب چپ
آن فرود آید و مستحب این ست که استاده شود در پس امام بنا بر وجهیکه مذکور شد در وقوف بعرفات **مسئله ۳۱** در مزدلفه
جمع کند امام میان نماز مغرب و عشا و این هر دو نماز را با جماعت ادا نماید در وقت عشا و بیک اذان و اقامت و زفر رح
گفته است که اذان یک بگوید و اقامت دو چنانچه بعرفات در وقت جمع نمودن میان ظهر یک اذان و دو اقامت گفته
میشود و دلیل علمای مایکی این است که بروایت جابر رض آمده است که پیغمبر صلعم در مزدلفه جمع کرد میان نماز مغرب
و عشا باذان **ف** واحد **ص** و اقامت واحد و دوم این است که نماز عشا درینصورت در وقت خود است و اقامت
برای اعلام حاضران است پس اقامت علیحده برای آن در کار نیست برای اعلام بخلاف نماز عصر
در عرفات چه آن گزارده میشود مقدم از وقت خود پس برای آن اقامت دیگر در کار است برای اعلام

ولا يتطوع بينهما لانه يخل بالجمع ولو تطوع او تشاغل بشئ اعاد الاقامة لوقوع الفصل وكان ينبغي ان يعيد الاذان كما في الجمع الاول الا انا اكتفينا باعادة الاقامة لما روى ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى المغرب بمزدلفة ثم تعشى ثم امر بالاقامة للعشاء ولا تشترط الجماعة لهذا الجمع عند ابي حنيفة رح لان المغرب مؤخرة عن وقتها بخلاف الجمع بعرفة لان العصر مقدم على وقته ومن صلى المغرب في الطريق لم تجزه عند ابي حنيفة ومحمد رح وعليه اعادتها ما لم يطلع الفجر وقال ابو يوسف رح يجزيه وقد اساء وعلى هذا الخلاف اذا صلى بعرفات لابي يوسف انه اداها في وقتها فلا يجب اعادتها كما بعد طلوع الفجر الا ان التاخير من السنة فيصير مسيئا بتركه ولهما ما روى انه عليه السلام قال لاسامة في طريق المزدلفة الصلوة امامك معناه وقت الصلوة وهذا اشارة الى ان التاخير واجب وانما وجب ليمكنه الجمع بين الصلوتين بالمزدلفة فكان عليه الاعادة ما لم يطلع الفجر ليصير جامعا بينهما واذا طلع الفجر لا يمكنه الجمع فسقطت الاعادة

وباید دانست که میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه نماز نفل نباید گذارد چه آن مخل ومنافی جمع است واگر میان نماز مغرب وعشا نماز نفل گذارد یا بچیزی دیگر مشغول شود باید که اقامت دیگر گفته شود برای نماز عشا زیرا چه درینصورت فصل واقع میشود میان آن هردو نماز بلکه سزاوار این بود که درینصورت اذان دیگر نیز گفته میشد برای نماز عشا چنانچه اگر میان نماز ظهر وعصر در عرفات فصل واقع میشود بطور مذکور اذان دیگر برای نماز عصر گفته میشود لیکن درینجا اکتفا نموده شد بر اقامت دیگر برای نماز عشا بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم نماز مغرب گذارد در مزدلفه وبعد از ان طعام تناول فرمود واقامت دیگر گفته شد برای نماز عشا ونماز عشا گذارد بی آنکه اذان دیگر گفته شود برای آن وباید دانست که برای جمع نمودن میان نماز مغرب وعشا در مزدلفه جماعت شرط نیست نزد ابی حنیفه رح زیرا چه نماز مغرب درینصورت گذارده میشود بعد از گذشتن وقت آن بخلاف جمع نمودن ف میان نماز ظهر وعصر ص در عرفات چه دران نماز عصر گذارده میشود مقدم از وقت آن مسئله ۳۲ اگر شخصی نماز مغرب گذارد در اثنای راه ف پیش از رسیدن بمزدلفه ص پس این جائز نیست نزد ابی حنیفه ومحمد رح ولهذا بر او اعاده آن لازم است ما دامیکه صبح صادق ندمد ونزد ابی یوسف رح آن نماز جائز است ولیکن آن شخص بسبب ف این عمل ص گنهگار میگردد وهمین اختلاف است درصورتیکه گذارد کسی نماز مغرب را در عرفات بعد از غروب آفتاب پیش از افاضه ودلیل ابی یوسف رح اینست که شخص مذکور گذارده است نماز مغرب را در وقت آن پس بر او اعاده آن واجب نخواهد شد چنانچه بر او اعاده آن بعد از دمیدن صبح صادق واجب نمیشود ولیکن تاخیر مغرب درصورت مذکوره سنت است وشخص مذکور ترک این سنت نموده است بنا بر آن گنهگار میشود ودلیل ابی حنیفه ومحمد رح اینست که پیغمبر صلعم در اثنای راه باسامه رض فرمود که نماز پیش تست ومراد از ان اینست که وقت نماز مغرب پیش است واین اشاره است بسوی آنکه تاخیر نماز مغرب واجب است ومنشای وجوب آن نیست مگر اینکه بسبب تاخیر جمع نمودن آن با نماز عشا ممکن میشود در مزدلفه لهذا بر شخص مذکور اعاده آن واجب است ما دامیکه صبح صادق نشود تا آن شخص را بسبب اعاده آن جمع نمودن میان آن هردو نماز حاصل گردد وبعد از دمیدن صبح صادق جمع ممکن نیست لهذا ساقط می شود اعاده آن نماز مغرب

قال واذا طلع الفجر یصلی الامام بالناس الفجر بغلس لروایة ابن مسعود رض ان النبی علیه السلام صلها یومئذ بغلس ولان فی التغلیس دفع حاجة الوقوف فیجوز کتقدیم العصر بعرفة ثم وقف ووقف معه الناس فدعا لان النبی علیه السلام وقف فی هذا الموضع یدعو حتی روی فی حدیث ابن عباس رض فاستجیب له دعاءه لامته حتی الدماء والمظالم ثم هذا الوقوف واجب عندنا ولیس برکن حتی لو ترکه بغیر عذر یلزمه الدم وقال الشافعی رح انه رکن لقوله تعالی فاذکروا الله عند المشعر الحرام وبمثله یثبت الرکنیة ولنا ما روی انه علیه السلام قدم ضعفة اهله باللیل ولو کان رکنا لما فعل ذلك والمذکور فیما تلا الذکر وهو لیس برکن بالاجماع وانما عرفنا الوجوب بقوله علیه السلام من وقف معنا هذا الموقف وقد کان افاض قبل ذلك من عرفات فقد تم حجه علق به تمام الحج وهذا یصلح امارة للوجوب غیر انه اذا ترکه بعذر بان یکون به ضعف او علة او کانت امرأة تخاف الزحام لا شیء علیه لما روینا **قال** والمزدلفة کلها موقف الا وادی محسر لما روینا من قبل

وباید دانست که بعد از دمیدن صبح صادق امام را باید که در مزدلفه نماز فجر با جماعت ادا نماید در اول وقت فجر باقی ماندن چیزی از تاریکی شب بجهت آنکه ابن مسعود رض روایت کرده است که بدرستیکه پیغمبر صلعم نماز فجر در روز عید ادا کرده است در مزدلفه در اول وقت فجر وبجهت آنکه بسبب گذاردن نماز فجر در اول وقت آن فراغت حاصل میشود برای وقوف بمزدلفه پس جائز خواهد بود پیش از وقت چنانچه جائز است تقدیم عصر پیش از وقت آن در عرفات وبعد از ان باید که وقوف نماید امام بمزدلفه ووقوف نمایند مردمان با امام وبدعا مشغول باشند زیراچه پیغمبر صلعم وقوف نموده است بمزدلفه ودعا نموده است در حق امتان خود حتی که این دعا مقبول شده است در حق مظالم چون تحقیق خون بناحق مثلاً واین را روایت کرده است ابن عباس رض وبعد از ان باید دانست که وقوف بمزدلفه واجب است نزد علمای ما ورکن حج نیست حتی که اگر ترک نماید آن را بغیر عذر لازم میشود بر وی دم ف اعنی قربانی نمودن ص ونزد شافعی رح آن رکن است زیراچه خدایتعالی در قرآن مجید امر کرده است باین که ذکر خدا نمائید نزد مشعر حرام ف که عبارت است از مزدلفه ص واز امر ف فرضیت ص ورکنیت ثابت میشود ودلیل علمای ما اینست که پیغمبر صلعم ضعفای اهل بیت خود را پیشتر از وقوف نمودن بمزدلفه در وقت شب فرستاد وروانه کرد آنها را از مزدلفه واگر وقوف بمزدلفه رکن حج میبود اینچنین نمیکرد پیغمبر صلعم وجواب از دلیل شافعی رح اینست که در روایت مذکوره ذکر خدایتعالی مذکور است وذکر نمودن بمزدلفه از ارکان حج نیست باجماع پس معلوم شد که از آیه مذکوره فرضیت مراد نیست ودلیل وجوب آن نزد علمای ما اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که بعد از افاضه وقوف نماید بمزدلفه پس حج او تمام میشود زیراچه در حدیث پیغمبر صلعم تمامی حج را معلق نموده است بر وقوف نمودن بمزدلفه واین تعلیق دلالت میکند بر اینکه وقوف بمزدلفه واجب ست ولیکن اگر ترک کند آنرا کسی بسبب عذر چون ضعف وبیماری یا ترک کند بسبب خوف از دحام پس درینصورت بر وی هیچ چیز لازم نمی آید بنا بر انچه مذکور شد ف که پیغمبر صلعم ضعفای اهل بیت خود را پیشتر فرستاده بود ص **مسئله ۳۳** مزدلفه همه موقف است ف اعنی جای استادن است ص مگر موضعیکه آن را وادی محسر میگویند چه آن موقف نیست بنا بر حدیثیکه سابق مذکور شده است ف در بیان وقوف بعرفات

ص مسئله ۳۳

قال فاذا طلعت الشمس افاض الامام والناس حتی یاتو منی قال العبد الضعیف عصمه الله هکذا وقع فی نسخ المختصر وهذا غلط والصحیح اذا اسفر افاض الامام والناس لان النبی علیه السلام دفع قبل طلوع الشمس قال فیبتدئ بجمرة العقبة فیرمیها من بطن الوادی بسبع حصیات مثل حصی الخذف لان النبی علیه السلام لما اتی منی لم یعرج علی شئ حتی رمی جمرة العقبة وقال علیه السلام علیکم بحصی الخذف لا یؤذی بعضکم بعضا ولو رمی باکبر منه جاز لحصول الرمی غیر انه لا یرمی بالکبیر من الاحجار کیلا یتاذی به غیره ولو رماها من فوق العقبة اجزاه لان ما حولها موضع النسک والافضل ان یکون من بطن الوادی لما روینا ویکبر مع کل حصاة کذا روی ابن مسعود وابن عمر رض ولو سبح مکان التکبیر اجزاه لحصول الذکر وهو من اداب الرمی ولا یقف عندها لان النبی علیه السلام لم یقف عندها ویقطع التلبیة مع اول حصاة لما روینا عن ابن مسعود رض وروی جابر ان النبی علیه السلام قطع التلبیة عند اول حصاة رمی بها جمرة العقبة ثم کیفیة الرمی ان یضع الحصاة علی ظهر ابهامه الیمنی ویستعین بالسبابة

ص مسئله ۲۴ بعد از طلوع آفتاب باید امام را که از مزدلفه کوچ نماید ومردمان همراهی او تا آنکه بمنا رسند چنین مذکور است در مختصر قدوری واین غلط است وصحیح این است که کوچ نماید از مزدلفه در وقت فجر بعد از روشن شدن آن زیرا چه پیغمبر صلعم کوچ نموده است پیش از طلوع آفتاب وباید دانست که بعد از رسیدن بمنا شروع نماید در رمی جمره ها از جمرهٔ عقبه ف که نام موضعی است ومراد از رمی انداختن سنگریزه است ص وطریق رمی جمره عقبه این ست که رمی کننده استاده شود در بطن وادی ف که نشیب است ص واندازد سنگریزه را بجانب جمرهٔ عقبه ف که بلند است ص وباید که بیندازد هفت سنگریزه را که قابل خذف است ف وخذف عبارت است از نیکه بنهد سنگریزه را بر سر انگشت سبابه وبر وانگشت ابهام را بنهد وبعد از ان بیندازد آنرا وحاصل آنکه رمی نماید بسنگریزهٔ کوچک که قابل خذف باشد نه بسنگریزهٔ بزرگ ص زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که لازم گیرید بر خود ها که رمی نمائید سنگریزهٔ که قابل خذف است ونباید که بعضی از شما ایذا رساند بعض دیگر را ومعهذا اگر رمی نماید بسنگریزهٔ که اندک بزرگ باشد بنسبت سنگریزهٔ که قابل خذف است جائز است زیرا چه مقصود رمی است وآن حاصل است ولیکن نباید که رمی نماید بسنگهای بزرگ که بسبب آن ایذا رسد بغیر وباید دانست که دلیل بر شروع نمودن برمی جمرة العقبه اینست که پیغمبر صلعم بعد از رسیدن بمنا بهیچ کار متوجه نمی شد تا آنکه فراغت نمیکرد از رمی جمرة العقبه مسئله ۲۵ اگر کسی رمی نماید جمرة العقبه را از جانب فوق آن که بلند است جائز است زیرا چه گرد جمره عقبه همه جا موضع مناسک حج است ولیکن افضل اینست که از بطن وادی که مکان نشیب است رمی نماید وباید که با هر سنگریزه تکبیر بگوید همچنین مرویست از ابن مسعود وابن عمر رض واگر بجای تکبیر سبحان الله بگوید جائز است چه بسبب تسبیح نیز حاصل میشود ذکر که از آداب رمی است وباید که وقوف نماید نزد جمرة العقبه زیرا چه پیغمبر صلعم در انجا وقوف نه نموده است وباید که تلبیه قطع نماید با اول سنگریزه بجهت آنکه جابر رض روایت کرده است که پیغمبر صلعم قطع می نمود تلبیه را نزد انداختن اول سنگریزه که رمی میکرد آن را در جمرهٔ عقبه وبعد از ان باید دانست که کیفیت رمی اینست که بنهد سنگریزه را بر پشت انگشت ابهام راست وباستعانت انگشت سبابه بگیرد آنرا وبیندازد آنرا

ومقدار الرمی ان یکون بین الرامی وبین موضع السقوط خمسة اذرع کذا روی الحسن عن ابی حنیفة رح لان مادون ذلک یکون طرحا ولو طرحها طرحا اجزاه لانه رمی الی قدامه الا انه مسئ لمخالفته السنة ولو وضعها وضعا لم یجزه لانه لیس برمی ولو رماها فوقعت قریبا من الجمرة یکفیه لان هذا القدر مما لا یمکن الاحتراز عنه ولو وقعت بعیدا منها لا یجزیه لانه لم یعرف قربة الا فی مکان مخصوص ولو رمی بسبع حصیات جملة فهذه واحدة لان المنصوص علیه تفرق الافعال ویاخذ الحصا من ای موضع شاء الا من عند الجمرة فان ذلک یکره لان ماعندها من الحصا مردود هکذا جاء فی الاثر فیتشاءم به ومع هذا الوفعل اجزاه لوجود فعل الرمی ویجوز الرمی بکل ما کان من اجزاء الارض عندنا خلافا للشافعی رح لان المقصود فعل الرمی وذلک یحصل بالطین کما یحصل بالحجر بخلاف ما اذا رمی بالذهب او الفضة لانه یسمی نثرا لا رمیا **قال** ثم یذبح ان احب ثم یحلق او یقصر لما روی من رسول الله علیه السلام انه قال ان اول نسکنا فی یومنا هذا ان نرمی ثم نذبح ثم نحلق ولان الحلق من اسباب التحلل وکذا الذبح حتی یتحلل به المحصر فیقدم الرمی علیهما

ومقدار رمے این ست که میان رمی کننده ومیان موضع افتادن سنگریزه مسافت پنج ذراع باشد پس زیاده ازان وچنین روایت کرده است آن را حسن رح از ابی حنیفه رح ووجه آن این است که انداختن سنگریزه در کمتر از پنج ذراع رمی نیست چه آن را طرح میگویند در عرف نه رمی ولیکن معنی رمی در آن نیز یافته میشود لهذا اگر طرح نماید کسی اعنی انداز وسنگریزه را در کمتر از پنج ذراع پس این کفایت میکند چه این رمی است باعتبار لغت ولیکن آنکس گنهگار میشود بسبب مخالفت سنت واگر بنهد سنگریزه را بر جمرة العقبه ونیندازد آن را پس این کفایت نمیکند چه این اصلا رمی نیست **مسئله ۳۶** اگر اندازد کسی سنگریزه در جمرة العقبه باین طور که بیفتد آن سنگریزه قریب جمرهٔ عقبه وبآن نرسد پس این کفایت میکند زیرا چه احتراز نمودن ازان ممکن نیست واگر آن سنگریزه دور افتد ازان پس کفایت نمیکند زیرا چه رمی قربت وعبادت است برخلاف قیاس وآن مخصوص است بمکان خاص **مسئله ۳۷** اگر هفت سنگریزه را دفعة اندازد کسی پس این یکبار شمرده میشود زیرا چه نص دلالت میکند برانکه هفت سنگریزه بهفت بار باید انداخت **مسئله ۳۸** جائز است که سنگریزه بگیرد از هر جا که خواهد مگر از نزدیک جمرهٔ عقبه چه سنگریزه گرفتن از نزدیک آن مکروه است زیرا چه آن سنگریزه مردود است اعنی مردود ملائکه است وچنین منقول است پس برداشتن آن برای رمی مکروه است ومعهذا اگر چنین کند جائز است چه رمی بآن نیز متحقق میشود **مسئله ۳۹** رمی نمودن بهر چیزیکه از اجزای زمین است جائز است نزد علمای ما زیرا چه مقصود فعل رمی است وآن حاصل میشود بهر چیزیکه از اجزای زمین است چنانچه حاصل میشود بسنگ بخلاف انکه اگر رمی نماید بطلا ونقره زیرا چه این را نثار میگویند نه رمی **مسئله ۴۰** بعد از فراغت برمی جمرة العقبه قربانی نماید اگر خواهد وبعد ازان حلق کند موی سر را یا قصر نماید آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که اول از مناسک حج درین روز رمی جمرهٔ عقبه است وبعد ازان ذبح وبعد ازان حلق وبجهت آنکه حلق از اسباب تحلل است ف اعنی محرم بسبب آن از احرام بیرون می آید ص وهمچنین ذبح لهذا حلال میشود محرم محصر بسبب ذبح هدی پس ضرور است که رمی بران هر دو مقدم نموده شود

وبعد ازان

ثم الحلق من محظورات الاحرام فيقدم عليه الذبح وانما علق الذبح بالمحبة لان الدم الذي ياتي به المفرد تطوع والكلام في المفرد والحلق افضل لقوله عليه السلام رحم الله المحلقين قاله ثلثا الحديث ظاهر بالرحم عليهم ولان الحلق اكمل في قضاء التفث وهو المقصود وفي التقصير بعض التقصير فاشبه الاغتسال مع الوضوء ويكتفي في الحلق بربع الراس اعتبارا بالمسح وحلق الكل اولى اقتداء برسول الله عليه السلام والتقصير ان يأخذ من رؤس شعره مقدار الانملة وقد حل له كل شئ الا النساء وقال مالك رح والا الطيب ايضا لانه من دواعي الجماع ولنا قوله عليه السلام فيه حل له كل شئ الا النساء وهو مقدم على القياس ولا يحل له الجماع فيما دون الفرج عندنا خلافا للشافعي رح لانه قضاء الشهوة بالنساء فيؤخر الى تمام الاحلال ثم الرمي ليس من اسباب التحلل عندنا خلافا للشافعي رح هو يقول انه يتوقت بيوم النحر كالحلق فيكون بمنزلته في التحليل ولنا انه ما يكون محللا يكون جناية في غيره وانه كالحلق والرمي ليس بجناية بخلاف الطواف

وبعد ازان باید دانست که حلق از محظورات احرام است اعنی از جملهٔ آن چیزها است که محرم را منع است پس باید که ذبح مقدم نموده شود بران وانیکه مذکور شد که اگر خواهد قربانی ذبح نماید پس وجه آن این است که ذبح نمودن قربانی در حق مفرد نفل است و درینجا کلام در حج مفرد است پس او مختار است اگر خواهد قربانی نماید و اگر نخواهد نکند **مسئله ۴۱** حلق نمودن افضل است ف به نسبت قصر ص بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که رحمت کند خدا تعالی محلقین را ف اعنی کسانی را که حلق می نمایند و کسی از حاضران سوال کرد و گفت مقصرین را نیز یا رسول الله اعنی کسانی را که قصر می نمایند پس فرمود که رحمت کند خدا تعالی محلقین را و باز سوال کرد سائل مذکور باز پیغمبر صلعم فرمود که رحمت کند خدا تعالی ص محلقین را و در مرتبه سوم یا چهارم فرمود مقصرین و بجهت آنکه بسبب حلق دفع چرک بوجه احسن حاصل میشود ف به نسبت ص قصر پس حلق بمنزلهٔ غسل است و قصر بمنزلهٔ وضو **مسئله ۴۲** حلق ربع سر کافی است بنا بر قیاس آن بر مسح سر در وضو و تمام سر اولی است بجهت آنکه دران اقتدای رسول خدا صلعم حاصل است و باید دانست که قصر عبارت است ازینکه ببرد از موی سر بمقدار سر انگشت **مسئله ۴۳** هرگاه محرم حلق یا قصر نماید در روز عید پس همه چیز ویرا حلال میشود مگر زن و امام مالک رح گفته است که خوشبو نیز حلال نمیشود ویرا زیرا چه خوشبو از جملهٔ آن اشیا است که بسبب آن رغبت جماع پیدا میشود و دلیل علمای ما اینست که پیغمبر صلعم در حق او فرموده است که ویرا همه چیز حلال است مگر زن و قیاس مالک رح بمقابل این حدیث مقبول نیست و نزد علمای ما جماع نمودن در ما سوای فرج نیز حلال نیست ویرا برخلاف قول شافعی رح و دلیل علمای ما این است که این جماع نیز دفع شهوت است بزن پس این نیز موخر نموده خواهد شد تا آنکه او حلال شود بتمام و کمال و بعد ازان باید دانست که رمی جمره از اسباب تحلل نیست نزد علمای ما و شافعی رح میگوید که آن نیز از اسباب تحلل است زیرا چه رمی جمره عقبه موقت است بروز عید مانند حلق پس رمی نیز سبب تحلل است بمنزلهٔ حلق و دلیل علمای ما این است که انچه از اسباب تحلل است پس آن در غیر وقت خود جنایت میشود و حلق چنین است و رمی چنین نیست بخلاف طواف زیارت چه این از اسباب تحلل نیست

لان التحلل بالحلق السابق لا به قال ثم یاتی من یومه ذلک مکة او من الغد او من بعد الغد فیطوف بالبیت طواف الزیارة سبعة اشواط لما روی ان النبی علیه السلام لما حلق افاض الی مکة فطاف بالبیت ثم عاد الی منی وصلی الظهر بمنی ووقته ایام النحر لان الله تعالی عطف الطواف علی الذبح قال فکلوا منها ثم قال ولیطوفوا فکان وقتهما واحدا واول وقته بعد طلوع الفجر من یوم النحر لان ماقبله من اللیل وقت الوقوف بعرفة والطواف مرتب علیه وافضل هذه الایام اولها کما فی التضحیة وفی الحدیث افضلها اولها فان کان سعی بین الصفا والمروة عقیب طواف القدوم لم یرمل فی هذا الطواف ولا سعی علیه وان کان لم یقدم السعی ورمل فی هذا الطواف وسعی بعده لان السعی لم یشرع الا مرة والرمل ماشرع الا مرة فی طواف بعده سعی ویصلی رکعتین بعد هذا الطواف لان ختم کل طواف برکعتین فرضا کان الطواف او نفلا لما بینا قال وقد حل له النساء لکن بالحلق السابق اذ هو المحلل لا بالطواف الا انه اخر عمله فی حق النساء قال وهذا الطواف هو المفروض فی الحج وهو رکن فیه اذ هو المأمور به فی قوله تعالی ولیطوفوا بالبیت العتیق ویسمی طواف الافاضة وطواف یوم النحر

بلکه تحلل است بعد از طواف زیارت بسبب حلق مقدم نه بسبب طواف زیارت و باید دانست که محرم بعد از رمی و حلق و ذبح در روز عید بیاید بمکه یا بعد آن روز بتاریخ یازدهم یا بتاریخ دوازدهم پس طواف خانه کعبه نماید و این طواف را طواف زیارت میگویند و این نیز هفت شوط است زیرا چه مرویست که پیغمبر صلعم هرگاه از حلق فراغت نمود پس بمکه آمد و طواف خانه کعبه کرد و بعد از ان مراجعت نموده و نماز ظهر بمنا گذارد و باید دانست که وقت طواف زیارت سه روز است که آنرا ایام نحر میگویند ف و آن دهم و یازدهم و دوازدهم ماه ذی الحجه است ص زیرا چه خدایتعالی عطف کرد طواف را بر ذبح و فرمود پس بخورید از ذبح و فرمود باید که طواف کنید پس وقت ذبح و طواف زیارت یک است و باید دانست که اول وقت طواف زیارت بعد از دمیدن صبح روز عید است زیرا چه ماقبل آن انچه از شب ست وقت وقوف بعرفات است و طواف زیارت بعد از وقوف بعرفات است مسئله ۴۴ در هر روز از ایام نحر که طواف زیارت نماید محرم جائز است اما روز اول که روز عید است افضل است چنانچه ذبح نمودن قربانی روز عید افضل است چه در حدیث آمده است که افضل ایام نحر اول آنست و باید دانست که اگر بعد از طواف قدوم سعی نموده باشد میان صفا و مروه پس رمل نکند درین طواف و سعی نماید میان صفا و مروه و اگر بعد از طواف قدوم سعی میان صفا و مروه نه نموده باشد باید که رمل نماید در طواف زیارت و بعد از طواف زیارت سعی نماید میان صفا و مروه زیرا چه این سعی مشروع نیست مگر یک بار و همچنین رمل نیز مشروع نیست مگر یک بار در طوافیکه بعد آن سعی است و باید دانست که بعد از طواف زیارت دوگانه نماز گذارد زیرا چه دوگانه برای ختم طواف واجب است هر طوافیکه باشد خواه فرض خواه نفل بنا بر وجهیکه سابق مذکور شده است در طواف قدوم مسئله ۴۵ بعد از طواف زیارت جماع نیز حلال میگردد ولیکن بسبب حلق سابق نه بسبب طواف زیارت چه سبب تحلل همان حلق است نه طواف ولیکن عمل آن سبب در حق حلت جماع موخر گردانیده شده است مسئله ۴۶ طواف زیارت فرض است در حج و از ارکان حج است زیرا چه خدایتعالی در قرآن مجید بآن امر کرده است و فرموده است که باید که طواف نمایند در بیت عتیق را ف که عبارت است از خانه کعبه ص و باید دانست که این طواف را طواف افاضه و طواف یوم النحر نیز میگویند

ویکره تاخیره عن هذه الایام لما بینا انه موقت بها وان اخره عنها لزمه دم عند ابی حنیفة رح وسنبینه فی باب الجنایات ان شاء الله تعالی **قال** ثم یعود الی منی فیقیم لان النبی علیه السلام رجع الیها کما روینا ولانه بقی علیه الرمی وموضعه بمنا فاذا زالت الشمس من الیوم الثانی من ایام النحر رمی الجمار الثلث فیبدأ بالتی تلی مسجد الخیف فیرمیها بسبع حصیات یکبر مع کل حصاة ویقف عندها ثم یرمی التی تلیها من ذلک ویقف عندها ثم یرمی جمرة العقبة کذلک ولا یقف عندها هکذا روی جابر رض فیما نقل من نسک رسول الله علیه السلام مفسرا ویقف عند الجمرتین فی المقام الذی یقف فیه الناس ویحمد الله ویثنی ویهلل ویکبر ویصلی علی النبی علیه السلام ویدعو لحاجته ویرفع یدیه لقوله علیه السلام لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن وذکر من جملتها عند الجمرتین والمراد رفع الایدی بالدعاء وینبغی ان یستغفر للمؤمنین فی دعائه فی هذه المواقف لان النبی علیه السلام قال اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج ثم الاصل ان کل رمی بعده رمی یقف بعده لانه فی وسط العبادة فیأتی بالدعاء فیه وکل رمی لیس بعده رمی لا یقف لان العبادة قد انتهت ولهذا لا یقف بعد جمرة العقبة فی یوم النحر ایضا **قال** فاذا کان من الغد رمی الجمار الثلث بعد زوال الشمس کذلک وان اراد ان یتعجل النفر فی الیوم الثانی نفر الی مکة وان اراد ان یقیم رمی الجمار الثلث

مسئله ۴۷ تاخیر نمودن طواف زیارت از ایام نحر مکروه است بجهت انچه مذکور شد که طواف زیارت موقت است از ایام مذکوره پس اگر تاخیر نماید کسی طواف زیارت را از ایام مذکوره لازم میشود بر دوم **ف** اعنی قربانی نمودن **ص** نزد ابی حنیفه رح وبیان آن خواهد آمد در باب جنایات حج انشاء الله تعالی وباید دانست که بعد از طواف زیارت باید که مراجعت نماید بمنا ودر انجا اقامت نماید بجهت آنکه پیغمبر صلعم چنین نموده است وبجهت آنکه رمی بر او باقی است وموضع آن بمنا است **مسئله ۴۸** هرگاه زائل شود آفتاب در روز دوم از ایام نحر رمی نماید هر سه جمره را باینطور که ابتدا نماید بجمرهٔ که متصل است بمسجد خیف پس رمی کند آنرا بهفت سنگریزه وتکبیر بگوید مع هر سنگریزه ووقوف نماید نزد آن جمره وبعد از ان رمی کند جمرهٔ را که متصل جمرهٔ اول است مانند رمی جمرهٔ اول ووقوف نماید نزد آن نیز مانند اول وبعد از ان رمی نماید جمره عقبه را مانند رمی جمرهٔ اول ولیکن وقوف نماید نزد جمرهٔ عقبه همچنین روایت کرده است جابر رض در بیان حج رسول خدا صلعم وباید که وقوف نماید نزد جمرتین در مقامیکه وقوف مینمایند مردمان وحمد خدا تعالی وثنای او ادا نماید وتکبیر وتهلیل بگوید ودرود خواند بر پیغمبر صلعم ودعا خواند برای حاجت خود ودستها بردارد بجهت قول پیغمبر صلعم که دستها برداشته نمیشود مگر در هفت موضع وذکر کرد از انجمله هر دو جمره را که مذکور شد ومراد از ان برداشتن دستها است برای دعا وباید که درین هفت موقف در دعای خود طلب مغفرت نماید برای مومنان زیرا چه پیغمبر صلعم در دعای خود گفته است که اللهم اغفر للحاج ولمن استغفر له الحاج یعنی بار خدایا آمرزش کن حاجیان را وکسی را که طلب آمرزش کنند حاجیان برای او وبعد از ان باید دانست که قاعده این است که هر رمی که بعد ان رمی دیگر است پس بعد آن وقوف است زیرا چه آن وسط عبادت است پس در ان دعا بخواند وهر رمیکه بعد آن رمی دیگر نیست پس بعد آن وقوف نماید زیرا که عبادت منتهی شد لهذا بعد رمی جمره عقبه وقوف نیست در روز عید نیز **مسئله ۴۹** بتاریخ دوازدهم ذیحجه نیز رمی کند هر سه جمره را بعد از وقت زوال آفتاب چنانچه بتاریخ یازدهم مینماید وبعد از ان اگر خواهد تعجیل نماید در کوچ نمودن وکوچ نماید وبمکه رود واگر اقامت نماید در انجا باید که رمی کند هر سه جمره را

فی الیوم الرابع بعد زوال الشمس لقوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی
ولا فضل ان یقیم لما روی ان النبی علیه السلام صبر حتی رمی الجمار الثلث فی الیوم الرابع وله ان ینفر ما لم یطلع الفجر من الیوم
الرابع فاذا طلع الفجر لم یکن له ان ینفر لدخول وقت الرمی وفیه خلاف الشافعی رح وان قدم الرمی فی هذا الیوم
یعنی الیوم الرابع قبل الزوال بعد طلوع الفجر جاز عند ابی حنیفة رح هذا استحسان وقالا لا یجوز اعتبارا بسائر
الایام وانما التفاوت فی رخصة النفر فاذا لم یترخص التحق بها ومذهبه مروی عن ابن عباس رض ولانه لما ظهر
اثر التخفیف فی هذا الیوم فی حق الترک فلان یظهر فی جوازه فی الاوقات کلها اولی بخلاف الیوم الاول والثانی حیث
لا یجوز الرمی فیهما الا بعد الزوال فی المشهور من الروایة لانه لا یجوز ترکه فیهما فبقی علی الاصل المروی
فاما یوم النحر فاول وقت الرمی فیه من وقت طلوع الفجر وقال الشافعی اوله بعد نصف اللیل لما روی ان النبی علیه السلام
رخص للرعاء ان یرموا لیلا ولنا قوله علیه السلام لا ترموا جمرة العقبة الا مصبحین ویروی حتی تطلع الشمس فیثبت
اصل الوقت بالاول والافضلیة بالثانی وتاویل ما روی اللیلة الثانیة والثالثة ولان لیلة النحر وقت

بتاریخ سیزدهم بعد از وقت زوال وافضل همین است که اقامت نماید در منا بتاریخ دوازدهم ورمی نماید بتاریخ سیزدهم چه پیغمبر صلعم
چنین کرده است وباید دانست که جائز است ویرا که بتاریخ سیزدهم پیش از دمیدن صبح صادق از منا کوچ نماید واگر
توقف نماید حتی که صبح صادق گردد در این هنگام جائز نیست ویرا که کوچ نماید بغیر رمی زیرا چه بعد از دمیدن صبح صادق وقت رمی
میرسد ودرین اختلاف شافعی رح است واگر درین روز رمی نماید بعد دمیدن صبح صادق پیش از وقت زوال جائز است نزد
ابی حنیفه رح بنابر استحسان وصاحبین رح گفته اند که رمی پیش از وقت زوال درین روز نیز جایز نیست چنانچه در روزهای دیگر
جائز نیست وتفاوت نیست میان این روز ومیان روزهای دیگر مگر همین قدر که درین روز پیش از دمیدن صبح صادق کوچ نمودن
ویرا جائز است ف بخلاف روزهای دیگر ص وبعد از دمیدن صبح صادق درین روز هرگاه کوچ کردن ویرا منع شد پس
درین هنگام این روز بمنزله روزهای دیگر گردید ودلیل ابی حنیفه رح یکی این است که مذهب ابن عباس رض موافق مذهب
ویست ودوم این است که هرگاه درین روز اثر تخفیف ظاهر است در حق ترک رمی باینطور که جائز است ویرا کوچ نمودن
پیش از دمیدن صبح صادق پس باید که بطریق اولی ظاهر شود در حق جواز تقدیم رمی بر وقت زوال بخلاف روز یازدهم ودوازدهم
چه دران رمی جائز نیست مگر بعد از وقت زوال بنابر روایت مشهور زیرا چه ترک رمی دران دو روز جائز نیست پس باقی خواهد ماند
بر اصلیکه مرویست بنابر روایت مشهور واما روز عید پس اول وقت رمی درین روز از صبح صادق است وشافعی رح
میگوید که اول وقت رمی در روز عید بعد از نصف شب است بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم اجازت داد درین روز
مر شبانان را که رمی نمایند در وقت شب ودلیل علمای ما این است که پیغمبر صلعم فرموده است که رمی مکنید جمرهٔ عقبه را
مگر بعد از صبح صادق ودر بعض روایات آمده است که فرمود رمی مکنید جمرهٔ عقبه را مگر بعد از طلوع آفتاب پس از حدیث
اول ثابت شد که اول وقت آن بعد از صبح صادق است واز حدیث دوم ثابت شد که افضل وقت آن بعد از طلوع آفتاب است
وحدیثیکه دلیل شافعی رح است تاویل آن این است که مراد از ان شب یازدهم وشب دوازدهم است زیرا چه شب عید الضحی وقت

الوقوف والرمی یترتب علیه فیکون وقته بعده ضرورة ثم عند ابی حنیفة یمتد هذا الوقت الی غروب الشمس لقوله علیه السلام ان اول نسکنا فی هذا الیوم الرمی جعل الیوم رمیا وقتاله وذهابه بغروب الشمس وعن ابی یوسف انه یمتد الی وقت الزوال والحجة علیه ما روینا وان آخره الی اللیل رماه ولا شیء علیه لحدیث الرعاء وان آخره الی الغد رماه لانه وقت جنس الرمی وعلیه دم عند ابی حنیفة لتاخیره عن وقته کما هو مذهبه **قال** فان رماها راکبا اجزاه لحصول فعل الرمی وکل رمی بعده رمی فالافضل ان یرمیه ماشیا والا فیرمیه راکبا لان الاول بعده وقوف ودعاء علی ما ذکرنا فیرمی ماشیا لیکون اقرب الی التضرع وبیان الافضل مروی عن ابی یوسف رح ویکره ان لا یبیت بمنی لیالی الرمی لان النبی علیه السلام بات بها وعمر رض کان یؤدب علی ترک المقام بها ولو بات فی غیرها متعمدا لا یلزمه شیء عندنا خلافا للشافعی لانه واجب یسهل علیه الرمی فی ایامه فلم یکن من افعال الحج فترکه لا یوجب الجابر

وقوف عرفاتست ورمی بعد از وقوف بعرفات است پس بالضرورت وقت رمی بعد از شب عید خواهد بود وبعد ازان باید دانست که نزد ابی حنیفه رح در روز عید وقت رمی از صبح صادق است تا غروب آفتاب بجهت قول پیغمبر صلعم که اول مناسک حج درین روز رمی است پس ازین حدیث معلوم شد که این روز تمامه وقت رمی است وتمامی آن بغروب آفتاب است واز ابی یوسف رح مرویست که وقت مذکور از صبح تا وقت زوال است وحدیث مذکور حجت است بر وی واگر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه تا آنکه وقت شب رسد باید که رمی کند در وقت شب وبر وی هیچ لازم نمی آید بسبب حدیث شبانان که مذکور شد واگر تاخیر نماید در رمی جمره عقبه تا آنکه روز دیگر رسد باید که رمی کند آنرا زیرا چه روز دیگر نیز وقت رمی است ودرینصورت بر وی دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح بسبب تاخیر نمودن رمی از وقت آن چنانچه مذهب ویست **مسئله ۵** اگر رمی کند کسی جمره عقبه را در حالت سواری جائز است بسبب آنکه فعل رمی درینحالت نیز حاصل میشود وباید دانست که قاعده این ست که هر رمیکه بعد ازان رمی دیگر است پس افضل دران این است که رمی نماید آنرا در حالیکه پیاده باشد ورمیکه بعد ازان رمی دیگر نیست پس باید که این رمی کند در حالت سواری زیرا چه رمیکه بعد ازان رمی دیگر است پس بعد ازان وقوف ودعا است چنانچه سابق مذکور شد پس باید که این رمی نماید در حالیکه پیاده است تا تضرع بر وجه احسن متحقق شود وبیان افضلیت از ابو یوسف رح مرویست **مسئله ۵** باید که در منا بیتوتت نماید در شب هائیکه در روز آن رمی است واگر ترک نماید وبیتوتت نماید دران شبها در جای دیگر پس آن مکروه است زیرا چه پیغمبر صلعم درین شبها در منا بیتوتت میفرمود وعمر رض تادیب می نمود مر کسی را که اقامت نمیکرد بمنا در شبهای مذکوره ومعهذا اگر کسی عمدا بیتوتت نماید دران شبها بجای دیگر پس بر وی چیزی لازم نمی آید نزد علمای ما بر خلاف قول شافعی رح ودلیل علمای ما این است که وجوب بیتوتت در منا در شبهای مذکوره بجهت آنست که تا بسبب آن رمی آسان شود در روزهای مذکوره وواجب بنفسه نیست پس بیتوتت در منا در شبهای مذکوره افعال حج نیست لهذا بسبب ترک آن جبر نقصان آن واجب نخواهد شد

قال ویکره ان یقدم الرجل نقله الی مکة ویقیم حتی یرمی لما روی ان عمر رض کان یمنع منه ویودب
علیه ولانه یوجب شغل قلبه واذا نفر الی مکة نزل بالمحصب وهو الابطح وهو اسم موضع قد نزل به رسول الله صلی الله
علیه وسلم وکان نزوله قصدا اهو الاصح حتی یکون النزول به سنة علی ما روی انه علیه السلام قال لاصحابه
انا نازلون غدا عند خیف خیف بنی کنانه حیث تقاسم المشرکون فیه علی شرکهم یشیر الی جمعهم علی هجران بنی هاشم
فعرفنا انه نزل به اراءة للمشرکین لطیف صنع الله تعالی به فصار سنة کالرمل فی الطواف قال ثم دخل مکة وطاف
بالبیت سبعة اشواط لا یرمل فیها وهذا طواف الصدر ویسمی طواف الوداع وطواف آخر عهد بالبیت لانه
یودع البیت ویصدر به وهو واجب عندنا خلافا للشافعی لقوله علیه السلام من حج هذا البیت فلیکن آخر
عهده بالبیت الطواف ویرخص للنساء الحیض الا علی اهل مکة لانهم لا یصدرون ولا یودعون ولا
رمل فیه لما بینا انه شرع مرة واحدة ویصلی رکعتی الطواف بعده لما قدمنا ویأتی زمزم ویشرب
من مائها لما روی ان النبی علیه السلام استقی دلوا بنفسه فشرب منه ثم افرغ باقی الدلو فی البیر

مسئله ۵۲ اگر کسی اسباب واشیای خود را بمکه فرستد پیش از فراغت نمودن از رمیها وخود اقامت نماید در منا تا آنکه از رمیها فراغت نماید پس این مکروه است بجهت آنکه مرویست که عمر رض از ان منع کرد وتادیب می نمود کسی را که چنین می نمود وبجهت آنکه دل او متعلق خواهد شد باشیائیکه مقدم فرستاده است بمکه **مسئله ۵۳** هرگاه بعد از فراغت از رمیها از منا کوچ نماید بسوی مکه باید که فرود آید در مکانیکه آن را محصب وابطح میگویند چه رسول خدا صلعم در انجا قصدا نزول فرموده است بنا بر انچه مرویست که پیغمبر صلعم باصحاب کرام فرمود که ما یان فردا فرود خواهیم آمد در خیف بنی کنانه در موضعیکه مشرکان جمع شده بودند دران وبایک دیگر عهد نموده بودند بر ینکه بر شرک ثابت بمانند وبنی هاشم را بهجور گردانند وکسی از انها در حق بنی هاشم رعایت احکام قرابت وخویشی ننماید پس ازین معلوم شد که مقصود پیغمبر صلعم از فرود آمدن در مکان مذکور اظهار سنت خدا تعالی بود مر کافران را پس فرود آمدن در مکان مذکور سنت خواهد بود مانند رمل در طواف وبعد از ان داخل شود بمکه وطواف خانه کعبه نماید هفت شوط ودرین طواف رمل نماید واین طواف را طواف الصدر وطواف الوداع می نامند زیرا چه طواف کننده باین وداع نماید خانه کعبه را وصدر را عنی رجوع وبازگشت مینماید بسوی اهل خود **مسئله ۵۴** طواف الصدر واجب است نزد علمای ما برخلاف قول شافعی رح ودلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که حج کند پس باید که آخر کار او این باشد که طواف خانه کعبه نماید وباید دانست که مر زنان حائض را ترک طواف صدر جائز است وبدانکه انچه مذکور شد که طواف صدر واجب است پس مخصوص است در حق غیر اهل مکه ودر حق اهل مکه واجب نیست زیرا چه آنها وداع نمیکنند خانه کعبه را واز خانه کعبه مراجعت نموده نمیروند بجای دیگر **مسئله ۵۵** در طواف الصدر رمل نیست بجهت آنکه سابق مذکور شد که رمل مشروع نیست مگر یکبار **مسئله ۵۶** بعد از طواف الصدر دوگانه نماز باید گذارد بجهت آنکه سابق مذکور شده است ف که بعد از هر طواف دوگانه برای ختم طواف مقرر است ص ونیز باید که بیاید بر چاه زمزم پس بنوشد آب آن را بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم بدست مبارک خود دلو آب از چاه زمزم کشید ونوشید از ان وانچه ماند دران دلو آن را در چاه انداخت

ویستحب ان یاتی الباب ویقبل العتبة ویاتی الملتزم وهو ما بین الحجر الی الباب فیضع صدره ووجهه علیه ویتشبث بالاستار ساعة ثم یعود الی اهله هکذا روی ان النبی علیه السلام فعل بالملتزم ذلک قالوا وینبغی ان ینصرف وهو یمشی وراءه ووجهه الی البیت متباکیا متحسرا علی فراق البیت حتی یخرج من المسجد فهذا بیان تمام الحج **فصل** وان لم یدخل المحرم مکة وتوجه الی عرفات ووقف فیها علی ما بینا سقط عنه طواف القدوم لانه شرع فی ابتداء الحج علی وجه یترتب علیه سائر الافعال فلا یکون الاتیان به علی غیر ذلک الوجه سنة ولا تبقی علیه بترکه لانه سنة وبترک السنة لا یجب الجابر ومن ادرک الوقوف بعرفة ما بین زوال الشمس من یومها الی طلوع الفجر من یوم النحر فقد ادرک الحج فاول وقت الوقوف بعد الزوال عند ثلاثة ان النبی علیه السلام وقف بعد الزوال وهذا بیان اول الوقت وقال علیه السلام من ادرک عرفة بلیل فقد ادرک الحج ومن فاته عرفة بلیل فقد فاته الحج فهذا بیان آخر الوقت ومالک رح ان کان یقول ان اول وقته بعد طلوع الفجر او بعد طلوع الشمس فهو محجوج علیه بما روینا

مسئله ۵۷ مستحب ست که بیاید بر دروازهٔ خانهٔ کعبه و ببوسد آستانهٔ آنرا نیز و بیاید نزد ملتزم و آن عبارت ست از مابین حجر اسود تا بدروازهٔ خانهٔ کعبه پس باید که نهد سینه و روی خود را بر ملتزم و تشبث نماید بپردهای خانهٔ کعبه ساعتی ف اعنی چنگل بآن زند ص و بعد از ان کوچ کند و برود بسوی اهل خود بدانکه مرویست که پیغمبر صلعم در ملتزم چنین عمل کرده است و باید دانست که فقها گفته اند که سزاوار نیست که برگردد از خانهٔ کعبه باین طور که روی او بسوی خانهٔ کعبه باشد و پس پا برود و در حالیکه میگرید و حسرت می نماید بر فراق خانهٔ کعبه و باید که باین طور برود تا آنکه از مسجد حرام خارج شود و این بیان تمام حج ست والله اعلم

فصل مسئله ۱ - اگر محرم داخل نشود در مکه و بیرون بیرون بسوی عرفات رود و وقوف نماید در ان مطابق انچه سابق مذکور شد پس طواف قدوم از و ساقط میگردد زیرا چه او شروع کرد در ابتدا بر وجهیکه مترتب میشود بران باقی افعال و ارکان حج پس بجا آوردن آن بر وجهی دیگر سوای وجه مذکور سنت نخواهد شد و بسبب ترک نمودن او طواف قدوم را بر و هیچ جبر نقصان لازم نمی آید زیرا چه طواف القدوم سنت ست و بسبب ترک نمودن سنت جبر نقصان واجب نمیشود **مسئله ۲** - هر که وقوف بعرفات نماید از مابین وقت زوال روز عرفه تا دمیدن صبح روز عید پس او درمی یابد حج را ف و حج او صحیح میشود ص پس اول وقت وقوف نمودن بعرفات بعد از وقت زوال روز عرفه است نزد علمای ثلاثه بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلعم وقوف بعرفات نموده است بعد از وقت زوال در روز عرفه و این بیان اول وقت است و نیز پیغمبر صلعم فرموده است که هر که وقوف بعرفات نماید در وقت شب پس حج او صحیح میشود و هر که وقوف بعرفات نماید تا بوقت شب نیز پس حج او فوت میشود و این بیان آخر وقت وقوف بعرفات ست و امام مالک رح میگوید که اول وقت آن بعد از دمیدن صبح روز عرفه است و بعد از طلوع آفتاب ست در روز عرفه و حدیث مذکور که دلیل علمای ثلاثه ست حجت ست بر او و بعد از ان باید دانست که اگر کسی در روز عرفه وقوف بعرفات نماید بعد از وقت زوال یا بعد از ان در همان ساعت افاضه نماید بسوی مزدلفه پس این جائوست نزد علمای ثلاثه زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که وقوف بعرفات نماید ساعتی از شب یا روز پس بدرستیکه حج او تمام میشود و لفظ یا کلمهٔ تخییر ست و امام مالک رح گفته است که وقوف بعرفات معتبر نیست مگر آنکه یافته شود در روز دهم و در جزوی از شب و حدیث مذکور حجت ست بر او

ثم اذا وقف بعد الزوال وافاض من ساعته اجزاه عندنا لانه علیه السلام ذکر بکلمة او فانه قال الحج عرفة فمن وقف بعرفة ساعة من لیل او نهار فقد تم حجه وهی کلمة التخییر وقال مالک رح لا یجزیه الا ان یقف فی الیوم وجزء من اللیل ولکن الحجة علیه ما رویناه ومن اجتاز بعرفة نائما او مغمی علیه او لا یعلم انها عرفات جاز عن الوقوف لان ما هو الرکن قد وجد وهو الوقوف ولا یمتنع ذلک بالاغماء والنوم کرکن الصوم بخلاف الصلوة لانها لا تبقی مع الاغماء والجهل یخل بالنیة وهی لیست بشرط لکل رکن ومن اغمی علیه فاهل عنه رفقاؤه جاز عند ابی حنیفة رح وقالا لا یجوز ولو امر انسانا بان یحرم عنه اذا اغمی علیه او نام فاحرم المامور عنه صح بالاجماع حتی اذا افاق او استیقظ واتی بافعال الحج جاز لهما انه لم یحرم بنفسه ولا اذن لغیره به وهذا لانه لم یصرح بالاذن والدلالة تقف علی العلم وجواز الاذن به لا یعرفه کثیر من الفقهاء فکیف یعرفه العوام بخلاف ما اذا امر غیره بذلک صریحا وله انه لما عاقدهم عقد الرفقة فقد استعان بکل واحد منهم فیما یعجز عن مباشرته بنفسه والاحرام هو المقصود بهذا السفر فکان الاذن به ثابتا دلالة والعلم ثابت نظرا الی الدلیل والحکم یدار علیه **قال** والمرأة فی جمیع ذلک کالرجل لانها مخاطبة کالرجال غیر انها لا تکشف رأسها لانه عورة وتکشف وجهها لقوله علیه السلام احرام المرأة فی وجهها ولو سدلت شیئا علی وجهها وجافته عنه جاز هکذا روی عائشة رض ولانه بمنزلة الاستظلال بالمحمل

مسئلہ ۳ اگر شخصے بگذرد بعرفات در حالت نوم یا در حالت بیہوشی یا در حالیکہ نمیداند کہ آن موضع عرفات ست پس این وقوف بعرفات شمردہ میشود و کفایت میکند زیرا چہ آنچہ رکن ست یافتہ شد درینصورت و نوم و بیہوشی مانع و منافی آن نیست چنانچہ ف امساک ص کہ رکن روزہ است ف متحقق میشود در حالت نوم و بیہوشی ص بخلاف نماز چہ آن در حالت بیہوشی باقی نمیماند وجز این نیست کہ جہل ف و عدم اطلاع بران ص مخل نیت ست و نیت برای ہر رکن علیحدہ شرط نیست **مسئلہ ۴** - اگر شخصے بیہوش گشت و رفیق او از جانب او تلبیہ گفت و احرام نمود پس این جائز ست نزد ابی حنیفہ رح و صاحبین رح گفتہ اند کہ جائز نیست و اگر کسے امر کرد انسانی را بانیکہ احرام نماید از جانب او اگر او بیہوش گردد یا بخوابد و انسان مامور احرام نمود از جانب او پس این صحیح ست بالاجماع حتی اگر آنکس بعد از ہوشیار شدن یا بیدار شدن افعال حج بجا آورد جائز ست و دلیل صاحبین رح انیست کہ در صورت اول شخص مذکور خود احرام نکردہ است و نہ اذن دادہ است غیر را بانیکہ ف از جانب او احرام نماید چہ ص اذن از و یافتہ نشدہ است نہ صریحا نہ دلالۃ اما صریحا پس آن ظاہر ست و اما دلالۃ پس بجہت آنست کہ ثبوت اذن دلالۃ موقوف ست بر آنکہ ویرا علم این باشد کہ اذن دادن ویرا جائز ست و این را اکثر از علما و فقہا نمیدانند پس عوام را بطریق اولے از ان خبر نخواہد بود بخلاف آنکہ صریحا امر کردہ شود بآن مر غیر را و دلیل ابی حنیفہ رح انیست کہ انسان ہرگاہ عقد رفاقت مینماید با رفیقان پس او استعانت مینماید از ہر یک از انہا در چیزیکہ او بذات خود آنرا نمیتواند کرد و در سفر حج احرام مقصود ست پس در صورت مذکورہ اذن آن ثابت ست از روی دلالت و علم جواز اذن ثابت ست بنظر دلیل آن و مدار حکم بر دلیل ست **مسئلہ ۵** - زن بمنزلہ مرد ست در جمیع آنچہ مذکور شد زیرا چہ زن مخاطب ست بتکلیف شرعی مانند مرد مگر این قدر فرق ست کہ زن سر خود را وا نمیکند زیرا چہ سر او عورت ست و باید کہ زن روے خود وا نماید زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ احرام زن در روی اوست و اگر زن در روی خود پارچہ را مثلا آویزان نماید باین طور کہ آن پارچہ بروی او متصل نگردد بلکہ از ان منفصل باشد پس این جائز ست بجہت آنکہ چنین مرویست از عائشہ رض بجہت آنکہ آن بمنزلہ آرام گرفتن ست زیر سایہ محمل

مسئلہ ۶

ولا ترفع صوتها بالتلبية لما فيه من الفتنة ولا ترمل ولا تسعى بين الميلين لانه مخل بسترا لعورة ولا تحلق ولكن تقصر لما روى ان النبي عليه السلام نهى النساء عن الحلق وامرهن بالتقصير ولان حلق الشعر في حقها مثلة كحلق اللحية في حق الرجال وتلبس من المخيط ما بدا لها لان في لبس غير المخيط كشف العورة قالوا ولا تستلم الحجر اذا كان هناك جمع لانها ممنوعة عن مماسة الرجال الا ان تجد الموضع خاليا **قال** ومن قلد بدنة تطوعا او نذرا او جزاء صيد او شيئا من الاشياء وتوجه معها يريد الحج فقد احرم لقوله عليه السلام من قلد بدنة فقد احرم ولان سوق الهدي في معنى التلبية في اظهار الاجابة لانه لا يفعله الا من يريد الحج او العمرة واظهار الاجابة قد يكون بالفعل كما يكون بالقول فيصير به محرما لاتصال النية بفعل هو من خصائص الاحرام وصفة التقليد ان يربط على عنق بدنته قطعة نعل او عروة مزادة او لحاء شجرة فان قلدها وبعث بها ولم يسقها لم يصر محرما لما روي عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت افتل قلائد هدي رسول الله عليه السلام فبعث بها واقام في اهله حلالا فان توجه بعد ذلك لم يصر محرما حتى يلبي

مسئله ۶ - زن را باید که تلبیه بآواز بلند نگوید چه دران خوف فتنه است وهمچنین رمل نکند در طواف وسعی نماید میان میلین اخضرین چه آن مخل ستر عورت ست **مسئله ۷** - زن را باید که حلق نماید موی سر را بلکه قصر نماید آنرا بجهت آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است مر زنان را از حلق نمودن موی سر وامر کرده است آنها را بانکه قصر نمایند آنرا بجهت آنکه حلق نمودن موی سر مثله است در حق زنان چنانچه حلق ریش مثله است در حق مردان ومانند گوش وبینی بریدن ست **مسئله ۸** - زن را پوشیدن لباس دوخته جائز ست زیرا چه در پوشیدن لباس غیر دوخته کشف عورت ست **مسئله ۹** - زن را باید که استلام حجر اسود ننماید وقتیکه در انجا اجتماع وهجوم باشد زیرا چه منع است ویرا که مس نماید مرد را ولیکن اگر هجوم نباشد ومکان خالی یابد باید که استلام حجر اسود نماید **مسئله ۱۰** - اگر شخصے قلاده بند در گردن شتر یا گاو برای قربانی نمودن آن در حرم واین را هدی وبدنه میگویند وهمراه آن متوجه شود بسوی خانه کعبه بارادهٔ حج پس او محرم میگردد خواه آن شتر قربانی بجهت نفل باشد یا بجهت نذر یا بجهت جزاء صید باشد یا غیر آن بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که قلاده بند در گردن شتر پس او محرم میشود وبجهت آنکه تلبیه برائے اظهار اجابت امر حج است وسوق هدی در معنی تلبیه است در اظهار اجابت امر حج زیرا چه سوق هدی نمیکند مگر کسیکه ارادهٔ حج یا عمره دارد واظهار اجابت گاهے متحقق مے شود بفعل چنانچه متحقق مے شود بقول پس بسبب آن محرم خواهد شد بجهت آنکه نیت حج متصل گشت بفعلے که از خواص احرام ست وباید دانست که بیان قلاده بستن این ست که به بند در گردن شتر خود پارهٔ نعل را یا عروه توشه دان را یا پوست درخت را **مسئله ۱۱** - اگر شخصے قلاده بند در گردن شتر وبفرستد آن را ف وخود همراه آن نرود ص وسوق نکند آن را پس درین صورت او محرم نمیشود وبجهت آنکه گفته است عائشه صدیقه رضه که من می بافتم قلاده هدی رسول خدا صلعم را وصلعم مے فرستاد آن هدی را وخود اقامت میکرد میان اهل خود در حالت حلال ف اعنی بغیر احرام ص وهمچنین اگر بعد از فرستادن هدے از پس روان شود محرم نمے گردد حتی که لاحق شود بهدی مذکور ف وسوق کند آن را

لان عند التوجه اذا لم یکن بین یدیه هدی یسوقه لم یوجد منه الا مجرد النیة وبمجرد النیة لا یصیر محرما فاذا ادرکها وساقها او ادرکها فقد اقترنت نیته بفعل هو من خصائص الاحرام فیصیر محرما کما لو ساقها فی الابتداء **قال** الا فی به نیة التمتع فانه محرم حین توجه معناه اذ نوی الاحرام وهذا استحسان وجه القیاس فیه ما ذکرنا ووجه الاستحسان ان هذا الهدی مشروع علی الابتداء نسکا من مناسک الحج وضعا لانه یختص بمکة ویجب شکرا لجمع بین اداء النسکین وغیره قد یجب بالجنایة وان لم یصل الی مکة فلهذا اکتفی فیه بالتوجه وفی غیره توقف علی حقیقة الفعل فان جلل بدنة او اشعرها او قلد شاة لم یکن محرما لان التجلیل لدفع الحر والبرد والذباب فلم یکن من خصائص الحج والاشعار مکروه عند ابی حنیفة رح فلا یکون من النسک فی شیء وعندهما ان کان حسنا فقد یفعل للمعالجة بخلاف التقلید لانه یختص بالهدی وتقلید الشاة غیر معتاد ولیس بسنة ایضا **قال** والبدن من الابل والبقر وقال الشافعی رح من الابل خاصة لقوله علیه السلام فی حدیث الجمعة فالمستعجل منهم

ص زیرا چه در وقت متوجه شدن بهرگاه حاضر نیست پیش روی او هدی که سوق نماید آنرا پس یافته نشد از و مگر مجرد نیت و بمجرد نیت کسے محرم نمے شود و هرگاه لاحق شود بآن و سوق نماید آن را یا لاحق شود بآن ف اگرچه سوق نماید آن را پس ص مقترن میشود نیت او بفعلے که از خواص احرام ست لهذا درین هنگام محرم میگردد چنانچه اگر سوق آن مے کرد در ابتدا لیکن اگر هدے تمتع باشد پس درین صورت بعد از فرستادن آن اگر متوجه شود بسوی خانه کعبه بنیت حج پس او محرم مے شود از وقتیکه متوجه میشود ف و حاصل آنکه بعد از فرستادن هدی بسبب متوجه شدن بسوی خانه کعبه بنیت حج محرم نمیگردد حتی که لاحق شود بآن مگر در صورتیکه آن هدی تمتع باشد چه درین صورت از وقت متوجه شدن محرم میشود ص و این بنا بر استحسان ست و بنا بر قیاس جائز نیست و وجه قیاس آنست که مذکور شد ف که مجرد نیت معتبر نیست تا آنکه مقارن نشود بفعلے که از خواص احرام ست ص و وجه استحسان این ست که این هدی تمتع مشروع ست ابتداءً نه بجهت جزای جنایت و نسکے از مناسک حج ست از روی وضع شرعی چه آن مختص بمکه است و در انجا ذبح نموده میشود و واجب ست برای شکر تمتع اعنی جمع نمودن میان دو عبادت که عبارت ست از ادا نمودن حج و عمره و غیر هدی تمتع گاهے واجب میشود بسبب جنایت و مختص بمکه نیست لهذا اکتفا نموده شد در ان بمجرد متوجه شدن بسوی خانه کعبه ف بنیت حج بعد از فرستادن آن ص و در غیر هدی تمتع تحقق احرام موقوف میماند بر مقارن شدن نیت بفعلیکه از خواص احرام ست **مسئله ۱۲** - اگر کسے جل پوشاند هدی را یا اشعار آن نماید یا قلاده بندد در گردن گوسفند پس درین صورتها او محرم نمے گردد زیرا چه جل پوشانیدن برای دفع گرمی و سردی و دفع مگس ست پس آن از خواص حج نیست و اشعار مکروه است نزد ابی حنیفه رح پس آن از مناسک حج نیست و نزد صاحبین رح اشعار اگرچه حسن ست ولیکن گاهے اشعار نموده میشود برای معالجه بخلاف قلاده بستن چه آن مختص ست به هدے و قلاده بستن در گردن گوسفند نه معتاد ست و نه سنت و باید دانست که هدی از دو چیز مے شود یکے شتر دوم گاو و نزد شافعی رح فقط از شتر ست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که هر که در روز جمعه در وقت اول در مسجد بیاید

کالمهدی بدنة والذی یلیه کالمهدی بقرة فصل بینهما قولنا ان البدنة تنبئ عن البدانة وهی الضخامة وقد اشترکا فی هذا المعنی ولهذا یجزی کل واحد منهما من سبعة والصحیح من الروایة فی الحدیث کالمهدی جزورا والله تعالی اعلم بالصواب

باب القران

القران افضل من التمتع والافراد وقال الشافعی الافراد افضل وقال مالک رح التمتع افضل من القران لان له ذکرا فی القرآن ولا ذکر للقران فیه وللشافعی قوله علیه السلام القران رخصة ولان فی الافراد زیادة التلبیة والسفر والحلق ولنا قوله علیه السلام یا آل محمد اهلوا بحجة وعمرة معا ولان فیه جمعا

پس او مانند آنکس ست که هدی کند بدنه را اعنی شتر را وکسیکه بعد ازان بیاید پس او مانند کسی ست که هدی کند گاو را چه ازین حدیث معلوم میشود که بدنه شتر را میگویند فقط زیرا چه درین حدیث بدنه بمقابل گاو واقع شده است ودلیل علمای مارح این ست که بدنه در لغت شتر وگاو هر دو را میگویند لهذا قربانی یک گاو از هفت کس کفایت میکند چنانچه یک شتر کفایت میکند هفت کس را ومراد از بدنه در حدیث مذکور شتر ست بقرینه آنکه بمقابل گاو واقع شده است والله اعلم

باب در بیان قران ف وتمتع ص باید دانست که قران عبارت ست ازینکه احرام عمره وحج معا نماید از میقات وباید که بعد از دوگانه نماز باین طور دعا بخواند اللهم انی ارید العمرة والحج فیسرهما لی وتقبلهما منی زیرا چه قران عبارت ست از جمع نمودن میان حج وعمره لهذا اگر کسی احرام عمره نماید از میقات وپیش از چهار شوط از طواف آن احرام حج نیز نماید قران میگردد زیرا چه جمع نمودن میان حج وعمره متحقق می شود درین صورت ف ومعنی تمتع نفع گرفتن ست بادای دو عبادت که عبارت ست از حج وعمره در سفر واحد بی آنکه المام صحیح نماید باهل خود میان عمره وحج وطریق آن این ست که از میقات احرام عمره نماید فقط وداخل شود در مکه وعمره نماید وبعد ازان حلق یا قصر هر چه خواهد بکند وباین عمل از احرام عمره بیرون شود وحلال گردد وباینحالت در مکه اقامت نماید وبعد ازان بتاریخ هشتم ذی الحجه که آنرا یوم الترویه میگویند احرام حج نماید از حرم وحج ادا نماید چنانچه حج کننده فقط حج ادا میکند وباید دانست که هر که قران نماید آنرا قارن میگویند وتمتع کننده را متمتع وفقط حج کننده را مفرد وفقط حج را افراد وباید دانست که درین باب دو فصل ست

فصل اول در بیان احکام قران ص **مسئله ۱** - قران افضل ست از تمتع وافراد وشافعی رح گفته است که افراد افضل ست وامام مالک رح گفته است که تمتع افضل ست از قران زیرا چه ذکر تمتع در قرآن مجید آمده است وذکر قران در قرآن مجید نیامده است ودلیل شافعی رح یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که قران رخصت ست ودوم اینست که در افراد زیاده تلبیه وسفر است وهم حلق است ودلیل علمای مارح یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده ست بآل خود که یا آل محمد احرام حج وعمره نمائید معا ودوم اینست که در قران جمع نمودن

بين العبادتين فاشبه الصوم مع الاعتكاف والحراسة في سبيل الله مع صلوة الليل والتلبية غير محصورة والسفر غير مقصود والحلق خروج عن العبادة فلا يترجح بما ذكروا المقصود بما روى نفي قول اهل الجاهلية ان العمرة في اشهر الحج من افجر الفجور وللقران ذكر في القرآن لان المراد من قوله تعالى واتموا الحج والعمرة لله ان يحرم بهما من دويرة اهله على ما روينا من قبل ثم فيه تعجيل الاحرام واستدامته حرامهما من الميقات الى ان يفرغ منهما ولا كذلك التمتع فكان القران اولى منه وقيل الاختلاف بيننا وبين الشافعي بناء على ان القارن عندنا يطوف طوافين ويسعى سعيين وعنده طوافا واحدا وسعيا واحدا **قال** وصفة القران ان يحرم بالعمرة والحج معا من الميقات ويقول عقيب الصلوة اللهم اني اريد الحج والعمرة فيسرهما لي وتقبلهما مني لان القران هو الجمع بين الحج والعمرة من قولك قرنت الشيء بالشيء اذا جمعت بينهما وكذا اذا ادخل حجة على عمرة قبل ان يطوف لها اربعة اشواط لان الجمع قد تحقق اذ لا كثر منها قائم وقد عزم على ادائهما فيسئل التيسير فيهما وقدم العمرة على الحج فيه وكذلك يقول لبيك بعمرة وحجة معا لانه يبدأ بافعال العمرة فكذلك يبدأ بذكرها وان اخر ذلك في الدعاء والتلبية لا باس به لان الواو للجمع ولو نوى بقلبه ولم يذكرهما في التلبية اجزاه اعتبارا بالصلوة فاذا دخل مكة ابتدأ وطاف بالبيت سبعة اشواط يرمل في الثلث الاول منها ويسعى بعدها بين الصفا والمروة وهذه افعال العمرة ثم يبدأ بافعال الحج فيطوف طواف القدوم سبعة اشواط ويسعى بعده لما بينا في المفرد ويقدم افعال العمرة لقوله تعالى فمن تمتع بالعمرة الى الحج والقران في معنى التمتع ولا يحلق بين العمرة والحج لان ذلك جناية على احرام الحج وانما يحلق في يوم النحر كما يحلق المفرد ويتحلل بالحلق عندنا لا بالذبح كما يتحلل المفرد

دو عبادت ست پس قران مانند روزه مع اعتکاف ست و مانند حراست و نگاهبانی نمودن ست سرحد اسلام را در جهاد مع نماز تهجد و جواب از دلیل دوم شافعی رح این ست که تلبیه غیر محصور ست و سفر مقصود نیست و بسبب حلق از عبادت حج بیرون میشود محرم پس بسبب آن ترجیح واقع نمیشود ف تا بسبب آن ص افضلیت ثابت شود و جواب از دلیل اول که حدیث ست این ست که کافران در ایام جاهلیت میگفتند که عمره نمودن در ماههای حج بدترین گناهان ست و مراد از حدیث مذکور نفی قول اهل جاهلیت ست و ذکر قران نیز در قرآن مجید ست زیرا چه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که تمام کنید حج و عمره را برای خدای تعالی و مراد ازین آیت آنست که احرام حج و عمره نمائید از خانهٔ خود و بعد ازان بدانکه در قران تعجیل احرام ست و هم استدامت احرام و دوام آنست از میقات تا آن زمان که فارغ شود از ادای حج و عمره هر دو و تمتع چنین نیست پس قران افضل و اولی از تمتع خواهد بود و بعضے گفته اند که اختلاف میان علمای ما رح و شافعی رح بنا بر آنست که قارن نزد علمای ما رح دو طواف و دو سعی می نماید و نزد شافعی رح یک طواف و یک سعی مینماید و اگر در دل نیت هر دو نماید و در تلبیه ذکر هر دو نکند پس این نیت قلبی کفایت میکند چنانکه در نماز نیت قلبی کافی ست **مسئله ۲**- قارن هرگاه داخل شود بمکه باید که ابتدا نماید بعمره باینطور که طواف خانهٔ کعبه نماید هفت شوط و در سه شوط اول رمل نماید و بعد ازان سعی نماید میان صفا و مروه و باین افعال عمره تمام میشود چه عمره ازین عبارت ست و بعد ازان شروع نماید در افعال حج پس طواف قدوم نماید هفت شوط و بعد ازان سعی نماید میان صفا و مروه چنانچه سابق در بیان حج مذکور شد و بدانکه در قران تقدیم عمره بر حج بجهت آنست که در تمتع عمره مقدم ست بر حج چه خدای تعالی در قرآن مجید در بیان تمتع عمره را مقدم ذکر نموده است و قران در معنی تمتع ست پس بران نیز عمره مقدم ادا نموده خواهد شد بر حج **مسئله ۳**- قارن را نباید که بعد از ادای عمره پیش از ای حج حلق نماید زیرا چه احرام او در حق حج باقی ست و حلق نمودن در حالت احرام حج جنایت ست بلکه قارن را باید که حلق نماید در روز عید چنانچه فقط حج کننده در روز عید حلق مینماید و بسبب آن حلال میگردد نه بسبب ذبح نزد علمای ما رح چنانکه مفرد بسبب حلق حلال میگردد نه بسبب ذبح

ثم هذا مذهبنا وقال الشافعی رح یطوف طوافا واحدا ویسعی سعیا واحدا لقوله علیه السلام دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیمة ولان مبنی القران علی التداخل حتی اکتفی فیه بتلبیة واحدة وسفر واحد وحلق واحد فکذلک فی الارکان ولنا انه لما طاف صبی بن معبد طوافین وسعی سعیین قال له عمر رض هدیت لسنة نبیک ولان القران ضم عبادة الی عبادة وذلک انما یتحقق باداء عمل کل واحد علی الکمال ولانه لا تداخل فی العبادات المقصودة والسفر للتوسل والتلبیة للتحریم والحلق للتحلل فلیست هذه الاشیاء بمقاصد بخلاف الارکان الا ترے ان شفع التطوع لا یتداخلان وتحریمة واحدة یؤدیان ومعنی ما رواه دخل وقت العمرة فی وقت الحج قال وان طاف طوافین لعمرته وحجته وسعی سعیین یجزیه لانه اتی بما هو المستحق علیه وقد اساء بتاخیر سعی العمرة وتقدیم طواف التحیة علیه ولا یلزمه شیء اما عندهما فظاهر لان التقدیم والتاخیر فی المناسک لا یوجب الدم عندهما وعنده طواف التحیة سنة وترکه لا یوجب الدم فتقدیمه اولی والسعی بتاخیره بالاشتغال بعمل آخر لا یوجب الدم فکذا بالاشتغال بالطواف

ص وبعد ازان باید دانست که انچه مذکور شد مذهب علمای مارح ست وشافعی رح گفته است که قارن یک طواف ویک سعی می نماید ف وآن برای حج وعمره هر دو کفایت میکند ص بجهت آنکه پیغمبر صلعم فرموده است که عمره در حج داخل شد تا روز قیامت وبجهت آنکه بنای قران بر تداخل ست لهذا اکتفا نموده می شود دران به تلبیه واحد وبسفر واحد وبحلق واحد پس همچنین اکتفا نموده خواهد شد بطواف واحد وبسعی واحد ودلیل علمای مارح یکی این ست که هرگاه صبی ابن معبد دو طواف کرد ودو سعی نمود عمر رض باو گفت که عمل نمودی بسنت پیغمبر صلعم ف ودوم این ست ص که قران عبارت ست از ضم نمودن یک عبادت بسوی عبادت دیگر وآن دو عبادت حج وعمره است واین ضم متحقق نمی شود مگر باین طور که هر واحد ادا نموده شود بر وجه کامل ف وسوم ص اینست که تداخل نیست در عبادات ف پس برای هر یک از حج وعمره طواف علحده وسعی علحده نموده خواهد شد ص وجز این نیست که برای هر دو اکتفا نموده میشود بسفر واحد وتلبیه واحد وبحلق واحد بجهت آنکه این چیزها مقصود نیست چه سفر وسیله است وتلبیه برای احرام ست وحلق برای حلال شدن ست بخلاف ارکان چه آن مقصود ست پس ارکان برای هر یک علحده باید آیا نمی بینی که دو شفعه نماز نفل متداخل نمی شوند ویک تحریمه ادا میشوند وحدیثی که دلیل آورده است آنرا شافعی پس معنی آن این ست که داخل شد وقت عمره در وقت حج ف تا روز قیامت ص مسئله ۴ - قارن اگر دو طواف پی در پی نماید یکی برای عمره ودیگر برای حج وهمچنین دو سعی نماید پی در پی کفایت میکند زیرا چه او بجا آورد چیزی را که بر وی واجب ست وباید دانست که اینچنین کردن بد است چه دران تاخیر سعی عمره از طواف التحیة وتقدیم طواف التحیة بر سعی مذکور لازم می آید واین بد ست ولیکن بسبب آن چیزی از جبر ونقصان بر ولازم نمی آید اما عدم لزوم نزد صاحبین رح پس آن ظاهر ست زیرا چه بسبب تقدیم وتاخیر در مناسک حج دم لازم نمی آید نزد او شان وعدم لزوم آن نزد ابی حنیفه رح بنا بر آنست که طواف التحیة نزد او سنت ست وبسبب ترک سنت دم لازم نمی آید پس بسبب تقدیم آن بر سعی عمره بطریق اولی نخواهد شد وتاخیر سعی بسبب اشتغال بامر دیگر موجب دم نیست پس همچنین تاخیر آن بسبب اشتغال بطواف موجب دم نخواهد شد

قال واذا رمی الجمرة یوم النحر ذبح شاة او بقرة او بدنة لو سُبع بدنة فهذا دم القران لانه فی معنی المتعة والهدی منصوص علیه فیها والهدی من الابل والبقر والغنم علی ما نذکره فی بابه ان شاء الله واراد بالبدنة هنا البعیر وان کان اسم البدنة یقع علیه وعلی البقر علی ما ذکرنا وکما یجوز سبع البعیر یجوز سبع البقرة فاذا لم یکن له ما یذبحه صام ثلثة ایام فی الحج آخرها یوم عرفة وسبعة ایام اذا رجع الی اهله لقوله تعالی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة فالنص وان ورد فی المتمتع فالقران مثله لانه مرتفق باداء النسکین والمراد بالحج والله اعلم وقته لان نفسه لا یصلح ظرفا الا ان الافضل ان یصوم قبل یوم الترویة بیوم ویوم الترویة ویوم عرفة لان الصوم بدل عن الهدی فیستحب تاخیره الی آخر وقته رجاء ان یقدر علی الاصل وان صامها بمکة بعد فراغه من الحج جاز ومعناه بعد مضی ایام التشریق لان الصوم فیها منهی عنه وقال الشافعی لا یجوز لانه معلق بالوجوع لان نیوی المقام فیحینئذ یجزیه لتعذر الوجوع ولنا ان معناه رجعتم عن الحج ای فرغتم اذ الفراغ سبب الوجوع الی اهله فکان الاداء بعد السبب فیجوز وان فاته الصوم حتی اتی یوم النحر لم یجزه الا الدم وقال الشافعی رح یصوم بعد هذه الایام لانه صوم موقت فیقضی کصوم رمضان وقال مالک رح یصوم فیها لقوله تعالی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وهذا وقته ولنا النهی المشهور عن الصوم فی هذه الایام

مسئله ۵ - قارن هرگاه از رمی جمرة العقبه فارغ شود در روز عید باید که ذبح نماید گوسفند یا گاو یا شتری را یا سبع گاو یا سبع شتر را باین طور که در یک گاو هفت کس شریک شوند و این را دم القران میگویند و این در قران لازم ست زیرا چه قران در معنی تمتع ست و بنص ثابت ست که در تمتع دم ست پس همچنین در قران نیز خواهد شد و بدانکه هدی از سه چیز میشود از شتر و گاو و گوسفند بنابر انچه مذکور خواهد شد در باب آن انشاء الله تعالی **مسئله ۶** - اگر نباشد نزد قارن یکی ازین سه چیز که ذبح کند آنرا پس باید که سه روزه دارد در ایام حج که آخر آن روز عرفه باشد و بعد از مراجعت بسوی اهل خود هفت روز روزه دارد زیرا چه خدای تعالی در حق تمتع در قرآن مجید چنین فرموده است و قران مثل آنست و بدانکه افضل این ست که سه روزه دارد در ایام حج از ان تاریخ که آخر آن بروز عرفه واقع شود زیرا چه روزه بدل هدی ست پس مستحب ست که تاخیر نموده شود تا آخر وقت آن بامید آنکه شاید هدی که اصل ست پیدا گردد و او بر اصل قادر شود و بدانکه اگر آن هفت روزه را در مکه دارد قارن بعد فراغت از حج و بعد گذشتن ایام تشریق جائز ست و نزد شافعی رح جائز نیست زیرا چه در قرآن مجید مذکور ست که آنرا بعد مراجعت بسوی خانهٔ خود دارد پس داشتن آن هفت روزه در مکه جائز نخواهد شد مگر وقتیکه نیت اقامت نماید در مکه پس درین هنگام جائز ست زیرا چه درینصورت مراجعت نمودن او بسوی خانهٔ خود متعذر ست و علمای ما رح میگویند که انچه در قرآن مجید مذکور ست که هفت روزه دارید بعد از مراجعت پس معنی آن این ست که هفت روزه دارید بعد مراجعت از حج اعنی بعد فراغت از ان **مسئله ۷** - اگر قارن را اتفاق داشتن سه روزه نشود در ایام حج حتی که روز عید رسد پس درینصورت جائز نیست ویرا مگر دم و شافعی رح میگوید که او درینصورت آن سه روزه قضا خواهد کرد بعد از ایام تشریق زیرا چه این سه روزه موقت ست و هرگاه در وقت آن اتفاق نشد پس قضای آن خواهد کرد و امام مالک رح میگوید که درینصورت آن سه روزه خواهد داشت در ایام تشریق زیرا چه خدا تعالی در نص قرآن مجید فرموده است که باید که سه روزه در ایام حج دارد و ایام تشریق ایام حج ست و دلیل علمای ما رح این ست که از روزه داشتن در ایام تشریق نهی وارد شده است چنانکه مشهور ست

فتقید به النص ویدخله النقص فلا یتادی به ما وجب کاملا ولا یؤدی بعدها لان الصوم بدل والابدال لا تنصب الا شرعا والنص خصه بوقت الحج وجواز الدم علی الاصل ومن عمر رض انه امر فی مثله بذبح الشاة فلو لم یقدر علی الهدی تحلل وعلیه دمان دم التمتع ودم التحلل قبل الهدی فان لم یدخل القارن مکة وتوجه الی عرفات فقد صار رافضا لعمرته بالوقوف لانه تعذر علیه اداءها لانه یصیر بانیا افعال العمرة علی افعال الحج وذلک خلاف المشروع ولا یصیر رافضا بمجرد التوجه هو الصحیح من مذهب ابی حنیفة رح ایضا والفرق له بینه وبین مصلی الظهر یوم الجمعة اذا توجه الیها ان الامر هنالک بالتوجه متوجه بعد اداء الظهر والتوجه فی القران والتمتع منهی عنه قبل اداء العمرة فافترقا قال وسقط عنه دم القران لانه لما ارتفضت العمرة لم یرتفق لاداء النسکین وعلیه دم لرفض عمرته بعد الشروع فیها وعلیه قضاءها لصحة الشروع فیها فاشبه المحصر والله اعلم

باب التمتع

التمتع افضل من الافراد وعن ابی حنیفة رح ان الافراد افضل لان المتمتع سفره واقع لعمرته والمفرد سفره واقع لحجته وجه ظاهر الروایة ان فی التمتع جمعا بین العبادتین فاشبه القران ثم فیه زیادة نسک وهو اراقة الدم وسفره واقع لحجته وان تخللت العمرة

پس نص قرآن محمول خواهد شد بر سوای ایام تشریق وبعد از ایام تشریق نیز آن سه روزه قضا نموده نمیشود زیرا چه روزه بدل دم ست وبدل وعوض مقرر نموده نمیشود مگر بنص شرع ونص شرع دلالت میکند بر اینکه روزه مختص ست بایام حج ودم اصل ست ف پس ادای دم جائز خواهد شد ص بعد گذشتن ایام تشریق نیز بنا بر آنکه دم اصل ست ومروی ست که در مثل صورت مذکوره عمر رض امر کرده است بذبح نمودن گوسفند پس اگر قارن مذکور بعد روز عید نیز قادر نشود بر ذبح نمودن هدی جائز ست ویرا کحلال شود ودرین صورت بروی دو دم لازم میشود یکی برای قران ودوم بسبب حلال شدن پیش از ذبح نمودن هدی مسئله ۸- اگر داخل نشود قارن در مکه وبیرون بیرون متوجه شود بسوی عرفات ووقوف عرفات نماید پس لازم می آید که او عمره را ترک نمود زیرا چه اکنون ادای عمره متعذر گشت چه اگر او بعد از وقوف بعرفات عمره نماید لازم می آید که افعال عمره را بر افعال حج بنا کرد واین خلاف مشروع ست وباید دانست که بمجرد متوجه شدن بسوی عرفات تا که وقوف بعرفات نکند قارن لازم نمی آید که او عمره را ترک کرده این نزد صاحبین رح ست ومذهب صحیح ابی حنیفه رح نیز همین ست ودر صورت مذکوره دم قران از و ساقط میشود چه او قران نکرد ولیکن بسبب ترک عمره دم لازم می آید وهمچنین لازم ست بر وکه قضای آن نماید زیرا چه شروع نمودن او در عمره مذکوره صحیح شده بود وبعد از شروع ترک کرد آن را پس قضای آن بر و لازم خواهد شد چنانکه قضای عمره لازم می آید بر کسیکه بعد از شروع نمودن او در عمره محصر گردد باین طور که چیزی سد راه او شود والله اعلم

فصل دوم در بیان احکام تمتع **مسئله ۱**- تمتع افضل ست از افراد بنا بر ظاهر روایت واز ابی حنیفه رح مرویست که افراد افضل ست زیرا چه سفر متمتع واقع میشود برای عمره وسفر مفرد واقع میشود برای حج ووجه ظاهر روایت اینست که در تمتع جمع نمودن دو عبادتست مانند قران ف وقران افضل ست ص ونیز دران یک نسک زیاده است اعنی دم ف چه در تمتع دم ست ودر افراد دم نیست ص وسفر متمتع نیز برای حج واقع ست اگرچه عمره را در اثنای آن ادا نماید ف واین منافی آن نیست ص که سفر او برای حج واقع شود

لانها تابع للحج كتحلل السنة بين الجمعة والسعي اليها والمتمتع على وجهين متمتع يسوق الهدي ومتمتع لا يسوق الهدي ومعنى التمتع الترفق باداء النسكين في سفر واحد من غير ان يلم باهله بينهما الماما صحيحا ويدخله اختلافات نبينها ان شاء الله وصفته ان يبتدي من الميقات في اشهر الحج فيحرم بالعمرة ويدخل مكة فيطوف لها ويسعى لها ويحلق او يقصر وقد حل من عمرته وهذا هو تفسير العمرة وكذلك اذا اراد ان يفرد بالعمرة فعل ما ذكرنا هكذا فعل رسول الله عليه السلام في عمرة القضاء وقال مالك رح لا حلق عليه انما العمرة الطواف والسعي وحجتنا عليه ما روينا وقوله تعالى محلقين رؤسكم الاية نزلت في عمرة القضاء ولانها لما كان لها تحرم بالتلبية كان لها تحلل بالحلق كالحج ويقطع التلبية اذا ابتداء بالطواف وقال مالك رح يحاذي بصره على البيت لان العمرة زيارة البيت وتتم به ولنا ان النبي عليه السلام في عمرة القضاء قطع التلبية حين استلم الحجر ولان المقصود هو الطواف فيقطعها عند افتتاحه ولهذا يقطعها الحاج عند افتتاح الرمي قال ويقيم بمكة حلالا لانه حل من العمرة فاذا كان يوم التروية احرم بالحج من المسجد والشرط ان يحرم من الحرم اما المسجد فليس بلازم وهذا لانه في معنى المكي وميقات المكي في الحج الحرم على ما بينا وفعل ما يفعله الحاج لانه مؤد للحج

چه عمره تابع حج ست چنانچه در روز جمعه سعی نمودن و رفتن بسوی مسجد برای نماز جمعه واجب ست و بعد از رفتن در مسجد مشغول شدن بسنت جمعه منافی این نیست که آن سعی برای نماز جمعه واقع شود ف چه سنت جمعه تابع نماز جمعه ست ص مسئله ۲ - باید دانست که متمتع بر دو نوع ست یکی آنکه متوجه شود بسوی خانه کعبه باراده تمتع و سوق هدی نماید و دوم آنکه سوق هدی نه نماید و این متمتع را باید که داخل شود به مکه پس طواف خانه کعبه نماید برای عمره و بعد از ان سعی نماید میان صفا و مروه و بعد از ان حلق یا قصر نماید و باین حلال میشود از عمره خود زیرا چه در عمره همین افعال ست چه اگر فقط عمره نماید کسی این عملها نماید چنانچه پیغمبر صلعم در عمره قضا همین افعال کرده بود و امام مالک رح گفته است که دران حلق نیست و جز این نیست که عمره عبارتست از طواف و سعی و عمل پیغمبر صلعم که در عمره قضا مروی ست حجت ست براو و نیز حجت ست براو قول او تعالی محلقین رؤسکم الآیه یعنی در حالیکه حلق کنندگانید سرهای خود را و این آیه نازل شده است در عمره قضا و نیز دلیل علمای ما بر انیکه دران حلق ست انیست که هرگاه برای عمره احرام نموده میشود به تلبیه پس تحلل ازان نیز بحلق خواهد شد مانند حج مسئله ۳ قطع تلبیه نماید متمتع وقتیکه شروع کند در طواف و مالک رح گفته است که قطع کند تلبیه را وقتیکه نظر او بخانه کعبه افتد زیرا چه عمره زیارت خانه کعبه است و آن تمام میشود بافتادن نظر بران و دلیل علمای ما یکی انیست که رسول خدا صلعم در عمره قضا قطع تلبیه نموده است در وقت استلام حجر و دوم انیست که مقصود همان طواف ست پس قطع کند تلبیه را وقتیکه شروع نماید در طواف و ازینجاست که قطع میکند تلبیه را حاجی وقتیکه شروع می نماید در رمی جمره عقبه مسئله ۴ - متمتع را باید ف که بعد از ادای عمره ص اقامت نماید در مکه در حالیکه حلال ست زیرا چه او حلال شده است از عمره که احرام آن کرده بود و فراغت نموده است ازان و بعد ازان بتاریخ هشتم که آن را یوم التروية میگویند احرام حج نماید از ف حرم خواه از ص مسجد حرام ف یا از غیر آن ص و احرام نمودن از حرم شرط ست و از مسجد شرط نیست زیرا چه متمتع مذکور که در مکه اقامت میدارد بمنزله مکی ست و میقات مکی برای احرام حج حرم ست چنانچه ذکر آن بالا گذشت و بعد ازان حج ادا نماید چنانچه مفرد حج ادا می نماید زیرا چه او ادای حج می کند

الا انه یرمل فی طواف الزیارة ویسعی بعده لان هذا اول طواف له فی الحج بخلاف المفرد لانه قد سعی مرة ولو کان هذا المتمتع بعد ما احرم بالحج طاف وسعی قبل ان یروح الی منی لم یرمل فی طواف الزیارة ولا یسعی بعده لانه قد اتی بذلک مرة وعلیه دم التمتع للنص الذی تلوناه فان لم یجد صام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجع علی الوجه الذی بیناه فی القران فان صام ثلثة ایام من شوال ثم اعتمر لم یجزه عن الثلثة لان سبب وجوب هذا الصوم التمتع لانه بدل عن الدم وهو فی هذه الحالة غیر متمتع فلا یجوز اداءه قبل وجود سببه وان صامها بعد ما احرم بالعمرة قبل ان یطوف جاز عندنا خلافا للشافعی رح له قوله تعالی فصیام ثلثة ایام فی الحج ولنا انه اداه بعد انعقاد سببه والمراد بالحج المذکور فی النص وقته علی ما بینا والافضل تاخیرها الی اخر وقتها وهو یوم عرفة لما بینا فی القران وان اراد المتمتع ان یسوق الهدی احرم وساق هدیه وهذا افضل لان النبی علیه السلام ساق الهدایا مع نفسه ولان فیه استعدادا ومسارعة فان کانت بدنة قلدها بمزادة او نعل لحدیث عایشة رض علی ما رویناه

ولیکن باید که متمتع رمل نماید در طواف زیارت وبعد از ان سعی نماید ف میان صفا ومروه ص زیرا چه طواف زیارت در حق او اول طواف ست برای حج بخلاف مفرد چه او طواف قدوم می نماید وبعد از ان سعی می نماید میان صفا ومروه واگر متمتع نیز بعد از احرام حج اول طواف خانه کعبه وسعی ف میان صفا ومروه ص نماید وبعد از ان کوچ نماید وبرد بمنا پس درینصورت او در طواف زیارت رمل نکند ونه سعی نماید بعد آن ف میان صفا ومروه ص زیرا چه او یکبار طواف سعی نموده است

مسئله ۵ - بر متمتع دم تمتع واجب ست بنا بر نص قرآن که سابق مذکور شد واگر نیابد دم را سه روز روزه دارد در ایام حج وهفت روزه دارد بعد از مراجعت بسوی خانه خود وطریق داشتن این ده روزه همان ست که در قران بیان نموده شد پس اگر سه روز روزه دارد متمتع مذکور در ماه شوال وبعد از ان عمره نماید پس آن سه روزه کفایت نمی کند از ان سه روزه که بر او واجب میشود در ایام حج ف حاصل آنکه این سه روزه شوال بجای آن سه روزه اعتبار نموده نمیشود ص زیرا چه سبب وجوب آن سه روزه تمتع ست چه آن بدل هدی ست واو در ایام ماه شوال تمتع نکرده است پس ادای آن سه روزه پیش از تحقق سبب وجوب آن جائز نخواهد شد واگر سه روز روزه دارد بعد از احرام عمره پیش از طواف پس این جائز ست نزد علمای ما ونزد شافعی رح جائز نیست زیرا چه خدای تعالی فرموده است که سه روز روزه دارد در حج ف واو تا هنوز در حج شروع نکرده است بلکه بعد از ادای عمره در حج شروع خواهد کرد ص ودلیل علمای ما اینست که متمتع مذکور درینصورت سه روزه را بعد از تحقق سبب وجوب آن ادا نموده است ف پس جائز خواهد شد ص ومراد از حج در آیت مذکوره وقت حج ست بنا بر انچه سابق مذکور شد وافضل اینست که آن سه روزه را بطوری ادا نماید که روزهٔ سوم در روز عرفه واقع شود بنا بر انچه سابق مذکور شد در قران **مسئله ۶** - اگر خواهد متمتع که سوق هدی نماید باید که احرام کند وسوق هدی نماید واین افضل ست بجهت آنکه پیغمبر صلعم سوق هدی نموده است همراه خود وبجهت آنکه در ان استعداد ومسارعت ست ف در امر حج ص پس اگر آن هدی شتر باشد باید که توشه دان یا نعل را در گردن آن قلاده نماید بجهت روایت عائشه رض که سابق مذکور شده ست در قران

والتقليد اولى من التجليل لان له ذكرا فى الكتاب ولانه للاعلام والتجليل للزينة ويلبى ثم يقلد لانه يصير محرما بتقليد الهدى والتوجه معه على ما سبق والاولى ان يقلد الاحرام بالتلبية ويسوق الهدى وهو افضل من ان يقودها لانه عليه السلام احرم بذى الحليفة وهداياه تساق بين يديه ولانه ابلغ فى التشهير الا ان لا تنقاد فحينئذ يقودها **قال** واشعار البدنة عند ابى يوسف ومحمد رح ولا يشعر عند ابى حنيفة رح ويكره والاشعار هو الادماء بالجرحة وصفته ان يشق سنامها بان يطعن فى اسفل السنام من الجانب الايمن قالوا والاشبه هو الايسر لان النبى عليه السلام طعن فى جانب اليسار مقصودا وفى جانب الايمن اتفاقا ويلطخ سنامها بالدم اعلاما وهذا الصنع مكروه عند ابى حنيفة رح وعندهما حسن وعند الشافعى رح سنة لانه مروى عن النبى عليه السلام وعن الخلفاء الراشدين رض ولهما ان المقصود من التقليد ان لا يهاج اذا ورد ماء او كلاء او يرى اذا ضل وانه فى الاشعار اتم لانه الزم فمن هذا الوجه يكون سنة الا انه عارضه جهة كونه مثلة فقلنا بحسنه

مسئله ۷ - قلاده بستن در گردن شتر مثلا افضل ست از پوشانیدن جل بجهت آنکه ذکر قلاده در قرآن مجید آمده است وبجهت آنکه قلاده برای اعلام ست ف که آن هدی ست ص وپوشانیدن جل برای زینت ست **مسئله ۸** - باید که اولا تلبیه بگوید وبعد ازان قلاده به بندد ف در گردن هدی ص زیرا چه او محرم میگردد بسبب بستن قلاده در گردن هدی مع متوجه شدن همراه آن بنا بر انچه که سابق مذکور شد واولی انیست که احرام نماید بتلبیه وسوق هدی نماید **مسئله ۹** - سوق هدی افضل ست از کشیدن آن بجهت آنکه پیغمبر صلعم احرام نمود در ذی الحلیفه وشتران هدی سوق نموده میشد پیشاپیش او وبجهت آنکه بسبب سوق اشتهار بوجه ابلغ واحسن حاصل میشود وآن افضل ست مگر وقتیکه سوق او دشوار باشد ف بسبب رمیدن هدی ومیل کردن آن بجانب چپ وراست ص پس درین هنگام بکشد آن را **مسئله ۱۰** - صاحبین رح گفته اند که اشعار نماید بدنه را وابو حنیفه رح گفته است که اشعار نباید کرد وآن مکروه است وباید دانست که اشعار در لغت بمعنی برآوردن خون ست بسبب جرح وبیان آن انیست که بشگافد کوهان آنرا باین طور که زخم نیزه زند در اسفل کوهان از جانب راست وفقها گفته اند اشبه بصواب انیست که زخم زند بر کوهان آن در جانب چپ زیرا چه پیغمبر صلعم زخم زده است در جانب چپ عمدا ودر جانب راست اتفاقا وباید که آلوده گرداند کوهان آنرا بآن خون برای اعلام وباید دانست که این عمل مکروه است نزد ابی حنیفه رح ونزد صاحبین رح حسن ست ونزد شافعی رح سنت ست زیرا چه این عمل مرویست از پیغمبر صلعم واز خلفای راشدین رض ودلیل صاحبین رح انیست که مقصود از قلاده بستن در گردن هدی انیست که کسی منع نکند آن را از خوردن آب وگیاه وقتیکه وارد شود بر آب وگیاه مرغزار ونیز رد نمایند آن را مردمان وبرسانند آن را بمالکش وقتیکه گم شود واین مقصود در اشعار بر وجه اتم واکمل حاصل می شود چه اشعار متصل ست ببدن بدنه ف وازان منفک نمی شود ص واین وجه مقتضی ست که اشعار سنت باشد ولیکن اشعار مثله است واین جهت معارض آن وجه اول ست ف لهذا سنت گردانیده نشد ص وگفته شد که مستحسن ست ف وحاصل دلیل صاحبین رح انیست که در اشعار دو وجه است یکی ازان میخواهد که اشعار سنت باشد ودیگر میخواهد که روا نباشد لهذا اشعار مستحسن گردانیده شد نه سنت تا رعایت هر دو وجه یافته شود

ص ودلیل

ولابی حنیفة رح انه مُثْلَةٌ وانه منهی عنه ولو وقع التعارض فالترجیح للمحرم واشعار النبی علیه السلام لصیانة الهدی لان المشرکین لا یمتنعون عن تعرضه الا به وقیل ان ابا حنیفة کره اشعار اهل زمانه لمبالغتهم فیه علی وجه یخاف منه السرایة وقیل انما کره ایثاره علی التقلید **قال** فاذا دخل مکة طاف وسعی وهذا للعمرة علی ما بینا فی متمتع لا یسوق الهدی الا انه لا یتحلل حتی یحرم بالحج یوم التروية لقوله علیه السلام لو استقبلت من امری ما استدبرت لما سُقْتُ الهدی ولجعلتها عمرة وتحللت منها وما ابتغی التحلل عند سوق الهدی ویحرم بالحج یوم التروية کما یحرم اهل مکة علی ما بینا وان قدم الاحرام قبله جاز وما عجل المتمتع من الاحرام بالحج فهو افضل لما فیه من المسارعة وزیادة المشقة وهذه الافضلیة فی حق من ساق الهدی وفی حق من لم یسق وعلیه دم وهو دم المتمتع علی ما بینا واذا حلق یوم النحر فقد حل من الاحرامین لان الحلق محلل فی الحج کالسلام فی الصلوة فیتحلل به عنهما ولیس لاهل مکة تمتع ولا قران وانما لهم الافراد خاصة خلافا للشافعی والحجة علیه قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام ولان شرعهما للترفه باسقاط احدی السفرتین وهذا فی حق الآفاقی

ص ودلیل ابی حنیفه رح این است که اشعار مثله است وآن منهی عنه است ومنهی عنه حرام است وجواب از دلیل صاحبین رح این است که در صورت تعارض ترجیح مر جانب حرام را است وجواب از دلیل شافعی رح این ست که پیغمبر صلعم اشعار نموده بود هدی را بجهت محافظت آن چه کافران تعرض مینمودند هدی را واز تعرض آن باز نمی آمدند مگر بدیدن اشعار وبعضی گفته اند که ابو حنیفه رح مکروه داشته است اشعار اهل زمانه خود را چه آنها مبالغه می نمودند در اشعار بوجهیکه از ان خوف هلاکت میشد وبعضی گفته اند که نزد ابو حنیفه رح مکروه است اینکه ایثار نماید اشعار را بر قلاده بستن ف اعنی ترک نماید آنرا وبجای آن اختیار کند اشعار را ص مسئله ۱۱ متمتع مذکور هرگاه داخل شود بمکه طواف وسعی نماید برای عمره چنانچه سابق مذکور شد در ذکر متمتعیکه سوق هدی نمیکند ولیکن این متمتع را باید که حلال نشود ف بعد از ادای عمره چنانچه حلال می شود بعد از ادای عمره متمتعیکه بغیر سوق هدی تمتع می نماید بلکه لازم است او را که حلال نشود ص مگر بعد از ان که احرام حج نماید در روز ترویه زیرا چه پیغمبر صلعم احرام تمتع نموده بود بسوق هدی وبعد از ادای عمره حلال نشد وفرمود که اگر پیشتر میدانستم آنچه پیشتر دانستم سوق هدی نمیکردم وادای عمره می نمودم وبعد از ان حلال میشدم واز ین حدیث معلوم شد که در صورتیکه این متمتع سوق هدی نماید پس او حلال نمیشود ف بعد از ادای عمره ص وباید دانست که این متمتع را باید که احرام حج نماید بتاریخ هشتم ذی الحجه مانند اهل مکه بنا بر انچه سابق مذکور شد واگر پیشتر از تاریخ مذکور احرام حج نماید جائز ست بلکه متمتع هر قدر که تعجیل نماید در احرام حج افضل ست زیرا چه دران مسارعت ست در امر حج وزیاده مشقت ست واین افضل ست در حق هر دو متمتع اعنی متمتعیکه سوق هدی کند وآنکه نکند مسئله ۱۲ بر متمتع دوم نیز دم تمتع واجب ست بنا بر انچه سابق مذکور شد مسئله ۱۳ متمتع اول هرگاه حلق نماید در روز عید پس درین هنگام از هر دو احرام حلال میشود زیرا چه حلق در حج بسبب بیرون شدن از احرام است مانند سلام در نماز مسئله ۱۴ در حق اهل مکه تمتع مسنون نیست ونه قران ومشروع نیست در حق آنها مگر افراد فقط بخلاف شافعی رح که نزد او مسنون است وحجت است بر شافعی رح انچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که آن مر کسی را است که از حاضران مسجد حرام نباشد وبجهت آنکه تمتع وقران برای تخفیف مشقت سفر مشروع شده است تا مسافر بیک سفر حج وعمره هر دو را ادا نماید وبرای هر یک بسفر علیحده محتاج نشود چه دران مشقت بسیار است واین جهت یافته میشود در حق آفاقی نه غیر اهل مکه

ومن كان داخل المواقيت فهو بمنزلة المكي حتى لا يكون له متعة ولا قران بخلاف المكي اذا خرج الى الكوفة وقرن حيث
يصح لان عمرته وحجته ميقاتان فصار بمنزلة الآفاقي واذا عاد المتمتع الى بلده بعد فراغه من العمرة ولم يكن
ساق الهدي بطل تمتعه لانه المرفه باهله فيما بين نسكين الماما صحيحا وبذلك يبطل التمتع كذا روي عن عدة
من التابعين واذا ساق الهدي فالمامه لا يكون صحيحا ولا يبطل تمتعه عند ابي حنيفة وابي يوسف رح وقال
محمد رح يبطل لانه اداهما بسفرتين ولهما ان العود مستحق عليه ما دام على نية التمتع لان السوق يمنعه
من التحلل فلا يصح المامه بخلاف المكي اذا خرج الى الكوفة واحرم لعمرة وساق الهدي حيث لم يكن متمتعا
لان العود هنالك غير مستحق عليه فصح المامه باهله ومن احرم بعمرة قبل اشهر الحج فطاف لها اقل
من اربعة اشواط ثم دخلت اشهر الحج فتممها واحرم بالحج كان متمتعا لان الاحرام عندنا
شرط فيصح تقديمه على اشهر الحج وانما يعتبر اداء الافعال فيها وقد وجد الاكثر وللاكثر حكم
الكل وان طاف لعمرته قبل اشهر الحج اربعة اشواط فصاعدا ثم حج من عامه ذلك لم يكن متمتعا لانه ادى

مسئله ۱۵ + هر که ساکن باشد در داخل میقاتهای مذکوره پس او بمنزله اهل مکه است حتی که در حق او تمتع وقران مشروع نیست مسئله ۱۶ + مکی اگر از مکه برآمده در کوفه باشد پس تمتع وقران وی صحیح است زیرا چه او درین هنگام بمنزله آفاقی ست چه او احرام حج وعمره از میقات می نماید مانند آفاقی مسئله ۱۷ + متمتعیکه سوق هدی نکرده است اگر عود کند بشهر خود بعد ادای عمره پس تمتع او باطل میگردد زیرا چه او المام صحیح نمود باهل خود میان عمره وحج وبسبب آن تمتع باطل میگردد چنین مرویست از چند تابعین رض واگر چنین کند متمتعیکه سوق هدی نموده است تمتع او باطل نمیشود چه المام او صحیح نیست واین نزد شیخین رح است ومحمد رح میگوید که تمتع او نیز باطل میگردد زیرا چه او ادا کرد عمره وحج را بدو سفر فف تمتع را باید که بهر دو را در یک سفر ادا نماید ص ودلیل شیخین رح این ست که هر متمتع مذکور عود نمودن بسوی خانه کعبه واجب ست مادامیکه ویرا نیت تمتع ست زیرا چه سوق هدی ویرا مانع ست از حلال شدن پس المام او صحیح نیست بخلاف مکی وقتیکه از مکه برآید تا بکوفه واز انجا احرام عمره نماید وسوق هدی کند وبعد از فراغت از ادای عمره المام نماید باهل خود چه او درینصورت متمتع نمی شود زیرا چه عود نمودن بر او واجب نیست چه مراد از عود این ست که عود نماید از وطن بسوی حرم یا بسوی مکه واین ممکن نیست در حق مکی مذکور بجهت آنکه او در حرم یا در مکه موجود ست پس المام او باهل خود صحیح است ف واو هرگاه در صورت مذکوره با وجود سوق هدی متمتع نگشت پس اگر سوق هدی نکند بطریق اولی متمتع نخواهد شد ص مسئله ۱۸ + اگر شخصی احرام عمره نماید پیش از ماههای حج ف که عبارت ست از شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه ص وطواف خانه کعبه نماید کمتر از چهار شوط وبعد از رسیدن ماههای حج باقی شوطهای طواف ادا کند وبعد از ان احرام حج نماید پس آن شخص متمتع می شود زیرا چه احرام نزد علماء ما شرط ست ف ورکن نیست ص پس تقدیم آن بر ماههای حج صحیح ست واما افعال حج وعمره پس آن ضرور ست که یافته شود در ماههای حج ودر صورت مذکوره افعال عمره مذکوره یافته می شود در ماههای حج چه اکثر افعال عمره مذکوره یافته می شود در ماههای حج واکثر قائم مقام کل است واگر شخص مذکور چهار شوط از طواف عمره مذکوره یا زیاده از ان نماید پیش از ماههای حج وبعد از فراغت از عمره حج نماید درین سال متمتع نمی شود بجهت آنکه او درینصورت اکثر افعال عمره را ادا نموده پیش از ماههای حج وسر آن این ست که او بسبب ادا نمودن

الاکثر قبل اشهر الحج وهذا لانه صار بحال لا یفسد نسکه بالجماع فصار کما اذا تحلل منها قبل اشهر الحج ومالک رح یعتبر الاتمام فی اشهر الحج والحجة علیه ما ذکرنا ولان الترفق باداء الافعال والمتمتع المترفق باداء النسکین فی سفرة واحدة فی اشهر الحج **قال** واشهر الحج شوال وذو العقدة وعشر من ذی الحجة کذا روی عن العبادلة الثلثة وعبد الله بن الزبیر رضی الله عنهم ولان الحج یفوت بمضی عشر ذی الحجة ومع بقاء الوقت لا یتحقق الفوات وهذا یدل علی ان المراد من قوله تعالی الحج اشهر معلومات شهران وبعض الثالث لا کله فان قدم الاحرام بالحج علیها جاز احرامه وانعقد حجا خلافا للشافعی رح فان عنده لا یصیر محرما بالعمرة لانه رکن عنده وهو شرط عندنا کالطهارة فی جواز التقدیم علی الوقت ولان الاحرام تحریم اشیاء وایجاب اشیاء وذلک یصح فی کل زمان وصار کالتقدیم علی المکان **قال** واذا قدم الکوفی بعمرة فی اشهر الحج وفرغ منها وحلق او قصر ثم اتخذ مکة او البصرة دارا وحج من عامه ذلک فهو متمتع اما الاول فلانه ترفق بنسکین فی سفر واحد فی اشهر الحج واما الثانی فقیل هو بالاتفاق وقیل هو قول ابی حنیفة رح وعندهما لا یکون متمتعا لان المتمتع من تکون عمرته میقاتیة وحجته مکیة ونسکاه هذان میقاتیان وله ان السفرة الاولی قائمة مالم یعد الی وطنه وقد اجتمع له نسکان فیه فوجد دم التمتع فان قدم بعمرة فافسدها وفرغ منها وقصر ثم اتخذ البصرة دارا

اکثر افعال پیش از ماههاے حج بحالتی گشت که اگر او جماع کند عمره او باطل نمیشود پس چنان شد که گویا او حلال گشت از عمره خود پیش از ماههاے حج و مالک رح اعتبار کرده است اتمام افعال عمره را در ماههاے حج وحجت ست براو دلیلے که سابق مذکور شد وبجهت آنکه تمتع عبارت ست از ادای عمره وحج بیک سفر حج در ماه هاے حج وآن یافته میشود در صورت مذکوره وباید دانست که انچه سابق مذکور شد که ماههاے حج شوال وذی القعده وده روز ذی الحجه است پس آن مرویست از عبد الله بن عمر وعبد الله ابن عباس وعبد الله ابن مسعود وعبد الله ابن زبیر ودلیل برانیکه ده روز ذی الحجه فقط در ماه هاے حج داخل ست این ست که بسبب گذشتن ده روز ذی الحجه حج فوت می شود واگر زیاده ازان از ایام ذی الحجه از ماههاے حج مے بود پس بسبب گذشتن ده روز ازان حج فوت نمی شد واین دلالت میکند برانیکه مراد از قول خدائے الحج اشهر معلومات دو ماه وبعضی از ماه سوم است نه تمام آن **مسئله ۱۹** + اگر کسی احرام حج نماید پیش از ماه هاے حج احرام او جائز است ومنعقد میشود برای حج ونزد شافعی رح منعقد نمی شود براے حج بلکه براے عمره منعقد میشود زیرا چه احرام رکن است نزد شافعی رح وشرط است نزد علماے ما مانند وضو براے نماز وتقدیم وضو براے نماز پیش از وقت آن جائز است پس همچنین تقدیم احرام نیز بر وقت حج جائز خواهد بود وبجهت آنکه احرام عبارت است از تحریم بعض شی مثل قتل صید وایجاب بعض شے مثل رمی وآن صحیح است در هر زمان پس این تقدیم مانند تقدیم احرام ست بر مکان اعنے میقات **مسئله ۲۰** + اگر کسی از اهل کوفه عمره ادا نماید در ماههاے حج وبعد از فراغت از عمره حلق یا قصر نماید وبعد ازان در مکه خانه بگیرد وسکونت نماید دران وبعد ازان دران سال حج نماید پس او متمتع می شود زیرا چه تمتع عبارت است ازینکه بیک سفر ادا نماید در ماههاے حج دو نسک را که عبارت ست از حج وعمره ص واگر کوفی مذکور بعد از فراغت از اداے عمره مذکوره خانه گیرد در بصره ودر آنجا سکونت نماید

ثم اعتمر فی اشهر الحج وحج من عامه لم یکن متمتعا عند ابی حنیفة رح وقالا هو متمتع لانه انشاء
سفر وقد ترفق بنسکین وله انه باق علی سفره ما لم یرجع الی وطنه فان کان رجع الی اهله
ثم اعتمر فی اشهر الحج وحج من عامه یکون متمتعا فی قولهم جمیعا لان هذا انشاء
سفر لانتهاء السفر الاول وقد اجتمع له نسکان صحیحان فیه ولو بقی بمکة ولم یخرج
الی البصرة حتی اعتمر فی اشهر الحج وحج من عامه لا یکون متمتعا بالاتفاق لان عمرته
مکیة والسفر الاول انتهی بالعمرة الفاسدة ولا تمتع لاهل مکة ومن اعتمر
فی اشهر الحج وحج من عامه فایهما افسد مضی فیه لانه لا یمکنه الخروج عن عهدة الاحرام
الا بالافعال وسقط دم المتعة لانه لم یترفق باداء نسکین صحیحین فی سفرة واحدة

وبعد ازان دران سال حج نماید پس درین صورت بعضے گفته اند که متمتع می شود بالاتفاق وبعضی گفته اند که او درینصورت
متمتع می شود نزد ابی حنیفه رح فقط ونزد صاحبین رح متمتع نمی شود زیراچه متمتع آن را میگویند که عمرهٔ او میقاتی باشد
باین طور که احرام آن از میقات نماید وحج او مکی باشد ودرینصورت حج وعمره آن کس هر دو میقاتی است ودلیل
ابی حنیفه رح این است که سفر آنکس باقی ست مادامیکه بوطن خود مراجعت نماید وهرگاه چنین شد پس ثابت شد
که او دریک سفر هر دو نسک را بجا آورد پس دم تمتع بر وواجب خواهد شد واگر فاسد کند آن کس عمره را که احرام آن
نموده بود وازان فراغت نماید باین طور که تقصیر نماید وبعد ازان خانه گیرد در بصره وبعد ازان عمره ادا نماید ودر ماههای
حج وهم حج نماید دران سال پس او متمتع نمیشود نزد ابی حنیفه رح ونزد صاحبین رح متمتع میشود زیراچه او از سر نو سفر
نموده ودریک سفر هر دو نسک را بجا آورده ودلیل ابی حنیفه رح این ست که سفر اول او باقی ست مادامیکه بوطن خود
مراجعت نماید پس اگر مراجعت نماید بوطن خود وبعد ازان عمره نماید در ماههای حج وهم حج نماید دران سال
پس درینصورت او متمتع میگردد بالاتفاق زیراچه درینصورت او از سر نو سفر نموده است چه سفر اول باقی نمانده
است بسبب مراجعت نمودن بوطن ودران یک سفر هر دو نسک را بجا آورده است واگر آن کس بعد از
فراغت نمودن از عمرهٔ فاسد در مکه سکونت نماید وبه بصره نرود تا آنزمان که عمرهٔ دیگر ادا نماید در ماههای حج وهم
حج نماید دران سال پس درینصورت او متمتع نمیشود بالاتفاق زیراچه عمرهٔ او مکی ست وبعمرهٔ فاسد تمام میشود سفر اول
وبعد ازان او بمنزله اهل مکه میگردد وتمتع مشروع نیست در حق اهل مکه **مسئله ۲۱** + هر که عمره نماید در ماههای
حج وهم حج نماید دران سال پس هر کدام را که فاسد کند باید که ترک نکند آنرا بلکه بهر طور افعال آنرا تمام نماید زیراچه
ممکن نیست وے را که خارج شود از عهدهٔ احرام مگر باداے افعال آن درینصورت ساقط میشود دم تمتع زیراچه
درینصورت تمتع متحقق نشد چه تمتع عبارت ست ازینکه ادا نماید دو نسک صحیح را در سفر واحد ودرینصورت هر دو نسک صحیح یافته نشد

مسئله ۲۱

واذا تمتعت المرأة فضحت بشاة لم يجزها من دم المتعة لانها اتت بغير الواجب وكذا الجواب في الرجل

واذا حاضت المرأة عند الاحرام اغتسلت واحرمت وصنعت كما يصنعه الحاج غير انها لا تطوف بالبيت

حتى تطهر لحديث عائشة رض حين حاضت بسرف ولان الطواف في المسجد والوقوف في مفازة وهذا

الاغتسال للاحرام لا للصلوة فيكون مفيدا فان حاضت بعد الوقوف وطواف الزيارة انصرفت من مكة ولا شئ

عليه لطواف الصدر لانه عليه السلام رخص للنساء الحيض في ترك طواف الصدر ومن اتخذ مكة دارا فليس عليه طواف

الصدر لانه على من يصدر الا اذا اتخذها دارا بعد ما حل النفر الاول فيما يروى عن ابي حنيفة رح ويرويه

البعض عن محمد رح لانه وجب عليه بدخول وقته فلا يسقط بنية الابنية الاقامة بعد ذلك والله اعلم بالصواب

ص مسئله ۲۲ + اگر متمتع نماید زن و برای دم متمتع ذبح نماید گوسفندی را پس این کفایت نمیکند و دم متمتع بآن ادا می شود زیرا چه او بجا آورد غیر واجب را و همین حکم ست در صورتیکه مرد ذبح کند گوسفندی را از دم تمتع مسئله ۲۳ + اگر حائض گردد زن نزدیک وقوف بعرفات باید که غسل کرده احرام حج نماید و افعال حج بعمل آرد چنانچه عمل میکنند حج کنندگان ولیکن باید که آن زن طواف خانهٔ کعبه نکند تا آنزمان که از حیض پاک گردد بجهت آنکه مرویست که چنین اتفاق شده بود مر عائشه رض را پس او شان سوای طواف باقی افعال حج را ادا نموده بودند و بجهت آنکه طواف نموده میشود در مسجد و وقوف عرفات بعرفات ست و آن صحرا ست ف و مسجد نیست سوال انچه مذکور شد که زن حائض غسل کرده احرام حج نماید معقول نیست زیرا چه زن حائض مادامیکه پاک نگردد غسل کردن وی را فائده ندارد جواب ص این غسل برای احرام ست نه برای ادای نماز پس فائده آن ظاهر است + مسئله ۲۴ + اگر زن بعد از وقوف نمودن بعرفات و بعد از طواف زیارت حائض گردد پس باید که او از مکه مراجعت نماید و بر وی ف بسوی وطن ص و طواف الصدر را ترک نماید و درینصورت بر او هیچ چیز لازم نمی آید بسبب ترک نمودن طواف الصدر زیرا چه پیغمبر صلعم اجازت داده است مر زنان حائض را برای ترک نمودن طواف الصدر مسئله ۲۵ + هر که خانه گیرد در مکه ف و در انجا سکونت اختیار نماید ص پس طواف الصدر بر او واجب نیست زیرا چه طواف الصدر بر کسی واجب میشود که صدر نماید ف اعنی بازگشت نماید بسوی وطن خود ص و شخص مذکور سکونت اختیار نمود در مکه مگر وقتیکه خانه گیرد در مکه بعد از ان که واجب شود بازگشت نمودن بسوی وطن پس درینصورت بر او طواف الصدر واجب می شود ف و بسبب اقامت نمودن او در مکه ساقط نمی شود طواف الصدر که واجب شده است ص و باید دانست که این مرویست از ابحنیفه رح و بعضی آنرا از محمد رح روایت کرده اند و وجه آن اینست که هرگاه طواف الصدر بر او واجب گشت بسبب داخل شدن وقت آن پس بعد از ان بسبب نیت اقامت نمودن در مکه ساقط نخواهد شد والله اعلم

باب الجنایات

واذا تطیب المحرم فعلیہ الکفارۃ فان طیب عضوا کاملا فما زاد فعلیہ دم وذلک مثل الرأس والساق والفخذ وما اشبہ ذلک لان الجنایۃ تتکامل بتکامل الارتفاق وذلک فی العضو الکامل وترتب علیہ کمال الموجب وان طیب اقل من عضو فعلیہ الصدقۃ لقصور الجنایۃ وقال محمد رح یجب بقدرہ من الدم اعتبارا بالجزء بالکل وفی المنتقی انہ اذا طیب ربع العضو فعلیہ دم اعتبارا بالحلق ونحن نذکر الفرق بینہما من بعد ان شاء اللہ ثم واجب الدم یتادی بالشاۃ فی جمیع المواضع الا فی موضعین نذکرہما فی باب الھدی ان شاء اللہ وکل صدقۃ فی الاحرام غیر مقدرۃ فھی نصف صاع من بر الا ما یجب بقتل القملۃ والجرادۃ ھکذا روی عن یوسف رح **قال** فان خضب رأسہ بحناء فعلیہ دم لانہ طیب قال علیہ السلام الحناء طیب وان صار ملبدا فعلیہ دمان دم للطیب ودم للتغطیۃ ولو خضب رأسہ بالوسمۃ لا شیء علیہ لانہا لیست بطیب وعن ابی یوسف انہ اذا خضب رأسہ بالوسمۃ لاجل المعالجۃ من الصداع فعلیہ الجزاء باعتبار انہ یغلف رأسہ وھذا ھو الصحیح ثم ذکر فی اصل رأسہ ولحیتہ واقتصر علی ذکر الرأس فی الجامع الصغیر والان کل واحد منہما مضمون فان ادھن بزیت فعلیہ دم عند ابی حنیفۃ رح وقالا علیہ الصدقۃ وقال الشافعی رح اذا استعملہ فی الشعر فعلیہ دم لازالۃ الشعث وان استعملہ فی غیرہ

باب در بیان جنایت **مسئلہ ۱** + اگر محرم ف بعد از احرام ص استعمال خوشبو نماید بر او کفارۂ آن لازم می آید پس اگر خوشبو نماید یک عضو کامل را مانند سر و ساق و امثال آن یا زیادہ از ان پس بر و دم لازم می آید زیرا چہ جنایت کامل میشود بسبب کمال انتفاع و بسبب استعمال نمودن خوشبو در عضو کامل انتفاع حاصل میشود لہذا بسبب آن لازم می آید کفارۂ کامل کہ عبارت ست از دم و اگر استعمال خوشبو نماید در کمتر از عضو کامل پس بر او صدقہ لازم می آید بسبب قصور جنایت و محمد رح گفتہ است کہ درینصورت نیز واجب میشود دم بقدر آن اعنی اگر خوشبو نماید خمس عضو را مثلا خمس دم لازم می آید بنا بر قیاس جزء بر کل و در منتقی مذکور ست کہ اگر استعمال خوشبو نماید در ربع عضو پس بر و دم لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حلق موی سر و بیان فرق میان استعمال خوشبو در عضو و میان حلق موی سر خواہد آمد انشاء اللہ تعالی و بعد ازان بدانکہ در ہر جا کہ دم جنایت لازم می آید در ان ذبح نمودن گوسفند کفایت میکند مگر در دو موضع کہ ذکر آن خواہد آمد در باب ہدی انشاء اللہ تعالی **مسئلہ ۲** + ہر صدقہ کہ در جنایت احرام مقدر نیست پس عبارت ست از نصف صاع گندم مگر انچہ واجب میشود بسبب کشتن پیش و ملخ ف چہ در ان ہر قدر کہ خواہد صدقہ دہد ص چنین مرویست از ابی یوسف رح **مسئلہ ۳** + اگر خضاب کند محرم سر خود را بحنا پس بر دم لازم می آید زیرا چہ پیغمبر صلعم فرمودہ است کہ حنا خوشبوست و اگر تلبید نماید سر خود را بخاف اعنی موی سر خود را برہم نشاند بخاص پس بر دو دم لازم می آید یکی بجہت استعمال خوشبو و دم بجہت پوشیدن سر ف چہ درینصورت سر پوشیدہ میشود ص **مسئلہ ۴** + اگر خضاب نماید محرم سر خود را بوسمہ پس بر و ہیچ چیز لازم نمی آید چہ وسمہ از قبیل خوشبو نیست و از ابی یوسف رح مرویست کہ اگر خضاب کند سر خود را بوسمہ برای علاج صداع پس بر و جزای آن لازم می آید بجہت آنکہ درینصورت او سر خود را میپوشد بآن مانند غلاف و این صحیح ست و بعد ازان باید دانست کہ محمد رح در جامع صغیر اقتصار نمودہ است بر ذکر سر و در مبسوط ذکر سر و ریش ہر دو کردہ است و این دلالت میکند بر نیکہ خضاب ہر واحد ازان دو موجب جزا است + **مسئلہ ۵** اگر کسی استعمال روغن زیتون نماید دم لازم می آید بر و نزد ابی حنیفہ رح و صاحبین رح گفتہ اند کہ بر و صدقہ لازم می آید و شافعی رح گفتہ است کہ اگر استعمال آن نماید در غیر موے

فلا فدیة علیه لانعدامه ولهما انه من الاطعمة الا ان فیه ارتفاقا بمعنی قتل الهوام وازالة الشعث وکانت
جنایة قاصرة ولابی حنیفة رح انه اصل الطیب ولا یخلو عن نوع طیب ویقتل الهوام ویلین الشعر ویزیل
التفث والشعث فیتکامل الجنایة بهذه الجملة فیوجب الدم وکونه مطعوما لاینافیه کالزعفران وهذا الخلاف
فی الزیت البحت واما المطیب منه کالبنفسج والزنبق وما اشبههما یجب باستعماله الدم بالاتفاق
لانه طیب وهذا اذا استعمله علی وجه التطیب ولو داوی به جرحه او شقوق رجله فلا کفارة علیه
لانه لیس بطیب فی نفسه انما هو اصل الطیب او هو طیب من وجه فیشترط استعماله علی وجه التطیب
بخلاف ما اذا تداوی بالمسک وما اشبهه وان لبس ثوبا مخیطا او غطی راسه یوما کاملا فعلیه دم وان کان
اقل من ذلک فعلیه صدقة وعن ابی یوسف رح انه اذا لبس اکثر من نصف یوم فعلیه دم وهو قول ابی حنیفة رح
اولا وقال الشافعی رح یجب الدم بنفس اللبس لان الارتفاق یتکامل بالاشتمال علی بدنه ولنا ان معنی
الترفق مقصود من اللبس فلا بد من اعتبار المدة لیتحصل علی الکمال ویجب الدم فقدر بالیوم

پس بر وی هیچ لازم نمی آید زیرا چه از دو در صورت اول بسبب استعمال روغن ژولیدگی موی دفع می شود نه در صورت دوم ودلیل
صاحبین رح اینکه روغن مذکور از جمله مطعومات ست ولیکن استعمال آن در موی بدن بسبب قتل هوام و دفع ژولیدگی موی است
پس استعمال آن جنایت قاصره است ف لهذا دران صدقه واجب خواهد شد نه دم ص ودلیل ابی حنیفه رح این است که روغن مذکور
اصل خوشبوئی ست پس آن نیز خالی نیست از خوشبوئی ومعهذا نرم میکند موی را ودفع میکند ژولیدگی وچرک را ومی کشد سپش را پس
استعمال روغن زیتون جنایت کامل ست بنا بر آنکه مشتمل است برین فوائد وهرگاه چنین شد پس بسبب استعمال آن دم لازم خواهد آمد وجواب از
دلیل صاحبین رح اینست که بودن آن از قبیل مطعومات منافی وجوب دم نیست چه زعفران نیز از قبیل مطعومات ست که در طعام انداخته
می خورند آنرا ومعهذا بسبب استعمال آن دم لازم می آید وبدانکه این اختلاف در روغن زیتون وکنجد است وقتیکه خالص باشد واما وقتیکه
آن روغن خوشبو نموده شود بگل بنفشه یا بگل یاسمین ومانند آن پس درینصورت بسبب استعمال آن دم لازم می آید بالاتفاق چه آن خوشبو است
واین وقتی است که استعمال آن نماید بروجه استعمال خوشبو واگر استعمال نماید بطریق دوا باین طور که استعمال آن نماید در شقاق قدم وجراحت
برای دوا پس درینصورت بر وی هیچ کفاره لازم نمی آید زیرا چه روغن مذکور فی نفسه خوشبو نیست ولیکن من وجه خوشبو است باعتبار آنکه اصل
خوشبو است پس برای لازم آمدن دم بسبب استعمال آن شرط نموده شد که استعمال آن نماید بطریق استعمال خوشبو بخلاف چیزیکه خوشبوی
محض باشد ف چون مشک وغیره چه بسبب استعمال آن اگرچه بطریق دوا باشد دم لازم می آید ص مسئله ۶ اگر بپوشد محرم
جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را یک روز تمام پس بر وی دم لازم می آید واگر کمتر از یکروز بپوشد جامه دوخته را یا بپوشد سر خود را
پس درین صورت بر وی صدقه لازم می آید واز ابی یوسف رح مروی ست که اگر بپوشد در اکثر از نصف روز پس
بر وی دم لازم می آید وابو حنیفه رح نیز باین قائل بود اولا وشافعی رح گفته است که دم لازم می آید زیرا چه بمجرد
پوشیدن آن انتفاع تمام حاصل می شود ودلیل علمای ما این است که از پوشیدن آن انتفاع مقصود است پس
ضرورست که برای آن مدتی باشد تا انتفاع کامل دران حاصل شود وبنا بر آن دم لازم گردد وتقدیر آن بیک روز نموده شد

لانه یلبس فیه ثم ینزع عادة وتتقاصر فیما دونه الجنایة فتجب الصدقة غیر ان ابا یوسف رح
اقام الاکثر مقام الکل ولو ارتدی بالقمیص او اتشح به او اتزر بالسراویل فلا بأس به لانه لم یلبسه
لبس المخیط وکذا لو ادخل منکبیه فی القباء ولم یدخل یدیه فی الکمین خلافا لزفر رح لانه ما لبسه
لبس القباء ولهذا یتکلف فی حفظه والتقدیر فی تغطیة الرأس من حیث الوقت ما بیناه ولا خلاف انه اذا غطی
جمیع رأسه یوما کاملا یجب علیه الدم لانه ممنوع عنه ولو غطی بعض رأسه فالمروی عن ابی حنیفة رح انه
اعتبر الربع اعتبارا بالحلق والعورة وهذا لان ستر البعض استمتاع مقصود یعتاده بعض الناس وعن ابی یوسف
رحمه الله انه یعتبر اکثر الرأس اعتبارا للحقیقة واذا حلق ربع راسه او ربع لحیته فصاعدا فعلیه دم فان کان اقل
من الربع فعلیه صدقة وقال مالک رح لا یجب الا بحلق الکل وقال الشافعی رح لا یجب بحلق القلیل
اعتبارا بنبات الحرم ولنا ان حلق بعض الرأس ارتفاق کامل لانه معتاد فتتکامل به الجنایة وتتقاصر فیما دونه
بخلاف تطیب ربع العضو لانه غیر مقصود وکذا حلق بعض اللحیة معتاد بالعراق وارض العرب

زیراچه عادت این است که انسان یکروز می پوشد جامه را وبعد ازان روز دیگر می کشد آنرا ازبدن وجامهٔ دیگری می پوشد پس در پوشیدن آن کمتر از یکروز جنایت قاصره است پس بسبب آن صدقه لازم خواهد شد ولیکن ابو یوسف رح اکثر روز را قائم مقام کل اعتبار نموده است **مسئله ۷** + اگر قمیص را بطور چادر بپوشد محرم یا بانیطور بپوشد که یکطرف آنرا بر منکب راست نهد وطرف دیگر آنرا زیر بغل راست درآورده بالای منکب چپ بیندازد یا بطور ازار پوشد سراویل را پس دران باک نیست زیراچه او آنرا بطور جامهٔ دوخته نپوشید وهمچنین اگر قبا را بر هر دو دوش خود بیندازد یا بانیطور که هر دو منکب را داخل کند در قبا ودست را در آستین داخل نکند چه درینصورت قبا را بطور پوشیدن قبا نپوشیده است لهذا به تکلف نگاه میدارد آنرا **ف** تا نیفتد **ص** ودرین معنی اختلاف زفر رح ست وبدانکه انچه سابق مذکور شد در پوشیدن سر پس دران بیان مدت پوشیدن آن بود **ف** ودران مقدار سر مذکور نیست **ص** پس بدانکه اگر تمام سر را بپوشد تمام روز پس بر دوم لازم می آید بالاتفاق زیراچه آن منع است وی را واگر بپوشد بعض سر را پس مرویست که ابو حنیفه رح دران اعتبار ربع سر نموده است وابو یوسف رح اعتبار اکثر سر نموده است وابو یوسف رح اعتبار اکثر سر در حکم کل ست ونزد ابی حنیفه رح ربع بمنزلهٔ کل ست بقیاس احکام دیگر چون حلق وعورت وسر آن این ست که انتفاع گرفتن بپوشیدن بعض سر مقصود است چنانچه عادت بعض مردمان است **مسئله ۸** + اگر حلق نماید محرم ربع سر را یا ربع ریش را یا زیاده ازان پس بر دوم لازم می آید واگر حلق نماید کمتر از ربع را لازم می آید بر او صدقه وامام مالک رح گفته است که دم لازم نمی آید مگر بحلق کل سر وشافعی رح گفته است که بسبب حلق نمودن بعض سر یا بعض ریش دم لازم می آید اگرچه قلیل باشد بنا بر قیاس آن بر نباتات حرم ودلیل علمای ما این است که حلق ربع سر انتفاع کامل ست لهذا اکثر مردمان بآن عادت گرفته اند **ف** چون عباسیان وترکان **ص** واکثر نبی هاشم پس حلق نمودن آن جنایت کامل است وحلق نمودن کمتر ازان جنایت قاصر ست بخلاف خوشبو نمودن ربع عضو چه آن غیر مقصود است وحلق نمودن بعض ریش در بعض دیار معتاد ست چون دیار عراق وزمین عرب

وان حلق الرقبة كلها فعليه دم لانه عضو مقصود بالحلق وان حلق الابطين او احدهما فعليه دم لان كل واحد منهما مقصود بالحلق لدفع الاذى ونيل الراحة فاشبه العانة ذكر في الابطين الحلق هنا وفي الاصل النتف وهو السنة وقال ابو يوسف ومحمد رح اذا حلق عضوا فعليه دم وان كان اقل فطعام اراد به الصدر والساق وما اشبه ذلك لانه مقصود بطريق التنور فيكامل بحلق كله ويتقاصر عند حلق بعضه وان اخذ من شاربه فعليه طعام حكومة عدل ومعناه انه ينظر ان هذا الماخوذ كم يكون من ربع اللحية فيجب عليه الطعام بحسب ذلك حتى لو كان مثلا مثل ربع الربع يلزمه قيمة ربع الشاة ولفظة الاخذ من الشارب تدل على انه هو السنة فيه دون الحلق والسنة ان يقص حتى يوازي الاطار قال وان حلق موضع المحاجم فعليه دم عند ابي حنيفة رح وقالا عليه صدقة لانه انما يحلق لاجل الحجامة وهي ليست من المحظورات فكذا ما يكون وسيلة اليها الا ان فيه ازالة شئ من التفث فتجب الصدقة ولابي حنيفة رح ان حلقه مقصود لانه لا يتوسل الى المقصود الا به وقد وجد ازالة التفث عن عضو كامل فيجب الدم وان حلق رأس محرم بامره او بغير امره فعلى الحالق الصدقة وعلى المحلوق دم وقال الشافعي رح لا يجب ان كان بغير امره وان كان نائما لان من اصله ان الاكراه يخرج المكره من ان يكون مؤاخذا بحكم الفعل والنوم ابلغ منه وعندنا بسبب النوم والاكراه ينتفي المأثم دون الحكم

مسئله ۹ + اگر حلق نماید تمامی گردن را پس بر دو دم لازم می آید زیرا چه آن عضویست که حلق آن مقصود است **مسئله ۱۰** + اگر حلق نماید محرم هر دو بغل را یا یکی را پس بر دو لازم می آید دم زیرا چه حلق هر واحد از ان مقصود است برای دفع ایذا و حصول راحت مانند عانه **ف** اعنی موی زهار **ص** و اینکه مذکور شد از حلق بغلها روایت جامع صغیرست و در مبسوط بجای حلق نتف اعنی بر کندن موے مذکور است و آن سنت است و بدانکه صاحبین رح گفته اند که اگر حلق نماید یک عضو را پس بر دو دم لازم می آید و اگر حلق نماید کمتر از ان **ف** صدقه **ص** طعام لازم میشود و مراد صاحبین رح ازین کلام سینه و ساق است و مانند آن و ازین جهت برای آن استعمال نوره می نمایند **ف** و هرگاه چنین است **ص** پس اگر حلق نماید کل آنرا دم لازم خواهد شد بسبب کمال جنایت و اگر حلق نماید بعض آنرا صدقه طعام لازم خواهد شد بسبب قصور جنایت **مسئله ۱۱** + اگر بچیند بعض شارب را پس لازم می آید بر و طعام بحکومت عدل و معنی آن اینست که نظر نمایند بسوی مقداریکه چیده است و معلوم نمایند که آنرا بسوے ربع ریش چه نسبت است پس بهمان نسبت واجب خواهد شد بر و طعام اعنی اگر آن مثل ربع ربع باشد لازم خواهد شد بر او قیمت ربع گوسفند و باید دانست که سنت اینست که بچیند از شارب آن مقدار را که کناره لب ظاهر گردد و حلق آن بدعت است **مسئله ۱۲** اگر حلق نماید موضع حجامت را پس بر او دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح و صاحبین رح گفته اند که بر او صدقه لازم است زیرا چه حلق مکروه است آن موضع را مگر برای حجامت و آن منع نیست در حق محرم پس همچنین منع نخواهد شد چیزی که وسیله گردانیده می شود برای حجامت و لیکن در ان دفع می شود قدری از چرک بدن لهذا بر او صدقه لازم می آید و دلیل ابی حنیفه رح این ست که حلق آن موضع مقصود است زیرا چه حجامت که مقصود است حاصل نمی شود مگر بحلق نمودن موضع آن نیز و بسبب آن ازاله چرک میشود از عضو کامل **ف** باعتبار حجامت **ص** پس بسبب آن دم واجب خواهد شد + **مسئله ۱۳** + محرم اگر حلق کند سر محرم دیگر را بامر وی یا بغیر امر وے پس بر حالق صدقه لازم می آید و بر محلوق دم و نزد شافعی رح هیچ چیز لازم نمی آید در صورتیکه حلق نموده باشد بدون امر محلوق باینطور که محلوق در حالت نوم باشد زیرا چه قاعده نزد شافعی رح این ست که بسبب اکراه بر مکره مواخذهٔ فعل نمی شود و نوم بالاتر از اکراه است و نزد علمای ما بسبب اکراه و نوم مکره گنهکار نمی شود و اما مواخذه بجهت حکم فعل پس آن باقی می ماند

وقد تقرر سببه وهو ما نال من الراحة والزينة فيلزمه الدم حتماً بخلاف المضطر حيث يتخير لان الآفة هناك سماوية وههنا من العباد ثم لا يرجع المحلوق راسه على الحالق لان الدم انما لزمه بما نال من الراحة فصار كالمغرور في حق العقر وكذا اذا كان الحالق حلالا لا يختلف الجواب في المحلوق راسه واما الحالق تلزمه الصدقة في مسئلتنا في الوجهين وقال الشافعي ره لا شئ عليه وعلى هذا الخلاف اذا حلق المحرم رأس حلال لهما ان معنى الارتفاق لا يتحقق بحلق شعر غيره وهو الموجب ولنا ان ازالة ما ينمو من بدن الانسان من محظورات الاحرام لاستحقاق الامان بمنزلة نبات الحرم فلا يفترق الحال بين شعره وشعر غيره الا ان كمال الجناية في شعره فان اخذ من شارب حلال او قلم اظافيره اطعم ما شاء والوجه فيه ما بينا ولا يعرى عن نوع ارتفاق لانه يتاذى بتفث غيره وان كان اقل من التاذى لتفث نفسه فيلزمه الطعام

و در صورت مذکوره بسبب حلق متحقق شده است در حق محلوق نائم سبب وجوب دم که اعتبار است از راحت و زینت پس واجب خواهد شد بر محلوق دم ف و مختار نیست در انیکه ذبح نماید گوسفند را یا صدقه دهد بشش مسکین سه صاع گندم را یا سه روزه دارد ص بخلاف محرمیکه مضطر باشد ف بسوی حلق سر ص بسبب بعضی از امراض مثلا چه او مختار است میان سه چیز مذکوره زیرا چه درینصورت آفت آسمانی ست و در صورت اول از جانب انسان ست و بعد از ان باید دانست که در صورت مذکوره محلوق نمی گیرد قیمت دم را از حالق زیرا چه دم لازم نشده است مر او را مگر بجهت راحتیکه یافته است آنرا پس او مانند مغرور ست در حق عقر ف اعنی اگر خرید کند شخصی از کسی کنیزی را و وطی کند آنرا و بعد از ان کنیز مذکوره مملوک غیر بائع ثابت شود پس درین صورت عقر آن لازم می آید بر شخص مذکور برای مالک کنیز و شخص مذکور آنرا نمی گیرد از بائع آن کنیز زیرا چه عقر بمقابل وطی است که او کرده است ص و اگر حالق مذکور حلال باشد و محلوق مذکور محرم پس درین صورت نیز بر محلوق دم لازم می آید و باید دانست که بر حالق محرم صدقه لازم ست در هر دو صورت اعنی در صورتیکه حلق نموده باشد بامر محلوق و در صورتیکه حلق نموده باشد بغیر امر وی و شافعی رح گفته است که بر حالق هیچ چیز لازم نمی آید و همین اختلاف ست در صورتیکه حلق کند محرم حلال را و دلیل شافعی رح این ست که موجب جز انیست مگر معنی انتفاع و آن یافته نمی شود بسبب حلق نمودن موی سر غیر و دلیل علمای ما انیست که ازالهٔ چیزیکه نامی کند از بدن انسان از جمله آن اشیاست که در احرام منع ست چه آن چیز مستحق امان ست بمنزلهٔ نباتات حرم پس فرق نیست میان موی بدن خود و میان موی بدن غیر مگر این قدر که در حلق نمودن موی بدن خود کمال جنایت ست ف به نسبت حلق نمودن موی بدن غیر ص مسئله ۱۴ + اگر بچیند محرم از شارب حلال چیزی را یا تراشد ناخنهای وی را باید که طعام دهد ف بفقیر ص هر قدر که خواهد بنا بر انچه مذکور شد که آن بمنزلهٔ نباتات حرم ست و از انتفاع من وجه خالی نیست چه انسان را ایذا میرسد بسبب چرک بدن غیر اگرچه این ایذا کم ست به نسبت ایذای چرک بدن خود پس درین صورت لازم خواهد شد بر او طعام

مسئله ۱۵

وان قص اظافیر یدیه ورجلیه فعلیه دم لانه من المحظورات لما فیه من قضاء التفث وازالة ما ینمو من البدن فاذا قلمها کلها فهو ارتفاق کامل فیلزمه الدم ولا یزاد علی دم ان حصل فی مجلس واحد لان الجنایة من نوع واحد فان کان فی مجالس فکذلک عند محمد رح لان مبناها علی التداخل فاشبه کفارة الفطر اذا تخللت الکفارة لارتفاع الاولی بالتکفیر وعلی قول ابی حنیفة وابی یوسف رح یجب اربعة دماء ان قلم فی کل مجلس یدا او رجلا لان الغالب فیه معنی العبادة فیتقید التداخل باتحاد المجلس کما فی آی السجدة وان قص یدا او رجلا فعلیه دم اقامة للربع مقام الکل کما فی الحلق وان قص اقل من خمسة اظافیر فعلیه صدقة معناه یجب بکل ظفر صدقة وقال زفر رح یجب الدم بقص ثلثة منها وهو قول ابی حنیفة الاول لان فی اظافیر الید الواحد دما والثلث اکثرها وجه المذکور فی الکتاب ان اظافیر کف واحد اقل ما یجب الدم بقلمه فاقمناها مقام الکل

مسئله ۱۵ + اگر محرم ناخن های هر دو دست و پای خود را تراشد بر او دم لازم می آید چه آن از محظورات احرام است زیرا چه دران دفع چرک بدن ست وهم ازاله چیزی ست که نمامی کند از بدن انسان پس اگر تراشد همه ناخنهای دست و پاے را دم لازم خواهد شد چه آن انتفاع کامل ست و باید دانست که اگر تراشد همه ناخنها را در یک مجلس پس درین صورت زیاده از یک دم لازم نمی آید زیرا چه جنایت نوع واحد ست و اگر آنرا تراشد در مجلس متعدد پس درین صورت نیز نزد محمد رح زیاده از یک دم لازم نمی آید زیرا چه بناے دم جنایت بر تداخل ست چه آن کفاره است مانند کفاره روزه ف پس درین صورت زیاده از یک دم لازم نمی شود ص مگر وقتی که تراشد ناخن های یک دست را مثلا در مجلسی و کفاره آن ادا نماید و بعد ازان تراشد ناخن های دست دیگر را در مجلس دیگر ف پس درین صورت دم متعدد لازم می آید بجهت آنکه جنایت اول مرتفع می شود بسبب ادای کفاره پس تداخل نخواهد شد لهذا برای تراشیدن ناخن های دست دیگر کفاره دیگر لازم خواهد شد ص ونزد شیخین رح در صورت مذکوره چهار دم واجب می شود اگر تراشد ناخن های هر دو دست و پای را در چهار مجلس باین طور که ناخن های یک دست را در یک مجلس و ناخنهای دست دیگر را در مجلس دیگر و همچنین ناخن های هر دو پای را در دو مجلس زیرا چه در تراشیدن ناخن های دست و پا معنی عبادت غالب ست پس تداخل میان آن مقید ست باتحاد مجلس چنانچه در تلاوة آیتهای سجده و اگر تراشد ناخنهای یکدست را یا ناخنهای یک پاے را پس بر و یکدم لازم می آید بجهت قائم نمودن ربع در مقام کل چنانچه ربع سر قائم مقام حلق تمام سر ست و اگر تراشد کمتر از پنج ناخن پس بر او بمقابله هر ناخن یک صدقه لازم می آید و این در قدوری مذکور ست و زفر رح گفته است که بسبب تراشیدن سه ناخن دم لازم می آید و این قول اول ابی حنیفه رح ست زیرا چه بسبب تراشیدن ناخنهای یک دست دم لازم است و سه ناخن اکثر است ف و اکثر در حکم کل است ص و وجه آنچه در قدوری مذکور است اینست که ناخنهای یکدست اقل چیزیست که بسبب تراشیدن آن دم لازم می آید و آنرا قائم مقام کل نموده شده است پس سه ناخن که اکثر ناخنهای یک دست است

فلا یقام اکثرها مقام کلها لانه یؤدی الی ما لا یتناهی وان قص خمسة اظافیر متفرقة من یدیه ورجلیه فعلیه صدقة
عند ابی حنیفة وابی یوسف رح وقال محمد رح دم اعتبارا بما لو قصها من کف واحد وهما اذا حلق ربع الرأس من مواضع
متفرقة ولهما ان کمال الجنایة بنیل الراحة والزینة وبالقلم علی هذا الوجه یتاذی ویشینه ذلک بخلاف الحلق لانه
معتاد علی ما مر واذا تقاصرت الجنایة تجب فیها الصدقة فیجب بقلم کل ظفر طعام مسکین وکذلک لو قلم اکثر
من خمسة متفرقا الا ان یبلغ ذلک دما فحینئذ ینقص عنه ما شاء قال وان انکسر ظفر المحرم فتعلق فاخذه فلا
شیء علیه لانه لا ینمو بعد الانکسار فاشبه الیابس من شجر الحرم وان تطیب او لبس او حلق من عذر فهو مخیر ان
شاء ذبح شاة وان شاء تصدق علی ستة مساکین بثلثة آصع من الطعام وان شاء صام ثلثة ایام لقوله تعالی
ففدیة من صیام او صدقة او نسک وکلمة او للتخییر وقد فسرها رسول الله علیه السلام بما ذکرنا والآیة نزلت فی المعذور
ثم الصوم یجزیه فی ای موضع شاء لانه عبادة فی کل مکان وکذلک الصدقة عندنا لما بینا واما النسک فیختص بالحرم
بالاتفاق لان الاراقة لم تعرف قربة الا فی زمان او مکان وهذا الدم لا یختص بزمان فتعین اختصاصه بالمکان

قائم مقام کل گردانیده نخواهد شد چه این مودی است بسوی تسلسل واگر تراشد پنج ناخن متفرق را از هر دو دست و هر دو پای
پس بر او صدقه لازم می آید نزد شیخین رح گفته است که بر او دم لازم می آید بنا بر قیاس آن بر تراشیدن پنج ناخنهای
یکدست و بر حلق نمودن مقدار ربع سر از مواضع متفرقه و دلیل شیخین رح اینست که موجب دم کمال جنایت است و آن متحقق میشود
بسبب راحت و زینت و بسبب تراشیدن پنج ناخن متفرق بطور مذکور ف راحت و زینت نیست بلکه ص در آن ایذا و عیب
است بخلاف حلق نمودن موی سر ف از مواضع متفرقه ص چه آن معتاد است بنا بر آنچه سابق مذکور شده است و هرگاه چنین شد
پس در صورت تراشیدن پنج ناخن متفرق صدقه واجب خواهد شد نه دم بجهت قصور جنایت ولیکن باید دانست که بمقابل هر ناخن طعام
یک مسکین واجب میشود و همچنین حکم است اگر زیاده از پنج ناخن متفرق تراشد مگر وقتیکه آنقدر ناخنهای متفرق را تراشد که مجموعه صدقه آن
بقیمت دم رسد پس درین هنگام هر قدر که خواهد کم نماید ف تا صدقه مساوی دم نگردد ص **مسئله ۱۶** + اگر ناخنی از ناخنهای
محرم شکسته معلق ماند ف وجدا نگردد ص و محرم آنرا بگیرد ف و دور نماید ص پس بر او هیچ لازم نمی آید زیرا چه ناخن بعد از
شکستن نمو نمیکند پس آن مانند درخت خشک است در حرم **مسئله ۱۷** + اگر استعمال خوشبو نماید محرم یا بپوشد جامه دوخته را یا حلق
نماید بسبب عذر پس او مختار است اگر خواهد ذبح کند گوسفند را و اگر خواهد سه صاع گندم را تصدق نماید بشش مسکین و اگر خواهد سه روز روزه
دارد زیرا چه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که بر او روزه است یا صدقه یا ذبح کردن است و لفظ یا برای تخییر است و پیغمبر صلعم تفسیر
کرده است این آیت را بسه چیز مذکور و این آیه در شان مغدوران نازل است و بعد از آن باید دانست که این روزه داشتن در
هر جا جائز است پس در هر جا که خواهد دارد آنرا زیرا چه روزه داشتن در هر مکان عبادت است و همچنین صدقه مذکور را در هر جا که بدهد بمساکین
جائز است چه صدقه دادن بمساکین در هر مکان عبادت است و اما ذبح نمودن ف گوسفند مذکور ص پس آن مختص بحرم است
بالاتفاق زیرا چه ریختن خون حیوان بذبح نمودن آن در شرع عبادت نیست مگر در زمان خاص یا در مکان خاص
و ذبح نمودن گوسفند مذکور مختص نیست بزمانی از زمانها پس مختص خواهد شد بمکان خاص ف که حرم است

ولو اختار الطعام اجزاه فيه التغدية والتعشية عند ابي يوسف رح اعتبارا بكفارة اليمين وعند محمد رح لا يجزيه لان الصدقة تنبئ عن التمليك وهو المذكور **فصل** فان نظر الى فرج امرأته بشهوة فامنى لا شيء عليه لان المحرم هو الجماع ولم يوجد فصار كما لو تفكر فامنى وان قبل او لمس بشهوة فعليه دم وفي الجامع الصغير يقول اذا مس بشهوة فامنى ولا فرق بين ما اذا انزل او لم ينزل ذكره في الاصل وكذا الجواب في الجماع فيما دون الفرج وعن الشافعي رح انه يفسد احرامه في جميع ذلك اذا انزل واعتباره بالصوم ولنا ان فساد الحج يتعلق بالجماع ولهذا لا يفسد بسائر المحظورات وهذا ليس بجماع مقصود فلا يتعلق به ما يتعلق بالجماع الا ان فيه معنى الاستمتاع والارتفاق بالمرأة وذلك محظور الاحرام فيلزمه الدم بخلاف الصوم لان المحرم فيه قضاء الشهوة ولا يحصل بدون الانزال فيما دون الفرج وان جامع في احد السبيلين قبل الوقوف بعرفة فسد حجه وعليه شاة ويمضي في الحج كما يمضي من لم يفسده والاصل فيه ما روي ان رسول الله عليه السلام سئل عمن واقع امرأته وهما محرمان بالحج قال يريقان دما ويمضيان في حجتهما وعليهما الحج

ص واگر اختیار نماید که شش مسکین را سه صاع گندم دهد پس درینصورت جائزست ویرا که شش مسکین را هر دو وقت طعام خوراند واین نزد ابی یوسف رح ست بنا بر قیاس آن بر کفارهٔ یمین ونزد محمد رح این طعام خورانیدن ویرا جائز نیست زیرا چه صدقه نمودن عبارتست از انیکه تملیک آن نماید بمسکین ودرصورت مذکوره صدقه نمودن واجب ست بنا بر نصیکه درین باب آمده است **ف** وبسبب طعام خورانیدن صدقه نمودن متحقق نمی شود چه تملیک یافته نمی شود والله اعلم ؛

فصل **مسئله ۱** - محرم اگر بنظر شهوت نگاه کند بسوی فرج زن خود وبسبب آن انزال شود ویرا پس درینصورت براو هیچ لازم نمی آید زیرا چه حرام نیست درحق او مگر جماع وآن یافته نشد **ف** درصورت مذکوره **ص** پس چنان شد که خیال نماید صورت جماع را وبسبب آن انزال شود **مسئله ۲** - محرم اگر بوسه گیرد بر روی زن یا مس نماید آن را بشهوت پس براو دم لازم می آید ودر جامع صغیر مذکورست که اگر مس کند زن را بشهوت وانزال کند پس براو دم لازم می آید ودر مبسوط مذکورست که براو دم لازم می آید انزال نموده باشد یا نه وهمچنین حکم ست درصورتی که جماع کند در غیر فرج واز شافعی رح مرویست که در جمیع این صورتها احرام او فاسد میگردد بشرط انزال چنانچه بسبب این افعال روزه فاسد میگردد بشرط انزال ودلیل علمای ما رح اینست که فساد حج متعلق ست بجماع واز افعال مذکورهٔ جماع مقصود نیست پس متعلق نخواهد شد بآن چیزیکه متعلق ست بجماع ولیکن بسبب افعال مذکوره استمتاع وانتفاع از زن حاصل میشود واین منع ست محرم را پس بسبب آن دم لازم خواهد شد بخلاف روزه زیرا چه حرام دران قضای شهوتست وآن متحقق نمیشود بسبب افعال مذکوره بدون انزال **مسئله ۳** - محرم اگر جماع نماید در قبل یا در پیش از وقوف بعرفات فاسد می شود حج او وبراو لازم می آید قضا ودم اعنی ذبح نمودن گوسفند ولیکن باید او را که افعال حج تمام نماید چنانچه نماید آن را کسی که حج او فاسد نشده است زیرا چه مرویست که شخصی سوال کرد از پیغمبر صلعم از احوال کسی که جماع کرده بود زن خود را درحالیکه آنها محرم بودند پس فرمود پیغمبر صلعم که بر آنها دم ست وهم باید که افعال حج را تمام نمایند وواجب ست بر آنها

من قابل وهكذا نقل عن جماعة من الصحابة رض وقال الشافعي رح تجب بدنة اعتبارا بما لو جامع بعد الوقوف والحجة عليه اطلاق ما روينا ولان القضاء لما وجب ولا يجب الا لاستدراك المصلحة خف معنى الجناية فيكتفي بالشاة بخلاف ما بعد الوقوف لانه لا قضاء ثم سوى بين السبيلين وعن ابي حنيفة رح ان في غير القبل منهما لا يفسده لتقاصر معنى الوطي فكان عنه روايتان وليس عليه ان يفارق امرأته في قضاء ما افسداه عندنا خلافا لمالك رح اذا خرجا من بيتهما ولزفر رح اذا احرما وللشافعي اذا انتهيا الى المكان الذي جامعها فيه له انهما يتذاكران ذلك فيقعان في المواقعة فيفترقان

ولنا ان الجامع وهو النكاح بينهما قائم فلا معنى للافتراق قبل الاحرام لاباحة الوقاع ولا بعده لانهما يتذاكران ما لحقهما من المشقة الشديدة بسبب لذة يسيرة فيزدادان ندما وتحرزا فلا معنى للافتراق

که در سال آینده حج نمایند وهمچنین مروی ست از جماعتی از اصحاب رض وشافعی رح گفته است که در صورت مذکوره واجب ست بر محرم مذکور که قربانی نماید شتر یا گاو را بنا بر قیاس این بر صورتیکه جماع کند محرم بعد از وقوف بعرفات وحدیث مذکور که دلیل علمای ماست حجت ست بر وجه آن حدیث مطلق ست ف وشامل ست گوسفند را ص ودلیل دیگر نزد علمای ما اینست که در صورت مذکوره قضای آن حج واجب ست بر محرم مذکور وقضا واجب نمی شود مگر برای تدارک مصلحتیکه فوت شده است بسبب فاسد شدن ادای حج وهرگاه چنین شد پس در صورت مذکوره جنایت خفیف خواهد شد پس قربانی نمودن گوسفند کفایت خواهد کرد بخلاف آنکه اگر جماع نماید محرم بعد از وقوف بعرفات چه در نیصورت قضا واجب نیست وبعد از ان باید دانست که از انچه مذکور شد معلوم شد که جماع نمودن در قبل ودبر هر دو در حکم برابر ست ولیکن مرویست از ابی حنیفه رح که بسبب جماع نمودن در دبر حج فاسد نمیشود چه معنی جماع در نیصورت قاصر ست وشاید که از ابی حنیفه رح در نیصورت دو روایت ست وباید دانست که در حالت قضا نمودن حج فاسد واجب نیست بر محرم مذکور که مفارقت نماید از زنیکه با وی جماع نموده بود در سال اول واین نزد علمای ماست وامام مالک رح گفته است که بر او واجب ست که مفارقت نماید از زن مذکوره از وقتیکه بیرون شوند از خانهٔ خود ها برای قضا نمودن حج فاسد وزفر رح گفته است که مفارقت نماید از و در وقتیکه آنها احرام نمایند وشافعی رح گفته است که مفارقت بر آنها واجب ست وقتیکه برسند آنها بمکانیکه دران باهم جماع نموده بودند ودلیل شافعی رح اینست که آنها در وقتیکه خواهند رسید بمکان مذکور یاد خواهد آمد آنها را حالت جماع گذشته واین یاد آمدن آنها را باعث انبعاث شهوت خواهد شد وباز بجماع مبتلا خواهند شد ودلیل علمای ما آنست که منشاء اجتماع میان آنها که نکاح ست موجود ست پس پیش از احرام مفارقت نمودن معنی ندارد چه درین هنگام جماع مباح ست وهمچنین مفارقت نمودن بعد از احرام نیز معنی ندارد زیرا چه آنها یاد خواهند کرد مشقت شدیده را که لاحق شده است آنها را بسبب لذت اندک واین باعث زیادتی احتراز وندامت خواهد شد پس واجب گردانیدن مفارقت میان آنها معنی ندارد

ومن جامع بعد الوقوف بعرفة لم يفسد حجه وعليه بدنة خلافا للشافعي فيما اذا جامع قبل الرمي لقوله عليه السلام من وقف بعرفة فقد تم حجه وانما تجب البدنة لقول ابن عباس رض او لانه اعلى انواع الارتفاق فيتغلظ موجبه وان جامع بعد الحلق فعليه شاة لبقاء احرامه في حق النساء دون لبس المخيط وما اشبهه فخفت الجناية فاكتفى بالشاة ومن جامع في العمرة قبل ان يطوف اربعة اشواط فسدت عمرته فيمضي فيها ويقضيها وعليه شاة واذا جامع بعد ما طاف اربعة اشواط او اكثر فعليه شاة ولا تفسد عمرته وقال الشافعي تفسد في الوجهين وعليه بدنة اعتبارا بالحج اذ هي فرض عنده كالحج ولنا انها سنة فكانت احط رتبة منه فتجب الشاة فيها والبدنة في الحج اظهارا للتفاوت ومن جامع ناسيا كان كمن جامع متعمدا وقال الشافعي رح جماع الناسي غير مفسد للحج وكذا الخلاف في جماع النائمة والمكرهة هو يقول الخطر يعم

مسئله ۴ - هر که جماع کند بعد از وقوف بعرفات حج او فاسد نمیشود و واجب میشود بر او که قربانی نماید بدنه را و شافعی رح گفته است که اگر جماع نماید محرم پیش از رمی حج او فاسد میشود و دلیل علمای ما اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که هر که وقوف نماید بعرفات پس حج او تمام میشود و در صورت مذکوره قربانی نمودن بدنه واجب نیست مگر بجهت آنکه ابن عباس رض گفته است **ف** که اگر جماع کند محرم پیش از وقوف بعرفات فاسد میشود حج او و بر او دم لازم می آید و اگر جماع کند بعد از وقوف بعرفات پس حج او تمام میشود و بر او واجب میشود که قربانی نماید بدنه را **ص** و بجهت آنکه جماع نمودن از اعلی انواع استمتاع ست پس کفارهٔ آن نیز باید که شدید باشد

مسئله ۵ - محرم اگر جماع نماید بعد از حلق پس بر او لازم می آید که قربانی نماید گوسفند را زیرا چه هنوز احرام او در حق قربت نمودن با زن باقی ست اگرچه باقی نیست در حق پوشیدن جامهٔ دوخته و مانند آن پس جماع نمودن بعد از حلق جنایت خفیف ست لهذا برای آن قربانی نمودن گوسفند کافی ست **مسئله ۶** - محرمیکه احرام نموده است برای عمره اگر جماع کند پیش از آنکه چهار شوط طواف نماید عمره او فاسد میگردد و باید که او تمام نماید افعال عمره را و قضا نماید آن را و بر او دم لازم می آید اعنی قربانی نمودن گوسفند و اگر او جماع کند بعد از چهار شوط طواف یا زیاده از آن عمرهٔ او فاسد نمی گردد و در صورت نیز قربانی نمودن گوسفند بر او لازم می آید و شافعی رح گفته است که در هر دو صورت عمره او فاسد میشود و بر او قربانی نمودن بدنه لازم می آید بنا بر قیاس آن بر حج چه عمره نیز نزد او فرض ست مانند حج و دلیل علمای ما اینست که عمره سنت ست پس رتبهٔ او از حج کمتر ست لهذا در هر دو صورت قربانی نمودن گوسفند واجب ست و در حج در صورتیکه بعد از وقوف بعرفات جماع نماید قربانی نمودن بدنه واجب ست تا تفاوت رتبه میان حج و عمره ظاهر گردد **مسئله ۷** - هر که جماع کند بفراموشی پس او مانند کسی ست که عمداً جماع کند **ف** در حق فساد احرام و عدم آن **ص** و شافعی رح گفته است که بسبب جماع نمودن بفراموشی حج فاسد نمیگردد و همچنین اختلافست در صورتیکه جماع کند کسی زن خوابیده را یا جماع کند زن را باکراه و شافعی رح گفته است که جماع درین صورتها

بهذه العوارض فلم يقع الفعل جناية ولنا ان الفساد باعتبار معنى الارتفاق فى الاحرام ارتفاقا مخصوصا وهذا لا ينعدم بهذه العوارض والحج ليس فى معنى الصوم لان حالات الاحرام مذكرة بمنزلة حالات الصلوة بخلاف الصوم والله اعلم **فصل** ومن طاف طواف القدوم محدثا فعليه صدقة وقال الشافعى رح لا يعتد به لقوله عليه السلام الطواف صلوة الا ان الله تعالى اباح فيه المنطق فتكون الطهارة من شرطه ولنا قوله تعالى وليطوفوا بالبيت العتيق من غير قيد الطهارة فلم تكن فرضا ثم قيل هى سنة والاصح انها واجبة لانه يجب بتركها الجابر ولان الخبر يوجب العمل فيثبت به الوجوب فاذا شرع فى هذا الطواف وهو سنة يصير واجبا بالشروع ويدخله نقص بترك الطهارة فيجبر بالصدقة اظهارا لدرنو رتبته عن الواجب بايجاب الله وهو طواف الزيارة وكذا الحكم فى كل طواف هو تطوع ونو طاف طواف الزيارة محدثا فعليه شاة لانه ادخل النقص فى الركن فكان افحش من الاول فيجبر بالدم وان كان جنبا فعليه بدنة كذا روى عن ابن عباس رض ولان الجنابة اغلظ من الحدث فيجب جبر نقصانها بالبدنة اظهارا للتفاوت وكذا اذا طاف اكثره جنبا او محدثا لان اكثر الشئ له حكم كله والافضل ان يعيد الطواف مادام بمكة ولا دم عليه وفى بعض النسخ وعليه ان يعيد

بسبب عوارض مذکور جنایت واقع نمیشود و دلیل علمای ما اینست که فساد حج بسبب جماع بعد از احرام باعتبار معنی استمتاع خاص ست و این معنی معدوم نمیشود بسبب عوارض مذکوره و حج در معنی روزه نیست زیرا چه حالات احرام باعث یاد داشتن آنست بمنزله حالات نماز بخلاف روزه والله اعلم +

فصل مسئله ۱ - هر که طواف قدوم نماید بی وضو پس بر او صدقه لازم می آید و شافعی رح گفته است که آن طواف معتبر نیست زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که طواف خانه کعبه بمنزله نماز ست مگر اینقدر فرق ست که خدای تعالی در طواف تکلم مباح کرده است ف نه در نماز ص پس وضو شرط طواف ست ف چنانچه شرط نماز ست ص و دلیل علمای ما اینست که خدا تعالی در قرآن مجید امر کرده است بطواف خانه کعبه بغیر قید طهارت پس وضو برای آن فرض نخواهد شد و بعد از آن باید دانست که بعضی گفته اند که وضو برای آن سنت ست و اصح این ست که واجب ست بجهت آنکه بسبب ترک آن جبر نقصان لازم می آید که عبارت ست از صدقه و بجهت آنکه حدیث آحاد وقتیکه صحیح باشد عمل بر آن واجب ست پس بآن وجوب ثابت خواهد شد و بعد از آن باید دانست که طواف قدوم اگرچه سنت ست ولیکن بسبب شروع واجب میگردد و چون در صورت مذکور بسبب ترک طهارت نقصان در آن واقع شد پس برای جبر نقصان صدقه واجب خواهد شد نه دم تا کمتری رتبه آن از رتبه طواف زیارت ظاهر گردد چه طواف زیارت واجب ست بسبب واجب گردانیدن خدای تعالی و همین حکم در طواف نفل ست مسئله ۲ - اگر طواف زیارت نماید کسی بی وضو پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا چه طواف زیارت رکن حج ست و او بسبب ترک طهارت ناقص کرد آنرا و این نقصان شدید ست بنسبت نقصانیکه در طواف قدوم واقع میشود بسبب ترک طهارت پس در صورت جبر نقصان بدم نموده خواهد شد مسئله ۳ - اگر طواف زیارت نماید کسی در حالت جنابت پس بر او قربانی نمودن بدنه لازم می آید بجهت آنکه چنین مرویست از ابن عباس رض و بجهت آنکه جنابت غلیظ تر ست بنسبت حدث پس واجب خواهد شد جبر نقصان آن بقربانی نمودن بدنه تا تفاوت میان حدث و جنابت ظاهر گردد و باید دانست که آنچه لازم می آید در صورتی که جمیع اشواط طواف نماید کسی بی وضو یا در حالت جنابت ص همان لازم می آید در صورتی که اکثر شوط طواف نماید بی وضو یا در حالت جنابت زیرا چه اکثر شئ در حکم کل آن شئ ست و در صورتیکه در حالت حدث یا جنابت طواف زیارت نموده باشد افضل اینست که اعاده نماید آن را مادامی که در مکه باشد پس اگر اعاده نماید آن را واجب نمی شود بر او دم و در بعض نسخه مبسوط مذکور ست که بر او اعاده آن واجب ست

والاصح انه يؤمر بالاعادة في الحدث استحبابا وفي الجنابة ايجابا لنقصان بسبب الجنابة وقصوره بسبب الحدث ثم اذا اعاده وقد طافه محدثا لا ذبح عليه وان اعاده بعد ايام النحر لان بعد الاعادة لا تبقى الا شبهة النقصان وان اعاده وقد طافه جنبا في ايام النحر فلا شئ عليه لانه اعاده في وقته وان اعاده بعد ايام النحر لزمه الدم عند ابي حنيفة رح بالتاخير على ما عرف من مذهب ولو رجع الى اهله وقد طافه جنبا عليه ان يعود لان النقص كثير فيؤمر بالعود استدراكا له ويعود باحرام جديد وان لم يعد وبعث بدنة اجزاه لما بينا انه جابر له الا ان الافضل هو العود ولو رجع الى اهله وقد طافه محدثا ان عاد وطاف جاز وان بعث بالشاة فهو افضل لانه خف معنى لنقصان وفيه نفع للفقراء ولو لم يطف طواف الزيارة اصلا حتى رجع الى اهله فعليه ان يعود بذلك الاحرام لانه لم يتحلل منه وهو محرم عن النساء ابدا حتى يطوف ومن طاف طواف الصدر محدثا فعليه صدقة لانه دون طواف الزيارة وان كان واجبا فلا بد من اظهار التفاوت وعن ابي حنيفة رح انه يجب شاة الا ان الاول اصح ولو طاف جنبا فعليه شاة لانه نقص كثير ثم هو دون طواف الزيارة فيكتفى بالشاة ومن ترك

واصح این ست که در صورت حدث اعادهٔ آن مستحب ست و در صورت جنابت واجب ست چه بسبب جنابت نقصان شدید واقع میشود نسبت بنقصانیکه بسبب حدث واقع میشود و بعد ازان باید دانست که اگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود بیوضو براو دم واجب نمی شود اگرچه اعاده نماید آن را بعد از گذشتن ایام نحر زیراچه بعد از اعادهٔ آن باقی نمیماند مگر شبههٔ نقصان ف بسبب حدث ص واگر اعاده نماید طواف را در صورتیکه طواف نموده بود در حالت جنابت پس اگر اعاده نماید آنرا در ایام نحر براو هیچ لازم نمی آید چه او اعادهٔ آن کرد در وقت آن واگر اعاده آن نماید بعد از ایام نحر لازم می آید براو دم نزد ابی حنیفه رح بسبب تاخیر آن بنابر انچه معلوم شده است از مذهب ابی حنیفه رح واگر مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود و حال آنکه او طواف زیارت نموده بود در حالت جنابت واجب ست براو که عود کند زیراچه نقصان درینصورت کثیر ست پس امر کرده خواهد شد مر آنکس را که عود نماید برای تدارک این نقصان و باید که برای عود احرام جدید نماید واگر عود نکند و فرستد بدنه را پس این نیز کفایت میکند بنابر انچه مذکور شد که این جبر نقصان میشود ولیکن افضل همان ست که عود نماید واگر مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود و حال آنکه بیوضو طواف زیارت نموده بود پس اگر عود نماید و طواف زیارت اعاده نماید جائز ست واگر فرستد گوسفند را برای قربانی نمودن در حرم پس این افضل ست زیراچه نقصان درینصورت کم ست و در فرستادن گوسفند نفع فقیر است مسئله ۴ اگر شخصی پیش از بجا آوردن طواف زیارت مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود پس براو واجب ست که عود نماید بدان احرام چه او هنوز ازان احرام حلال نشده در حق جماع تا آن زمان که طواف زیارت نماید مسئله ۵ + هر که طواف صدر نماید بیوضو پس براو صدقه لازم می آید زیراچه رتبهٔ طواف صدر کمتر ست از رتبهٔ طواف زیارت اگرچه طواف صدر واجب ست و از ابی حنیفه رح مرویست که در صورت مذکوره قربانی نمودن گوسفند واجب است ولیکن انچه مذکور شد که صدقه واجب است اصح است واگر طواف صدر در حالت جنابت کند پس براو قربانی نمودن گوسفند لازم می آید چه درینصورت نقصان کثیر است ولیکن هرگاه رتبهٔ طواف صدر کمتر ست از رتبهٔ طواف زیارت پس اکتفا نموده شد درینصورت بر گوسفند مسئله ۶ + هر که ترک نماید

من طواف الزيارة ثلثة اشواط فما دونها فعليه شاة لان النقصان بترك الاقل يسير فاشبه النقصان بسبب الحدث فيلزمه شاة فلو رجع الى اهله اجزاه ان لا يعود ويبعث شاة لما بينا ومن ترك اربعة اشواط بقي محرما ابدا حتى يطوفها لان المتروك اكثر فصار كانه لم يطف اصلا ومن ترك طواف الصدر او اربعة اشواط منه فعليه شاة لانه ترك الواجب او الاكثر منه ودام بمكة يومر بالاعادة اقامة للواجب في وقته ومن ترك ثلثة اشواط من طواف الصدر فعليه الصدقة ومن طاف طواف الواجب في جوف الحجر فان كان بمكة اعاده لان الطواف وراء الحطيم واجب على ما قدمناه والطواف في جوف الحجر ان يدور حول الكعبة ويدخل الفرجتين اللتين بينها وبين الحطيم فاذا فعل ذلك فقد ادخل نقصانا في طوافه فما دام بمكة اعاده كله ليكون مؤديا للطواف على الوجه المشروع وان اعاد على الحجر خاصة اجزاه لانه تلافى ما هو المتروك وهو ان يأخذ عن يمينه خارج الحجر حتى ينتهي الى آخره ثم يدخل الحجر من الفرجة ويخرج من الجانب الآخر هكذا يفعله سبع مرات فان رجع الى اهله ولم يعده فعليه دم لانه تمكن نقصان في طوافه بترك ما هو قريب من الربع فلا تجزيه الصدقة ومن طاف طواف الزيارة على غير وضوء وطواف الصدر في آخر ايام التشريق طاهرا فعليه دم فان كان طاف طواف الزيارة جنبا فعليه دمان

از طواف زیارت سه شوط را یا کمتر از آن پس بر او قربانی نمودن گوسفند لازم می آید زیرا چه بسبب ترک نمودن اقل نقصان اندک است پس این نقصان مانند آن نقصان است که بسبب طواف نمودن بیوضو یافته می شود پس لازم خواهد شد قربانی نمودن یک گوسفند و درین صورت اگر مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود پس جائز ست ویرا که عود نکند و گوسفندی فرستد بنا بر آنچه مذکور شد که بسبب آن جبر نقصان حاصل میشود ص مسئله ۷ + هر که ترک کند چهار شوط از طواف زیارت پس احرام او باقی میماند همیشه تا آن زمان که طواف زیارت نماید زیرا چه درینصورت اکثر متروک شده است پس چنان شد که گویا طواف زیارت اصلا نکرده است مسئله ۸ + هر که ترک نماید طواف صدر را یا چهار شوط را از آن پس بر او لازم است که قربانی نماید گوسفندی را زیرا چه او ترک کرده است واجب را ف تمامه ص یا اکثر آنرا ولیکن مادامیکه در مکه است امر نموده می شود مر او را بانیکه ادا نماید طواف صدر را تا ادای واجب در وقت خود متحقق شود مسئله ۹ + هر که ترک نماید سه شوط را از طواف صدر پس بر او صدقه لازم می آید مسئله ۱۰ + هر که طواف واجب نماید در اندرون حطیم پس اگر او هنوز در مکه است باید که اعادهٔ آن نماید زیرا چه طواف نمودن از ماورای حطیم واجب ست بنا بر آنچه سابق مذکور شد که حطیم جزوی از اجزای خانهٔ کعبه است ص پس درصورت مذکوره در طواف او نقصان واقع میشود لهذا باید که مادامیکه در مکه است اعادهٔ آن نماید تمامه تا طواف او بر وجه مشروع متحقق شود و معهذا اگر اعاده طواف نماید بگرد حطیم فقط کفایت میکند زیرا چه درینصورت نیز تدارک آن میشود و طریق آن اینست که طواف شروع نماید از خارج حطیم از جانب راست خود تا آنکه برسد بآخر حطیم و بعد از آن داخل شود در فرجه که مابین حطیم و خانهٔ کعبه است و بیرون شود از جانب دیگر و بهمین طور نماید هفت بار پس اگر مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود بی آنکه اعادهٔ طواف نماید گرد حطیم پس بر او دم لازم می آید زیرا چه در طواف او نقصان شد بسبب ترک نمودن طواف گرد ربع خانهٔ کعبه چه حطیم قریب ربع خانهٔ کعبه است و صدقه درینصورت کفایت نمیکند مسئله ۱۱ + هر که طواف زیارت نماید بیوضو و طواف صدر نماید در آخر ایام تشریق با وضو پس بر او دم لازم می آید و درین صورت اگر طواف زیارت نماید در حالت جنابت پس بر او دو دم لازم می آید

عند ابی حنیفة وقالا علیه دم واحد لان فی الوجه الاول لم ینقل طواف الصدر الی طواف الزیارة لانه واجب واعادة طواف الزیارة بسبب الحدث غیر واجب وانما هو مستحب فلا ینقل الیه وفی الوجه الثانی ینقل طواف الصدر الی طواف الزیارة لانه مستحق الاعادة فیصیر تارکا لطواف الصدر موخرا لطواف الزیارة عن ایام النحر فیجب الدم بترک الصدر بالاتفاق وبتاخیر الآخر علی الخلاف الا انه یؤمر باعادة طواف الصدر مادام بمکة ولا یؤمر بعد الرجوع علی ما بینا ومن طاف لعمرته وسعی علی غیر وضوء وحل فمادام بمکة یعیدهما ولا شیء علیه اما اعادة الطواف فلتمکن النقص فیه بسبب الحدث واما السعی فلانه تبع للطواف واذا اعادهما لا شیء علیه لارتفاع النقصان وان رجع الی اهله قبل ان یعید فعلیه دم لترک الطهارة فیه ولا یؤمر بالعود لوقوع التحلل باداء الرکن اذ النقصان یسیر ولیس علیه فی السعی شیء لانه اتی به علی شرط معتد به وکذا اذا اعاد الطواف ولم یعد السعی فی الصحیح ومن ترک السعی بین الصفا والمروة فعلیه دم وجهته تام لان السعی من الواجبات عندنا فیلزم بترکه الدم دون الفساد ومن افاض قبل الامام من عرفات فعلیه دم وقال الشافعی رح لا شیء علیه

نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که بر دیکدم لازم می آید زیراچه درصورت اول طواف صدر منقلب نمیشود بسوی طواف زیارت ف یعنی طواف صدر طواف زیارت نمیگردد ص زیراچه طواف صدر واجب ست واعادهٔ طواف زیارت واجب نیست درصورتیکه بوضو طواف زیارت نموده باشد بلکه مستحب است پس درصورت اول طواف صدر منقلب نخواهد شد بسوی طواف زیارت و درصورت دوم منقلب می شود طواف صدر بسوی طواف زیارت زیراچه درینصورت اعادهٔ طواف زیارت واجب ست و درینصورت هرگاه طواف صدر منقلب شد بسوی طواف زیارت یعنی طواف صدر طواف زیارت گشت پس لازم آمد که طواف صدر متروک شد وطواف زیارت موخر واقع شد از ایام نحر پس بسبب ترک نمودن طواف صدر دم واجب خواهد شد بالاتفاق وبسبب تاخیر طواف زیارت دم لازم خواهد شد نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین رح ولیکن مر آنکس را امر نموده خواهد شد باینکه اعاده نماید طواف صدر را مادامیکه درمکه است وبعد از مراجعت نمودن ازمکه بسوی خانه امر کرده نمیشود ویرا باینکه اعاده نماید طواف صدر را بنابر انچه مذکور شد مسئله ۱۲ + هرکه طواف وسعی نماید برای عمره بغیر وضو وبعد از ان حلال شود پس مادامیکه درمکه باشد باید که اعاده هردو نماید زیراچه درطواف نقصان واقع شده است بسبب حدث وسعی تابع طواف ست پس اگر اعاده نماید براو هیچ لازم نمی آید بجهت مرتفع شدن نقصان بسبب اعاده واگر پیش از اعاده آنکس مراجعت نماید بسوی خانهٔ خود پس براو دم لازم می آید بسبب ترک طهارت دران ودرینصورت امر کرده نمی شود مر او را باینکه عود نماید زیراچه حلال گشته است بسبب ادا نمودن رکن ونقصان بسبب حدث اندک است ف ومانع ادای رکن نیست ص وبجهت سعی براو هیچ لازم نمی آید زیراچه او سعی نموده است بعد از طوافیکه معتبر است شرعا لهذا اگر اعاده نماید طواف را نه سعی را براو هیچ لازم نمی آید بنابر روایت صحیح مسئله ۱۳ + هرکه سعی نماید میان صفا ومروه ف یعنی ترک کند آن را ص درحج خود پس براو دم لازم می آید وحج او تمام میشود زیراچه سعی نمودن میان صفا ومروه ازجمله واجبات است نزد علمای ما پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد نه فساد حج مسئله ۱۴ + هرکه افاضه نماید از عرفات پیش از امام پس بر او دم لازم می آید وشافعی گفته است که بر او هیچ لازم نمی آید

لان الركن اصل الوقوف فلا يلزمه بترك الاطالة شيء ولنا ان الاستدامة الى غروب الشمس واجب لقوله عليه السلام فادفعوا بعد غروب الشمس فيجب بتركه الدم بخلاف ما اذا وقف ليلا لان استدامة الوقوف على من وقف نهارا لا ليلا فان عاد الى عرفة بعد غروب الشمس لا يسقط عنه الدم في ظاهر الرواية لان المتروك لا يصير مستدركا واختلفوا فيما اذا عاد قبل الغروب ومن ترك الوقوف بالمزدلفة فعليه دم لانه من الواجبات ومن ترك رمي الجمار في الايام كلها فعليه دم لتحقق ترك الواجب ويكفيه دم واحد لان الجنس متحد كما في الحلق والترك انما يتحقق بغروب الشمس من اخر ايام الرمي لانه لم يعرف قربة الا فيها وما دامت الايام باقية فالاعادة ممكنة

زیراچه رکن حج وقوف بعرفات است مطلق نه امتداد آن و درصورت مذکوره ترک نشده است مگر امتداد آن پس بسبب ترک آن هیچ لازم نخواهد شد و دلیل علمای ما این ست که استاده ماندن در عرفات و دوام آن تا بغروب آفتاب واجب ست چه پیغمبر صلعم فرموده است که افاضه نمائید از عرفات بعد از غروب آفتاب پس بسبب ترک آن دم لازم خواهد شد بخلاف آنکه اگر امام وقوف بعرفات نماید در وقت شب و استاده ماند دران در وقت شب چه درینصورت اگر کسی پیش از امام افاضه نماید بر او هیچ لازم نمی آید زیراچه دوام وقوف آن واجب است بر کسیکه وقوف بعرفات نماید در روز نه در شب و درصورت مذکوره اگر آنکس بعد از افاضه عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب ساقط نمی شود و میکه واجب شده است بر او ف بسبب افاضه نمودن پیش از امام قبل از غروب آفتاب ص و این بنا بر ظاهر روایت است و وجه آن این ست که واجب مذکور ترک شده است بسبب عود نمودن او بعد از غروب آفتاب و تدارک آن نمی شود و اگر عود نماید آنکس بعرفات قبل از غروب آفتاب پس درین صورت اختلاف است ف در سقوط دم مذکور ص مسئله ۱۵ + هرکه وقوف بمزدلفه نماید و ترک کند آن را پس بر او دم لازم می آید زیراچه وقوف بمزدلفه از واجبات است مسئله ۱۶ + هرکه ترک نماید رمی جمار را در جمیع ایام آن ف اعنی یکروز نیز رمی نماید ص پس بر او دم لازم می آید زیراچه درینصورت نیز ترک واجب یافته میشود و کفایت میکند برای آن دم واحد ف و برای هر روز آن دم علحده لازم نیست ص زیراچه همه رمیها جنس واحد است چنانچه در حلق ف بجهت حلق متعدد که واقع شود در غیر وقت آن یکدم کفایت میکند و برای هریک دم علحده لازم نیست چه همه حلق جنس واحد است ص و باید دانست که ترک رمی متحقق نمی شود مگر بغروب آفتاب در آخر ایام رمی زیراچه رمی عبادت نیست مگر در ایام مذکوره که آن را ایام نحر میگویند و مادامیکه آن ایام باقی است اعاده رمی دران ممکن است پس ترک آن متحقق نمی شود مگر بعد از گذشتن ایام مذکوره و اگر اعادهٔ آن نماید در آخر ایام نحر

فیرمیها علی التالیف ثم بتاخیرها یجب الدم عند ابی حنیفة خلافا لهما وان ترک رمی یوم فعلیه دم لانه نسک تام ومن ترک رمی احدی الجمار الثلث فعلیه الصدقة لان الکل فی هذا الیوم نسک واحد فکان المتروک اقل الا ان یکون المتروک اکثر من النصف فحینئذ یلزمه الدم لوجود ترک الاکثر وان ترک رمی جمرة العقبة فی یوم النحر فعلیه دم لانه ترک کل وظیفة هذا الیوم رمیا وکذا اذا ترک الاکثر منها وان ترک منها حصاة او حصاتین او ثلثا تصدق لکل حصاة نصف صاع الا ان یبلغ دما فینقص ما شاء لان المتروک هو الاقل فتکفیه الصدقة ومن اخر الحلق حتی مضت ایام النحر فعلیه دم عند ابی حنیفة وکذا اذا اخر طواف الزیارة وقالا لا شیء علیه فی الوجهین وکذا الخلاف فی تاخیر الرمی وفی تقدیم نسک علی نسک کالحلق قبل الرمی وتاخیر القارن قبل الرمی والحلق قبل الذبح لهما ان ما فات مستدرک بالقضاء ولا یجب مع القضاء شیء اخر وله حدیث ابن مسعود رض انه قال من قدم نسکا علی نسک فعلیه دم ولان التاخیر عن المکان یوجب الدم فیما هو موقت بالمکان کالاحرام فکذا التاخیر عن الزمان فیما هو موقت بالزمان فان حلق فی ایام النحر فی غیر الحرم فعلیه دم ومن اعتمر فخرج من الحرم

پس باید که بترتیب اعاده نماید ف اعنی اول رمی جمرهٔ عقبه نماید وبعد ازان رمی نماید جمرهٔ را که متصل مسجد خیف است وبعد ازان رمی نماید جمره را که بعد ازان است وهمچنین سه بار نماید ص ودرینصورت نزد ابی حنیفه رح بر دوم لازم می آید بسبب تاخیر نمودن آن ونزد صاحبین رح بسبب تاخیر آن هیچ لازم نمی آید واگر ترک نماید کسی رمی یکروز را پس بر دوم لازم می آید زیراچه رمی یک روز نسک تام است وهرکه ترک نماید رمی یکی از جمره های ثلاثه را پس بر وصدقه لازم می آید زیراچه رمی هر سه جمره دراین روز نسک واحد است پس درینصورت متروک شد اقل ف لهذا صدقه لازم می آید ص واگر اکثر از نصف را ترک نماید دم لازم می آید مسئله ۱۷ + هرکه ترک نماید رمی جمره عقبه را در روز عید پس بر دوم لازم می آید زیراچه رمی نمودن جمره عقبه کل رمی این روز است وهمچنین است حکم اگر ترک نماید از هفت سنگریزه اکثر آن را واگر ترک کند یک سنگریزه یا دو سنگریزه را یا سه سنگریزه را پس درینصورت بمقابل هر سنگریزه نصف صاع گندم صدقه دهد بشرطیکه قیمت آن بمقدار قیمت یک گوسفند نرسد پس درینصورت هرقدر که خواهد کم نماید زیراچه متروک درینصورت اقل است پس ف بجهت دفع این نقصان ص صدقه کفایت میکند مسئله ۱۸ + هرکه تاخیر نماید حلق را تا آن زمان که ایام نحر بگذرد پس بر دوم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح وهمچنین اگر موخر نماید طواف زیارت را ف از ایام نحر ص وصاحبین رح گفته اند که درین هردو صورت هیچ لازم نمی آید وهمچنین اختلاف است در تاخیر نمودن رمی ودر هرصورتیکه نسک موخر را مقدم ادا نماید بر نسک مقدم چنانچه حلق نماید قبل رمی یا موخر نماید قارن قبل رمی یا حلق نماید قبل از ذبح ودلیل صاحبین رح این ست که درینصورتها آنچه فوت میشود پس تدارک آن میشود بسبب قضای آن پس بعد از قضای آن چیزی دیگر لازم نخواهد شد ودلیل ابی حنیفه رح یکی این ست که ابن مسعود رض گفته است که هرکه مقدم نماید نسکی را پس بر او دم لازم می آید ودوم اینست که دم لازم می آید درصورتیکه تاخیر نماید چیزی را از مکان آن که معین است چون تاخیر نمودن احرام از میقات آن پس همچنین دم لازم خواهد شد بسبب تاخیر نمودن چیزی از زمان آن که معین است مسئله ۱۹ + هرکه حلق نماید در ایام نحر در غیر زمین حرم پس بر او دم لازم می آید وهرکه عمره نماید وبعد ازان از حرم بیرون رفته

وقصر فعليه دم عند ابي حنيفة ومحمد رح وقال ابو يوسف رح لا شئ عليه قال رح ذكر في الجامع الصغير قول ابي يوسف في المعتمر ولم يذكره في الحاج وقيل هو بالاتفاق لان السنة جرت في الحج بالحلق بمنى وهو من الحرم والاصح انه على الخلاف هو يقول الحلق غير مختص بالحرم لان النبي عليه السلام واصحابه احصروا بالحديبية وحلقوا في غير الحرم ولهما ان الحلق لما جعل حلالا صار كالسلام في اخر الصلوة فانه من واجباتها وان كان محللا فاذا صار نسكا اختص بالحرم كالذبح وبعض الحديبية من الحرم فلعلهم حلقوا فيه فالحاصل ان الحلق يتوقت بالزمان والمكان عند ابي حنيفة وعند ابي يوسف رح لا يتوقت بهما وعند محمد رح يتوقت بالمكان دون الزمان وعنه رح فيتوقت بالزمان دون المكان وهذا الخلاف في التوقيت في حق التضمين بالدم اما لا يتوقت في حق التحلل بالاتفاق والتقصير والحلق في العمرة غير موقت بالزمان بالاجماع لان اصل العمرة لا يتوقت به بخلاف المكان لانه وقت به قال فان لم يقصر حتى رجع وقصر فلا شئ عليه في قولهم جميعا معناه اذا اخرج المعتمر شعره لانه اتى به في مكانه فلا يلزمه ضمانه فان حلق القارن قبل ان يذبح فعليه دمان عند ابي حنيفة رح دم بالحلق في غير اوانه لان اوانه بعد الذبح ودم بتاخير الذبح عن الحلق وعندهما يجب عليه دم واحد وهو الاول ولا يجب بسبب التاخير شئ على ما قلنا **فصل** اعلم ان صيد البر محرم على المحرم وصيد البحر حلال لقوله تعالى

قصر نماید پس بر او دم لازم آید نزد طرفین رح وابو یوسف رح گفته است که بر او هیچ لازم نمی آید واین قول ابی یوسف رح در جامع صغیر در حق عمره کننده مذکور ست ودر حق حج کننده مذکور نیست وبعضی گفته اند که در حق حج کننده دم لازم است بالاتفاق زیراچه سنت جاری شده است باینکه حج کننده حلق می نماید در منا که زمین حرم است واما اصح اینست که در حق حج کننده نیز اختلاف است میان ابی یوسف رح ومیان طرفین رح وابو یوسف رح میگوید که حلق مختص نیست بحرم زیراچه پیغمبر صلعم واصحاب وی محصور شده بودند در حدیبیه وحلق نموده بودند در غیر حرم ودلیل طرفین رح این ست که حلق در حج سبب بیرون آمدن ست از احرام حج مانند سلام در آخر نماز پس از واجبات حج خواهد بود چنانچه سلام در آخر نماز واجب است وهرگاه چنین شد پس مختص خواهد بود بحرم مانند ذبح قربانی وجواب از دلیل ابی یوسف رح اینست که بعضی از اجزای حدیبیه زمین حرم است پس احتمال است که پیغمبر صلعم واصحاب وی در حدیبیه حلق نموده باشند در حرم وحاصل کلام این است که حلق نزد ابی حنیفه رح مقید ست ف بدو چیزی ص زمان ف که عبارت است از ایام نحر ودوم ص مکان ف که حرم است ص ونزد ابی یوسف رح بهیچ ازان مقید نیست ونزد محمد رح مقید ست بمکان نه زمان ونزد زفر رح مقید است بزمان نه بمکان وباید دانست که این اختلاف در تقیید آن در حق وجوب دم است واختلاف نیست درین که بسبب حلق حلال میشود محرم **مسئله ۲** حلق وقصر در عمره موقت بزمان نیست بالاجماع زیراچه اصل عمره موقت نیست بزمان بخلاف مکان چه آن مقید است بمکان پس اگر عمره کننده بعد از ادای عمره بیرون رود از حرم بدون آنکه نماید وبعد ازان پیش از قصر بازگردد بحرم ودر حرم قصر نماید پس درینصورت بر او هیچ نمی آید بالاتفاق زیراچه او قصر کرد در مکان آن **مسئله ۳** + اگر حلق نماید قارن پیش از ذبح ف قربانی ص پس بر او دو دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح یکی بسبب حلق نمودن در غیر وقت آن چه وقت حلق بعد از ذبح است ودوم بسبب تاخیر نمودن ذبح از حلق ونزد صاحبین رح واجب نمیشود بر او مگر دم واحد که همان اول است وبسبب تاخیر نمودن ذبح از حلق چیزی لازم نمی آید بنا بر انچه سابق مذکور شده است والله اعلم **فصل** + **مسئله ۱** + صید بر حرام است بر محرم وصید بحر حلال ست مر او را زیراچه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است

احل لکم صید البحر الی آخر الآیة وصید البر ما یکون توالده ومثواه فی البر وصید البحر ما یکون توالده ومثواه فی الماء والصید هو الممتنع المتوحش فی اصل الخلقة واستثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الخمس الفواسق وهی الکلب العقور والذئب والحدأة والغراب والحیة والعقرب فانها مبتدیات بالاذی والمراد به الغراب الذی یاکل الجیف هو المروی عن ابی یوسف رح قال واذا قتل المحرم صیدا او دل علیه من قتله فعلیه الجزاء اما القتل فلقوله تعالی لا تقتلوا الصید وانتم حرم ومن قتله منکم متعمدا فجزاء الآیة نص علی ایجاب الجزاء واما الدلالة ففیها خلاف الشافعی رح هو یقول الجزاء تعلق بالقتل والدلالة لیست بقتل فاشبه دلالة الحلال حلالا ولنا ما روینا من حدیث ابی قتادة رض وقال عطاء رح اجمع الناس علی ان علی الدال الجزاء ولان الدلالة من محظورات الاحرام ولانه تفویت الامن علی الصید اذ هو آمن بتوحشه وتواریه فصار کالاتلاف ولان المحرم باحرامه التزم الامتناع عن التعرض فیضمن بترک ما التزمه کالمودع بخلاف الحلال لانه لا التزام من جهته علی ان فیه الجزاء علی ما روی عن ابی یوسف رح وزفر والدلالة الموجبة للجزاء ان لا یکون المدلول عالما بمکان الصید وان یصدقه فی الدلالة حتی لو کذبه وصدق غیره لا ضمان علی المکذب

که حلال گردانیده شده است برای شما صید بحر تا آخر آیة وباید دانست که صید بر عبارت است از جانوریکه تولد وخوابگاه آن در بر باشد وصید بحر عبارت است از جانوریکه تولد وخوابگاه آن در آب باشد وصید عبارتست از جانوریکه وحشت نماید از انسان وبگریزد از وباعتبار اصل خلقت وپیغمبر صلعم از آن مستثنی نموده است پنج جانور بدرا یکی کلب گزنده ودوم گرگ وسوم غلیواز وچهارم زاغ که آنرا بعربی غراب میگویند وپنجم مار وکژدم چه این جانورها ابتدا از قصد ایذای انسان می نمایند ومراد از غراب درینجا آن غراب است که جیفه میخورد وهمین مرویست از ابی یوسف رح مسئله ۲ + اگر محرم قتل کند صید را یا دلالت کند بران کسی را که او کشد آن را پس بر وجزای آن لازم می آید ودلیل صورت قتل اینست که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که قتل مکنید صید را در حالتیکه شما محرم باشید وکسیکه از شما قتل کند آن را عمدا پس جزای آن مثل آن صید است از چهارپایه تا آخر آیة ودر صورت دلالت اختلاف است چه شافعی رح میگوید که درینصورت جزا لازم نمی آید زیرا چه تعلق جزا بقتل است ودلالت غیر قتل است پس دلالت محرم مانند دلالت نمودن غیر محرم است ف بر صید حرم ص ودلیل علمای ما یکی حدیث ابی قتاده رض است ف که سابق مذکور شد ص ودوم این ست که عطاء رح ف که یکی از علمای تابعین است ص گفته است که بر وجوب جزا بر دلالت کننده اجماع است وسوم این ست که دلالت مذکوره از محظورات احرام است زیرا چه صید در امن است بسبب وحشت وگریختن ومخفی شدن وپوشیدن از چشم انسان وبسبب دلالت مذکوره این امن از آن زائل میگردد پس دلالت مانند اتلاف است وچهارم این ست که محرم بسبب احرام خود التزام ترک تعرض صید نموده است پس او ضامن خواهد شد بسبب ترک نمودن چیزیکه او التزام آن نموده است مانند مودع ف وقتیکه ترک نماید محافظت ودیعت را باینطور که دلالت نماید بران مودع را ص بخلاف غیر محرم ف که دلالت کند بر صید حرم ص چه او التزام ترک تعرض آن نکرده است وعلاوه اینست که بر وی نیز جزای آن لازم ست بنا بر آنچه مرویست از ابی یوسف رح ف وباید دانست ص که دلالتیکه موجب جزا است باینطور است که شخص مدلول مطلع نباشد بر مکان صید ومدلول تصدیق او نماید در دلالت وقول او را ف باور کند ص حتی اگر مدلول تصدیق او نماید وقول او را باور نکند بلکه قول غیر او را باور نماید پس درینصورت بر او ضمان وجزای آن لازم نمی آید

ولو كان الدال حلالا في الحرم لم يكن عليه شيء لما قلنا وسواء في ذلك العامد والناسي لانه ضمان يعتمد وجوبه الاتلاف
فاشبه غرامات الاموال والمبتدي والعائد سواء لان الموجب لا يختلف والجزاء عند ابي حنيفة وابي يوسف ان يقوم الصيد
في المكان الذي قتل فيه او في اقرب المواضع منه اذا كان في بر فيقومه ذوا عدل ثم هو مخير في الفداء ان شاء ابتاع بها
هديا وذبحه ان بلغت هديا وان شاء اشترى بها طعاما وتصدق على كل مسكين نصف صاع من بر او صاعا من
تمر او شعير وان شاء صام على ما نذكر وقال محمد والشافعي رح يجب في الصيد النظير فيما له نظير ففي الظبي
شاة وفي الضبع شاة وفي الارنب عناق وفي اليربوع جفرة وفي النعامة بدنة وفي حمار الوحش بقرة لقوله تعالى فجزاء
مثل ما قتل من النعم ومثله من النعم ما يشبه المقتول صورة لان القيمة لا تكون نعما والصحابة رض اوجبوا
النظير من حيث الخلقة والمنظر في النعامة والظبي وحمار الوحش والارنب على ما بينا وقال عليه السلام
الضبع صيد وفيه الشاة وما ليس له نظير عند محمد رح يجب القيمة مثل العصفور والحمام واشباههما واذا وجبت
القيمة كان قوله كقولهما والشافعي رح يوجب في الحمامة شاة ويثبت المشابهة بينهما من حيث ان كل واحد منهما

مسئله ۴ + اگر دلالت کند حلال بر صید حرم کسی را پس بر او هیچ لازم نمی آید بنا بر انچه مذکور شد که او التزام ترک تعرض
آن نکرده است **ص مسئله ۴** + در صورتهائیکه جزا لازم می آید پس دران عامد و ناسی برابر است زیراچه موجب جزا اتلاف است
و آن در هر دو صورت یافته می شود پس در هر دو صورت جزا لازم خواهد شد مانند ضمان مال و نیز اگر شخصی زد صید را ابتدا
و بعد ازان زد آن را شخصی دیگر پس اول را مبتدی میگویند و دوم را عائد و نیز باید دانست که چنانچه بسبب قتل کردن صید جزای
آن لازم می آید بر محرم مبتدی همچنین لازم می آید جزای آن بر عائد زیراچه انچه موجب جزا است در بار دوم متحقق است چنانچه متحقق است
در بار اول **مسئله ۵** + جزا نزد شیخین رح انیست که قیمت نموده شود صید در مکانی که دران کشته شده است یا در مکانیکه قریب است
ازان وقتیکه آن صید در بر و بیابان باشد پس باید که قیمت آن نمایند دو مرد عادل و بعد ازان محرم مذکور مختار است در انیکه اگر خواهد
بآن قیمت خرید کند هدی را و ذبح کند آنرا اگر بآن قیمت خریدن هدی ممکن باشد و اگر خواهد بآن خرید کند طعام را و تصدق نماید آنرا بانیطور
که بهر مسکین ازان نصف صاع گندم یا یک صاع از خرما و جو بدهد و اگر خواهد روزه دارد بطوریکه ذکر آن خواهد آمد و محمد و شافعی رح گفته اند
که واجب است در صید نظیر آن در صورتیکه نظیر آن باشد پس در آهو و کفتار گوسفند واجب میشود و در خرگوش عناق واجب ست **ف** اعنی
بز غاله **ص** و در یربوع اعنی موش دشتی جفره واجب است اعنی بز غاله چار ماه و در نعامه اعنی شتر مرغ بدنه واجب ست و در گور خر گاؤ واجب ست
زیراچه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده است که پس جزای آن مثل آن جانوریست که کشته است محرم آنرا از جنس نعم اعنی چارپایه و مثل صید
مقتول از جانور چیزیست که مشابه مقتول باشد بصورت زیراچه قیمت نعم اعنی چارپایه گفته نمیشود و اصحاب رض واجب گردانیده اند نظیر را باعتبار
خلقت و صورت در صورتیکه قتل کند محرم نعامه را یا آهو را یا گور خر را یا خرگوش را چنانکه بیان کرده شد و همچنین پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع
اعنی کفتار صید است و دران گوسفند واجب ست و در صورتیکه نظیر آن نباشد چون عصفور و کبوتر و مانند آن پس در ینصورت نزد محمد رح قیمت
آن واجب میشود و هرگاه نزد محمد رح قیمت واجب شد پس قول او درین هنگام مانند قول شیخین رح است و شافعی رح میگوید که در کبوتر
گوسفند واجب است بنا بر آنکه مشابهت است میان کبوتر و گوسفند باعتبار خوردن آب چه کبوتر یکدم آب میخورد مانند گوسفند بخلاف پرندهای دیگر

يعتبر ويجب ولابي حنيفة وابي يوسف ان المثل المطلق هو المثل صورة ومعنى ولا يمكن الحمل عليه فيحمل على المثل معنى لكونه معهودا في الشرع كما في حقوق العباد أو لكونه مرادا بالاجماع أو لما فيه من التعميم وفي ضده التخصيص والمراد بالنص والله اعلم فجزاء قيمة ما قتل من النعم الوحش وأسم النعم يطلق على الوحشي والاهلي كذا قاله ابو عبيد والاصمعي رح والمراد بما روي التقدير به دون ايجاب المعين ثم الخيار الى القاتل في ان يجعله هديا او طعاما أو صوما عند ابي حنيفة وابي يوسف رح وقال محمد والشافعي رح الخيار الى الحكمين في ذلك فان حكما بالهدي يجب النظير على ما ذكرنا وان حكما بالطعام او بالصيام فعلى ما قال ابو حنيفة وابو يوسف لهما ان التخيير شرع رفقا بمن عليه فيكون الخيار اليه كما في كفارة اليمين ولمحمد والشافعي قوله تعالى يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا الآية ذكر الهدي منصوبا لانه تفسير لقوله يحكم به او مفعول لحكم الحكم ثم ذكر الطعام والصيام بكلمة او فيكون الخيار اليهما قلنا الكفارة عطفت على الجزاء لا على الهدي بدليل انه مرفوع وكذا قوله تعالى وعدل ذلك صياما مرفوع فلم يكن فيهما دلالة اختيار الحكمين وانما يرجع اليهما في تقويم المتلف ثم الاختيار بعد ذلك الى من عليه ويقومان في المكان الذي اصابه

وهمچنین آواز کبوتر مشابه بآواز گوسفند است ودلیل شیخین رح این ست که مثل مطلق عبارت ست از مثل صورة ومعنی وحمل کردن آیت مذکوره بر مثل مطلق ممکن نیست چه یک حیوان مثل حیوان دیگر نیست ف اگرچه هردو از یک جنس باشد پس چگونه مثل آن خواهد شد صورتیکه یکی خلاف جنس دیگر باشد ص وهرگاه حمل آن بر مثل مطلق ممکن نیست پس حمل نموده خواهد شد بر مثل معنی ف که عبارت است از قیمت ص بجهت آنکه آن معهود است در شرع چنانچه در حقوق عباد یا بجهت آنکه مثل معنوی مراد است بالاجماع یا بجهت آنکه مثل معنوی عام است ف اعنی در جمیع انواع جانور یافته میشود ص ومثل باعتبار صورت خاص است ف اعنی در جمیع انواع جانور یافته نمی شود ص وهمچنین در حدیث مذکور از قول پیغمبر صلعم که در ضبع گوسفند است تقدیر جزا بگوسفند مراد است نه تعیین آن وبعد ازان باید دانست که در اختیار نمودن هدی یا اطعام یا روزه اختلاف است برین وجه که شیخین رح میگویند که این اختیار مر قاتل راست وهرکدام ازین سه چیز را که خواهد اختیار نماید ومحمد وشافعی رح گفته اند که آن اختیار مر حکمین راست پس اگر حکمین حکم نمایند بهدی واجب میشود نظیر بنابر آنچه مذکور شد واگر حکم نمایند بطعام یا بروزه پس آن واجب خواهد شد موافق قول شیخین رح ودلیل شیخین رح اینست که تخییر ف اعنی اختیار دادن در چیزی ص مشروع است برای آسانی در حق کسیکه آن چیز بر وواجب است پس اختیار دران مر او را خواهد شد چنانچه در کفاره یمین ودلیل محمد وشافعی رح این است که در قول او تعالی فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم هدیا الآیه لفظ هدیا منصوب است بجهت آنکه تفسیر است برای قول او تعالی یحکم بیا مفعول حکم است وبعد ازان ذکر طعام وصیام بحرف تردید اعنی بلفظ او مذکور است پس خیار هردو حکمین را خواهد بود وجواب علمای ما این است که لفظ کفاره معطوف بر جزا است ف نه بلفظ هدیا ص بدلیل اینکه کفاره مرفوع است ف وهدیا منصوب واعراب معطوف ومعطوف علیه مختلف نمی تواند شد ص وهمچنین قول او تعالی وعدل ذلک صیاما مرفوع است پس در آیت مذکوره دلالت نیست بر اختیار هردو حکم وجز این نیست که رجوع بسوی هردو حکم لازم ست در قیمت کردن چیزیکه تلف شده است وبعد ازان اختیار کسی را است که جزا هر واجب شده است **مسئله ۶** حکمین را باید که قیمت آن صید نمایند در موضعیکه کشته است

لاختلاف القيم باختلاف الاماكن فان كان الموضع برا لا يباع فيه الصيد يعتبر اقرب المواضع اليه مما يباع فيه ويشترى قالوا والواحد يكفي والمثنى اولى لانه احوط وابعد عن الغلط كما في حقوق العباد وقيل يعتبر المثنى ههنا بالنص والهدى لا يذبح الا بمكة لقوله تعالى هديا بالغ الكعبة ويجوز الاطعام في غيرها خلافا للشافعي ره هو يعتبره بالهدى والجامع التوسعة على سكان الحرم ونحن نقول الهدى قربة غير معقولة فيختص بمكان او زمان اما الصدقة قربة معقولة في كل زمان ومكان والصوم يجوز في غير مكة لانه قربة في كل مكان فان ذبح بالكوفة اجزاه عن الطعام معناه اذا تصدق باللحم وفيه وفاء بقيمة الطعام لان الاراقة لا تتوب عنه واذا وقع الاختيار على الهدى يهدى ما يجزيه في الاضحية لان مطلق اسم الهدى منصرف اليه وقال محمد والشافعي يجزي صغار النعم فيها لان الصحابة رض اوجبوا عناقا وجفرة وعند ابي حنيفة وابي يوسف يجوز الصغار على وجه الاطعام يعني اذا تصدق واذا وقع الاختيار على الطعام يقوم المتلف بالطعام عندنا لانه هو المضمون فيعتبر قيمته واذا اشترى بالقيمة طعاما تصدق على كل مسكين نصف صاع من بر او صاعا من تمر او شعير ولا يجوز ان يطعم لمسكين

زیراچه در قیمت آن تفاوت میشود باعتبار تفاوت مکان پس اگر آن موضع بر و بیابان باشد که در آنجا فروخته نمیشود صید پس درینصورت اعتبار نموده می شود قریب ترین موضعیکه فروخته میشود **مسئله ۷** + فقها گفته اند که برای قیمت نمودن آن صید یک شخص عادل کافی است واگر دو کس باشند اولی است چه آن احوط است واز احتمال غلط ابعد چنانچه همچنین است در حقوق عباد وبعضی گفته اند که درینجا دو کس معتبر است بنا بر نص **مسئله ۸** + هدی ذبح کرده نمی شود مگر در مکه زیراچه در قرآن مجید چنین مذکور است وطعام دادن مساکین در غیر مکه نیز جائز است وشافعی رح میگوید که آن نیز در غیر مکه جائز نیست بنا بر قیاس آن بر هدی بسبب آنکه مقصود از ان توسعه است در حق ساکنان حرم وانیعنی مشترک است میان هدی وطعام وعلمای ما میگویند که ذبح کردن هدی عبادت است غیر معقول ف اعنی خلاف قیاس وعقل است ص پس آن مختص خواهد بود بمکان خاص یا بزمان خاص ف که بیان آن در شرع آمده است ص واما صدقه پس آن عبادت معقول است در هر مکان وزمان وهمچنین روزه داشتن جائز است در غیر مکه زیراچه روزه عبادت است در هر مکان پس اگر هدی را ذبح کند در کوفه وبخوراند مسکینان را طعام واجب ادا میشود بشرطیکه قیمت آن هدی برابر قیمت طعام واجب باشد زیراچه ذبح کردن آن قائم مقام طعام نمی شود **مسئله ۹** + وقتیکه محرم مذکور اختیار نماید هدی را باید که هدی نماید چیزیکه برای اضحیه جائز است زیراچه از مطلق اسم هدی همین فهمیده میشود ومحمد وشافعی رح گفته اند که کفایت میکند برای آن جانور کوچک ف اعنی بچه ص زیراچه اصحاب رض واجب گردانیده اند درینباب عناق وجفره را ونزد شیخین رح ذبح کردن صغار جائز است بر وجه اطعام اعنی اگر آن را ذبح کند وبمسکینان تصدق نماید واجب ادا می شود **مسئله ۱۰** + اگر محرم مذکور اختیار نماید طعام را قیمت نموده میشود آن صید بطعام نزد علمای ما زیراچه واجب نیست مگر جزای آن صید وضمان آن پس اعتبار نموده خواهد شد قیمت آن صید وبعد از ان هرگاه خرید کند بقیمت آن طعام را باید که ف تصدق نماید آن را بانیطور که ص هر مسکین را نصف صاع از گندم ویا یک صاع از خرما وجو بدهد وجائز نیست که بدهد بیکی از مسکینان

اقل من نصف صاع لان الطعام المذکور ینصرف الی ما هو المعهود فی الشرع وان اختار الصیام یقوم المقتول طعاما ثم یصوم عن کل نصف صاع من بر او صاع من تمر او شعیر یوما لان تقدیر الصیام بالمقتول غیر ممکن اذ لا قیمة للصیام فقدرناه بالطعام والتقدیر علی هذا الوجه معهود فی الشرع کما فی باب الفدیة فان فضل من الطعام اقل من نصف صاع فهو مخیر ان شاء تصدق به وان شاء صام عنه یوما کاملا لان الصوم اقل من یوم غیر مشروع وکذلک ان کان الواجب دون طعام مسکین یطعم قدر الواجب او یصوم یوما کاملا لما قلنا ولو جرح صیدا او نتف شعره او قطع عضوا منه ضمن ما نقصه اعتبارا للبعض بالکل کما فی حقوق العباد ولو نتف ریش طائر او قطع قوائم صید فخرج من حیز الامتناع فعلیه قیمة کاملة لانه فوت علیه الامن بتفویت آلة الامتناع فیغرم جزاءه ومن کسر بیض نعامة فعلیه قیمته وهذا مروی عن علی وابن عباس رض ولانه اصل الصید وله عرضیة ان یصیر صیدا فنزل منزلة الصید احتیاطا مالم یفسد فان خرج من البیض فرخ میت فعلیه قیمته وهذا استحسان والقیاس ان لا یغرم سوی البیضة لان حیوة الفرخ غیر معلوم وجه الاستحسان ان البیض معد لیخرج منه الفرخ الحی والکسر قبل وانه سبب لموته فیحال به علیه احتیاطا وعلی هذا اذا ضرب بطن ظبیة فالقت

کم از نصف صاع زیرا چه طعامیکه مذکورست درین باب حمل نموده می شود بر طعامیکه معهود است در شرع **مسئله ۱۱** + اگر اختیار کند محرم مذکور روزه را پس درین صورت قیمت نموده میشود آن صید بطعام وبعد از ان باید که بمقابل هر نصف صاع از گندم یا یک صاع از خرما وجو یک روزه وارد زیرا چه اندازه نمودن قیمت آن صید بروزه ممکن نیست پس اندازه نموده خواهد شد بطعام واندازه نمودن روزه بروجه مذکور ف اعتبار نمودن یک روزه بعوض نصف صاع از گندم ویا یک صاع از خرما وجو ص معهود ومعلوم است در شرع چنانچه در باب فدیه روزه ف در حق شیخ فانی چنین ص آمده است پس اگر بعد از اندازه نمودن روزه بروجه مذکوره کم از نصف صاع از گندم باقی ماند پس درینصورت آن شخص مختار است درینکه اگر خواهد تصدق نماید آن را بفقرا واگر خواهد عوض آن یک روزه دارد چه روزه کم از یک روز مشروع نیست وهمچنین درصورتیکه واجب شود طعام کمتر از طعام یک مسکین مختار میشود اگر خواهد بمقدار واجب طعام بدهد بمسکین یا عوض آن یک روز روزه دارد بنا بر انچه مذکور شد **مسئله ۱۲** + اگر مجروح کند صیدی را یا بر کند موی آنرا یا بر عضوی از اعضای آنرا پس او ضامن آن میشود بقدر نقصان بنا بر قیاس بعض بر کل چنانچه در حقوق عباد **مسئله ۱۳** + اگر بر کند پر طائری را یا بر دپای صیدی را باین درجه که آن صید وطائر از انسان گریختن نتواند پس درینصورت تمام قیمت آن لازم می آید زیرا چه هرگاه آلت گریختن آن را شکست ودور کرد پس آن را امن نماند ازینکه کسی بگیرد آن پس جزای آن بر او لازم خواهد شد **مسئله ۱۴** + هرکه بشکند بیضهٔ نعامه را پس بر او قیمت آن لازم می آید بجهت آنکه این مرویست از امیر المومنین علی و ابن عباس رض وبجهت آنکه بیضه اصل صید است وقابلیت این دارد که صید گردد پس بیضه مادامیکه فاسد نباشد بمنزلهٔ صید اعتبار نموده میشود احتیاطا پس اگر بعد از شکستن بیضه بچهٔ مرده برآید از ان پس بر او قیمت بچهٔ زنده لازم می آید واین بنا بر استحسان است ومقتضای قیاس این است که بر او سوای قیمت بیضه هیچ تاوان لازم نمی شود زیرا چه حیات آن بچه غیر معلوم است ووجه استحسان اینست که بیضه مهیا وآماده است برای اینکه از ان بچهٔ زنده برآید وشکستن بیضه پیش از وقت برآمدن بچه سبب مرگ آن بچه است پس بنای حکم بر سبب مذکور نموده خواهد شد بنا بر احتیاط لهذا اگر کسی عصائی وسنگی بزند بر شکم آهو وبیندازد آن آهو

جنینا میتا وماتت فعلیه قیمتها ولیس فی قتل الغراب والحداة والذئب والحیة والعقرب والفارة والکلب العقور جزاء لقوله علیه السلام خمس من
الفواسق یقتلن فی الحل والحرم الحداة والحیة والعقرب والفارة والکلب العقور وقال علیه السلام یقتل المحرم الفارة والغراب والحداة و
العقرب والحیة والکلب العقور وقد ذکر الذئب فی بعض الروایات وقیل المراد بالکلب العقور الذئب ویقال ان الذئب فی معناه والمراد بالغراب
الذی یاکل الجیف ویخلط لانه یبتدی بالاذی اما العقعق غیر مستثنی لانه لا یسمی غرابا ولا یبتدی بالاذی وعن ابی حنیفة ان الکلب
العقور وغیر العقور والمستانس والمتوحش منها سواء لان المعتبر فی ذلک الجنس وکذا الفارة الاهلیة والوحشیة سواء والضب والیربوع
لیسا من الخمس المستثناة لانهما لا یبتدیان بالاذی ولیس فی قتل البعوض والنمل والبراغیث والقراد شیء لانها لیست بصید ولیست بمتولدة
من البدن ثم هی مؤذیة بطباعها والمراد بالنمل السوداء او الصفراء التی تؤذی وما لا یؤذی لا یحل قتلها ولکن لا یجب الجزاء للعلة الاولی ومن
قتل قملة تصدق بما شاء مثل کف من الطعام لانها متولدة من النتف الذی علی البدن وفی الجامع الصغیر اطعم شیئا وهذا یدل
علی انه یجزیه ان یطعم مسکینا شیئا یسیرا علی سبیل الاباحة وان لم یکن مشبعا ومن قتل جرادة تصدق بما شاء لان الجراد من صید البر
فان الصید ما لا یمکن اخذه الا بحیلة ویقصد الاخذ وتمرة خیر من جرادة لقول عمر رض تمرة خیر من جرادة ولا شیء علیه فی فرخ السلحفاة

بچه مرده را و خود هم بمیرد پس بر او قیمت آن آهو و بچه هر دو لازم می آید مسئله ۱۵ + اگر قتل کند غراب یا غلیواز یا گرگ یا مار یا گزدم یا موش
یا کلب گزنده را پس جزای آن لازم نمی آید زیرا چه پیغمبر صلعم فرموده است که پنج چیز از جملهٔ فواسق است پس کشتن آن روا است در حل و
حرم ف بغیر جزا ص و آن پنج چیز این ست غلیواز و مار و گزدم و موش و کلب گزنده و نیز فرموده است که محرم را کشتن این پنج چیز
جائز ست و در بعض روایات ذکر گرگ آمده است و بعضی گفته اند که مراد از کلب گزنده درین حدیث گرگ است و جائز است گفته
شود که گرگ در معنی سگ گزنده است و مراد از غراب آنست که جیفه میخورد و خلط میکند نجس را با طاهر در تناول یعنی هر دو را میخورد چه این جانوران
ابتدا میکنند باذای اهل انسان و اما عقعق که آنرا علکه میگویند پس این مستثنی است چه آنرا غراب نمیگویند و نه ابتدا میکند باذای انسان و از ابی حنیفه رح
مرویست که کلب گزنده و غیر آن و کلب اهلی و غیر اهلی همه برابر ست زیرا چه معتبر دران جنس است و همچنین موش خانگی و موش وحشی
همه برابر ست و ضب یعنی سوسمار و یربوع از جملهٔ پنج فواسق که مستثنی است نیست چه آن هر دو ابتدا نمیکنند باذای
انسان مسئله ۱۶ + بسبب کشتن پشه و مور و کیک و کنه ف و مگس ص جزا لازم نمی آید چه این چیزها از جملهٔ صید نیست و هم از بدن
انسان متولد نیست و موذی است باعتبار مقتضای طبیعت و مراد از مور آن مور ست که ایذا برساند خواه سیاه باشد یا زرد و اما
مور که ایذا نمیرساند پس کشتن آن مباح در و انیست ولیکن اگر بکشد آنرا محرم جزای آن لازم نمی آید زیرا چه از جملهٔ صید نیست و نه متولد
از بدن است مسئله ۱۷ + اگر محرم قتل کند سپش را لازم است مر او را که صدقه دهد هر قدر که خواهد چون یک مشت گندم زیرا چه
سپش متولد میشود از چرک بدن و در جامع صغیر مذکور است که بخوراند مسکین را چیزی و این دلالت میکند بر اینکه قاتل سپش را کفایت میکند
که بخوراند مسکینی را اندک چیزی بر سبیل اباحت اگرچه از ان سیری حاصل نشود مسکین را ف مانند پارهٔ نان ص مسئله ۱۸ + اگر
محرم قتل کند ملخ را لازم می آید که صدقه دهد هر قدر که خواهد زیرا چه ملخ از جملهٔ صید بر است زیرا چه صید آن را میگویند که گرفته نشود مگر
بحیله و گیرنده بقصد میگیرد آنرا و گرفتن آن مقصود وی است و هرگاه قیمت آن بسیار کم است زیرا چه عمر رض گفته است که یک خرما
بهتر ست از یک ملخ لهذا گفته شد هر قدر که خواهد بدهد مسئله ۱۹ + محرم اگر ذبح کند باخه را هیچ چیز بدو لازم نمی آید

لانه من الهوام والحشرات فاشبه الخنافس والوزغات ويمكن اخذه من غير حيلة وكذا لا يقصد بالاخذ فلم يكن صيدا ومن حلب صيد
الحرم فعليه قيمته لان اللبن من اجزاء الصيد فاشبه كله ومن قتل ما لا يوكل لحمه من الصيد كالسباع ونحوها فعليه الجزاء الا ما
استثناه الشرع وهو ما عددناه وقال الشافعي رح لا يجب الجزاء لانها جبلت على الايذاء فدخلت في الفواسق المستثناة
وكذا اسم الكلب يتناول السباع باسرها لغة ولنا ان السبع صيد لتوحشه وكونه مقصودا بالاخذ اما لجلده
او ليصطاد به او لدفع اذاه والقياس على الفواسق ممتنع لما فيه من ابطال العدد واسم الكلب لا يقع على
السبع عرفا والعرف املك ولا يجاوز بقيمته شاة وقال زفر رح يجب بالغة ما بلغت اعتبارا بما كول اللحم ولنا قوله عليه
السلام الضبع صيد وفيه الشاة ولان اعتبار قيمته لمكان الانتفاع بجلده لا لانه محارب موذي ومن هذا الوجه لا يزداد على قيمة
الشاة ظاهرا واذا صال السبع على المحرم فقتله لا شيء عليه وقال زفر رح يجب اعتبارا بالحل لصائل ولنا ما روي عن عمر رض انه قتل

زیراچه باخه از جمله هوام وحشرات است پس آن مانند خنفسه وزغ است ونیز گرفتن آن بغیر حیله ممکن است وهمچنین
گرفتن آن مقصود گیرنده نمیشود پس آن از جمله صید نیست **مسئله ۲۰** + هرکه شیر دوشد از صید حرم پس براو قیمت آن لازم
می آید زیراچه شیر از اجزای صید است پس مانند صید خواهد بود ف درحکم ص **مسئله ۲۱** + هرکه بکشد صیدی را که ماکول اللحم
نیست ف چون شیر وغیره که از جنس درنده است ص پس براو جزای آن لازم می آید مگر آن درنده که استثنا نموده
است آنرا شارع چون کلب گزنده وغیره که مذکور شد ف چه جزای آن لازم نمی آید ص وشافعی رح گفته است ف بسبب
کشتن درنده چون شیر مثلا ص جزا لازم نمی آید زیراچه آن مقتضای طبیعت موذی است پس آن داخل است در پنج فاسق
که مستثنی نموده شده است ونیز کلب گزنده مستثنی است واسم کلب جمیع درنده ها را شامل است از روی لغت ودلیل
علمای ما اینست که درنده صید است بجهت آنکه وحشی ست که بغیر حیله گرفتن آن ممکن نیست وگرفتن آن مقصود گیرنده میشود
برای پوست آن یا برای شکار کردن آن یا برای دفع ایذای آن وقیاس آن بر پنج جانور فواسق جائز نیست زیراچه اگر قیاس
نموده شود بران عدد پنج که مذکور است باطل میشود ف چه زیاده میشود بر آن وجواب شافعی رح اینست که ص اسم کلب
واقع نمی شود بر درنده ها باعتبار عرف وعرف غالب است بر لغت وباید دانست که جزائیکه لازم میشود بسبب کشتن غیر ماکول اللحم
باید که زیاده نباشد از قیمت یک گوسفند وزفر رح گفته است که جزای آن لازم می آید هرقدر که باشد چنانچه همین حکم است در
ماکول اللحم ودلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلعم فرموده است که ضبع صید است وسبب کشتن آن گوسفند لازم می آید ودوم
اینست که اعتبار قیمت آن بجهت انتفاع است بجرم آن نه بجهت آنکه آن موذی ودرنده است که حمله میکند بر انسان وبنابر
جهت مذکوره ظاهرا قیمت آن زیاده نمی شود از قیمت یک گوسفند **مسئله ۲۲** + اگر درنده حمله نماید بر محرم ومحرم آنرا
بکشد پس درینصورت براو هیچ لازم نمی آید وزفر رح گفته است که درینصورت نیز جزای آن لازم می آید بنابر قیاس
آن بر شتریکه حمله نماید ف وبکشد آن را محرم ص ودلیل علمای ما یکی این ست که عمر رض کشته است

سبعا او اهدی کبشا و قال انا ابتدانا ه ولان المحرم ممنوع عن التعرض لا عن دفع الاذی ولهذا کان ماذونا فی دفع المتوهم من الاذی کما فی الفواسق فلان یکون ماذونا فی دفع المتحقق اولی ومع وجود الاذن من الشارع لا یجب الجزاء حقا له بخلاف الجمل الصائل لانه لا اذن له من صاحب الحق وهو العبد وان اضطر المحرم الی قتل صید فقتله فعلیه الجزاء لان الاذن مقید بالکفارة بالنص علی ما تلوناه من قبل ولا بأس للمحرم ان یذبح الشاة والبقرة والبعیر والدجاجة والبط الاهلی لان هذه الاشیاء لیست بصیود لعدم التوحش والمراد بالبط الذی یکون فی المساکن والحیاض لانه الوف باصل الخلقة ولو ذبح حماما مستوحشا فعلیه الجزاء خلافا لمالک له انه الوف مستانس ولا یمتنع بجناحیه لطرء نهوضه ونحن نقول الحمام متوحش باصل الخلقة ممتنع بطیرانه وان کان یطرأ النهوض والاستیناس عارض فلم یعتبر وکذا اذا قتل ظبیا مستانسا لانه صید فی الاصل فلا یبطله الاستیناس کالبعیر اذا ند لا یاخذ حکم الصید فی الحرمة علی المحرم واذا ذبح المحرم صیدا فذبیحته میتة لا یحل اکلها وقال الشافعی رح

درنده را وبجهت آن هدی ساخت بقهقاری را وگفت که ما ابتدا کشتیم آن را ف وازین معلوم شد که اگر ابتدا حمله از جانب آن میشد چیزی لازم نمی آید ص ودوم انیست که محرم را تعرض آن منع است ودفع نمودن ایذا از ذات خود منع نیست لهذا وازجانب شارع ماذون است که دفع نماید از ذات خود ایذائی را که موهوم است چنانچه در صورت کشتن فواسق پس دفع نمودن ایذای متحقق وبالطریق اولی روا خواهد بود ف باذن شرع ص وباوجود اذن شارع جزا لازم نخواهد شد برای حق شرع بخلاف شتر یکه حمله کند وبکشد آنرا محرم زیراچه درینصورت اذن از جانب صاحب حق که بنده است یافته نشده است **مسئله ۲۴** + اگر محرم بسبب مخمصه مضطر گردد بسوی کشتن صید وبنابر آن بکشد صیدی را پس براو جزای آن لازم می آید زیراچه درینصورت اگرچه وی را اذن کشتن آنست در نص قرآن ولیکن آن اذن مقید ست بداون کفاره باعتبار نص چنانچه ذکر آن بالا رفت **مسئله ۲۴** + باک نیست محرم را در اینکه ذبح کند گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان یا بط اهلی را زیراچه این چیزها از جمله صید نیست چه آنها وحشت در م نمیکنند از انسان ومراد از بط آنست که در خانها وحوضها میباشد زیراچه آن باصل خلقت وحشت ندارد **مسئله ۲۵** + محرم اگر ذبح کند کبوتر مسرول را ف اعنی کبوتر پای موزه را ص پس براو جزای آن لازم می آید وامام مالک رح میگوید که براو هیچ لازم نمی آید زیراچه کبوتر مذکور از انسان وحشت ندارد وگریختن نمیتواند بسبب پرواز خود چه آن بطی الحرکت است در وقت پرواز وبزودی پرواز نمیکند وعلمای ما میگویند که کبوتر باعتبار اصل خلقت خود از انسان وحشت میدارد ومیگریزد بسبب پرواز خود اگرچه بطی الحرکت باشد ف در وقت پرواز ص ونگریختن از انسان وانس گرفتن او با انسان عارضی است پس این معتبر نیست **مسئله ۲۶** + محرم اگر قتل کند آهوئی را که مانوس است بانسان ف مثل گوسفند ص براو جزای آن لازم می آید زیراچه آهو در اصل صید است پس بسبب مانوس شدن آن بانسان اهلی شمرده نمیشود چنانچه شتر که اهلی است در اصل خلقت اگر رم نماید از انسان ووحشت گیرد صید شمرده نمیشود در حق محرم **مسئله ۲۷** + محرم اگر ذبح کند صیدی را پس آن ذبح مردار است وحلال نیست وشافعی رح گفته است

کہ حلال است

حل ماذبحه المحرم لغيره لانه عامل له فانتقل فعله اليه ولنا ان الذكاة فعل مشروع وهذا فعل حرام فلا يكون ذكاة
كذبيحة المجوسي وهذا لان المشروع هو الذي قام مقام المبيز بين الدم واللحم تيسيرا فينعدم بانعدامه وان اكل
المحرم الذابح من ذلك شيئا فعليه قيمة ما اكل عند ابي حنيفة رح وقالا ليس عليه جزاء ما اكل وان اكل منه
محرم اخر فلا شيء عليه في قولهم جميعا لهما ان هذه ميتة فلا يلزمه باكلها الا الاستغفار وصار كما اذا اكله محرم
غيره ولابي حنيفة ان حرمته باعتبار كونه ميتة كما ذكرنا وباعتبار انه محظور احرامه لان احرامه هو الذي
اخرج الصيد عن المحلية والذابح عن الاهلية في حق الذكاة فصارت حرمة التناول بهذه الوسائط مضافة الى
احرامه بخلاف محرم اخر لان تناوله ليس من محظورات احرامه ولا بأس بان ياكل المحرم لحم صيد اصطاده

که حلال است ذبیحه که ذبح کند آنرا محرم برای غیر زیرا چه محرم درینصورت عمل میکند برای غیر پس فعل او منتقل و منسوب
میگردد بسوی آن غیر ف وچنان شمرده میشود که آن غیر ذبح کرده است ص ودلیل علمای ما رح اینست که ذبح کردن
فعل مشروع است وذبح کردن محرم غیر مشروع وحرام است پس ذبح کردن او ذبح نیست ف درحقیقت ص مانند
ذبح کردن مجوسی وسر آن اینست که مشروع همان ذبح است که قائم مقام جدا کردن خون از گوشت است برای
آسانی اهل اسلام ف حتی که اگر مسلم غیر محرم ذبح کند وازذبیحه مطلقا خون نه برآید واز گوشت جدا نشود خوردن آن حلال است
بجهت آنکه ذبح مسلم غیر محرم قائم مقام جدا کردن خون ذبیحه از گوشت آن است واگر ذبح کند مجوسی خوردن آن حلال نیست
اگرچه خون برآید واز گوشت جدا شود بجهت آنکه ذبح او مشروع وقائم مقام جدا کردن خون از گوشت ذبیحه نیست
ص پس اگر آن ذبح مشروع که قائم مقام جدا کردن خون از گوشت است منعدم شود ف پس بسبب محرم بودن
ذابح ص جدا کردن خون از گوشت منعدم خواهد شد ف پس ذبیحه محرم حلال نخواهد شد مانند ذبیحه مجوسی ص پس اگر
بخورد محرم از ذبیحه خود چیزی را لازم می آید بر او قیمت آن چیز نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که بر وبجهت خوردن آن
هیچ لازم نمی آید واگر بخورد از ذبیحه محرم دیگر پس بر وهیچ لازم نمی آید بالاتفاق ودلیل صاحبین رح اینست که ذبیحه مذکور مردار است
پس لازم نیست بسبب خوردن آن مگر استغفار چنانچه لازم نمی آید بر محرم دیگر بسبب خوردن ف آن مگر استغفار ص
ودلیل ابی حنیفه رح اینست که حرمت آن باعتبار اینست که آن ذبح از محظورات احرام است زیرا چه آن ذبیحه بسبب
احرام ذبح کننده آن از حلت بیرون شده است وهم بسبب آن احرام اهلیت ذبح کردن درحق محرم باقی نمانده است
پس حرمت خوردن آن بسبب این وسائط منسوب ومضاف است بسوی احرام آن ذبح کننده واز محظورات احرام او گشته
است ف وهرگاه چنین شد پس بر محرم مذکور بسبب خوردن چیزی از آن جزای آن لازم خواهد آمد بر او ص وبخلاف محرم دیگر چه
خوردن آن از محظورات احرام او نیست + مسئله ۲۸ + باک نیست محرم را اگر بخورد گوشت صیدی را که صید کرده است آنرا

حلال وذبحه اذا لم یدل المحرم علیه ولا امره بصیده خلافا لمالک رح فیما اذا اصطاده لاجل المحرم له قوله علیه السلام لا بأس باکل المحرم لحم صید ما لم یصده او یصاد له ولنا ما روی ان الصحابة رض تذاکروا لحم الصید فی حق المحرم فقال علیه السلام لا بأس به واللام فیما روی لام تملیک فیحمل علی ان یهدی الیه الصید دون اللحم او معناه ان یصاد بامره ثم شرط عدم الدلالة وهذا تنصیص علی ان الدلالة محرمة قالوا فیه روایتان ووجه الحرمة حدیث ابی قتادة رض وقد ذکرناه وفی صید المحرم اذا ذبحه الحلال یجب قیمته یتصدق بها علی الفقراء لان الصید استحق الامن بسبب الحرم قاله علیه السلام فی حدیث فیه طول ولا یجزیه الصوم لانها غرامة ولیست بکفارة فاشبه ضمان الاموال وهذا لانه یجب بتفویت وصف فی المحل وهو الامن والواجب علی المحرم بطریق الکفارة جزاء علی فعله لان الحرمة باعتبار معنی فیه وهو احرام والصوم یصلح جزاء الافعال لا ضمان المال وقال زفر رح یجزیه الصوم اعتبارا بما وجب علی المحرم والفرق قد ذکرناه

حلال ف یعنی غیر محرم ص وهم ذبح کرده است آنرا حلال بشرطیکه دلالت کرده نباشد بران محرم ونه امر کرده باشد آن حلال را بصید کردن آن صید وامام مالک رح گفته است که خوردن آن حلال نیست محرم را درصورتیکه شکار کرده باشد آنرا حلال برای محرم زیراچه پیغمبر صلعم فرموده است که باک نیست مر محرم را درخوردن گوشت صید بشرطیکه محرم شکار نکرده باشد آنرا ونه شکار کرده باشد آنرا کسی برای محرم ودلیل علمای ما اینست که اصحاب رض که باهم مذاکره کردند در اباحت گوشت صید درحق محرم پس فرمود پیغمبر صلعم که باک نیست دران وجواب از دلیل امام مالک رح اینست که درحدیثیکه دلیل آورده اند آنرا امام مالک رح لام تملیک مذکور است پس مراد ازان اینست که عین صید را هدیه دهد کسی محرم را نه گوشت آن را یا مراد ازان اینست که صید کرده شود بامر او وبعد ازان بدانکه انچه مذکور شد که خوردن گوشت صید مذکور مر محرم را باک نیست بشرطیکه دلالت نکرده باشد بران پس آن صریحا دلالت میکند براینکه اگر دلالت کند بران محرم پس او را خوردن گوشت آن حرام است وفقها گفته اند که دران دو روایت است بنا بر یک روایت حرام است ف ویرا خوردن گوشت آن صید درصورتیکه دلالت کرده باشد بران ص ووجه حرمت حدیث ابوقتاده رضی الله عنه است که سابق مذکور شد ف درباب احرام ص مسئله ۲۹ اگر ذبح کند صید حرم را حلال پس براو لازم می آید که قیمت آنرا تصدق نماید بفقرا زیراچه صید حرم مستحق امن است بسبب حرم چه پیغمبر صلعم درحدیثیکه دراز است فرموده است که مگریزانید صید حرم را وروزه درحق او کفایت نمیکند زیراچه لزوم قیمت آن بر حلال مذکور بطریق تاوان است نه بطریق کفاره پس مانند تاوان مال شد وسر آن اینست که آن قیمت واجب میشود بسبب تفویت وصف امن درمحل وانچه بر محرم واجب میشود آن بطریق کفاره وجزای فعل اوست زیراچه حرمت آن باعتبار معنی است که در محرم است وآن احرام اوست وروزه صلاحیت این دارد که جزای افعال واقع شود نه تاوان مال وزفر رح گفته است که درصورت مذکوره روزه نیز کفایت میکند ف درحق حلال مذکور بنا بر ص قیاس آن بر چیزیکه واجب میشود بر محرم ولیکن هرگاه فرق میان آن واین بیان نموده شد ف ظاهر گشت که این قیاس مع الفارق است

عه واز نفر صیدا

ص وهذا

وهل يجزيه الهدى ففيه روايتان ومن دخل الحرم بصيد فعليه ان يرسله فيه اذا كان في يده خلافا للشافعي رح فانه يقول حق الشرع لا يظهر في مملوك العبد لحاجة العبد قلنا انه لما حصل في الحرم وجب ترك التعرض لحرمة الحرم او صار هو من صيد الحرم فاستحق الامن لما روينا فان باعه رد البيع فيه ان كان قائما لان البيع لم يجز لما فيه من التعرض للصيد وذلك حرام وان كان فائتا فعليه الجزاء لانه تعرض للصيد بتفويت الامن الذي استحقه وكذلك بيع المحرم الصيد من محرم او حلال لما قلنا ومن احرم وفي بيته او في قفص معه صيد فليس عليه ان يرسله وقال الشافعي رح عليه ان يرسله لانه متعرض للصيد بامساكه في ملكه فصار كما اذا كان في يده قلنا ان الصحابة رض كانوا يحرمون وفي بيوتهم صيود وداجن ولم ينقل عنهم ارسالها وبذلك جرت العادة الفاشية وهي من احدى الحجج ولان الواجب ترك التعرض وهو ليس بمتعرض من جهته لانه محفوظ بالبيت والقفص لا به عنايته في ملكه ولو ارسله في مفازة فهو على ملكه فلا معتبر ببقاء الملك وقيل اذا كان القفص في يده لزمه ارساله لكن على وجه لا يضيع قال فان اصاب حلال صيدا

ص وبدآنکه هدی کفایت میکند در حق حلال مذکور یا نه پس دران دو روایت است مسئله ۳۰ + اگر غیر محرم مع صید داخل شود در حرم پس واجب است بر او که بگذارد آنرا در حرم اگر آن صید در دست او باشد ف حقیقة نه در قفص یا کجاوه ص و شافعی رح میگوید که گذاشتن آن بر او واجب نیست چه آن صید مملوک وی است و حق الشرع ظاهر نمیشود در مملوک عبد بجهت آنکه بنده محتاج است و دلیل علمای ما این است که آن صید هرگاه داخل شد در حرم واجب گشت ترک تعرض آن بجهت تعظیم حرم چه صید درین هنگام از صید حرم گشت پس مستحق امن شد بنا بر انچه مرویست پس اگر بفروشد آنرا مالک آن ف که داخل شده است در حرم ص پس آن بیع رد نموده میشود اگر آن صید موجود باشد زیرا چه این بیع صحیح نیست بجهت آنکه دران تعرض صید حرم است و حال آنکه تعرض آن حرام است و اگر آن صید موجود نباشد پس بر بائع مذکور جزای آن لازم می آید بجهت آنکه بیع مذکور تعرض آن صید است باینطور که امن را از ان زائل گردانیده است و حال آنکه صید درین هنگام مستحق امن است و همین حکم است در صورتیکه بفروشد محرم صیدرا بدست محرم دیگر یا بدست حلال بنا بر وجهیکه مذکور شد مسئله ۳۱ + اگر شخصی احرام نماید و حال آنکه صید در قفص دارد همراه خود یا در خانه پس واجب نیست بر او که بگذارد آن صید را و شافعی رح گفته است واجب است بر او که بگذارد آن صید را زیرا چه اگر نگذارد آنرا پس لازم می آید که تعرض آن نموده بسبب نگاهداشتن آن در ملک خود پس چنان شد که در دست او ف حقیقة ص باشد و دلیل علمای ما یکی اینست که اصحاب رض احرام می نمودند و حال آنکه در خانهای آنها صیدها و دواجن اعنی کبوتر و بز وغیره می بود و منقول نیست که آنها را میگذاشتند او شان و همین عمل عادت جاری است و این یک حجت است و دوم اینست که واجب بر محرم ترک تعرض آنست و در صورت مذکوره تعرض آن از جانب محرم یافته نمیشود بلکه آن جانور در صورت مذکوره محفوظ است بخانه یا بقفص نه بدست محرم و جز این نیست که آن جانور در ملک وی است ف و دران مضائقه نیست ص چه اگر بگذارد آن را در صحرا و بیابان ملکیت او دران باقی می ماند پس بقای ملکیت اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که اگر قفص آن جانور در دست محرم باشد لازمست بر او که بگذارد آنرا بطوریکه ضائع نگردد ف باین طور که بگذارد آنرا در خانهٔ خود ص مسئله ۳۲ + اگر بگیرد حلال صیدرا

ثم احرم فارسله من يده غيره يضمن عند ابي حنيفة رح وقالا لا يضمن لان المرسل آمر بالمعروف ناهي عن المنكر وما على المحسنين من سبيل وله انه ملك الصيد بالاخذ ملكا محترما فلا يبطل احترامه باحرامه وقد اتلفه المرسل فيضمنه بخلاف ما اذا اخذه في حالة الاحرام لانه لم يملكه والواجب عليه ترك التعرض ويمكنه ذلك بان يخليه في بيته فاذا قطع يده عنه كان متعديا ونظيره الاختلاف في كسر المعازف واذا اصاب محرم صيدا فارسله من يده غيره لا ضمان عليه بالاتفاق لانه لم يملكه بالاخذ فان الصيد لم يبق محلا للتملك في حق المحرم لقوله تعالى وحرم عليكم صيد البر ما دمتم حرما فصار كما اذا اشترى الخمر فان قتل محرم آخر في يده فعلى كل واحد منهما جزاء لان الاخذ متعرض للصيد بازالة الامن والقاتل مقرر لذلك والتقرير كالابتداء في حق التضمين كشهود الطلاق قبل الدخول اذا رجعوا ويرجع الآخذ على القاتل وقال زفر رح لا يرجع لان الآخذ مواخذ بصنعه فلا يرجع على غيره ولنا ان الاخذ انما يصير سببا للضمان عند اتصال

وبعد ازان احرام نماید و رها کند کسی آنرا از دست محرم مذکور پس آنکس ضامن آن میشود نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که ضامن نمیشود زیرا چه آنکس درینصورت امر بمعروف ونهی عن المنکر نموده است واین را محسن گفته میشود و بر محسن چیزی لازم نمی آید ودلیل ابی حنیفه رح اینست که محرم مذکور مالک آن صید شده است بسبب گرفتن آن درحالیکه او حلال بود واین ملک محترم است پس احترام این ملک بسبب احرام آنشخص زائل نمیشود و هرگاه چنین شد پس آنکس بسبب رهانیدن آن از دست محرم مذکور ضامن آن خواهد شد چه او تلف کرد مملوک غیر را بخلاف آنکه اگر بگیرد محرم صیدی را در حالت احرام چه درینصورت اگر برهاند آن را کسی از دست او آنکس ضامن آن نمیشود بالاتفاق زیرا چه درینصورت محرم مالک آن صید نمیشود بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده است که حرام گردانیده شده است بر شما صید بر را مادامیکه شما محرم باشید پس صید نیز در حق محرم بمنزله خمر است در حق مطلق مسلمانان ومسلمان بسبب خریدن خمر مالک آن نمیشود همچنین محرم بسبب گرفتن صید مالک آن نخواهد شد وباید دانست که نظیر این اختلاف اختلاف آنها است در شکستن آلت لهو که آنرا معازف میگویند ف چون طنبور وغیره اعنی اگر بشکند کسی معازف کسی را پس او ضامن آن میشود نزد ابی حنیفه رح نه نزد صاحبین ص مسئله ۳۳۳ + اگر بگیرد محرم صیدی را و قتل کناند آنرا در دست محرم دیگر پس بر هر واحد ازان دو محرم جزا لازم می آید زیرا چه گیرنده تعرض آن نموده است باینطور که او بسبب گرفتن امنیت ازان زائل گردانیده است وکشنده مذکور تعرض مذکور را ثابت وبرقرار داشته است بسبب کشتن آن واین بمنزله تعرض نمودن است ابتداء در حق وجوب ضمان وجزا چنانچه گواهان طلاق قبل الدخول اگر رجوع نمایند ف ضامن نصف مهر میشوند ص وبعد ازان باید دانست که درصورت مذکوره گیرنده صید انچه جزای آن میدهد میگیرد آنرا از کشنده آن وزفر رح گفته است که او را نمیرسد که بگیرد آنرا از کشنده مذکور زیرا چه برگیرنده مذکور جزا لازم آمده است بجهت فعل او که گرفتن صید است پس مواخذه آن نخواهد کرد از غیر ودلیل علمای ما اینست که گرفتن صید سبب ضمان وجزا نمیشود در حق محرم مگر وقتیکه آن گرفتن مفضی شود

الهلاك به فهو بالقتل جعل فعل الاخذ علة فيكون في معنى مباشرة علة العلة فيحال بالضمان عليه فان قطع حشيش الحرم او شجرة ليست بمملوكة وهو مما لا ينبته الناس فعليه قيمته لا فيما جف منه لان حرمتهما تثبت بسبب الحرم قال عليه السلام لا يختلى خلاها ولا يعضد شوكها ولا يكون للصوم في هذه القيمة مدخل لان حرمة تناولها بسبب الحرم لا بسبب الاحرام فكان من ضمان المحال على ما بينا ويتصدق بقيمته على الفقراء واذا اداها ملكه كما في حقوق العباد ويكره بيعه بعد القطع لانه ملكه بسبب محظور شرعا فلو اطلق له في بيعه لتطرق الناس الى مثله الا انه يجوز البيع مع الكراهة بخلاف الصيد والفرق ما نذكره والذي ينبته الناس عادة عرفناه غير مستحق للامن بالاجماع ولان الحرم المنسوب الى الحرم والنسبة اليه على الكمال عند عدم النسبة الى غيره بالانبات وما لا ينبت عادة اذا انبته انسان التحق بما

بهلاکت آن پس کشندهٔ مذکور بسبب کشتن آن در دست محرم مذکور فعل ویرا سبب جزا گردانیده است پس کشندهٔ مذکور در معنی مباشر علت العلت است پس ضمان وجزای آن بر وعائد خواهد شد **مسئله ۳۴** + محرم اگر ببرد گیاه حرم را که سبز است **ص** یا ببرد درختی را که مملوک کسے نیست وهم خشک نباشد وهم درخت مذکور از جنس آن درخت نباشد که انسان آنرا می نشاند از روی عادت پس بر وقیمت آن لازم می آید بالاتفاق زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت ثابت است بسبب حرمت حرم چه پیغمبر صلعم فرموده است در حق حرم که ای دانا آگاه باشید که بریده نمیشود گیاه آن ونه بریده میشود خار آن وباید دانست که روزه داشتن بجاے قیمت آن گیاه و درخت کفایت نمیکند زیرا چه حرمت آن گیاه و درخت بجهت حرمت حرم است نه بسبب احرام پس قیمت مذکور ضمان بجاست **ف** و در ضمان محل روزه را دخل نیست وجزین نیست که روزه در جزای فعل است **ص** وباید که قیمت مذکور را تصدق نماید وبدهد بفقرا وبعد از دادن قیمت آن گیاه و درخت او مالک آن میشود چنانچه همین حکم است در حقوق عباد وباید دانست که فروختن آن گیاه و درخت بعد از بریدن آن ویرا مکروه است زیرا چه او مالک آن شده است بنا بر سببیکه محظور است از روی شرع پس اگر جائز داشته شود بیع **ف** آن بی کراهیت **ص** هر آئینه مردمان جرات خواهند نمود در بریدن وفروختن آن ولیکن بیع آن جائز است مع کراهیت بخلاف صید **ف** چه بیع آن اصلا جائز نیست **ص** وبیان فرق میان گیاه و درخت ومیان صید در حکم بیع خواهد آمد انشاء الله تعالی ودرختی که می نشاند آنرا انسان از روی عادت پس آن مستحق امن نیست بنا بر اجماع وبنا بر آنکه بریدن آن گیاه ودرخت حرام است که منسوب بحرم باشد ومنسوب بر وجه کمال نمیشود مگر وقتیکه منسوب بسوی غیر نباشد **ف** و درختی که می نشاند آن را انسان از روی عادت منسوب ست بسوی غیر حرم که انسان است **ص** بجهت نشاندن **ف** او پس درختی که نشانده است آنرا انسان در زمین حرم منسوب بحرم نیست بر وجه کمال **ص** وباید دانست که درختیکه نمی نشاند آنرا انسان از روی عادت اگر نشاند آنرا انسان پس آن بمنزلهٔ آن درخت شمرده میشود

ینبت عادة ولو نبت بنفسه فی ملك رجل فعلی قاطعه قیمة لحرمة الحرم حقا للشرع وقیمة اخری ضمانا لمالکه کالصید المملوك فی الحرم وما جف من شجر الحرم لا ضمان فیه لانه لیس بنام ولا یرعی حشیش الحرم ولا یقطع الا اذخر وقال ابو یوسف لا بأس بالرعی فیه لان فیه ضرورة فان منع الدواب عنه متعذر وکنا مأمورینا والقطع بالمشافر کالقطع بالمناجل وحمل الحشیش من الحل ممکن فلا ضرورة بخلاف الاذخر لانه استثناه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فیجوز قطعه ورعیه وبخلاف الکمأة لانها لیست من جملة النبات وکل شیء فعله القارن مما ذکرنا ان فیه علی المفرد دما فعلیه دمان دم لحجته ودم لعمرته وقال الشافعی دم واحد بناء علی انه محرم باحرام واحد عنده وعندنا باحرامین وقد مر من قبل **قال** الا ان یتجاوز المیقات غیر محرم بالعمرة او الحج فیلزمه دم واحد خلافا لزفر له لما ان المستحق علیه عند المیقات احرام واحد وبتاخیر واجب واحد لا یجب الا جزاء واحد واذا اشترك محرمان فی قتل صید

که نمی نشاند آنرا انسان از روی عادت **مسئله ۳۵** + درختیکه نمی نشاند آن را انسان اگر از خود روید در حرم در زمینی که مملوک کسی است پس درینصورت بر قاطع آن دو قیمت لازم می آید یکی برای حرمت حرم و دوم برای مالک چنانچه دو قیمت لازم می آید بر کسی که بکشد در حرم صیدی را که مملوک کسی است **مسئله ۳۶** + اگر ببرد کسی در حرم گیاه خشک یا درخت خشک را پس بر وی ضمان و جزای آن لازم نیست چه آن نامی نیست **مسئله ۳۷** + روا نیست چرانیدن دواب در گیاه حرم و نه بریدن آن مگر گیاهیکه آنرا اذخر میگویند و این نزد طرفین رح است و ابو یوسف رح گفته است که در چرانیدن دواب در گیاه حرم باک نیست زیرا چه دران ضرورت و حاجت است بجهت آنکه باز داشتن دواب از آن متعذر است و دلیل طرفین رح اینست که مرویست که پیغمبر صلعم فرموده است که بریدن بمشفر اعنی بلب شتر مانند بریدن بداس است و جواب از دلیل ابی یوسف رح اینست که برداشتن گیاه برای علف دواب از حل ممکن است پس در چرانیدن آن در گیاه حرم ضرورت نیست بخلاف اذخر چه رسول خدا صلعم آنرا استثنا نموده است پس جائز است بریدن آن و هم چرانیدن آن بخلاف کمأت ف اعنی سماروغ ص چه آن از جمله نباتات نیست **مسئله ۳۸** + در هر صورت که از صورتهای جنایت مذکور بر مفرد یکدم لازم می آید پس دران بر قارن دو دم لازم می آید یکی بجهت حج و دیگر بجهت عمره و شافعی رح گفته است که در صورتهای مذکوره بر قارن نیز یک دم لازم می آید بنا بر آنکه قارن محرم است باحرام واحد نزد شافعی رح و نزد علمای ما او محرم است بدو احرام ف پس بر دو دم لازم خواهد شد ص مگر در صورتیکه تجاوز نماید از میقات بدون احرام حج و عمره ف اعنی احرام یکی از آن هم نماید از میقات ص پس درینصورت بر او یک دم لازم می آید زیرا چه واجب نیست بر او در میقات مگر احرام واحد و هرگاه یک احرام هم نکرد در میقات پس لازم می آید تاخیر واجب واحد و بسبب تاخیر واجب واحد لازم نمی آید مگر جزای واحد و درین اختلاف زفر رح است **مسئله ۳۹** + اگر شریک شوند دو محرم در کشتن صیدی پس بر هر واحد از آنها لازم می آید جزای کامل زیرا چه هر واحد درینصورت جنایتی کرده است که فوق دلالت است پس لازم خواهد شد جزای متعدد بسبب تعدد جنایت **مسئله ۴۰** + اگر شریک شوند دو حلال در کشتن صید حرم

فعلی کل واحد منهما جزاء کامل لان کل واحد منهما بالشرکة یصیر جانیا جنایة تفوق الدلالة فیتعدد الجزاء بتعدد الجنایة واذا اشترک حلالان فی قتل صید الحرم فعلیهما جزاء واحد لان الضمان بدل من المحل لا جزاء عن الجنایة فیتعدد باتحاد المحل کرجلین قتلا رجلا خطأ یجب علیهما دیة واحدة وعلی کل واحد منهما کفارة واذا باع المحرم الصید وابتاعه فالبیع باطل لان بیعه حیا تعرض للصید بتفویت الامن وبیعه بعد ما قتله بیع میتة ومن اخرج ظبیة من الحرم فولدت اولادا فماتت هی واولادها فعلیه جزاء هن لان الصید بعد الاخراج من الحرم بقی مستحقا للامن شرعا ولهذا وجب رده الی مامنه وهذه صفة شرعیة فتسری الی الولد فان ادی جزاءها ثم ولدت لیس علیه جزاء الولد لان بعد اداء الجزاء لم تبق امنة لان وصول الخلف کوصول الاصل والله اعلم بالصواب

باب مجاوزة الوقت بغیر احرام

واذا اتی الکوفی بستان بنی عامر فاحرم بعمرة فان رجع الی ذات عرق ولبی بطل عنه دم الوقت وان رجع الیه ولم یلب حتی دخل مکة وطاف لعمرته فعلیه دم وهذا عند ابی حنیفة وقالا ان رجع الیه محرما فلیس علیه شیء

پس بران هر دو جزای واحد لازم می آید زیرا چه جزا درینصورت عوض محل جنایت است نه بمقابل جنایت ومحل درینصورت واحد است پس جزای واحد بعوض آن لازم خواهد شد چنانچه اگر دو کس قتل نمایند کسی را بخطا واجب میشود بران دو کس دیت واحد وبر هر واحد از انها کفارهٔ علیحده لازم می آید **مسئله ۴۱** + اگر بفروشد محرم صید را یا خرید کند آنرا پس بیع درین هر دو صورت باطل است زیرا چه محرم اگر صید را زنده بفروشد پس این تعرض آن است واگر بفروشد آن را بعد از کشتن آن پس درینصورت فروختن آن فروختن مردار است **ف** چه صید یکه بکشد آن را محرم مردار است پس بهر طور بیع آن جائز نیست **ص مسئله ۴۲** هر که بیرون کند آهوئی را از حرم وبعد از ان بزاید آن آهو بچه ها را وبمیرد آن آهو وبچه های آن پس بر وجزای هر واحد از آنها لازم می آید زیرا چه صید حرم بعد از اخراج آن از حرم مستحق امن ست شرعا لهذا رد آن واجب است بسوی مامن آن **ف** که حرم است **ص** واین استحقاق صفت شرعیست پس سرایت خواهد کرد بسوی اولاد **ف** لهذا در صورت مذکوره برای هر یک از آهو وبچه های آن جزای علیحده لازم خواهد شد **ص** واگر بعد از اخراج آن ادا نماید اخراج کننده وبعد از ان بچه ها بزاید آن آهو پس درینصورت لازم نمی آید بر و جزای بچه آن زیرا چه آهو مذکور بعد از ادای جزای آن مستحق امن باقی نمی ماند **ف** لهذا درین هنگام رد آن بمامن آن که حرم است براو واجب نیست **ص** زیرا چه جزای آن که بدل آن است بمنزلهٔ عین آنست **ف** ودرینصورت ادای جزای آن نموده است پس بعد از ان چیزی دیگر لازم نخواهد شد **ص** والله اعلم

باب در بیان احکام تجاوز نمودن از میقات بغیر احرام **مسئله ۱** + کوفی اگر داخل شود در بستان بنی عامر وبعد از ان احرام نماید برای عمره پس اگر بازگشت نماید بسوی ذات عرق **ف** که میقات اهل کوفه است **ص** ودر آنجا تلبیه بگوید پس ساقط می شود از و دم **ف** که واجب میشود بر انسان بجهت تجاوز نمودن او از میقات خود **ص** واگر بعد از بازگشت نمودن او بذات عرق تلبیه نگوید تا آنکه بمکه داخل شود وطواف نماید برای عمره پس براو دم لازم می آید واین نزد ابی حنیفه رح است وصاحبین رح گفته اند که اگر کوفی مذکور بعد از احرام نمودن از بستان مذکور بازگشت نماید بذات عرق درحالیکه محرم است پس بر وهیچ لازم نمی آید

لبی او لم یلب وقال زفر رحمه لا یسقط لبی او لم یلب لان جنایته لم ترتفع بالعود وصار کما اذا افاض من عرفات ثم عاد الیه بعد الغروب ولنا انه تدارک المتروک فی اوانه وذلک قبل الشروع فی الافعال فیسقط الدم بخلاف الافاضة لانه لم یتدارک المتروک علی ما مر غیر ان التدارک عندهما بعوده محرما لانه اظهر حق المیقات کما اذا مر به محرما ساکتا وعنده رحمه بعوده محرما ملبیا لان العزیمة حق الاحرام من دویرة اهله فاذا ترخص بالتاخیر الی المیقات وجب علیه قضاء حقه بانشاء التلبیة وکان التلافی بعوده ملبیا وعلی هذا الخلاف اذا احرم بحجة بعد المجاوزة مکان العمرة فی جمیع ما ذکرنا ولو عاد بعد ما ابتدأ الطواف واستلم الحجر لا یسقط عنه الدم بالاتفاق ولو عاد الیه قبل الاحرام یسقط بالاتفاق وهذا الذی ذکرنا اذا کان یرید الحج او العمرة فان دخل البستان لحاجته فله ان یدخل مکة بغیر احرام ووقته البستان

تلبیه بگوید بعد از رسیدن بذات عرق یا نگوید و زفر رح گفته است که دم بر او لازم است خواه بعد از رسیدن بذات عرق تلبیه بگوید یا نگوید زیرا چه جنایت او مرتفع نمیگردد بسبب عود نمودن او بذات عرق چنانچه اگر افاضه نماید کسی از عرفات پیش از ایام و بعد از ان عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب ف پس بسبب عود نمودن او جنایت او مرتفع نمیگردد همچنین در ینجا نیز ص و دلیل علمای ما اینست که کوفی از میقات تجاوز نموده بود بغیر احرام پس او ترک نموده بود احرام را از میقات و بعد از ان تدارک آن نموده در وقت آن چه پیش از شروع نمودن در افعال عمره یا حج همه وقت آنست پس ساقط خواهد شد دمیکه بسبب تجاوز نمودن از میقات بدون احرام لازم میشود بخلاف آنکس که افاضه نماید از عرفات و بعد از ان عود نماید بعرفات بعد از غروب آفتاب زیرا چه او تدارک متروک نه نموده است در وقت آن بنا بر انچه سابق مذکور شده است ولیکن تدارک متروک در صورت مذکوره نزد صاحبین رح حاصل میشود بسبب عود نمودن کوفی مذکور بذات عرق در حالت احرام چه درین هنگام حق میقات از و فوت نشد چنانچه در صورتیکه بحالت احرام بگذرد از میقات در حالیکه ساکت است و نزد ابی حنیفه رح تدارک آن حاصل میشود بسبب عود نمودن او بذات عرق در حالت احرام بشرطیکه تلبیه بگوید در ذات عرق زیرا چه عزیمت در احرام اینست که از خانهٔ خود احرام کند و هرگاه بطریق رخصت جائز داشته شد تاخیر آن تا میقات پس واجب ست بر تاخیر کنندهٔ مذکور که قضا نماید حق آنرا باینطور که بعد از رسیدن بذات عرق تجدید تلبیه نماید و همچنین اختلاف است در صورتیکه احرام حج نماید کوفی بعد از تجاوز نمودن از میقات و بعد از ان بازگشت نماید بسوی میقات که ذات عرق است بطوریکه در صورت عمره بازگشت نموده بود و اگر کوفی مذکور عود نماید بسوی ذات عرق بعد از شروع نمودن او در طواف خانهٔ کعبه و استلام حجر اسود پس در ینصورت دم از و ساقط نمی شود بالاتفاق و اگر عود کند از بستان مذکور بسوی ذات عرق پیش از احرام پس در ینصورت دم ساقط میشود بالاتفاق و اینهمه که مذکور شد وقتی است که کوفی مذکور را اراده حج و عمره باشد و اگر او داخل شود در بستان بنی عامر برای حاجتی پس میرسد ویرا که داخل شود در مکه بغیر احرام و در ینصورت وی را اگر بعد از رسیدن به بستان مذکور ارادهٔ حج یا عمره شود پس میقات او بستان مذکور است

وهو وصاحب المنزل سواء لان البستان غير واجب التعظيم فلا يلزمه الاحرام بقصده واذا دخله التحق باهله وللبستانى ان يدخل مكة بغير احرام للحاجة فكذلك له والمراد بقوله ووقته البستان جميع الحل الذى بينه وبين الحرم وقد مر من قبل فكذا وقت الداخل الملحق به فان احرما من الحل ووقفا بعرفة لم يكن عليهما شئ يريد به البستانى والداخل فيه لانهما احرما من ميقاتهما ومن دخل مكة بغير احرام ثم خرج من عامه ذلك الى الوقت واحرم بحجة عليه اجزاه ذلك من دخوله مكة بغير احرام وقال زفر رح لا يجزيه وهو القياس اعتبارا بما لزمه بسبب النذر فصار كما اذا تخولت السنة ولنا انه تلافى المتروك فى وقته لان الواجب عليه تعظيم هذه البقعة بالاحرام كما اذا اتاه محرما بحجة الاسلام فى الابتداء

واو وصاحب بستان هر دو برابر اند زیرا چه بستان مذکور واجب التعظیم نیست پس بسبب قصد رفتن به بستان مذکور احرام واجب نیست و هرگاه داخل شد دران ولاحق شد باهل آن بستان بمنزلهٔ یکی از انها گشت و بستانی را جائز است که برای حاجت بمکه رود بغیر احرام پس همچنین کوفی مذکور را نیز جائز خواهد شد رفتن بمکه برای حاجت بدون احرام و باید دانست که انچه مذکور شد که بستان مذکور میقات وی است پس مراد ازان جمیع زمین حل است که واقع است میان آن و میان حرم چنانچه سابق مذکور شده است پس اگر کوفی مذکور با یکی از اهل بستان احرام نماید از حل و وقوف بعرفات نماید پس بر آنها هیچ لازم نمی آید زیرا چه آنها احرام نموده اند از میقات خود ها **مسئله ۲** - آفاقی اگر داخل شود در مکه بدون احرام و بعد ازان خارج شود از مکه دران سال در رود بسوی میقات خود و از میقات احرام حج فرض نماید پس بسبب این احرام جنایتیکه بسبب داخل شدن در مکه بدون احرام بوقوع آمده بود مرتفع میگردد و چنان میشود که گویا او بدون احرام در مکه داخل نشده است و زفر رح گفته است که آن جنایت مرتفع نمیگردد و همین موافق قیاس است چنانچه در صورت نذر ف اعنی اگر نذر کند کسی باینطور که بگوید علی ذهاب الی مکة بالاحرام پس او اگر احرام از میقات برای حج فرض نماید و بعد ازان داخل شود در مکه پس نذر مذکور بسبب رفتن باین احرام بسوی مکه ادا نمیشود بلکه ص لازم است ف مراد او ص که باحرام مستقل رود بسوی مکه چنانچه آفاقی مذکور اگر بعد از گذشتن آن سال در سال دیگر بسوی میقات رفته احرام حج نماید و بمکه رود پس بسبب رفتن بمکه باحرام حج در سال دیگر مرتفع نمیشود جنایتیکه بوقوع آمده بود بسبب داخل شدن در مکه بدون احرام در سال اول و دلیل علمای ما اینست که آفاقی مذکور تلافی متروک ف و تدارک آن ص نمود در وقت آن زیرا چه واجب بر او این ست که تعظیم این بقعه نماید باینطور که باحرام داخل شود دران ف و لازم نیست تخصیص برای داخل شدن در مکه که احرام مستقل نماید و در صورت مذکوره داخل شدن در مکه باحرام یافته شد پس کفایت خواهد کرد ص چنانچه اگر داخل میشد در مکه باحرام حج فرض در ابتدا ف کفایت میکرد

بخلاف ما اذا تحولت السنة لانه صار دينا في ذمته فلا يتادى الا باحرام مقصود كما في الاعتكاف المنذور فانه يتادى بصوم رمضان من هذه السنة دون العام الثاني ومن جاوز الوقت فاحرم بعمرة وافسدها مضى فيها وقضاها لان الاحرام يقع لازما فصار كما اذا افسد الحج وليس عليه دم لترك الوقت وعلى قياس قول زفر رح لا يسقط عنه وهو نظير الاختلاف في فائت الحج اذا جاوز الوقت بغير احرام وفيمن جاوز الوقت بغير احرام واحرم بالحج ثم افسد حجته هو يعتبر المجاوزة هذه بغيرها من المحظورات ولنا انه يصير قاضيا حق الميقات بالاحرام منه في القضاء وهو يحكي الفائت ولا ينعدم به غيره من المحظورات فوضح الفرق

ص بخلاف آنکه سال دیگر در آید چه درین هنگام داخل شدن بمکه باحرام برای آن دین واجب میشود بر ذمهٔ او پس آن ادا نمیشود مگر باینطور که باحرام مستقل داخل شود در مکه چنانچه اگر نذر کند کسی باینکه اعتکاف خواهم نمود در ماه رمضان درین سال پس اعتکاف مذکور ادا میشود بروزهٔ رمضان مذکور و برای آن اعتکاف روزه علیحده سوای روزهٔ رمضان درکار نمیشود و اگر در رمضان مذکور اعتکاف نماید پس بعد ازان واجب میشود براو که اعتکاف نماید در ماه دیگر سوای رمضان بروزهٔ مستقل و اگر در سال آینده در ماه رمضان آن اعتکاف ادا نماید بروزهٔ رمضان مذکور صحیح نمیشود مسئله ۳۳ + هر که بعد از گذشتن از میقات احرام عمره نماید و بعد ازان عمرهٔ مذکور را فاسد کند باید که افعال آن عمره را تمام کند و بعد ازان آن را قضا کند زیرا چه احرام لازم میشود پس این چنان شد که فاسد کند حج را ف بعد از احرام ص و درینصورت براو واجب نمیشود دم بسبب تجاوز نمودن او از میقات بدون احرام زیرا چه براو قضای آن حج و عمره لازم است پس وقت قضا احرام آن از میقات خواهد کرد و بسبب آن این جنایت مجاوزت نمودن از میقات بغیر احرام مرتفع خواهد گشت بجهت آنکه بسبب احرام نمودن از میقات در قضای آن حج و عمره حق میقات که فوت شده است نیز قضا خواهد شد و هرگاه قضای آن خواهد شد پس سوای آن چیزی دیگر لازم نیست و بنا بر قیاس قول زفر رح دم مذکور از و ساقط نمیشود چنانچه همین اختلاف است در حق کسیکه حج او فوت شود ف و ایام حج باقی ماند ص و آنکس بغیر احرام تجاوز نماید از میقات و در حق کسیکه تجاوز نماید از میقات بغیر احرام ف و بعد ازان ص احرام حج نماید و بعد ازان آن حج را فاسد گرداند ف اعنی درینصورتها نزد زفر رح دم مجاوزت از میقات بغیر احرام برو لازم می آید و بسبب قضا نمودن آن حج و عمره ساقط نمیشود و نزد علمای ما ساقط میشود ص و زفر رح این جنایت را قیاس میکند بر محظورات دیگر ف و دران دمیکه واجب میشود بسبب قضا نمودن آن حج و عمره که دران محظورات ص واقع شده بود آن دم ساقط نمیشود و همچنین ساقط نمی شود دمیکه واجب میشود بسبب ف مجاوزت نمودن از میقات بغیر احرام ص و علمای ما میگویند که ف قیاس آن بر محظورات دیگر معقول نیست زیرا چه ص بسبب احرام نمودن از میقات در وقت قضای حج و عمره حق میقات نیز قضا نموده میشود پس جنایت مجاوزت مرتفع میگردد بخلاف محظورات دیگر ف چه بسبب قضا نمودن آن حج و عمره مرتفع نمیگردد ص پس فرق واضح شد

واذا خرج المکی یرید الحج فاحرم ولم یعد الی الحرم ووقف بعرفة فعلیه شاة لان وقته الحرم وقد جاوزه بغیر احرام فان عاد الی الحرم ولبی او لم یلب فهو علی الاختلاف الذی ذکرناه فی الآفاقی والمتمتع اذا فرغ من عمرته ثم خرج من الحرم فاحرم ووقف بعرفة فعلیه دم لانه لما دخل مکة واتی بافعال العمرة صار بمنزلة المکی واحرام المکی من الحرم لما ذکرنا فیلزمه الدم بتاخیره عنه فان رجع الی الحرم واهل فیه قبل ان یقف بعرفة فلا شیء علیه وهو علی الخلاف الذی تقدم فی الآفاقی

باب اضافة الاحرام

قال ابو حنیفة رح اذا احرم المکی بعمرة وطاف لها شوطا ثم احرم بالحج فانه یرفض الحج وعلیه لرفضه دم وعلیه حجة وعمرة وقال ابو یوسف ومحمد رح رفض العمرة احب الینا وقضاها وعلیه دم لرفضها لانه لا بد من رفض احدهما لان الجمع بینهما فی حق المکی غیر مشروع والعمرة اولی بالرفض لانها ادنی حالا واقل عملا وایسر قضاء ولکونها غیر موقتة وکذا اذا احرم بالعمرة ثم بالحج ولم یات بشیء من افعال العمرة لما قلنا فان طاف العمرة اربعة اشواط ثم احرم بالحج رفض الحج بلا خلاف لان للاکثر حکم الکل

مسئله ۴ + مکی اگر خارج شود از حرم و بعد از ان ارادهٔ حج نماید و احرام کند و عود نکند بحرم و وقوف بعرفات نماید پس براو یک گوسفند لازم می آید زیرا چه میقات او حرم ست و از ان تجاوز نموده است بغیر احرام پس اگر عود کند بسوی حرم و تلبیه بگوید یا نگوید پس دران اختلافست بر وجهی که مذکور شد در حق آفاقی **مسئله ۵** + متمتع اگر بعد از فراغت از عمره خارج شود از حرم و احرام حج نماید و وقوف بعرفات کند پس بر و دم لازم می آید زیرا چه او هرگاه داخل شد در مکه و افعال عمره را بجا آورده بمنزلهٔ مکی گشت و میقات مکی حرم ست و او تجاوز نموده است از میقات خود بغیر احرام پس دم لازم خواهد شد براو پس اگر باز آید بحرم پیش از انکه وقوف بعرفات نماید و تلبیه بگوید در حرم پس براو هیچ چیز لازم نیست و درین صورت نیز اختلاف ست بر وجهی که مذکور شد در حق آفاقی والله اعلم

باب در بیان اضافت احرام بسوی احرام دیگر **مسئله ۱** + مکی اگر احرام عمره نماید و یک شوط طواف نماید برای آن و بعد از ان احرام حج نماید پس ابو حنیفه رح گفته است که درین صورت مکی مذکور را لازم ست که بالفعل ترک کند حج را و بر وے دم واجب میشود بسبب ترک نمودن حج و براو لازم ست که در صورت ترک نمودن حج حج و عمره نماید و ابو یوسف و محمد رح گفته اند که در صورت مذکوره نزد علمای ما این ست که ترک کند عمره را و قضا کند آن را و براو دم واجب میشود بسبب ترک عمره و دلیل ابو یوسف و محمد رح اینست که مکی را ترک نمودن یکی از حج و عمره لازم ست زیرا چه جمع نمودن میان حج و عمره در حق مکی غیر مشروع ست و ترک عمره اولی ست چه آن ادنی ست از روی رتبه و اعمال آن قلیل ست به نسبت اعمال حج و قضای آن آسان ست بجهت آنکه عمره موقت نیست ف بلکه عمره نمودن در هر وقت رواست ص و اگر احرام عمره نماید مکی و بعد از ان احرام حج نماید بے آنکه از افعال عمره چیزے بعمل آورده باشد پس درین صورت نیز همان حکم ست که در صورت اول مذکور شد بنا بر وجهی که مذکور شد پس اگر مکی بعد از احرام چهار شوط طواف نماید و بعد از ان احرام حج نماید پس درینصورت لازم ست ویرا که ترک کند حج را بالاتفاق زیرا چه چهار شوط اکثر اجزای طوافست و اکثر شی بمنزلهٔ کل آن ست

فتعذر رفضها كما اذا فرغ منها ولا كذلك اذا طاف للعمرة اقل من ذلك عند ابي حنيفة رح وله ان احرام العمرة قد تأكد باداء شيء من اعمالها واحرام الحج لم يتأكد ورفض غير المتأكد ايسر ولان في رفض العمرة والحالة هذه ابطال العمل وفي رفض الحج امتناع عنه وعليه دم بالرفض ايهما رفضه لانه تحلل قبل اوانه لتعذر المضي فيه فكان في معنى المحصر الا ان في رفض العمرة قضاؤها لا غير وفي رفض الحج قضاءه وعمرة لانه في معنى فائت الحج وان مضى عليهما اجزاه لانه ادى افعالهما كما التزمهما غير انه منهي عنه والنهي لا يمنع تحقق الفعل على ما عرف من اصلنا وعليه دم لجمعه بينهما لانه تمكن النقصان في عمله لارتكابه المنهي عنه وهذا في حق المكي دم جبر وفي حق الآفاقي دم شكر ومن احرم بالحج ثم احرم يوم النحر بحجة اخرى فان حلق في الاولى لزمته الاخرى ولا شيء عليه وان لم يحلق في الاولى لزمته الاخرى وعليه دم قصر او لم يقصر عند ابي حنيفة رح وقالا ان لم يقصر فلا شيء عليه لان الجمع بين احرامي الحج او احرامي العمرة بدعة فاذا حلق فهو ان كان نسكا في الاحرام الاول فهو جناية على الثاني لانه في غيره وانه فلزمه الدم بالاجماع وان لم يحلق حتى حج في العام القابل فقد اخر الحلق عن وقته في الاحرام الاول وذلك يوجب الدم عند ابي حنيفة رح

پس درین صورت ترک نمودن عمره متعذر ست چنانچه ترک آن متعذر ست درصورتی که فراغت نماید از عمره ودلیل ابی حنیفه رح یکی اینست که درصورت مذکوره احرام عمره موکد شده است بسبب ادا نمودن بعضی از افعال آن واحرام حج موکد نشده است وترک نمودن غیر موکد آسان ست ف بنسبت ترک نمودن موکد ص ودوم اینست که در ترک نمودن عمره بعد از شروع دران ابطال عمل لازم می آید ودر ترک نمودن حج ابطال عمل لازم نمی آید وجز این نیست که دران باز ماندن از عمل ست وباید دانست که براو دم لازم می آید هر کدام را که ترک نماید زیرا چه او حلال گشت پیش از وقت آن بسبب آنکه متعذر شد تمام نمودن افعال آن پس او در معنی محصر گشت ولیکن درصورت ترک نمودن عمره براو قضای عمره است فقط ودرصورت ترک نمودن حج قضای حج واداء عمره لازم می آید زیرا چه او مانند کسی ست که حج او فوت شود ف وبر آنکس حج وعمره لازم می آید ص واگر یکی مذکور ف ترک نماید هیچ یکی از حج وعمره را بلکه ص افعال هر دو را بجا آورد ادا میشود هر دو زیرا چه او بجا آورد افعال آن حج وعمره را بطوری که التزام آن نموده بود ولیکن بجا آوردن هر دو در حق او منهی ست ومنهی اگر هر دو را بجا آورد صحیح میشود زیرا چه نهی مانع تحقق فعل نیست بنا بر قاعدهٔ علمای ما که مقرر ست در موضع خود ودرین صورت براو دم لازم می آید بسبب جمع نمودن او میان حج وعمره زیرا چه بسبب نمودن حج وعمره نقصان راه می یابد در عمل بجهت ارتکاب منهی عنه وباید دانست که این دم در حق مکی برای جبر نقصان ست ودر حق آفاقی برای ادای شکر ست ؛ **مسئله ۲** + هر که احرام حج نماید وبعد از ان در روز عید احرام حج دیگر نماید پس اگر پیش از احرام دیگر حلق نموده باشد بجهت احرام اول واجب میشود براو حج وهیچ چیز براو لازم نمی آید واگر پیش از احرام دیگر حلق ننموده باشد بجهت احرام اول حج دیگر براو واجب میشود ودرینصورت اجتماع میان دو احرام حج لازم می آید وآن بدعت ست پس اگر حلق نماید بعد از احرام دوم براو دم لازم می آید بالاجماع زیرا چه این حلق نمودن اگرچه منسکی از مناسک احرام اولست ولیکن آن جنایت ست در حق احرام دوم زیرا چه این حلق بنسبت احرام دوم در غیر وقت آن واقع شده است واگر حلق نکند تا آنکه حج نماید در سال دیگر پس درین صورت دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح زیرا چه او درینصورت تاخیر کرده است حلق را از وقت آن در حق احرام اول وبسبب تاخیر حلق از وقت آن دم لازم می آید نزد ابی حنیفه رح

وعندهما لا یلزمه شیء علی ما ذکرنا فهذا سوی بین التقصیر وعدمه عنده وشرط التقصیر عندهما ومن فرغ من عمرته الا التقصیر فاحرم باخری فعلیه دم لاحرامه قبل الوقت لانه جمع بین احرامی العمرة وهذا مکروه فیلزمه الدم وهو دم جبر وکفارة ومن اهل بالحج ثم احرم بعمرة لزماه لان الجمع بینهما مشروع فی حق الآفاقی والمسئلة فیه فیصیر بذلک قارنا لکنه اخطأ السنة فیصیر مسیئا فلو وقف بعرفات ولم یات بافعال العمرة فهو رافض لعمرته لانه تعذر علیه اداءها اذ هی مبنیة علی الحج غیر مشروعة فان توجه الیها لم یکن رافضا حتی یقف وقد ذکرناه من قبل فان طاف للحج ثم احرم بعمرة قضی علیهما لزماه وعلیه دم لجمعه بینهما لان الجمع بینهما مشروع علی ما مر فصح الاحرام بهما والمراد بهذا الطواف طواف العتبة وانه سنة وليس برکن حتی لا یلزمه بترکه شیء واذا لم یأت بما هو رکن یمکنه ان یأتی بافعال العمرة ثم بافعال الحج فلهذا لو مضی علیهما جاز وعلیه دم لجمعه بینهما وهو دم کفارة وجبر هو الصحیح لانه بان بافعال العمرة علی افعال الحج من وجه ویستحب ان یرفض عمرته لان احرام الحج قد تأکد بشیء من اعمال خلافها اذا لم یطف للحج واذا رفض عمرته یقضیها لصحة الشروع فیها وعلیه دم لرفضها

ونزد صاحبین رح درینصورت هیچ چیز براو لازم نمی آید بنا برانچه مذکور شده است ف درباب جنایت درحج ص وهرگاه چنین ست پس بنا بر مذهب ابیحنیفه رح حلق کردن بعد از احرام دوم ونکردن آن هردو برابرست وبنا بر مذهب صاحبین رح حلق نمودن بعد از احرام دوم شرط لزوم دم ست ؛ **مسئله ۳** ؛ هرکه فراغت نماید از افعال عمره مگر حلق وپیش از حلق نمودن احرام نماید برای عمرهٔ دیگر پس براو دم لازم می آید بجهت احرام نمودن او برای عمره پیش از وقت آن چه او جمع نمود میان دو احرام عمره وآن مکروه است پس دم لازم خواهد شد واین دم برای جبر وکفاره است ؛ **مسئله ۴** ؛ هرکه احرام حج نماید وبعد از ان احرام عمره نماید هردو لازم میشود براو زیراچه جمع نمودن میان حج وعمره مشروعست درحق آفاقی وکلام درحق ویست پس اودرینصورت قارن میگردد ولیکن طریق سنت رامرعی نداشت لهذا تارک سنت میشود واگر او وقوف بعرفات نماید درحالی که افعال عمره بجا نیاورده است پس عمره متروک میگردد زیراچه ادا نمودن عمره باینطور که افعال عمره را بعد از حج بعمل آرد غیر مشروعست ولیکن باید دانست که بمجرد متوجه شدن او بسوی عرفات عمره متروک نمی شود بلکه وقتی متروک میشود که او وقوف بعرفات نماید ؛ **مسئله ۵** ؛ هرکه طواف قدوم نماید برای حج وبعد از ان احرام عمره نماید وحج وعمره هردو را بجا آرد پس هردو لازم ست براو دم لازم می آید بجهت جمع نمودن او میان حج وعمره زیراچه جمع نمودن میان حج وعمره مشروعست بنا برانچه سابق مذکور شد پس درصورت مذکوره احرام هردو صحیحست زیراچه طواف قدوم سنت ست ورکن حج نیست لهذا اگر ترک کند آنرا کسی براو هیچ لازم نمی آید پس پیش از بجا آوردن رکن حج ممکن ست وی راکه افعال عمره بجا آرد وبعد از ان حج نماید لهذا اگر درصورت مذکوره هردو را ادا نماید جائزست وبراو دم لازم می آید برای جمع نمودن میان حج وعمره وباید دانست که این دم برای جبر نقصان ست وهمین صحیح ست زیراچه او درینصورت بنا نموده است افعال عمره را بر افعال حج من وجه ومستحب ست وی راکه درین صورت ترک نماید عمره را زیراچه احرام حج موکد شده است بسبب بجا آوردن بعض اعمال حج ف چه طواف قدوم را او بجا آورده است ص بخلاف آنکه طواف قدوم نموده باشد برای حج پس اگر ترک کند عمره را چنانچه مستحب ست باید که قضا کند آن راچه شروع دران صحیح شده است ودرینصورت براو دم لازم می آید برای ترک نمودن عمره

ومن اهل بعمرة فی یوم النحر او فی ایام التشریق لزمته لما قلنا ویرفضها ای یلزمه الرفض لانه قد ادی رکن الحج فیصیر بانیا افعال العمرة
علی افعال الحج من کل وجه وقد کرهت العمرة فی هذه الایام ایضا علی ما نذکر فلهذا یلزمه رفضها فان رفضها فعلیه دم لرفضها
وعمرة مکانها لما بینا فان مضی علیها اجزاه لان الکراهة لمعنی فی غیرها وهو کونه مشغولا فی هذه الایام باداء بقیة اعمال
الحج فیجب تخلیص الوقت له تعظیما وعلیه دم لجمعه بینهما اما فی الاحرام او فی الاعمال الباقیة قالوا وهذا دم کفارة ایضا وقیل اذا حلق للحج ثم
احرم لا یرفضها علی ظاهر ما ذکر فی الاصل وقیل یرفضها احترازا عن النهی قال الفقیه ابو جعفر ومشائخنا علی هذا فان فاته الحج
ثم احرم بعمرة او بحجة فانه یرفضها لان فائت الحج یتحلل بافعال العمرة من غیر ان ینقلب احرامه احرام العمرة علی ما یاتیک فی باب الفوائت
ان شاء الله فیصیر جامعا بین العمرتین من حیث الافعال فعلیه ان یرفضها کما لو احرم بعمرتین وان احرم بحجة یصیر جامعا بین
الحجتین احراما فعلیه ان یرفضها کما لو احرم بحجتین وعلیه قضاؤها لصحة الشروع فیها ودم لرفضها بالتحلل قبل اوانه

مسئله ۶ اگر آفاقی احرام عمره نماید در روز عید یا در روزی از ایام تشریق پس آن عمره لازم میشود مر او را زیرا چه جمع نمودن
میان حج وعمره مشروع ست در حق آفاقی ولیکن لازم ست وی را که ترک نماید این عمره را زیرا چه او ادا نموده است رکن حج را
پس در عمرهٔ مذکوره بنای افعال عمره بر افعال حج لازم می آید من کل وجه ونیز عمره نمودن درین ایام مکروه است بنا بر انچه مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی پس لازم ست وی را که ترک نماید این عمره را پس اگر ترک نماید آن را بر او دم لازم می آید بسبب ترک آن وهم واجب ست
بر او که قضای آن نماید بجهت آنکه جمع نمودن میان حج وعمره در حق او مشروع ست ومعهذا اگر هر دو را بجا آرد هر دو ادا میشوند زیرا چه
کراهیت در ان لغیره است وآن اینست که او درین ایام مشغول میباشد باداء باقی افعال حج پس ضرورست که آن وقت
خالص باشد برای باقی افعال بجهت تعظیم حج وبر او دم لازم ست بجهت آنکه او جمع نموده است حج وعمره را در احرام یا در باقی افعال
حج وفقها گفته اند که این دم نیز برای جبر نقصان ست زیرا چه جمع نمودن میان حج وعمره بطور مذکور خلاف سنت ست ص
وبعضی گفته اند که اگر کسی حلق نماید برای حج وبعد از ان احرام عمره نماید ترک نکند آن عمره را بنا بر انچه فهمیده میشود از ظاهر عبارت
مبسوط وبعضی گفته اند که ترک کند عمره را برای احتراز نمودن از چیزی که منهی ست وفقیه ابو جعفر گفته است که مشائخ ما رح باین فتوی
داده اند **مسئله ۷** اگر فوت شود حج شخصی وبعد از ان احرام حج یا عمره نماید آن شخص پس باید که ترک کند آن را زیرا چه
کسی که حج او فوت میشود لازم ست ویرا که افعال عمره بجا آورده حلال شود بے آنکه احرام نماید برای عمره بنا بر آنچه ذکر آن خواهد
آمد انشاء الله تعالی در باب فوائت پس اگر احرام نماید برای عمرهٔ دیگر لازم می آید که او جمع کرد میان دو عمره باعتبار افعال لهذا
لازم ست وی را که آن عمره را ترک نماید چنانچه همین حکم ست در صورتی که احرام دو عمره نماید کسے وشخص مذکور اگر احرام حج
نموده باشد لازم می آید که جمع کرد میان دو حج باعتبار احرام لهذا لازم ست مر او را که ترک نماید آن حج را چنانچه اگر احرام
دو حج نماید کسے ولیکن بر شخص مذکور در صورت مذکوره قضاے آن حج یا عمره که ترک کرده است آنرا واجب ست
بجهت صحیح شدن شروع در ان وهم بر او دم لازم ست بسبب ترک نمودن آن بحلال شدن پیش از وقت والله اعلم

باب الاحصار

واذا احصر المحرم بعدو او اصابه مرض منعه من المضی جاز له التحلل وقال الشافعی رح لا یکون الاحصار الا بالعدو لان التحلل بالهدی شرع فی حق المحصر لتحصیل النجاة وبالاحلال ینجو من العدو لا من المرض ولنا ان آیة الاحصار وردت فی الاحصار بالمرض باجماع اهل اللغة فانهم قالوا الاحصار بالمرض والحصر بالعدو والتحلل قبل وانه لدفع الحرج الاتی من قبل امتداد الاحرام والحرج فی الاصطبار علیه مع المرض اعظم واذا جاز له التحلل یقال له ابعث شاة تذبح فی الحرم وواعد من تبعثه بیوم بعینه یذبح فیه ثم تحلل وانما یبعث الی الحرم لان دم الاحصار قربة والاراقة لم تعرف قربة الا فی زمان او مکان علی ما مر فلا یقع قربة دونه فلا یقع به التحلل والیه الاشارة بقوله تعالی وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فان الهدی اسم لما یهدی الی الحرم وقال الشافعی رح لا یتوقت به لانه شرع

باب در بیان احصار ف وآن عبارت ست از اینکه محرم را عارضه از ادای حج در پیش شود که بسبب آن برای حج رفتن نتواند چون عدو و بیماری مثلاً واین محرم را محصر میگویند بفتح صاد ص **مسئله** محرم اگر محصر شود بسبب عدو یا بیمارے که مانع ست وی را از ادا نمودن حج پس جائز ست وی را که حلال شود وشافعی رح گفته است که احصار متحقق نمیشود مگر بسبب عدو زیرا چه حلال شدن بفرستادن هدی مشروع نیست مگر در حق کسیکه محصر شود برای تحصیل نجات از دست عدو وبسبب حلال شدن نجات می یابد از دست عدو نه از بیماری ودلیل علماے ما این ست که لفظ احصار که در قرآن مجید آمده است اطلاق آن بر احصار بسبب بیماری صحیح ست باجماع چه اهل لغت میگویند که احصار بسبب بیماری گفته میشود وبسبب عدو حصر گفته میشود وجواب شافعی رح این ست که حلال شدن پیش از وقت آن برای دفع حرج ست یعنی اگر محصر را حلال شدن جائز نباشد باید که او تا مدت دراز در حالت احرام بماند واین حرج ست ف وحلال شدن پیش از وقت آن مشروع شده است برای دفع این ص ودر حالت احرام تا مدت دراز ماندن اشد حرج ست در حق بیمار وهرگاه جائز باشد محصر را حلال شدن پس باید او را که بفرستد گوسفندے را بدست شخصی برای ذبح کردن در حرم وبگوید آن شخص را که در فلان تاریخ این را در حرم ذبح کن واز شخص مذکور وعده آن بگیرد وبعد از ان ف هرگاه آن تاریخ بگذرد ص حلال شود وبدانکه وجه فرستادن آن گوسفند در حرم این ست که ذبح کردن این گوسفند قربت وعبادت ست ف وذبح کردن گوسفند ص وریختن خون آن معلوم نیست که عبادت شود مگر در زمان خاص ومکان خاص چنانچه سابق مذکور شده است پس بدون آن زمان ومکان خاص ذبح آن قربت وعبادت واقع نخواهد شد ودر صورتی که ذبح آن قربت واقع نشود حلال شدن بسبب آن متحقق نخواهد شد چنانچه قول خدای تعالی در قرآن مجید که حلق نکنید سرهاے خود را تا آن زمان که برسد هدی بمحل خود بران دلالت می کند چه هدی اسم آن چیزست که فرستاده شود بسوی حرم وشافعی رح گفته است ف که ذبح آن گوسفند که در صورت احصار ست واجبست ص ومقید ومخصوص ف بحرم ص نیست زیرا چه آن مشروع شده است

رخصة والتوقيت يبطل التخفيف قلنا المراعى اصل التخفيف لا نهايته ويجوز الشاة لان المنصوص عليه الهدي والشاة ادناه وتجزيه البقرة والبدنة كما في الضحايا وليس المراد بما ذكرنا بعث الشاة بعينها لان ذلك قد يتعذر بل له ان يبعث بالقيمة حتى تشترى الشاة هنالك وتذبح عنه وقوله ثم يحلل اشارة الى انه ليس عليه الحلق او التقصير وهو قول ابي حنيفة ومحمد رح وقال ابو يوسف عليه ذلك ولو لم يفعل لا شئ عليه لانه عليه السلام حلق عام الحديبية وكان محصرا بها وامر اصحابه رض بذلك ولهما ان الحلق انما عرف قربة موتبا على افعال الحج فلا يكون نسكا قبلها وفعل النبي عليه السلام واصحابه ليعرف استحكام عزيمتهم على الانصراف قال وان كان قارنا بعث بدمين لاحتياجه الى التحلل عن احرامين فان بعث بهدي واحد ليتحلل عن الحج ويبقى في احرام العمرة لم يتحلل عن واحد منهما لان التحلل منهما شرع في حالة واحدة ولا يجوز ذبح دم الاحصار الا في الحرم ويجوز ذبحه قبل يوم النحر عند ابي حنيفة رح وقالا لا يجوز الذبح للمحصر بالحج الا في يوم النحر ويجوز للمحصر بالعمرة متى شاء اعتبارا بهدي المتعة والقران وربما يعتبر انه بالحلق

بطریق رخصت برای تخفیف واگر مقید شود ذبح کردن آن بحرم تخفیف حاصل نمیشود وعلمای ما در جواب این میگویند که مقصود از آن مطلق تخفیف ست نه نهایت تخفیف ف وبسبب حلال شدن بفرستادن هدی مطلق تخفیف حاصل ست ص وبدانکه محصر را فرستادن هدی لازم ست خواه آن هدی گوسفند باشد یا شتر یا گاو وحاصل آنکه فرستادن گوسفند نیز جائز ست زیراچه در نص قرآن ذکر هدی آمده است وآن شامل ست مر گوسفند را نیز وبدانکه مراد از فرستادن گوسفند این نیست که گوسفند معین را بفرستد چه این گاهے متعذر میشود بلکه جائز ست وی را که قیمت آن را بفرستد تا بآن قیمت گوسفندی را خریده در حرم ذبح کند شخص مذکور وباید دانست که بر محصر واجب نیست که حلق یا قصر نماید برای حلال شدن واین قول ابی حنیفه ومحمد رح است وابو یوسف رح میگوید که واجب ست براو زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم حلق نموده است در سال حدیبیه وامر کرد اصحاب خود را بآن ودران سال پیغمبر صلی الله علیه وسلم مع اصحاب خود محصر بودند ومعهذا اگر او حلق یا قصر نکند چیزی لازم نمی شود براو نزد ابی یوسف رح ودلیل طرفین رح این ست که قربت وعبادت شدن حلق معلوم نشده است مگر در صورتی که مرتب بر افعال حج باشد پس بدون ادای حج قربت نخواهد شد وفعل نبی صلی الله علیه وسلم واصحاب وے برای آن بود که تا ظاهر شود بر مردمان که عزم آنها درست ومحکم ست برای برگشتن مسئله ۲ قارن اگر محصر شود پس لازم ست براو که دو هدی فرستد زیراچه او محتاج ست باینکه حلال شود از دو احرام پس اگر یک هدی فرستد قارن تا که حلال شود از احرام حج وباقی ماند در حالت احرام عمره حلال نمی شود از هیچ یکے از دو احرام زیراچه حلال شدن از هر دو احرام درین حالت مشروع ست مسئله ۳ جائز نیست ذبح کردن هدی احصار مگر در حرم وجائز ست ذبح نمودن آن پیش از روز عید نزد ابی حنیفه رح وصاحبین رح گفته اند که جائز نیست ذبح نمودن دم احصار محصر را مگر در روز عید ف در صورتیکه احصار او از حج باشد ص واگر احصار او از عمره باشد پس جائز ست ویرا ذبح نمودن آن هر وقتیکه خواهد ودلیل صاحبین رح این ست که دم احصار حج مانند دم تمتع وقران ست ف وذبح نمودن دم تمتع وقران جائز نیست پیش از روز عید ص ونیز ذبح نمودن دم احصار مذکور

اذ کل واحد منهما محلل ولابی حنیفة رح انه دم کفارة حتی لا یجوز الاکل منه فیختص بالمکان دون الزمان کسائر دماء الکفارات بخلاف
دم المتعة والقران لانه دم نسك وبخلاف الحلق لانه فی اوانه لان معظم افعال الحج وهو الوقوف ینتهی به قال والمحصر
بالحج اذا تحلل فعلیه حجة وعمرة هکذا روی عن ابن عباس وابن عمر رض ولان الحجة تجب قضاءها لصحة الشروع والعمرة لما انه فی معنی
فائت الحج وعلی المحصر بالعمرة القضاء والاحصار عنها یتحقق عندنا وقال مالك رح لا یتحقق لانها لا تتوقت ولنا ان النبی علیه
السلام واصحابه رض احصروا بالحدیبیة وکانوا عمارا ولان شرع التحلل لدفع الحرج وهذا موجود فی احرام العمرة واذا تحقق الاحصار
فعلیه القضاء اذا تحلل کما فی الحج وعلی القارن حجة وعمرتان اما الحج واحدهما فلما بینا والثانیة لانه خرج منها بعد صحة الشروع
فان بعث القارن هدیا وواعدهم ان یذبحوه فی یوم بعینه ثم زال الاحصار فان کان لا یدرك الحج والهدی لا یلزمه
ان یتوجه بل یصبر حتی یتحلل بنحر الهدی لفوات المقصود من التوجه وهو اداء الافعال وان توجه لیتحلل بافعال العمرة

سبب حلال شدن ست مانند حلق وحلق جائز نیست پیش از روز عید ودلیل ابی حنیفه رح اینست که دم احصار واجبست
بطریق کفاره ف وجبر نقصان لهذا ص خوردن گوشت جائز نیست مر محصر را پس ذبح نمودن آن مختص خواهد شد بمکان نه
بزمان مانند جمله دمهاے کفاره بخلاف دم تمتع وقران چه آن دم کفاره نیست وبخلاف حلق چه حلال شدن بسبب آن در
وقت خودست ومعظم افعال حج که وقوف بعرفات ست منتهی میشود بآن ف ودرین حال حلال شدن بسبب ذبح نمودن دم احصار
پیش از وقت آنست پس قیاس این بر حلق مع الفارق ست ص مسئله ۴ محصر از حج اگر حلال شود پس براو لازم میشود
حج وعمره بجهت آنکه چنین مرویست از ابن عباس وابن عمر رض وبجهت آنکه حج واجب می شود بطریق قضا وبرای صحت شروع دران
عمره واجب میشود براو بجهت آنکه او مانند کسی ست که حج او فوت شده باشد مسئله ۵ بر محصر از عمره واجب نیست مگر قضای آن
وبدانکه احصار از عمره متحقق میشود نزد علمای ما وامام مالك رح میگوید که متحقق نمیشود زیرا چه عمره موقت نیست ودلیل علمای ما اینست
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب وی محصر شده بودند در حدیبیه وآنها احرام عمره نموده بودند فقط ودوم اینست که در صورت احصار
از حج حلال شدن مشروع شده است بسبب دفع حرج واین سبب موجود است در احرام عمره وهرگاه ثابت شد که احصار از عمره متحقق
میشود پس درصورتیکه احصار از آن متحقق شود در حق کسی قضای آن براو واجب خواهد شد وقتیکه حلال شود چنانچه درصورت احصار از حج
قضای حج واجب میشود مسئله ۶ قارن اگر محصر گردد پس براو یک حج ودو عمره لازم می آید اما لزوم یک حج ویک عمره پس آن
بنا بر وجهی ست که سابق مذکور شد واما لزوم عمره دیگر پس آن بجهت آنست که او از حج وعمره بیرون شده است بعد از انکه شروع نمودن
او دران صحیح شده بود مسئله ۷ قارن اگر فرستد هدی را بدست شخصی ووعده بگیرد از وبانیکه در فلان روز ذبح خواهد کرد آن را
بعد از ان زائل شود احصار پس اگر زائل شود احصار در وقتیکه دران انقدر فرصت نباشد که ادا نماید حج را ودریابد هدی را پس درینصورت
لازم نیست براو که متوجه شود برای ادای حج زیرا چه انچه مقصود از انست درینصورت حاصل نمیشود بلکه باید که صبر کند تا آن زمان که
حلال گردد بسبب ذبح نمودن هدی که فرستاده است آن را ومعهذا اگر متوجه شود بارادهٔ اینکه افعال عمره بجا آورده حلال خواهد شد

له ذلك لانه فائت الحج وان كان يدرك الحج والهدى لزمه التوجه لزوال العجز قبل حصول المقصود بالخلف واذا ادرك هديه صنع به ما شاء لانه ملكه وقد كان عينه لمقصود استغنى عنه وان كان يدرك الهدى دون الحج يتحلل لعجزه عن الاصل وان كان يدرك الحج دون الهدى جاز له التحلل استحسانا وهذا التقسيم لا يستقيم على قولهما في المحصر بالحج لان دم الاحصار عندهما يتوقت بيوم النحر فمن يدرك الحج يدرك الهدى وانما يستقيم على قول ابي حنيفة رح وفي المحصر بالعمرة يستقيم بالاتفاق لعدم توقت الدم بيوم النحر وجه القياس وهو قول زفر رح انه قدر على الاصل وهو الحج قبل حصول المقصود بالبدل وهو الهدى ووجه الاستحسان انا لو الزمناه التوجه لضاع ماله لان المبعوث على يديه الهدى ليذبحه ولا يحصل مقصوده وحرمة المال كحرمة النفس وله الخيار ان شاء صبر في ذلك المكان او في غيره ليذبح عنه فيتحلل وان شاء توجه ليؤدي النسك الذي التزمه بالاحرام وهو افضل لانه اقرب الى الوفاء بما وعد ومن

پس این جائزست ویرا زیراچه حج او فوت شده است ف وکسیکه حج او فوت میشود افعال عمره بجا آورده حلال میشود ص واگر احصار او زائل گردد در وقتیکه دران ادای حج وادراک هدی تواند کرد لازم میشود براو که متوجه شود برای ادای حج زیراچه عجزی که بسبب مانع از ادای حج عارض شده بود زائل گشت پیش ازانکه خلف وعوض آنرا بعمل آورده باشد پس درینصورت هرگاه روانه شود وهدی خود را سلامت بیابد پس آن را هرچه خواهد کند زیراچه آن هدی ملک اوست وآنرا برای مقصودی معین نموده بود که استغنا ازان حاصل گشت واگر احصار او زائل گردد در وقتی که دران ادراک هدی تواند کرد نه ادای حج پس درینصورت حلال خواهد شد بسبب عجز او از ادای اصل واگر احصار او زائل گردد در وقتیکه دران ادای حج تواند کرد نه ادراک هدی باین طور که وعده گرفته باشد از برنده هدی که ذبح کند آنرا بتاریخ هفتم شهر ذی حجه پس درینصورت نیز جائزست وی را که حلال شود بنابر استحسان وزفر رح گفته است که درینصورت وی را جائز نیست که حلال شود وهمین موافق قیاس ست زیراچه او درینصورت قادرست بر اصل که حج ست پیش از حاصل کردن مقصود از بدل که هدی ست وباید دانست که این تقسیم وترویدکه مذکور شد بنابر قول صاحبین رح درست نمی شود در حق کسیکه محصر باشد از حج زیراچه ذبح نمودن دم احصار حج نزد او شان جائز نیست مگر در روز عید پس هرکه خواهد یافت حج را خواهد یافت هدی را نیز وجز این نیست که تقسیم مذکور درست میشود در حق محصر مذکور بنابر قول ابی حنیفه رح ودر حق محصر از عمره درست ست بالاتفاق چه ذبح نمودن دم احصار از عمره موقت نیست بروز عید بالاتفاق وباید دانست که وجه استحسان اینست که درصورت مذکور اگر لازم گردانیده شود براو که متوجه شود برای ادای حج هر آئینه مال او ضائع خواهد شد زیراچه شخصی که بدست او هدی فرستاده است ذبح خواهد کرد آنرا بیفائده چه مقصود ازان حاصل نخواهد شد وحرمت مال مانند حرمت ذات انسانست وباید دانست که درصورت مذکوره محصر مذکور مختارست اگر خواهد صبر کند در مکانی که محصر شده است دران یا در غیر آن تا آن زمان که هدی ذبح کرده شود از جانب او پس او درین هنگام حلال گردد واگر خواهد متوجه شود بسوی ادا نمودن عبادتی که التزام آن نموده بود بسبب احرام وادا نماید آن را واین افضل ست چه درین وفا نمودن چیزیست که وعده آن نموده بود مسئله ۸ هرکه بعد از

وقف بعرفة ثم احصر لا یکون محصرا لوقوع الامن عن الفوات ومن احصر بمکة وهو ممنوع عن الطواف والوقوف فهو محصر لانه تعذر علیه الاتمام فصار کما اذا احصر فی الحل وان قدر علی احدهما فلیس بمحصر اما علی الطواف فلان فائت الحج یتحلل به والدم بدل عنه فی التحلل واما علی الوقوف فلما بینا وقد قیل فی هذه المسئلة خلاف بین ابی حنیفة وابی یوسف رح والصحیح ما اعلمتک من التفصیل

باب الفوات

ومن احرم بالحج وفاته الوقوف بعرفة حتی طلع الفجر من یوم النحر فقد فاته الحج لما ذکرنا ان وقت الوقوف یمتد الیه وعلیه ان یطوف ویسعی ویتحلل ویقضی الحج من قابل ولا دم علیه لقوله علیه السلام من فاته عرفة بلیل فقد فاته الحج فلیتحلل بعمرة وعلیه الحج من قابل والعمرة لیست الا الطواف والسعی ولان الاحرام بعد ما انعقد صحیحا لا طریق للخروج عنه الا باداء احد النسکین کما فی الاحرام المبهم وهنا عجز عن الحج فتتعین علیه العمرة

وقوف بعرفات محصر گردد پس او در حقیقت محصر نیست زیرا چه درین هنگام بسبب احصار حج او فوت نمی شود **مسئله ۹** هر که محصر شود در مکه بسبب احصار طواف خانهٔ کعبه و وقوف بعرفات نتواند کرد پس او محصر ست زیرا چه در حق او متعذر ست اتمام حج پس او مانند کسی ست که محصر شود در زمین حل و اگر او قادر باشد بر یکی از طواف و وقوف بعرفات پس درین دو صورت او محصر نیست اما در صورت اول پس بجهت آنکه فائت الحج حلال میشود بسبب طواف و در صورتی که قادر نباشد بر طواف پس دم قائم مقام آن میشود و درین صورت بسبب دم حلال میشود **ف** و اصل همان طواف ست در حق او و هرگاه او بر طواف قادر باشد محصر نخواهد شد **ص** و اما در صورت دوم پس بنا بر وجهی ست که در مسئله اول مذکور شد و بعضے گفته اند که درین مسئله اختلاف ست میان ابی حنیفه و میان ابی یوسف رح **ف** باین طور که امام ابو حنیفه رح میگوید که محرم محصر نمیشود در حرم و ابو یوسف رح میگوید که اگر عدو غالب شود بر مکه حتے که حائل شود عدو میان محرم و میان خانهٔ کعبه پس درینصورت احصار متحقق میشود ولیکن این بیان اختلاف صحیح نیست **ص** و صحیح همانست که اول مذکور شد والله اعلم

باب در بیان فوت شدن حج **مسئله ۱** هر که احرام حج نماید و بعد از ان اتفاق وقوف بعرفات نافتد تا فجر روز عید پس حج او فوت میشود بجهت آنکه سابق مذکور شده است که وقت وقوف بعرفات تا فجر روز عید ست و درین هنگام بر او واجب ست که طواف خانهٔ کعبه و سعی میان صفا و مروه نموده حلال شود و در سال آینده قضای حج نماید و بر او دم لازم نیست بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر کرا وقوف بعرفات اتفاق نشود و در شب عید نیز وقوف بعرفات اتفاق نافتد پس حج او فوت میشود و لازم ست وی را که عمره نموده حلال شود و در سال آینده حج نماید و عمره عبارتست از طواف و سعی و بجهت آنکه هرگاه احرام صحیح و منعقد گردد پس خروج از ان متصور نیست مگر باداء حج یا عمره چنانکه اگر کسی احرام مبهم کند **ف** و در تلبیه گوید اللهم لبیک و تعیین حج و عمره ننماید و در دل هم نیت یکی از ان و نکند پس خروج او از احرام متصور نمی شود مگر باداء یکی از دو نسک **ص** و در صورت مذکوره اداء حج متصور نیست پس اداء عمره بر او لازم ست

ولا دم علیه لان التحلل وقع بافعال العمرة فکانت فی حق فائت الحج بمنزلة الدم فی حق المحصر فلا یجمع بینهما والعمرة لا تفوت وهی جائزة فی جمیع السنة الا خمسة ایام یکره فیها فعلها وهی یوم عرفة ویوم النحر وایام التشریق لما روی عن عائشة رض انها کانت تکره العمرة فی هذه الایام الخمسة ولان هذه ایام الحج فکانت متعینة له وعن ابی یوسف رح انه لا تکره فی یوم عرفة قبل الزوال لان دخول وقت رکن الحج بعد الزوال لا قبله والاظهر من المذهب ما ذکرناه ولکن مع هذا لو ادا هافی هذه الایام صح ویبقی محرما بها فیها لان الکراهة لغیرها وهو تعظیم امر الحج وتخلیص وقته له فیصح الشروع والعمرة سنة وقال الشافعی رح فریضة لقوله علیه السلام العمرة فریضة کفریضة الحج ولنا قوله علیه السلام الحج فریضة والعمرة تطوع ولانها غیر موقتة بوقت وتتادی بنیة غیرها کما فی فائت الحج وهذه امارة النفلیة وتاویل ما رواه انها مقدرة باعمال کالحج اذ لا تثبت الفرضیة مع التعارض فی الاثار قال وهی الطواف والسعی وقد ذکرناه فی باب التمتع والله اعلم بالصواب

باب الحج عن الغیر

الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة او صوما او صدقة او غیرها عند اهل السنة والجماعة لما روی عن النبی علیه السلام

دم لازم نیست زیراچه او حلال شد بسبب افعال عمره وافعال عمره در حق او که فائت الحج ست بمنزلهٔ دم ست در حق محصر پس جمع نموده نمیشود میان آن هر دو ف اعنی افعال عمره ودم ص مسئله ۲ عمره فوت نمیشود چه آن جائز ست در جمیع ایام سال مگر در پنج روز از ایام سال وآن پنجروز روز عرفه وعید اضحی وسه روز ایام تشریق ست چه درین روزها عمره مکروه است بجهت آنکه مرویست که عائشه رض مکروه داشته است عمره را درین روزهای پنجگانه وبجهت آنکه این روزها ایام حج ست پس این روزها برای حج متعین ست واز ابی یوسف رح مرویست که او مکروه نمی داشت عمره را در روز عرفه پیش از وقت زوال زیراچه وقت رکن حج میرسد بعد از وقت زوال در روز عرفه نه قبل از آن ومذهب ظاهر همانست که اول مذکور شد ولیکن معهذا اگر عمره کند کسی درین روزها صحیح میشود واو محرم میماند برای عمره درین روزها زیراچه کراهت آن درین روزها لغیره است بجهت تعظیم امر حج وهم بجهت آنست که این ایام وقت حج ست پس باید که خالصا برای حج باشد پس شروع او با کراهت صحیح خواهد بود مسئله ۳ عمره سنت ست وشافعی رح گفته است که فرض ست زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که عمره فرض ست مانند حج ودلیل علمای ما یکی اینست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که حج فرض است وعمره نفل ست ودوم اینست که عمره موقت نیست وبه نیت غیر ادا کرده میشود چنانچه در صورتی که فوت شود هیچکسی را حج ف چه او در ینصورت عمره می نماید بنا بر آنچه مذکور شد حال آنکه وی را نیت حج بود نه نیت عمره ص واین احکام دلالت میکند بر اینکه عمره نفل ست وحدیثی که شافعی رح آورده است که عمره فرض ست مانند حج پس جواب آن اینست که میان این حدیث ومیان حدیثی که علمای ما آورده اند تعارض ست وباوجود این تعارض فرضیت ثابت نخواهد شد پس تاویل آن ضرور ست وتاویل آن این ست که فرض بمعنی تقدیر ست در حدیث مذکور یعنی اعمال عمره مقدر ست مانند اعمال حج مسئله ۴ کمره عبارت ست از طواف خانهٔ کعبه وسعی نمودن میان صفا ومروه چنانچه مذکور شد در باب تمتع والله اعلم

باب در بیان حج نمودن انسان از جانب غیر مسئله ۱ قاعده ف نزد اهل سنت وجماعت ص اینست که جائز ست مر انسان را که بگرداند ثواب عمل خود را برای غیر خواه آن عمل روزه باشد یا نماز یا صدقه باشد یا غیر آن ووجه جواز آن اینست که پیغمبر صلعم

انه ضحی بکبشین املحین احدهما عن نفسه والآخر عن امته ممن اقر بوحدانیة الله تعالی وشهد له بالبلاغ جعل تضحیة احدی الشاتین لامته والعبادات انواع مالیة محضة کالزکوة وبدنیة محضة کالصلوة ومرکبة منهما کالحج والنیابة تجری فی النوع الاول فی حالتی الاختیار والضرورة لحصول المقصود بفعل النائب ولا تجری فی النوع الثانی بحال لان المقصود وهو اتعاب النفس لا یحصل به وتجری فی النوع الثالث عند العجز للمعنی الثانی وهو المشقة بتنقیص المال ولا تجری عند القدرة لعدم اتعاب النفس واشترط العجز الدائم الی وقت الموت لان الحج فرض العمر وفی الحج النفل تجوز الانابة حالة القدرة لان باب النفل اوسع ثم ظاهر المذهب ان الحج یقع عن المحجوج عنه وبذلک تشهد الاخبار الواردة فی الباب کحدیث الخثعمیة فانه علیه السلام قال فیه حجی عن ابیک واعتمری وعن محمد ره ان الحج یقع عن الحاج وللآمر ثواب النفقة لانه عبادة بدنیة وعند العجز اقیم الانفاق مقامه کالفدیة فی باب الصوم **قال** ومن امره رجلان

قربانی نمود دو قچقار ملح یکی را برای ذات خود و دیگری را برای امت خود که ایمان آورده باشند بوحدانیت خدای تعالی و برسالت پیغمبر او صلی الله علیه وسلم پس ازین معلوم شد که انسان را گردانیدن ثواب عمل خود برای غیر جائز ست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بامت خود بخشید ثواب قربانی نمودن قچقار را که عمل ویست و باید دانست که عبادات برچند نوعست یکی عبادت مالی فقط چون ادای زکوة مال دوم عبادت بدنی فقط چون نماز سوم عبادتی ست که ببدن و بمال هر دو تعلق دارد چون حج و در نوع اول نیابت جاری ست در هر دو حال یعنی در حالت صحت و اختیار و در حالت ضرورت و بیماری زیرا چه مقصود از عبادت مالی دادن مال ست و آن حاصل میشود از فعل نائب نیز و در نوع دوم نیابت جاری نیست در هیچ حال زیرا چه مقصود از ان رنج و مشقت دادن ست بر نفس و آن حاصل نمیشود از فعل نائب و در نوع سوم نیابت جاری میشود در وقت عجز و ضرورت و جاری نمیشود در وقت قدرت زیرا چه دران جهت مالی و جهت بدنی هر دو متحقق ست پس دران در حالت عجز نیابت جاری خواهد شد بنابر جهت اول و جاری نخواهد شد در حالت قدرت بنابر جهت دوم و باید دانست که شرط جواز حج نمودن انسان از جانب غیر اینست که آن غیر همیشه عاجز باشد تا دم مرگ زیرا چه حج نمودن در تمامی عمر یکبار فرض ست پس وقت آن تمام عمر ست **ف** پس عجز از ان متحقق نمیشود مگر وقتیکه حالت عجز ممتد شود تا دم مرگ **ص مسئله ۲** در حج نفل نیابت جائز ست در حالت قدرت نیز زیرا چه در باب نفل وسعت ست و بعد از ان باید دانست که محمد رح میگوید که در صورتی که حج نماید انسان از جانب غیر حج واقع میشود از حج کننده و ثواب نفقه آن میشود مر آن غیر را که امر کرده است آن انسان را بحج نمودن از جانب او و عین حج از جانب آن غیر واقع نمیشود زیرا چه حج عبادت بدنی ست و در صورت عجز انفاق یعنی خرج دادن قائم مقام حج نموده میشود مانند فدیه در باب روزه **ف** پس ساقط میشود حج از ذمه امر کننده **ص** و ظاهر روایت اینست که در صورت مذکوره حج واقع میشود از جانب آن غیر زیرا چه برین دلالت میکند احادیثی که در نیاب وارد شده است چون حدیث خثعمیه بیچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است خثعمیه را که حج بکن از جانب پدر خود و عمره بکن از جانب او **مسئله ۳** اگر شخصی را امر کنند دو کس

ان یحج عن کل واحد منهما حجة فاهل بحجة عنهما فهی عن الحاج ویضمن النفقة لان الحج یقع عن الآمر حتی لا یخرج الحاج عن حجة
الاسلام وکل واحد منهما امره ان یخلص الحج له من غیر اشتراك ولا یمکن ایقاعه عن احدهما لعدم الاولویة فیقع عن المأمور
ولا یمکنه ان یجعله عن احدهما بعد ذلك بخلاف ما اذا حج عن ابویه فان له ان یجعله عن احدهما لانه متبرع یجعل ثواب
عمله لاحدهما او لهما فیبقی علی خیاره بعد وقوعه سببا لثوابه وهنا یفعل بحکم الامر وقد خالف امرهما
فیقع عنه ویضمن النفقة ان انفق من مالهما لانه صرف نفقة الآمر الی حج نفسه وان ابهم الاحرام
بان نوی عن احدهما غیر عین فان مضی علی ذلك صار مخالفا لعدم الاولویة وان عین احدهما
قبل المضی فکذلك عند ابی یوسف وهو القیاس لانه مامور بالتعیین والابهام یخالفه فیقع عن
نفسه بخلاف ما اذا لم یعین حجة او عمرة حیث کان له ان یعین ما شاء لان الملتزم هناك مجهول

بانیکه از جانب هر واحد از انها حج فرض نماید و از جانب هر دو کس احرام حج نماید پس در نیصورت آن حج واقع میشود از جانب آن حج کننده
ف نه از جانب هیچ یکی از آنها ص زیرا چه هر واحد از آنها امر کرده بود مر آن شخص را بانیکه حج نماید از جانب او ف فقط و بگرداند آن حج را
برای وی ص خالصا بغیر اشتراک ف و شخص مذکور مخالفت آن نمود ص و ممکن نیست که آن حج واقع شود از جانب یکی
از ان دو کس چه یکی اولی نیست از دیگر ف پس بالضرورة ص از جانب مامور واقع خواهد شد و بعد از ان اگر خواهد آن شخص که بگرداند
آن حج را برای یکی از ان دو کس پس آن نیز ممکن نیست بخلاف آنکه اگر شخصی حج نماید از جانب پدر و مادر هر دو چه آن شخص را میرسد که بگرداند
آن حج را برای یکی از مادر و پدر زیرا چه این شخص متبرع کننده است در حق مادر و پدر بسبب گردانیدن ثواب عمل خود برای مادر و پدر
ف پس او مختار است در نیکه بخشد ثواب عمل خود را بهر کدام که خواهد از مادر و پدر ص پس اختیار او باقی خواهد ماند بعد از تحقق عمل
که سبب ثواب ست و در صورتی که کلام در ان ست شخص مذکور حج نموده است بحکم آن دو کس ف و بامر آنها ص و هر گاه مخالفت
امر آنها کرد پس آن حج از و واقع خواهد شد ف نه از جانب هیچ یکی از آنها ص و در نیصورت شخص مذکور ضامن نفقه میشود برای هر واحد
از انها اگر خرج نموده باشد ف در راه حج ص مال آنها را زیرا چه او خرج کرده است مال امر کننده را در حج خود و اگر شخص مذکور
احرام مبهم نماید بانیطور که احرام حج نماید از جانب یکی از ان دو کس بغیر تعیین ف یعنی احرام حج از جانب یک کس مبهم نماید ص پس
در نیصورت اگر باین احرام مبهم حج نماید آن حج از جانب او واقع میشود ف نه از جانب هیچ کس از آنها ص چه یکی اولی نیست از دیگر
و اگر پیش از تمام حج معین نماید حج را برای یکی پس این جائز ست بنا بر استحسان نزد طرفین رح و نزد ابی یوسف در نیصورت نیز حج او واقع میشود از جانب
آن شخص ف نه از جانب هیچ یکی از آنها ص و همین موافق قیاس ست زیرا چه شخص مذکور مامور بود بحج نمودن برای معین و مبهم مخالف معین ست
ف و هر گاه شخص مذکور مخالف امر آنها کرد ص پس آن حج از جانب او واقع خواهد شد ف نه از جانب آنها ص بخلاف آنکه
اگر شخصی احرام مبهم نماید بانیطور که در احرام خود تعیین حج یا عمره نماید چه در نیصورت آن شخص را میرسد که آن احرام را معین نماید
برای هر کدام که خواهد ف از حج و عمره ص زیرا چه در نیصورت امری که التزام آن نموده است آن شخص مجهولست

ف حج کننده نفقه ضامن خواهد داد. این ظاهرا اگر مراد معلوم میشود و بنیجه ترجمه ترجمه اش از ترک نموده ۱۲

وهمنا المجهول من له الحق وجه الاستحسان ان الاحرام شرع وسيلة الى الافعال لا مقصودا بنفسه والمبهم يصلح وسيلة بواسطة التعيين فاكتفى به شرطا بخلاف ما اذا ادى الافعال على الابهام لان المؤدى لا يحتمل التعيين فصار مخالفا

قال فان امره غيره ان يقرن عنه فالدم على من احرم لانه وجب شكرا لما وفقه الله تعالى من الجمع بين النسكين والمأمور هو المختص بهذه النعمة لان حقيقة الفعل منه وهذه المسئلة تشهد بصحة المروى عن محمد رح ان الحج يقع عن المأمور وكذلك ان امره واحد بان يحج عنه والآخر بان يعتمر عنه واذناله بالقران فالدم عليه لما قلنا ودم الاحصار على الآمر وهذا عند ابي حنيفة ومحمد وقال ابو يوسف على المحاج لانه وجب للتحلل دفعا لضرر امتداد الاحرام وهذا الضرر راجع اليه فيكون الدم عليه ولهما ان الآمر هو الذي ادخله في هذه العهدة فعليه خلاصه فان كان يحج عن ميت فاحصر فالدم في مال الميت عندهما خلافا لابي يوسف رح ثم قيل هو

و درصورتے کہ کلام دران ست صاحب حق مجہول ست و وجہ استحسان اینست کہ احرام مشروعست براین وجہ کہ وسیلۂ افعال حج ست ومقصود بنفسہ نیست واحرام مبہم وسیلۂ آن میتواند شد بواسطۂ تعیین پس احرام مبہم معتبر خواہد شد درصورت مذکورہ بخلاف آنکہ اگر تمام نماید افعال حج را باحرام مبہم ف وبرای یک کس معین نکند وبعد ازان بخواہد کہ معین نماید آنرا برای یک کس ازان دو کس چہ این جائز نیست ص زیراچہ حجی کہ ادا نمودہ شد ف باحرام مبہم ص صلاحیت این ندارد کہ ف بعد ازان ص معین نمودہ شود ف برای یکی ازان دو کس ص پس ثابت شد کہ درینصورت حج شخص مذکور مخالف امر آن کسانست ف لہذا آن حج از جانب شخص مذکور واقع خواہد شد نہ از جانب آن کس ص **مسئلہ ۴** اگر کسے امر کند بہ شخصی بانیکہ قران نماید از جانب او پس درینصورت دم قران واجب میشود بر شخص مذکور کہ مامور ست زیراچہ دم قران واجب شدہ است بطریق شکرانہ بر توفیق جمع نمودن میان دو نسک واین جمع نمودن میان دو نسک فعل مامور ست فقط چہ او جمع مینماید میان آن ہر دو ف نہ آمر ص وباید دانست کہ این مسئلہ دلالت میکند بر صحت آنچہ از محمد رح مرویست کہ حج از مامور واقع میشود ف چنانچہ سابق مذکور شدہ است ص **مسئلہ ۵** اگر امر کند انسانی را دو کس برین وجہ کہ یکی امر کند وی را بانیکہ حج نماید از جانب او و دیگر امر کند وی را بانیکہ عمرہ نماید از جانب او وہر دو اذن قران بدہند وی را پس درینصورت دم واجب میشود بر انسان مذکور ف زیراچہ او درینصورت قران مینماید پس قران براو واجب خواہد شد ص بنابرانچہ در مسئلہ سابق مذکور شد **مسئلہ ۶** اگر امر کند کسی کسی بحج نمودن از جانب خود پس درینصورت اگر محصر شود مامور پس دم احصار بر آمر ست واین نزد طرفین رح ست وابو یوسف رح گفتہ است کہ این دم بر محصر مذکور ست زیراچہ وجوب دم احصار برای دفع ضرر ست واین ضرر عبارتست از امتداد احرام واین ضرر است در حق محرم محصر پس دم احصار براو واجب خواہد شد ودلیل طرفین رح اینست کہ درصورت مذکورہ آمر مذکور آن مامور را درین ضرر انداختہ است پس بر آمر ست کہ خلاص کند وی را ازین ضرر **مسئلہ ۷** اگر کسی احرام حج نماید از جانب میت وبعد ازان محصر گردد پس دم احصار درینصورت واجب میشود در مال میت نزد طرفین رح برخلاف قول ابی یوسف رح وبعد ازان باید دانست کہ بعضی گفتہ اند کہ درصورت مذکورہ دم مذکور

من ثلث مال الميت لانه صلة كالزكوة وغيرها وقيل من جميع المال لانه وجب حقا للمامور فصار دينا ودم الجماع على الحاج لانه
دم جناية وهو الجاني عن اختيار ويضمن النفقة معناه اذا جامع قبل الوقوف حتى فسد حجه لان الصبي هو المامور به
بخلاف ما اذا فاته الحج حيث لا يضمن النفقة لانه ما فاته باختياره اما اذا جامع بعد الوقوف لا يفسد حجه ولا يضمن
النفقة لحصول مقصود الامر وعليه الدم في ماله لما بينا وكذلك سائر دماء الكفارات على الحاج لما قلنا

ومن اوصى بان يحج عنه فاحجوا عنه رجلا فلما بلغ الكوفة مات او سرقت نفقته وقد انفق النصف يحج عن الميت
من منزله بثلث ما بقي وهذا عند ابي حنيفة رح وقالا يحج عنه من حيث مات الاول فالكلام ههنا في اعتبار
الثلث وفي مكان الحج اما الاول فالمذكور قول ابي حنيفة رح اما عند محمد يحج عنه بما بقي من المال المدفوع اليه
ان بقي شيء والا بطلت الوصية اعتبارا بتعيين الموصي اذ تعيين الوصي كتعيينه وعند ابي يوسف رح يحج عنه بما

از ثلث مال میت داده میشود زیراچه آن صله است مانند زکاة وغیره ف چه صله عبارت ست از دادن مال بغیر عوض مال چون نذر
وکفاره ص وبعضی گفته اند که آن داده میشود از جمیع مال میت زیراچه دادن آن واجب شده است در مال میت بجهت حق مامور پس
آن دین شد ف ودین میت از جمیع مال او ادا نموده میشود ص مسئله ۸ اگر مامور بحج از جانب غیر بعد از احرام جماع نماید
پس دم بر مامور مذکور واجب میشود زیراچه این دم بسبب جنایت ست ومامور مذکور باختیار خود جنایت کرده است ومامور مذکور
ضامن نفقه میشود برای آمر اگر او جماع نموده باشد پیش از وقوف بعرفات زیراچه او بسبب جماع نمودن پیش از وقوف بعرفات فاسد کرد حج را واو
مامور نبود مگر بحج صحیح بخلاف آنکه اگر فوت شود حج بغیر اختیار او چه درینصورت او ضامن نفقه نمیشود بجهت آنکه باختیار او حج فوت نشده
است واگر جماع نماید بعد از وقوف بعرفات حج او فاسد نمیشود ف ولهذا درینصورت ص او ضامن نفقه نمیشود برای آمر چه مقصود آمر
درینصورت حاصل ست ولیکن دم لازم می آید بر مامور مذکور بنا بر وجهی که مذکور شد وهمچنین واجبست بر مامور جمیع دمها که واجب
میشود بطریق کفاره جنایت بنا بر آنچه مذکور شد مسئله ۹ هر که وصیت کرد باینکه حج نموده شود از جانب او پس وارثان او مقرر نموده اند
شخصی را برای آنکه حج نماید از جانب او وبعد از آن هرگاه رسید آن شخص بکوفه ومرد ویا مالی که بوی داده بود برای حج دزد برد آنرا حال آنکه
آن شخص نصف آن مال را خرج نموده بود پس درین صورت باید که شخص دیگر را مقرر نماید که او برای حج رود از جانب میت از خانهٔ میت و
خرج او داده شود از ثلث مال میت که باقی ست واینکه مذکور شد نزد ابی حنیفه رح ست وصاحبین رح گفته اند که درصورت مذکوره
وارثان میت مذکور را لازم ست که بفرستند شخصی را برای حج نمودن از جانب میت مذکور بر نهج که آن شخص برای حج رود
از مکانی که مامور اول در انجا مرده است ولیکن نزد محمد رح خرج آن داده میشود از مالیکه باقی مانده است از مالی که بمامور اول داده شده بود اگر از آن
مال چیزی باقی مانده باشد واگر چیزی از آن باقی نمانده باشد پس درین صورت وصیت مذکوره باطل میشود بنا بر قیاس این بر صورتیکه
موصی معین نماید مقدار مال را برای حج وآن مال خرج شود باقی نماند ف چه درینصورت وصیت او باطل میگردد پس همچنین در اینجا ص
چه معین نمودن وصی مقدار مال را برای حج مانند معین نمودن موصی ست ونزد ابی یوسف رح خرج آن داده میشود از مالی که

بقی من الثلث الاول لانه هو المحل لنفاذ الوصیة ولابی حنیفة ان قسمة الوصی وعزله المال لا یصح الا بالتسلیم الی الوجه الذی سماه الموصی لانه لا خصم له لیقبض ولم یوجد فصار کما اذا هلك قبل الافراز والعزل فیحج بثلث ما بقی واما الثانی فوجه قول ابی حنیفة رہ وهو القیاس ان القدر الموجود من السفر قد بطل فی حق احکام الدنیا قال علیه السلام اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث الحدیث وتنفیذ الوصیة من احکام الدنیا فبقیت الوصیة من وطنه کان لم یوجد الخروج وجه قولهما وهو الاستحسان ان سفره لم یبطل لقوله تعالی ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله الایة وقال علیه السلام من مات فی طریق الحج کتب له حجة مبرورة فی کل سنة واذا لم یبطل سفره اعتبرت الوصیة من ذلك المکان واصل الاختلاف فی الذی یحج بنفسه ویبتنی علی ذلك المامور بالحج

باقی مانده است از ثلث جمیع مال میت ف که ازان خرج داده شده بود مامور اول ص زیرا چه ثلث جمیع مال محل نفاذ وصیت ست ودلیل ابی حنیفه رح اینست که قسمت نمودن وصی مال میت را وعلیحده نمودن مقداری را ازان برای حج نمودن از جانب او صحیح نیست مگر وقتیکه خرج نماید آنرا در وجهی که مقرر نموده بود آنرا موصی زیرا چه کسی خصم نیست دران مال تا قبض کند آنرا ودر صورت مذکوره آنمقدار مال که آن را بامور اول داده بود وصی خرج نشد در وجهی که موصی آنرا مقرر نموده بود پس چنان شد که مال هلاک شود پیش ازانکه علیحده نماید آنرا وصی برای خرج حج درینصورت حج نموده میشود از جانب میت از ثلث مالیکه باقی ست همچنین در ینجا نیز خرج داده خواهد شد از ثلث مال میت که باقی ست ف بعد از مردن مامور اول وبعد از خرج نمودن او مقداری را که خرج کرد آن را مامور اول ص باید دانست که اختلاف میان علمای ما در دو مقام ست یکی در اعتبار ثلث مال ودوم در مکانی که از انجا برای حج رود مامور دوم واختلاف آنها در مقام اول مع دلیل هریک بیان نموده شد واما دلیل قول ابی حنیفه رح در مقام دوم پس آن این ست که هر قدر سفر که مامور اول نموده بود در صورت مذکوره بسبب مردن او باطل گشت در حق احکام دنیا زیرا چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هرگاه می میرد انسان منقطع میگردد عمل او مگر سه چیز باقی میماند الی آخر الحدیث ویکی ازان سه چیز وصیت است پس وصیت میت مذکور در صورت مذکوره باقیست واو وصیت کرده بود بانیکه حج نماید ف از جانب او بانیطور که شخصی را برای ص حج از وطن او ف فرستند ص پس چنان شد که در صورت مذکوره کسی برای حج نمودن از جانب او اصلا نرفته است وهمین موافق قیاس ست ووجه قول صاحبین رح ف در مقام دوم ص اینست که آنمقدار سفر که مامور اول نموده بود باطل نگشته ست بجهت آنکه خدا تعالی فرموده است که هر که بیرون شود از خانهٔ خود نیت آنکه هجرت نماید بسوی خدا ورسول خدا صلی الله علیه وسلم ف وبعد ازان بمیرد پس اجر او بر خداست ص وبجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که هر که بمیرد در راه حج نوشته میشود برای او ثواب حج مقبول در هر سال وهرگاه باطل نشد مقدار سفر مذکور پس اعتبار نموده خواهد شد وصیت مذکوره از مکانیکه رسیده بود دران مامور اول واین استحسانست وباید دانست که این اختلاف در صورت مذکور مبنی است بر اختلاف آنها در صورتیکه انسان احرام حج نماید برای خود وبعد ازان در مکانی رسیده بمیرد ف پس درین صورت ابو حنیفه رح میگوید که از جانب او حج نموده شود از خانهٔ او بانیطور که شخصی را فرستاده میشود از خانهٔ او تا حج نماید از جانب او وصاحبین رح میگویند که فرستاده میشود شخصی را از مکانیکه دران مرده است تا آن شخص حج نماید از جانب او

قال ومن اهل بحجة عن ابويه يجزيه ان يجعله عن احدهما لان من حج عن غيره بغير اذنه فانما يجعل ثواب حجه له وذلك بعد اداء الحج فلغت نيته قبل اداءه وصح جعله ثوابه لاحدهما بعد الاداء بخلاف المامور على ما فرقنا من قبل والله اعلم بالصواب

باب الهدى

الهدى ادناه شاة لما روى انه عليه السلام سئل عن الهدى فقال ادناه شاة قال وهو من ثلثة انواع الابل والبقر والغنم لانه عليه السلام لما جعل الشاة ادنى لابد ان يكون له اعلى وهو البقر والجزور ولان الهدى ما يهدى الى الحرم ليتقرب به فيه والاصناف الثلثة سواء فى هذا المعنى ولا يجوز فى الهدايا الا ما جاز فى الضحايا لانه قربة تعلقت باراقة الدم كالاضحية فيختصان بمحل واحد والشاة جائزة فى كل شئ الا فى موضعين من طاف طواف الزيارة جنبا ومن جامع بعد الوقوف فانه لا يجوز فيهما الا بدنة وقد بينا المعنى فيما سبق ويجوز الاكل من هدى التطوع والمتعة والقران لانه دم نسك فيجوز الاكل منها بمنزلة الاضحية وقد صح ان النبى عليه السلام اكل من لحم هديه وحسا من المرقة ويستحب له ان ياكل منها لما روينا وكذا يستحب ان يتصدق على الوجه الذى عرف فى الضحايا ولا يجوز الاكل من بقية الهدايا لانها دماء كفارات وقد صح ان النبى عليه السلام لما احصر بالحديبية وبعث الهدايا على يدى ناجية الاسلمى قال الا تاكل انت

ص مسئله ۱ هر که احرام حج نماید از جانب پدر و مادر خود پس جائز ست وی را که بگرداند آنرا برای یکی از پدر و مادر زیرا چه هر کس حج مینماید از جانب غیر بغیر امر وے پس جز این نیست که او میگرداند ثواب حج خود را برای آن غیر و ثواب متحقق میشود بعد از اداے حج پس نیت هر دو پدر و مادر که پیش از ادای حج نموده بود لغو ست و بعد از ادای آن ثواب آنرا بهر کدام که بخشد صحیح ست بخلاف مامور بنا بر انچه سابق مذکور شد والله اعلم

باب در بیان هدی **مسئله ۱** ادنی هدی گوسفند ست بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که ادنی هدی گوسفند ست و بدانکه هدی بر سه نوع ست یکی شتر دوم گاو سوم گوسفند بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگاه گوسفند را ادنی هدی گردانیده پس معلوم شد که چیزی اعلی از ان خواهد بود و اعلی از ان گاو و شتر ست و بجهت آنکه هدی آنرا می گویند که برده شود بحرم برای ذبح بطریق عبادت و این معنی یافته میشود در هر سه نوع مذکور **مسئله ۲** جائز نیست هدی نمودن چیزی از ین سه نوع مذکور مگر چیزیکه اضحیه نمودن آن جائز ست زیرا چه ذبح نمودن هدی عبادت ست که تعلق دارد بریختن خون مانند اضحیه پس مختص خواهد شد هدے بچیزی که مختص ست باضحیه **مسئله ۳** ذبح نمودن گوسفند جائز ست در هر صورتی که دم لازم می آید در حج مگر در دو صورت **ف** یکی **ص** اینکه طواف زیارت نماید در حالت جنابت **ف** دوم **ص** اینکه جماع نماید بعد از وقوف بعرفات پس درینصورت جائز نیست مگر شتر یا گاو بنا بر انچه سابق بیان نموده شده است **مسئله ۴** کسی که ذبح کند هدی را پس جائز ست وی را خوردن گوشت آن هدے اگر آن هدی نفل باشد یا هدی تمتع یا هدی قران زیرا چه این هدیها هدی نسک ست پس جائز ست ویرا خوردن گوشت آن چنانچه اگر قربانی نماید کسی جائز ست وی را خوردن گوشت آن نیز بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم خورده است گوشت و شوربای هدی خود را بلکه مستحب ست انسان را که از گوشت هدی خود چیزی بخورد بجهت انچه مذکور شد از عمل **ف** پیغمبر صلی الله علیه وسلم **ص** و همچنین مستحب ست ویرا که تصدق نماید گوشت هدی خود را بر وجهی که بیان نموده شده است در تصدق نمودن گوشت قربانی و جائز نیست ویرا خوردن گوشت هدی سوای هدیها که مذکور شد زیرا چه هدیهای دیگر برای کفاره جنایت ست و بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرگاه محصر شده بود در حدیبیه و هدیها فرستاده بود بدست ناجیه اسلمی رض فرموده بود ویرا که ترا

ورفقتك منها شيئا ولا يجوز ذبح هدى التطوع والمتعة والقران الا في يوم النحر قال وفي الاصل يجوز ذبح دم التطوع قبل يوم النحر وذبحه يوم النحر
افضل وهذا هو الصحيح لان القربة في التطوعات باعتبار انها هدايا وذلك يتحقق بتبليغها الى الحرم فاذا وجد ذلك جاز ذبحها في غير
يوم النحر وفي ايام النحر افضل لان معنى القربة في اراقة الدم فيها اظهر اما دم المتعة والقران فلقوله تعالى فكلوا منها واطعموا
البائس الفقير ثم ليقضوا تفثهم وقضاء التفث يختص بيوم النحر ولانه دم نسك فيختص بيوم النحر كالاضحية ويجوز ذبح بقية الهدايا
في اي وقت شاء وقال الشافعي لا يجوز الا في يوم النحر اعتبارا بدم المتعة والقران فان كل واحد دم جبر عنده ولنا ان هذه دماء كفارات فلا
يختص بيوم النحر لانها لما وجبت لجبر النقصان كان التعجيل بها اولى لارتفاع النقصان به من غير تاخير بخلاف دم المتعة والقران لانه دم نسك

قال ولا يجوز ذبح الهدايا الا في الحرم لقوله تعالى في جزاء الصيد هديا بالغ الكعبة فصار اصلا في كل دم هو كفارة ولان الهدى اسم لما
يهدى الى مكان ومكانه الحرم قال عليه السلام منى كلها منحر وفجاج مكة كلها منحر ويجوز ان يتصدق بها على مساكين الحرم وغيرهم
خلافا للشافعي لان الصدقة قربة معقولة والصدقة على كل فقير قربة **قال** ولا يجب التعريف بالهدايا لان الهدى يلبى

ورفیقان ترا چیزی از گوشت آن نباید خورد **مسئله ۵** ذبح کردن هدی نفل وهدی تمتع وقران جائز نیست مگر در روز عید اضحی ودر مبسوط
مذکورست که ذبح نمودن هدی نفل پیش از روز عید نیز جائزست وذبح کردن آن در روز عید افضل ست وهمین صحیحست زیراچه معنی عبادت
در هدی نفل باعتبار آنست که آن هدی ست وانمعنی متحقق میشود برسانیدن آن در حرم وهرگاه یافته شود این معنی پس جائزست ذبح کردن
آن در غیر روز عید ولیکن ذبح کردن آن در ایام نحر افضلست زیراچه معنی عبادت در ذبح کردن آن درین روزها ظاهرترست وذبح نمودن
هدی تمتع وقران جائز نیست مگر در روز عید بجهت آنکه از قرآن مجید چنین فهمیده میشود زیراچه او تعالی فرموده است که بخورید ازان وبخورانید
فقیر را وبعد ازان ادا کنید تفث خود را **ف** یعنی شرائط حج را مانند حلق ورمی وغیره **ص** واداى تفث مختص ست بروز نحر وهدی
تمتع وقران در تفث داخل ست **ص** وبجهت آنکه این هر دو هدی هدی نسکست پس ذبح کردن آن مختص بروز عید خواهد شد مانند
اضحیه وذبح نمودن هدیهای دیگر در هر وقت جائزست وشافعی رح گفته است که ذبح نمودن هدیهای دیگر نیز جائز نیست مگر
در روز عید بنا بر قیاس آن بر هدی تمتع وقران زیراچه هدی تمتع وقران نیز در جبر نقصان ست نزد شافعی رح ودلیل علمای ما اینست
که هدیهای دیگر سوای تمتع وقران برای کفارهٔ جنایت ست پس ذبح کردن آن مختص بروز عید نخواهد شد زیراچه آن هرگاه واجب
شده است برای جبر نقصان پس تعجیل آن بهترست تا بسبب آن نقصان از و مرتفع شود بلا تاخیر بخلاف هدی تمتع وقران چه آن
دم نسک ست نه برای کفارهٔ جنایت **مسئله ۶** جائز نیست ذبح نمودن هدیها مگر در حرم بجهت آنکه خدای تعالی در قرآن مجید
فرموده است در بیان جزای صید باید که هدی برسد بکعبه واین اصلست وازین معلوم شد که هر هدیها که واجب شود برای کفاره
جنایت آنرا تا بحرم باید برد وبجهت آنکه هدی نام چیزیست که برده شود بسوی مکانی ومکان آن حرم ست چه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرموده است که منا بتمامه مکان نحرست وراههای مکه همه مکان نحرست **مسئله ۷** جائزست صاحب هدی را که تصدق
نماید گوشت آنرا بمساکین حرم وغیر حرم زیراچه تصدق نمودن عبادت معقولست **ف** یعنی موافق عقلست **ص** وصدقه دادن
بهر فقیر عبادت معقولست وشافعی رح برخلاف این میگوید **مسئله ۸** تعریف هدیها واجب نیست زیراچه هدی آگاهی میدهد

عن النقل الی مکان لیتقرب باراقة دم فیه لا عن التعریف فلا یجب فان عرف بهدی المتعة فحسن لانه یتوقت بیوم النحر فعسی لا یجد من یمسکه فیحتاج الی ان یرمی به ولا یرد دم نسک فیکون مبناه علی التشهیر بخلاف دماء الکفارات لانه یجوز ذبحها قبل یوم النحر علی ما ذکرنا وسببه الجنایة فیلیق به الستر قال الافضل فی البدن النحر وفی البقر والغنم الذبح لقوله تعالی فصل لربك وانحر قیل فی تاویله الجزور وقال الله تعالی ان تذبحوا بقرة وقال الله تعالی وفدیناه بذبح عظیم والذبح ما اعد للذبح وقد صح ان النبی علیه السلام نحر الابل وذبح البقر والغنم ثم ان شاء نحر الابل فی الهدایا قیاما او اضجعها وای ذلك فعل فهو حسن والافضل ان ینحرها قیاما لما روی انه علیه السلام نحر الهدایا قیاما واصحابه کانوا ینحرونها قیاما معقولة الید الیسری ولا یذبح البقر والغنم قیاما لان فی حالة الاضطجاع المذبح ابین فیکون الذبح ایسر والذبح هو السنة فیهما والاولی ان یتولی ذبحها بنفسه اذا کان یحسن ذلك لما روی ان النبی علیه السلام ساق مائة بدنة فی حجة الوداع فنحر نیفا وستین بنفسه وولی الباقی علیا رض ولانه قربة والتولی فی القربات اولی لما فیه من زیادة الخشوع الا ان الانسان قد لا یهتدی لذلك ولا یحسنه فجوزناه تولیة غیره

از بردن آن در حرم تا که عبادت حاصل شود بریختن خون دران نه آگاهی میدهد از تعریف آن پس تعریف آن واجب نخواهد شد ف حاصل آنکه دلیل وجوب آن یافته نشده است ص ومهذا اگر تعریف نماید هدی تمتع را پس این حسن ست بجهت آنکه ذبح کردن آن مختص بروز عید ست پس شاید که محرم نیابد کسی را که نگاه دارد آنرا ف تا روز عید ص پس او تعریف نمودن آن محتاج ست وبجهت آنکه هدی تمتع هدی نسک ست پس بنای آن بر تشهیر ف واشتهار ص است بخلاف هدیهای که برای کفارهٔ جنایت ست زیراچه ذبح نمودن آن پیش از روز عید جائز ست چنانچه سابق مذکور شد ونیز بسبب آن جنایتیست پس ستر واخفای آن سزاوار ست **مسئله ۹** شتر را نحر کردن افضل است وگوسفند وگاو را ذبح کردن زیراچه چنین فهمیده میشود از قرآن مجید چه او تعالی فرموده است فصل لربك وانحر اعنی نماز بخوان برای پروردگار خود ونحر بکن ودر تاویل آن گفته شده است که مراد شتر انست ونیز فرموده است او تعالی که ذبح کنید گاوی را ونیز فرموده است او تعالی که عوض دادم ابراهیم علیه السلام را بذبح عظیم وذبح بالکسر چیزیست که آماده باشد برای ذبح ف بالفتح ص ونیز بنقل صحیح آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نحر نموده است شتر را وذبح نموده است گاو وگوسفند را وبعد ازان باید دانست که اگر خواهد صاحب هدی نحر کند شتر را باین طور که استاده دارد شتر را وبه بندد دست چپ آنرا ونحر نماید آنرا واگر خواهد نحر نماید آنرا باین طور که بغلطاند آنرا ونحر نماید واین هر دو طور حسن ست ولیکن همان طور اول افضل ست بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بطور اول نحر نموده است وهمچنین اصحاب رض بطور اول نحر نموده اند ونباید که گاو وگوسفند را ذبح نماید درحالیکه استاده باشند زیراچه درحالت غلطانیدن گلوی آن که موضع ذبح ست واضح وروشن میشود وهم ذبح کردن درحالت غلطانیدن آسان تر ست به نسبت حالت قیام وذبح نمودن گاو وگوسفند سنت ست **مسئله** اولی انیست که صاحب هدی خود ذبح یا نحر کند آن را بشرطیکه ذبح نمودن داند بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع صد هدی روان کرده بود واز انجمله شصت وچند هدی را بدست مبارک خود نحر نموده بود ودر باقی علی رض را فرمود وبجهت آنکه ذبح نمودن هدی عبادت ست وعبادت را بذات خود بجا آوردن اولی ست چه دران زیاده خشوع متحقق میشود ولیکن گاه باشد که انسان نداند آنرا لهذا جائز داشته شد که امر کند غیر را بذبح نمودن آن

قال ويتصدق بجلالها وخطامها ولا يعطي اجرة الجزار منها لقوله عليه السلام لعلي رض تصدق بجلالها وبخطمها ولا تعطي اجرة الجزار منها ومن ساق بدنة فاضطر الى ركوبها ركبها وان استغنى عن ذلك لم يركبها لانه جعلها خالصا لله تعالى فلا ينبغي ان يصرف شيئا من عينها او منافعها الى نفسه الى ان يبلغ محله الا ان يحتاج الى ركوبها لما روي انه عليه السلام رأى رجلا يسوق بدنة فقال اركبها ويلك وتاويله انه كان عاجزا محتاجا ولو ركبها فانتقص بركوبه فعليه ضمان ما نقص من ذلك وان كان لها لبن لم يحلبها لان اللبن متولد منها فلا يصرفه الى حاجة نفسه وينضح ضرعها بالماء البارد حتى ينقطع اللبن ولكن هذا اذا كان قريبا من وقت النحر فان كان بعيدا منه يحلبها ويتصدق بلبنها لئلا يضر ذلك بها وان صرفه الى حاجة نفسه تصدق بمثله او بقيمته لانه مضمون عليه ومن ساق هديا فعطب فان كان تطوعا فليس عليه غيره لان القربة تعلقت بهذا المحل وقد فات وان كان عن واجب فعليه ان يقيم غيره مقامه لان الواجب باق في ذمته وان اصابه عيب كثير يقام غيره مقامه لان المعيب بمثله لا يتادى به الواجب فلا بد من غيره وصنع بالمعيب ما شاء لانه التحق بسائر املاكه واذا عطبت البدنة في الطريق فان كان تطوعا نحرها وصبغ نعلها بدمها وضرب بها صفحة سنامها ولا ياكل هو ولا غيره من الاغنياء بذلك امر رسول الله عليه السلام ناجية الاسلمي رض والمراد بالنعل قلادتها وفائدة ذلك ان يعلم الناس انه هدي

مسئله ۱۱ باید که تصدق نماید جل ومهار آنرا وباید که جزوی از اجزای هدی را در اجرت پاک کننده آن ندهد زیراچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعلی رض فرمود که جل ومهار آنرا تصدق نما واجرت جزار از ان مده **مسئله ۱۲** هر که هدی نماید شتری را ودر اثنای راه محتاج ومضطر شود بسوی سوار شدن بران جائزست ویراکه سوار شود بران واگر محتاج نباشد بآن باید که سوار نشود بران زیراچه او آن هدی را خالص برای خدا گردانیده است پس سزاوار نیست ویراکه جزوی از اجزا یا از منافع آن صرف نماید برای ذات خود تا آن زمان که برسد بمحل خود مگر آنکه محتاج شود بسوی سوار شدن بران بجهت آنکه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دید شخصی راکه در پس هدی خود میرود ومیراند آنرا پس فرمود بوی که سوار شو بران وتاویل اینست که شخص مذکور محتاج بود بسوار شدن بران پس اگر سوار شود کسی بر هدی خود وبسبب آن نقصان شود چیزی از هدی مذکور پس براو ضمان نقصان آن لازم می آید **مسئله ۱۳** هدی اگر شیردار باشد باید که ندوشد آنرا زیراچه شیر متولد ست ازان پس باید که صرف نکند آنرا برای ذات خود وباید که آب سرد بپاشد بپستان آن حتی که شیر آن منقطع گردد واین عمل کفایت میکند وقتیکه زمان ذبح بمنی نزدیک باشد پس اگر بعید باشد آنوقت جائزست که شیر آنرا دوشیده تصدق نماید تا بسبب جمع شدن شیر در پستان آن ضرر نرسد بآن واگر صرف نماید آنرا در حاجت خود باید که تصدق نماید آن مقدار شیر را یا قیمت آنرا زیراچه ضمان آن شیر براو واجبست **مسئله ۱۴** اگر هدی روان کند کسی وآن هدی در اثنای راه هلاک گردد پس اگر آن هدی هدی نفل باشد براو لازم نیست که بجای آن هدی دیگر را هدی نماید زیراچه قربت وعبادت او متعلق شده بود بهدیکه هلاک شد ومحل قربت در حق او همان بوده است وآن فوت شد واگر آن هدی هدی واجب باشد باید که بجای آن هدی دیگر نماید زیراچه واجب بر ذمه او باقی ست وهمچنین اگر یافته شود دران عیب کثیره بجای آن هدی دیگر نماید زیراچه بسبب یکی معیوب بعیب کثیر واجب ادا نمیشود پس ضرورست که دیگری را قائم مقام آن نماید وآن معیوب را هرچه خواهد بکند چه آن از جمله مملوکات ویست **مسئله ۱۵** هدی نفل اگر در اثنای راه قریب بهلاکت رسد پس اگر آن هدی شتر باشد باید که نحر کند آنرا ورنگ کند قلاده آن را بخون آن وملوث گرداند بخون آن کوهان آنرا وباید که نخورد آنرا صاحب هدی ونه غیر او از اغنیا چه باین امر کرده بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناجیه اسلمی رض را وباید دانست که فائده رنگ کردن قلاده آن اینست که بدانند مردمان که آن هدی ست

فیاکل منه الفقراء دون الاغنیاء وهذا لان الاذن بتناوله معلق بشرط بلوغه محله فینبغی ان لا یحل قبل ذلک اصلا الا ان التصدق علی الفقراء
افضل من ان یترکه جزرا للسباع وفیه نوع تقرب والتقرب هو المقصود فان کانت واجبة اقام غیرها مقامها وصنع بها ما شاء لانه لم یبق
صالحا لما عینه وهو ملکه کسائر املاکه ویقلد هذا التطوع والمتعة والقران لانه دم نسک وفی التقلید اظهاره وتشهیره فیلیق به ولا یقلد دم
الاحصار ولا دم الجنایات لان سببها الجنایة والستر الیق بها ودم الاحصار جابر فیلحق بجنسها ثم ذکر الهدی مرادة البدنة لانه لا یقلد الشاة
عادة ولا یسن تقلیدها عندنا لعدم فائدة التقلید علی ما تقدم والله اعلم **مسائل منثورة** اهل عرفة اذا وقفوا فی یوم وشهد قوم
انهم وقفوا یوم النحر اجزاهم والقیاس ان لا یجزیهم اعتبارا بما اذا وقفوا یوم التروية وهذا لانه عبادة تختص بزمان ومکان فلا یقع
عبادة دونهما وجه الاستحسان هذه شهادة قامت علی النفی وعلی امر لا یدخل تحت الحکم لان المقصود منها نفی حجهم والحج لا یدخل تحت
الحکم فلا تقبل ولان فیه بلوی عامة لتعذر الاحتراز عنه والتدارک غیر ممکن وفی الامر بالاعادة حرج بین فوجب ان یکتفی به

پس بخورند گوشت آن را فقرا نه اغنیا و سر آن اینست که اذن خوردن گوشت هدی معلق ست بشرط رسیدن آن بمحل آن که حرم ست پس سزاوار است
که حلال نشود خوردن آن پیش از رسیدن بمحل آن اصلا مگر اینکه تصدق بر فقیران افضل ست ازینکه ضائع گذاشته شود آنرا برای درندگان
و دران نوعی از عبادتست و همان مقصود است و اگر آن هدی هدی واجب باشد بجای آن دیگری را نماید و آن مذبوح را هرچه خواهد بکند
چه آن از جمله مملوکات ویست **مسئله** ۱۶ باید که قلاده ببندد در گردن هدی نفل و هدی تمتع و قران زیرا چه این هدی ها هدی نسک ست
و بسبب قلاده بستن در گردن آن اشتهار آن میشود پس قلاده بستن لائق آنست و باید که قلاده نه بندد در گردن هدیکه بسبب احصار واجب
می شود یا بسبب جنایت زیرا چه سبب وجوب آن جنایت ست پس ستر و اخفای آن لائقست و دم احصار برای جبر نقصان ست
پس ملحق خواهد شد بدمهائیکه برای جبر نقصانست **ف** یعنی دمهائیکه برای جبر نقصان جنایت واجب می شود **ص** باید دانست که
مراد از هدی درین مسئله شتر ست زیرا چه در گردن گوسفند قلاده بسته نمی شود باعتبار علامت و نه قلاده بستن در گردن آن سنت ست
نزد علمای ما چه در بستن قلاده در گردن آن فائده نیست چنانچه سابق مذکور شده است والله اعلم

مسائل متفرقه **مسئله** اهل عرفه اگر وقوف بعرفات نمایند در روزی بگمان آنکه آن روز روز عرفه است و بعد از ان گواهی دهند
نومی باینکه روزی که وقوف بعرفات نموده اند آنها روز عرفه نبود بلکه آن روز روز عید بود پس درین صورت وقوف نمودن آنها جائز و
معتبر ست و گواهی قوم مذکور مقبول نیست و این بنا بر استحسانست و مقتضای قیاس اینست که وقوف مذکور صحیح نباشد چنانچه اگر وقوف
بعرفات نمایند بتاریخ هشتم ذیحجه که آن را یوم ترویه میگویند **ف** و بعد از ان معلوم شود که آن روز روز عرفه نبود پس این وقوف بعرفات جائز نیست
ص زیرا چه وقوف بعرفات عبادتی ست مختص بمکان خاص و زمان خاص پس بدون آن مکان و زمان عبادت نخواهد شد و وجه استحسان یکی
اینست که گواهی قوم مذکور در صورت مذکوره قائم شده است بر نفی و بر چیزی که تحت حکم قاضی داخل نمیشود زیرا چه مقصود آن قوم از گواهی
مذکور نفی حج ست و حج چیزیست که داخل نمیشود تحت حکم قاضی پس این گواهی مقبول نخواهد شد و دوم اینست که در صورت مذکوره عموم بلوی
بجهت آنکه احتراز نمودن از ان متعذر ست و تدارک آن در صورت مذکوره ممکن نیست پس ضرور ست که اکتفا نموده شود بوقوف عرفات مذکور

عنه الاشتباه بخلاف ما اذا وقفوا يوم التروية لان التدارك ممكن في الجملة بان يزول الاشتباه في يوم عرفة ولان جواز المؤخر لا نظير
ولا كذلك جواز المقدم قالوا وينبغي للحاكم ان لا يسمع هذه الشهادة ويقول قد تم حج الناس فانصرفوا لانه ليس فيها الا ايقاع الفتنة وكذا اذا
شهدوا عشية عرفة برؤية الهلال ولا يمكنه الوقوف في بقية الليل مع الناس واكثرهم لم يعلم بتلك الشهادة **قال** ومن رمى في اليوم الثاني
الجمرة الوسطى والثالثة ولم يرم الاولى فان رمى الاولى ثم الباقيتين فحسن لانه راعى الترتيب المسنون ولو رمى الاولى وحدها اجزاه لانه تدارك
المتروك في وقته وانما ترك الترتيب وقال الشافعي لا يجزيه ما لم يعد الكل لانه شرع مرتبا فصار كما اذا سعى قبل الطواف او بدأ بالمروة
قبل الصفا ولنا ان كل جمرة قربة مقصودة بنفسها فلا يتعلق الجواز بتقديم البعض على البعض بخلاف السعي لانه تابع للطواف لانه
دونه والمروة عرف منتهى السعي بالنص فلا تتعلق به البداية **قال** ومن جعل على نفسه ان يحج ماشيا فانه لا يركب حتى يطوف
طواف الزيارة وفي الاصل خيره بين الركوب والمشي وهذا اشارة الى الوجوب وهو الاصل لانه التزم القربة بصفة الكمال

درصورت اشتباه بخلاف آنكه اگر وقوف بعرفات نمايد بتاريخ هشتم زيراچه تدارك آن درين صورت ممكن ست في الجمله باينطور كه اشتباه زائل گردد
در روز عرفه ونيز جواز چيزى كه موخر شود از وقت خود نظير آن موجود است در شرع وجواز تقديم چيزى بر وقت آن چنين نيست ف يعنى
نظير آن در شرع يافته نشده است لهذا در صورتيكه گواهى دهند گواهان كه وقوف بعرفات واقع شده است در روز عيد گواهى مقبول
داشته نمى شود چه اين موخرست از وقت بخلاف وقتيكه گواهى دهند باينكه وقوف بعرفات واقع شده است بتاريخ هشتم چه اين مقدم
واقع شده است از وقت ص وبايد دانست كه فقها گفته اند كه درصورت مذكوره سزاوارست مر حاكم را كه بسوى گواهى قوم مذكور گوش
نكند ومتوجه نشود وبگويد بقوم مذكور كه حج مردمان تمام شد وشما برويد زيراچه در شنيدن اين گواهى جز فتنه نيست وهمچنين اگر وقت شام
در روزى كه تاريخ هشتم ست برغم امام گواهى دهند قومى برديت هلال عيد در روزى كه بحساب آن روز تاريخ مذكور روز عرفه ميشود پس
درينصورت نيز بايد كه گواهى آنها را قبول نكند حاكم زيراچه درينصورت ممكن نيست امام را كه در بقيه شب وقوف نمايد بعرفات مع اكثر مردمان
پس در شنيدن گواهى مذكور فتنه برپا ميشود **مسئله ۲** هر كه رمى نمايد در روز دوم جمرهٔ وسطى وثالث را وجمرهٔ اول را رمى ننمايد
پس اگر او رمى نمايد جمره اول را واعاده نمايد رمى جمره دوم وسوم را پس اين حسن ست زيراچه او رعايت كرد ترتيب را كه سنت ست
واگر همان اول را رمى نمايد فقط كفايت ميكند زيراچه او تدارك كرد متروك را در وقت آن وجز اين نيست كه ترك كرد ترتيب را ف
كه مسنون ست واز ترك مسنون چيزى لازم نمى آيد ص وشافعى رح گفته است كه اين جائز نيست بلكه ضرورست كه اعادهٔ كل نمايد زيراچه
رمى نمودن آن جمره ها بترتيب مذكور مشروعست پس اين چنانست كه سعى نمايد ميان صفا ومروه پيش از طواف نمودن ف خانهٔ كعبه ص
يا ابتدا نمايد در سعى نمودن از مروه نه از صفا ودليل علماى ما اينست كه رمى نمودن هر جمره عبادت علحده است پس جواز آن متعلق نيست بتقديم
بعض از آن بر بعض ديگر بخلاف سعى نمودن ف ميان صفا ومروه ص زيراچه آن تابع طوافست چه سعى مذكور كمترست از طواف خانهٔ كعبه ومعلوم
شده است از نص كه مروه منتهاى سعى ست پس ابتداى سعى بآن متعلق نخواهد شد **مسئله ۳** هر كه بطريق نذر واجب گرداند بر خود حج را باينطور
كه حج خواهد كرد پياده پس لازم ست وى را كه سوار نشود تا آنزمان كه فراغت نمايد از طواف زيارت زيراچه او التزام نموده است عبادتى را بصفت كمال

فيلزمه بتلك الصفة كما اذا نذر الصوم متتابعا وافعال الحج تنتهي بطواف الزيارة فيمشي الى ان يطوفه ثم قيل يبتدي المشي من حين يحرم وقيل من بيته لان الظاهر انه هو المراد ولو ركب اراق دما لانه ادخل نقصا فيه قالوا انما يركب اذا بعدت المسافة وشق المشي واذا قربت والرجل ممن يعتاد المشي ولا يشق عليه ينبغي ان لا يركب ومن باع جارية محرمة قد اذن لها في ذلك فللمشتري ان يحللها ويجامعها وقال زفر ليس له ذلك لان هذا عقد سبق ملكه فلا يتمكن من فسخه كما اذا اشترى جارية منكوحة ولنا ان المشتري قائم مقام البائع وقد كان للبائع ان يحللها فكذا المشتري الا انه يكره ذلك للبائع لما فيه من خلف الوعد وهذا المعنى لم يوجد في حق المشتري بخلاف النكاح لانه ما كان للبائع ان يفسخه اذا باشر باذنه فكذا لا يكون ذلك للمشتري واذا كان له ان يحللها لا يتمكن من ردها بالعيب عندنا وعند زفر يتمكن لانه ممنوع عن غشيانها وذكر في بعض النسخ او يجامعها والاول يدل على انه يحللها بغير الجماع بقص شعر او بقلم ظفر ثم يجامع والثاني يدل على انه يحللها بالجامعة لانه لا يخلو عن تقديم مس يقع به التحليل والاولى ان يحللها بغير المجامعة تعظيما لامر الحج والله اعلم

تمت

پس بهمان صفت لازم خواهد شد چنانچه اگر نذر کند روزه را بطریق تتابع پس بصفت تتابع لازم میشود و افعال حج منتهی و تمام میشود بطواف زیارت پس آن شخص تا آنزمان که طواف زیارت نماید پیاده خواهد رفت ف و اینکه مذکور شد کلام در انتهای پیاده رفتن بود و اما کلام در ابتدای آن پس آن اینست ص که بعضی گفته اند که از وقت احرام پیاده رود و بعضی گفته اند که از خانهٔ خود پیاده رود زیرا چه ظاهر امر او همین ست و اگر سوار شود دم لازم می آید زیرا چه بسبب سوار شدن نقصان واقع میشود دران و فقها گفته اند که سوار نشود مگر وقتیکه مسافت بعید باشد و پیاده رفتن شاق باشد براو و اگر مسافت قریب باشد و پیاده رفتن شاق نباشد براو بلکه عادت او باشد پس سزاوار اینست که سوار نشود

مسئله ۴ در بعضی نسخهٔ جامع صغیر مذکور ست که هر که بفروشد کنیز را که احرام نموده است باذن او پس میرسد مشتری را که حلال گرداند آن کنیز را و جماع کند آنرا و زفر رح گفته است که این نمیرسد او را زیرا چه کنیز مذکوره عقد احرام نموده است پیش از آنکه مشتری مذکور مالک آن شود پس او را نمیرسد که احرام آنرا فسخ نماید چنانچه اگر خرید کند کسی کنیز را که منکوحه کسی ست ف نمیرسد او را که فسخ نماید عقد نکاح آنرا ص و دلیل علمای ما اینست که مشتری قائم مقام بائع ست و بائع را جائز بود که حلال میگرداند آنرا پس همچنین میرسد مشتری را نیز ولیکن بائع را حلال گردانیدن آن مکروه است زیرا چه دران خلاف وعده لازم می آید و این معنی یافته نمیشود در حق مشتری بخلاف نکاح چه بائع را میرسد که فسخ آن نماید وقتی که آن نکاح متحقق شده باشد باذن او پس همچنین مشتری را نیز نخواهد رسید که فسخ نماید آنرا و بعد ازان بدانکه هرگاه در صورت مذکوره مشتری را میرسد که حلال بگرداند آن کنیز را پس نمیرسد ویرا که رد کند آن کنیز را بسبب عیب احرام نزد علمای ما و نزد زفر رح میرسد او را که رد نماید آنرا بسبب عیب مذکور زیرا چه نزد زفر رح نمیرسد او را که حلال گرداند آن را و جماع کند و بدانکه در بعض نسخهٔ آن مذکور ست که میرسد مشتری را که حلال گرداند آن کنیز را یا جماع کند آنرا و این نسخه دلالت میکند بر اینکه حلال گرداند آنرا بمجامعت چه مجامعت خالی نمی باشد از اینکه مقدم ازان مس یا بوسه یافته شود و بدان تحلل متحقق میشود و نسخهٔ اول دلالت میکند بر اینکه اول آنرا حلال گرداند بغیر مجامعت چون بریدن موی و تراشیدن ناخن و بعد ازان جماع کند ویرا و اولی همین ست چه درین تعظیم امر حجست والله اعلم

تمت